



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً  
علیهما صابغین

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

امام علیؑ  
اسیر المؤمنین حقا

عَلِيٌّ أَمْرٌ عَظِيمٌ  
وَأَمْرٌ عَظِيمٌ  
عَلِيٌّ أَمْرٌ عَظِيمٌ  
وَأَمْرٌ عَظِيمٌ

آیات و روایات

علی عطیائی ہمدانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علي صلوات الله و سلامه عليه اميرالمومنين حقا در آيات و روايات

نويسنده:

علي عطائي اصفهاني

ناشر چاپي:

آيين دانش

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	امام علی صلوات الله و سلامه علیه امیرالمؤمنین حقا در آیات و روایات
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۸	تقدیر و تشکر
۱۹	کلمه طیبه و شجره طیبه
۲۰	معنای کلمه طیبه و شجره طیبه
۲۲	پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افضل و اشرف موجودات
۲۲	افضل و بهترین انسانهای عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۲۴	امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل انسانها بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۳۰	شیعه واقعی کیست؟
۳۲	اولین شرط امامت :
۳۲	عصمت :
۳۴	ادله وجوب عصمت
۳۷	دلیل بر عصمت از قرآن کریم
۳۹	نظر شیخ صدوق (قدس سره) درباره عصمت
۳۹	نظر علامه مجلسی (قدس سره) درباره عصمت
۴۰	عصمت در روایات
۵۰	مناظره ای کوتاه:
۵۱	افضل بودن حضرت زهرا (علیها السلام) از صحابه و زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کتاب بخاری و مسلم
۵۱	وجه اعتراف معصومین (علیهم السلام) به گناه و استغفار آنان
۵۴	امام باید از همه مردم زمانش افضل باشد
۵۵	لزوم نص و دلیل قطعی بر امامت امام
۵۵	نیاز به امام معصوم

۵۷	مناظره شاگرد امام صادق (علیه السلام) با عمرو بن عبید
۵۹	عقیده شیعه نسبت به تعیین امام
۶۵	حسب و نسب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
۶۶	پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۶۷	داستان شعب ابوطالب و وفات آن بزرگوار
۷۰	مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۷۲	اندوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرگ مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۷۳	علی ولید الکعبه
۷۵	گواهان ولادت در کعبه
۷۸	ولادت در خانه خدا
۸۰	ولادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کعبه
۸۲	چهره و شمایل امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۸۴	الأئمة البطین و مقصود از آن
۸۵	فاروق اعظم
۸۷	امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کودکی کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.
۸۹	اولین نماز جماعت
۹۰	ثواب نوشتن و خواندن و شنیدن فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۹۱	حب علی (علیه السلام) حسنه و بغض آن حضرت سیئه است.
۹۵	برخی ادله امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۹۹	ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قرآن مجید
۱۰۰	تصریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امامت حضرت امیر (علیه السلام)
۱۰۱	خلاصه جریان غدیر خم
۱۰۴	غدیر خم در روایات اهل تسنن
۱۰۸	غدیر خم در مسند احمد حنبل
۱۱۱	غدیر خم
۱۱۱	در تذکره الخواص ابن جوزی حنفی

- تقاضای عذاب و نزول آن به نقل اهل تسنن ..... ۱۱۲
- شکایت سپاه از امیرالمؤمنین(علیه السلام) ..... ۱۱۹
- سبب شکایت سپاه از حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) ..... ۱۲۱
- دفاع پیامبر(صلی الله علیه و آله) از آن حضرت ..... ۱۲۲
- خدا، پیامبر(صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) ، ولی و رهبر مسلمین اند. .... ۱۲۴
- ولایت امام علی (علیه السلام)، حصن خداست. .... ۱۲۶
- خدا منصب را بر حسب لیاقت می دهد. .... ۱۲۷
- مخالفت با نوشتن نامه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) ..... ۱۲۹
- حادثه ناگوار سقیفه ..... ۱۳۳
- امیرالمؤمنین (علیه السلام): با شما بیعت نخواهم کرد ..... ۱۳۹
- بانوی بزرگ اسلام وارد مسجد شد ..... ۱۴۵
- آرزوی خلیفه هنگام مردن ..... ۱۴۹
- ارتداد گروهی از صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) ..... ۱۵۱
- ارتداد گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم ..... ۱۵۲
- داستان سقیفه در صحیح بخاری از قول عمر ..... ۱۵۸
- احتجاج امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با ابوبکر ..... ۱۶۷
- خطبه امام (علیه السلام) پس از بیعت مردم با ابوبکر ..... ۱۷۲
- حضرت زهرا (علیها السلام) راهی مسجد شد ..... ۱۷۷
- احتجاج حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر ..... ۱۷۸
- چرا حضرت امیر (علیه السلام) خود اقدام نکرد؟! ..... ۱۸۴
- منع فاطمه (علیها السلام) از فدک و حقوقش و دفن شبانه او ..... ۱۸۹
- فاطمه (علیها السلام) برای همیشه با ابوبکر قهر کرد. .... ۱۹۲
- حکومت عمر و شورای شش نفری او ..... ۱۹۳
- صبر و مماشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با غاصبان و ظالمین ..... ۱۹۹
- برخی فضائل و خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۲۰۲
- سلونی قبل أن تفقدونی ..... ۲۰۲

- ۲۰۴ ..... فقط علی (علیه السلام) را با لقب «امیرالمؤمنین» بخوانید.
- ۲۰۵ ..... امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصحاب، که به علی (علیه السلام) به لفظ امیرالمؤمنین سلام کنند.
- ۲۰۸ ..... شهادت به ولایت امام علی (علیه السلام) در اذان و غیره و بطلان عبادات بدون ولایت
- ۲۱۵ ..... شهادت به ولایت به چه لفظی باشد؟
- ۲۱۶ ..... امام علی (علیه السلام) «ولی الله» است
- ۲۱۹ ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام) مثل اعلی صفات
- ۲۲۰ ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آیه تطهیر
- ۲۲۵ ..... زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند
- ۲۲۶ ..... طبق روایات اهل سنت نیز، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند
- ۲۲۹ ..... امام علی (علیه السلام) در آیه مباحله
- ۲۳۴ ..... امام علی (علیه السلام) در سوره دهر
- ۲۳۷ ..... امام علی (علیه السلام) در آیه «القربی»
- ۲۳۸ ..... گوشت و خون علی (علیه السلام) از گوشت و خون پیامبر است.
- ۲۳۹ ..... شهادت قاضی نورالله (قدس سره)
- ۲۴۲ ..... شهامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۴۴ ..... نمونه ای از زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۴۵ ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام)، با کار تأمین غذا می کرد.
- ۲۴۵ ..... زهد امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۴۶ ..... در نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا بی ارزش است.
- ۲۴۷ ..... برتری امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پیامبران
- ۲۴۹ ..... خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از نور واحد آفرید.
- ۲۴۹ ..... برخی شاخصه های امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۴۹ ..... سعادت امیرالمؤمنین ما در زندگی
- ۲۵۲ ..... تنها علی (علیه السلام) صلاحیت همسری فاطمه (علیها السلام) را داشت
- ۲۵۵ ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیت المال
- ۲۵۶ ..... مورد اول :



- مورد دوم : نکوهش استاندار خیانتکار ..... ۲۶۰
- مورد سوم : نامه توبیخ آمیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان بن حنیف ..... ۲۶۳
- مورد چهارم : داستان رد امتیاز خواهی برادرش عقیل و آهن گداخته. .... ۲۷۹
- مورد پنجم : پاسخ رد به برادرش عقیل ..... ۲۷۹
- علی (علیه السلام) و تقسیم عادلانه بیت المال ..... ۲۸۲
- توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان ..... ۲۸۴
- علی (علیه السلام) و تسریع در تقسیم بیت المال ..... ۲۸۵
- پرهیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ظلم و ستم ..... ۲۸۷
- فقط در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازماند ..... ۲۸۸
- خوخه ابوبکر ..... ۲۹۰
- جهاد و جان نثاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۲۹۱
- سر و گوش بچه ها را درهم می کوبید ..... ۲۹۱
- خوابیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (لیله المبیث) ..... ۲۹۲
- لیله المبیث به نقل از اهل تسنن ..... ۲۹۷
- امام علی (علیه السلام) امین پیامبر (صلی الله علیه و آله) ..... ۳۰۱
- پیامبر (صلی الله علیه و آله): علی از من است و من از علی (علیه السلام) ..... ۳۰۲
- نام و یاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه جا هست و عبادت است ..... ۳۰۴
- هشدار امیرالمؤمنین (علیه السلام) از افراط و تفریط ..... ۳۱۰
- گفته شافعی در باره فضائل علی (علیه السلام) ..... ۳۱۰
- جهاد و فداکاریهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در راه اسلام ..... ۳۱۱
- شجاعت بی مانند امام علی (علیه السلام) ..... ۳۱۳
- داستان جنگ بدر ..... ۳۱۸
- داستان جنگ احد ..... ۳۲۶
- فداکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ احد ..... ۳۳۳
- شعار مشرکان و مسلمانان در جنگ احد ..... ۳۳۵
- فراریان جنگ احد ..... ۳۳۵

- ۳۳۶ ..... حضرت حمزه (علیه السلام)
- ۳۳۷ ..... فضائل حضرت حمزه (علیه السلام)
- ۳۳۸ ..... کیفیت شهادت حضرت حمزه (علیه السلام)
- ۳۴۲ ..... زیارت حضرت حمزه
- ۳۴۳ ..... سه نفر از شهدای احد
- ۳۴۶ ..... جنگ بنی نضیر
- ۳۴۸ ..... داستان جنگ احزاب (خندق)
- ۳۵۴ ..... از علی آموز اخلاص عمل
- ۳۵۹ ..... جنگ خیبر
- ۳۶۷ ..... جنگ ذات السلاسل
- ۳۷۱ ..... فتح مکه و بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۳۷۳ ..... در فتح مکه پرچم به علی (علیه السلام) سپرده شد
- ۳۷۵ ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۳۷۸ ..... جنگ حنین و طائف
- ۳۸۲ ..... شعار ائمه (علیهم السلام) وشعار مسلمانان در جنگها
- ۳۸۲ ..... نیازمندی خلفا به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- ۳۸۳ ..... برخی قضاوتهای امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۳۹۳ ..... خلاصه ای از حکومت عثمان و پایان کار او
- ۴۰۲ ..... هجوم مسلمانان برای بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۴۱۲ ..... موقعیت زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جنگ جمل
- ۴۱۶ ..... اولین جنگ تحمیلی بر علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۴۱۹ ..... عایشه و سگهای «حوأب»
- ۴۲۰ ..... حرکت حضرت امیر (علیه السلام) به سوی بصره و حوادث قبل از جنگ
- ۴۲۹ ..... چگونگی کشته شدن زبیر
- ۴۲۹ ..... آغاز و پایان جنگ جمل
- ۴۳۷ ..... گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل

- شجره خبیثه - ..... ۴۳۹
- شخصیت معاویه - ..... ۴۴۱
- ۱- معاویه نماز جمعه را چهارشنبه خواند. .... ۴۴۴
- ۲- معاویه و پیراهن عثمان ..... ۴۴۴
- ۳- داستان شتر نر و ماده، و قضاوت معاویه ..... ۴۴۴
- معاویه نزد بخاری و مسلم نیز شخصیت نداشته ..... ۴۴۵
- اما عمرو بن العاص ..... ۴۴۶
- جنگ صفین ..... ۴۴۸
- شهادت عمار ..... ۴۷۲
- شجاعت مالک اشتر ..... ۴۷۳
- لیله الہریر - ..... ۴۷۵
- قرآن‌ها بالای نیزه‌ها رفت. .... ۴۸۰
- خلاصه جنگ صفین ..... ۴۸۷
- حکمت و حیلہ عمرو عاص ..... ۴۸۸
- مرگ عمر و عاص عبرت‌انگیز است. .... ۴۹۳
- توصیف حضرت امیر (علیه السلام) به درخواست معاویه ..... ۴۹۷
- داستان سوده همدانیه و توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۴۹۹
- فتنہ خوارج نہروان ..... ۵۰۱
- معاویه مجدداً به شهرها حمله کرد ..... ۵۰۵
- شکوه حضرت امیر (علیه السلام) از کوفیان و لشکرش. .... ۵۰۸
- حوادث دیگر و شهادت مالک اشتر ..... ۵۰۹
- شهادت محمد پسر ابوبکر ..... ۵۱۲
- جنگ نہروان ..... ۵۱۳
- خبر غیبی امام (علیه السلام) در رابطه با این جنگ ..... ۵۱۵
- شهادت امام المجاہدین (علیه السلام) ..... ۵۱۷
- ابن ملجم با قسامه ملاقات کرد ..... ۵۲۰

- حضرت امیر (علیه السلام) از شهادت خود خبر داد ..... ۵۲۲
- حال امام در شب نوزدهم ماه ..... ۵۲۲
- امام (علیه السلام) وارد مسجد کوفه شد ..... ۵۲۵
- به خدای کعبه رستگار شدم ..... ۵۲۶
- وصایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۳۵
- وصیت امام (علیه السلام) به عیادت کنندگانش ..... ۵۴۰
- تجهیز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۴۲
- سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۴۷
- سخنان صعصعه بعد از دفن امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۴۹
- مرقد مطهر امام (علیه السلام) مدتی مخفی بود ..... ۵۵۰
- سخنان امام حسن (علیه السلام) پس از بازگشت از دفن پدر ..... ۵۵۲
- امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شهادت خود آگاه بود ..... ۵۵۳
- عدل امام (علیه السلام) مانع مؤاخذه، پیش از جنایت است ..... ۵۵۵
- مولا اوست ..... ۵۵۶
- مرثیه در عزای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۵۸
- فضیلت زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۶۱
- زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیارت آدم و نوح است ..... ۵۶۲
- زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه با گریه ..... ۵۶۳
- خوشا دردی که درمانش تو باشی ..... ۵۶۴
- ثواب زیارت آن حضرت با پای پیاده ..... ۵۶۴
- چند داستان درباره حرم و مرقد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۶۶
- داستانی دیگر درباره حرم امام (علیه السلام) ..... ۵۶۷
- معجزه ای از مرقد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۶۸
- معجزه ای دیگر ..... ۵۶۹
- فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۷۱
- وجه همنام بودن برخی فرزندان امامان (علیهم السلام) با خلفا ..... ۵۷۲

- توضیح بیشتر نام گذاریها ..... ۵۷۴
- داستان ازدواج ام کلثوم با عمر ..... ۵۷۶
- داستان ازدواج ام کلثوم و روایت اصلی ..... ۵۷۸
- گریه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر یارانش ..... ۵۸۴
- دوست حقیقی و ثابت قدم امام (علیه السلام) ..... ۵۸۸
- دختری که شبیه پدر بود ..... ۵۸۹
- سیره و ادب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۹۳
- برخی از مواظب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۵۹۶
- سیره و آداب متقین در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۶۱۵
- برخی اشعار منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۶۱۸
- برخی مناجاتهای منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۶۱۹
- افضل بودن امام علی (علیه السلام) بر صحابه ..... ۶۲۲
- سخنان ابن ابی الحدید در باره افضل بودن حضرت امیر (علیه السلام) ..... ۶۴۰
- برخی فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به نقل ابن ابی الحدید ..... ۶۴۳
- بیست و چهار روایت در فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ..... ۶۶۴
- برخی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۶۸۴
- سبقت و پیشگامی علی (علیه السلام) در ایمان و نماز ..... ۶۸۴
- امام علی (علیه السلام) هفت سال قبل از مردم نماز خواند ..... ۶۸۷
- علم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در روایات اهل تسنن ..... ۶۸۹
- جهاد امام علی (علیه السلام) به نقل از اهل تسنن ..... ۶۹۲
- آیه مباحله ..... ۷۰۱
- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: باید آیات را من ابلاغ کنم یا علی (علیه السلام) ..... ۷۰۵
- علی (علیه السلام) به منزله پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ..... ۷۰۸
- امام علی (علیه السلام) برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است ..... ۷۰۹
- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی از من است و من از علی ..... ۷۱۱
- علی (علیه السلام) محبوب ترین انسان نزد خدا ..... ۷۱۲

- دشنام به علی (علیه السلام) دشنام به رسول الله (صلی الله علیه و آله) است ..... ۷۱۲
- اذیت علی (علیه السلام) اذیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است ..... ۷۱۳
- امام علی (علیه السلام) بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ولی هر مؤمن است ..... ۷۱۴
- حواریون امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... ۷۱۸
- عمرو بن حمق ..... ۷۱۸
- محمد بن ابوبکر ..... ۷۲۱
- شهادت محمد بن ابوبکر ..... ۷۲۵
- حزن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر قتل محمد ..... ۷۲۵
- میثم تمار ..... ۷۲۷
- میثم از قیام مختار و شهادت خود خبر داد ..... ۷۲۹
- میثم همراه علی (علیه السلام) در صحرا ..... ۷۳۰
- امام (علیه السلام) خبر شهادت میثم را به او می دهد ..... ۷۳۱
- سفر میثم به مکه و مدینه ..... ۷۳۲
- دستور بازداشت میثم ..... ۷۳۳
- میثم بالای دار ..... ۷۳۵
- دفن و مزار میثم ..... ۷۳۷
- اویس قرنی ..... ۷۳۹
- اطاعت اویس از مادر و عبادات او : ..... ۷۳۹
- اشتیاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دیدن اویس ..... ۷۴۰
- سبب رسیدن اویس به آن مقامات ..... ۷۴۲
- فهرست مطالب ..... ۷۴۶
- درباره مرکز ..... ۷۶۲

## امام علی صلوات الله و سلامه علیه امیرالمومنین حقا در آیات و روایات

### مشخصات کتاب

سرشناسه: عطائی اصفهانی، علی، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: امام علی صلوات الله و سلامه علیه امیرالمومنین حقا در آیات و روایات [کتاب] / علی عطایی اصفهانی.

مشخصات نشر: قم: آیین دانش، 1394.

مشخصات ظاهری: 704 ص.

شابک: 250000 ریال: 3-73-6384-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ سوم)

یادداشت: چاپ سوم.

یادداشت: چاپ چهارم: 1399 (فیفا)

یادداشت: عنوان روی جلد: امام علی علیه السلام امیرالمومنین حقا در آیات و روایات.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان روی جلد: امام علی علیه السلام امیرالمومنین حقا در آیات و روایات.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- احادیث

رده بندی کنگره: 35/37/BP37/ع586 الف8 1394

رده بندی دیویی: 297/951

شماره کتابشناسی ملی: 3471522

ص: 1

اشاره

امام علی صلوات الله و سلامه علیه امیرالمومنین حقا در آیات و روایات

علی عطایی اصفهانی

ص: 2



اللهم صل على على أمير المؤمنين،

ووصى رسول رب العالمين،

عبدك ووليک واخی رسولک،

وحجتک على خلقک، وآیتک الكبرى

والنبا العظیم

الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين

بولاية أمير المؤمنين والأئمة المعصومين

صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين.

ص: 3

## تقدیر و تشکر

لازم دانستم از فرزند عزیز و محترم جناب آقای مهندس جواد عطایی دام عزه، که در تنظیم و تصحیح این کتاب و کتاب «چهارده معصوم علی» و کتاب «روزهای مدینه» و «کتاب غصه نخورید» زحمت بسیار و خالصانه تقبل نمودند، تقدیر و تشکر نمایم.

همچنین: از جناب مستطاب آقای حسینی فرد زید عزه، مسئول حروف چینی سجاد، و جناب مستطاب حاج آقای شریفی دام توفیقه - مدیر و صاحب چاپخانه و انتشارات آیین دانش - که در چاپ و نشر این کتابها مساعی جمیله به کار بردند، تشکر نموده، از خداوند سبحان توفیقات روزافزون برایشان مسألت نمایم.

نیز از تذکر و پیشنهاد خوانندگان بزرگوار، استقبال و قدردان خواهم بود، إن شاء الله تعالی.

و ما توفیقی الا من الله

ص: 4

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين واللغته الدائمه على أعدائهم و  
مخالفهم و منكرى فضائلهم أجمعين، من الآن إلى قيام يوم الدين.

## کلمه طیبه و شجره طیبه

قال الله تبارك و تعالی: وألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن  
ربها ويضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون. (1)

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌های تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟ میوه های  
خود را هر زمان به اذن

پروردگارش می دهد و خداوند برای مردم مثلها می زند شاید متذکر شوند.

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: اصل این درخت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و نسبش در بنی هاشم ثابت و  
پابرجا است، و فرع و تنه این درخت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و شاخه آن فاطمه (علیها السلام) است، و میوه آن ائمه از  
فرزندان علی و فاطمه عالی هستند، و برگش شیعیان آن بزرگواران می باشند. و هرگاه مؤمنی از شیعیان ما فوت کند، برگی از آن درخت می  
افتد، و هنگامی که مؤمنی متولد شود،

ص: 5

برگی بر آن درخت می روید. (1)

در روایت دیگر است که حضرت ام‌جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، اصل و ریشه این درخت است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تنه آن درخت است.

امامان (علیهم السلام) که از ذریه ایشان هستند، شاخه های آن درخت هستند. علم و دانش امامان لیا میوه درخت است. شیعیان با ایمانشان، برگهای آن درخت هستند.

سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیا چیز دیگری باقی می ماند؟ راوی می گوید:

گفتم نه، به خدا سوگند.

امام فرمود: به خدا سوگند هنگامی که یک فرد با ایمان متولد می شود، برگی بر آن درخت می روید، و هنگامی که یک نفر مؤمن، فوت می کند برگی از آن درخت می افتد. (2)

### معنای کلمه طیبه و شجره طیبه

کلمه «طیبه» که به درخت طب و پاکیزه، تشبیه شده، مصداق بارزش

ص: 6

1- علی بن ابراهیم حدثنی ابي عن الحسن بن محبوب عن ابي جعفر الأ-حوال عن سلام بن المستنیر عن ابي جعفر (علیه السلام) قال : سألته عن قول الله تعالى «مثل کلمه طیبه» الايه قال : الشجر رسول الله (صلی الله علیه و آله)، و نسبه ثابت فی بنی هاشم و فرع الشجره علی بن ابي طالب و غصن الشجره فاطمه (علیها السلام) . و ثمرتها الأئمه من ولد علی و فاطمه بلا و الائمه من اولادها اغصانها، و شيعتها ورقها، و أن المؤمن من شيعتنا ليموت فتسقط من الشجره ورقه، و أن المؤمن لیولد فتورق الشجره : تفسير نورالثقلین، ج 2، ص 537.

2- عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن علی بن سیف عن ابيه عن عمرو بن حریث قال : سألت ابا عبد الله (علیه السلام) عن قول الله : و شجره طینیه أصلها ثابت و عها فی الماء و قال : فقال : رسول الله (صلی الله علیه و آله) أصلها و امیر المؤمنین (علیه السلام) فرعها، و الائمه من ذریتهما اغصانها، و علم الائمه ثمرها، و شيعتهم المؤمنون ورقها، هل فیها فضل؟ قال : قلت : لا والله، قال : والله ان المؤمن لیولد فتورق ورقه فیها، و ان المؤمن ليموت فتسقط ورقه منها. ( همان، ص 535).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت آن حضرت هستند، همان گونه که در روایات گذشت، ولی باید توجه داشت که معنای وسیع و دامنه داری دارد، هر انسان پاک و نسل و

ذریه طیب و فکر و اندیشه سالم، و مکتب و برنامه و گفتار و کردار ارزشمند را شامل می شود.

شامل کلمه توحید، یعنی کلمه «لا اله الا الله»، قرآن کریم، مؤمن واقعی و انسانهایی که وجودشان منشأ خیرات و برکات است و در تمام اوقات، میوه لذت بخش شان، سرچشمه حیات و زندگی سعادت‌مندان مخلوقات خداوند است، می شود.

خلاصه این که، شجره طیبه، هر موجود پاک، پرخیر و پربرکت است. این شجره ریشه دارد، تنه و شاخه و برگ دارد، میوه های لذیذ و چهار فصل و شبانه روزی دارد. ریشه آن ثابت و مستحکم است، به طوری که طوفانها و تند بادهای و حوادث و حتی تیشه ها، نمی توانند آن را از جا برکنند.

این درخت تنهای محکم و استوار دارد و شاخه ها و جوانه های سر به آسمان کشیده دارد، به طوری که دست بدخواهان، توان قطع و نابود کردن آنها را نداشته و نخواهند داشت.

این درخت پاک، پربار و پربرکت است و اختصاص به گروه و جمعیت خاصی ندارد، بلکه میوه آن، بر همگان ارزانی و رایگان است.

از آنچه به نحو اشاره بیان شد، معلوم گردید که مثل اعلا و مصداق واضح و آشکار شجره طیبه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین -، هستند.

زیرا آنچه خوبان همه داشته و دارند، این بزرگواران به نحو ام و اکمل و در حد اعلا دارند.

ص: 7

## پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افضل و اشرف موجودات

بدون شک و تردید و به اتفاق شیعه و سنی، بلکه به اتفاق همه دانشمندان عالم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افضل و اشرف موجودات بوده و در تمام فضائل نفسانی و مناقب

و مزایای اخلاقی، یگانه و بی همتا بوده است، آن بزرگوار، در صدق و صفا و مروت و امانت و حیا، در سخاوت و علم و شجاعت و فتوت و عصمت و خلاصه، در جمیع مکارم اخلاقی سرآمد و بر همه پیامبران (علیهم السلام) تفوق و برتری داشته است.

فاق اللیبین فی خلق و فی خلق

ولم یداوه فی علم و کرم

فهو الذی ثم معناه و صورته

ثم اصطفاه حبیباً باری النسم

در آفرینش و در اخلاق، بر همه انبیا (علیهم السلام) تفوق و برتری یافت.

و در علم و بزرگواری، کسی به پایه او نرسید.

آن حضرت کسی است که از جهت سیرت و صورت، تام و کامل بود.

و خداون؛ آفریننده، آنجناب را حبیب خود برگزید.

جهان کرد یکسو چو دار نعیم

و به لطف عمیم و به خلق عظیم

ز هر سوره از پاک قرآن او

فروزان بود شمس برهان او

## افضل و بهترین انسانهای عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

طبق آیات و روایات بسیاری که شیعه و سنی نقل کرده اند، بهترین و با فضیلت ترین انسانهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کرده و با آن حضرت بوده اند، اهل بیت آن حضرت تند، زیرا فضائل آن بزرگواران از حد و حصر خارج و قابل شمارش نیست.

و همین بس که مشمول آیه تطهیرند: وإنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البيت و يطهرکم تطهیر(1) ) که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها برطرف کرده پاک و پاکیزه شان داشته است. (به شرحی که در ص 196 همین کتاب آمده است).

و همین بس که مشمول آیه مباحله اند: فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناء کم و أنفسنا و أنفسکم(2)... که این آیه سند زنده و روشن است بر  
افضلیت آن عزیزان

- زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مباحله با نصارا، تنها کسانی را که قابلیت داشتند برای آن امر خطیر، همراه برد و آنها علی، فاطمه،  
حسن و حسین (علیهم السلام) بودند -

و همین بس که خداوند سبحان در قرآن مجیدش محبت و دوستی آنها را بر همه مسلمانان واجب فرموده است: (وقل لا أسئلكم علیه اجرا  
إلا الموده فی القربی(3))

و همین بس که آیه (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیماً و اسیراً. إنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً(4)) در باره  
آنان نازل شده است.

و همین بس که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنان را در حدیث ثقلین قرین و عدل قرآن کریم دانسته و معرفی فرموده است. (انی تارک  
فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی(5))

و همین بس که آن عزیزان بزرگوار را کشتی نجات امت قرارشان داده و

ص: 9

---

1- -سوره احزاب / 33.

2-سوره آل عمران / 61.

3-سوره شورا / 23.

4- و غذا را در عین دوست داشتن به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند و می گویند: ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می کنیم  
و انتظار هیچ پاداش و سپاسی از شما نداریم. (سوره هل آتی / 8 و 9).

5- جامع احادیث الشیعه، مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، ج 1، المقدمه، چاپ اول، ص 28. و همین حدیث را از کتب اهل تسنن در  
کتاب 14 معصوم، ص 142 تا 154 آورده ام.

فرموده است: «ان مثل اهل بيتی فيکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك»<sup>(1)</sup>؛ «مثل اهل بيت من مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد همراه آنها رفت) نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق و هلاک شد».

و همین بس که بر همه مسلمانان واجب است در تشهد تمام نمازهایشان به آنان دعا کنند و بگویند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». و همین بس که همه مسلمانان در نماز بر مرده هایشان می گویند: «... اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم»<sup>(2)</sup>

و همین بس که همه مسلمانان بر این عقیده اند که از اسباب اجابت دعا، صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است. و غیر اینها که از خصائص و امتیازات اهل بیت (علیهم السلام) است که هیچ یک از صحابه چنین امتیازهایی را نداشته و از این فضائل محروم بوده اند.

به علاوه شیعه و سنی روایات بسیاری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در فضائل یکایک اهل بیت نقل کرده اند که حقیر در این کتاب قطره ای از آنها را که مربوط به امیرالمؤمنین

علی (علیه السلام) است می آورم و مفصل آنها را در کتاب «روزهای مدینه» آورده ام.

### **امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل انسانها بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

طبق آیات و روایاتی که به آنها اشاره شد، بهترین و با فضیلت ترین انسانها بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حضرت امیر (علیه السلام) است، زیرا آن بزرگوار در کمالات

ص: 10

---

1- جامع احادیث الشیعه، ج 1، المقدمة، چاپ اول، ص 28

2- در کیفیت تشهد همه نمازها و در نماز بر اموات و صلوات در آنها، فرقی بین شیعه و سنی نیست، جز اینکه آنها می گویند «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد». به کتاب «روزهای مدینه» ص 188 و 189 مراجعه شود.



نفسانی - مانند علم، حلم، شجاعت، سخاوت، حسن خلق، عفت، مروت و جوانمردی و غیر اینها به مانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

همچنین آن حضرت در کمالات جسمانی - مثل قدرت و نیروی بدنی - نظیر نداشت.

آن حضرت مثل اعلا و نمونه بارز صفات و خصوصیات امامت بود، در ایمان، تقوا، پرهیزکاری، عدل و انصاف، همتا نداشت. در اجرای مقررات دین، بین آشنا و بیگانه فرق نمی گذاشت. در زندگی به حداقل ضرور اکتفا می کرد. و همیشه دلسوز یتیمان و مستمندان بود.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: «ما در کنار خانه خدا خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشستیم بودیم، در این حال علی (علیه السلام) به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به

آن جناب افتاد، فرمود: «قد اتاکم أخی؛ برادرم به سوی شما می آید» سپس رو به کعبه کرد و فرمود: «و رب هذه البنية! إن هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة؛ سوگند به خدای این کعبه این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند»، سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

«أما والله انه ولكم إيماناً بالله، و أقومکم بأمر الله، و أوفاکم بعهد الله و اقضاکم بحکم الله و أقسمکم بالسویة، و أعدکم فی الرعیة، و أعظمکم عند الله مزیه. قال جابر: فانزل الله: (إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریه) فکان علی إذا أقبل فال اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) قد أتاکم خیر البریه بعد رسول الله»<sup>(1)</sup>؛

ص: 11

---

1- همان و (تفسیر المیزان، ج 20، ص 341) به نقل از (ابن عساکر) تذکر: خیر البریه، ای هم خیر الخلق، من برأ الله الخلق ای خلقهم، فترکت همزتها. (مجمع البحرين، برأ، برأ، به معنای خلق، البریه، المخلوق، الخالق، (هم خیر البریه) (ای خیر الخلیقه) (خیر الخلق).

به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است، و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، و قضاوتش به حکم الله افزونتر، و مساواتش در تقسیم [بیت المال] از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است».

جابر می گوید: اینجا خداوند آیه (إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک ہم خیر البریہ (1)) را نازل فرمود و از آن به بعد هنگامی که علی (علیه السلام) می آمد یاران محمد (صلی الله علیه و آله) می گفتند: بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله آمد!

و از ابن عباس نقل است که گفت: هنگامی که آیه (إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک ہم خیر البریہ) نازل شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد محشر می شوید، در حالی که هم شما از خدا راضی هستید و هم خدا از شما راضی است، و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به جهنم می رود، در حالی که سر او به وسیله غل و زنجیر بالا نگاه داشته شده است.»

همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره آن حضرت فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى إسرائيل في هيبته و إلى ميكائيل في رتبته و إلى جبرئيل في جلالته و إلى آدم في علمه و إلى نوح في خشيته و إلى إبراهيم في خلته و إلى يعقوب في خزنه و إلى يوسف في جماله و إلى موسى في مناجاته و إلى ايوب في صبره و إلى يحيى في زهده و إلى عيسى في عبادته و إلى يونس في ورعه و إلى محمد في حسبه و خلقه، فلينظر إلى علي، فان فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في احد غيره (2)).

ص: 12

---

1- سوره بینه، آیه 7.

2- ینابیع الموده، ج 2، باب 56.

«هر کس اراده کرده است اسرافیل را در هیبتش، و میکائیل را در رتبه اش و جبرئیل را در جلالش و حضرت آدم را در علمش و نوح را در خشیتش و ابراهیم را در دوستیش و یعقوب را در حزنش و یوسف را در جمالش و موسی را در مناجاتش و ایوب را در صبرش و یحیی را در زهدش و عیسی را در عبادتش و یونس را در ورعش و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را در حسب و خلقتش تماشا کند، به علی بن ابی طالب نگاه کند، به راستی خداوند در او نود خصلت از خصال و صفات انبیا را جمع کرده است که در غیر او جمع نکرده است».

و نیز فرمودند: «آنا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب» (1)؛

من شهر علم هستم و علی دروازه آن، هر کس را علم باید از دروازه، درآید».

فردوسی در این رابطه گفته است:

چو گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم درست

درست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کین سخن راز او است

تو گویی که گوشم به آواز او است

همچنین در باره امتیازات منحصر به فرد آن حضرت فرمودند:

«یا علی! لو لا أن تقول طائفة من أمتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم لقلت فیک مقالا لا تمر بملاء من المسلمین إلا اخذوا التراب من تحت رجلیک وفضل طهورک یستشفون بهما ولكن حسبک أن تكون منی وانا منک» (2).

«یا علی! اگر نبود که گروهی از امت من درباره تو همان سخنانی را که نصارا در حق عیسی بن مریم (علیه السلام) [که او را فرزند خدا خواندند گفتند، در فضیلت تو سخنی می گفتم که بر هیچ فرد و گروهی عبور نمی کردی مگر آن که خاک پایت را برای تبرک بر می داشتند، و با قطره های آب وضویت استشفا می جستند، اما همین فضیلت تو را بس که، تواز من و من از تو هستم».

ص: 13

1- کشف الغمه: فی مناقبه و غزاه علمه. (فی فصل مناقبه).

2- مناقب خوارزمی، باب 13.

آن لحمک لحمی بشنو تا که بدانی

آن یار که او نفس نبی بود علی بود

آن کس که ولی بود و وصی بود علی بود

سلطان سخا و کرم وجود علی بود

آن سرو سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود علی بود

آن قلعه گشایی که در از قلعه خیبر

برکنند به یک حمله و بگشود علی بود

آن مرد دلاور که برای طمع نفس

بر خوان جهان دست نیالود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس

و هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم ایوب

و هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

آن شاه سرافراز که اندر شب معراج

و با احمد مختار یکی بود علی بود

فرزند خلف در صدف نکته توحید

و کادم به جمالش نگران بود علی بود

نیز ابن عساکر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمودند: «هر کس مسرور می شود و دوست دارد حیات و مماتش، حیات و ممات من باشد، و در بهشت عدن که درخت آن را پروردگار من کاشته، ساکن شود، باید بعد از من با ولایت علی (علیه السلام) باشد و باید با ولایت جانشین علی (علیه السلام) باشد، و باید اقتدا کند به



امامان بعد از من، زیرا آنها عترت من و آفریده شده از طینت من هستند، و فهم و علم روزی آنان شده است، وای بر کسانی از امتم که فضل و برتری آنها را تکذیب کنند، و صله مرا نسبت به آنان قطع نمایند، خداوند آنها را مشمول شفاعت من قرار ندهد. قال (صلی الله علیه و آله) : من سره أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنه عدن التی غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی، ولیوال ولیه، ولیقتدبالأئمته من بعدی، فأنهم عترتی، خلقوا من طینتی و رزقوا قهما و علما، و یل للمکذبین بفضلهم من امتی، ألقاطعین فیهم صلتی لا أنا لهم الله شفاعتی. (1)

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک ملک

ور دهان یابم چنین و صد چنین

تنگ آید در بیان آن آمین

اینقدر هم گر نگویم ای صنم

شیشه دل از ضعیفی بشکنم

### شیعه واقعی کیست؟

لازم به یادآوری است که شیعه واقعی و حقیقی کسی است که علاوه بر اعتقاد به امامت ائمه (علیهم السلام) و محبت به آن بزرگواران، دستورات دین و اعمال صالح را انجام دهد و از محرّمات الهی پرهیز نماید و اعتقاد را با عمل توأم کند.

امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمود: ای جابر! آیا کسی که خود را شیعه می داند به همین اکتفا می کند که بگوید ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوست می داریم؟ نه به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خداترس و مطیع و فرمانبر او باشد و شیعه شناخته نمی شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و نماز

ص: 15

---

1- تاریخ دمشق لابن عساکر الشافعی، ج 2، ص 19، ح 602، والمناقب خوارزمی، ص 34، و حلیه الاولیاء، ج 4، ص 349، فی ترجمه علی بن ابی طالب (علیه السلام)، و ینابیع الموده، ص 141، و مستدرک حاکم، ج 3، ص 138.

و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوش رفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بودن.

جابر گوید که گفتم: یا بن رسول الله! امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی شناسم. حضرت فرمود: «ای جابر! فریب این حرفها را که می زندمخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی را دوست می دارم و در عین حال عمل نداشته باشد؟ و اگر کسی بگوید من رسول الله را دوست دارم و او افضل از علی است و در عین حال از پیامبر پیروی نکند به طور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی دهد پس از خدا بترسید و به آنچه فرموده است عمل کنید خداوند

با کسی خویشی ندارد بهترین بندهها نزد خدا پرهیزکارترین و مطیع ترین افراد هستند. ای جابر! سوگند به خدا نزدیک به خدا نمی توان شد مگر به سبب اطاعت و

بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی تواند با خدا احتجاج کند و هرکس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا کند دشمن ما است و

دوستی ما حاصل نمی شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.» (1)

ص: 16

---

1- «قال (عليه السلام): يا جابر! ايكتمى من ينتحل التشيع ان يقول بحبنا اهل البيت فوالله ما شيعتنا الا من اتقى الله و اطاعه و ما كانوا يعرفون. يا جابر! الا- بالتواضع و التخشع و الأمانة و كثره ذكر الله و الصوم و الصلاة و البر بالوالدين و التعاهد للجيران من الفقراء و أهل المسكنه و الغارمين و الأيتام و صدق الحديث و تلاوه القرآن و كف الألسن عن الناس إلا من خير و كانوا أمناء عشائهم فى الأشياء. قال جابر، فقلت: يا بن رسول الله! ما نعرف اليوم أحداً بهذه الصفة. فقال: يا جابر! لا تذهبن بك المذاهب حسب الرجل أن يقول أحب علياً و اتولاه ثم لم يكن مع ذلك فعالاً فلو قال إنى أحب رسول الله فرسول الله خير من على ثم لا يتبع سيرته و لا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئاً. فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله ليس بين الله و بين أحد قرابه أحب العباد إلى الله عوجل اتقاهم و أعملهم بطاعته. يا جابر! والله ما يتقرب إلى الله تعالى إلا بالطاعة و ما معنا براءه من النار ولا على الله لأحد من حجه من كان لله مطيعه فهو لنا ولى و من كان لله عاصى فهو لنا عدو و ما تنال ولا يتنا إلا بالعمل و الورع. كافي: ج 2، ابواب ايمان و كفر، ص 74 باب «الطاعة و التقوى» ح 3. «انتحال الشيء: ادعاؤه»

گرچه این کتاب در باره زندگی و سیره امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه است، ولی مناسب دیدم در ابتدای این بخش اشاره ای داشته باشم به مسأله «عصمت» که شرط اساسی امام و امامت است و همواره مورد بحث و پرسش قرار می گیرد.

### عصمت :

اعتقاد شیعه دوازده امامی این است که همه انبیاء و ائمه - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و حضرت زهرا(علیها السلام) معصومند، یعنی با این که قدرت بر

ترک واجبات و توان بر انجام محرمات داشتند ولی هرگز واجبی را ترک نکرده و هرگز مرتکب گناهی نشده اند، در همه عمر مبارکشان از سهو و خطا و لغزش و حتی از فکر گناه، مصون و پاک بوده اند، از شک و تردید و جهل و اخلاق رذیله و صفات زشت و ناپسند، محفوظ و مصون بوده اند، از آنچه موجب تنفر مردم و یا عرف نشانه و علامت پستی و بی شخصیتی است منه و مبری بوده اند.

در زیارت جامعه کبیره (1) می خوانیم: «عصمکم الله من الزلل، و آمنکم من

ص: 17

---

1- سند و اعتبار زیارت جامعه کبیره: محدث عظیم الشان، مرحوم شیخ صدوق (متولد سال 305 و متوفای سال 381 ه.ق) در کتاب شریف «من یحضره الفقیه» و همچنین شیخ جلیل، مرحوم شیخ طوسی (متولد سال 385 و متوفای سال 460 ه.ق) در کتاب «تهذیب الاحکام» روایت کرده اند که: موسی بن عبدالله نخعی گفت: خدمت حضرت امام علی نقی الا عرض کردم که یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا زیارتی با بلاغت کامل تعلیم فرما که هرگاه خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را بخوانم. پس آن بزرگوار، این زیارت (جامعه کبیره) را به من تعلیم فرمود. علامه مجلسی و والد ماجدش (قدس سرهما) فرموده اند: زیارت جامعه کبیره احسن و اکمل زیارات است. چرا که جز امام معصوم قادر نیست چنین مضامین عالیه و عبارات دلنشین را انشا نماید و علما شرح های بسیاری بر آن نوشته اند. مجلسی اول (قدس سره) در جلد پنجم روضه المتقین، فی شرح من لا یحضره الفقیه، ص 450، این زیارت مبارکه را شرح کرده و سفارش اکید فرموده است که آنرا برای هر یک از ائمه (علیهم السلام) بخوانند و برای آن آثار و برکات فراوانی نقل کرده است.



الفتن، و طهرکم من الدنس، وأذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیراً» ؛ «خدا شما را از لغزش و خطا بازداشت، و شما را از فتنه ها ایمن گردانید، و از آلودگی ها پاکتان

ساخت، و از تمام پلیدیها دور و برکنارتان داشت و به بهترین وجه پاک و پاکیزه تان قرار داد، آنچنان پاکیزگی که خود می خواست».

خلاصه : به عقیده شیعه عصمت حالت و ملکه نفسانی و موهبتی الهی است که معصومین صلوات الله علیهم از آن برخوردار بوده اند، همان گونه که عقل و

ذکاوت، عدالت و انصاف و سایر قوای نفسانی از مواهب الهی هستند و گاهی به صورت ملکه راسخه درآمده و منشأ بسیاری از کمالات و یا موجب حفظ انسان از بسیاری لغزشها می شوند و با این که انسان قدرت و اختیار دارد، در عین حال قوای مذکور جلوی او را گرفته، او را حفظ می کنند. و بدیهی است که در تمام این موارد گفته می شود: خدا حفظ کرد، و حفظ را نسبت به خدا می دهند، چون وسیله حفظ را خدا عطا فرموده است و چنین نسبتی صددرصد صحیح و مطابق با واقع است.

ص: 18

\*ادله وجوب عصمت (1): همان گونه که گفته شد، اعتقاد شیعه دوازده امامی

ص: 19

1- عصمت (از واژه «عصم») از باب «ضرب» در لغت به معنای نگهداری و حفظ است، (عکم الرجل الشیء، حفظه و منعه و وقاه) و در اصطلاح، عصمت به معنای مصونیت و محفوظ بودن از گناه و اشتباه است، یعنی پیامبران و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین -، هرگز تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار نمی گیرند و مرتکب گناه نمی شوند و در کار خود دچار خطا و اشتباه نمی شوند و این مصونیت و محفوظ بودن آنان، محصول نوع بینش و قوت عقل و درجه یقین و علم و ایمان آنها است. به عبارت روشن تر: عصمت این است که پیامبران و معصومین صلوات الله علیهم از چنان ایمان و یقین و قوه درونی و روحیه ای آگاهانه برخوردار بودند که در هیچ شرایطی از فرمان خدا سرپیچی نکرده و با اینکه قدرت داشتند ولی هرگز گناه نکردند و فکر گناه هم ننمودند، و در اثر علم و دانش از گناه متنفر بودند، و چنین حالت را عصمت گویند که فوق عدالت است. امام جعفر صادق عالی در باره عصمت فرموده است: «المعصوم هو الممتع بالله من جمیع محارم الله وقد قال الله: «ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم» (سوره آل عمران/101) معصوم کسی است که با عنایت و لطف خداوند از ارتکاب همه محرمات الهی خودداری می کند - همان گونه که به خداوند فرموده است: هر کس به خدا متمسک شود، به طور حتم به راه راست رهنمون شده است. (بحار الانوار، ج 25، ص 194، ح 5). البته برخی مراتب این حالت نسبت به بسیاری از مردم نیز مشاهده می شود، مثلاً افراد محترم نسبت به کارهای زشت که در شأن آنان نیست معصومند و فکر انجام اعمالی که در شأنشان نیست، نمی کنند، با این که قدرت بر انجام دارند. توضیح اینکه: انسان یک موجود مختار است و کارهای خویش را بر اساس منافع و مضار و مصالح و مفساسدی که تشخیص می دهد انتخاب و انجام می دهد، از این رو شناخت و تشخیص، نقش مهمی در اختیار و انتخاب کارها دارد، ممکن نیست انسان چیزی را که بر حسب تشخیص و فهم او مفید نیست و از سویی زیان و ضرر دارد انتخاب کند، مثلاً انسان عاقل علاقه مند به زندگی، دانسته خود را از کوه پرت نمی کند، زهر نمی نوشد، انسانی که علم و یقین دارد که برق کشنده است، هرگز دست به برق نمی زند، انسانی که می داند آتش سوزنده است. با این که قدرت دارد و مختار است ولی - هرگز قطعه آتش را در دهان خود نمی گذارد. انسانی که می داند آبی آلوده و متعفن است. طبعاً از آن متنفر است و هر چند در شدت عطش باشد، اما حاضر نیست از آن آب بیاشامد. به طور کلی انسانها از نظر علم، ایمان، تقوا و توجه و آثار گناهان متفاوتند، به هر اندازه علم و ایمان و تقوا قوی تر باشد، پرهیز از گناه جدی تر و انگیزه ترک عمل خلاف شرع، قوی تر می باشد. اگر درجه ایمان و عقل و علم در حد شهود و عیان برسد، به حدی که شخص ببیند که می خواهد خود را از کوه پرت کند و یا زهر کشنده ای را بنوشد، در این حال، احتمال ارتکاب گناه به صفر می رسد، یعنی چنین شخصی - با این که می تواند ولی هرگز مرتکب گناه نمی شود. آری علم و قوت عقل، موهبتی الهی است و عصمت می آورد و انسان را از آنچه موجب نقص در کمال و منشأذنائت و پستی است، باز می دارد، انسان را از اعمالی که موجب تنفر مردم است، نگاه می دارد. اگر لذت ترک شهوت بدانی دگر شهوت نفس لذت نخوانی هزاران در از خلق بر خود ببندی گرت باز باشد در آسمانی سفرهای علوی کند مرغ جانت گر از شهوت از بازش رهانی ولیکن ترا صبر عنقا نباشد که در دام شهوت چو گنجشگ مانی چنان می روی ساکن و خواب در سر که می ترسم از کاروان بازمانی نصیحت همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا توانی همه عمر سختی کشیده است سعدی که نامش بر آمد بشیرین زبانی

است که واسطه میان خدا و خلق - پیامبر باشد یا امام - باید معصوم باشد. و بر این مطلب دلایل بسیاری اقامه شده که به سه دلیل آن اشاره می‌کنم:

دلیل اول: اگر پیامبر و امام (علیهم السلام) معصوم نباشند، به شریعت و آنچه را به عنوان حکم خدا ابلاغ می‌کنند، وثوق و اطمینان حاصل نمی‌شود. زیرا چنانچه معصوم نبوده و جایز الخطا باشند و احتمال کذب درباره آنان داده شود، قهرا مورد اعتماد نخواهند بود و به حکم عقل نمی‌توان آنان را واجب‌الاطاعه دانست.

از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «لا یفرض الله تعالی طاعه

ص: 20

من يعلم أنه يضلهم و يغويهم))؛ «خداوند متعال واجب نمی کند بر مردم اطاعت از کسی را که می داند آنان را به گمراهی می کشاند و اغوایشان می کند»(1).

دلیل دوم: اگر پیامبر و امام (علیهم السلام) معصوم نباشند و درباره آنان احتمال خطا و سهو و نسیان و امکان کذب و دروغگویی راه داشته باشد، گفته ها و اعمالشان از درجه اعتبار ساقط است و نمی توان گفت: قول و فعل و تقریرشان حجت است، نمی توان به فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): «صلوا كما رأيتوني أصلي؛ نماز بخوانید به گونه ای که می بینید من نماز می خوانم». اعتماد کرد. نمی توان مطمئن بود که نماز او مطابق حکم خدا است، چون در فرض عدم عصمت آن حضرت، احتمال خطای یا (العیاذ بالله) احتمال کذب درباره او داده می شود، همچنین نمی توان به فرموده آن حضرت: «خذوا عني مناسككم» اعتماد نمود و اعمال حج را به گونه ای که فرموده، یا عمل کرده است، انجام داد و ....

همچنین امام باید از سهو و خطا و نسیان مصون و محفوظ باشد، زیرا امام نماینده و حجت خدا است و گفتار و کردار او برای مردم حجت است و اطاعتش بر امت واجب و فرض است، و چنانچه احتمال سهو و خطا درباره او داده شود، وجوب اطاعت از او، زیر سؤال می رود و غرض از تعیین و نصب او برای امامت حاصل نگردد.

دلیل سوم: این است که: بعثت انبیاء و تعیین امام (علیهم السلام) به منظور تکمیل انسانها است، برای راهنمایی به اطاعت از خدا و ارشاد و هدایت انسانها است، برای پرهیز از گناه و وادار کردن آنان به آنچه صلاح دنیا و آخرت است، برای بازداشتن مردم از آنچه موجب ضرر و زیان دنیا و آخرت آنان است.

نصب امام برای این است که بشر را از خواب غفلت بیدار و انسانها را از قید هوا

ص: 21

و هوس و شهوت، رهایی بخشند و آنان را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود. لذا چنانچه امام، معصوم نباشد و از خودش فعل قبیح و عمل ناپسند و خلاف شرع، سر بزند، چگونه می تواند از عهده مسؤلیتهایی که ذکر شد، برآید؟

اگر امام، معصوم نباشد و احتمال گناه یا اشتباه و سهو و نسیان و فراموشی درباره او داده شود، به طور طبیعی از او سلب اطمینان می شود.

هرگاه امام، معصوم نباشد و عمل خلافی از او دیده شود، یقیناً موجب تجری بدکاران و فرصت طلبان می شود و در حقیقت موجب نقض غرض خواهد بود، به طوری که در این شعر به آن اشاره شده است:

إذا كان البيت بالدف مولعا

فشيمه أهل البيت كلهم رقص

هرگاه صاحب خانه بر دف زدن حریص باشد، رفتار و روش اهل خانه رقصیدن خواهد بود.

خلاصه چنانچه امام، معصوم نباشد، امر و نهی او بی اثر و بلکه نتیجه معکوس خواهد شد.

### دلیل بر عصمت از قرآن کریم

علاوه بر آنچه ذکر شد، آیه مبارکه (وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين)(1)

یاد آور هنگامی را که خداوند ابراهیم را با حوادث گوناگون [و وسائل مختلف آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد. خداوند به او گفت: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم گفت از دودمان من [نیز امامانی قرار بده] خداوند فرمود: پیمان من مقام امامت [به ستمکاران نمی رسد].

ص: 22

دلالت دارد بر این که، منصب امامت و پیشوایی مردم، به افراد ظالم و ستمکار داده نمی شود، و معلوم است که ظلم اعم از ظلم به نفس و ظلم به غیر است و هر گناه و خلاف شرعی - هر چند کوچک باشد - ظلم به نفس است و بر مرتکب آن اطلاق ظالم می شود، و در آیات و روایات، بر گناهکار اطلاق ظالم شده است، مثل: (وما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون (1)) «ما به آنان ستم نکردیم بلکه خودشان به خویشان [ ستم نمودند»

بر این اساس از آیه شریفه استفاده می شود که اشخاصی صلاحیت پیشوایی و امامت امت را دارند که از جمیع گناهان و از همه ظلمها منزّه باشند، سابقه شرک و بدنامی و آلودگی نداشته باشند، و مراد از عصمت همین معنا است.

همچنین آیه مبارکه: «وإما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا (2)»؛ «خدا اراده [قطعی] فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت زدوده و شما را [از جمیع گناهان و زشتیها] پاک گرداند». دلالت دارد بر این که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که حضرت زهرا (علیها السلام) نیز در زمره و از اهل بیت آن حضرت است، از جمیع گناهان - در طول زندگی - پاک و منزّه و دارای عصمت بوده اند و در کتابهای مفصل که درباره عقاید نوشته شده ثابت و مبرهن گردیده است که این اراده (إنما يريد الله) اراده تکوینی است و هرگز از مراد منفک و جدا نمی شود. (3)

ص: 23

---

1- سوره هود (11)، آیه 118.

2- سوره احزاب (33)، آیه 33.

3- ادله وجوب عصمت، بسیار است که در کتابهای اصول عقاید - مانند «تجرید العقاید»، «اوائل المقالات»، «حق الیقین» مرحوم مجلسی، «حق الیقین» مرحوم شبّر، «کفایه الموحّدین» و غیراینها آمده است.

## نظر شیخ صدوق (قدس سره) درباره عصمت

شیخ صدوق (قدس سره) (متولد سال 305 و متوفای سال 381 ه. ق) در کتاب اعتقادات» باب 36 فرموده است: اعتقاد ما (شیعیان) در شأن انبیاء و رسل و ائمه و ملائکه - صلوات الله علیهم اجمعین - این است که ایشان معصوم و از هر پلیدی پاک شدگانند و هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند - نه کبیره و نه صغیره - و نافرمانی خداوند متعال نمی کنند، هرچه امرشان می فرماید و هرچه مأمور می شوند، انجام می دهند و هر کس آنان را در حالی از احوالشان معصوم نداند، جاهل به حق ایشان است و هر کس جاهل به ایشان شد کافر است.

و اعتقاد ما (شیعیان) در شأن آن بزرگواران آن است که از ابتدای امرشان تا آخر همیشه معصوم و کامل و تمام و عالم می باشند و در هیچ حالی از احوالشان متصف به نقصی و معصیتی و جهلی نمی باشند.

## نظر علامه مجلسی (قدس سره) درباره عصمت

علامه مجلسی (قدس سره) در «بحار الانوار» ادله لزوم عصمت امام را آورده، و اولین دلیل را از قرآن کریم، «آیه 124 سوره بقره ذکر کرده است: «قال و من ذریتی قال لأینال عهدی الظالمین» سپس روایات متعددی در رابطه با عصمت و معنای آن آورده است. یکی از آنها روایتی است که از امام سجاد (علیه السلام) از معنای معصوم سؤال شد، آن حضرت فرمود: هو المعتمصم بحبل الله و حبل الله هو القرآن، لا یفترقان إلی یوم القیامه؛ «معصوم تمسک کننده به قرآن است و معصوم و قرآن از یکدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت».

علامه مجلسی (ره) در این باب 23 روایت آورده، سپس فرموده است: بدان که امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - متفقند بر عصمت ائمه (علیهم السلام) از گناهان صغیره و

کبیره و ایشان هرگز در گناه واقع نمی شوند، گناهی از آنان سر نمی زند، نه عمد و نه سهو و نه از جهت خطای در تأویل و نه از جهت نسیان و فراموشی(1)....

## عصمت در روایات

شیخ صدوق(قدس سره) نقل کرده است که: محمدبن ابی عمیر گوید: در این مدتی که هم صحبت هشام بن حکم بودم بهترین استفاده ای که از او بردم راجع به عصمت امام بود، روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ گفت: آری، گفتم: حقیقت عصمت کدام است؟ نشانه آن چیست؟ گفت: منشأ همه گناهان چهار چیز است که پنجمی ندارد: حرص، حسد، خشم، خواهش نفس؛ و هیچ کدام اینها در امام نیست. شاید امام حریص باشد بر این دنیا زیرا حرص از نیاز است و همه دنیا زیر نگین امام است و او خزانه دار مسلمانان است، برای چه حرص ورزد؟ و شاید رشک برد، زیرا انسان به بالا دست خود رشک می برد نه به زیردست، و کسی بالا دست او نیست؛ شاید برای چیزی از امور دنیا خشم کند، تنها خشم او برای خداست زیرا خدای عزوجل او را وظیفه دار کرده که حدود را جاری کند و سرزنش کسی را در حساب نگیرد و به کسی مهربانی برخلاف دین نکند تا حدود و کیفرهای خدایی را بی کم و بیش اجرا کند. شاید پیرو شهوت و خواهش نفس باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، زیرا خدای عزوجل آخرت را در نظر او به اندازه ای که دنیا در نظر ما محبوب است، محبوب کرده و با همان اطمینان و عقیده ای که ما به دنیا نگاه می کنیم امام به آخرت نگاه می کند، آیا ممکن است کسی روی زیبا را بگذارد و به روی زشت بپردازد؟، یا خوراک شیرین و لذیذ را به خاطر خوراک تلخی از دست بدهد؟ یا لباس نرمی را بر

ص: 25



لباس زیر و درشتی برگزینند؟ یا نعمت همیشه و پایداری را به دنیای گذرا و نابودشونده بفروشد؟! (1)

نیز در «کافی» و «امالی» صدوق (قدس سره)، روایت مفصل و طولانی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل است که در آن، مقام شامخ امام و مسأله عصمت و لزوم تعیین و منصوب بودن امام از جانب خداوند سبحان، تبیین شده است و آن چنین است:

عبدالعزیز بن مسلم گوید: هنگامی که حضرت رضا (علیه السلام) به مرو آمد، من خدمت آن حضرت رسیده و موضوع امامت را - که مورد اختلاف بسیاری از مردم بود و پیرامون آن گفتگو می کردند - به خدمتش عرض کردم. حضرت، تبسم کرد و فرمود: ای عبدالعزیز! مردم نفهمیده اند و از آرای خود گول خورده اند.

زیرا خداوند عزوجل پیامبرش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را هم که بیان هر چیزی از حلال و حرام و حدود و احکام و کلیه نیازمندیهای بشر در آن است نازل فرمود و امر امامت را از کمال دین قرار داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم رحلت فرمود تا برای امتش معالم دینشان را بیان فرمود، و راهشان را که راه حق است روشن گردانید و علی (علیه السلام) را به سمت پیشوا و امام منصوب فرمود و چیزی از احتیاجات امت را فروگذار نکرد، در این صورت کسی که معتقد باشد خداوند عزوجل دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد کرده و آن که کتاب خدا را رد کند بدان کافر گشته است.

آیا مردم قدر و منزلت امام را در میان امت می شناسند تا تعیین و انتخاب امام به اختیار آنان گذاشته شود؟ مقام امامت بسی قدرش بزرگتر و شأنش عظیم تر و مکانش عالی تر و عمقش فروتر از آن است که مردم با عقول [ناقص خود بدان برسند یا با آراء خود آن را درک کنند و یا به میل و اختیار خود امامی را انتخاب

ص: 26

---

1- خصال شیخ صدوق، باب خصلتهای چهارگانه، ح 36، و بحار الانوار، ج 25، باب عصمتهم

کنند. زیرا منصب امامت مقام شامخی است که خداوند عزوجل آن را پس از نبوت و خلت در مرحله سوم به حضرت ابراهیم اختصاص داده و فضیلتی است که او را بدان مشرف کرده و نامش را بلند گردانیده است. آنجا که می فرماید:

(إني جاعلك للناس إماما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين (1)..)

سپس این آیه تصدی مقام امامت را برای ستمکاران تا روز قیامت باطل کرده و آن را در میان برگزیدگان و پاکان نهاده است.

سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در اولاد پاک و برگزیده او قرار داد و فرمود: «ووهبنا له إسحاق ويعقوب نافلة و كلاً جعلنا صالحين وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وكانوا لنا عابدين (2)»؛ «اسحاق و يعقوب را به او بخشیدیم و همه را صالح و شایسته قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و همچنین اقامه نماز و دادن زکات را بدانها وحی کردیم و آنان از پرستش کنندگان ما بودند».

بنابراین امامت همیشه در فرزندان پاک و برگزیده او بود و در طول قرن‌ها از همدیگر ارث می بردند تا این که خدای تعالی آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ارث داد و فرمود: «إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين (3)»؛ «براستی سزاوارترین و نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی اند که او را

ص: 27

---

1- سوره بقره (2)، آیه 124. «یادآور هنگامی را که خداوند ابراهیم را با حوادث گوناگون [و وسائل مختلف آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد. خداوند به او گفت: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم گفت از دودمان من [نیز امامانی قرار بده] خداوند فرمود: پیمان من [مقام امامت] به ستمکاران نمی رسد).

2- سوره انبیاء (21)، آیه 72 و 73.

3- سوره آل عمران (3)، آیه 68.

پیروی کرده و [نیز] این پیامبر و ایمان آورندگانند و خداوند ولی مؤمنان است.»

پس امامت مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و آن حضرت به دستور خدای تعالی و به رسم آنچه خداوند واجب کرده بود آن را به عهده علی (علیه السلام) گذاشت و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خداوند به آنان علم و ایمان داده است جاری گشت چنان که خداوند می فرماید: وقال الذین أوتوا العلم والإیمان لقد لبثتم فی کتاب الله إلی یوم البعث (1)؛ «و کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند: شما به فرمان خدا در عالم برزخ درنگ کردید و اکنون روز رستاخیز است». که مراد از اهل علم و ایمان در این آیه شریفه ائمه هدی می باشند.

بنابراین امامت تا روز قیامت مخصوص اولاد علی (علیه السلام) است زیرا پس از محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری نیست. پس این نادانان از کجا برای خود امام اختیار می کنند؟ امامت در حقیقت مقام انبیا و میراث اوصیا است زیرا امامت خلافت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین (علیهم السلام) است. امامت زمام دین و مایه نظام مسلمانان و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنان است.

امامت ریشه نموکننده اسلام و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و زیاد شدن غنائم و صدقات و اجرای حدود و احکام و صیانت حدود و ثغور ممالک اسلامی با وجود امام است. امام حلال خدا را حلال و حرامش را حرام دانسته، در اجرای حدود الهی قیام می کند، و از حریم دین دفاع کرده و مردم را با حکمت و پند و موعظه نیکو و برهان قاطع به راه پروردگار دعوت می کند. امام مانند خورشید طالع و درخشانی است که نورش گیتی را فرا گیرد و در افقی است که دستها و دیدگان بدان نرسد. امام چون ماه شب چهارده نورانی و مانند چراغ فروزان و درخشنده است و ستاره هدایتی است که در

ص: 28

تاریکیهای شب و عبور از شهرها و بیابان ها و در امواج دریاها موجب راهنمایی مردم است.

امام مانند آب شیرین و گوارا برای تشنگان (معارف الهیه و راهنما بر طریق راستی و نجات دهنده از هلاکت است).

امام امین خدا است در میان خلقش، و حجت اوست بر بندگانش، و جانشین اوست در شهرهایش و دعوت کننده به سوی خدا و مدافع حقوق او است.

امام از گناهان پاک و از عیوب منه و بر کنار است و به علم و دانش اختصاص یافته، و حلم را شعار خود ساخته است.

امام یگانه روزگار خویش است، کسی با او همطراز نشود و هیچ دانشمندی با او برابری نکند، و او را مانند و نظیر (غیر از امام دیگر نباشد تمام فضیلت مخصوص اوست بدون این که محتاج به طلب و اکتساب از غیر بوده باشد، بلکه این مواهب از جانب خدای بخشنده به او عطا شده و اختصاص یافته است).

پس کیست که بتواند به مقام معرفت امام برسد و یا امکان اختیار و انتخاب امام را داشته باشد؟

هیئات، هیئات! در این کار خردها گمراه گشته و بردبارها بیراهه رفته و عقل ها سرگردان مانده و دیدگان بی فروغ گشته و بزرگان کوچک شده و حکما متحیر و سخنوران در محصور و خردمندان در نادانی و شعرا و ادبا عاجز بوده و سخندانان در مانده اند که بتوانند شأنی از شؤن و اوصاف امام و یا فضیلتی از فضایل او را توصیف کنند و همگی به عجز و قصور خود معترف گشته اند. در این صورت چگونه می شود که تمام فضائل امام به توصیف درآید یا مطلبی از کار امام فهمیده شود و یا کسی پیدا گردد که جایگزین او گشته و اظهار بی نیازی کند؟

خیر، چگونه و از کجا چنین چیزی ممکن است در حالی که امام مانند

ستاره ای است که افق حقیقتش از دسترس مردم و توصیف وصف کنندگان بسی بلندتر است؟ پس اختیار مردم کجا و امام کجا و عقول مردم کجا و او کجا و مانند او کجا پیدا می شود؟

آیا گمان می کنند که امام را در غیر خاندان رسالت می توان پیدا کرد؟ به خدا که خودشان را گول زده اند و امر باطل و بیهوده ای را آرزو کرده اند و به نردبان الغزنده ای [یا گردنه بلند و لغزنده ای که قدم ها در آن می لغزند و به پایین سقوط می کنند بالا رفتند و خواستند با عقول حیرت زده و ناقص و با آراء گمراه کننده خود، امام تعیین کنند! خدا آنان را بکشد به کجا منحرف شدند، کار مشکلی را اراده کردند و دروغی از خود ساختند و به گمراهی دور و شدیدی دچار شدند و در حیرت و سرگردانی افتادند که با چشم بینا امام را رها کردند و شیطان کردارهای آنها را در نظرشان جلوه داد و از راه به در برد در حالی که اهل بصیرت هم بودند (چنان که خداوند می فرماید: (وزین لهم الشیطان أعمالهم فصدهم عن السبیل و كانوا مستبصرین (1))؛ «و شیطان اعمال آنان را برای آنان آراسته کرده، از این رو آنان را از راه باز داشت در حالی که بینا بودند».

از اختیار خدا و اختیار پیامبر و خاندانش روی گردان شده و به انتخاب خود گرویدند. در صورتی که قرآن کریم آشکارا به آنان می فرماید: (وربک یخلق مایشاء ویختار ماکان لهم الخیره (2))؛ «و پروردگارت هر چه بخواهد می آفریند و اختیار می کند و اختیار در دست آنها نیست.»

و باز می فرماید: «وما کان لمؤمن ولا مؤمنه إذا قضی الله ورسوله أمرا أن

ص: 30

---

1- سوره عنکبوت (29)، آیه 38.

2- سوره قصص (28)، آیه 68.

يكون لهم الخيره من امرهم (1)؛ «و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنهای زمانی که خدا و پیامبرش چیزی را برای آنان فرمان دادند حق اختیار امری نیست».

و همچنین فرموده است: وما لكم كيف تحكمون \* أم لكم كتاب فيه؛ تدرسون \* إن لكم فيه لما تخيرون \* أم لكم أيمان علينا بالغه إلى يوم القيامة إن لكم لما تحكمون \* سلهم أيهم بذلك زعيم \* أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم إن كانوا صادقين (2) «شما را چه شده است چگونه حکم می کنید؟ یا کتابی دارید که در آن درس می خوانید تا آنچه خواهید برای شما در آن کتاب باشد؟ یا شما را تا روز قیامت با ما پیمان محکمی است که هر چه خواستید حکم کنید؟ [ای پیامبر ما از آنان پرس که کدامشان بدان حکم ضامنند؟ آیا برای آنان در این کار شریکانی هست؟ پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند».

و باز خدای عزوجل فرمود: «أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها أم طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون؟ (3)؛ «آیا در قرآن تدبر و اندیشه نمی کنند یا مگر بر دلها قفل زده شده است؟ یا خدا بر دلهایشان مهر زده و آنان درک نمی کنند؟»

و یا: (وقالوا سمعنا وهم لا يسمعون \* إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون \* ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون) (4)

گفتند: شنیدیم در حالی که نمی شنیدند، حقیقت بدترین جانداران در نزد خدا کران و لالاند که اندیشه و تعقل نمی کنند و اگر خداوند در وجودشان خیری میدید به آنان شنوایی میداد حتما روی می گرداندند و حال آن که آنان اعراض کننده اند».

ص: 31

1- سوره احزاب (33)، آیه 36.

2- سوره قلم (68)، آیات 36-041

3- سوره محمد (47)، آیه 24.

4- سوره انفال (8)، آیات 21 - 23

و یا: وقالوا سمعنا وعصينا (1)؛ «گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم».

بنابراین مقام امامت اختیاری و انتخابی نیست بلکه آن فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل بزرگی است «بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم»

پس چگونه جایز باشد که آنان امام را انتخاب کنند در حالی که امام عالمی است که ساحتش از لوث نادانی مبرا بوده و مانند شبانی است که از ربه روی گردان نشود و معدن قدس و طهارت و طاعت و زهد و دانش و عبادت است. دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخصوص اوست و از نسل پاک زهرای بتول است، دودمانش جای طعن و سخن ناروا نیست و هیچ صاحب نسبی [در علو حسب و نسب] بدو نمی رسد.

از قبیله قریش و خاندان هاشم و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و مورد رضای خداوند عزوجل است، شرافت اشراف از اوست و از اولاد عبد مناف است علمش نمو کننده و حلمش کامل و در امامت قوی و در امور سیاست آگاه است اطاعتش واجب و به امر خدای عزوجل قائم است بندگان خدا را خیر خواه و دین خدا را حافظ و نگهبان است. خداوند پیامبران و امامان را توفیق داده و از گنجینه علم و حکمت خود آنچه را که به دیگران نداده بدانها بخشیده است در نتیجه علم آنان فوق دانش اهل زمانشان بوده است چنان که خداوند تعالی فرماید:

(أفمن یهدی إلی الحق أحق أن یتبع أم من لا یهدی إلا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون) (2)؟ «آیا کسی را که به سوی حق هدایت می کند شایسته است که پیروی کنند یا کسی را که هدایت پیدا نمی کند مگر این که خود هدایت شود پس شما را چه

ص: 32

---

1- سوره بقره (2)، آیه 93.

2- سوره یونس (10)، آیه 35.

شده است چگونه حکم میکنید؟

و باز فرموده است: (ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا (1))؛ «به هر که حکمت داده شده خیر زیادی داده شده است».

او درباره طالوت می فرماید: إن الله اصطفاه عليكم وزاده بسطه في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم» (2)؛ «خداوند او را (طالوت) را بر شما برگزید و به علم و قدرت جسمانی او افزود و خداوند ملکش را به هر که خواهد می دهد و خداوند واسعی است دانا».

و به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله) فرمود:

وأنزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما (3)؛ «و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزی را به تو آموخت که نمی دانستی و فضل و کرم خداوند بر تو بزرگ است».

و درباره امامان از اهل بیت پیامبر و عترت و ذریه او فرمود: (أم يحشدون الناس على ما آتاهم الله من فضله؛ فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما\* فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا) (4)

یا (مگر) به مردم نسبت بدانچه خداوند از فضل و کرم خود بدانها داده است رشک می برند؟ پس یقینا ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم پس کسانی از ایشان بدان گرویدند و کسانی هم از آن روی گرداندند و کافی است جهت که برای آنان آتشی افروخته باشد».

ص: 33

---

1- سوره بقره (2)، آیه 269.

2- سوره بقره (2)، آیه 247.

3- سوره نساء (4)، آیه 113.

4- سوره نساء (4)، آیه 53 - 54.



و بنده ای را که خداوند برای اصلاح امور بندگانش اختیار کند حتما برای انجام آن کار سینه اش را منشرح سازد و چشمه های حکمت در قلبش جاری کند و به او دانشی الهام کند که پس از آن در پاسخ هیچ سؤالی عاجز نماند و از راه صواب منحرف نشود، در نتیجه او معصوم و مؤید [از جانب خدا است و توفیق یافته و استوار گشته و از هر لغزش و خطایی در امان است، خداوند او را بدین صفات اختصاص داده تا برای بندگانش حجت و بر خلقش شاهد باشد و این فضل و کرم خداوند است که به هر کس خواهد می دهد و خداوند دارای فضل و کرم بزرگی است. آیا مردم برای اختیار چنین امامی توانایی دارند؟ و یا کسی را که انتخاب کرده اند این گونه امتیازاتی داشته است که او را پیشوای خود سازند؟

به خانه خدا سوگند! که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر گذاشتند مثل این که نمی دانند، در صورتی که هدایت و شفا در کتاب خدا است، اینها کتاب خدا را کنار نهادند و از هوی و هوس خود پیروی کردند و خداوند نیز آنان را نکوهش کرده و دشمن داشت و تباهشان کرد، چنان که می فرماید: **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغِيرِ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** (1)؛ «چه کسی گمراه تر [و ستمکارت را از کسی است که هوی و هوس خود را بدون هدایت خدا پیروی کند یقیناً خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

و باز فرمود: **فَتَغَسَّأْ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ** (2)؛ «پس بر آنها تباهی باد و [خدا] اعمالشان را نابود ساخت».

و باز فرمود: **وَكَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ**

ص: 34

---

1- سوره قصص (28)، آیه 50.

2- سوره محمد (47)، آیه 8.

متکبر جبار» (1)؛ «دشمنی بزرگی است در نزد خدا و مؤمنان، خداوند این چنین بر دل هر گردنکش و متکبری مهر می زند». و صلی الله علی النبی محمد و آله و سلم تسلیمًا کثیرا (2)..

مؤلف: چنان که از این روایت نیز استفاده می شود امامت یک مقام روحانی و معنوی است که منشاء الهی دارد و امام علاوه بر اداره امور مسلمانان از نظر حکومت اسلامی و بیان معارف الهیه در حیات صوری و مادی و معنوی نیز عهده دار رهبری و هدایت است و حقایق اعمال با رهبری او سیر می کند. بدین جهت از نظر شیعه معرفت و شناسایی امام شرط اصلی ایمان و متمم دین بوده و بدون معرفت امام دین و ایمان را ارزشی نخواهد بود.

### مناظره ای کوتاه:

در مسجد النبی با شخصی از اهل تسنن مناظره ای داشتم، سرانجام گفتم: شما به چه دلیل و از کجا می گوئید اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) معصوم بوده اند؟

گفتم: چه دلیلی بهتر و محکمتر از آیه تطهیر و حدیث ثقلین می خواهی؟

بعلاوه آیا در علم و تقوای اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شک داری؟ آیا علم و تقوا، انسان را از گناه باز نمی دارد؟ آیا علم و تقوا دلیل عصمت آنها نیست، آیا عصمت جزاین است که آن بزرگواران از هرگونه خطا و لغزش مصون و محفوظ بوده اند؟

سپس گفتم: بگو بدانم فاطمه زهرا (علیها السلام) چه گناه و خلاف شرعی مرتکب شده است؟

علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه عمل خلافی انجام داده است؟ حسن و حسین (علیهم السلام) چه کار خلافی کرده اند؟

ص: 35

---

1- سوره غافر (40)، آیه 35

2- اصول کافی، ج 1، ص 198، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته.

## افضل بودن حضرت زهرا(علیها السلام) از صحابه و زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) در کتاب بخاری و مسلم

بخاری در کتاب «فضائل صحابه» وقتی نام هر یک از صحابه را برده، نوشته است «رضی الله عنه» و آنجا که نام زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده، نوشته است: «رضی الله عنها» اما در باب فضائل حضرت زهرا(علیها السلام) نوشته است: «باب منقبه فاطمه علیها السلام بنت النبی (صلی الله علیه و آله)»(1)

همچنین «مسلم» در باب فضائل، نام اصحاب و زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) را برده و نوشته است: «رضی الله عنه» و «رضی الله عنها»، ولی در باب فضائل حضرت زهرا(علیها السلام) نوشته است: «فاطمه بنت النبی علیها الصلاه والسلام»..(2)

مؤلف: این تفاوت و تعبیر از این دو محدث معروف و مورد قبول نزد اهل سنت، گویای این است که آنها قبول داشته اند که مقام و منزلت حضرت زهرا(علیها السلام) فوق مرتبه و مقام سایر زنان و حتی، فوق مقام و منزلت همه صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) است و لیاقت دارد که بر آن حضرت سلام و صلوات فرستاده شود، همان گونه که بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) صلوات و سلام فرستاده می شود، در حالی که به هیچ یک از اصحاب و زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) سلام و صلوات نفرستاده اند.(3)

## وجه اعتراف معصومین (علیهم السلام) به گناه و استغفار آنان

بعد از آن که عصمت ائمه (علیهم السلام) قطعی و مسلم شد، چه بسا سؤال شود که وجه

ص: 36

---

1- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، ص 626، باب 12.

2- صحیح مسلم، باب فضائل الصحابه، ص 1056، باب 15، ح 2449

3- به صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، و به صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه مراجعه شود.

اعتراف آن بزرگواران - در برخی دعاها و سجده هایشان - به گناه، و معنای استغفار آنان چیست؟

صاحب کتاب «کشف الغمه» می گوید: من فکر می کردم چگونه و به چه جهت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در سجده شکر می گوید: «رب عصیتک بلسانی... وعصیک ببصری...؛ بار پروردگارا من با زبانم تو را معصیت کردم، با چشمم تو را معصیت کردم...»، و این اعتراف به گناه، با اعتقاد شیعه به عصمت ائمه (علیهم السلام) چگونه جمع می شود؟ سرانجام فکرم به جایی نرسید، رفتم خدمت سید بن طاووس (قدس سره) و از او سؤال کردم، فرمود: «مؤیدالدین قمی از من همین سؤال را کرد و پاسخ دادم: این دعاها برای تعلیم و یاد دادن به مردم است»

پس از آن مؤیدالدین علقمی همین مطلب را از من سؤال کرد، به او گفتم: این قبیل دعاها از روی تواضع است.

صاحب کشف الغمه می گوید: ولی دلم از این پاسخها قانع نشد و با خود گفتم: این دعاها در دل شب بوده و در آن وقت کسی نبوده که امام (علیه السلام) بخواهد تعلیم دهد، پس از مدتی سید بن طاووس وفات کرد و من همچنان در فکر بودم تا این که خداوند متعال مرا هدایت فرمود و شبیه از ذهنم برطرف گردید و وجه اعتراف آن بزرگواران به گناه، با این که معصوم هستند، برایم روشن شد و این نبود مگر از کرامات و معجزات حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)، و تقریر آن چنین است: انبیا و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - در اوقاتی که داشتند، مشغول ذکر و عبادت خداوند سبحان بودند و همیشه در مراقبه و در حال انس با خدا به سر می بردند، چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «أعبد الله كأنک تراه فان لم تره فانه یراک؛ عبادت کن خدا را مثل این که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند»، پس معصومین (علیهم السلام) با تمام وجود و به طور دائم متوجه خداوند

ولی گاهی اوقات با سرگرم شدن به امور زندگی و کارهای مباح از قبیل خوردن و آشامیدن و امور زناشویی و غیر اینها، قهر از این منزلت باز می ماندند، از حال عبودیت و حضور در پیشگاه خداوند، خارج و دور می شدند و این حالت را گناه می شمردند و خطا و لغزش به حساب می آوردند، لذا این امر را معصیت تلقی و از آن استغفار می کردند، همان گونه که هرگاه عبد و خدمتکار، مشغول خوردن و آشامیدن و انجام امور مباح شود، در حالی که توجه دارد مولایش او را می بیند، چنین خادمی نزد مردم مورد ملامت و سرزنش قرار می گیرد، و از این که باید به طور دائم در خدمت مولای خود باشد و چنین نشده، عرفا و نزد خودش نیز مقصر به حساب می آید، پس چگونه خواهد بود نسبت به مالک الملوک و سید السادات و پروردگار عالم؟ و به همین مطلب اشاره است قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «انه لیران علی قلبی و اینی لأستغفر بالنها سبعین مره؛<sup>(1)</sup> هر آینه چیزهایی از امور دنیا بر قلبم غلبه می کند و من روزی هفتاد مرتبه استغفار میکنم».

و نیز فرموده است: «حسنات الأبرار سیئات المقربین؛ حسنات ابرار سیئات مقربان است». و از این عبارات ظاهر می شود که آن حضرت مشغول شدن به ضرورات زندگی و امور مربوط به عالم ماده را، معصیت و تقصیر شمرده و از آن استغفار فرموده است، بر این اساس، گفته های معصومین دیگر (علیهم السلام) را بر این معنا

ص: 38

---

1- رین، از واژه (رین) به معنای «غلبه» و به معنای «چرک و زنگار» نیز آمده است (کلا- بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون)؛ «اعمالشان چون زنگار بر دلهایشان نشسته است». (سوره مطففین، آیه 14) «ران ای غلب علی قلوبهم». در مجمع البحرین، واژه «غان» - غین - آمده است: فی الخبر أنه «لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم واللیله مأه مره»... و غان علی قلبی کذا ای غطاه... ای یتغشی قلبی ما یلبسه...

قیاس کن. و این معنایی ارزشمند است که حجاب شبیه را برطرف ساخت، و ای کاش! سید بن طاووس (قدس سره) زنده بود و این مطلب شریف را که حق تعالی مرا به آن رهنمون فرمود، به او هدیه می کردم... (1)

مؤلف: همان گونه که شما از میهمان بسیار بزرگوار و عزیزی به مقدار توان پذیرایی کرده، و با اینکه خلافتی از شما سر نزده و کم خدمتی نکرده اید، در عین حال اظهار شرمندگی می کنید و خود را مقصر می شمارید و از او تقاضای عفو و بخشودگی می نمایید، زیرا احساس می کنید که پذیرایی شما در حد شأن و مقام او نبوده است.

یادآوری: وجوه دیگری نیز برای این قبیل دعاها که از معصومین - صلوات الله

علیهم اجمعین - نقل شده، گفته اند، برای اطلاع به کتاب «کشف الغمه (2)» و (بحار الانوار (3)) مراجعه شود.

### امام باید از همه مردم زمانش افضل باشد

گفتیم که شرط اول امام این است که باید معصوم باشد و به ادله آن اشاره کردیم.

شرط دوم امام این است که باید در جمیع کمالات نفسانی از جمیع مردم عصر خود افضل و برتر باشد. و مراد از کمالات نفسانی، صفات و اخلاقیاتی است که موجب کمال نفس و روح انسانی باشد، مانند: علم، معرفت، تسلیم و رضا، صبر و شکر، توکل و حسن ظن به خدا، حلم و عفو، کظم غیظ، سعه صدر،

ص: 39

---

1- کشف الغمه، فی معرفه الأئمه (علیهم السلام)، ج 2، ص 779، ذکر الامام السابع ابی الحسن موسی الکاظم (علیه السلام) و بحار الانوار، ج 25، ص 203، همین مطلب را از کشف الغمه آورده است.

2- کشف الغمه، ج 2، ص 780، انتشارات: الشریف الرضی، مطبعه، شریعت، قم، چاپ اول.

3- بحار الانوار، ج 25، ص 204.

صدق و خلوص، تواضع، حیا و عفت، رحم و انصاف و مروت، غیرت و وقار، خیرخواهی و ناصح و دلسوز به امت، و غیر اینها از صفات حمیده.

امام باید مظهر تام و تمام صفات الهی باشد، به طوری که امت از مشاهده صفات او پی به صفات خداوند رحمان ببرند و به صفات الهی معرفت حاصل کنند. نیز، امام باید به آنچه مردم در امر دین محتاجند، عالم باشد و قدرت رفع شبهات آنان را به طور کامل داشته باشد.

البته لزوم این کمالات در شخص امام بدیهی است و عقل به آن حاکم است، در عین حال ادله بسیاری بر لزوم این امور در وجود مقدس امام، اقامه شده که در کتابهای اعتقادی بررسی و بیان شده است.<sup>(1)</sup>

### لزوم نص و دلیل قطعی بر امامت امام

شرط سوم از شرایط امام وجود نص و دلیل قطعی بر امامت شخص امام است.

یعنی لازم است شخص امام، برهان قطعی - که هیچ گونه شبهه و شکی در آن نباشد - بر امامت خود داشته باشد، تا مردم بتوانند او را از مدعیان دروغی امامت تشخیص دهند.

### نیاز به امام معصوم

نیاز جامعه به امام و رهبر، مورد اتفاق همه عقلا و اندیشمندان است و روشن است که هیچ اجتماعی بدون امام و رهبر نمی تواند به بقای خود ادامه دهد، نمی تواند استقلال خود را حفظ کند، نمی تواند روی پای خود بایستد.

از سویی بدیهی است که حکومت اسلام به منظور پیاده کردن احکام و قوانین

ص: 40

---

1- به کتابهای: کفایه الموحدین، حق الیقین، کلم الطیب و غیر اینها مراجعه شود.

سعادت بخش اسلام تشکیل شد، در راستای اقامه عدل و جلوگیری از ظلم و برپا داشتن نماز و زکات و انجام حج و گرفتن روزه و سایر فرایض الهی، پایه گذاری شد، و روشن بلکه ضروری است که تحقق این امور نیاز به رهبر و راهنما دارد.

زراره از حضرت امام محمدباقر(علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «اسلام روی پنج ستون استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت». زراره گوید به حضرت عرض کردم: کدام یک از اینها برتر است؟ فرمود: «ولایت برتر است، زیرا ولایت کلید آنها است و امام دلیل و راهنمای آنهاست».

ائمہ (علیہم السلام) راهنمای نماز و زکات و حج و روزه می باشند و به دلالت و راهنمایی ائمه لا این عبادات به طور صحیح و با جمیع شرایط تحقق می یابد.

(عن زراره، عن أبي جعفر(عليه السلام) قال: بنى الإسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية، قال زراره: فقلت: وأى شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل، لأنها مفتاحهن والوالى هو الدليل عليهن.....)(1)

همچنین حضرت رضا(علیه السلام) فرمود: «علت قرار دادن امام جلوگیری از فساد و اقامه حدود و احکام است و اگر برای مردم، امام قرار داده و تعیین نشود، آیین اسلام کهنه می گردد و دین از بین می رود و سنتها و احکام دگرگون می شود و بدعت گزارها بر دستورات دین می افزایند و بی دینها از دستورات دین می کاهند و دین را بر مسلمانان مشتبه می سازند».

«عله جعل الإمام المنع عن الفساد وإقامة الحدود والأحكام وانه لو لم يجعل لهم إماما لدرست الملة وذهب الدين وغيرت السنن والأحكام، ولزاد فيه البدعون ونقص منه الملحدون وشبهوا ذلك على المسلمين»..(2)

ص: 41

---

1- اصول کافی، ج 2/18، باب دعائم الاسلام، از کتاب ایمان و کفر ح 5.

2- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، 99 باب 34 از ابواب علل بعض الاحکام، ذیل ح 1.



همچنین از روایتی که قبلاً از حضرت رضا(علیه السلام) - در مورد امام و صفات امام - آوردم، نیاز جامعه به امام معصوم روشن می شود، زیرا در قسمتی از آن آمده بود:

«ان الإمامه زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنین، إن الإمامه أس الإسلام النامی و فرعه السامی، بالإمام تمام الصلاة و الزکاة و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفی و الصدقات و إمضاء الحدود و الأحکام... (1)»

همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است، همان امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها، و حفظ حدود، به وسیله امام است، امام است که حلال و حرام و احکام خدا را به پا می دارد، و از دین خدا دفاع می کند، و با حکمت و اندرز و حجت و دلیل، مردم را به راه پروردگار، دعوت و راهنمایی می فرماید.....

### مناظره شاگرد امام صادق (علیه السلام) با عمرو بن عبید

در «کافی» از یونس بن یعقوب نقل کرده که عده ای از اصحاب حضرت صادق (علیه السلام) از آن جمله حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جمعی دیگر که در میان آنان هشام بن حکم بود خدمتش مشرف بودند و هشام جوان بود، حضرت صادق (علیه السلام) به او فرمودند: آیا به من خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید چگونه مناظره کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟ عرض کرد:

شما را بزرگ می شمارم و از شما خجالت می کشم و در حضور شما زبانم گویا نیست، حضرت فرمودند: هرگاه شما را به چیزی امر کردم به جای آورید، هشام عرض کرد: به من خبر رسید که عمرو بن عبید در مسجد بصره مجلسی تشکیل

ص: 42

---

1- اصول کافی، ج 1، کتاب الحج، ص 200، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح 1.

داده و مردم دور او جمع شده و از او سؤالاتی می کنند و او جواب می دهد، این امر بر من گران تمام شد، پس به سوی او بیرون رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره وارد گشتم جماعت بزرگی را دیدم که حلقه زده و در میان آنان عمرو بن عبید بود و لباس پشمی پوشیده و ردای پشمی بر دوش گرفته و مردم از او سؤال می کنند، از مردم راه طلبیدم، مرا راه دادند تا آخر مجلس رسیدم، پس بر زانوی خود نشسته و گفتم: ای عالم! من مرد غریبی هستم، اذن می دهی سؤال بکنم؟ گفت: آری، گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: ای پسرک این چه سؤالی است؟ چیزی را که می بینی چگونه از آن سؤال می کنی؟

گفتم: سؤالات من همین نحو است، گفت: سؤال کن، اگر چه سؤال تو احمقانه باشد، گفتم: جواب سؤالات مرا بده، گفت: پیرس، گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: آری، گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: رنگها و اشخاص را با آن می بینم، گفتم: آیا بینی داری، گفت: آری، گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: بوها را با آن درک می کنم، گفتم: آیا دهان داری. گفت: آری، گفتم: با آن چه می کنی، گفت: طعم غذاها را با آن می چشم. گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: آری، گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: صداهای آن می شنوم، گفتم: آیا قلب داری، گفت: آری، گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: تمیز می دهم آنچه بر این اعضا و حواس وارد می شود، گفتم: این اعضا بی نیاز از قلب نیستند؟ گفت: خیر، گفتم: چگونه بی نیاز نیستند و حال آن که صحیح و سالمند؟ گفت: ای پسرک! اعضای بدن و حواس هرگاه شک کردند در چیزی که بو می کنند یا می بینند یا می چشند و یا می شنوند، به قلب رجوع می کنند و تحصیل یقین کرده شک را برطرف می سازند، به او گفتم: همانا خداوند قلب را برای این قرار داده که شک اعضا را برطرف کند؟

گفت: آری، گفتم: ناچار باید قلب باشد وگرنه برای اعضا یقین حاصل

نمی شود؟ گفت: آری، پس گفتم: ای ابا مروان! (کنیه عمر بن عبید است) خداوند تبارک و تعالی اعضایت را رها نکرد تا این که برای آنها امامی قرار داد که صحیح آنچه را درک نمی کنند آنها را راهنمایی و شک آنها را برطرف سازد، ولی تمام خلق را در حیرت و اختلاف و امی گذارد و امامی برای ایشان قرار نمی دهد که در موقع شک و حیرت و اختلاف به او رجوع کنند؟

عمر بن عبید ساکت شد و دیگر سخنی نگفت، سپس متوجه من شد و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: خیر، (صلاح ندید در آن جمع شناخته شود، لذا گفت: خیر) گفت: از همشینیان اوئی؟ گفتم: خیر، گفت: پس از اهل کجایی؟

گفتم: از اهل کوفه، گفت: پس تو همان هشامی، و مرا به جانب خود کشید و جای خود نشانید و تا من آنجا بودم سخنی نگفت، حضرت صادق (علیه السلام) تبسم کرد و فرمود: ای هشام! این دلیل را چه کسی به تو آموخت؟ هشام گفت: از شما فرا گرفتم و یادداشت کردم، حضرت فرمود: به خدا سوگند این دلیل در صحف ابراهیم و موسی (علیهم السلام) آمده است. (1)

### عقیده شیعه نسبت به تعیین امام

عقیده شیعه دوازده امامی این است که امامت منصب الهی است و تالی تلو نبوت است و همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا تعیین و مبعوث شده است، امام نیز باید از جانب خدا تعیین و به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی شود، زیرا امام علاوه بر این که باید در تمام فضائل، افضل و برتر از همه مردم زمان خود باشد، باید مقام و منزلت عصمت و طهارت نفس - که از اهم کمالات است - داشته باشد، و چون این مقام، فوق شناخت و تشخیص امت است و شناخت آن از

ص: 44

عهده انسان خارج است ( یعنی نمی تواند واجد مقام عصمت را شناسایی کند).

لذا بر خداوند سبحان است که واجد مقام عصمت را تعیین و به وسیله پیامبرش معرفی کند، بر این اساس، مسلمانان را نمی رسد و توان ندارند امام انتخاب کنند و شخصی را به اجماع و رأی و بیعت، به این سمت برگزینند.

امامی که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و زعامت و ریاست عامه را عهده دار است و بر عموم امت در امور دین و دنیای آنان حاکم است، و دارای ولایت مطلقه است، و مفترض الطاعه می باشد، یعنی اطاعتش بر همه امت واجب است، باید از طرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعیین و معرفی گردد.

به عبارت دیگر، امام و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) که ریاست و رهبری جامعه اسلامی را در سه جهت به عهده دارد (از لحاظ حکومت - بیان معارف و احکام - رهبری و ارشاد در تمام امور مادی و معنوی) باید با تعیین خدا و با معرفی رسول خدا باشد، باید چنین مسؤولی، با چنین مسؤولیتی بسیار سنگین، از جانب خدا (صلی الله علیه و آله) سبحان منصوب گردد، باید با الهامات ربانی و با تأییدات غیبی و با علم لدنی و با قدرت و قوت ملکوتی به این مسؤولیت جامه عمل بپوشد.

همان گونه که برای به وجود آمدن دین و آیین آسمانی باید از طرف خدا، پیامبر مبعوث و تعیین شود، برای حفظ و بقای دین نیز تعیین و نصب امام از جانب خدا لازم و ضروری می باشد.

همان ادله ای که حکم می کند بر لزوم نصب و بعث پیامبر از طرف خدا، همان ادله حکم می کند بر لزوم نصب و تعیین امام از طرف خدا.

علاوه بر آنچه گذشت، در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که دلالت دارند بر این که امامت و خلافت، موهبتی الهی و منصبی ربانی است و امام نیز - مثل نبی و رسول - به وسیله خداوند متعال تعیین و منصوب می گردد. برخی از

آیات به این قرار است.

(وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة) «(1)؛ «هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه ای قرار میدهم ...»

(وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدى الظالمين) «(2)؛ «چون ابراهیم را پروردگارش به اموری آزمود (مانند افکندن او در آتش به دستور نمرود، و هجرت از وطن، و مأمور شدن به ذبح اسماعیل و امثال آن) و ابراهیم آماده انجام و اتمام آنها گردید، خداوند به او فرمود: من تو را (علاوه بر مقام نبوت) برای مردم امام قرار می دهم، [ابراهیم] عرض کرد: منصب و مقام امامت را به بعضی از اولادهای من نیز مرحمت کن، خداوند فرمود: عهد من (امامت) به ستمکاران نمی رسد.»

در این دو آیه، خداوند تصریح می کند که نصب امام و خلیفه، به دست خدا است و این منصب و مقام به اشخاص ظالم و ستمگر نمی رسد، و عدم ظالم بودن امام، عصمت او را می رساند، و اگر به عقیده اهل تسنن قرار باشد امام از طریق شورا و اجماع انتخاب شود جواب آیات فوق چیست؟

علامه طباطبایی در ذیل آیه مزبور فرموده است:

آنچه از آیات مختلفه قرآن در این زمینه استفاده می شود این است که هر جا نامی از امامت برده شده، هدایت هم به عنوان تفسیر به دنبال آن ذکر گردیده است مثلا: (ووهبنا له إسحاق ويعقوب نافله وجعلنا صالحين \* وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا) «(3)؛ «و ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب را (که فرزند اسحق است)

ص: 46

---

1- سوره بقره (2)، آیه 30.

2- سوره بقره (2)، آیه 124.

3- سوره انبیاء (21)، آیه 72 و 73.

بخشیدیم و همه ایشان را از نیکان و شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما، مردم را هدایت کنند.»

و در جای دیگر می فرماید: (وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون) (1)؛ «و از آنان (بنی اسرائیل) امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند چون آیه سختی های ناشی از نافرمانی قوم [ صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

به طوری که ملاحظه می شود در این موارد «هدایت» به عنوان توضیح بعد از امامت ذکر شده و سپس آن را مقید به امر کرده و فرموده است: (یهدون بأمرنا) یعنی پیشوایان که به امر ما هدایت می کنند، و از این جا معلوم می شود که مقام امامت، مقام هدایت مخصوصی است که عبارت از هدایت به امر خدا بوده و یک نوع ولایت بر اعمال مردم است، و از نظر باطن توأم با هدایت می باشد و منظور از هدایت در این جا ایصال به مطلوب یعنی رسانیدن به مقصد است، نه تنها

راهنمایی و ارائه طریق که کار پیامبران و رسولان، بلکه عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت، مردم را به سوی خدا دعوت می کنند.

به موضوع دیگری که باید توجه کرد این است که خداوند، دلیل اعطاء مقام امامت را چنین بیان کرده است: (لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون)؛ «چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

بر این اساس، علت اعطای منصب امامت، صبر در راه خدا، آن هم صبر مطلق که شامل تمام امتحانات و دارا بودن مقام یقین - پیش از صبر - است، چنان که درباره ابراهیم می فرماید: (و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات والأرض

ص: 47

ولیکون من الموقنین» (1)؛ «و بدین گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم تا از اهل یقین گردد».

پس امام باید دارای مقام یقین بوده و عالم ملکوت بر او مکشوف باشد.

همچنین کسی می تواند مقام با عظمت امامت را دارا شود که ذاتا سعادت‌مند باشد، زیرا اگر ذاتا سعادت‌مند نباشد و در بعضی اوقات ظلم و شقاوت از او سر بزند در این صورت صلاحیت احراز چنین مقامی را نداشته و خود محتاج به هدایت دیگری خواهد بود و این معنا با مقام هدایت کننده سازشی ندارد. (2)

یادآوری: آن چه در این جا متذکر شدم، خلاصه ای بود از شرایط و خصوصیات امام، اشاره ای بود به عقیده شیعه دوازده امامی درباره امام و امامت، و در صفحات بعد اشاره ای خواهیم داشت بر این که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تنها شخصی که از میان امت واجد همه کمالات و شرایط امامت بود، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه - بود.

هم نبی را وصی و هم داماد

جان پیغمبر از جمالش شاد

نایب مصطفی به روز غدیر

کرده در شرع خود مر او را میر

بهر او گفت مصطفی به إله

کی خداوند! وال من والاه

هر دو یک در ز یک صدف بودند

هر دو پیرایه شرف بودند

مرتضایی که کرد میزانش

همره جان مصطفی جانش

هر که چون خاک نیست در ره او

گر فرشته است خاک بر سر او

ص: 48

2- تفسير الميزان، ج 1، ص 274 تا 276، البته عبارات تلخيص شد.



## حسب و نسب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

نام مبارک آن حضرت: علی.

لقب مشهور: امیرالمؤمنین.

کنیه مشهور: ابوالحسن.

نام پدر بزرگوارش: عمران (معروف به ابوطالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم).

نام مادر مکرمه اش: فاطمه، دختر اسد، فرزند هاشم.

(بنابراین حضرت امیر(علیه السلام) نخستین کسی است که از جانب پدر و مادر، هر دو هاشمی است).

سلسله نسب آن حضرت: علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ... (نسب آن بزرگوار به 34 واسطه به حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) می رسد، و به پنجاه و سه واسطه به حضرت آدم (علیه السلام)) (همان گونه که در کتاب «چهارده معصوم (علیهم السلام)» ضمن بیان سلسله نسب پیامبر اکرم بیان کردم).

تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت: (بنابر مشهور) روز جمعه 13 رجب، در

ص: 49

سال سی ام عام الفیل است. آن حضرت 30 سال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کوچکتر بوده است)

مکان ولادت : مکه مکرمه، داخل کعبه معظمه.

مدت عمر مبارک : 63 سال.

مدت امامت: 29 سال و چند ماه.

تاریخ شهادت : 21 رمضان سال 40 هجری.

محل شهادت: عراق، محراب مسجد کوفه.

مرقد مطهر : نجف اشرف.

### **پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام)**

حضرت ابوطالب - فرزند عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف - با عبدالله پدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، از فرزندان عبدالمطلب بودند.

مادرشان «فاطمه» دختر عمر بن عائد بن عمران بود.

نام ابوطالب عمران بود و چهار پسر داشت: 1- «طالب»، 2- «عقیل»، 3- «جعفر»، 4- «امیرالمؤمنین (علیه السلام)» و نقل است که ما بین هر یک از این چهار برادر، ده سال فاصله بوده است، همچنین حضرت ابوطالب دو دختر داشت:

1- «ام هانی»، که نامش «فاخته» بود. 2- «جمانه». و مادر همه این فرزندان فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود.

در حالات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که آن حضرت شش ساله بود که مادرش را از دست داد و جدش عبدالمطلب آن حضرت را کفالت و سرپرستی کرد، دو سال بعد عبد المطلب وفات کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشت ساله بود که ابوطالب سرپرستی و کفالت او را عهده دار شد و از بهترین حامیان آن حضرت بود و در این راه، از

سوی مشرکان قریش اذیت و آزار بسیار دید، و در یاری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با تمام توان کوشش فرمود و تا او زنده بود، دشمنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جرأت جسارت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نداشتند.

حضرت ابوطالب اسلامش را مخفی می داشت و تظاهر به اسلام و مؤمن بودن نمی کرد، ولی در اشعارش با کنایه و اشاره، ایمان خویش را ابراز می فرمود.

از جمله اشعار معروف او این شعر است.

و دعوتنی و عملت انک صادق

و لقد صدقت و كنت قبل امینا

و قد علمت بأن دین محمد

من خیر أديان البریه دینا

تو مرا دعوت به اسلام [کردی و من به یقین دانستم تو راستگویی. حتما راست گفتمی و از پیش، در نزد ما امین بودی، قطعاً دانستم دین محمد از بهترین دینها در روی زمین است. (1)]

## داستان شعب ابوطالب و وفات آن بزرگوار

خلاصه این داستان چنین است: مشرکان مکه دیدند عده ای از مسلمانان به حبشه مهاجرت کرده و در آنجا در امنیت زندگی می کنند و آنان که در مکه هستند، در پناه ابوطالب آرامش دارند، از سوی اسلام حمزه موجب تقویت آنان شد، لذا همه مشرکان قریش اجتماع کردند و بر کشتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همدست شدند، چون ابوطالب بر این اندیشه آگاهی یافت، آل هاشم و عبدالمطلب را جمع کرد و آنان را با زن و فرزند به دره ای معروف به «شعب ابوطالب» جای داد و اولاد عبدالمطلب، مسلمان و غیر مسلمانان، به منظور حفظ قبیله و

ص: 51

---

1- اشعار ابوطالب در مدح و حمایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار است، طالبین به «ناسخ التواریخ»، ج 2، ص 174 (وقایع سال ششم هجرت) مراجعه کنند.

فرمانبرداری ابوطالب، در نصرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودداری نکردند، جز ابولهب که سربر تافت و با دشمنان ساخت. و ابوطالب به اتفاق خویشان خود به حفظ و حراست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرداخت و دو سوی آن دره را دیده بان گماشت و فرزند خود علی (علیه السلام) را شب به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابانید. و حمزه همه شب با شمشیر بر گرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گشت. چون کفار قریش چنین دیدند و دانستند که بدان حضرت دست نیابند، چهل تن از بزرگان ایشان در «دارالندوه» مجتمع شدند و پیمان بستند که با فرزندان عبدالمطلب و اولاد هاشم، دیگر به رفق و مدارا نباشند و زن بدیشان ندهند و زن از ایشان نگیرند و بدیشان چیزی نفروشند و چیزی از ایشان نخرند و با آن جماعت صلح نکنند، مگر وقتی که محمد (صلی الله علیه و آله) را به دست ایشان دهند تا به قتل برسانند، و این عهد را استوار کردند و بر صحیفه ای نوشتند و آن را مهر کردند و به «ام الجلاس» خاله ابوجهل سپردند تا نیکو بدارد و از این معاهده قریش، بنی هاشم در شعب محصور ماندند و هیچ کس از اهل مکه با ایشان نیروی فروختن و خریدن نداشت جز اوقات حج که جنگ حرام بود، و قبایل عرب در مکه حاضر می شدند، ایشان نیز از شعب بیرون شده چیزهای خوردنی می خریدند و به شعب برده برای مصرف، نگاه می داشتند و قریش این را هم جایز نمی دانستند و چون آگاه می شدند که یکی از بنی هاشم، می خواهد چیزی بخرد، بهای آن را گران می کردند و خود می خریدند و اگر آگاه می شدند که کسی از قریش به سبب خویشاوندی با یکی از بنی عبدالمطلب از اشیاء خوردنی چیزی به شعب فرستاده او را اذیت می کردند و اگر از مردم شعب کسی بیرون می شد و بر او دست می یافتند، او را عذاب و شکنجه می کردند.

و از کسانی که گاهی برای آنها خواردنی می فرستاد، «ابو العاص بن ربیع» داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و «هشام بن عمرو» و «حکیم بن حزام بن خویلد»، برادرزاده خدیجه بود.

و نقل شده که «ابوالعاص»، شتران از گندم و خرما، حمل داده به شعب می برد و رها می کرد و از اینجا است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوالعاص حق دامادی ما بگذاشت.

سه سال کار بدین گونه می رفت و گاه بود که فریاد اطفال بنی عبدالمطلب از شدت گرسنگی بلند بود، تا برخی از مشرکین از آن پیمان پشیمان شدند. و پنج نفر از ایشان که هشام بن عمرو و زهیر بن أمیه بن مغیره و مطعم بن عری و ابوالبختری و زمعه بن الأسود بن المطلب بن اسد می باشند، با هم پیمان نهادند که نقض عهد کنند و آن صحیفه را پاره کنند. صبحگاه دیگر که صنادید قریش در کعبه جمع شدند، آن پنج نفر آمدند و از این مقوله سخن در پیش آوردند، ناگاه ابوطالب از شعب بیرون آمده به سمت کعبه آمد و در مجمع قریش بنشست ابوجهل را گمان آن بود که ابوطالب از زحمت و رنجی که در شعب برده، صبرش تمام گشته و اکنون آمده که محمد (صلی الله علیه و آله) را تسلیم کند.

ابوطالب آغاز سخن کرد و فرمود: ای مردمان، سخنی گویم که جز خیر شما نیست، برادر زاده ام محمد (صلی الله علیه و آله) مرا خبر داده که خدا، موریانه را بر آن نوشته مسلط کرد و آن را خوردند و فقط نام خدا را به جا گذاشتند، اکنون آن صحیفه را حاضر کنید اگر او راست گفته است شما را با او چه جای سخن؟ از کید و کینه او دست بردارید، و اگر دروغ گوید، هم اکنون او را تسلیم کنم تا به قتل رسانید. حاضران گفتند: نیکو سخنی است، پس رفتند و آن صحیفه را از ام جلاس گرفتند و آوردند، چون گشودند تمام را موریانه خورده بود، جز لفظ «بسمک اللهم» که در جاهلیت بر سر نامه ها می نوشتند، حاضران چون این بدیدند شرمسار شدند.

پس مطعم بن عدی باقی مانده نوشته را پاره کرد و گفت: ما بیزاریم از این صحیفه قاطعه ظالمه، آنگاه ابوطالب به شعب مراجعت فرمود. روز دیگر آن پنج

نفر، به اتفاق جمعی دیگر از قریش به شعب رفتند و محاصره سه ساله شعب را شکستند، ولی مشرکان بعد از آن که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از شعب بیرون آمد، همچنان از دشمنی با آن حضرت خویشتن داری نکردند، و در اذیت و آزار آن حضرت کوشیدند به نحوی که مقام گنجایش ذکرش را ندارد.

در این میان، وفات ابوطالب و خدیجه - رضی الله عنهما - واقع شد. اما ابوطالب وفاتش در بیست و ششم رجب آخر سال دهم بعثت اتفاق افتاد.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در مصیبت او بگریست و چون جنازه اش را حمل می کردند، آن حضرت از پیش روی جنازه او می رفت و می فرمود: ای عم، صله رحم کردی و در کار من هیچ فرو نگذاشتی، خدا تو را جزای خیر دهد. و جلالت شأن ابوطالب و نصرتش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دیگر فضایل او بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

بعد از سه روز و به روایتی بعد از سی و پنج روز، وفات حضرت خدیجه - رضی الله عنها - واقع شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را با دست خویش در قبرستان حجون مکه دفن کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نه بعد از وفات ابوطالب و خدیجه - رضی الله عنهما -، چندان غمناک بود که از خانه کمتر خارج می شد و از این روی آن سال را عام الحزن» (سال غصه و اندوه نام نهاد.

### **مادر امیر المؤمنین (علیه السلام)**

مادر مکرمه حضرت امیر (علیه السلام) «فاطمه» دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است، فاطمه بنت اسد اول زن هاشمیه است که با مرد هاشمی ازدواج کرده که هر دو زن و شوهر) از دودمان هاشم بن عبد مناف و از نسل ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) هستند.

فاطمه بنت اسد، به لحاظی مادر دوازده امام معصوم (علیهم السلام) و به منزله مادر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) بوده است. زیرا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) هشت ساله بود که به خانه ابوطالب منتقل گردید و با سرپرستی فاطمه بنت اسد، بزرگ شد، به همین جهت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را مادر صدا می زد، فاطمه بنت اسد، فرزندان خود را در زحمت و رنج زمانه قرار می داد برای این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نه در آسایش و سلامت باشد، همچنین حضرت زهرا (علیها السلام) پنج ساله بود که مادرش خدیجه وفات کرد و فاطمه بنت اسد، او را در دامن مهر و محبت خود سرپرستی و تا زنده بود به او خدمت و مادری کرد.

فاطمه بنت اسد بعد از خدیجه اول زنی بود که اسلامش را اظهار کرد و پس از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، همراه فاطمه زهرا (علیها السلام) و فرزندش امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی مدینه هجرت کرد.

این بانوی مکرمه، قبل از ظهور اسلام، عقیده اش به یگانگی خدا و اعتقادش به ادیان الهی در کمال متانت و استواری بود - زیرا ولادت حضرت امیر (علیه السلام) ده سال پیش از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) واقع شد و در هنگامی که درد زایمان بر فاطمه بنت اسد عارض گردید کنار کعبه آمد و با عقیده قلبی خود، با خدا سخن گفت و از پروردگار متعال استمداد کرد و از او خواست که زایمان را بر او آسان گرداند.

گفت: «رب إني مؤمنة بك و بما جاء من عندك من رسل و كتب و انی مصدقه بكلام جدی إبراهيم الخلیل و انه بنی البیت العتیق فبحق الذی بنی هذا البیت و بحق المولود الذی فی بطنی لما یسرت علی ولادتی ؛ پروردگارا! همانا من به تو ایمان دارم و به آنچه از جانب تو آمده از پیامبران و کتابهای آسمانی - ایمان و اعتقاد دارم، من کلام جدم ابراهیم خلیل را تصدیق و قبول دارم، همانا او بیت الله الحرام کعبه معظمه را بنا کرد، پروردگارا! به حق آن که این خانه را بنا کرد و به حق این طفلی که در رحم من است، این ولادت و زایمان را بر من آسان گردان.»

در این هنگام دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد داخل خانه خدا شد و از چشمها غایب گردید و دیوار مثل اول به هم پیوست. (1) تا آخر داستان که بعد، در ضمن داستان ولادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کعبه، نقل می شود).

### اندوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرگ مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

فاطمه بنت اسد در سال چهارم هجرت در مدینه وفات کرد.

روایت است که روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دیده گریان، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: (إنا لله و إنا إليه راجعون) و عرض کرد: مادرم فاطمه بنت اسد، دار دنیا را وداع گفت، همین که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این خبر را شنید گریه کرد و فرمود: «یا علی! فاطمه تنها مادر تو نبود، مادر من نیز بود، خداوند او را رحمت کند، اکنون این عمامه و این دو جامه ام را بگیر و او را با آنها کفن کن و دستور بده زنها او را نیکو غسل دهند و پس از آن مرا خبر کن.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از ساعتی برخاست و کنار جنازه حاضر شد و بر او نماز خواند و سپس داخل قبر شد و در میان قبر خوابید و به روایت سمهودی - در کتاب «الوفاء فی اخبار دارالمصطفی» - آن حضرت در قبر مقداری قرآن تلاوت کرد و از قبر بیرون آمد. (2)

و در نقل دیگری است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را در پیراهن خویش کفن کرد و دستور حفر قبرش را صادر فرمود و چون به لحد رسید آن حضرت خود متصدی حفر با دست مبارکش شد و در آن قبر خوابید و فرمود: «اللهم اغفر لأمی فاطمه بنت أسد» و حجت را به او تلقین کرد و مدخل و محل ورود قبر را

ص: 56

---

1- کشف الغمه، ص 79 و ریاحین الشریعه، ج 2، ص 6.

2- کشف الغمه، ج 1، ص 79 و ریاحین الشریعه، ج 2، ص 10.



وسیع قرار داد، چون از آن حضرت سؤال شد این امور را قبلاً- برای هیچ کس انجام نداده ای؟ حکمت آن چه بود؟ فرمود: در پیراهن خویش او را کفن کردم تا از لباسهای بهشتی بر او بپوشانند و در روز قیامت در امان باشد، و حشرات زمین به بدش آزار نرسانند و در قبر او خوابیدم تا قبر بر او تنگ نگردد و از فشار در امانش دارد زیرا وی بعد از ابوطالب، از همه مردم، به من بیشتر نیکی کرد.

## علی ولید الکعبه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها مولود کعبه

شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده است:

مولود با این کرامت که در کعبه معظمه به دنیا آمده باشد، نه در گذشته سابقه دارد و نه پس از آن کسی چنین افتخاری داشته و خواهد داشت.

سید حمیری ولادت آن حضرت را در کعبه، در اشعارش چنین آورده است.

ولدتہ فی حرم الالہ و آمنہ

والبیت حیث فناؤہ والمسجد

بیضاء طاهرہ الثیاب کریمہ

طابت وطاب ولیدها والمولد

فی لیلہ غابت نحوس نجومها

وبدت مع القمر المنیر الأسعد

مالف فی حرق القوابل مثله

إلا ابن آمنہ النبی محمد(1)

مادرش او را در حرم خدا زایید در حالی که بیت و مسجد الحرام آستانه او بود.

آن مادر نورانی که لباسهای پاکیزه به بر داشت و خود پاکیزه بود و مولود او و محل ولادت نیز پاکیزه بود.

در شبی که ستاره های نحسش ناپیدا بود و سعادت مند ترین ستاره همراه ماه پدید آمده بود.

قابله ها هیچ مولودی را مانند او لباس نپوشانیده اند بجز پسر آمنه محمد پیامبر (صلی الله علیه و آله)



عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعب و گروهی از بنی هاشم و عده ای از قبیل‌های بنی العزی، در برابر کعبه نشستند، ناگاه فاطمه بنت اسد به مسجد آمد، در حالی که به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماهه آبستن بود و او را درد زاییدن گرفته بود، پس در برابر کعبه ایستاد و نظر به جانب آسمان افکند و گفت: پروردگارا! من ایمان آورده ام به تو و به هر پیامبر و رسولی که فرستاده ای، و به گفته های جدم ابراهیم خلیل که کعبه بنا کرده او است. پس سؤال می کنم از تو به حق این خانه و به حق آن که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و به سخن گفتن خود، مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تو است، که ولادت او را بر من آسان کنی.

عباس و یزید بن قعب گفتند: چون فاطمه از این دعا فارغ شد، دیدیم که دیوار عقب خانه شکافته شد، فاطمه از آن رخنه، داخل خانه شد و از دیده های ما پنهان گردید، پس شکاف دیوار، به اذن خدا، به هم پیوست و ما چون خواستیم در خانه را بگشاییم چندان که سعی کردیم، در گشوده نشد، دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده است، و فاطمه سه روز درون کعبه ماند، اهل مکه در کوچه ها و بازارها این قصه را نقل می کردند و زنها در خانه ها این حکایت را یاد می کردند و تعجب می کردند تا روز چهارم رسید، پس همان موضع از دیوار کعبه که شکافته شده بود، دیگر بار شکافته شد، فاطمه بنت اسد بیرون آمد و فرزند خود اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (علیه السلام) را روی دست خویش داشت و میگفت: ای گروه مردم به درستی که حق تعالی برگزید مرا از میان خلق خود، و فضیلت داد مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده اند، زیرا که حق تعالی برگزید

آسیه دختر مزاحم را و او عبادت کرد حق تعالی را پنهان، در موضعی که عبادت خدا در آنجا سزاوار نبود مگر در حال ضرورت، یعنی خانه فرعون، و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) را بر او آسان گردانید و در بیابان، درخت خشک را جنبانید و رطب تازه از برای او از آن درخت فروریخت، و حق تعالی مرا بر آن هر دو زیادتى داد، و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته اند، زیرا که من فرزندی آورده ام در میان خانه برگزیده او، و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه ها و طعام های بهشت تناول کردم، و چون خواستم بیرون آیم در هنگامی که فرزند برگزیده من بر روی دست من بود، هاتقی از غیب مرا ندا کرد:

ای فاطمه! این فرزند بزرگوار را علی نام کن، به درستی که منم خداوند علی اعلی، و او را آفریده ام از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده ام و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق کرده ام و او را به آداب خجسته خود تأدیب کرده ام و امور خود را به او تفویض کرده ام و او را بر علوم پنهان خود مطلع کرده ام و در خانه محترم من متولد شده است و اول کسی است که بر روی خانه من اذان خواهد گفت، و بتها را خواهد شکست، و آنها را از بالای کعبه به زیر خواهد انداخت و مرا به عظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد، و اوست امام و پیشوا بعد از حبیب من و برگزیده از جمیع خلق من، محمد (صلی الله علیه و آله) که رسول من است و علی وصی او خواهد بود، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و او را یاری کند، و وای بر حال کسی که فرمان او را نبرد و او را یاری نکند و حق او را انکار کند. (1)

ص: 59

---

1- کشف الغمه، ج 1، ص 80؛ بحار الانوار، ج 35، ص 18 و 19؛ روضه الواعظین، ص 150، الامالی (صدوق)، ص 114.

نیز در کشف الغمه است که: «نام علی (علیه السلام) از نام اعلای الهی گرفته شده، و ابوطالب رضی الله عنه در این باره فرموده است:

سمیته بعلی کئی یدوم له

عز العلو و فخر العز أدومه

من نام او را علی نهادم تا برای او علو و عزت باشد، علو و عترت شخص، آن است که تا ابد باقی بماند. (1)

علی است صاحب عروج جلال و رفعت و شأن

علی است بحر معارف علی است کوه وقار

دلیل رفعت شأن علی اگر خواهی

بدین کلام دمی گوش خویشتن میدار

چه خواست مادرش از بهر زادش جایی

درون خانه خاصش بداد جاجبار

از بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان

شکافت حضرت ستار کعبه را دیوار

پس آن مطهره با احترام داخل شد

در آن مکان مقدس بزاد مریم وار

برون چه خواست آید پس از چهارم روز

ندا شنید که رو نام او علی بگذار

ف دای نام چنین زاده ای بود جانم

چنین امام گزینید یا اولی الأَبصار

ص: 60

## ولادت در خانه خدا

به اجلالش خداوند یگانه

به روی فاطمه بگشود خانه

سه روز از دیده ها پنهان نمودش

به خوان خویشتن مهمان نمودش

عنایت بین که از دیوان اعلا

به مریم، آسیه، لوقا و حوا

ندا آمد به کعبه رو نمایید

به مژگان کعبه را جارو نمایید

طلوع آفتاب علم و تقوا است

امیرالمؤمنین پایش به دنیا است

کمک بر حامل گنج معانی

خوش است از بانوان آسمانی

جهان گردید از نورش مصفا

شه دنیا و دین آمد به دنیا

قدم بگذاشت در کاشانه حق

که این طفل است صاحب خانه حق

به سجده رفت در وقت ولادت

سرآغاز حیاتش شد عبادت

به محراب عبادت کشته گردید

نوار عمر در طاعت نوردید

به توحید خدا لب باز فرمود  
رسالت را بدو انباز فرمود  
به روی پاک احمد دیده بگشود  
که باشد دید؛ شاهد به مشهود  
بدین معنا که وجه الله احسن  
بود در زندگانی و جبهه من  
بجز این نازنین رو، رو نیارم  
به غیر مصطفی همخوندارم  
از این رو گفت: او را جانشینم  
وصی الصدق ختم المرسلینم  
لب معجز نمایش خواند قرآن  
به أفلح مؤمنون بنمود اعلان  
نبی فرمود: آری رستگارانند  
گروهی که امیری چون تو دارند  
زبان در کام آن نوزاد بنهاد  
به جانش چشمه های علم بگشاد  
پدر در نام او از حق مددخواست  
ندا آمد که این مولود از ماست  
به عشق ما بود لب ریز جامش  
و به اسم ماعلی بگذار نامش

به نقل اهل تسنن

علامه امینی (قدس سره) - در جلد 6 «الغدیر» ص 21 - داستان شکاف دیوار کعبه معظمه و ورود فاطمه بنت اسد و ولادت حضرت امیر (علیه السلام) را در کعبه مکرمه، از قول شیعه و سنی نقل کرده و فرموده است:

روایات بسیاری در این باره وارد شده تا آنجا که جمعی از بزرگان شیعه و سنی تصریح بر متواتر بودن روایات مربوط به این داستان کرده اند. سپس فرموده است: دانشمندان بزرگ و معروف اهل تسنن که به این داستان تصریح کرده اند از این قرارند:

1- حاکم در «المستدرک» 3: 483، گفته است: اخبار متواتر است بر این که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه به دنیا آورد.

2- حافظ کنجی شافعی در «الکفایه» از طریق ابن نجار از حاکم نیشابوری حکایت کرده است که او گفت: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مکه، در بیت الله الحرام، شب جمعه سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از عام الفیل، به دنیا آمد و کسی که قبل از او و نه بعد از او، در بیت الله الحرام متولد نشد و این خصوصیت به خاطر اکرام و تجلیل و تعظیم آن حضرت بود.

3- احمد بن عبدالرحیم دهلوی، مشهور به شاه ولی الله ... در کتابش «ازاله الخفاء» گفته است: اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان (علیه السلام) را در داخل کعبه به دنیا آورد و جز او کسی در کعبه متولد نشده، نه قبل از او و نه بعد از او.

4- شهاب الدین آلوسی، صاحب تفسیر کبیر، در کتاب «شرح القصیده العینیة»



ص 15، گفته است: این که امیر مؤمنان - کرم الله وجهه - در خانه خدا متولد شده، امری است که در دنیا مشهور می باشد و در کتاب های سنی و شیعه نوشته شده است، ... و شهرت نیافته که غیر او - کرم الله وجهه -، در کعبه متولد شده باشد، بلکه سخنی در تولد غیر آن حضرت در کعبه، مطرح نشده است، و چه به جا و سزاوار است که امام الائمه، در جایی که قبله مؤمنان است به دنیا بیاید، و منزه است کسی که چیزها را در جاهای مناسب خودش قرار می دهد و او احکم الحاکمین است.

5- آبی الحسن المسعودی الهذلی، در «مروج الذهب» . .

6- سبط ابن الجوزی الحنفی، در «تذکره خواص الأئمه» ص 7.

7- ابن الصباغ المالکی، در «الفصول المهمه»، ص 14.

8- نورالدین علی الحلبي الشافعی، در «السيره النبويه»، ج 1، ص 150.

9- الشيخ علی القاری الحنفی، در «شرح الشفا»، ج 1 ص 151.

10- آبی سالم محمد بن طلحه الشافعی، در «مطالب السؤل»، ص 11.

11- الشيخ علاء الدین السکوتاری، در «محاضره الأوائل»، ص 120.

12- میرزا محمد البدخشی، در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا».

13- الامیر محمد صالح الترمذی، در «ألمناقب».

14- الشيخ عبد الحق الدهلوی، در «مدارج النبوه».

15- عبد الرحمن الصفوری الشافعی، در «نزّه المجالس»، ج 2 ص 204.

16- شاه محمد حسن الجشتی، در «آیینه تصوف»، ص 1311.

17- صدرالدین أحمد البرادوانی، در «روائح المصطفی»، ص 10.

18- ألسید علی جلال الدین، در «کتاب الحسین»، ج 1، ص 16.

19- ألسید محمد مؤمن الشبلنجی، در «نور الأبصار»، ص 76.

20- الشيخ حبيب الله الشنقيطی، در «کفایه الطالب»، ص 37.

کعبه امروز تماشاگاه اهل نظر است  
کز سراپرده حق نور خدا جلوه گر است  
آمد از قبله برون قبله نمایی که در اوست  
آنچه منظور دل مردم صاحب نظر است  
مگر از طرف چمن بوی گل آورد نسیم  
که فضا غالیه افشان چون نسیم سحر است  
مگر آهوی حرم نافه مشکین بگشود  
که پراکنده در آفاق همه مشک تر است  
عاشقان را ز شعف بزم و بساط دگری است  
عارفان را ز طرب وجد و نشاط دگر است  
آسمان را ز فروزنده کواکب گویی  
اشک شوق است که بر چهره روان از بصر است  
پسری فاطمه بنت اسد زاد چو شیر  
روبهان را همه اندیشه از آن شیردل است

### چهره و شمایل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

از آنچه مورخان نقل کرده اند، رنگ چهره مبارک حضرت امیر(علیه السلام) گندمگون، چشمان مبارکش درشت، سیاه و جذاب و با هیبت بود، ابروانش پیوسته و پرپشت، محاسن شریفش نیز پرپشت و انبوه بود، دندانهایش محکم و سفید، دو طرف پیشانی آن بزرگوار بی مو و لبان مبارکش خندان، قد و قامتش متوسط و متناسب، و قدرت جسمانی آن حضرت در نهایت نیرومندی بود.

قمر رنگی ز رخسارش

شکر طعمی ز گفتارش

رخش مهری فروزنده

لبش ی اقوتی ارزنده

ص: 64

از آن جان و خرد زنده

از این نطق و سخن گویا

بهشت از خلق او بویی

محیط از جود او جویی

ز جودش قطره قلم

از رویش پرتوی انجم

خیالش قبله مردم

رواقش کعبه دلها

اجل در پهنه رزمش

ن دارد دم زدن یارا

## الأنزع البطين و مقصود از آن

صاحب کشف الغمه، ضمن بیان شمایل حضرت امیر (علیه السلام) فرموده است: و اشتهر علیه السلام بالأنزع البطين. (1)

و در بحار الانوار (ج 40، ص 78) در ضمن روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود:

«یا علی! ... فأبشر فإنك الأنزع البطين» یعنی «منزوع من الشرك بطین من العلم»؛ «ای علی! مژده باد تورا همانا تو آنزاع البطين هستی، (ملقب به انزع هستی، ملقب به بطن هستی) یعنی از شرک کننده و جدا بودی (هرگز آلوده به شرک نشدی) و مملو از علم و دانش هستی» (2)

ص: 65

1- کشف الغمه، المناقب، صفته عالی.

2- انزع، به کسی گفته می شود که دو طرف پیشانی او بی مو باشد و در مورد حضرت امیر (علیه السلام)، انزع، ظاهرا کنایه از نزع به معنای کنده و جدا شده باشد به لحاظ اینکه آن حضرت از همه بدیها و خصوصا از شرک کننده شده و جدا بوده است. بطین به کسی گفته می شود که دارای شکم بزرگ باشد، و در مورد حضرت امیر ع بطین گفته شده، کنایه از جمع بودن علوم و معارف الهی در وجود مبارکش، همان گونه که آن حضرت اشاره به سینه خود کرد و فرمود: «ان هینا لعلمنا جما»

همچنین در بحار ج 43، ص 100)، ضمن روایتی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ابنه بطین، فانه مملو من علم خصه الله به و أكرمه من بین أمتی»؛ «همانا علی ملقب به بطین است، چرا که او مملو از علم است و خداوند متعال او را به این خصوصیت مخصوص گردانده و او را از بین امت من گرامی داشته است».

## فاروق اعظم

به نام نامی فاروق اعظم

علی عالی اعلا زنم دم

علی آئینه قدس مجرد

بمقیاس خرد جان محمد

کتاب صنع را عنوان اول

نظام کون را مصداق اکمل

زانوار تجلی فیض اقدس

ز رنگ نارواییها مقدس

وجودش نقشه اخلاق داور

روانش گنج اوصاف پیامبر

ولایت را بخلق و شرع مالک

حقیقت را بعشق و شوق سالک

به سرمد متصل آن روح والا

ولی مطلق حق تعالی

ولی الله در اوضاع گردون

وصی مصطفی در شرع قانون

از عشقش جمله ذرات در وجد

وجودش جسم و جان را افسر مجد

در آن آنی که از مقیاس دور است

در آن عالم که غرق لطف و نور است

شعاع فیض اقدس کرد اشراق

فروزان گشت از آن سطح آفاق

نبی شد اولین مجلای هستی

نخستین ساقی صهبای هستی

علی چون جان احمد بود در

ذر چو او زین پرتو هستی بزد سر

علی در بندگی چون بی نظیر است

به دربار خداوندی امیر است

علی شدفانی آن ذات اقدس

به نامش سکه شد فیض مقدس

چنین فرمود دانشهای قرآن

که باشد رشته های علم یزدان

بود مجموع در سبع المثانی

سپس در بسمله لفت آن معانی

به باء بسمله آن جمله یکجا

بود مکنون و هشتم نقطه باء

ز باء بشیله آن نقطه نور

گشاید چشمه ها تا نفخه صور

کلید لفت و نشر آن مطالب

بود در دست این بحر العجائب

### **امیر المؤمنین (علیه السلام) از کودکی کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.**

ابوطالب دارای عائله ای بسیار بود و هزینه زندگی اش سنگینی می کرد، از سویی قحطی در شهر مکه زندگی را دشوار می نمود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عمویش ابوطالب پیشنهاد داد که علی (علیه السلام) را به خانه خود ببرد تا فشار زندگی ابوطالب کم شود، ابوطالب این پیشنهاد را پذیرفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به خانه خود برد، امیر المؤمنین (علیه السلام) همچنان در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کنار آن حضرت و تحت تربیت و سرپرستی رسول الله (صلی الله علیه و آله) بزرگ شد تا آن که خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به نبوت مبعوث فرمود و به این ترتیب حضرت امیر دوره کودکی و زمان بسیار حساس تربیت پذیری را زیر نظر و در آغوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سپری کرد. خود حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» به این دوره تربیتی و سازنده و با ارزش اشاره کرده است. در این خطبه خطاب به حاضران فرموده است :

شما [حاضران که صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستید از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و موقعیت خاصی که با آن حضرت داشتم آگاهید و می دانید موقعی که من خردسال بودم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا در اتاق خویش می نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت، و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می گذارد، هرگز دروغی در گفتار

من، و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از شیر گرفتند، خداوند، بزرگ ترین فرشته خود (جبرئیل) را مأمور تربیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد تا شب و روز، او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، و من همواره با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم، همانند فرزند، که همواره با مادر است، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هر روز نشانه تازه ای، از اخلاق نیکو را برایم آشکار می فرمود، و به من فرمان می داد که به او اقتدا کنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند ماه از سال را در غار حرا (1) می گذراند، تنها من او را مشاهده می کردم، و کسی جز من او را نمی دید، در آن روزها، در هیچ خانه ای اسلام راه نیافته بود، جز خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می بوییدم، من هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا! این ناله کیست؟ فرمود: شیطان است که از پرستش شدن خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی! تو آنچه را من می شنوم، می شنوی، و آنچه را که من می بینم، می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی» (2)

ص: 68

1- حرا: کوهی است در شمال مکه، بر دامنه جنوبی کوه و در ارتفاع 160 متری آن، غاری وجود دارد که پیامبران گذشته و حضرت ابراهیم (صلی الله علیه و آله) در آن عبادت می کردند، و خلوتگاه و محل عبادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز بود، که آیات آغازین، در آنجا بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد.

2- و قد علمت موضوعی من رسول الله (صلی الله علیه و آله) بالقرانه القریبه، و المنزله الخصیصه. وضعنی فی حجره و أنا ولد (ولید) یضمنی الی صدره، و یکفی فی فراشه، و یمسني جسده، و یشمني عرفه و کان یمضع الشیء ثم یلقمنيه، و ما وجدلی کذبه فی قول، و لا خطله فی فعل. و لقد قرن الله به (صلی الله علیه و آله) من لدن أن کان فطیما أعظم ملک من ملائکته یسئک به طریق المکارم، و محاسن أخلاق العالم، ليله و نهاره. و لقد كنت أتبعه اتباع القصیل أثر أمه، یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه علما، و یأمرنی بالاعتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سته بحراء (حراء) فأراه، و لا یراه غیری. و لم یجمع بیت واحد یؤمنذ فی الإسلام غیر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و خدیجه و أنا ثالثهما. أری نور الوحی و الرساله، و أسمع ریح النبوه. و لقد سمعت رنه (رنه) الشیطان حین نزل الوحی علیه (صلی الله علیه و آله). فقلت: یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: «هذا الشیطان قد أیس من عبادته.. إنک تسمع ما أسمع، و تری ما أری، إلا أنك لست بنبی، ولکتک لوزیر و إنک لعلی خیر».. - (قسمتی از خطبه 192 نهج البلاغه صبحی صالح)



آینه کبریا علی بود

مرآت خدا نما علی بود

شاهی که به بر نمود تشریف

از خلعت هل آتی علی بود

شاهی که به سر نهاد دیهیم

از افسر انما علی بود

آن پرده فکن که پرده برداشت

از لو کشف الغطا علی بود

زیبنده هل آتی علی بود

شایسته إما علی بود

بر موضع خاتم رسال

آن کس که نهاد پاعلی بود

## اولین نماز جماعت

شیخ مفید از یحیی بن عقیف روایت کرده است که، پدرم به من گفت :

روزی در مکه با عباس بن عبدالمطلب نشسته بودم که جوانی داخل مسجد الحرام شد و نظر به سوی آسمان افکند و آن هنگام وقت زوال بود، پس رو به کعبه کرد و به نماز ایستاد. در این هنگام کودکی را دیدم که آمد و در طرف راست او به نماز ایستاد و از پس آن زنی آمد و در عقب ایشان ایستاد، پس آن جوان به رکوع رفت، آن دو نفر نیز متابعت کردند. من شگفت ماندم و به عباس گفتم: امر این سه تن امری عظیم است. عباس گفت: بلی، آیا میدانی ایشان کیستند؟ این جوان محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند برادر من است و آن کودک، علی بن ابی طالب فرزند برادر دیگر من است و آن زن خدیجه دختر خویلد است، همانا بدان که فرزند برادرم، محمدبن عبدالله مرا خبر داد که او را

خدایی است [که] پروردگار آسمانها و زمین است و امر کرده است او را به دینی که در طریق او می رود. (1)

### نواب نوشتن و خواندن و شنیدن فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند متعال برای برادر من علی بن ابی طالب برتریهایی قرار داده که شماره آن را جز خدای بزرگ نمی داند، هر کس فضیلتی از فضائل علی را ذکر کند و اعتقاد به آن داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد. [آمزش گناهان آینده شاید بدین معنا باشد که باز داشته می شود از گناه در آینده. و البته منظور گناهانی است که حقوق مردم در آن وجود نداشته باشد بعد حضرت فرمود: هر کس فضیلتی از فضائل علی را بنویسد پیوسته فرشتگان برای او طلب آمرزش می کنند مادامی که اثر آن نوشته باقی بماند و هر کس فضیلتی از فضائل علی (علیه السلام) را گوش دهد خداوند گناهانی را که از او به واسطه گوش دادن به محرمان سرزده بیامرزد، و هر کس در نوشته ای از فضائل علی (علیه السلام) نظر کند خداوند گناهانی را که از او به علت نگاه کردن در محرمان مرتکب شده است می آمرزد. (إن الله تعالى جعل لأخي علي بين أبي طالب (عليه السلام) فضائل لا تحصى كثره فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، و من كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابه رسم، و من استمع فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، و من نظر إلى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر).

ص: 70

1- ارشاد، ج 1، ص 30.

پس از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نظر کردن به روی علی عبادت است و پذیرفته نمی شود ایمان بندهای مگر توأم باشد با ولایت و محبت علی بن ابی طالب. (النظر إلى وجه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) عبادة، وذكره عبادة لا يقبل الله إيمان عبد إلا بولايته والبرائه من أعدائه). (1)

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ گروهی گرد هم جمع نشدند که فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام) را یاد کنند مگر آن که فرشتگان آسمان بر آنان فرود آمده و اطراف آنان را احاطه می کنند. (ما من قوم اجتمعوا يذكرون فضل علي بن ابي طالب إلا هبطت عليهم ملائكة السماء حتى تحف بهم). (2)

نیز امام باقر (علیه السلام) فرمود: هرگاه شیطان می شنود کسی می گوید: «یا محمد و یا علی، آب می شود همان گونه که شرب آب می شود» (ان الشيطان إذا سمع مناديا ينادي يا محمد، يا علي يذوب كما يذوب الرصاص). (3)

خوشر ز عمر خضر و شکویر سکندرست

مردن به خاک پاک سرای تو یا علی (علیه السلام)

چون ذره منفصل شود از تاب افتاب

خورشید، با فروغ ضیای تو یا علی (علیه السلام)

### حب علی (علیه السلام) حسنه و بغض آن حضرت سیئه است.

از فضائل بسیار مهم و منحصر به فرد امام علی (علیه السلام) این است که محبت آن حضرت حسنه و عبادت است و دشمنی با آن بزرگوار سیئه و گناه است.

ص: 71

1- امالی صدوق، مجلس 28، ح 9 و کشف الغمه، ج 1، 148.

2- بحار، ج 38، صفحه 199.

3- کافی، ج 6، ص 20، ح 12 و عده الداعی ابن فهد حلی، باب 2.

در روایات بسیاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که آن حضرت بر محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأکید و از دشمنی با آن جناب نهی فرموده است. (1)

علامه مجلسی در یک باب، یکصد و بیست و سه روایت در این رابطه، از طریق شیعه و اهل تسنن نقل کرده است. (2) من جمله از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمودند: «حب علی بن ابیطالب حسنه لا تضر معها سیئه و بغضه سیئه لا تنفع معها حسنه» (3)، «دوستی علی بن ابی طالب حسنه ای است که با وجود آن سینه (لغزش) ضرر محسوب نمی شود، و دشمنی با علی (علیه السلام) سیئهای است که با وجود آن حسنه نفع و فایده محسوب نمی شود».

و در روایاتی نقل کرده که پیامبر فرمودند: «لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما خلق الله عز وجل النار» (4)؛ «اگر مردم همگی بر دوستی علی بن ابی طالب اجتماع و اتفاق می کردند، خداوند عزوجل آتش را نمی آفرید».

و از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمودند: «ولایتی لعلی بن ابیطالب (علیه السلام) احب الی من ولادتی منه، لأن ولایتی لعلی بن ابیطالب فرض، و ولادتی منه فضل» (5).. «اینکه من علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دوست دارم، محبوبتر است از اینکه از فرزندان اویم، چون ولایت و دوستی آن حضرت واجب است و فرزند او بودن فضیلت است».

ص: 72

---

1- و این در حالی است که این مطلب را در باره هیچ یک از اصحاب نفرموده است، و به فرموده علامه مجلسی در پایان نقل روایات) این تعبیرها نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) صریح یا ظاهر در امامت و خلافت آن حضرت است.

2- بحارالانوار، ج 39، ص 246 تا ص 310.

3- بحارالانوار، ج 39، ص 248، ح 10، و ص 256، ح 31 و ص 266، ح 40، و ص 304، ح 118.

4- همان، ص 248، ح 10.

5- بحارالانوار، ج 39، ص 299، ح 105.

و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ضمن چند روایت نقل کرده که فرمودند: «ای ابالحسن! هر کس تو را زبان دوست داشته باشد یک سوم ایمان را داراست، و هر کس تو را زبان و قلب دوست داشته باشد، دو سوم از ایمان را داراست، و هر کس زبان و قلبا دوست داشته و با دستش یاریت کند، ایمان کامل را داراست» (1).

صاحب کشف الغمه بعد از نقل قسمتی از این روایات این روایت را نیز نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اگر مردم بر دوستی علی بن ابی طالب اتفاق و اجتماع می کردند، خداوند دوزخ را خلق نمی کرد».

سپس فرموده است: بعضی افراد که در طبع و فکرشان خلل وجود داشته، در صحت این روایت توقف کرده اند، ولی بیان آن این است که:

محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرع محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و فرع تصدیق به آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا آورده، و محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تصدیق آن حضرت فرع محبت خداوند سبحان و عمل به اوامر و اجتناب از نواهی او نمودن است، یعنی فرع عمل به قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و واضح است که اگر همه مردم بر این اعتقاد و رفتار بودند، خداوند متعال دوزخ را خلق نمی کرد.

و چگونه دوست دارد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کسی که در مذهب و در عمل مخالف آن حضرت باشد، مخالف باشد آن بزرگوار را در نماز و واجبات و محرمات الهی (2).

مؤلف: مؤید فرموده مزبور این روایت است که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: «هر کس خدا را نافرمانی کند، او را دوست ندارد»؛ «ما أحب الله عز وجل من عصاه» (سپس امام (علیه السلام) به این شعر مثل آورد:)

تعصى الإله وأنت تظهر حبه \* هذا محال فى الفعال بديع

ص: 73

---

1- بحار الانوار، ج 39، ص 258، و ص 288.

2- کشف الغمه، در فصل محبت پیامبر به علی و ترغیب بر دوستی آن حضرت

لو كان حبيك صادقا لاطعته \* إن المحب لمن يحب مطيع (1)

تو معصیت خدا را می کنی و حال اینکه در ظاهر اظهار دوستی او را می نمایی، این امر محال، و کاری بی پایه و اساس است. زیرا اگر دوستی تو راستین بود، و تو صادق بودی، او را اطاعت می کردی، چون دوست، مطیع و فرمان بر محبوب خود می باشد.

ضمنا روایاتی وارد شده که : «من مات علی حب آل محمد مات شهیدا» (2)

کسی که با محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) بمیرد، شهید مرده است (ثواب شهید را دارد).

و باید توجه داشت که این روایات به همین قسم دوستی نظر دارد، دوستی زبانی و قلبی و عملی، نه دوستی ظاهری و بدون عمل و تبعیت، و الا اهل تسنن نیز مدعی دوستی اهل بیت هستند.

در عین حال نباید مأیوس بود، زیرا دوستی مراتبی دارد و همان گونه که در روایات آمده بود، شیعه آل محمد (صلوات الله وسلامه علیهم) همین که محبت زبانی دارد یک سوم ایمان را داراست و شیعه ای که محبت زبانی و قلبی را دارد دو سوم ایمان را دارد. (و دست خالی نیست).

حضرت امیر (علیه السلام) فرمودند: «شما نمی توانید مثل من باشید، ولی با ورع و تقوا مرا یاری کنید» (3).

و از حضرت رضا (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «کم محبا لآل محمد و إن كنت فاسقا و محبا لمحبيهم و إن كانوا فاسقين» (4)، «دوست آل محمد باش، هر چند

ص: 74

---

1- امالی شیخ صدوق، مجلس 74، ح 3، و سفینه البحار، ج 2، ص 13.

2- بحار الانوار، ج 23، ص 232 و سفینه البحار، ج 2، ص 19.

3- ذیل نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف که در صفحه 237 آمده است.

4- سفینه البحار، ج 2، ص 12.

فاسق باشی و دوست دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) باش، هر چند فاسق باشند».

و جابر بن عبدالله انصاری نیز در سفر زیارت اربعین کربلا) به عطیه عوفی فرمود: آنچه می توانی با دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) دوستی کن، و آنچه می توانی با دشمنان آل محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی کن، هر چند بسیار روزه گیر و نماز شب خوان باشی، و با دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) مدارا کن، زیرا چنانچه به سبب گناهان، یک پای آنها بلغزد، پای دیگرشان به سبب محبتشان به آل محمد (صلی الله علیه و آله) ثابت و برجای می ماند، و همانا سرانجام دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) بهشت است و سرانجام دشمنانشان جهنم».

«احب محب آل محمد (صلی الله علیه و آله) ما أحبهم و أبغض مبغض آل محمد (صلی الله علیه و آله) ما ابغضهم و إن كان صواما قواما، وأرفق بمحب آل محمد (صلی الله علیه و آله) فانه إن تزل لهم قدم بكثره ذنوبهم ثبتت لهم أخرى محبتهم، فان محبتهم يعود إلى الجنة و مبغضهم يعود إلى النار» (1)

البته معلوم است که جابر بن عبدالله مطلبی از پیش خود نمی گوید و آنچه به عطیه فرموده از معصوم گرفته و نقل کرده است.

### برخی ادله امامت امیر المؤمنین (علیه السلام)

از آیات و روایات بسیاری استفاده می شود که: سزاوار امامت و لایق جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، فقط شخص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم آن بزرگوار (علیه السلام) هستند.

ابتدا برخی آیات که گواهی میدهند، هر کس دانشمندتر و به احکام خدا آگاه تر است، از دیگران تقدم دارد و شایسته پیشوایی و زمامداری است.

ص: 75

مثل این آیه مبارکه: (قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون إنما يتذكر أولوا الباب) «(1)»؛ «بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها صاحبان خرد متذکر می شوند».

این آیه شریفه، که با استفهام انکاری شروع شده، و جزء امتیازها و شعارهای اساسی و زیر بنایی اسلام است، تقدم و مرجعیت عالمان را در برابر غیر عالمان روشن ساخته است، و این حقیقت را بیان فرموده که، عالمان و غیر عالمان نه در پیشگاه خدا یکسانند، و نه در نزد خلق خدا، نه در دنیا در یک صف قرار دارند و نه در آخرت، نه در ظاهر یکسانند و نه در باطن. (چرا که انکار نابرابری به صورت مطلق ذکر شده و شامل همه زمینه ها می شود)، بلی، در پایان آیه فرموده است: این نابرابری و این حقیقت را تنها خردمندان متذکر و متوجه می شوند.

بنابراین، با توجه به مقام والای علم امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش (علیهم السلام)، روشن شد که آیه شریفه تقدم آنان را به طور مطلق و در تمام زمینه ها به اثبات رسانده و این امر مطابق حکم عقل و نظر هر انسان عاقل و بی غرض نیز می باشد.

و مثل آیه مبارکه: (أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون)؛ «(2)» «آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»

این آیه شریفه گواه است بر این که هر کس راهنما و راهبر به حق و به احکام خدا است، و از دیگران دانشمندتر است، شایسته پیشوایی و زمامداری است، و در پایان، با بیانی توییح آمیز و سرزنش بار، فرموده است: «شما را چه می شود؟»

ص: 76

---

1- سوره زمر (39)، آیه 9.

2- سوره یونس (10)، آیه 35.



چگونه قضاوت می کنید؟ چرا حق و حقیقت را نمی پذیرید و آن را نادیده می گیرید).

و مثل این آیه در داستان طالوت): ( وقال لهم نبیهم إن الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا أنى یكون له الملك علینا ونحن أحق بالملك منه ولم یؤت سعه من المال قال إن الله أصطفاه علیكم وزاده بسطه فی العلم والجسم والله یؤتی ملكه من یشاء والله واسع علیم «(1)؛ «و پیامبرشان به آنان گفت: همانا خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت (و انتخاب کرد)، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با این که ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد. گفت: خدا او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده، خداوند ملکش را به هر کس بخواهد می بخشد، و احسان خداوند وسیع، و آگاه (از لیاقت افراد، برای منصبها) است».

این آیه شریفه، صریح در این است که، دلیل و علت تقدم امامت و پیشوایی طالوت بر دیگران فزونی او در دانش و هوش، و فرزاندگی و قدرت و توان جسمی او بوده است و او را به واسطه این دو سبب بر همه برگزید و مقدم داشت.

و مثل این آیه که خداوند متعال به فرشتگان فرمود: من روی زمین جانشین و حاکم قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: آیا کسی را در روی زمین قرار میدهی که فساد و خونریزی کند، ... [تا آن که سرانجام خداوند سبحان فرمود: ای آدم! آگاهی به آنان بده، (آگاهشان کن) هنگامی که حضرت آدم آنان را آگاه کرد فرشتگان را از اسامی و اسرار موجودات، آگاه کرد) خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می دانم. (2)

ص: 77

1- سوره بقره، آیه 247.

2- و إذ قال ربك للملائكة إني جاعل فی الأرض خلیفه قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك قال إنی أعلم ما لا تعلمون. و علم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم علی الملائكة فقال أنبئونی باسماء هؤلاء إن كنتم صادقین. قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا إنك أنت العلیم الحکیم. قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم بأسمائهم قال الم اقل لكم إنی أعلم غیب السموات و الأرض و أعلم ما كنتم تكتمون. (سوره بقره، آیه 30 تا 33). هنگامی که پروردگار تو، به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکم قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: (پروردگارا) آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد و خونریزی کند (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، پروردگار فرمود من حقایقی می دانم که شما نمی دانید. سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گوید اسامی اینها را برشمارید. فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم و در حقیقت استعداد این علوم در ما نیست، و می پذیریم که آدم موجودی است شایسته تر از ما، اعتراف می کنیم) تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم! آنها را از اسامی و اسرار این موجودات آگاه کن، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می دانم، و نیز می دانم آنچه را شما آشکار یا پنهان میداشتید. مؤلف: وجه این که خداوند علم و آگاهی را به آدم داد و به فرشتگان نداد، ظاهرا این بود که ساخت و خلقت فرشتگان استعداد فراگیری چنین علم و آگاهی را نداشته و اصولا برای هدف دیگری آفریده شده بودند، لذا پس از آزمایش، واقعیت را دریافته و قصور خود را پذیرفتند، و متوجه شدند که تفاوت استعدادشان با آدم، موجب تفاوت آنان شده است و از همین جا برتری آدم بر فرشتگان نیز روشن می شود.

در این داستان، خداوند فرشتگان را آگاه کرد که آدم ابوالبشر سزاوارتر به خلافت و جانشینی از ایشان است، زیرا که او داناتر و از نظر علمی برتر است.

ص: 78

این آیات و امثال آنها ( که بسیار است و جهت اختصار نیاوردم) دلالت، بلکه صراحت دارند بر این که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در منصب امامت و جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بر همه مسلمانان تقدم داشته و پیشوایی امت و رهبری مسلمانان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخصوص و تنها در شأن آن حضرت بوده است، زیرا آن بزرگوار در علم و حکمت و نیروی بدنی و سایر کمالات از آنان برتر و یگانه بوده و هرگز عدل و همسنگ برایش نبوده است.

### ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قرآن مجید

علاوه بر آنچه گذشت خداوند متعال در قرآن کریم تصریح به ولایت (وامامت) آن حضرت فرموده است، آنجا که می فرماید: (إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون) <sup>(1)</sup>؛ «جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او، و آنان که ایمان آوردند، آنان که نماز را به پا دارند و در حالی که در رکوعند زکات (صدقه) می دهند».

و بر اهل اطلاع روشن است که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی جز امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در حال رکوع زکات (صدقه نداد، نیز بر اهل خبره روشن است که «ولی» در این آیه به معنای «اولی به تصرف و رهبر و سرپرست» است.

در صفحه 101 همین کتاب، راجع به شأن نزول آیه مزبور، و توضیح مختصری در باره ولایت حضرت امیر (علیه السلام) آمده است.

ص: 79

## تصريح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امامت حضرت امیر (علیه السلام)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در اولین جلسه ای که دعوت خود را اظهار و مردم را به اسلام فراخواند امام و جانشین خویش را نیز معرفی و او را به مردم شناساند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می فرمود، تا این که آیه شریفه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (1)) نازل گردید. آن حضرت بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند! هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام «انی جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة» و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهد کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

حاضرین همگی سر باز زدند جز علی (علیه السلام) که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: «ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توأم».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست برگردن علی (علیه السلام) نهاد و فرمود:

(ان هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوه)؛ «این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».

جمعیت از جا برخاستند، در حالی که خنده تمسخرآمیز بر لب داشتند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور می دهد که به فرمان پسر ت گمش کنی و از وی اطاعت نمایی.

این حدیث را جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت، همچون، ابن جریر، ابن

ص: 80

ابی حاتم، ابن مردویه، ابو نعیم، بیهقی، ثعلبی، طبری، ابن اثیر، ابوالفداء و گروهی دیگر، نقل کرده اند. (1)

از این حدیث معلوم می شود که دعوت به نبوت و امامت همراه هم و در کنار هم صورت گرفته است. معلوم می شود همان عنایتی که رسول خدا به نبوت و پذیرش آن داشته به امامت نیز داشته است. معلوم می شود قبول نبوت بدون قبول امامت هدف و خواسته اسلام نیست و نظر خدای سبحان و رسول گرامی اسلام را تأمین نمی کند.

پس از این قضیه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در فرصت ها و مناسبت های مختلف و بیان های گوناگون امامت حضرت علی (علیه السلام) را به اطلاع مردم رساند، و آیات زیادی نیز در این باره نازل گردید تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال دهم هجرت به مکه معظمه عزیمت کرد و مراسم حج را انجام داد که با آخرین سال عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصادف شد و از این جهت آن را حجه الوداع، نامیدند، افرادی که در آن سفر با حضرت بوده اند تا صد و بیست هزار نفر تخمین زده شده است.

### خلاصه جریان غدیر خم

پس از پایان حج، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) راه مدینه را در پیش گرفت، وقتی به سرزمین «غدیر خم» نزدیک شد، جبرئیل امین نازل گردید و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمان توقف داد و از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراهان دستور توقف داده شد، کاروانیان از توقف ناگهانی در منطقه گرم و بی آب و گیاه شگفت زده شدند و با خود گفتند: حتما از جانب خدا فرمان مهمی رسیده است، در این هنگام این آیه نازل گردید:

ص: 81

---

1- به کتاب المراجعات و کتاب احقاق الحق، جلد 4 و ارشاد مفید، مراجعه شود.

(یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته واللہ یعصمک من الناس إن اللہ لا یهدی القوم الکافرین) (1)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده است کاملاً [به مردم برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران الجوج) را هدایت نمی‌کند.

مؤذن مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، پس از نماز ظهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همه مردم را برای شنیدن پیام الهی فراخواند و منبری از جهاز شتران ترتیب داده شده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر فراز آن قرار گرفت و بعد از حمد و سپاس پروردگار به مردم فرمود: «من به همین زودی از میان شما می‌روم، من مسؤولم شما هم مسؤول هستید... [تا آن که فرمود] اکنون بنگرید با این دو چیز گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟».

از میان جمعیت یک نفر صدا زد، کدام دو چیز گرانقدر یا رسول الله؟

حضرت فرمود: «ثقل اکبر کتاب خدا که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از آن بردارید تا گمراه نشوید، اما دومین یادگار گرانقدر من، خاندانم می‌باشند خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد».

ناگهان مردم دیدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اطراف خود نگاه کرد و همین که چشمش به علی (علیه السلام) افتاد خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند، در این جا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با صدای بلند و رسا فرمود: «چه کس از همه مردم نسبت به

ص: 82

مسلمانان از خود آنان سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) داناترند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدا مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم سپس فرمود: «فمن كنت مولاة فعلی مولاة؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر او است». [و این سخن را سه یا چهار مرتبه تکرار کرد. بعد فرمود:

(اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه و انصر من نصره و الخذل من خذله و ادر الحق معه حیث ما دار).

(خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس که با او دشمنی کند، یارانش را یاری کن، کسانی را که یاری اش نکنند یاری شان مکن و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن) ..

خطبه حضرت - که خلاصه ای از آن نقل شد - به پایان رسید و در همین هنگام این آیه نازل گردید: والیوم أكملت لكم دینکم و أتتممت علیکم نعمتی و رضیت لكم الإسلام دینا « (1)؛ «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] برایتان پذیرفتم» ..

در این هنگام شور و غوغایی مردم را فرا گرفت و به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

تبریک گفتند. و ابوبکر و عمر نیز در حضور مردم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مخاطب قرار داده گفتند: «بخ بخ لک یا ابن ابي طالب أصبحت و امسیت مولای و مولأکل مؤمن و مؤمنه»؛ «آفرین، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب، صبح نمودی و روز را به شب رساندی در حالی که مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی».

نیز در پایان خطبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حسان بن ثابت با کسب اجازه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اشعاری سرود که یکی از اشعارش این است:

فقال له قم یا علی فانی

رضیتک من بعدی إماما و هادیا

ص: 83

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از پایان خطبه به علی (علیه السلام) فرمود: «ای علی! برخیز که بطور حتم و یقین من پسندم که تو بعد از من امام و راهنما باشی».

کیست شایسته اورنگ خلافت جز او

کز همه برتر و داناتر و شایسته تر است

پشت اسلام زبازوی علی گشت قوی

نخل توحید ز شمشیر علی بارور است

سر به محراب پی بندگی آورد فرود

کی ز شمشیر جفا شیر خدا را حذر است

فی أدب چهره بر آن قبله ی حاجات بسته

که شهان را چو گدا جبهه بر آن خاک در است

این بود خلاصه ای از حدیث غدیر خم که علاوه بر علمای شیعه جمع کثیری از اهل تسنن نیز آن را نقل کرده اند که به عنوان نمونه برخی از آنها را می آوریم.

### غدیر خم در روایات اهل تسنن

نسائی محدث مشهور اهل تسنن، صاحب یکی از صحاح ششگانه آنان، در کتاب خصائص امام علی (علیه السلام)، روایات مربوط به غدیر خم را در پنج باب، تحت عناوین مختلف، نقل کرده است.

اما به نقل برخی از آنها اکتفا می کنیم، و در ادامه روایاتی که احمد حنبل در مسندش نقل کرده می آوریم ان شاء الله.

ع از احمد بن شعیب با سند خود روایت کرده که گفت: ما در راه مکه همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم، هنگامی که به غدیر خم رسید توقف کرد و دستور داد آنان که جلو رفته بودند بازگشتند، و آنان که عقب مانده بودند رسیدند، آنگاه که مردم،



اطراف آن حضرت جمع شدند، فرمود: «ایها الناس من ولیکم، قالوا الله ورسوله ثلاثا، ثم اخذ بيد علی فأقامه ثم قال: من كان الله ورسوله ولیه فهذا ولیه»(1)

«ای مردم! ولی شما کیست؟ گفتند خدا و رسول خدا، و سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد و مردم پاسخ دادند، پس از آن دست علی (علیه السلام) را گرفت و او را به پا داشت و فرمود: هر کس خدا و رسول خدا ولی او است این علی (علیه السلام) ولی او است».

2 نیز به سند دیگر روایت کرده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست علی را گرفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «الم تعلموا أنى أولى بكم من أنفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله، ثم أخذ بيد علی فرفعها فقال من كنت ولیه فهذا ولیه»(2)

«آیا نمیدانید که من نسبت به شما اولی از خود شما هستم؟ گفتند: بلی می دانیم، تو راست گویی ای رسول خدا! پس آن حضرت دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: هر کس من ولی او هستم، این علی ولی او است».

{3} همچنین، مسند از زید بن ارقم نقل کرده که گفت: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حجه الوداع برگشت، در غدیر خم پیاده شد و دستور داد زیر درخت ها را جارو زدند، سپس فرمود: «کانی دعیت فاجبت وانی تارک فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر کتاب الله و عترتی أهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال: إن الله مولائی و أنا ولی کل مؤمن ثم انه اخذ بيد علی (علیه السلام) فقال من كنت ولیه فهذا ولیه» (3)؛ «گویی من دعوت شده ام، و اجابت میکنم (وفاتم نزدیک شده و آماده وفاتم) و من دو چیز گران قیمت میان شما می گذارم، یکی از آنها بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، پس

ص: 85

1- خصائص نسایی، ط قاهره، ص 25

2- خصائص نسایی، ط قاهره، ص 25

3- همان، ص 21.

نگاه کنید بعد از من با آنها چه می کنید، به طور یقین، این دو «قرآن و عترت» هرگز از هم جدا نمی شوند، تا نزد حوض کوثر بر من وارد گردند، سپس فرمود: همانا خدا مولای من است، و من مولای هر مؤمن هستم، پس از آن دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است».

{4} نسائی در همان کتاب، به سند دیگر نقل کرده که زید بن ارقم گفت:

پیامبر از بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «ألستم تعلمون أني أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلى نشهد لأنت أولى بكل مؤمن من نفسه، قال فإني من كنت مولاه فهذا مولاه و أخذ بيد علي» (1)؛ «آیا نمی دانید که من نسبت به مؤمنان اولی از خود آنان هستم؟ گفتند: چرا، ما شهادت می دهیم که شما نسبت به مؤمنان اولی از خود آنان هستید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنابراین هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است، و دست علی را گرفت».

{5} نیز در همان کتاب از عمرو بن سعد روایت کرده است که گفت: شنیدم علی (علیه السلام) در رجب (میدان) کوفه حاضران را سوگند داد و فرمود: هر کدام از شما شنیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است» به آن شهادت دهد. پس شش نفر به پا ایستادند و به آن شهادت دادند. (2)

{6} به سند دیگر از سعید بن وهب همان مضمون را نقل کرده و گفته است:

فقام خمسة او ستة من أصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) فشهدوا أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: من كنت مولاه فعلى مولاه» (3)؛ «پس پنج یا شش نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بلند

ص: 86

---

1- خصائص نسائی، ط قاهره، ص 22.

2- همان.

3- همان.

شدند و شهادت دادند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است».

{7} در روایت دیگر از یزید بن یثیغ نقل کرده که شش نفر از کنار منبر بلند شدند و شهادت دادند که از پیامبر شنیدند که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولا» (1).

{8} همچنین روایت کرده که علی بن ابی طالب (علیه السلام) روی منبر کوفه فرمود: من قسم می دهم مردان شما را، و قسم نمی دهم مگر اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) را، که روز غدیر خم آیا شنیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولا...»، پس شش نفر از کنار منبر به پا ایستادند و شهادت دادند که رسول خدا چنین فرمود. (2)

{9} نیز در همان کتاب از عامر بن وائله روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) در رجب (میدان) کوفه مردم را جمع کرد و فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم هر یک از شما شنید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم فرمود: «ألستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم و هو قائم ثم أخذ بيدي، فقال: من كنت مولاه فعلی مؤلاه» (3).

مؤلف: نسائی در پنج باب پی در پی، روایات را با ذکر سند آورده، که تعدادی از آنها از احتجاجات حضرت امیر (علیه السلام) با مردم کوفه است، و ما به جهت اختصار از نقل همه آنها صرف نظر کردیم، طالبین به اصل کتاب مراجعه کنند.

آری، نسائی، این محدث بزرگ اهل تسنن، این روایات را با سند صحیح نزد

ص: 87

---

1- خصائص نسایی، ط قاهره، ص 22.

2- همان، ص 23.

3- همان، ص 25

خودشان نوشته است، تا سنی های دمشق نتوانند انکار کنند.

این کتاب و روایات را از میان صدها روایت برگزیده و در دسترس مردم دمشق قرار داد، به امید آن که بخوانند و هدایت شوند و بدانند همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولی هر مسلمان است، علی (علیه السلام) هم ولی هر مسلمان است، همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولی است، و ولی بر مولی علیه مقدم است و برتری دارد، علی (علیه السلام) نیز ولی است و بر مولی علیه مقدم است و برتری دارد. همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) محترم و مت پدیری بر مردم دارد، علی (علیه السلام) هم محترم و سمت پدیری بر همه مسلمانان دارد.

اما آیا این کتاب (کتاب خصائص نسائی) آن مردم تربیت شده معاویه را متنبه ساخت؟ آیا بیان واقعیات، تبلیغات چندین ساله معاویه و سایر بنی امیه را خنثی کرد و مردم از دشمنی با علی (علیه السلام) دست برداشتند؟ یا این که :

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من

آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

### غدیر خم در مسند احمد حنبل

احمد حنبل در مسند خود، پانزده روایت با سندهای مختلف، در باره جریان غدیر خم نقل کرده است، که ما به نقل برخی از آنها اکتفا می کنیم.

{ 1 } از زید بن ارقم نقل کرده که گفت : ما همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وادی خم فرود آمدیم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد نماز را بپا داریم، سپس برای ما خطبه خواند، و فرمود: مگر شما نمی دانید و شهادت نمی دهید که من بر هر مؤمنی اولی از خود او هستم، پاسخ دادند: بلی. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنابراین، هر کس من مولای او هستم، علی (علیه السلام) مولای او است، [سپس گفت: بار خدایا دوست بدار هر که علی

را دوست داشت، و دشمن بدار هر که علی را دشمن داشت. (1)

{2} نیز از براء بن عازب روایت کرده است که گفت: ما در سفر با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم، پس در غدیر خم فرود آمدیم، مؤذن اذان گفت و نماز ظهر را با آن

حضرت خواندیم، بعد از نماز دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: آیا می دانید من نسبت به مومنان اولی از خود آنان هستم؟ گفتند: بلی. باز فرمود: آیا می دانید من نسبت به هر مؤمنی اولی از خود او هستم؟ گفتند: بلی. پس دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛

«هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، بار پروردگارا! دوست دار کسی که علی را دوست دارد، و دشمن دار، کسی که علی را دشمن دارد».

براء بن عازب راوی خبر گوید: فلقیه عمر بعد ذلك فقال: هنيئا يابن أبي طالب أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة.

پس از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عمر، علی (علیه السلام) را ملاقات کرد و گفت: گوارایت باد ای پسر ابوطالب، صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد مؤمن و زن مومنه هستی. (2)

{3} نیز احمد حنبل نقل کرده است که: زاذان ابی عمر گفت: در رجب شنیدم که علی (علیه السلام) مردم را سوگند می داد، کسانی که در غدیر خم حاضر بودند و شنیدند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه» شهادت دهند، و سیزده نفر به پا ایستادند و شهادت دادند. (3)

ص: 89

---

1- مسند احمد، ج 4، ص 372.

2- مسند احمد، ج 4، ص 281، ط الحلبي .

3- همان، ج 1، ص 84، ط الحلبي، وح 670، ط المعارف.

{ 4 } در روایت دیگر از ع نقل کرده که : حضرت امیر (علیه السلام) در رحبه کوفه مردم را سوگند داد، پس از جانب سعید شش نفر، و از جانب زید شش نفر شهادت دادند بر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»<sup>(1)</sup>.

{ 5 } در روایت دیگر از ابی لیلان نقل کرده که: حضرت امیر (علیه السلام) در رحبه کوفه مردم را سوگند داد و دوازده نفر از حاضران در جنگ بدر به پا خواستند و شهادت دادند که در غدیر خم شنیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»<sup>(2)</sup>.

همچنین : احمد در مسند، در ضمن به روایت دیگر، داستان غدیر خم را بیان کرده است.<sup>(3)</sup>

و ظاهر امام (علیه السلام) در کوفه، در اجتماعات متعدد، مردم را سوگند می داد و هر بار چند نفر گواهی داده اند که پیامبر چنین فرمود.

مؤلف : حال می گوئیم: با توجه به این همه روایت که صراحت دارند در ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، و بعد از آن که عمرین خطاب، این منصب رفیع را به آن حضرت تهنیت گفت، آیا کسی می تواند خود را مسلمان معرفی کند و بگوید من اهل سنت هستم و در عین حال بگوید برخی صحابه، که همه مولی علیه هستند، بر علی (علیه السلام) که ولی بر آنان است برتری دارند.

آیا مولی علیه، بر ولی مقدم می شود؟ آیا فرزند، غلام و عبد، از پدر و سید و مولای خود برتر می شوند؟

ص: 90

---

1- همان، ج 1، ص 118 و ح 95، ط المعارف.

2- همان، ج 1، ص 118، ط الحلبی.

3- مسند احمد، ج 1، ص 119، ط الحلبی، و ح 961، ط المعارف. صفحات 152، 330، 281، 370، 368، 372، 347 تا ص 419.

آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ولایت علی (علیه السلام) را در ردیف ولایت خدا و خود قرار نداد؟ و آیا نفرمود: «أبها اللاتش! من كان الله ورشوه ولیه فهذا ولیه.»(1)

آیا ترجیح دادن دیگران بر علی (علیه السلام)، ترجیح دادن دیگران بر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیست؟ آیا آن بزرگوار را در طول دیگران قرار دادن، بی اعتنایی به آیات قرآن، و بیانات پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) نیست؟

الأحوال ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

## غدیر خم

### در تذکره الخواص ابن جوزی حنفی

سبط بن جوزی حنفی (متوفی سنه 654 ه. ق) در تذکره الخواص، حدیث (من كنت مولاة فعلى مولاة) را با سلسله سند از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

لما قال النبی (صلی الله علیه و آله) فی غدیر خم: من كنت مولاة فعلى مولاة، نزل قوله تعالی (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دینا)(2)

وقتی در غدیر خم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است، آیه «اليوم اكملت لكم...» نازل شد.

سپس ابن جوزی گفته است: «این که برخی نقل کرده اند این آیه در عرفات نازل شده، با این روایت که می گوید در غدیر خم نازل شده است منافات ندارد، زیرا محتمل است که دوبار نازل شده باشد، یکبار در عرفات و بار دیگر در غدیر خم، همان گونه که «بسم الله الرحمن الرحيم» دوبار نازل شده است، یک بار در

ص: 91

---

1- خصائص نسائی، ص 25 (تمام روایت در اول این قسمت گذشت).

2- سوره مائده (5) آیه 3.

مکه، و یک بار در مدینه).

سپس گفته است: «علما و مورخان اتفاق دارند که داستان غدیر خم بعد از بازگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حجه الوداع، در 18 ذی حجه اتفاق افتاد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) صحابه را جمع کرد، «وكانوا مائة وعشرين ألفاً وقال من كنت مولاه فعلي مولاه... نص (صلی الله علیه و آله) على ذلك بصريح العبارة دون التلويح والإشارة...» و صحابه صد و بیست هزار نفر بودند و فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای او است.... و رسول خدا این امر را به طور روشن و با صراحت، نه به طور کنایه و اشاره، بیان فرمود.

## تقاضای عذاب و نزول آن به نقل اهل تسنن

سپس ابن جوزی چنین گفته است :

ابو اسحاق ثعلبی در تفسیرش با سند نقل کرده است که: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را در غدیر خم بر سر دست گرفت و گفت: «من كنت مولاه فعلي مولاه» این خبر در شهرها و بلاد منتشر شد، «نعمان فهری» سوار بر شترش شد و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: شما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به نماز، روزه، حج، جهاد و زکات دادی و ما همه این ها را پذیرفتیم، اما به این ها راضی نشدی تا این که این جوان را (اشاره به علی (علیه السلام)) به جانشینی خود منصوب کردی و گفתי: «من كنت مولاه فعلي مولاه». آیا این سخن از جانب خودت است یا از سوی خدا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که چشمانش قرمز شده بود (قد احمرت عیناه) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، این امر از جانب خدا بود نه از جانب من، (و پیامبر این قسم و سخن را سه بار تکرار کرد).

ص: 92



نعمان روی برگرداند، در حالی که می گفت: «اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجاره من السماء أو أتيننا بعذاب أليم»؛ خداوندا اگر این سخن محمد (صلی الله علیه و آله) حق است، سنگی از آسمان بر ما بباران و یا عذابی دردناک بر ما بفرست.

نعمان هنوز نزد شترش که درب مسجد قرار داشت نرسیده بود که خدا از آسمان سنگی به سوی او پرتاب کرد، آن سنگ بر مغزش فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج گردید و او را به هلاکت رساند. و خدا این آیه را نازل کرد:

(سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع) (1)؛ تقاضا کننده‌های تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد. (2)

ابن جوزی سپس در باره معنای «مولا» سخن گفته و سرانجام چنین گفته است:

والمراد من الحديث الطاعة المحضه المخصوصه». معنا و مراد از «مولا» در این سخن پیامبر گیا، اطاعت محض و بدون چون و چرا از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و این تعبیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نص صریح است در امامت و قبول اطاعت از او، و همچنین گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «و ادر الحق معه حیث دار و کیف ما دار فیه؛ خدایا حق را با علی قرار ده، هر جا او دور زد، و به هر کیفیت دور زد» دلیل بر این است که اختلافاتی که میان علی (علیه السلام) و هر یک از صحابه اتفاق افتاده است، همه جا حق با علی بوده، و این مطلب به اجماع امت ثابت است، آیا نمی بینی که علما و دانشمندان، احکام اهل بغی (بغات) را از واقعه جمل و صفین استنباط می کنند.

ص: 93

---

1- سوره معارج (70)، آیه 1 و 2.

2- علامه امینی در الغدير، ج 1، ص 239 تا 246 داستان نعمان را از سی نفر از دانشمندان معروف اهل تسنن نقل فرموده است.

ابن جوزی سپس گفته است: شعرا در غدیر خم اشعار فراوانی سروده اند، حسان بن ثابت گفته است:

1- ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخدم فأسمع بالرسول منادیا

2- وقال من مولاکم ولیکم

فقالوا ولم یبدوا هناک ألتعادیا

3- إلهک مولانا و أنت ولینا

و مالک منافی الولاية (1) عاصیا

4- فقال له قم یاعلی فاینی

رضیتک من بعدی إماما و هادیا

5- فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ

فکونوا له أنصار صدق موالیا

6- هناک دعا اللهم وال ولیہ

و کن للذی عادا علیا معادیا

1- پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر مسلمانان را آواز داد و با چه آواز رسایی فرمود که همگی شنیدند.

2- فرمود: کیست فرمانروا و صاحب اختیار شما؟ همگی بدون اظهار دشمنی گفتند.

3- خدای تو فرمانروای ما است و تو صاحب اختیار مایی، و امروز در میان ما نافرمان و مخالف نخواهی یافت.

4- پس فرمود: ای علی برخیز که من تو را برای امامت و راهنمایی بعد از خودم

ص: 94

---

1- الولاية بمعنی مالکیه التدبیر و هنالک الولاية له الحق» (سوره کهف / 44) ولایت» به معنای نصرت و یاری دادن است. «ولایت» به معنای سرپرستی، صاحب اختیار، زمام دار و تدبیر امور است که اولاد بالذات از آن خداوند سبحان است، و خدا این منصب را، یعنی این مالکیت تدبیر و صاحب اختیار بودن را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سپس برای حضرت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند معصومش (علیهم السلام) قرار داده یعنی برای آن بزرگواران جعل ولایت کرده است. (همان گونه که برای پدر، نسبت به فرزند صغیرش جعل ولایت

کرده است و همان گونه که ابن جوزی اشاره کرده، اطاعت از ولی و صاحب ولایت واجب است. وإنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یمون الصلاه ویؤتون الزکاه وهم راکعون (سوره مائده / 55) به تفاسیر ذیل همین آیه و مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص 885 و مجمع البحرین، واژه (ولا) و مجمع البیان، ج 6، ص 470 مراجعه شود.

پسندیدم و برگزیدم.

5- پس هر کس من فرمانروای اویم، علی فرمانروا و صاحب اختیار او است و شما برای او یاران باوفا و دوستدار او باشید.

6- و در اینجا دعا کرد: خدایا دوست دار دوستان او را و با آن کس که با علی دشمنی کند دشمن باش.

ابن جوزی بعد از اشعار حسان، اشعار قیس بن سعد بن عبادہ انصاری را که در جنگ صفین، در حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) سروده است، نقل کرده، و پس از آن، اشعار کمیت را آورده است که از جمله آنها این دو بیت است:

1- و یوم ألدوح (1) دوح غدیر خم

أبان (2) له ألولایه لو أطمیعا

2- و لکن الرجال تبایعوها

فلم أر مثلها خطراً منیعا

1- و روز درخت کهنسال و بلند، درخت غدیر خم، آشکار کرد برای او ولایت را، اگر اطاعت میشد (و فرمانش را می بردند). ا

2- ولی مردان! آن را معامله و فروختند، اما من چیزی با ارزشتر و بالاتر از آن ندیدم.

ابن جوزی پس از نقل این اشعار گفته است: برای این اشعار داستان عجیبی هست، که آن را استاد ما عمرو بن صافی موصلی (ره) نقل کرده و آن چنین است که: یک نفر از معروفین، اشعار کمیت را خواند، و در حالتی که در باره آنها فکر می کرد خوابش برد، علی (علیه السلام) را در خواب دید، آن حضرت به او فرمود: اشعار کمیت را بخوان، وی اشعار را خواند تا رسید به این شعر: «فلم أر مثلها خطراً

ص: 95

1- دوح و دو حه، به معنای درخت کهنسال و بلند است و در اینجا اشاره به آن درختی است که در غدیر خم بوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنار آن ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اعلان فرمود.

2- أبان، به معنای آشکار و ظاهر ساختن چیزی است، و اینجا اشاره به این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از این ولایت علی (علیه السلام) یاد آور شده بود و در غدیر خم به طور رسمی و در جمع عموم مسلمانان آن را ظاهر و آشکار ساخت.

منیعا» پس از آن، حضرت امیر (علیه السلام) این شعر را بر آن افزود و فرمود:

فلم أر مثل ذاك اليوم يوما

ولم أر مثله حقا أضيفا

مانند آن روز، روزی ندیدم و مانند آن حق، حتی ضایع شده ندیدم.

پس آن شخص در حالی که وحشت زده بود از خواب بیدار شد.

ابن جوزی سپس اشعار سید حمیری، و اشعار احمد بن الحسین همدانی را که در باره غدیر سروده اند نقل کرده است (1) که بخاطر اختصار از نقل آنها صرف نظر کردیم.

کمال دین امیرالمؤمنین است

نبی را شاه مردان جانشین است

قبول مهر او ایمان پاک است

عبادت بی ولایش کم زخاک است

چراغ قلب دانشمند عالی

محبت باشد از مولی الموالی

امیرالمؤمنین حیدر امام است

چه خورشید جهانتاب این کلام است

امیرالمؤمنین بر خلق مولی است

شریعت را زبان حق تعالی است

معارف زاده فکر رسایش

دیانت دست در آغوش رایش

علی را حی سبحان داده شاهی

بر این مطلب دهد بلغ گواهی

به طومار رسالت بود مستور

ولای مرتضی در عالم نور

چه اقیانوس حکمت زد تلاطم

نمایان گشت اندر صحنه خم

به روز گرم در صحرای سوزان

میان خاکها اندر بیابان

ص: 96

---

1- تذکره الخواص، علامه سبط بن الجوزی الحنفی، (متولد سال 581 ه. ق، متوفی 654) چاپ مکتبه نینوی، طهران، ناصر خسرو مروی (ص 28 تا ص 34) نقل و ترجمه و تلخیص شد. این کتاب مانند خصائص نسائی است و این عالم سنی در اواخر عمر این کتاب را نوشته و جادارد دوستان امیرالمؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم، خصوصا اهل سنت که ادعا می کنند اهل بیت پیامبر را دوست دارند، این کتاب را بخوانند. والتوفیق من الله والسلام علی من اتبع الهدی.

ز حج برگشته قومی خسته راه

منافق مردمی بدخواه آن شاه

گروهی از جلو جمعی ز دنبال

زرنج راه پژمان و بداحوال

در آن جایی که میشد جمع باران

غدیر خم از این رو داشت عنوان

امین وحی با امر مؤکد

تشف یافت در دربار احمد

رسالت را که تن باشد روان ده

امارت را به دست این جوان ده

حقیقت را ز سر بردار سرپوش

منافق را اشارت کن که خاموش

مترس از فتنه قوم بزمند

نگهدار تو مییاشد خداوند

ب ود تکمیل دین تعیین والی

که دین بی والی از معنی است خالی

### **شکایت سپاه از امیرالمؤمنین (علیه السلام)**

شکایت سپاه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) (1)

محمد بن جریر طبری از دانشمندان معروف اهل تسنن که مورد اعتماد آنها است، در کتابش «تاریخ الأمم والملوک» (2) ضمن بیان وقایع سال دهم هجرت، از براء بن عازب نقل کرده است که:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بن خالد بن ولید را برای دعوت مردم یمن، بدان سوی اعزام کرد، براء گوید: من همراه خالد بودم و شش

---

1- در سالهای اخیر برخی از اهل تسنن به منظور القای شبهه نوشته اند: (غدیر خم مربوط به شکایت سپاه علی (علیه السلام) بوده و ربطی به مسأله ی امامت و خلافت نداشته است). ولی گفتار و نوشته های دانشمندان معروف آنها درباره ی غدیر خم \_ که قبلاً هم نقل کردم \_ گواه روشن است بر اینکه غدیر خم هیچ ربطی به شکایت از علی (علیه السلام) نداشته و در عین حال بر آن شدم جریان شکایت را از قول طبری سنی بیاورم تا معلوم گردد \_ به اعتراف بزرگان خودشان \_ ارتباطی میان این دو جریان نبوده است. به علاوه سرچشمه ی شکایت و کارآرایی امیرالمومنین نیز روشن و اشکار تر شود.

2- تاریخ الأمم والملوک، تاریخ طبری، چاپ «بیت الافکار الدولیه».



کسی اسلام را نپذیرفت، پس از آن، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را فرستاد و به او فرمود: خالد و همراهانش را آزاد بگذار، هر کس مایل بود با تو بماند و هر کس نخواست برود.

براه گوید: من از افرادی بودم که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) همراه شدم، هنگامی که علی (علیه السلام) به یمن نزدیک شد، مردم با خبر شدند و نزد آن حضرت اجتماع کردند.

امام (علیه السلام) برای ما نماز صبح را برگزار کرد و بعد از آن، ما یک صف واحد تشکیل دادیم، سپس آن حضرت در پیش روی ما، جلوی صف قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی، نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای مردم یمن قرائت کرد، قبیله همدان (1) در آن روز عموماً مسلمان شدند. حضرت امیر (علیه السلام) ضمن نامه ای، خبر اسلام آوردن همدانیان را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشت، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه علی (علیه السلام) را خواند، سر به سجده گذارد و سجده کرد و پس از آن نشست و دو مرتبه به همدانیان سلام فرستاد و فرمود:

السلام علی همدان، السلام علی همدان»، و بعد از آن که قبیله همدان اسلام آوردند، سایر اهل یمن نیز در پی اسلام آنها به تدریج اسلام آوردند.

### سبب شکایت سپاه از حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام)

طبری در ادامه این داستان، ضمن بیان «حجه الوداع» چنین آورده است: یزید بن طلحه گوید: هنگامی که علی (علیه السلام) از یمن به سوی مکه باز می گشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کند، شخصی را بر سپاه جانشین خود قرارداد و خود قبل از سپاه به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد. آن شخص از حله هایی که علی (علیه السلام) از یمن با خود آورده بود، به هر یک از سپاهیان داد و آنها پوشیدند، وقتی علی (علیه السلام) نزد سپاه بازگشت و آن حله ها را در بر آنان دید، به آن شخص گفت: وای بر تو، چرا چنین کردی؟

ص: 98

---

1- قبیله مزبور از قبایل یمن هستند و ارتباطی با شهر همدان ایران ندارند.

او گفت: این حله ها را به آنان پوشاندم تا مردم را با آراستگی ملاقات کنند.

حضرت فرمود: وای بر تو، پیش از این که حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) برسیم، حله ها را از تن آنان بیرون آور و همه را بازپس گیر. او حله ها را از سپاهیان بازپس گرفت و این امر باعث ناراحتی و سبب شکایت آنان از علی (علیه السلام) شد. (1)

### دفاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن حضرت

طبری در ادامه آورده است: ابوسعید خدری می گوید: سپاهیان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از علی شکایت کردند، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) بپا خاست و در حالی که خطبه خواند شنیدم که فرمود: «یا ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله إنه لأخشی فی ذات الله - أوفی سبیل الله - من أن یشکی» (2)، «ای مردم! از علی شکایت نکنید، سوگند به خدا، ترس علی از خدا و سختگیری او در راه خدا، بالاتر از آن است که از او شکایت شود».

طبری بعد از بیان این داستان گفته است: سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای انجام اعمال حج و مناسک رفت و آداب حج را به مردم آموخت، آنگاه برای مردم خطبه های خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «یا ایها الناس اسمعوا قولی فإنی لا أدری لعلی لا ألقاکم بعد عامی هذا، بهذا الموقف ابدا... فقضى رسول الله (صلی الله علیه و آله) الحج.. فكانت حجة الوداع و حجة البلاغ»؛ «ای مردم سخن مرا گوش دهید، همانا من خبر ندارم، شاید بعد از این سال شما را در این سرزمین ملاقات نکنم.» پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) حج بجا آورد و این حجة الوداع و حجة البلاغ بود. (3)

ص: 99

---

1- تاریخ الأمم والملوک، ص 467.

2- همان، ص 468.

3- همان، ص 468.

این داستان به گونه ای که آوردم در معتبرترین کتابهای تاریخی اهل تسنن آمده است که روی جلد آن نوشته اند: تاریخ الطبری، الإمام الفقیه، المفسر المؤرخ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری.

از عبارات این کتاب - که آن را بطور خلاصه ترجمه کردم - معلوم شد :

1- سبب این که لشکریان از حضرت امیر (علیه السلام) شکایت کردند این بود که آن بزرگوار اجازه نداد، اشخاص از پست و مقام خویش سوء استفاده کنند و به دلخواه در بیت المال تصرف و از آن استفاده خصوصی کنند و آنها را وادار کرد تا حله ها را به بیت المال بازگردانند.

2- همچنین معلوم شد شکایت از علی (علیه السلام) و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقام دفاع از آن حضرت قبل از رفتن به عرفات و منی بوده است.

3- معلوم شد سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقام دفاع از علی (علیه السلام)، هیچ ارتباطی به خطبه حضرت در عرفات و منی و غیر آنها نداشته است و آن خطبه ها بعد از پایان آن ماجرا صورت گرفته است.

4- معلوم شد شکایت و دفاع، مربوط به گروهی خاص بوده و بلافاصله پایان یافته است ولی خطبه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عرفات و منی و سپس در طول سفر حجه الوداع و در غدیر خم تماماً مربوط به عموم مسلمانان و در راستای امور مربوط به عالم اسلام و جانشین بعد از خود بوده است. (1)

ص: 100

---

1- نظر بر اینکه برخی از اهل تسنن نوشته اند: داستان غدیر خم مربوط به شکایت از علی (علیه السلام) بوده و ربطی به امامت و خلافت نداشته، این قسمت را از کتاب طبری نقل کردم، که پاسخ آنها باشد، به علاوه این واقعیت با مراجعه به خطبه حضرت که در عرفات و منی و سپس در غدیر خم ایراد فرمود، روشن می شود.

## خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، ولی و رهبر مسلمین اند.

(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) (1)؛ «به طور حتم و یقین، ولی و سرپرست و رهبر شما، خدا و پیامبر، و کسانی هستند که ایمان آورده و نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

شأن نزول: روزی «عبد الله بن عباس» کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می کرد، ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانده بود، نزدیک آمد و هر بار که ابن عباس حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کرد او نیز حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می نمود.

ابن عباس او را قسم داد تا صورت بگشاید و خود را معرفی کند، او صورت خویش را گشود و صدا زد: ای مردم! هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم، با این گوشه‌هایم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم، و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کر باد! و با این دو چشمانم این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم چشمانم نابینا باد، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی قائد البررة و قاتل الكفرة، منصور من نصره مخذل من خذله...»؛ (علی علیه السلام) پیشوا و امام نیکان و کشنده کافران است، هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت».

سپس ابوذر اضافه کرد: «ای مردم! روزی از روزها با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد نماز می خواندم، فقیری وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی چیزی به او ندادند، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی به من کمک نکرد، در همین

ص: 101

حال علی (علیه السلام) در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد، فقیر نزدیک آمد و انگشتش را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در حال نماز بود متوجه این جریان شد، هنگامی که از نماز فارغ گشت، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع و سینه اش را گشاده گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبانش بگشایی تا مردم گفتارش را بفهمند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود، وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را افزون نمایی و در مسئولیت و مأموریتش شریک سازی.

خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، به من سعه صدر بده و کارها را بر من آسان فرما، و از خاندانم، علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد».

ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: بخوان: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه بخوانم؟ گفت: بخوان (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه وهم راکعون) (1)

به طور حتم و یقین، ولی و سرپرست و متصرف امور شما سه کس می باشد، خدا و پیامبر، و کسانی که ایمان آورده و نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» (2).

این شأن نزول را «حسان بن ثابت» شاعر زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اشعار خود که

ص: 102

---

1- سوره مائده (5)، آیه 55.

2- مجمع البیان و تفاسیر دیگر ذیل آیه مزبور و بحار الانوار، ج 35، ص 183. شیخ صدوق در ضمن نقل شأن نزول آیه (انما ولیکم الله...) فرموده است: روایت شده که عمر بن خطاب گفت: به خدا سوگند من در حال رکوع چهل انگشت صدقه دادم تا در باره من نازل شود آنچه در باره علی ال نازل شد، ولی چیزی نازل نشد» (امالی شیخ صدوق به مجلس 26، ذیل ح 4. و بحار الانوار، ج 35، ص 203) همین مطلب را نقل کرده است.

درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) سروده چنین آورده است:

انت الذی أعطیت إذ كنت راکعاً

زکاتاً فدتک ألفتک یاخیر راکع

فأنزل فیک الله خیر ولایه

وبینها فی محکمات أشرایع(1)

تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان به فدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان.

و در پی آن خداوند بهترین ولایت را در باره تو نازل کرد و در قرآن مجید آن را بیان و آشکار نمود.

### ولایت امام علی (علیه السلام)، حصن خداست.

شیخ صدوق (قدس سره) از حضرت رضا (علیه السلام) از آباء گرامش نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم گفته است: خدای تبارک و تعالی می فرماید: (ولایت علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن ناری) (2)؛ «ولایت علی بن ابی طالب حصن (قلعه) من است، هر که در حصن من درآید از دوزخ من در امان است». (3)

ص: 103

1- تفسیر روح البیان آلوسی و کفایه الطالب گنجی شافعی.

2- امالی شیخ صدوق، مجلس 41، ح 9، و بحار الانوار، ج 39، ص 264.

3- یادآوری: شیخ صدوق در امالی، مجلس 41، ح 8، حدیث سلسله الذهب را پیش از این روایت نقل کرده است. و مرحوم سید در کتاب شریف «العروه الوثقی» در مستحبات کفن، فرموده است: مناسب است نوشتن سند معروف «سلسله الذهب» بر کفن، و آن چنین است: حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل، قال: حدثنا علی بن ابراهیم، عن ابيه عن يوسف بن عقيل، عن إسحاق بن راهويه قال: لما وافى أبو الحسن الرضا (عليه السلام) نيشابور و أراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا: يا بن رسول الله (صلى الله عليه و آله) ترجل عنا ولا تحدثنا بحديث فتستفيد منه؟ و كان قد قعد في العماريه، فأطلع رأسه وقال (عليه السلام): سمعت أبي موسى بن جعفر (عليه السلام) يقول: سمعت أبي محمد (عليه السلام) يقول: سمعت أبي محمد بن علي (عليه السلام) يقول: سمعت أبي علي بن الحسين (عليه السلام) يقول: سمعت أبي الحسين بن علي (عليه السلام) يقول: سمعت أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول: سمعت جبرئيل (عليه السلام) يقول: سمعت الله عز وجل يقول: «لا إله إلا الله حصني، فمن دخل حصني أمن من عذابي»، قال فلما مرت الراحله نادانا بشر وطها، و أنا من شروطها.

سپس فرموده است: «و اگر سند دیگر نیز نوشته شود احسن است (هر دو سند نوشته شود) و آن چنین است»(1)(2)

### خدا منصب را بر حسب لیاقت می دهد.

وقال لهم نبيهم إن الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا أنى و له الملك علينا ونحن أحق بالملك منه ولم يؤت سعه من المال قال إن الله اصطفاه عليكم وزاده بسطه في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم(3)

و پیامبرشان به آنان گفت: خدا «طالوت» را برای زمامداری شما مبعوث و انتخاب کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد و حال این که ما از

ص: 104

---

1- حدثنا محمد بن الحسن القطان قال: حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسين قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن محمد افرازی، قال: حدثني عبدالله بن بحر الأهوازی قال: حدثني أبو الحسين علي بن عمرو، قال: حدثنا الحسن بن محمد بن جمهور، قال: حدثني علي بن بلال، عن علي بن موسى الرضا(عليه السلام) عن موسى بن جعفر، عن جعفر بن محمد، عن محمد بن علي، عن علي بن الحسين، عن الحسين بن علي (عليه السلام)، عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)، عن النبي (صلى الله عليه وآله)، عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل (عليهم السلام)، عن اللوح عن القلم قال: يقول الله تبارك و تعالی: «ولایه علی بن أبی طالب حصنی فمن دخل حصنی أمن من ناری»

2- «العروه الوثقی»، مستحبات الكفن، الحادی عشر.

3- سوره بقره، آیه 247.

او شایسته تر هستیم و او ثروتمند نیست، گفت: خدا او را بر شما برگزیده و علم و نیروی بدنی او را وسعت بخشیده، خدا ملکش را به هر کس بخواهد می بخشد و احسان خدا وسیع و [از لیاقت افراد برای منصبها] آگاه است.

قوم یهود از پیامبرشان «اشموئیل» خواستند که برای آنها امیر و رهبر انتخاب کند تا تحت فرمان و هدایت او با دشمنانشان نبرد کنند. پیامبرشان از خدا خواست، و خداوند به او وحی کرد که به قوم یهود بگو: خدا «طالوت» را [که مردی عالم و نیرومند است برای رهبری و حکومت بر آنان برگزید.

اشموئیل به آنان گفت: (إن الله قد بعث لكم طالوت ملكا) خدا برای پادشاهی و رهبری شما طالوت را برگزید.

قوم یهود (که برای رهبری، امتیازاتی را به مانند داشتن مال و ثروت - لازم می دانستند و گفتند: (إني يكون له الملك علينا ... ولم يؤت سعه من المال) چگونه طالوت بر ما حکومت و رهبری کند، و حال اینکه مال و ثروت ندارد.

پیامبرشان گفت: (إن الله اصطفاه عليكم وزاده بسطه في العلم والجسم) خدا طالوت را برگزید و بر شما امیر قرار داد، و خدا علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشید. [یعنی هر چند طالوت مال و ثروت ندارد، اما علم و نیرومندی که ملاک رهبری، و منشأ لیاقت و شایستگی این منصب است در او هست] ولذا بر شما برتری دارد. (والله واسع عليم) و خدا وسعت می دهد و [از لیاقت افراد برای منصب و رهبری آگاه است. (1)]

این آیه به چند نکته مهم اشاره دارد: 1- قوم یهود قبول داشتند که نیاز به

ص: 105

---

1- داستان تلخیص شد، به تفسیر ابن کثیر، و مجمع البیان، ذیل آیه مزبور و قصص القرآن مراجعه شود.



رهبر دارند. 2- قبول داشتند که تعیین رهبر بر عهده پیامبر و از جانب خدا است.

3- پیامبرشان از خدا خواست که رهبر را انتخاب و معرفی کند. 4- خدا بر اساس لیاقت و شایستگی افراد، رهبر را انتخاب و معرفی می کند. 5- ملاک لیاقت این منصب، علم و نیرومندی است، نه ثروت و نه سالمندی و نه خواست و انتخاب مردم.

آری، این آیه مبارکه بیانگر این است که رهبر از جانب خدا و بر حسب لیاقت برگزیده می شود و از ضروریات است که لیاقت و ملاک و شایستگی رهبری - که همانا علم و نیروی بدنی است. به طور کامل، تنها در وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وجود داشت، و در میان صحابه، احدی هم سنگ آن بزرگوار نبود، و از این جا معلوم می شود که غدیر خم، و حدیث ثقلین، و حدیث منزلت و... در همین راستا و به همین منظور بوده است. والسلام علی عباد الله الصالحین.

### **مخالفت با نوشتن نامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)**

در باره امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از مراجعت از حجه الوداع، در مسجد و غیر آن و در هر فرصت مناسب که پیش می آمد، مسلمانان را از فتنه و نافرمانی او پس از رحلتش بر حذر می داشت و سفارش روی سفارش به تمسک به اهل بیت می فرمود و آنان را به پیروی از عترت خود و اطاعت از آن بزرگواران و یاری آن عزیزان امر می فرمود، مسلمانان را از نافرمانی و روی گردانی از دستوراتشان نهی می کرد.

از جمله تأکیده‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) این بود که، به طور مکرر و با عبارات مختلف می فرمود:

(انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی)؛ «من دو چیز گران بها در

میان شما به جا می گذارم پس بنگرید پس از من، چگونه با آن دو رفتار میکنید، آگاه

باشید که من کتاب خدا (قرآن و عترتم) (اهل بیت) را در میان شما به جا گذاشتم)).

درباره آنان کوتاهی نکنید، از اطاعتشان سرپیچی و نافرمانی نکنید و بر آنان پیشی نگیرید که از هم پاشیده و پراکنده و هلاک خواهید شد، به اهل بیت و عترت من چیزی نیاموزید، زیرا آنان از شما داناتر هستند، ای مردم! نباشد که پس از خود، شما را ببینم که به کفر بازگشته و با هم به نزاع و جنگ پردازید، آگاه باشید! همانا علی بن ابی طالب برادر و وصی من است، و پس از من درباره تأویل قرآن بجنگد همان گونه که من درباره تنزیل آن جنگیدم، (و بارها در جمع مردم این سخنان را تکرار می کرد) سپس در روزهای آخر عمر مبارکش که بر آن حضرت معلوم بود به زودی رحلت می کند، برای این که پس از رحلتش در امر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مخالفت نکنند، لشکری به فرماندهی اسامه بن زید تجهیز کرد و دستور داد برای جنگ به سوی موته حرکت کنند، و امر فرمود گروهی از سران مهاجر و انصار، از جمله ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد بن عباده، با لشکر اسامه به سوی موته بروند و دستور اکید فرمود که مسلمانان از لشکر اسامه تخلف نکنند، و آن حضرت پرچم جنگ را با دست مبارک خود بست و به دست اسامه داد و دستور داد لشکر خود را از مدینه حرکت دهد و در حدود دو کیلومتری مدینه بماند تا مسلمانان به طور کامل در آنجا اجتماع کنند و به سوی موته حرکت کنند.

اسامه با عده ای از مسلمانان حرکت و از مدینه خارج شدند، و در همان روزها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیمار شد و آنان که در مدینه بودند به عیادت آن حضرت می آمدند و باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایشان را نصیحت می کرد و از تخلف از لشکر اسامه بر حذر می داشت و همچنان درباره عترت و خاندانش سفارش می فرمود.

در یکی از روزها که با حال بیماری برای نماز به مسجد رفت چشمش به ابوبکر و عمر افتاد، از آنان سؤال کرد که چرا با اسامه نرفته اید؟

ابوبکر گفت: من در لشکر اسامه بودم برگشتم که از حال شما با خبر شوم!

عمر نیز گفت: من برای این نرفتم که دوست نداشتم حال شما را از سوارانی که از مدینه بیرون می آیند پیرسم، بلکه خواستم خود از نزدیک نگران حال شما باشم! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به لشکر اسامه بپیوندید و فرمایش خود را سه مرتبه تکرار کرد ولی آنان نرفتند). بیماری حضرت روز بروز سخت تر می شد و مسلمانان نیز از وضع و حال آن جناب نگران بودند.

روزی که جمعی از صحابه در خدمتش بودند، فرمود: دوات و کاغذ برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید، عمر گفت:

این مرد هذیان می گوید و به حال خود نیست، کتاب خدا برای ما کافی است !!

آنگاه هیاهوی حاضران بلند شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: برخیزید و از پیش من بیرون روید و سزاوار نیست که در حضور من جدال کنید. (1)

مسلم عمر می دانست که آن حضرت در تأیید جریان غدیر خم مجدداً در مورد خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می خواهد مطلبی بنویسد. بدین جهت از آوردن دوات و کاغذ ممانعت کرد زیرا در حدیثی که از ابن عباس نقل شده خود عمر به این امر اعتراف کرده و می گوید: من فهمیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواهد خلافت علی را تسجیل کند اما برای رعایت مصلحت به هم زدم. (2)

ص: 108

---

1- ارشاد شیخ مفید، اعلام الوری - بحار الانوار و غیر اینها.

2- این داستان از مسلمات تاریخ اسلام است و ادله آن را از کتب اهل سنت نیز در کتاب (نامه ای که نوشته نشد) بررسی کرده و ثابت کرده ام که گوینده آن جمله عمر بن خطاب بود.

در این جا تنها به گفته یک نفر از بزرگان اهل تسنن اکتفا می کنم.

قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب کشف الغیوب گوید: این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمود و تعجب می کنم از کلام خلیفه عمر که گفته: «چون قرآن در میان ما هست به راهنما احتیاجی نیست». این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید: چون «کتب طب در دست هست احتیاجی به طبیب نمی باشد. بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است، چه آن که هر کس نتواند از کتب طب سر در آورد قطعاً باید رجوع کند به طبیبی که عالم به آن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند به فکر خود از آن بهره برداری کند، ناچار باید به آن کسانی که عالم به علم قرآن اند رجوع کند، چنان که خدا فرموده است: ( ولؤردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه ) (1)، «اگر آن (خبر) را به پیامبر و پیشوایان - که عالم اند و قدرت تشخیص دارند باز می گردانند، از باطن حوادث و مسائل آگاه می شدند».

و کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنان که خدا فرموده است: وإنا كنا معكم أوليس آله بأعلم بما في صدور العالمين(2)، «بطور یقین، ما با شما هستیم، آیا خدا آگاه نیست به آنچه در سینه های مردم است؟

به همین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: «انا كتاب الله الناطق وهذا هو الصامت»؛ «من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت (ساکت) است»(3).

در هر حال بیماری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شدت یافت و در اواخر ماه صفر سال 11

ص: 109

1- سوره نساء (4)، آیه 83

2- سوره عنکبوت (29)، آیه 10.

3- نقل از کتاب «شبهای پیشاور»، ص 667.

هجری (و به قولی در 12 ربیع الاول همان سال پس از یک عمر رنج و زحمت و مجاهدت، در سن 63 سالگی، با دلی پر غصه، به دار بقا ارتحال فرمود، و حضرت امیر (علیه السلام) به همراهی تنی چند از بنی هاشم پیکر پاک آن حضرت را در همان محلی که رحلت فرموده بود به خاک سپردند.

### حادثه ناگوار سقیفه

در حالی که حضرت امیر (علیه السلام) و چند تن از بنی هاشم مشغول غسل و دفن و نماز بر پیکر مطهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نه بودند، برخی از مهاجر و انصار در یکی از محله های مدینه، در سایبان باغی که متعلق به خانواده بنی ساعده بود اجتماع کردند.

ثابت بن قیس که سخنگوی انصار بود، سعد بن عباد و چند نفر از اشراف دو قبیله اوس و خزرج را برداشته و به اتفاق آنان رو به سوی سقیفه بنی ساعده نهاد و در آن جا میان دو طایفه مزبور در موضوع انتخاب خلیفه اختلاف افتاد.

از طرف دیگر یکی از مهاجران، اجتماع انصار را به عمر خبر داد و عمر هم فور خود را به ابوبکر رسانید و او را از این موضوع آگاه ساخت، ابوبکر نیز چند نفر را پیش ابوعبیده فرستاد تا او را نیز از این جریان با خبر سازند و بالاخره این سه تن با عده دیگری از مهاجران به سقیفه شتافته و در حالی که گروه انصار، سعد بن عباد را به رسم جاهلیت، می ستودند، بر آنان وارد شدند. (1)

از رجال مشهور و سرشناس که در این اجتماع حضور داشتند می توان اشخاص زیر را نام برد:

ص: 110

---

1- به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 1، ص 142، مراجعه شود.

ابوبکر، عمر، ابو عبیده، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن عبادہ، ثابت بن قیس، عثمان بن عفان، حارث بن ہشام، حسان بن ثابت، بشر بن سعد، حباب بن منذر، مغیرہ بن شعبہ، اسید بن خضیر.

پس از حضور این عدہ، ثابت بن قیس بہ پا خاست و گروہ مهاجران را مخاطب ساختہ و گفت: اکنون پیامبر ما کہ بہترین پیامبران و رحمت خدا بود از میان ما رفتہ است و البتہ بر ما است کہ خلیفہ ای برای خود انتخاب کنیم و این خلیفہ ہم باید از انصار باشد، زیرا انصار از جہت خدمتگزاری بہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) مقدم بر مهاجران می باشند، چنان کہ آن حضرت ابتدا در مکہ بودہ و شما مهاجران با این کہ معجزات و کرامات او را دیدید، در صدد ایذاء و آزار او برآمدید، تا آن بزرگواری مجبور شد ہجرت کند و بہ محض ورود بہ مدینہ، ما گروہ انصار، از او حمایت کردہ و مقدمش را گرامی شمردیم و در این کہ شہر و خانہ خودمان را در اختیار مهاجران گذاشتیم قرآن مجید ناطق می باشد، اگر شما در مقابل این استدلال ما خجستی دارید باز گوید والا بر این فضایل و فداکاری های ما سر فرود آورید و حاضر نشوید کہ رشتہ اتحاد و وحدت ما گسیختہ شود.

عمر کہ از شنیدن این سخنان سخت برآشفته بود بہ پا خاست تا جواب او را بدہد ولی ابوبکر مانع شد و خود بہ جوابگویی سخنگوی انصار پرداخت و چنین گفت:

ای پسر قیس! خدا تو را رحمت کند، ہر چہ کہ گفتی عین حقیقت است و ما نیز اظهارات شما را قبول داریم ولی اندکی نیز بر فضائل مهاجران گوش دارید و سخنانی را کہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) درباره ما گفتم است بہ یاد آرید، اگر شما ما را پناہ دادید، ما نیز بہ خاطر پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) و دین خدا از خانہ و زندگی خود دست کشیدہ و بہ شہر شما ہجرت کردیم، خداوند در کتاب خود ما را سربلند ساختہ

و این آیه هم درباره ما نازل شده است :

(للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله أولئك هم الصادقون)(1)

(این مسکینان مهاجر که از مکان و مال خود به خاطر بدست آوردن فضل و رضای خدا اخراج شده و خدا و رسولش را کمک کردند ایشان راستگو یانند).

بنابراین خداوند نیز چنین مقدر فرموده است که شما هم تابع ما باشید و گذشته از این عرب هم به غیر از قریش به هیچ کس دیگری گردن نمی نهد و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همه را به اطاعت قریش امر کرده و فرموده است: «الأئمة من قریش» و من در حالی که شما را به اطاعت از قریش دعوت میکنم مقصود و غرضی ندارم و خلافت را برای خود نمی خواهم بلکه به مصلحت کلی مسلمانان صحبت می کنم و اینک عمر و ابو عبیده حاضرند و شما با یکی از این دو تن بیعت کنید.

ثابت بن قیس چون این سخنان بشنید برای بار دوم مهاجران را مخاطب ساخته و گفت: آیا با نظر ابوبکر درباره بیعت به آن دو نفر (عمر و ابو عبیده) موافقید یا فقط خود ابوبکر را برای خلافت انتخاب می کنید؟

مهاجران یک صدا گفتند هر چه ابوبکر بگوید و هر نظری داشته باشد ما قبول داریم.

ثابت بن قیس از این گفتار آنان استفاده کرده و گفت: شما می گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر را برای مسلمانان خلیفه کرده و او را در روزهای بیماری خود، جهت ادای نماز به مسجد فرستاده است، در این صورت ابوبکر به چه مجوز

ص: 112

شرعی سر از دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیچیده و مسند خلافت را به عمر و ابو عبیده واگذار می کند؟ و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلیفه ای تعیین نکرده است، چرا نسبت دروغ بدان حضرت روا می دارید؟

ثابت بن قیس با این چند کلمه، پاسخ دندان شکنی به ابوبکر داد و زیر بار حرف مهاجران نرفت و انصار نیز از سخنان او بیش از پیش به هیجان آمده و در عقیده خود اصرار و پافشاری کردند.

در این حال حباب بن منذر که از طایفه انصار بود به پا خاست و گفت :

خدمات انصار برای همه روشن است و احتیاج به توصیف و توضیح ندارد، و اگر مهاجران ما را قبول ندارند ما نیز از آنان پیروی نمی کنیم در این صورت «منا امیر و منکم امیر» (امیری از ما و امیری هم از شما باشد) سعد بن عباده (رئیس طایفه خزرج) بانگ زد که وجود دو امیر در یک دین و یک حکومت نامعقول و بی منطق است و از این جا اختلاف دو قبیله انصار (اوس و خزرج) ظاهر شد و قبیله اوس، مخصوصاً بشر بن سعد، برای این که امارت سعد بن عباده عملی نشود، با مهاجران موافقت کردند ولی طایفه خزرج هم به زودی تسلیم نشدند، در نتیجه، سر و صدا بالا گرفت و دست ها به سوی قبضه شمشیر دراز شد و چیزی نمانده بود که فتنه بزرگی برپا شود، اسید بن خصیر هم که رئیس طایفه اوس بود با خزرج قطع رابطه کرد.

عمر از این اختلاف انصار استفاده کرد و آنان را مخاطب ساخته و گفت همان گونه که بشر بن سعد و اسید بن خصیر موافقت کردند امر خلافت باید فقط در قریش باشد تا قبایل مختلف عرب امثال کنند، و سخن حباب بن منذر نیز در مورد انتخاب دو امیر اصلاً صحیح نیست و جز فساد نتیجه ای نخواهد داشت، پس خوب است همه شما از مهاجران اطاعت کنید تا فتنه و آشوب ایجاد نشود و



مسلمانان هم راه وحدت و اتحاد را بپیمایند.

با این که سخنان عمر و اختلاف دو قبیله اوس و خزرج تا اندازه‌های روحیه انصار را متزلزل ساخته و کفه ترازوی مهاجرین را سنگین تر کرده بود در عین حال، عده ای از انصار به پا خاستند و انصار را اندرز دادند که تحت تأثیر سخنان عمر واقع نشوند.

عمر مجدداً از فضیلت مهاجران سخن گفت و انصار را - بین خوف و رجا - مخاطب ساخته و نصیحت کرد و دست ابوبکر را گرفته و گفت: ای مردم! این است یار غار و صاحب اسرار رسول خدا، برای بیعت به این شخص سبقت بگیرید و رضای خدا و رسول را به دست آورید!!

عده ای از انصار نیز با عمر هم عقیده شده و به قوم خود گفتند: عمر از روی انصاف سخن گفت و مخالفت با گفتار او شایسته نیست. در این حال انصار یقین کردند که شاهین اقبال از بالای سر آنها پرواز کرده و بر سر مهاجران سایه افکنده است، زیرا بیشتر قوم با مهاجران در امر بیعت هماهنگ گشته بودند.

بالآخره عمر درنگ را جایز ندید و به پا خاست و دست ابوبکر را گرفت و گفت: حالا که مسلمانان به خلافت تو راضی هستند دست خود را به من بده تا بیعت کنم، ابوبکر هم تعارفی به عمر کرد ولی عمر پیشدستی کرد و با ابوبکر بیعت کرد و بدین ترتیب قضیه به نفع ابوبکر خاتمه یافت. (1)

بر این اساس آن اجماع امت که پیروان تستن بر آن تکیه کرده و خلافت ابوبکر را نتیجه شورا و سیر تاریخ می دانند، بدین ترتیب تشکیل یافت. یعنی شورایی که طایفه خزرج و بنی هاشم و عده ای از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند سلمان

ص: 114

---

1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 91، و سفینه البحار، واژه (سعد).

و ابوذر و ابو ایوب انصاری و دیگران در آن دخالت نداشتند و مسلمانان سایر نقاط نیز مانند مکه و یمن و نجران و بادیه های عربستان، به کلی از آن بی خبر بودند.

از سویی عمر دمی آرام نمی گرفت و مردم را برای بیعت با ابوبکر دعوت می کرد و پس از خروج از سقیفه نیز همچنان در کوچه و بازار، مردم را به مسجد می فرستاد تا با ابوبکر بیعت کنند، مردم بی خبر هم دسته دسته رو به سوی ابوبکر نهاده و با او بیعت می کردند.

آری بلوای سقیفه - بعد از حدیث قلم و دوات - ضربتی بود بر پیکر اسلام که سرچشمه اختلاف و منشأ حوادث بعدی شد، مصائب اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفتاری های حضرت زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و انحراف مسلمانان و جنگهای جمل و صفین و نهروان و سرانجام شهادت مولای متقیان و سپس داستان کربلا و شهادت عزیزان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فاطمه و اسارت آل الله و آنچه تا به حال بر سر مسلمانان آمده است، همه و همه ثمره سقیفه است.

خشت اول چون نهد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج

آن که طرح بیعت شورا فکند

خود همان جا طرح عاشورا فکند

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد

روزی که طرح بیعت و ما امیر شد

ص: 115

## امیرالمؤمنین (علیه السلام): با شما بیعت نخواهم کرد

پس از آنکه در سقیفه عده ای با ابوبکر بیعت کردند و نقشه شوم آنان به وقوع

پیوست، ابوبکر راهی مسجد النبی شد و بر منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشست و کسانی را که

در سقیفه حضور نداشتند دعوت به بیعت نمود و عمر نیز در کوچه های مدینه

مردم را به حضور در مسجد و بیعت با ابوبکر فرا می خواند.

در این حال بزرگان بنی هاشم و سران صحابه - مثل سلمان، اباذر، مقداد،

طلحه و زبیر - از رفتن به مسجد و بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانه حضرت

زهر (علیها السلام) اجتماع نمودند.

ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند به هر قیمت شده، از علی (علیه السلام) بیعت بگیرند، زیرا

میدانستند چنانچه او بیعت کند کار تمام است و دیگران خواه ناخواه بیعت می کنند.

ابن ابی شیبیه، مؤلف کتاب «المصنف» که از مشایخ بخاری است، این رویداد

را چنین نقل کرده است:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو پرداختند، زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوب ترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدرت خود شما بید، ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، دستور دهم خانه را بر سرشان به آتش بکشند! عمر این جمله را گفت و رفت.

حضرت زهر (علیها السلام) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه ادامه یابد، خانه را بر سر شما خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آن چه را که قسم خورده انجام می دهد. (1)

ص: 116

---

1- مصنف ابن ابی شیبیه: 572/8: (نقل از راهنمای حقیقت، ص 436).

هم چنین احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری - متوفای 270 - نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه زیر نقل کرده است:

ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله [آتشزا] حرکت کرد و در مقابل در خانه با فاطمه (علیها السلام) روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است. (1)

محمد بن جریر طبری - متوفای 310-، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می کند:

أتی عمر بن الخطاب منزل علی وفیه طلحه والزبیر ورجال من المهاجرین، فقال والله لأحرقن علیکم أو لتخرجن إلی البیعه، فخرج علیہ الزبیر مصلتا بالسیف فعثر قسقط السیف من یده، فوثبوا علیہ فأخذوه. (2)

عمر بن خطاب در خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آن جا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند، خانه را به آتش میکشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.

عقد الفرید» و «تاریخ ابو الفداء» و «اعلام النساء» ضمن نقل این واقعه دردناک نوشته اند.

ص: 117

---

1- انساب الأشراف 586/1، ط دار معارف، قاهره. (همان)

2- تاریخ طبری: 2/443، چاپ بیروت. (از همان ص 438)

ابوبکر گروهی را به سرکردگی عمر به سوی خانه حضرت زهرا (علیها السلام) فرستاد و به آنان دستور داد به هر نحو شده علی (علیه السلام) را برای بیعت حاضر کنند.

عمر با شعله ای 4 از آتش حرکت کرد تا درب خانه رسید، در این موقع دختر پیامبر با او روبرو شد و فرمود: هان ای پسر خطاب! آمده‌ای خانه ما را آتش بزنی؟ «فقلت: یابن الخطاب أجت لتحرق دارنا».

عمر گفت: آری، مگر همان چیزی را که امت گردن نهاده اند، بپذیرید و با ابوبکر بیعت کنید. «قال: نعم أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الأُمه» (1)

نیز «ابن ابی الحدید» و «الامامه والسیاسه» این حادثه شوم را این گونه آورده اند:

عمر با همراهانش خانه زهرا (علیها السلام) را محاصره کردند و عمر فریاد زد: به خدا سوگند، خانه را به آتش می کشم، مگر این که برای بیعت با خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خانه بیرون آید.

برخی از حاضران به عمر گفتند: دختر پیامبر در این خانه است. «فقیل للرجل إن فیها فاطمه (علیها السلام)»

عمر گفت: هر چند فاطمه علی در خانه باشد. «قال وان کانت فیها» (2).

شهرستانی نقل کرده است که :

عمر در فاجعه روز بیعت، به گونه ای بر شکم فاطمه (علیها السلام) زد که جنین او (محسن) سقط شد، و فریاد زد که خانه فاطمه (علیها السلام) را با هر که در آن است به آتش بکشید، و این دستور عمر در حالی بود که در خانه، جز فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) و فرزندان، کسی دیگر نبود. (3)

ص: 118

- 
- 1- عقد الفرید، ج 2، و تاریخ ابوالفداء، ج 1 و اعلام النساء، ج 3، و کفایه الموحدین، ج 2، ص 124.
  - 2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط بیروت، ج 1، ص 132، و الامامه والسیاسه، ج 1، ص 13.
  - 3- ملل و نحل شهرستانی، ص 83.

علامه مجلسی از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود:

(وكان سبب وفاتها ان قنفذا مولى عمر لكرها بنعل السيف بأمره فاسقطت محسنا، ومرضت من ذلك مرضا شديدا ولم تدع أحدا ممن آذاها يدخل عليها) (1)

سبب وفات فاطمه (علیها السلام) این بود که «قنفذ» غلام عمر، به امر عمر، با غلاف شمشیر چنان بر آن حضرت زد که در اثر آن محسن را سقط کرد و سخت بیمار گردید، و اجازه نداد هیچ یک از آنان که اذیتش کردند، بر او وارد شوند.

خلاصه: هنگامی که جنین سقط شد، حضرت زهرا (علیها السلام) فضه را به یاری طلبید و فریاد زد: ای فضه! مرا دریاب، به خدا سوگند فرزندانم را که در شکم داشتم، کشتند. «وصاحت یا فضه خذینی واللہ لقد قتلوا ما فی أحشائی».

مؤلف: سقط جنین از زایمان طبیعی و به موقع، بسیار دشوارتر و درد آن بیشتر است، همان گونه که کندن میوه نارس، مشکل تر و عوارض آن بیشتر است. (2)

سرانجام آن گروه بی رحم و خشن، بدون توجه به آنچه بر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد آوردند (3) و بدون اذن از صاحب خانه، به داخل خانه هجوم بردند و گریبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفتند و بند بر گردن مبارکش افکندند و او را به جانب مسجد بردند. (4)

ص: 119

1- بحار الانوار، ج 43، ص 170 و عوالم، ج 11، ص 505.

2- فاطمه زهرا (علیها السلام) اثر سید محمد کاظم قزوینی، ص 416.

3- رفتار خشونت بار آنها با حضرت زهرا (علیها السلام) و برخورد امیرالمؤمنین عل با آنان، به طور مفصل و کامل در کتاب «ریاحین الشریعه»، ج 1، ص 260 تا 264 آمده است، و حقیر از نقل آنها معذورم.

4- معاویه، این رفتار گستاخانه را رسوایی و تحقیر آمیز تلقی کرده و در نامه ای به حضرت امیر (علیه السلام) نوشته است: تو همان شخصی هستی که بسان شتر مهار در بینی کشیده شده، به زور به مسجد کشیدند تا بیعت کنی. امام ها در پاسخش نوشت: «إنی کنت أقا کما یقاد الجمل المخشوش حتی أبايع؛ و لعمر الله لقد أردت أن تدم فحمدت؛ و أن تفضح افتضحت! و ما علی المسلم من غضاضة فی أن یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه، ولا مرتابا بیقینه؟!» [ای معاویه! گفתי: مرا مانند شتری که مهار در بینی اش کرده می کشند، کشیدند تا بیعت کنم، به خدا سوگند، خواستی مرا نکوهش و بی شخصیت جلوه دهی، ولی ستایش کردی، و خواستی مرا تحقیر و رسوا کنی اما تو خود رسوا و تحقیر شدی، (زیرا از این گفتار، مظلومیت مرا ثابت و به آن اقرار کردی و پذیرفتی که من به زور و ستم برای بیعت برده شدم، پس بیعتی با اختیار وجود نداشت و تو آنها و خود را که حامی آنها هستی، رسوا نمودی) و بر مسلمان، تا در دینش شک و در یقین و باورش تردید نباشد، نقص و عیبی نیست که مظلوم و مورد ستم واقع شود. (نهج البلاغه، ضمن نامه 28)

در این میان، شیون فرزندان فاطمه (علیها السلام) بلند شد، از سوئی مادر را بر زمین افتاده و نالان می بینند، از سوئی دیگر پدر را به آن کیفیت مشاهده می کنند، و طبیعی است که اطفال معصوم با دیدن آن منظره دلخراش، جز شیون و ضجه چاره ای ندارند.

در این حال حضرت زهرا (علیها السلام)، که بر اثر ضربه ها و درد سقط جنین بیهوش روی زمین افتاده و سرش به دامن فضا است، متوجه شیون کودکانش شد و چشمان خود را گشود و از فضا پرسید: چه شده که اطفالم شیون می کنند؟

پدرشان علی (علیه السلام) چه شد؟ چرا آنها را آرام نمی کند؟ فضا با چشمی گریان گفت: علی ع را به مسجد بردند.

حضرت زهرا (علیها السلام) که از شدت درد، بی تاب و توان بود، وقتی این خبر را شنید، درد ورنج را نادیده گرفت و گویا فراموش کرد و بلافاصله چادر بر سر افکند و با دو نور دیده اش، حسن و حسین (علیهم السلام) راهی مسجد شد.

بیعت نخواهم کرد.

ابن قتیبه» داستان بردن علی (علیه السلام) را به مسجد نقل کرده تا آنکه گفته است:

علی عا را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می فرمود: «انا عبد الله وأخو رسوله»؛ «من بنده خدا و برادر رسول خدایم» از من چه می خواهید: گفتند: با ابوبکر بیعت کن، آن حضرت فرمود: «انا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبایعکم و أنتم أولى بالبیعه لی». من احق به امر خلافتم و هرگز با شما بیعت نخواهم کرد، و این شما هستید که باید با من بیعت کنید.

زیرا همه می دانند، آن کس که لیاقت جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دارد، من هستم، و بر همگان روشن است که باید جانشین شخص، کسی باشد که هم افق او، و هم شأن و هم فکر او باشد. مضافاً بر اینکه شما در سقیفه، جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با استدلال بر خویشاوندی و قرب با آن حضرت، از گروه انصار گرفتید، اکنون چه شده که آن را از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از همه به آن حضرت نزدیک ترند، آن هم با زور، مصادره کردید.

عمر گفت: تا بیعت نکنی دست از تو بر نخواهم داشت، امیرالمؤمنین علاء به او فرمود: اکنون آن گونه که باید شیر بدوشی، بدوش که بخشی از آن نیز از آن تو خواهد بود، امروز قدرت و ریاست را برای ابوبکر فراهم آور، تا فردا آن را به تو بازگرداند، سپس فرمود: به خدا سوگند سخن ناروای تو را نخواهم پذیرفت و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد.<sup>(1)</sup>

در تفسیر عیاشی آمده است که :

امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در حالی که بنا بر گردش افکنده بودند، از خانه بیرون

ص: 121

---

1- احتجاج طبرسی، ص 73 والامامه والسیاسه، ص 11.



آورده و از کنار مرقد مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبورش دادند، هنگامی که در برابر آن تربت مقدس قرار گرفت، این آیه را قرائت کرد: (قال ابن أمّ إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الأعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین). (1)

« [ هارون به برادرش موسی (علیه السلام) گفت: ای پسر مادرم! مردمی که مرا در میان آنان نهادی و رفتی، دست از یاری من کشیدند و مرا ناتوان ساختند، و چون با برنامه های کفرآمیزشان مخالفت کردم، نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری مکن که در ظاهر به من اهانت گردد و دشمنان از سرنوشت من شاد گردند، و مرا در نکوهش و اظهار خشم، هم ردیف گوساله پرستان قرار مده. ]  
عمر با تندی و پرخاشگری، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: ای علی (علیه السلام)! با ابوبکر بیعت کن.

حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟

گفت: به خدا سوگند با این شمشیر گردنت را خواهم زد.

فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید.

عمر گفت: بنده خدا آری، اما برادر رسول خدا نه!

### **بانوی بزرگ اسلام وارد مسجد شد**

در این حال بانوی بزرگ اسلام، فاطمه زهرا (علیها السلام) در حالی که دست دو نور دیده اش حسن و حسین (علیهم السلام) را در دست داشت وارد مسجد شد.

پس از ورود به مسجد، چشمش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) افتاد که از سوی افراد تبه کار و خشن، تحت فشار است و تهدید به مرگ می شود، با دیدن آن وضع دردناک و وحشت زا، با شهامتی وصف ناپذیر، رو به ستمکاران آورد و فرمود:

ص: 122

«خلوا عن إن عمی، خلوا عن بعلی، واللہ لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعری ولا ضعن قمیص رسول اللہ علی رأسی ولا صرخن إلی اللہ تبارک و تعالی...»(1)

از پسر عمویم دست بردارید، شوهرم را رها کنید، به خدا سوگند! اگر دست از او برندارید، سرم را برهنه می کنم و پیراهن پدرم را بر سر می نهم و به شما نفرین می کنم».

و در روایت دیگر است که فرمود:

بدانید که ناقه صالح در نزد خدا از من گرامی تر نبود، و بچه اش از فرزندان من عزیزتر نبود».(2)

نیز در تفسیر عیاشی آمده است که : در روز سقیفه عده ای که در میان آنها عمر، عثمان، مغیره بن شعبه (3) و قنفذ بودند، به سمت خانه علی (علیه السلام) حرکت کردند، وقتی درب خانه آن حضرت رسیدند، فاطمه (علیها السلام) آنها را دید و بلافاصله درب خانه را بست و شک نداشت که بدون اذن او وارد خانه اش نخواهند شد، پس عمر با پایش به درب خانه کوبید و درب را شکست و در از جریده خرما بود، «فضرب عمر الباب برجله فکسره وکان من سعف» و داخل خانه شدند و گریبان آن حضرت را گرفتند که او را ببرند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من وصیت کرده که پس از دفن او از خانه خارج نشوم تا اینکه کتاب خدا را

ص: 123

---

1- احتجاج طبرسی، ص 86 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 118 و بحارالانوار، ج 43، ص 47.

2- احتجاج طبرسی، ص 86.

3- امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مجلس معاویه، خطاب به مغیره بن شعبه (که در این فاجعه شرکت کرده بود) فرمود: «آنت الی ضربت بنت رسول اللہ حتی آدمیتها وألقت ما فی بطنها...»؛ «تو بودی که دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را کتک زدی و بدنش را به خون آغشته ساختی و باعث شدی تا کودکش را سقط کند». (بحارالانوار، ج 43، ص 197 و سفینه البحار، ج 2، ص 339).

ولی آنها به سخنان حضرت امیر (علیه السلام) اعتنا نکرده و آن جناب را از خانه بیرون برده و وارد مسجد نمودند.

حضرت زهرا (علیها السلام) نیز متعاقبا حرکت کرد و وارد مسجد گردید و صدا زد: ای ابوبکر! آیا می خواهی مرا عزادار کنی و به مصیبت شوهر گرفتار سازی؟ آیا می خواهی فرزندان مرا یتیم نمایی؟ به خدا سوگند، اگر دست از علی (علیه السلام) برداری، موی سرم را پریشان می کنم و گریبانم را چاک می زنم و سرقبر پدرم صیحه زنان خدا را می خوانم، [و در حالی که چشمانش گریان و بدنش لرزان بود، دست حسن و حسین (علیهم السلام) را گرفت و به جانب قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرکت کرد .

حضرت امیر (علیه السلام) به سلمان فرمود: ای سلمان! دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دریاب، مبادا نفرین کند که می ترسم مدینه با اهلش به زمین فرورود.

«والله ان نشرت شعرها وشقت جیبها واتت قبر أیها وصاحت إلی ربها لایناظر بالمدينة أن یخسف بمن فیها، فادرکها سلمان رضی الله عنه»؛ «سوگند به خدا اگر زهرا مویش را پریشان کند و گریبان چاک زند و نزد قبر پدرش، با ضجه و ناله خدا را بخواند و نفرین کند، به شهر مدینه مهلت داده نمی شود، و اهلش به زمین فرو می روند».

سلمان (رض) خود را به حضرت زهرا (علیها السلام) رساند و گفت: ای دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله)!

خدا پدرت را رحمه للعالمین فرستاد، برگرد و نفرین نکن، آن حضرت فرمود: ای سلمان! اینها می خواهند پسر عمم علی (علیه السلام) را به قتل رسانند، و من توان تحمل این مصیبت را ندارم، بگذار بروم و همان گونه که گفتم، به آنان نفرین کنم،

سلمان گفت: اگر نفرین کنی خوف آن است که مدینه به زمین فرورود، سپس اضافه کرد: ای فاطمه (علیها السلام)! علی (علیه السلام) مرا فرستاده و امر کرد به خانه برگردی، فاطمه (علیها السلام) فرمود: حال که علی (علیه السلام) امر کرده، برمیگردم و صبر پیشه میکنم و اطاعت می نمایم و به خانه برگشت. (1)

سرانجام، ظالمان و قدرت طلبان، ناچار شدند دست از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بردارند و آن حضرت را به حال خود واگذارند.

ضمنا: بخاری با دو سند، از عایشه روایت کرده است که: فاطمه (علیها السلام) بعد از رحلت پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شش ماه زنده بود، و در این مدت علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت نکرد. (2)

همچنین بخاری داستان سقیفه را از قول عمر بن خطاب در سه جای کتابش نقل کرده و در یکی از آنها که به طور کامل آورده، نقل کرده است که عمر گفت:

(وخالف عنا علی والزیبر و من معهما...)؛ علی و زیبر و افرادی که با آنها بودند، با ما مخالفت کردند. (3)

ضمنا برخی مصائب طاقت فرسای حضرت زهرا (علیها السلام) را به مناسبت غصب فدک، در صفحات 152 تا 168 یادآور شده ام.

نیز، علت و دلیل اینکه حضرت امیر (علیه السلام) با آن شجاعت و توان، چرا دست به شمشیر نبرد و آن همه رنج و مصیبت را برای همسر بزرگوارش تحمل کرد، در صفحه 175 همین کتاب به طور مختصر توضیح داده ام.

ص: 125

---

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67.

2- این روایت را به طور کامل در ص 165 همین کتاب آورده ام.

3- این عبارت در ص 139، ذیل روایتی است که بخاری از قول عمر در سقیفه نقل کرده است.

از مطالب گذشته روشن شد که بعد از جریان سقیفه و تسلط ابوبکر و عمر بر اوضاع، حوادث تلخی به وقوع پیوست و از همه شنیع تر هتک حرمت دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تهدید به سوزاندن خانه پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، با اینکه آن سیده زنان عالم، از مهاجرین اولین، و از همراهان اولیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، و خانه آن حضرت، خانه ای بود که پیامبر به مدت ها آستانه آن را می گرفت و می فرمود:

(إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً) (1) از همه رنج آورتر، ارباب و ترساندن دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و او را به درد سقط جنین و بیماری منجر به شهادت، مبتلا کردن بود.

فاطمه ای که رنجهای و سختی های مکه و شعب ابوطالب و مصائب جنگهای بدر و احد و زخمهای وارده بر بدن پدر و شوهرش را دیده و تحمل کرده بود، فاطمه ای که خدا در آیه (قل لا أسألكم علیه اجرا إلا الموده فی القربی) (2) سفارش به دوستی و محبتش کرده، فاطمه ای که تازه داغ پدری چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیده، در عین حال، آیا سزاوار بود آن گونه مورد هجومه و آزار و اذیت قرار گیرد؟ آری حوادث و رویدادها به قدری ناگوار و برخلاف انسانیت بود که خلیفه هم در هنگام مردن، از آنچه انجام داده شرمنده است و آرزو می کند که ای کاش انجام نمی داد.

ابن ابی الحدید و طبرانی (3) و دیگران از اهل سنت نقل کرده اند که ابوبکر هنگام

ص: 126

1- سوره احزاب (33)، آیه 33.

2- سوره شوری (42)، آیه 23.

3- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ط بیروت، ج 1، ص 130 و طبرانی، المعجم الکبیر، ج 1، ص 62، ح 62.

مرگ گفت: من تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که آنها را انجام دادم و دوست داشتم آنها را انجام نداده بودم، و کاش سه چیز را انجام می دادم و ای کاش سه چیز را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیده بودم: فأما الثلاث الذی وددت أنى لم أفعلهن، فوددت أنى لم أكن كسفت بيت فاطمه و ترکته. (1)

اما آن سه چیزی که آرزو میکنم که انجام نمیدادم، یکی از آنها خانه فاطمه است، که ای کاش! هتک حرمت نمی کردم و رها می کردم.

مؤلف: ما در این جا از نقل و ترجمه بقیه این ندامت نامه خودداری کرده و به نقل کلام دانشمند خیبر و شهیر مصری «عبدالفتاح عبد المقصود» در کتاب «الامام علی (علیه السلام)» اکتفا می کنیم.

او در کتاب ارزشمند خود چنین می نویسد:

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاید وگرنه خانه را با ساکنانش به آتش می کشم. گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگاه می داشتند، گفتند: ای عمر! فاطمه در این خانه است! او بی پروا فریاد زد:

باشد! و نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. و باز درب را کوبید و وارد خانه شد، در این هنگام ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد، این ناله چیزی جز صدای شکوه و شکایت زهرا (علیها السلام) به پدرش نبود که از دست یکی از یارانش به وی که در نزدیکی خفته بود، شکایت می برد... (2)

جای تأسف است که «محمد حافظ ابراهیم» قصیده معروف به «قصیده عمیره» خود را در مدح عمر بن خطاب سروده و تصمیم وی را بر هتک خانه زهرا (علیها السلام) از فضایل عمر شمرده و گفته است :

ص: 127

---

1- طبرانی، المعجم الکبیر: 62/1، شماره حدیث 62، تحقیق جمعی عبدالمجید سلفی.

2- الامام علی بن ابی طالب، ج 4، ص 274.

وقوله لعلى قالها عمر

أكرم بسامعها أعظم بملقيها

حرقت دارك لا أبقيش عليك بها

إن لم تباع و بنت المصطفى فيها

ما كان غير أبي حفص يفوه بها

أمام فارس عدنان و حاميهها(1)

سخنی که عمر به علی (علیه السلام) گفت، چه شنونده گرانقدر و چه گوینده بزرگواری داشت!

گفت: خانه ات را به آتش می کشم، و تو را زنده نمی گذارم! اگر بیعت نکنی، هر چند دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این خانه است.

جز ابو حفص - عمر - کسی نمی تواند این سخنان را در برابر یگه سوار عدنانیان و پاسدار آنان - علی (علیه السلام) - به زبان آورد. (2)

خواننده محترم، لطفاً آن چه را این دانشمندان اهل تسنن نوشته اند با دقت مطالعه کن، آن چه را هم که برخی سستی ها در جزوه هایشان به عنوان محبت و شفقت و وحدت نوشته اند، و در مدینه منوره، در سطح وسیعی پخش می کنند، ملاحظه کن، و خود انصاف بده و به آن چه واقع شده است پی ببر، و از نهایت مظلومیت اهل بیت پیامبر، آگاه شو و بر آن بزرگواران درود و سلام و صلوات بفرست و بر دشمنانشان نفرین و لعنت کن که (و سيعلم الذين ظلموا أی منقلب ینقلبون) (3)؛ «آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجا است».

### ارتداد گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

آنچه در باره اصرار آنها بر بیعت گرفتن از علی (علیه السلام) نقل کردم، خلاصه ای بود

ص: 128

1- دیوان محمد حافظ ابراهیم: 82/1.

2- نقل از «راهنمای حقیقت»، نوشته آیت الله سبحانی. و فاطمه الزهراء علیه، اثر سید محمد کاظم قزوینی.

3- سوره شعراء (26)، آیه 227.

که بیشتر آنها را از کتب اهل تسنن آوردم، و ملاحظه کردید که چه فجایع تلخ و ناگواری هایی که برای دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت آن حضرت به وجود آوردند، و چه حوادثی در جامعه اسلامی رخ داد، و چه تفرقه و دودستگی میان مسلمانان ایجاد کردند که آثار شوم آن تا ابد بر جا مانده و خودنمایی می کند، و از اینجا معنای روایاتی که بخاری و مسلم در باره ارتداد و جهنمی بودن گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند، روشن می شود، و آن روایات را در کتاب روزهای مدینه» و در کتابهای «چرا چرا؟» آورده ام، در عین حال مناسب دیدم آنها را در اینجا نیز بیاورم.

### ارتداد گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم

بخاری و مسلم روایات متعددی نقل کرده اند مبنی بر اینکه بعد از رحلت پیامبر اکرم 9 گروه بسیاری از صحابه مرتد شدند، و در قیامت حتی شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وسیله نجات آنان نخواهد شد، روایات چنین است:

1- از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

یرد علی یوم القیامه رهط من أصحابی فیحلون عن الحوض فاقول: یا رب أصحابی؟ فیقول: إنک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی أذبارهم القهقری»(1).

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می شوند، پس آنان از حوض (کوثر) ممنوع و دور و رانده می شوند، پس میگویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.

ص: 129

---

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح 6585.



2- نیز از مسیب نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

یرد علی الحوض رجال من اصحابی فیحلون عنه، فأقول: یا رب أصحابی، یقول: إنک لا علم لک بما أحدثوا بعدک إنهم إرتدوا علی أدبارهم القهقری». (1)

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می شوند، می گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می گوید: تو نمی دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، بی شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.

3- نیز از ابو هریره نقل کرده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«بینا انا قائم إذا زمره حتی إذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم، فقال: هلم فقلت: آین؟ قال: إلی النار والله، قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدک علی أدبارهم القهقری، ثم إذا زمره حتی إذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم، فقال:

هلم. قلت: آین؟ قال: إلی النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدک علی أدبارهم القهقری فلا أراه یخلص منهم مثل همل (2) النعم.»

هنگامی که روز قیامت [ من ایستاده ام، جماعتی (گروهی) وارد می شوند که آنان را می شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می شود و به آنها می گوید:

به سرعت بروید، پس من می گویم: کجا؟ می گوید به سوی آتش، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من می گویم: این افراد چه کرده اند؟ می گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می شوند که آنها را می شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می شود و می گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می گویم، کجا بروند؟ می گوید: به سوی آتش، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خدا سوگند من می گویم:

ص: 130

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص 1138، ح 6586.

2- آهمل: من الابل: الذی المتروک لیلا ونهارا یرعی بلا راع: اقرب الموارد.

چه کرده اند؟ می گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند،

پس کسی از آنها را نمی بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول.» (1)

4- همچنین از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که:

قال النبي (صلى الله عليه وآله): «انى على الحوض حتى انظر من يرد على منكم و سيؤخذ أناس دونى، فأقول: يا رب منى و من أمتى،

فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك؟ والله ما يرخوا يرجعون على أعقابهم...» (2)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضریم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می شود، و بزودی مردم نزد من مؤاخذه می شوند. پس گفته می شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته های خود برگشتند...»

5- همچنین در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده است که پیامبر اکرم که فرمود:

(انا على حوضى أنتظر من يرد على فيؤخذ بناس من دونى، فأقول: أمتى، يقال: لا تدرى مشوا على التهقيرى...» (3)

من کنار حوض هستم و انتظار می کشم که چه کسی بر من وارد می شود، پس مردم از نزد من گرفته می شوند، می گویم: اینها امت من هستند، گفته می شود: نمیدانی، آنها به قهقرا رفتند.

و نیز از ابو وائل نقل کرده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«انا فرطكم على الحوض ليرفعن إلى رجال منكم حتى إذا أهويت لاناولهم،

ص: 131

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فى الحوض، ح 6587

2- بخاری، کتاب الرقاق، باب فى الحوض، ح 6593.

3- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فى قول الله تعالى و واتقوا فتنة لا تصيبن الذى ظلموا منكم خاصة 4 ، ص 1216، ح 7048.

اختلجوا دونی، فأقول: ای رب أصحابی، یقول: لأتدری ما أحدثوا بعدک.»(1)

من کنار حوض کوثر هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می شوند، من می خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و رانده می شوند، میگویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می گوید: نمی دانی بعد از تو چه حادثه ای بوجود آوردند.»

7- از سهل بن سعد نقل کرده است که: پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: «انا فرطکم علی الحوض... لیرد علی أقوام أعرفهم و یعرفونی، ثم یحال بینی و بینهم، قال: و سمعت أبی سعید الخدری لسمعته یزید فیه: إنهم منی، فیقال: إنک لا تدری ما بدلوا بعدک، فأقول: سحقا سحقا لمن بدل بعدی (سحقا = بعدا) (سحیق = بعید).»(2)

من پیش از شما کنار حوض حاضریم. گروههایی بر من وارد می شوند که من آنها را می شناسم، آنها نیز مرا می شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می شود...

می گویم: اینها از من هستند، گفته می شود: نمی دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند جابجا کردند) پس من می گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد، دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»

در صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «انک لاتدری ما عملوا بعدک» و در برخی با تعبیر «انک لا تدری ما عملوا بعدک، ما زالوا یرجعون علی أعقابهم» آمده است.(3)

نیز در صحیح مسلم از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله) بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره های

ص: 132

1- بخاری، کتاب الفتن، ص 1216، ح 7049.

2- بخاری، کتاب الفتن، ص 1216، ح 7050.

3- کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا و صفاته، ح 2290 و ح 2293 و ح 2294 و ح 2295 و ح 2297 و ح 2304.

بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم، إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر إن شائتك هو الأبتى». پس از آن فرمود: آیا می دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهی است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت امتم بر من وارد می شوند، ظرف های آن به عدد ستارگان است پس بندهای از امتم از آن باز گرفته می شود (منع می شود). پس می گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می فرماید: نمی دانی بعد از تو چه حادثه ای به وجود آوردند. [ما تدری ما أحدث بعدک. (1)]

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی کنند که بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) چه حادثه ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله صحبت می کنیم می گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده اند به اجتهاد خود عمل کرده اند. عجباً، عجباًگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می شوند؟ و چه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

یادآوری: ارتداد: به عقب برگشتن و پس از مسلمان شدن، به جاهلیت رجوع کردن و ترک اعمال صالح نمودن است.

ضمناً از روایت اخیر که مسلم نقل کرده، استفاده می شود که «بسم الله الرحمن الرحيم» جزء سوره است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سوره را با بسم الله قرائت فرمود.

یادآور می شوم: در این روایات که بخاری و مسلم نقل کرده اند تعبیر

ص: 133

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کسانی که مرتد شده اند، کلمه «اصحابی» و «امت» است و معلوم است که این دو تعبیر شامل عترت و اهل بیت آن حضرت نمی شود.

همچنین این روایات و تجزیه و تحلیل آنها، از بسیاری حوادث که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش آمده و شیعه می گوید، پرده برمی دارد، خصوصاً تعبیرهای «بدلوا»، «احدثوا»، «مشوا علی القهقری»، «هلم إلی النار»، «فلا- ارا یخلص منهم إلا- همل النعم»، «ارتدوا» و «یرجعون علی أعقابهم» و در قرآن کریم است که: (أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم)، (1) «پس آیا اگر او [محمد بمیرد و یا کشته شود، زایمان و عمل صالح را ترک می کنید و به روش گذشتگانتان بر می گردید؟»

نیز این که اهل تسنن می گویند: از آن چه برای اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) اتفاق افتاده و از اختلافاتی که میان آنها رخ داده است نباید بحث کرد و همه اجتهاد کرده اند، با نقل این روایات سازگار نیست، و این روایات بیانگر این است که هر کاری کردن و اسمش را اجتهاد گذاشتن، مشکلی را حل نمی کند، بلکه از اینها معلوم می شود، صرف این که کسی از صحابه بوده است، موجب نجات او نمی شود، آیه مبارکه (والسابقون الأولون من المهاجرین والأنصار والذین اتبعوهم بإحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه) (2) و آیه مبارکه (لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعون تحت الشجره) (3) و امثال اینها دلیل بر بهشتی بودن همه آنها نمی شود، خصوصاً در آیه اخیر که خداوند متعال فرموده است: «رضی الله عن المؤمنین» از مؤمنین خوشنود شده است، نه از هر کس که بیعت کرده و نه از خصوص صحابه، والله العالم.

ص: 134

- 1- سوره آل عمران (3)، آیه 144
- 2- سوره توبه (9)، آیه 100.
- 3- سوره فتح (48)، آیه 19.

اکنون ای خواننده محترم، در قضاوت شتاب مکن و با ارائه یک یا دو آیه فریب مخور، و با رجز خوانی، تحت القانات مغرضانه قرار مگیر، بلکه به اهل خبره مراجعه کن، و به کسانی که در تفسیر و روایات معتبر و در تاریخ، کار کرده و از آنچه در صدر اسلام و پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اتفاق افتاده، و از آنچه بر اهل بیت مظلوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد کرده اند، به طور دقیق اطلاع دارند، مراجعه کن، و در این روایات و آیاتی که درباره صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و منافقین اطراف آن حضرت، از تفسیر و کتابهای معتبر اهل تسنن، وارد شده که در کتاب «روزهای مدینه» آورده ام و مشتی بیش نبود، ولی نمونه خروار است. دقت کن، و بدان جز تمسک به حدیث ثقلین هیچ راهی که موجب نجات و سعادت بشود، نخواهی یافت. والسلام علی من اتبع الهدی.

## داستان سقیفه در صحیح بخاری از قول عمر

داستان سقیفه بنی ساعده، در صحیح بخاری - که اهل تسنن آن را بعد از قرآن کریم صحیح ترین کتاب ها میدانند (1) - از قول عمر بن خطاب، در موارد متعدد آمده است. (2)

در یکی از آن موارد، آمده است که عمر بن خطاب، در خطبه نماز جمعه داستان سقیفه را بازگو کرد (و این امر در اواخر عمرش بوده است و اصل آن

ص: 135

---

1- به مقدمه «(صحیح بخاری)» و «(صحیح مسلم)» مراجعه شود.

2- در بخاری، در سه مورد به داستان سقیفه تصریح شده است. الف: در «کتاب المظالم، باب ما جاء فی القائف، ص 397، ح 2462. ب: در «کتاب الحدود» باب رجم الحلبي فی الزنا اذا احصنت، ص 1176، ح 6830. ج: در «کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه» باب ما ذکر النبی و حض علی اتفاق اهل العلم، ص 1260، ح 7323. در چهار مورد هم به قسمتی از آن اشاره شده است.

چنین است.

ابن عباس گوید: در آخرین حجی که عمر بن خطاب انجام داد، (در مکه معظمه) در منی به عمر بن خطاب گزارش دادند که یکی از رجال گفته است: هنگامی که عمر فوت کند، من با فلان شخص بیعت می‌کنم، و گفته است: «والله ما كانت بيعه أبي بكر إلا قلته (1) فتمت»؛ «به خدا سوگند! بیعت ابوبکر خطا و لغزش و نسنجیده بود و تمام شد».

عمر بن خطاب از این گزارش غضب کرد و گفت: به طور حتم، من این افراد را که (چنین حرفی زده اند و در صدد غضب امور مسلمانان هستند، در همین روز تحذیر و تأدیب می‌کنم.

ابن عباس گوید) عبدالرحمن بن عوف گوید: من به عمر گفتم: «منی» محل اجتماع مردم است و چنانچه خواهی با آنان که چنین حرفی را زده اند برخورد کنی، مردم جمع می‌شوند و چه بسا نتوانند تحمل کنند، لذا صلاح نیست در «منی» اقدام کنی، بگذار در مدینه، بزرگان و اشراف حضور دارند و ظرفیت تحمل این قبیل امور را دارند، در آنجا اقدام و آنان را از این پیشنهادهای و حرفها برحذر دار.

عمر این پیشنهاد را پذیرفت و گفت: به خدا سوگند! به محض این که به مدینه برسم در اولین فرصت اقدام می‌کنم. «فقال: والله لأقوم من في أول مقام أقومه بالمدينة» (2)

ص: 136

1- فلتة: لغزش، سهو، خطا: (فرهنگ نوین).

2- «صحيح بخارى، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، ص 1260، باب 16، ما ذكر النبي و حض على اتفاق اهل العلم.. ح 7323. حدثنا موسى بن اسماعيل: حدثنا عبد الواحد: حدثنا معمر عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله حدثني ابن عباس رضی الله عنهما قال: كنت أقرى عبدالرحمن بن عوف فلما كان آخر حجه حجها عمر، فقال عبدالرحمن بمنى: لو شهدت أمير المؤمنين أتاها رجل، قال: إن فلانا يقول: لومات أمير المؤمنين لبائنا فلانا، فقال: عمر: لأقومن العيشته فأحذر هؤلاء الرهط الذين يريدون أن يغضبوهم، قلت: لا تفعل: فأين المؤسم يجمع رعاك الناس يغلبون على مجلسك، فأخاف أن لا ينزلوها على وجهها فيطير بها كل مطير، فأمهل تقدم المدينة دار الهجرة و دار السنة فتخلص بأصحاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) به من المهاجرين و الأنصار فيحفظوا مقاتلك و ينزلوها على وجهها، فقال: و الله لأقومن به في أول مقام أقومه بالمدينة. قال ابن عباس: قيمنا المدينة.

ابن عباس گوید: بعد از ماه ذیحجه وارد مدینه شدیم، پس در اولین روز جمعه، من با شتاب به مسجد رفتم و نزدیک منبر نشستم، طولی نکشید که عمر بن خطاب وارد مسجد شد، به عمرو بن نفیل که بغل دستم نشسته بود، گفتم:

عمر امروز حرف هایی می زند که از ابتدا که خلیفه شده، تاکنون نروده است، عمرو، حرف مرا باور نکرد و گفت: فکر نمی کنم حرفی که تا به حال نروده، بزند.

پس عمر روی منبر نشست و بعد از اذان مؤذن، حمد و ثنای الهی را ادا کرد، سپس گفت: آگاه باشید! من سخنانی خواهم گفت که مقدر شده بگویم و نمیدانم، شاید مردم نزدیک باشد، پس هر کس شنید و حفظ کرد برای دیگران بازگو کند، و من به احدی اجازه نمی دهم به من نسبت دروغ بدهد.

ابن عباس گوید: عمر بالای منبر چنین گفت: (1)

ص: 137

1- بخاری در کتاب الحدود، باب 31، باب رجم الحبلی فی الزنا اذا احصنت، ضمن ح 6830، داستان سقیفه را چنین آورده است: ... قال ابن عباس ... فجلس عمر علی المنبر ... ثم قال : ان الله بعث محمد(صلى الله عليه وآله) بالحق، و أنزل عليه الكتاب، فكان مما أنزل الله آیه الرجم فقرأناها و عقلمناها و وعیناها، رجم رسول الله (صلى الله عليه وآله) و رجمننا بعده، فأخشی إن طال بالناس زمان أن يقول قائل : والله ما نجد آیه الرجم فی کتاب الله فیضلوا بترك فريضه انزلها الله و الرجم فی کتاب الله حق علی من زنی إذا أحصن من الرجال والنساء، إذا قامت البینه، أو كان الحبل أو الاعتراف، ثم إننا كنا نقرأ فیما نقرأ من کتاب الله أن لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم، أو إن کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم... ثم إنه بلغنی أن قاتلا منکم يقول : والله لو قد مات عمر بايعت فلانا، فلا یغترن امرؤ أن يقول : إنما كانت بیعه أبی بکر قلته وتمت، ألا وإنها قد كانت كذلك، و لكن الله وقى شرها، و لیس فیکم من تقطع الأعناق إلیه مثل أبی بکر، من بايع رجلا من غیر منشوره من المسلمین لا یبايع هو ولا الذی بايعه تغره أن یقتلا. و إنه قد کان من خبرنا حین توفى الله نبیه (صلى الله عليه وآله)، إلا أن الأنصار خالقونا و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده، و خالف عناعلی و الزبیر و من معهما، و اجتمع المهاجرون إلی أبی بکر، فقلت لأبى بکر : یا أبأ بکر، انطلق بنا إلی إخواننا هؤلاء من الأنصار، فانطلقنا نریدهم، فلما دنونا منهم، لقینا (مهم) رجلا من صالحان، فذکرا ما تمالا علیه القوم، فقالا : این تریدون یا معشر المهاجرین؟ فقلنا : ترید إخواننا هؤلاء من الأنصار، فقالا : لا، علیکم أن لا تقریوهم اقضوا أمرکم، فقلت : والله لنا تینهم، فانطلقا حتی أتیناهم فی سقیفه بنی ساعده، فإذا رجل مزمل بین ظهرانیهم، فقلت : من هذا؟ قالوا : هذا سعد بن عباده، فقلت : ما له؟ قالوا : یوعک فلما جلسنا قليلا تشهد خطیبهم، فأثنى علی الله بما هو أهله، ثم قال : أما بعد فنحن أنصار الله وکتیبه الإسلام، و أنتم معشر المهاجرین رهط، و قد دقت دافه من قؤمکم، فإذا هم یریدون أن یخترلونا من أصلنا، و أن یحضنونا من الأمر، فلما سکت أردت أن أتکلم، و کنت قد زوردت مقاله أعجبتنی أردت أن أقدمها بین یدی أبی بکر، و کنت أدارى منه بعض الحد، فلما أردت أن أتکلم، قال أبو بکر علی رسلک، فکرهت أن أغضبه، فتکلم أبو بکر فكان هو أحلم منی و أوقر، و الله ما ترک من کلمه أعجبتنی فی تزریری إلا قال فی بديته مثلها أو أفضل منها حتى سکت، فقال : ما ذکرتم فیکم من خیر فأنتم له أهل، هم أوسط العرب نسباً و داراً، و قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین، فبايعوا أيهما شتم، فأخذ یدی و بید أبی عبیده بن الجراح، وهو جالس بیثنا، فلم أکره مما قال غیرها، کان و الله أن أقدم فتضرب عنقی لا- یقربنى ذلک من إثم أحب إلی من أن أتأمر علی قوم فیهم أبو بکر، اللهم إلا أن تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا أجده الآن.



خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق فرستاد و به وی کتاب نازل کرد و از آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجم است که ما آن را خواندیم و فهمیدیم و بر طبق همان آیه بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنا کننده را سنگسار کرد و بعد از وی ما نیز همین روش را پیش کشیدیم ولی می ترسم که دورانی بر این امت بگذرد که گوینده ای

ص: 138

بگوید: به خدا سوگند! آیه رجم را در قرآن پیدا نمی‌کنم، و به وسیله ترک کردن حکمی که خدا فرستاده است به ضلالت یافتند.

آن‌گاه عمر گفت: آری، حکم رجم در کتاب خدا برای هر مرد وزنی که با داشتن همسر زنا کند، ثابت است. و از آیاتی که ما در قرآن می‌خواندیم این آیه بود:

«لا- ترغبوا عن آبائکم فإنه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم؛ از پدرانتان اعراض نکنید، زیرا اعراض کردن از پدران با کفر یکسان است». یا بدین صورت بود که: «إن کفرا بکم أن ترغبوا عن آبائکم؛ به درستی که کفر شما این است که از پدرانتان اعراض کنید».

ابن عباس گوید) سپس عمر بن خطاب گفت: به من گزارش رسیده که یکی از شما گفته است: به خدا سوگند! وقتی عمر مرد، با فلان شخص بیعت می‌کنم، ولی مبادا کسی از شما مغرور شود، یا این که بگوید، بیعت ابوبکر لغزش و اشتباه و نسنجیده بود و تمام شد، آگاه باشید! همانا من هم قبول دارم که بیعت ابوبکر نسنجیده و اشتباه بود ولی خدا [مسلمانان را از شر آن حفظ کرد] «انما کانت بیعه ابی بکر فلتة و تمت ألا و اینها قد کانت کذلک ولكن الله وقی شرها...»، و در میان شما کسی مانند ابوبکر وجود ندارد که مردم به او تمایل پیدا کنند، و هر کس بدون مشورت، با کسی بیعت کند، هم بیعت کننده و هم کسی که با او بیعت شود، در معرض کشته شدن قرار خواهند گرفت.

پس از آن، عمر بن خطاب گفت: (

همانا از اخبار بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، مربوط به ما و راجع به بیعت با ابوبکر بود، جز این که انصار با ما مخالفت کردند و همه آنان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند.

علی (علیه السلام) و زبیر و کسانی که با ایشان بودند، با ما، در سقیفه بنی ساعده شرکت نکردند و حاضر نشدند «وخالف عنا علی و الزبیر و من معهما».

ص: 139

ولی مهاجران دور ابوبکر اجتماع کردند، پس من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر! ما را همراه بگیر تا برویم نزد برادرانمان انصار، پس حرکت کردیم به سوی انصار، در میان راه دو نفر از مردان صالح به ما برخوردند، و سؤال کردند: کجا می روید؟ گفتیم: می رویم نزد انصار، گفتند: نزد آنان نروید و شما کار خودتان را انجام دهید، من گفتم: نه به خدا، ما نزد آنان می رویم، و رفتیم وارد سقیفه بنی ساعده شدیم.

همین که وارد شدیم ناگهان ملاحظه کردیم که مردی خودش را در گلیمی پیچیده و در جلو انصار نشسته است، من گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است، گفتم: چرا خودش را در گلیم پیچیده است؟ گفتند: بیمار است.

پس ما در سقیفه نشستیم و در همین حال سخن گوی انصار به سخن پرداخت و بعد از حمد و ثنای الهی چنین گفت:

اما بعد، ما انصار الله (یاران خدا) و ستون اسلام هستیم و شما مهاجران (که از مکه به مدینه آمده و هجرت کرده اید) قبیله و جمعیت کمی هستید و افرادی از مردم شما خواستند ما را ریشه کن و از اصل زایل کنند و ...

پس وقتی سخن گوی انصار حرفهایش را زد و سکوت کرد، من خواستم از ابوبکر پیشی بگیرم و سخن بگویم ولی رعایت ابوبکر را کردم و ابوبکر به من گفت: آرام باش، من نخواستم او را به غضب بیاورم، و ابوبکر از من حلم و آرامش بیشتری داشت و شروع به سخن کرد، و به خدا سوگند! چیزی از آنچه من می خواستم بگویم فروگذار نکرد و بهتر از من حرف زد.

سپس ابوبکر مقداری از انصار تعریف و ستایش کرد و خطاب به آنان گفت:

آنچه از خوبی ها برای شما گفتم، به جا بود و شما اهل آن هستید ولی رهبری و پیشوایی مخصوص قبیله قریش است، زیرا قریش از حیث نسب و محل تولد

[که مکه معظمه است بر دیگران تقدم دارند، و من برای رهبری و امارت بر شما، یکی از این دو نفر را می پسندم، شما با هر کدام خواستید بیعت کنید، و با یک دستش دست مرا گرفت و با دست دیگرش دست ابو عبیده را.

عمر بن خطاب گوید: ولی من به خدا سوگند! کراهت داشتم امیر مردم شوم و حال این که ابوبکر در میان آنان موجود و حاضر بود...

در این حال یک نفر از انصار، پس از مقداری صحبت و تنیدی، گفت: ای جماعت قریش! یک نفر از ما انصار امیر باشد و یک نفر هم از شما، «من امیر و منکم امیر یا معشر القریش!» و هیاهو و سر و صدا بلند شد، به گونه ای که من از اختلاف ترسیدم، پس به ابوبکر گفتم: دستت را جلو بیاور و با او بیعت کردم، پس از من مهاجران نیز با ابوبکر بیعت کردند، سپس انصار هم با او بیعت کردند.

عمر بن خطاب گوید: آن گاه که انصار با ابوبکر بیعت کردند، ما بر سعد بن عباده جستیم (او را زیر لگد قرار دادیم) «و نزونا علی سعد بن عباده»، پس یک نفر از آنان گفت: سعد بن عباده را کشتید، من گفتم: خدا او را بکشد، «فقال قائل منهم: قتلت سعد بن عباده، فقلت: قتل الله سعد بن عباده.» (1)

ابن عباس گوید: پس از آن، عمر در ادامه سخنانش گفت: به خدا سوگند! ما در سقیفه بنی ساعده، چیزی قوی تر [محکمتر و با ارزش تر از تحقق بیعت با

ص: 141

---

1- سعد بن عباده از بزرگان انصار بوده و داعیه ریاست داشته است، و در آن روز بیمار بوده و انصار برای این که با او بیعت کنند و امیر بشود، او را به سقیفه آورده بودند و او در سقیفه نشسته بود، پس از آن که حاضران با ابوبکر بیعت کردند، عمر و دیگران او را لگدمال کردند. در «سفینه البحار» واژه (سعد) داستان سقیفه و سعد بن عباده را نقل کرده، و نقل کرده است که سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد و پس از او با عمر نیز بیعت نکرد، ولی از ترس عمر، مدینه را ترک کرد و به شام رفت، در شام شبانه او را با تیر کشتند و کشتن او را به جن نسبت دادند. و همین مطلب در احتجاج طبرسی، ج 1، ص 92 آمده است.

ابوبکر، نیافتیم، و ترس آن را داشتیم که اگر انصار از ما مفارقت و جدا شوند و بیعت صورت نگیرد، انصار با یک نفر از خودشان بیعت کنند، و پس از آن ما با این که راضی نیستیم، با آنان بیعت کنیم و یا با آنان مخالفت کنیم و بیعت نکنیم و فساد پیش آید.

عمر در پایان سخنانش هشدار داد و گفت: پس از این، هرگاه شخصی بامردی بدون مشورت با مسلمانان بیعت کند، نه از او تبعیت می شود و نه از کسی که با او بیعت شده است، و هر دو در معرض کشته شدن قرار می گیرند. (1)

ضمناً: «صحیح مسلم (کتاب الحدود، ص 759) باب 4: رجم الثیب فی الزنی.

15 - حدیث (1691)، قسمتی از این حدیث را که مربوط به رجم و آیه مربوط به آن می باشد، از ابن عباس با سه سند نقل کرده است.

مؤلف: این روایت که در صحیح ترین کتاب های اهل تسنن آمده، و از قول عمر بن خطاب بازگو شده است، بر مطالب مهمی دلالت دارد:

1- صریح در این است که، خلافت ابوبکر، از جانب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبوده است.

ص: 142

---

1- فقال قاتل (من) الأنصار: أنا جذيلها المحكك، وعذيقها المرجب، منا أمير و منكم أمير، يا معشر قريش، فكثر اللغظ، وارتفعت الأصوات، حتى قرفت من الاختلاف، وارتفعت الأصوات، حتى فرقت من الاختلاف فقلت: ابسط يدك يا أبا بكر، فبسط يده فبايعته و بايعه المهاجرون ثم بايعته الأنصار، ونزونا على سعد ابن عباد، فقال قائل منهم: قتلت سعد بن عباد، فقلت: قتل الله سعد بن عباد. قال عمر: و إنا و الله ما وجدنا فيما حضرنا من أمر أقوى من مبايعه أبي بكر خشينا إن فارقنا القوم ولم تكن بيعه أن يبائعوا رجلا منهم بعدنا، فإما بايعناهم على ما لا نرضى و إما نخلفهم فيكون فسادا فمم بايع رجلا على غير مشوره من المسلمين فلا يتابع هو ولا الذي بايعه تغره أن يقتلا. «صحیح بخاری، کتاب الحدود 6830 روایاتی که از صحیح بخاری نقل می کنم، از صحیح بخاری چاپ «مکتبه دار السلام، الرياض، الطبعة الثانية، ذوالحجه 1419» می باشد.

2- صریح در این است که بیعت با ابوبکر و خلافت او اجماعی نبوده و علاوه بر مخالفت بزرگان بنی هاشم، سعد بن عبادہ نیز تا آخر مخالفت کرده و بیعت نکرد.

3- صریح در این است که اختلاف شدید بوده و ادامه هم داشته است.

4- صریح در این است که مسلمانان در سقیفه جمع شدند تا امیر تعیین کنند، بنابراین، ابوبکر را به عنوان خلیفه معرفی کردن و او را به عنوان خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواندن و گفتن، صحیح نیست.

5- صریح در این است که بیعت با ابوبکر با پیشنهاد عمر بوده است نه با مشورت و نظرخواهی از مسلمانان.

6- صریح در این است که بیعت با ابوبکر نسنجیده و خطا بوده است.

7- صریح در این است که بیعت و امارت ابوبکر، شر بوده که خدا مسلمانان را از شر آن حفظ کرده است.

8- این روایت دلالت دارد که به عقیده عمر بن خطاب، دو آیه در قرآن وجود داشته است و او آنها را می خوانده و عمل می کرده است، یکی آیه «رجم» و دیگری آیه مربوط به حکم «اعراض از پدران» و حال این که در قرآن های فعلی

چنین آیاتی وجود ندارد، و معنای این حرف همان تحریف و اعتقاد به کم شدن قرآن کریم است. (1)

ص: 143

1- یادآوری: در همین صحیح بخاری، در کتاب حدود، «باب الاعتراف بالزنا» (ص 1176) ح 6829، از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: آیه رجم در کتاب خدا است و از جانب خدا نازل شده است. همچنین، در صحیح مسلم - که بعد از «بخاری» از صحیح ترین کتاب های اهل تسنن است - روایتی با سه سند نقل کرده که دلالت دارد بر تحریف قرآن و آن چنین است: عمره از عایشه نقل می کند که وی می گفت: این آیه نیز جزء آیات دیگر قرآن بود؛ و عشر رضعات یحرمن؛ «ده بار شیر خوردن که معلوم و حتمی باشد نشر حرمت می کند». سپس این آیه به آیه (خمس معلومات)؛ «پنج بار شیر خوردن که معلوم باشد». نسخ شد و هر دو آیه حتی بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا مدتی در کنار سایر آیات قرآن خوانده می شد. ... عن عمره، عن عایشه؛ أنها قالت کان فیما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات یحرمن. ثم نسخن: بخمس معلومات. فتوفی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و هن یقرأ من القرآن. (صحیح مسلم) (کتاب الرضاع، ص 628) 6 باب: التحريم بخمس رضعات. 24- حدیث (1452): مؤلف: تعجب است که اهل تسنن قول به تحریف را به شیعه نسبت می دهند، خصوصاً در مدینه که به اندک چیزی به ما «شیعیان» اعتراض و می گویند: شما معتقد به تحریف قرآن هستید، در صورتی که علما و فقها و محدثین بزرگ ما شیعیان دوازده امامی» تصریح کرده اند که «قرآن فعلی همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم کی نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است.» (تفصیل این مطلب در کتاب «البیان فی تفسیر القرآن» مرحوم آیه الله العظمی خوین آمده است). و حال اینکه در صحیح ترین کتابهای خودشان، آن هم از قول عمر و عایشه نقل کرده اند که قرآن تحریف و آیاتی از آن حذف شده است. در خاتمه این قسمت یادآور می شوم که طبق تفسیر ابن کثیر و غیر او نیز، قرآن کریم تحریف شده که در کتاب «روزهای مدینه» آورده ام.

## احتجاج امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با ابوبکر

پس از آن که امر خلافت بر ابوبکر قرار گرفت و مردم با او بیعت کردند، برای این که در برابر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر این کار خود عذری بتراشد آن حضرت را در خلوت ملاقات کرد و گفت: یا ابا الحسن! به خدا سوگند! مرا در این امر میل و رغبتی و حرص و طمعی نبود و نه خود را بدین کار از دیگران ترجیح می دادم!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: در این صورت چه چیزی تو را بدین کار واداشت؟

ابوبکر گفت: حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: امت مرا خداوند به گمراهی جمع نمی کند و چون دیدم مردم اجماع کرده اند من هم از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی کردم، و اگر می دانستم کسی تخلف می کند قبول این امر نمی کردم!

ص: 144

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: این که گفתי پیامبر فرموده (صلی الله علیه و آله) است خداوند امت مرا به گمراهی جمع نکند، آیا من از این امت نبودم؟ عرض کرد: بلی.

فرمود: همچنین گروه دیگری که از خلافت تو امتناع داشتند، مانند: سلمان و عمار و ابور و مقداد و سعد بن عباد و جمعی از انصار آیا از امت نبودند؟

عرض کرد: بلی، همه آنان از امتند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پس چگونه حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دلیل خلافت خود میدانی، در حالی که این ها با خلافت تو مخالف بودند؟

ابوبکر گفت: من از مخالفت آنان خیر نداشتم مگر پس از خاتمه کار، و ترسیدم که اگر خود را کنار بکشم مردم از دین برگردند!

حضرت امیر (علیه السلام)؟ فرمود: به من بگو بینم کسی که متصدی چنین امری می شود چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

ابوبکر گفت: خیرخواهی و وفا و عدم چاپلوسی و نیک سیرتی و آشکار کردن عدالت و علم به کتاب و سنت و داشتن زهد در دنیا و بی رغبتی نسبت به آن و ستاندن حق مظلوم از ظالم و سبقت (در اسلام و قرابت با پیامبر (صلی الله علیه و آله)). امیرالمؤمنین عابر فرمود: ای ابوبکر! تو را به خدا این صفاتی را که گفתי، آیا در وجود خود می بینی یا در وجود من؟

ابوبکر گفت: بلکه در وجود تو یا ابا الحسن!

علی (علیه السلام) فرمود: آیا دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را من اول اجابت کردم یا تو؟

عرض کرد: بلکه تو.

حضرت فرمود: آیا سوره برانت را من به مشرکان ابلاغ کردم یا تو؟ عرض کرد: البته تو.

فرمود: آیا در موقع هجرت رسول خدا، من جان خود را سپر آن حضرت



کردم یا تو؟ عرض کرد: البته تو.

حضرت فرمود: آیا در غدیر خم بنا به حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) من مولای تو و کلیه مسلمانان شدم یا تو؟ عرض کرد: بلکه تو.

فرمود: آیا در آیه زکات (إنما ولیکم الله)... و ولایتی که با ولایت خدا و رسولش آمده برای من است یا برای تو؟ عرض کرد: البته برای تو.

فرمود: آیا حدیث منزلت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مثلی که از هارون به موسی زده شده است درباره من بوده یا درباره تو؟ ابوبکر گفت: بلکه درباره تو.

علی (علیه السلام) فرمود: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز مباحله مرا با اهل و فرزندم برای مباحله (نصارا) برد، یا تو را با اهل و فرزندان؟ عرض کرد: بلکه شما را.

فرمود: آیا آیه تطهیر در مورد من و اهل بیتم نازل شده یا درباره تو و اهل بیت تو؟

ابوبکر گفت: البته برای تو و اهل بیت تو.

فرمود: آیا در روز کساء من و اهل و فرزندم مورد دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم یا تو؟ عرض کرد: بلکه تو و اهل و فرزندت.

فرمود: آیا (در سوره هل آتن) صاحب آیه: (یوفون بالنذر ویخافون یوماکان شره مستطیراً) منم یا تو؟ ابوبکر گفت: البته تو.

علی (علیه السلام) فرمود: آیا تویی آن کس که در روز خد او را از آسمان جوانمرد خواندند یا من؟ عرض کرد: بلکه تو.

فرمود: آیا تویی آن که در روز خیبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرچمش را به دست او داد و خداوند به وسیله او (قلعه های خیبر را گشود یا من؟ عرض کرد: البته تو.

فرمود: آیا تو بودی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان با کشتن عمرو بن عبدود ناراحتی و اندوه را زدودی یا من؟ عرض کرد: بلکه تو.

فرمود: آیا آن کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را برای تزویج دخترش فاطمه

برگزید و فرمود: خدا او را در آسمان برای تو تزویج کرده است منم یا تو؟ ابوبکر

گفت: بلکه تو.

علی (علیه السلام) فرمود: آیا منم پدر حسن و حسین دو ریحانه پیامبر، آن جا که فرمود:

آن دو سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است یا تو؟

عرض کرد: بلکه تو.

فرمود: آیا برادر تو است که در بهشت به وسیله دو بال با فرشتگان پرواز می کند (جعفر طیار) یا برادر من؟ عرض کرد: برادر تو.

فرمود: آیا منم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علم قضا و فصل الخطاب دلالت کرد و فرمود: «علی افضاگم» یا تو؟ ابوبکر گفت: بلکه تو.

علی (علیه السلام) فرمود: آیا منم آن کس که رسول خدا به اصحابش دستور فرمود: به عنوان امارت مؤمنین به او سلام دهند یا تو؟ ابوبکر گفت: البته تو.

فرمود: آیا از نظر قرابت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من سبقت دارم یا تو؟ عرض کرد:

البته تو.

علی (علیه السلام) فرمود: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شکستن بتهای بالای کعبه، تو را روی دوش خود قرار داد یا مرا؟ عرض کرد: بلکه تو را.

فرمود: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره تو فرمود که تو در دنیا و آخرت صاحب لوای من هستی یا درباره من؟ عرض کرد: بلکه درباره تو.

فرمود: آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) موقع مسدود کردن در خانه همه اهل بیت خود و اصحابش به مسجد، در خانه تو را باز گذاشت یا در خانه مرا؟ ابوبکر گفت: بلکه در خانه تو را.

علی (علیه السلام) پیوسته از مناقب و فضائل خود که خدا و رسولش آنها را مختص آن حضرت قرار داده بودند سخن می گفت و ابوبکر تصدیق می کرد، آن گاه فرمود:

پس چه چیز تو را فریب داده که این مقام را تصاحب کرده ای؟ ابوبکر گریه کرد و گفت: یا ابا الحسن! راست فرمودی، امروز را به من مهلت بده تا در این باره بیندیشم، آن گاه از نزد آن حضرت بیرون آمد و با کسی صحبت نکرد. شب که فرارسید خوابید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید و چون بدان جناب سلام کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی خود را از او برگردانید، ابوبکر عرض کرد: یا رسول الله آیا دستوری فرموده ای که من به جا نیاورده ام؟ فرمود: با کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند دشمنی کرده ای، حق را به اهلش بازگردان، ابوبکر پرسید: کیست اهل آن؟ فرمود: آن که تو را عتاب کرد (علی علیه السلام)، ابوبکر گفت: به او باز گردانیدم یا رسول الله!

صبح زود خدمت حضرت امیر (علیه السلام) آمد و عرض کرد: یا ابا الحسن! دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم، و آنچه در خواب دیده بود بدان حضرت نقل کرد، علی (علیه السلام) دست خود را گشود و ابوبکر دست خود را به آن کشید و بیعت کرد و گفت: آگاه باش! من خود را از این مقام کنار کشیده و آن را به تو تسلیم می کنم!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بلی. (بسیار خوب). چون ابوبکر از نزد آن حضرت بیرون آمد، در حالی که رنگش دگرگون شده و خود را سرزنش می کرد با عمر مصادف شد، عمر پرسید: ای خلیفه پیامبر! چه شده است؟

ابوبکر ماجرا را تعریف کرد، عمر گفت تو را به خدا ای خلیفه رسول الله! گول سحر بنی هاشم را نخور و به آنان وثوق نداشته باش، این اولین سحر ایشان نیست (از این کارها زیاد می کنند) و عمر آن قدر از این حرفها زد که ابوبکر را از تصمیمی که گرفته بود منصرف کرد و مجدداً او را به امر خلافت راغب گردانید.

(1)

ص: 148

## خطبه امام (علیه السلام) پس از بیعت مردم با ابوبکر

بعد از آن که مهاجران و انصار با ابوبکر بیعت کردند، حضرت امیر (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، خطبه ای ایراد فرمود که ترجمه آن چنین است:

ای مردم! به حق آن خدایی که دانه را شکافته و خلق را آفریده است، اگر شما احکام دین را از آل محمد اخذ می کردید و زلال علم را از ایشان تعلم می کردید و طریق واضح را از دست نمی دادید و آب حیات جاودانی را در حالت عذوبت و گوارایی می آشامیدید و خیرات و نیکویی از محل خود ذخیره و اندوخته می کردید و از شاهراه حق و طریق روشن سلوک میگردید. در این صورت راهها بر شما روشن می شد و نشانه های دین برای شما آشکار می گردید و اسلام برای شما می درخشید و بدون زحمت و مشقت، به طور فراوانی از نعمت های خداوند بهره می بردید، و هرگز خانواده ای از مسلمانان به فقر و درویشی مبتلا نمی شد، و هیچ مسلمانی از شما ستم نمیدید و بر او ظلم نمی شد، حتی کفار ذمی و معاهدهم در امان بودند و بر ایشان ستم نمیشد.

ولی چه کنم که شما راه ستمکاران را پیش گرفتید، از این جهت دنیا با آن وسعت بر شما تنگ گردید و ابواب معارف و علوم به روی شما مسدود شد، از این جهت به دلخواه خود تکلم کردید و در دین خدا به اختلاف پرداختید و راه نفاق پیمودید، و بدون علم و دانش در احکام خدا فتوا دادید و پیروی گمراهان نمودید، بالاخره شما را گمراه کردند و از راه راست منحرف ساختند. آن گاه پیشوایان شما نیز، شما را به حال خود گذاشتند، اکنون صبح کرده اید در حالی که به هوای نفس خویش فتوا می دهید و میان مردم حکم می کنید، هرگاه مشکلی بر شما روی دهد و آل محمد مشکل شما را حل کنند می گوئید: علم این است نه غیر این، در این صورت چه شما را بر این داشت که آل محمد را

ترک کردند و آنان را نادیده گرفتید و اوامرشان را مخالفت کردید؟! !!

هان! آهسته باشید که به زودی برشته های خود را می دروید، و جزای اعمال خود را می یابید، و وزر و وبال اعمال شنیع خود را خواهید دید، و آن مکرها و خدعه ها که به کار بستید به نتیجه آن می رسید .

قسم به آن خدایی که دانه را شکافته و آفریدگان را از نیستی به عرصه وجود آورده که شما حتما و جزم می دانید که امیرالمؤمنین و ربانی این امت و وصی حضرت رسالت و عالم به کتاب و سنت، من هستم. و منم که از انوار علوم من برای شما نجات حاصل می شود، و منم برگزیده پروردگار و مترجم قرآن و مفسر آیات خداوندگار و عالم به مصالح لیل و نهار از صلاح و فساد امور شما.

اکنون نزدیک است آنچه وعده شد بر شما فرود آید از عذاب و امتحان، چنانچه بر امم سابق نازل شده و نزدیک است که خداوند متعال شما را مورد حسابدر آورد و از ائمه و جلوداران شما سؤال و مؤاخذه کند که با آنان محشور خواهید شد و به سوی خداوند عزوجل باز خواهید گشت.

آگاه باشید! به خدا قسم که اگر به عدد اصحاب طالوت یا اصحاب بدر که سیصد و سیزده نفر بیش نبودند مرا یار و ناصر بود شما را با شمشیر خود می زدم تا آن که رو به حق آرید و به سوی دین صحیح و صدق بازگردید چه آن که ضربات شمشیر مسدود کننده راه کفر و نفاق باشد و از برای رفق و مدارا بهتر است. [پس فرمود: بار الها! میان ما و این گروه حکم فرما بدانچه سزاوار است و تونیکوترین حکم کنندگانی .

راوی گوید: امیرالمؤمنین بعد از این خطبه از مسجد بیرون آمد، در اثنای عبور، از زمینی گذشت که سی عدد گوسفند در آن جا می چریدند، حضرت فرمود: «به خدا قسم! اگر به عدد این گوسفندان مرا ناصر و معین بود هر آینه پسر خورنده مگسها را از منبر رسول خدا به زیر می آوردم و او را از ملک و سلطنت خلع می کردم».

راوی گفت: چون امیرالمؤمنین آن روز را به آخر رسانید، سیصد و شصت نفر با آن حضرت بیعت کردند که تا دم مرگ ایستادگی داشته باشند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آنان فرمود: فردا سرهای خود را بتراشید(1) و در «احجار الزیت (2)» نزد من آید.

فردا امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر خود را بتراشید و در موعد خود حاضر شد ولی هیچ یک از آنان سر خود را نتراشیدند و در میعادگاه حاضر نشدند مگر ابوذر و عمار و مقداد و سلمان و حذیفه بن یمان، چون آن حضرت اوضاع را چنان دید، هر دو دست به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد:

اللهم إن القوم إستضعفونی كما استضعف بنو اسرائیل هارون، اللهم فأنت تعلم منا نخفی و مانعنا، وما یخفی علیک شیء فی الأرض ولا فی السماء توفنی مسلما وألحقنی بالصالحین. أما والبیئ والمفضی إلى البیت، لولا عهد عهده إلى النبی الأُمی (صلی الله علیه و آله) لأوردت المخالفین خلیج المنیه و لارسلت علیهم شأیب صواعق الموت و عن قلیل سیعلمون.(3)

بار پروردگارا! این مردم مرا ضعیف شمردند، همان گونه که بنی اسرائیل هارون را ضعیف شمردند، خدایا! تو به خوبی می دانی آنچه را پنهان کنیم و آنچه را آشکار کنیم، و چیزی در آسمان و زمین بر تو پوشیده نیست، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحقم فرما.

همانا سوگند به کعبه و آن که به سوی کعبه رود، اگر سفارشی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به من کرده است، در کار نبود، هر آینه مخالفان را به دریای مرگ می ریختم و باران برق دار مرگ را بر سرشان می ریختم و به زودی خواهند دانست.

ص: 151

---

1- دستور سر تراشیدن برای علامت وفاداری تا پای جان است.

2- نام مکانی در اطراف مدینه بوده است.

3- روضه کافی، ج 1، خطبه طالوتیه، ص 23.

یکی از کارهای زشت ابوبکر گرفتن فدک فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

فدک قریه ای میان خیبر و مدینه بود که تا مدینه دو منزل راه فاصله داشت و دارای زمین های حاصلخیز و نخلستان های بارور بود که طایفه ای از یهود در آن ساکن بودند چون در سال هفتم هجری نیروی اسلام رونق گرفته و خدای تعالی پس از فتح خیبر، رعب و وحشت آن را به دل یهود انداخته بود، اهالی فدک با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مصالحه کردند که نصف تمام فدک را به آن حضرت واگذار کنند و نصف دیگرش از آن خودشان باشد، در نتیجه آن قسمت از فدک که به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) واگذار شده بود ملک خاص آن حضرت گردید، زیرا بدون جنگ و لشگرکشی به آن جناب تعلق گرفته بود و مفاد آیه شریفه متضمن این مطلب است که می فرماید:

(وما أفاء الله على رسوله منهم فما أوجفتم عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على كل شيء قدير) (1)

« آنچه خداوند از مال و ملک کافران بر پیغمبر خود وا گذاشته، بدون زحمت و رنج سواران و پیادگان شما بوده و شما بهره و نصیبی در آن ندارید) ولی خداوند پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط کند و خداوند بر انجام هر چیزی توانا است».

خلاصه آنچه بدون لشگرکشی و جنگ به دست آید «انفال» است و فقط از آن خدا و رسول می باشد. چنان که خداوند می فرماید: ( يسألونك عن الأنفال قل الأنفال لله والرسول (2)، «از تو (ای پیامبر) از انفال می پرسند، بگو: انفال مال خدا و پیامبر است».

ص: 152

---

1- سوره حشر (59)، آیه 6.

2- سوره انفال (8)، آیه 1.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: «الانفال ما لم یوجف علی بخیل و لارکاب، آؤ قوم صالحوا، آؤ قوم اعطؤا بأیدیهم، و کل ارض خربه و بطون الأودیة فهو الرسول الله (صلی الله علیه و آله) و هو الإمام من بعده یضعه حیث یشاء(1)»؛ انفال آن است که اسب و شتر بر آن رانده نشود (با جنگ به دست نیاید) یا اموال مردمی است که آن را مصالحه کرده باشند، و یا با دست خود آن را بدهند. و هر زمین خراب و ته رودخانه ها از آن پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) است و پس از او از آن امام است که به هر راه خواهد به مصرف رساند.

بنابراین فدک مشمول آیه انفال است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مالک آن شده بود.

در تفسیر مجمع البیان و کتاب اصول کافی در ذیل تفسیر آیه: (وآت ذا القربی حقه (2)) آمده است: چون آیه مزبور نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) دختر خود فاطمه (علیها السلام) را خواست و فرمود: خدای تعالی به من دستور فرموده که فدک را (که ملک شخصی من است) به تو واگذار کنم، فاطمه (علیها السلام) گفت: یا رسول الله! من هم از شما و هم از خدای تعالی پذیرفتم.

این مطلب در کتب اهل سنت نیز مانند: تفسیر ثعلبی و شواهد التنزیل و ینابیع الموده آمده است که پس از نزول آیه مزبور پیامبر(صلی الله علیه و آله) فدک را به دخترش فاطمه داد.(3)

و تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قید حیات بود فدک در تصرف حضرت زهرا (علیها السلام) بود و کارگرانی هم برای جمع آوری محصول آن گمارده بود و عایدات آن را به فقرای بنی هاشم و دیگران تقسیم می کرد. ولی پس از رحلت نبی اکرم، ابوبکر کارکنان فاطمه (علیها السلام) را از آنجا بیرون کرد و فدک را از تصرف دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خارج ساخت و گفت: فدک «فی ء» مسلمانان است!!

ص: 153

---

1- اصول کافی، جلد 2، باب الفیء و الانفال حدیث 3.

2- سوره اسراء (17)، آیه 26.

3- ینابیع الموده، ص 119 - شواهد التنزیل، جلد 1، ص 443.



این عمل ابوبکر کاملاً غاصبانه و از هر جهت برخلاف حق و عدالت بود، زیرا چنان که اشاره شد،

اولاً، فدک جزو «انفال» محسوب شده و ملک شخصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده نه فیء مسلمانان.

ثانیاً، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیات خود به دستور خدا آن را به دخترش فاطمه (علیها السلام) بخشیده بود.

ثالثاً، به موجب قانون ید، حضرت زهرا (علیها السلام) از زمان پدرش در آن تصرف داشت و در احتجاجی که در این مورد آن علیا مخدره در حضور مهاجر و انصار در مسجد پیامبر با ابوبکر داشت او را مجاب و محکوم ساخت.

### **حضرت زهرا (علیها السلام) راهی مسجد شد**

آنگاه که خبر این سیاست شوم به دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که رسید، آن بانوی بزرگوار در میان گروهی از بانوان محترمه - که او را احاطه کرده بودند - روانه مسجد شد.

خلیفه، در میان مهاجر و انصار نشسته بود، بانوی عالم، سیده نساء اولین و آخرین، وارد مسجد شد، پردهای پیش روی مبارکش کشیدند، در پس پرده نشست و سپس ناله ای از دل پر درد برکشید، ناله ای که مردم را منقلب کرد و از آنان، خروش ناله برخاست. مجلس تکان خورد و به هم ریخت، حضرت زهرا (علیها السلام) مختصری مهلت داد و صبر کرد، تا آن که صدای شیون مردم فرو نشست و گریه آنان آرام گرفت و ساکت شدند. بانوی دو سرا حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) لب به سخن گشود و حمد و ثنای خداوند و درود و صلوات بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر زبان جاری کرد. مردم باز گریه خود را از سر گرفتند و مجلس یک پارچه اشک و ماتم شد، حضرت پس از مقداری سکوت و بعد از آرام گرفتن مردم، بر سر سخن

آمد و سخنرانی مفصل - که در آن درس محاکمه و مطالبه حقوق، و منشاء ارتقا و انحطاط ملتها، و از هر حیث جامع و کامل و پر محتوا بود به ایراد فرمود. (1)

## احتجاج حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر

ابوبکر گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: ما پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است.

حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟ اگر پیامبران ارث نمی گذارند پس در برابر این آیاتی که در مورد ارث پیامبران نازل شده است چه می گویی؟ آیا بر پدر من تهمت می بندی؟ مگر قرآن نمی گوید: (وورث سلیمان داؤد) (2)

(سلیمان از پدرش داود ارث برد) همچنین در مورد درخواست زکریا می فرماید:

(فهب لی من لدنک ولیا، یرثنی ویرث من آل یعقوب (3)) (از رحمت و قدرت خود برای من فرزندی عطا فرما که از من و اولاد یعقوب ارث ببرد) همچنین آیات دیگر، پس به چه دلیل باید من از ارث پدر محروم شوم؟ «أفخصکم الله بایه الخرج آبی منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟» ؛ «آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده و پدر مرا از آن خارج کرده است؟ یا شما از پدر من و پسر عمم (علی (علیه السلام)) به خاص و عام قرآن دانا ترید؟» (4)

ص: 155

---

1- متن خطبه در کشف الغمه، کیفیت فدک و ذکر خطبه، و در ریاحین الشریعه ج 1، ص 311 و احتجاج طبرسی، ج 1، ص 146 آمده است.

2- سوره نمل (27)، آیه 16.

3- سوره مریم (19)، آیه 4 - 5.

4- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 138، از خطبه فاطمه (علیها السلام) در مورد احتجاج با ابوبکر

فاطمه زهرا (علیها السلام) ابوبکر و اطرافیانش را محکوم کرد و آنان هیچ گونه پاسخی در برابر منطقی او نداشتند. ولی آن حضرت نتیجه ای نگرفت و با دل شکسته رو به قبر پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد و این اشعار را قرائت کرد:

قد کان بعدک انباء وهیثه

لو کنت شاهدھا لم تكثر الخطب

إنافقدناک فقد الأرض و ابلھا

واختل قومک فاشهدهم ولا تغب

و کل اهل له قری و منزله

عند الآله علی الأذنین مقترب

أبدت رجال لنا تجوی صدورهم

لما مضیت و حالت دونک الترب

تجهمنا رجال واستخف بنا

لما فقدت و کل الأرض مغتصب

و کنت بدرا و نورا یستضاء به

علیک ینزل من ذی العزه الکتب

وکان جبریل بالآیات یؤنسنا

فقد فقدت و کل الخیر محتجب

قلیت قبلک کان الموت صادقنا

لما مضیت و حالت دونک الکتب(1)

ای پدر! پس از تو رویدادها و فتنه های بسیار تلخی پدیدار گشت که اگر تو در کنار ما بودی این فتنه ها و رنجها رخ نمی داد.

ما تو را از دست دادیم و مانند زمینی که از نعمت باران محروم می گردد، از نعمت تو محروم گشته پژمرده شدیم، تو خود نظاره کن که امتت چگونه از راه حق منحرف شدند.

هر خاندانی که در نزد خدا مقام و منزلتی دارند، در نظر مردمان نیز بزرگ و محترمند.

اما هنگامی که شما جهان را بدرود گفتی و خاک میان ما و تو جدایی افکندی، نامردان، کینه های درونی خود را بر ضد ما آشکار کردند.

آری، آن گاه که وجود تو از دست رفت، نامردان بر ما رو ترش کردند و خشونت پیش گرفتند و حرمت ما را شکستند و میراث ما را به غارت بردند.

پدرجان تو ماه شب چهارده و چراغی نورافشان برای جهانیان بودی و از جانب خدا

ص: 156

---

1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 145.

وحی بر تو نازل می گشت.

به برکت وجود تو، فرشته وحی با آیات نورانی قرآن ما را شادمان و مأنوس می ساخت. اما دریغ و درد که با رحلت تو تمامی خبرها و برکات پایان یافت.

ای پدر! کاش پیش از آن که شما جهان را بدرود گویی و در خاک پنهان شوی، عمر ما پایان یافته بود.

حضرت زهرا(علیها السلام) پس از خطابه و مطالبه حق خویش و بعد از یأس و ناامیدی از این که بتواند به حق خود دست یابد، مانند کوه آتشفشان، اندوه و سوز دل را نثار قبر پدر (صلی الله علیه و آله) کرد و سپس با چهره ای افسرده و دلی شکسته و چشمی اشکبار به خانه برگشت.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در انتظار فاطمه خالی بود، زهرا (علیها السلام) وارد خانه شد و با حالت پرخاش به سخن آمده، گفت: «یابن ابی طالب اشتملت شمله الجنین و قعدت حجره الظنین ..... افترست الذناب و افترسک الذباب ...» ؛ «ای پسر ابوطالب!

مانند جنین که در شکم مادر پرده نشین است، پرده به خود پیچیده ای و خویش را در پرده نهفته کرده ای، و مثل شخص متهم، در کنج خانه خود، خانه نشین شده ای؟!» تو در میدانهای نبرد گرگها را شکار می کردی، اکنون چه شده که مگسها تو را شکار و بر سرت ریخته و خانه نشینت کرده اند؟! ...

سخن پرخاش آمیز حضرت زهرا (علیها السلام) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمام شد ولی این سخنان و آن حالت پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مادر حسنین (علیهم السلام)، زنی که چند روز پیش نیست که داغ پدر مهربانی چون پیامبر خدا را دیده، و حوادث تلخ و ناگوار بعد از داستان سقیفه را به جان خریده است، با روح و روان مردی جوان و دلاوری بی مانند - که در میدانهای نبرد، درباره اش از آسمان ندای «لأقتی إلا علی، ولا سیف إلا ذوالفقار» به گوشها رسیده است، چه کرد؟، پاسخ شوهر و پسر عم به پاره تن

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چه بود؟، خاطر آتشین را چگونه از جوش و خروش فرو نشانند؟

پاسخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) چند کلمه ای کوتاه ولی پر محتوا و آرام بخش بود و با آن کلمات، زهرا را دلداری داد و در ضمن سخنانش فرمود: «یا ابنه الصفة و بقیة النبوة... ما أعد لك افضل مما قطع عنك فاحسبى لله» (1)؛ «ای دختر برگزیده عالم و ای یادگار نبوت! آنچه برای تو تهیه شده، افضل و برتر است از آنچه از تو قطع شده است، پس در راه خداوند طریق شکیبایی پیش دار و بگو: خدا مرا بس است، بگو: «حسبى الله»..»

حضرت زهرا (علیها السلام) گفت: «حسبى الله»، خداوند متعال امر مرا کفایت می کند و او مرا بس است، و خاموش گردید.

آری، امیرالمؤمنین (علیه السلام) زهرا (علیها السلام) را با یاد خدا تسلیت و دلداری داد و با کلمه «حسبى لله»، روح و روان پاک و مطهر سیده نساء عالمیان را به مقام والای بالا پیوست داد، زیرا: -

جهان را صاحبی باشد خدا

نام کز او آشفته دریا گیرد آرام

امیرالمؤمنین (علیه السلام) کوشید و زهرا را آرام و ساکت کرد، اما خود آن حضرت در چه حالی و در چه غم و اندوهی فرورفت؟

من از تحریر این غم ناتوانم

که تصویرش زده آتش بجانم

این یکی از مواردی است که امام مظلوم، تحمل کرد و صبر فرمود، مانند کسی که خاشاک در چشمش و استخوان در گلویش «صبرت و فى العین قذا و فى الحلق شجی»..»

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در خروش در غوغا است

ص: 158

حضرت زهرا (علیها السلام) با گفتن «حسی الله» ساکت شد و از صدا افتاد و به دنبال آن از پا هم افتاد، اما آن سکوت و از پا افتادن، با روح و روان امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه کرد؟ با روح و دل بچه ها و کودکان آن مادر مهربان چه کرد؟، جز خدا کس نداند.

آری، این همه تلخی و نامرادیها چون تو پسندی سعادت است و سلامت زهرا (علیها السلام) به سکوتی فرورفت که جهان را از سکوت خود افسرده کرد.

حضرت زهرا (علیها السلام) با آن مقام والایی که دارد، در عین حال با آن جمله های پرخاشگونه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مخاطب قرار داد تا اهمیت حادثه و انحراف مسلمانان بر همگان روشن گردد، همان گونه که حضرت موسی بن عمران پس از بازگشت از کوه طور با برادرش هارون پرخاش کرد و همین که دید بنی اسرائیل گوساله پرست شده اند، رو به هارون کرده با تندى و پرخاش و با حال غضب گفت : ای هارون، چه مانع شد که جلوی بنی اسرائیل را از گوساله پرستی نگیری؟

و چه شد که از فرمان تو سر پیچیدند؟ و از شدت غضب با یک دست سر هارون را و با دست دیگر محاسن او را به طرف خود کشید. و هارون در مقام اعتذار پاسخ داد: ای فرزند مادرم! با من مدارا کن، ریش و موی سر مرا بگیر، من ترسیدم اگر با آنان طرفیت و مقابله کنم، دو گروه شوند و آتش اختلاف و جنگ شعله ور گردد، سپس به من بگویی تو سبب اختلاف و تفرقه و جنگ شدی و رعایت سفارش مرا نکردی. (1)

بلکه بر حضرت زهرا (علیها السلام) بود که این گونه بخروشد تا انحراف منحرفین را بر عالمیان آشکار سازد، همان گونه که حضرت موسی (علیه السلام) با توجه به این که برادرش هارون مقصر نیست ولی حالت غضب به خود گرفت و با برادرش آن گونه

ص: 159

---

1- ولما رجع موسی إلى قومه غضبان أسفا قال ... وأخذ برأس أخيه يجره إليه ... که سوره اعراف (7)، آیه 150.

برخورد کرد تا عظمت گناه مردم روشن و بر همه آشکار گردد، حضرت زهرا(علیها السلام) نیز با امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن گونه برخورد کرد تا عظمت امر و بزرگی گناه ثابت و بر همگان معلوم گردد.

در سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حضرت زهرا(علیها السلام) که فرمود: «آنچه برای تو تهیه شده افضل و برتر است از آنچه از تو قطع شده»، نکاتی وجود دارد که پاره‌های شبهات را رفع می‌کند، زیرا اگر حق زهرا(علیها السلام) گرفته نشده بود، آیا خطبه پر محتوای حضرت زهرا(علیها السلام) در مسجد النبی و در حضور مهاجر و انصار، به وجود می‌آمد؟ آیا این اثر ارزشمند - که درباره شرح و توضیح آن، آن همه کتاب نوشته شده، در تاریخ اسلام می‌ماند؟

آیا این در گرانها بر تاج نبوت آشکار می‌شد؟ آیا مطالب چنین خطابه‌ای، به گوش مسلمانان می‌رسید؟ آیا بانگ بیدار باش و زنگ خطر برای جلوگیری از انحرافات آیین اسلام و مسلمانان، به گوشها می‌رسید؟ پس با گرفتن فدک و با غصب حق، این برکات پخش و به جهان اسلام عاید گردید و مایه سرفرازی ذریه و محبین پاره تن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شد. این تاج سخن برای همیشه و همواره بر سر زهرا(علیها السلام) و اولاد زهرا(علیها السلام) باقی ماند. (و هذا من فضل ربها).

### **چرا حضرت امیر (علیه السلام) خود اقدام نکرد؟!**

شبهه : حضرت امیر (علیه السلام) با آن شجاعت و توانی که داشت، چرا خود برای گرفتن حق حضرت زهرا (علیها السلام) اقدام نکرد؟ و چگونه رضایت داد زهرا (علیها السلام) به مسجد بروود و در جمع مردان سخن بگوید؟ چگونه راضی شد به همسرش اهانت شود، ظلم شود، حشش غصب گردد و مورد اذیت و آزار قرار گیرد؟

پاسخ : اولاً، حضرت امیر (علیه السلام) چنان آثار و برکاتی را که قبلاً به آن اشاره شد، در رفتن زهرا به مسجد و خطابه آن حضرت در جمع امت میدید، لذا خود



شخصاً اقدام نکرد. ثانیاً، برای امیرالمومنین (علیه السلام) زمینه اقدام و رودر رو قرار گرفتن وجود نداشت، یعنی موقعیت آن حضرت و زمان و مکان به هیچ وجه ایجاب نمی کرد که اقدام کند، و با اندک تأملی روشن می شود که موقعیت و وضع امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدینه و در آن زمان مخصوص، به مراتب دشوارتر از موقعیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مکه معظمه بود، و همه می دانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه معظمه چه اذیتها و اهانتها که نشد، سه سال در شعب ابوطالب در محاصره بود، با این که می توانست لااقل مقابله به مثل کند ولی همه اذیتها و اهانتها و ناراحتیها را تحمل کرد، و اذیت و آزارها به درجه ای رسید که فرمود: «ما أوذئ نبی مثل ما أوذیت» «هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد» (1). ولی با این همه صبر کرد و حتی نفرین هم نکرد.

از ناراحتیهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) این بود که برخی افراد که مسلمان می شدند. چه زن و چه مرد - به جرم مسلمان شدن، شکنجه های طاقت فرسا می شدند، یا به بدترین وجه به قتل می رسیدند، گروهی از تازه مسلمانان از ترس اذیت و آزار مشرکان به حبشه رفتند و سرانجام دشمنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تصمیم به کشتن آن حضرت گرفتند و در نهایت به امر خداوند سبحان، از مکه هجرت فرمود، و این امور در حالی بود که خداوند سبحان او را با ایجاد رعب در دل دشمنانش یاری می کرد، جبرئیل و ملائکه با او همراه بودند و یاریش می کردند، علی (علیه السلام) با حضرت حمزه و عده زیادی از مسلمانان که در بین آنان افرادی شجاع مثل جعفر طیار وجود داشتند، در خدمت آن حضرت بودند، با این حال با مشرکان و دشمنان خود مقابله فرمود، چون مصلحت در صبر و تحمل و هجرت بود.

ص: 161

---

1- بحار الأنوار، ج 39، ص 56، و کشف الغمه، ج 3، ص 346، و مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 247.

عینا همین وضع و همین جهات برای حضرت امیر (علیه السلام) پیش آمد، بلکه کینه بدر، احد و حنین و دیگر مجاهدت های امیرالمؤمنین (علیه السلام) وضع را بر آن حضرت دشوارتر کرده بود، از سویی حب جاه و ریاست طلبی جمعی از حاضران - که شاهد آن وقوع اختلافشان در سقیفه و فریاد انصار بر سر مهاجران که «منا امیر و منکم امیر» است. و از سوی دیگر دشمنان اسلام و منافقان و یهود و نصارا و تازه مسلمانانی که از ترس یا از روی طمع اسلام آورده بودند، در انتظار فتنه و آشوب و جنگ داخلی بین مسلمانان بودند، تا از فرصت استفاده کرده و به پیکر اسلام ضربه بزنند و زحمات چندین ساله پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هدر دهند و خون شهدا را پایمال کنند، و معلوم است آن کس که تمام این مفاصد را مد نظر دارد و می تواند با سکوت و تحمل و صبر و از خود گذشتگی، جلوی مفاصد را بگیرد و توطئه ها را خنثی کند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. به علاوه چنانچه حضرت دست به شمشیر می زد و مقابله می فرمود او را متهم به ریاست طلبی و حب جاه و مقام می کردند که با شخصیت امام و آنچه را که او در آینده باید ارائه دهد سازگار نبود، با روح بلند و ملکوتی آن امام والا مقام منافات داشت، همانگونه که در این کلام مبارک به آن اشاره فرموده است.

«فان اقل یقولوا: حرص علی الملک، و ان أسکت یقولوا: جزع من الموت! هیهات بعد التیا و التی! و الله لابن اُبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه... (1)»؛ «اگر سخن بگویم و حقم را مطالبه کنم، می گویند: بر ریاست و حکومت حریص است، و اگر دم فرو بندم و ساکت بنشینم، خواهند گفت: از مرگ می ترسد!

اما هیهات پس از آن همه جنگها و حوادث [این گفته بس ناروا است. به خدا سوگند، علاقه فرزند ابوطالب، به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است».

ص: 162

گذشته از همه اینها، روایات بسیاری وارد شده که ائمه (علیهم السلام) جز به عهد و فرمان خدا کاری انجام نداده و نمی دهند و از آنچه از طرف خدا مأمور هستند، تجاوز نمی کنند، برای هر امامی، نامه ای سر به مهر از آسمان نازل شده و هر کدام از آن بزرگواران در زمان امامت خود آن نامه را می گشود و طبق آن عمل می فرمود. (1) و از آنچه در آن نامه نوشته شده بود تجاوز نمی کردند.

همین وضع و همین موقعیت برای سیدالشهدا حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیز محقق بود.

برای حضرت موسی (علیه السلام) و بسیاری از انبیای دیگر هم چنین مسائلی وجود داشته و چون زمینه جنگ و درگیری نبود مشکلات را تحمل می کردند، همان گونه که از سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) استفاده می شود که فرمود: «ما أودی نبی مثل ما أودیت (2)» اشاره به اینکه همه انبیا (علیهم السلام) اذیت شدند ولی اذیتی که به من وارد گردید از همه افزون تر بود.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشته، به غضب شدن فدک اشاره کرده فرموده است:

(بلی! کانت فی ایدینا فدک من کل ما أظلمته السماء، فشحت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرین)؛ «آری، از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته، تنها فدک در دست ما بود، که گروهی از اینکه در دست ما باشد بخل ورزیدند، و ما هم سخاوتمندانه از آن صرف نظر کرده، دست برداشتیم (و نعم الحکم الله) و خدا خوب حاکمی است». (3)

ص: 163

---

1- اصول کافی، ج 1، کتاب الحججه، (ص 279) باب، أن الأئمة (علیهم السلام) لم يفعلوا شیئا ولا يفعلون الا بعهد من الله عزوجل و أمر منه لا يتجاوزونه.

2- بحار الانوار، ج 39، ص 56

3- نهج البلاغه، نامه 45. (راجع به غضب فدک و پیامدهای ناگوار آن به کتاب «فدک» نوشته آیه الله سید محمد حسن قزوینی حائری و سفینه البحار، واژه فدک، و بحار الانوار و ریاحین الشریعه، ج 1، ص 304 تا ص 344 و ادامه آن در ج 2، ص 2 تا 39 مراجعه شود).

آری، حقیقتاً این عمل چقدر زشت و ناشایست بود که بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم که به جای عرض تسلیت به بازماندگان آن حضرت، با پاره تش، این چنین رفتار کردند و به پاس یک عمر مجاهدت و فداکاری که عرب بی فرهنگ را در اثر تربیت و تعلیم، بر ملل متمدن آن روز مسلط گردانید و به حکم آیه: (قل لا أسألكم علیه اجرا إلا الموده فی القربی (1)) فقط انتظار احترام و محبت به نزدیکان خود را داشته است.

ولی این فرقه نمک نشناس دختر و یگانه یادگار او را به حال تضرع و زاری در آوردند که پناهگاهی جز تربت پدر نداشت و سرانجام، در اثر فشار و ناملایمات و دردهای جسمی و روحی، رنجور و بیمار شد و سرانجام به شهادت رسید، و شبانه به خاک سپرده شد. صلوات الله وسلامه علیها و لعنه الله علی ظالمیها و قاتلیها.

بر احوالم بیار ای ابر خون از آسمان امشب

که می سازم به دست خود گل اندر گل نهران امشب

مکن ای دیده منعمر گر بجای اشک خون گریم

که میگیریم من از هجران زهرای جوان امشب

حسن نالان، حسین گریان، پریشان زینبین از غم

چه سان آرام بنمایم من این بی مادران امشب

نشینم تا سحرگه بر سر قبرت من دلخون

چو بلبل از فراق سر کنم آه و فغان امشب

ص: 164

گرفتم آن که برخیزم به سوی خانه برگردم

چه گویم گرز من خواهند مادر کودکان امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب

### منع فاطمه (علیها السلام) از فدک و حقوقش و دفن شبانه او

به نقل از «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم

بخاری از عایشه نقل کرده است:

أن فاطمه علیها السلام بنت النبی (صلی الله علیه و آله)، أرسلت إلی أبی بکر تسأله میراثها من رسول الله (صلی الله علیه و آله) مما أفاء الله علیه بالمدينة و فدک و مابقی من خمس خیبر، فقال أبوبکر: إن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: «لا نورث ما ترکنا صدقه...».

فأبی أبو بکر أن یدفع إلی فاطمه منها شیئا فوجدت (1) فاطمه علی أبی بکر فی ذلك فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی (صلی الله علیه و آله) ستة أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا و لم یؤذن بها أبابکر و صلی علیها، و کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمه، فلما توفیت استنکر علی و جوه الناس فالتمس مصالحه أبی بکر و مبايعته ولم یکن یبایع تلك الأشهر.. فدخل علیهم أبو بکر فتشهد علی فقال: انا قد عرفنا فضلک و ما أعطاک الله، و لم نفس علیک خیرا ساقه الله إلیک... (2)

فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول الله

ص: 165

1- وجد: و جدہ علیہ: غضب (المنجد فی اللغه)؛ وجد جد و جدا علیہ، بر او خشم گرفت، بر او غضب کرد (منجد الطلاب).

2- (صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص 719، باب: غزوه خیبر، حدیث 4240، 4241).

را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خبیر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری کرد و چیزی به فاطمه نداد. پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد. و پس از شش ماه بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی (علیه السلام) شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر اذن نداد و خود علی بر جنازه فاطمه (علیها السلام) نماز خواند و تا فاطمه (علیها السلام) زنده بود علی (علیه السلام) میان مردم احترام داشت. اما پس از فوت فاطمه (علیها السلام)، علی (علیه السلام) ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، به طوری که گویی او را نمی شناسند.

بخاری در جای دیگر همین کتاب روایت کرده است:

... عن ابن شهاب قال: أخبرني عروة بن الزبير أن عائشة أم المؤمنين رضی الله عنها: أخبرته أن فاطمه علیها السلام بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) سألت أبا بكر الصديق بعد وفاة رسول الله (صلی الله علیه و آله) أن يقسم لها ميراثها: ما ترك رسول الله (صلی الله علیه و آله) مما أفاء الله عليه؟

فقال لها أبو بكر: إن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: «لأنورث، ما تركنا صدقه»، فغضبت فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت، وعاشت بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله) ستة أشهر، قالت: وكانت فاطمه تسأل أبا بكر نصيبها ما ترك رسول الله (صلی الله علیه و آله) من خبير و فدك و صدقته بالمدينة، فأبى أبو بكر علیها ذلك... (1)

عایشه خبر داد که فاطمه (علیها السلام) بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله) از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله (صلی الله علیه و آله) به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت:

رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرموده است: کسی از ما ارث نمی برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است. عایشه گوید:

فاطمه (علیها السلام) غضب کرد و ابوبکر را ترک کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه (علیها السلام) شش ماه بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) زنده بود.

ص: 166

عایشه گفت: فاطمه (علیها السلام) سهم ماترک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خبیر و فدک و صدقه مدینه آن حضرت را از ابوبکر مطالبه کرد و ابوبکر از تحویل دادن آنها به فاطمه (علیها السلام) خودداری کرد. (صحیح مسلم) نیز (که اهل تسنن آن را بعد از «قرآن» و «صحیح بخاری) صحیح ترین کتاب می دانند(1)، مطالبه فاطمه (علیها السلام) «فدک» را از ابوبکر با سه سند از عایشه نقل کرده که گفت: بعد از آنکه ابوبکر از بازگرداندن فدک به فاطمه امتناع کرد، فاطمه (علیها السلام) بر ابوبکر غضب نمود و با او قهر کرد و هرگز با او سخن نگفت تا وفات کرد و شش ماه زنده بود و پس از وفاتش شوهر او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر جنازه اش نماز خواند و شبانه دفنش کرد.(2)

ضمنا مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره)، در بیان ادله عدم صلاحیت غیرعلی (علیه السلام) برای خلافت، به ماجرای غضب فدک اشاره کرده و فرموده است:

وقد خالف أبوبکر کتاب الله تعالی فی منع ارث رسول الله، بخبر رواه و منع فاطمه (علیها السلام) فدک مع ادعاء النحله لها و شهد علی (علیه السلام) وأم ایمن و صدق الأزواج فی إدعاء الحجره لهن ولهذا ردها عمر ابن عبد العزیز وأوصت أن لا یصلی علیها أبوبکر فدفنت لیلا.(3)

ابوبکر در منع فاطمه (علیها السلام) از ارث پدرش پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با کتاب خدا مخالفت کرد، به استناد خبری که نقل نمود و فدک را از فاطمه (علیها السلام) بازگرفت، با اینکه آن حضرت ادعا نمود و آن را بخشیده شده به خود خواند. و علی (علیه السلام) و ام ایمن به آن شهادت دادند، و این در حالی بود که ابوبکر ادعای زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در اینکه

ص: 167

1- به مقدمه آن مراجعه شود.

2- صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسیر، ص 788، باب قول النبی (صلی الله علیه و آله) «لاورث، ما ترکنا فهو صدقه»، ح 1759

3- کشف المراد، فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 222.

حجره آن حضرت مال آنها است تصدیق کرد، و به همین لحاظ بود که عمر بن عبد العزیز «فدک» را برگرداند، و فاطمه (علیها السلام) وصیت کرد ابوبکر بر او نماز نخواند، و شبانه به خاک سپرده شد. (1)

آری، از حوادث ناگوار بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی هم غصب «فدک» بود، و در دورانهای بعد از خلیفه اول، هر یک از خلفا که می خواستند بحسب ظاهر، تمایلی به اهل بیت نشان دهند، «فدک» را به اهل بیت (علیهم السلام) باز می گرداندند، ولی زمانی نمی گذشت که غاصب دیگری آن را مصادره می کرد و این وضع در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس بارها تکرار شد. *آلا لعنه الله علی الظالمین و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.*

### **فاطمه (علیها السلام) برای همیشه با ابوبکر قهر کرد.**

در روایتی که «بخاری» و «مسلم» نقل کرده اند، آمده است که فاطمه (علیها السلام) با ابوبکر قهر کرد و با او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان حال ناراحتی از دنیا رفت و همین است معنای «ماتت فاطمه (علیها السلام) و هی ساخطه علیه» و در هر حال در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر بیش از سه شبانه روز جایز نیست.

بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لا یحل لمسلم أن ینهجر أخاه فوق ثلاث. (2)» «حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند».

ص: 168

---

1- مؤلف: شرح بیانات خواجه نصیر و در این رابطه، در ترجمه و شرح فارسی «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد»، به قلم مرحوم آیت الله شعرانی، ص 522 آمده است.

2- کتاب الأدب، (62)، باب الهجره، ص 1060، ح 6073 تا 6077



مسلم» نیز سه روایت آورده مبنی بر اینکه قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است. حدیث (2560)، از ابویوب انصاری نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لا یحل لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث لیل» و حدیث (2961) از عبدالله عمر همان را نقل کرده است. و حدیث (2962) از ابوهریره نقل کرده که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لأهجره بعد ثلاث»<sup>(1)</sup>.

طبق دو روایتی که «بخاری» از عایشه نقل کرده است: «حضرت زهرا(علیها السلام) با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت قهر با ابوبکر را ادامه داد» .

با این که طبق روایات «بخاری» و «مسلم» قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن درباره قهر حضرت زهرا(علیها السلام) با ابوبکر به دست و پا افتاده و جواب قانع کننده ای ندارند.

منظور از آوردن این چند روایت از صحیح ترین کتابهایشان این است که هر گاه به ما «شیعیان» بگویند: چرا نسبت به فلان شخص بی اعتنا هستید؟ بگوییم:

کسی که فاطمه (علیها السلام) را خشمناک کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خشمناک کرده است و کسی که پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با او قهر کرد و تا زنده بود همچنان با او قهر بود، در حقیقت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با او قهر کرده و قهر بوده است و مسلمان نمی تواند نسبت به چنین کسی خوشبین باشد و به او اعتنا کند. (من یعمل سوء یجزبه) (سوره نساء/123)

### حکومت عمر و شورای شش نفری او

ابوبکر پس از دو سال و چند ماه خلافت، رنجور و بیمار شد و به پاس

ص: 169

---

1- صحیح مسلم، کتاب البر و الصله و الآداب (8)، باب تحریم الهجر فوق ثلاث...، ص 1096، ح. 2962، 2961، 2560

زحماتی که عمر در مورد تثبیت خلافت او متحمل شده بود، او نیز زمینه را برای خلافت عمر بعد از خود آماده کرد و مخالفان را نیز قانع کرد، جمعی از صحابه را به حضور طلبید و عمر را در حضور آنان به جانشینی خود منصوب کرد و در روز وفات ابوبکر (سال 13 هجری) پس از دفن ابوبکر، عمر به مسجد رفت و مردم را از خلافت خود آگاه ساخته و از آنان بیعت گرفت.

خلافت عمر ده سال و شش ماه طول کشید، چون مدت عمرش سپری شد و به دست ابولؤلؤ زخمی گردید، برای انتخاب خلیفه بعد از خود، شش نفر را به حضور طلبید و موضوع خلافت را به صورت شورا میان آنان محدود کرد.

این شش نفر عبارت بودند از: امیرالمؤمنین (علیه السلام)، طلحه، زبیر، عبدالرحمن ابن عوف، عثمان، و سعد وقاص. آنگاه ابوطالحه انصاری را با پنجاه نفر از انصار مأمور کرد که پشت در خانه ای که در آن جا اعضای شورا بحث و گفتگو می کنند، ایستاده و منتظر اقدامات آنان باشد، اگر پس از سه روز، پنج نفر به انتخاب یکی از آن شش تن موافق شدند و یکی مخالفت کرد، گردن نفر مخالف را بزند، و اگر چهار نفر از آنان به یک نفر رأی موافق دهند و دو نفر مخالفت کنند، سر آن دو نفر را با شمشیر بگیرند و اگر برای انتخاب یکی از آنان هر دو طرف (موافق و مخالف) مساوی شدند، نظر آن سه نفر که عبدالرحمن بن عوف جزو آنها است پذیرفته و اجرا شود و سه نفر دیگر را در صورت مخالفت گردن بزنند، و اگر پس از سه روز، رأی آنان به چیزی تعلق نگرفت و همه با یکدیگر مخالفت کردند، هر شش تن را گردن بزنند و سپس مسلمانان برای خود خلیفه ای انتخاب کنند !!!

عمر علت انتخاب شش تن اعضای شورا را چنین اظهار داشت که: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) موقع رحلت، از این شش نفر راضی بود من هم خلافت را میان ایشان به صورت شورا قرار می دهم که یکی را از میان خود برای این کار انتخاب

کنند و موقعی که آن شش نفر نزد عمر حاضر شدند خواست نقاط ضعف آنان را به حساب خود یادآور شود، به زییر گفت: تو بد خلق و مفسدی، اگر خرسند باشی ایمان خواهی داشت و اگر ناراضی باشی کافر هستی، بنابراین گاهی انسان هستی و گاهی شیطان.

و اما تو ای طلحه! رسول خدا را آزرده ای و آن حضرت هنگام رحلت از تو افسرده خاطر بود. به علت آن حرفی که در روز نزول آیه حجاب گفتی. (1)

و اما تو ای عثمان! والله که سرگین از تو بهتر است.

و اما تو ای سعد! مرد متکبر و متعصبی هستی و به کار خلافت نمی آیی و اگر ریاست روستایی، با تو باشد، از اداره آن در مانده شوی.

و اما تو ای عبدالرحمن! ضعیف القلب و ناتوانی.

سپس رو به حضرت امیر (علیه السلام) کرد و گفت: اگر تو مزاح نمیکردی برای خلافت خوب بودی، و الله که اگر ایمان تو را با ایمان تمام اهل زمین بسنجند بر همه زیادتى کند. (2)

پس از سه روز از قتل عمر، هر شش نفر در منزل عایشه جمع شده و به شور و بحث پرداختند، ابتدا عبدالرحمن رشته سخن را به دست گرفته و گفت: برای این که میان مسلمانان تفرقه نیفتد لازم است ما شش نفر با موافقت یکدیگر یکی را از بین خود برای خلافت انتخاب کنیم، حالا هر کسی که رأی خود را به

ص: 171

---

1- ابن ابی الحدید می گوید که چون آیه حجاب نازل شد طلحه گفت: چه فایده دارد که امروز زنان پیامبر یا در حجاب باشند چون از دنیا بروند ما زنان او را به عقد و نکاح خود در می آوریم آیه شریفه نازل شد که: «وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه بين بعده أبدا» (سوره احزاب (33)، آیه 53). منتخب التواریخ، ص 153.

2- منتخب التواریخ، ص 153 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد 1.

دیگری دهد دامنه اختلاف را کم خواهد ساخت.

طلحه حق خود را به عثمان واگذار کرد، زبیر نیز رأی خود را به علی (علیه السلام) داد، سعد وقاص هم چون چنین دید حق خود را به عبدالرحمن واگذار کرد.

و بدین ترتیب شش نفر شورا به سه نفر که هر یک دو رأی داشتند تبدیل گردید ولی برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مسلم بود که این کار به نفع عثمان خاتمه پیدا می کند، زیرا عبدالرحمن شخصا داوطلب خلافت نبود و اگر هم در سر چنین خیالی داشت، عملاً غرضه اظهار آن را نداشت و قبلاً نیز در این مورد با عثمان مذاکره کرده و وعده کمک و حمایت به او داده بود.

عبدالرحمن مجدداً صحبت کرده و آنان را از مخالفت برحذر داشت زیرا مخالفت در آن شورای ساختگی مساوی با کشته شدن، به شمشیر پنجاه نفر مراقبین پشت در بود.

عثمان که از مقصود عبدالرحمن، آگاه بود، به علی (علیه السلام) پیشنهاد کرد که خوب است ما هر دو نفر به عبدالرحمن وکالت دهیم تا او هر چه مقرون به صلاح باشد اقدام کند، عبدالرحمن نیز از پیشنهاد عثمان استقبال کرد و سوگند یاد کرد که خود طمع خلافت ندارد و این کار را جز در میان آن دو به دیگری واگذار نخواهد کرد.

حضرت امیر (علیه السلام) در پاسخ آنان درنگ کرد.

عثمان گفت: یا علی! مخالفت جایز نیست و برابر وصیت عمر، هر کس مخالفت کند جز کشته شدن راه دیگری ندارد. تو نیز عبدالرحمن را به حکمیت برگزین.

علی (علیه السلام) فرمود: حال که روزگار به کام تو می گردد چرا عجله کرده و مرا به قتل تهدید می کنی؟ برای من روشن است که عبدالرحمن جانب تو را رعایت خواهد.

کرد و برخلاف حق و مصلحت، سخن خواهد گفت. ولی چون چاره ای نیست، من نیز به شرط این که او خویشاوندی خود را با تو نادیده گرفته و رضای خدا و مصلحت امت را در نظر بگیرد، او را به حکمیت می پذیرم، عبدالرحمن نیز سوگند یاد کرد که چنین کند.

عبدالرحمن مردم را در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع کرد تا در حضور مهاجر و انصار رأی خود را اعلام کند، آن گاه برای این که تظاهر به بی طرفی و بی نظری خود کند اول به طرف علی (علیه السلام) رفت و گفت: یا علی! من هم مصلحت در آن می بینم که امروز همه مسلمانان با تو بیعت کنند ولی به شرط این که شما طبق دستور خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روش ابوبکر و عمر حکومت کنید!

عبدالرحمن می دانست که نه تنها خلافت اسلامی بلکه تمام ملک و ملکوت را در اختیار امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگذارند، کلمه ای برخلاف حق و حقیقت نمی گوید، و کوچک ترین عملی را که با رضای خدا منافات داشته باشد انجام نمی دهد و چون روش ابوبکر و عمر برخلاف حق بود، پس علی (علیه السلام) چنین شرطی را نخواهد پذیرفت، بدین جهت می خواست در پیش مردم از آن حضرت اتخاذ سند کند؟

علی (علیه السلام) فرمود: من به دستور الهی و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و روش خودم که همان رضای خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است رفتار می کنم، نه به روش دیگران.

البته عبدالرحمن و عثمان و سایر مردم نیز انتظار شنیدن همین سخن را داشتند و می دانستند که آن حضرت سخن به کذب نگوید و از راه حق منحرف نشود.

از طرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلافت ابوبکر و عمر را غاصبانه می دانست و از تضييع حق خود شکایت داشت. اکنون چگونه ممکن است که روش آن دو را تصدیق کند؟

عبد الرحمن سپس به طرف عثمان رفت و همان جمله ای را که برای علی (علیه السلام) گفته بود به عثمان نیز پیشنهاد کرد، ولی برای عثمان که از شدت ذوق و شوق سر از پا نمی شناخت پاسخ مثبت به این جمله، خیلی آسان و حتی با کمال آرزو بود، او حاضر بود که چنین قولی را با خون خود بنویسد و امضا کند.

بانگ زد: سوگند می خورم که جز طریق ابوبکر و عمر به راهی نروم و از روش آنان منحرف نشوم.

عبد الرحمن دست بیعت به دست عثمان داد و او را به خلافت تبریک گفت. و بلافاصله بنی امیه که منتظر چنین فرصتی بودند هجوم آورده و دسته دسته بیعت کردند، ولی بنی هاشم و جمعی شخصیت های معروف مانند: عمار یاسر و مقداد و سایر بزرگان، از بیعت خودداری کردند. و بدین ترتیب عبدالرحمن بن عوف، نقش خود را با کمال مهارت بازی کرد و با تردستی عجیب، خلافت را از عمر به عثمان منتقل کرده و مقصود عمر را جامه عمل پوشانید. و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در اثر حقیقت خواهی، برای بار سوم از حق مشروع خود محروم گردید.

تمام این مقدمات و صحنه سازی ها که با تدبیر عمر به وجود آمده بود برای رسیدن عثمان به خلافت و احیانا به منظور قتل علی (علیه السلام) در صورت مخالفت بود، به همین جهت آن حضرت درباره تشکیل این شورا و نیرنگ های عبدالرحمن فرمود: «خعه وای خدعه» (حیله است و چه حیلهای؟! حقیقت امر هم همین بود. زیرا به طوری که شرح و توضیح داده شد این شورا حیله و نیرنگی بیش نبود.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جلسه شورای شش نفری فضائل و مناقب خود را به صورت احتجاج مانند احتجاجی که با ابوبکر کرده بود، برای اعضای شورا بیان کرد و آنان نیز به اتفاق، بیانات آن حضرت را تصدیق کردند، آن گاه علی (علیه السلام) فرمود: از خدای یگانه بترسید و مخالفت فرمان او نکنید و حق را به اهلش

برگردانید و از سنت پیامبر تان پیروی کنید که اگر شما با آن مخالفت کنید خدا را مخالفت کرده اید بنابراین امر خلافت را به اهل آن واگذارید. (1)

آنان به هم نگاه کرده و گفتند: فضل او را شناختیم، و دانستیم که وی به امر خلافت از همه سزاوارتر است، اما او مردی است که در تقسیم بیت المال و سایر امور) هیچ کس را به دیگری ترجیح نمی دهد و مساوات کامل را ( میان مردم) برقرار می سازد بنابراین اگر او را به خلافت انتخاب کنید شما را با مردم دیگر یکسان قرار می دهد ولی اگر عثمان را به خلافت برگزینید او نفع و تمایل شما را در نظر می گیرد. (و به همین سبب امر خلافت را به عثمان واگذار کردند.) (2)

### **صبر و مماشات امیر المؤمنین (علیه السلام) با غاصبان و ظالمین**

حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه معروف به «شقشقیه» صبر و تحمل و مماشات و دردهای دلش را از ماجرای غصب خلافت و تضييع حقش و جریان شورای شش نفره این گونه بیان فرموده است:

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست، جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها، به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع کرده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟ یا در

ص: 175

---

1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 193.

2- همان، ص 210.

این محیط خفقان زا، و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تاقیامت و ملاقات پروردگار، اندوهگین نگاه می دارد. پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!»

تا آن که فرموده است :

سرانجام اولی (ابوبکر) حکومت را به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و ... بود، و من در مدت حکومت طولانی و محنت زا، و رنج آور او، چاره ای جز شکیبایی نداشتم ...» [تا آن که فرموده است: «سپس، دومی (عمر)، خلافت را، در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ و هم ردیف آنان می باشم، پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم. تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم اکنون مرا همانند ایشان پندارند؟ و در صف آنان قرارم دهند؟ ناچار باز هم کوتاه آمده، و با آنان کنار آمدم و سرانجام یک نفر از اعضای شورا به خاطر کینه ای که از من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر، زشت خو و قابل ذکر نبوده و نیستند»..(1)

ص: 176

---

1- أما والله لقد تقصها فلان (ابن ابی قحافه) و إنه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الرحا. ینحدر عنی السیل، ولا یرقی إلى الطیر؛ فسدت دونها ثوبا، و طویت عنها کشحا، وطفقت أرتنی بین أن أصول بید جداء (جد)، أو أصبر علی طخیه (ظلمه) عمیاء، یهرم فیها الکبیر، ویشیب فیها الصغیر، و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه؛ فرأیت أن الصبر علی هاتا أخجی، فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجا، أری ترائی نهبا، حتی مضی الأول لسبیله، فأدلی بها إلى فلان بعده فصیرها فی حوزة خشتاء یغلظ کلمها (کلامها) و یخشش مسها، و یکثر العثار فیها، و الاعتذار منها، فصاحبها کراکب الصغیه إن أشق لها خرم، و إن أسلس لها تفحم. فمنی الناس لعمر الله بخبط و شماس، و تلون و اعتراض؛ فصبرت علی طول المده، و شده المحنه، حتی إذا مضی سبیله. جعلها فی جماعه زعم أنى أحدهم، فیالله و للشوری! متى اعتراض الریب فی مع الأول منهم، حتی صرت أقرن إلى هذه النظائر! لکنی اسففت إذ اسفوا، و طرت إذ طاروا، فصغا رجل منهم لضغنه، و مال الآخر لصره، مع هن و هن. (نهج البلاغه، خطبه 3 شقشقیه). ضمنا برای آگاهی بیشتر از احتجاج امیرالمؤمنین علی عالی با اصحاب شورا به کتاب احتجاج طبرسی، جلد 1، ص 192 - 210 مراجعه شود..



ابن ابی الحدید معتزلی نیز نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

«كنت في أيام رسول الله (صلى الله عليه وآله) كجزء من رسول الله (صلى الله عليه وآله) لا ينظر إلى الناس كما ينظر إلى الكواكب في أفق السماء، ثم غض الدهر مني، فقرن بي فلان وفلان، ثم قرنت بخمسة أمثلهم عثمان، فقلت واذفراه! ثم لم يرض الدهر لي بذلك، حتى أزدلني، فجعلني نظيرا لابن هند وابن النابغه! لقد استنتت الفصال حتى القرعى»..

من در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مثل جزئی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم، مردم به من نگاه می کردند

همان گونه که به ستاره های آسمان نگاه می کردند، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، روزگار از من چشم پوشید، پس فلان کس و فلان کس جفت و تحذیر من شدند، سپس کنار پنج نفر قرار داده شدم که سرآمدشان عثمان بود، پس گفتم وای از رائحه خبیثه (1)، ولی روزگار به اینها هم راضی و خوشنود نشد و آنقدر تنزلم داد و پایینم آورد که مرا کنار پسر هند (معاویه) و پسر نابغه (عمرو بن عاص) قرار داد. (2)

ص: 177

1- الذفر: الرائحة الخبيثة.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج 4، ص 563، و 20 جلدی، ج 20، ص 326، حکمت 733. و در حدیقه الشیعه، ج 1، ص 208، به همین صبر و تحمل و حق کشی اشاره کرده، و در آن جا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «انزلني الدهر انزلني الدهر حتى يقال علي و معاوية»؛ روزگار تنزلم داد، تا آنجا که گفته می شود: علی و معاویه. یعنی مردم مرا هم سنگ و در ردیف معاویه قرار می دهند و می گویند: علی چنین و معاویه چنان و مرا با او به یک چشم نگاه می کنند.

## برخی فضائل و خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه السلام)

از فضائل و امتیازهای منحصر به فرد حضرت امیر (علیه السلام) این است که آن حضرت در تمام مدتی که در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، همواره، کردار و گفتارش مورد رضایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و هرگز بر آن حضرت اعتراض و چون و چرا نکرد، و در هیچ موردی کوچکترین مخالفت و نافرمانی نداشت، و هر دستوری که از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی محول می شد، با کمال میل و رغبت انجام می داد و کوتاهی نمی کرد، در صورتی که بقیه اصحاب چنین نبودند و گاهی رسماً به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اعتراض می کردند و از فرمانش سرپیچی می کردند، و در موارد بسیاری، آن حضرت را در برابر دشمن تنها گزارده و فرار می کردند.

مثلاً، در جنگ احد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را گزاردند و فرار کردند، و تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) با مشرکان جهاد کرد و جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد:

(این است فداکاری و مواسات)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی از من است و من از علی هستم» جبرئیل گفت: «من هم از شما هستم».

## سلونی قبل آن تققدونی

از مزایای منحصر به فرد حضرت امیرالمؤمنین علت است که فرمودند: «ای مردم! پیش از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید که من به راههای آسمان داناتر از راههای زمینم»؛ «أیها الناس، سلونی قبل أن تققدونی، فلنا بطرق السماء أعلم

و در خطبه ای دیگر فرمودند: «از من پرسید از آنچه دون عرش است، و بعد از من کسی این ادعا را نکند مگر شخص جاهل یا کذاب». (2)

علامه مجلسی (رحمه الله) نقل کرده است که هر کس بعد از آن حضرت چنین ادعایی را نمود رسوا شد، و از زمخشری نقل کرده است که «قتاده» وارد کوفه گردید، مردم نزدش جمع شدند، گفت: هر چه می خواهید از من پرسید، از او پرسیدند:

مورچه ای که با حضرت سلیمان صحبت کرد نر بود یا ماده؟ «قتاده» نتوانست پاسخ دهد و سرافکنده و رسوا گردید. (3)

همچنین، ابن جوزی بالای منبر گفت: «از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید»،

خانمی از میان جمعیت پرسید: صحیح است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) شبانه رفت مدائن و سلمان فارسی را تجهیز و دفن کرد و برگشت؟ ابن جوزی گفت: آری اینگونه نقل کرده اند، خانم پرسید: صحیح است که جنازه عثمان سه روز در مزابل افتاده بود و علی بن ابی طالب (علیه السلام) حضور داشت؟ ابن جوزی گفت: آری، خانم گفت: پس لازم آید یکی از این دو خطا باشد، ابن جوزی گفت: اگر بدون اذن شوهرت از خانه بیرون آمده ای، لعنت خدا بر خودت و الأبر شوهرت. خانم گفت: عایشه با اذن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جنگ علی (علیه السلام) رفت یا بدون اذن؟ ابن جوزی در مانده شد و نتوانست پاسخ دهد و سرافکنده و رسوا گردید. (4)

ص: 179

---

1- نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه 187 و ترجمه انصاریان، خطبه 186 و منهاج البراعه، خطبه 188.

2- سفینه البحار، ج 4، ص 19.

3- بحار الانوار، ج 14، ص 95.

4- منهاج البراعه، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 74 و سفینه البحار، ج 4، ص 20.

## فقط علی (علیه السلام) را با لقب «امیر المؤمنین» بخوانید.

امیر المؤمنین» از القاب مخصوص حضرت امیر (علیه السلام) است. این لقب مبارک را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که به آن بزرگوار دادند و فرمودند: به علی بن ابی طالب، به عنوان امیر المؤمنین» سلام کنید». [یعنی بگویید: السلام علیک یا امیر المؤمنین]

یادآور می شوم: لقب «امیر المؤمنین» اختصاص به حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) دارد و جایز نیست غیر آن حضرت را «امیر المؤمنین» خواند.

در روایت است که: «شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و گفت: «السلام علیک یا امیر المؤمنین!».

امام صادق از جای خود برخاست و روی دو پای خود ایستاد و فرمود:

از این تعبیر خوداری کن، این اسم و لقب صلاحیت ندارد مگر برای امیر المؤمنین علی عاتلا، خدا او را به این نام نامگذاری کرد واحدی غیر از آن حضرت به این نام و لقب نامیده نشد که به آن راضی باشد مگر این که... شده باشد؟

از حضرت سؤال شد که اگر نباید به غیر حضرت علی «امیر المؤمنین» گفته شود، پس «قائم» شما را با چه نام بخوانیم و چگونه به او سلام کنیم؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: بگویید: «السلام علیک یا بقیه الله! السلام علیک یا بن رسول الله (صلی الله علیه و آله)!». [\(1\)](#)

امیر المؤمنین نامی است مخصوص

که لفظش همچو معنا هست منصوص

خدا کس را ز اول تا به آخر

ندیده لایق آن، غیر حیدر

ص: 180

## امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصحاب، که به علی (علیه السلام) به لفظ امیرالمؤمنین سلام کنند.

علامه مجلسی (رحمه الله) در بحارالانوار یک باب مطرح کرده است تحت عنوان «امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اصحاب را که به علی (علیه السلام) به لفظ امیرالمؤمنین، سلام کنند».

در تعدادی از آن روایات است که خداوند سبحان، نام «امیرالمؤمنین» را برای علی (علیه السلام) انتخاب کرد و آن حضرت را به این نام، نامگذاری فرمود:

روایاتی نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصحاب فرمود: بروید و به علی بن ابی طالب به لفظ «امیرالمؤمنین» سلام کنید، (یعنی بگویید: السلام علیک یا امیرالمؤمنین). و در برخی از آن روایات است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر و عمر همین دستور را داد، عمر گفت: یا رسول الله! این دستور از جانب خودت صادر شده یا از سوی خدا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از جانب خدا و رسول خدا.

علامه مجلسی (رحمه الله) در این باب 81 روایت از کتابهای شیعه و اهل تسنن نقل کرده و در پایان فرموده است:

انسان با انصاف شک نمی کند که روایات در این باره از طرق شیعه و اهل تسنن، در حد تواتر است و ما به خاطر طولانی نشدن این باب قسمتی از آنها را نقل نکردیم و برخی از آنها را در بابهای دیگر آورده ایم، و این روایات صریح در امامت و خلافت امیرالمؤمنین است، و دلالت دارند بر اینکه بر همه مسلمانان واجب است از امیرالمؤمنین (علیه السلام) اطاعت کنند و او را خلیفه بلافصل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و رهبر خود بدانند. (1)

یادآوری: برخی روایات دیگر که مشتمل بر همین مضمون است، در ج 28،

ص: 181

شیخ مفید (رحمه الله) نیز فرموده است :

«و من ذلك ما جاءت به الأخبار في تسميه رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليا (عليه السلام) بإمره المؤمنين في حياته» . .

و از ادله ای که فضائل علی بن ابی طالب را ثابت می کند، روایاتی است که پیامبر (صلى الله عليه وآله) در زمان حیات خودش، علی (عليه السلام) را به «امیرالمؤمنین» نام گذاشت.

یکی از آن روایات چنین است:

بریده بن حصیب اسلمی گفت :

همانا پیامبر (صلى الله عليه وآله) به من و گروهی دیگر که جمع هفت نفر بودیم، و در میان ما ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند، فرمود: به علی سلام کنید به عنوان امارت و فرمانروایی مؤمنان، (به او بگویید: سلام بر تو ای امیر مؤمنان)؛ قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) سموا علی علی بإمرة المؤمنین» . .

پس ما به همان نحو که پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرموده بود به آن حضرت سلام کردیم و این دستور در زمان حیات پیامبر (صلى الله عليه وآله) بود. [یعنی، علی (عليه السلام) در زمان حیات پیامبر (صلى الله عليه وآله) ملقب به این لقب شریف (یعنی امیرالمؤمنین) گردید. (1)]

همچنین شیخ مفید (رحمه الله) از معاویه بن ثعلبه نقل کرده است که گفت: «به اباذر غفاری رضوان الله علیه گفته شد: وصیت کن! گفت: وصیت کرده ام، گفته شد: به چه کسی وصیت کرده ای؟ گفت: به امیرالمؤمنین، گفته شد: (یعنی) به عثمان؟

گفت: نه، بلکه به آن کس که به حق امیر مؤمنان است، و او علی بن ابی طالب است، همانا او قوام و پایه نظام زمین و ربانی این امت است، اگر او را از دست دهید زمین را و آنچه بر اوست دگرگون خواهید یافت. «قیل لأبي ذر رضی الله عنه:

ص: 182

أَوْص، قال: قد اوصيت، قيل إلى من؟ قال: إلى ألى المؤمنين، قيل: إلى عثمان؟

قال: لا ولكن إلى أمير المؤمنين حقا على بن أبى طالب (عليه السلام)، انه لزر الأرض وربانى هذه الأمة لو قد فقدتموه لانكرتم الأرض ومن عليها»(1)

علامه طبرسى نیز در کتاب شریف کفایه الموحدين) از دانشمندان معروف اهل تسنن نقل کرده است که ابوبکر خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، آن حضرت به او فرمود: برو نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و به او سلام کن، ابوبکر عرض کرد: یا رسول الله! در حیات شما علی را امیرالمؤمنین گوییم؟ فرمود: بلی. در حیات من او امیرالمؤمنین است. پس از ابوبکر، عمر آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نیز همان دستور را دادند، عمر پرسید: در زمان شما، علی امیرالمؤمنین است؟ فرمود: بلی.

نیز از اهل تسنن نقل کرده است که عمر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: امیرالمؤمنین

کیست؟ آن حضرت فرمودند: علی بن ابی طالب است، گفت: از جانب خدا امیرالمؤمنین است یا از جانب شما؟ حضرت فرمودند: از جانب خدا و رسول خدا.

همچنین مرحوم طبرسى از اخطب خوارزمی و حافظ ابوبکر (که هر دو از اهل سنتند) نقل کرده، که ابوبکر گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما امر کرد به علی (علیه السلام) سلام کنیم و بگوییم: السلام عليك يا امیرالمؤمنین.

نیز از دانشمندان معروف اهل تسنن نقل کرده است که به ابوبکر گفتند: تو در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) به لفظ امیرالمؤمنین سلام کردی، آیا آن روز را یاد داری یا فراموش کرده ای؟ گفت: فراموش نکرده ام، گفتند پس اکنون چگونه بر او امارت و حکمرانی می کنی؟ عمر در آنجا حضور داشت و بلافاصله به جای ابوبکر پاسخ داد و گفت: نبوت و خلافت در یکجا جمع نمی شود.(2)

ص: 183

1- همان، ح 3.

2- کفایه الموحدين، ج 2، ص 80. (مطالب تلخیص شد)

مؤلف: از آنچه به طور خلاصه نقل شد، روشن گردید که لفظ «امیرالمؤمنین»

از جانب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به عنوان نام امام علی (علیه السلام) معین شده و صریح در این است که آن حضرت از جانب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) منصوب و خلیفه بلافضل و امام واجب الاطاعه است، آن جناب دارای مقام ولایت و رهبری و سرپرستی و صاحب اختیار مسلمانان است، یعنی خداوند سبحان رهبری و تدبیر امور مسلمانان را بر عهده او گذاشته و از مسلمانان خواسته است که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او تبعیت و پیروی کنند.<sup>(1)</sup> و معنای اقرار به ولایت علی (علیه السلام) همین اعتراف و اعتقاد به امیرالمؤمنین بودن آن حضرت است. و این اقرار به این است که بگوییم:

(اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا) (گواهی می دهم که علی (علیه السلام) به حق و از روی حق امیرالمؤمنین است (نه به باطل و از روی باطل و به ناحق، به طوری که دیگران این لفظ را هم غصب کردند و آن را بر خود بستند و به این نام خوانده شدند).

### شهادت به ولایت امام علی (علیه السلام) در اذان و غیره و بطلان عبادات بدون ولایت

ولایت و امامت بلافضل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ارکان ایمان و مکمل دین و شرط صحت تمام عبادات است و اسلام بدون آن ظاهری بیش نیست و عبادت بدون اعتقاد و اعتراف به ولایت، باطل و عاقل و بیهوده است.

مرحوم صاحب وسائل یک باب مطرح کرده است تحت عنوان: «بطلان العباده

ص: 184

1- همان گونه که از جانب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پدر و جد پدری ولایت بر طفل خود دارند، ولایت بر فرزند مجنون و عقب افتاده خود دارند، وصی و قیم ولایت بر یتیم دارد، یعنی خداوند سبحان آنها را ولی قرار داده و مسئولیت تربیت، سرپرستی، دخل و تصرف در شئون طفل، و مجنون و یتیم را بر عهده آنان گذارده و با وجود آنها دیگران حق دخالت ندارند و اگر دخالت کردند خلاف امر خدا مرتکب شده و ظالم و غاصبند.



بدون ولایه الأئمه (علیهم السلام) و اعتقاد امامت‌هم (1)». و در این باب نوزده روایت نقل کرده و در پایان فرموده است: «روایات در این باره، جدا بسیار است».

یکی از آن روایات چنین است که حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) فرمودند:

بالاترین مرتبه امر دین و کلید آن، و درب ورودی همه چیز و مایه خرسندی خدای رحمان، اطاعت از امام است، بعد از شناسایی او. [تا آنکه فرمودند: همانا چنانچه کسی شبها را به عبادت بپا خیزد و روزها را روزه بگیرد، و تمام اموالش را صدقه دهد، و در تمام دوران عمرش حج بجا آورد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد، تا از او پیروی کند، و تمام اعمالش با راهنمایی وی باشد، برای او ثواب و پاداشی نخواهد بود، و نزد خدای عزوجل حقی نخواهد داشت و از اهل ایمان نباشد]. (2)

در روایت دیگر نقل کرده است که حضرت امام سجاد (علیه السلام) از اصحابش پرسید: «چه مکانی افضل مکانها است؟ گفتند: خدا و پیامبر و فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعلم و آگاه ترند، فرمود: افضل مکانها در مسجدالحرام، بین رکن و مقام است (رکن حجرالاسود و مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام)) و چنانچه کسی به مقدار حضرت نوح که در میان قومش عمر کرد (نهمصد و پنجاه سال عمر کند و روزها روزه بگیرد و شبها در بین رکن و مقام بپا ایستد و عبادت نماید و سرانجام خدا را

ص: 185

---

1- وسائل الشیعه، ج 1، ابواب مقدمه العبادات، باب 29

2- عن زراره عن أبي جعفر (عليه السلام) في حديث، قال: ذروه الأمر، وسنانه و مفتاحه، و باب الأشياء، ورضی الرحمن، الطاعه للامام بعد معرفته، أما لو أن رجلاً قام ليله، و صام نهاره، و تصدق بجميع ماله، و حج جميع دهره، و لم يعرف ولاية ولی الله فیوالیه، و يكون جميع أعماله بدلالته إلیه، ما كان له على الله حق فی ثوابه، ولا كان من اهل الايمان. ( وسائل الشیعه، ج 1، ابواب مقدمه العبادات، باب 29، ح 2). این روایت در اصول کافی، ج 2، ص 19، باب دعائم الاسلام، ح 5، به طور مفصل آمده است.

بدون ولایت ما ملاقات کند، آن عباداتش هیچ نفعی برای او نخواهد داشت»<sup>(1)</sup>.

در کتاب شریف «العروه الوثقی» در فصل مربوط به غسل اموات فرموده است: «یشترط فی المغسل أن یکون مسلما إثنی عشریا»، «شرط است غسل دهنده اموات مسلمان دوازده امامی باشد».

در همان کتاب در باب شرایط اذان و اقامه، فرموده است: «یشترط فی المؤمنین الإیمان»، «شرط است که مؤذن مؤمن باشد».

در شرایط امام جماعت فرموده است: «در امام جماعت، ایمان شرط است».

در شرایط صحت روزه فرموده است: «یشترط فی صحه ألسوم الإسلام والإیمان فلا یصح من غیر المؤمن»؛ «صحت روزه مشروط بر این است که شخص روزه گیر، مسلمان و مؤمن (شیعه دوازده امامی) باشد و روزه از غیر مؤمن صحیح نیست».

در شرایط اعتکاف فرموده است: «در صحت اعتکاف ایمان شرط است و از غیر مؤمن صحیح نیست».

در کتاب حج، در شرایط نایب فرموده است: «از شرایط نایب در حج، ایمان است، به خاطر اینکه عمل غیر مؤمن صحیح نیست، هرچند معتقد به وجوب حج باشد و از او قصد قربت حاصل شود»؟ «الثالث من شرائط النائب فی الحج الإیمان لعدم صحه عمل غیرالمؤمن و ان كان معتقدا بوجوبه وحصل منه نیه القریه»..

ص: 186

---

1- عن ابی حمزه الثمالی، قال: قال لنا علی بن الحسین (علیه السلام) ای البقاع افضل؟ فقلنا: الله ورسوله و ابن رسوله اعلم، فقال لنا: افضل البقاع مابین الرکن والمقام، ولو أن رجلا عمر ما عمر نوح فی قومه، الف سنه الا خمسين عاما، یصوم النهار، و یقوم اللیل فی ذلک المكان، ثم لقی الله بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئا. (وسائل الشیعه، همان، ح 12)

مرحوم آیه العظمی خوئی فرموده است: «روایات بسیاری دلالت دارند بر اینکه عمل مخالف باطل و عاطل (تهی و بیهوده و بی ارزش است)؛ الروایات الكثيره الدائنه علی أن عمل المخالف باطل عاطل لأیعتدبه»<sup>(1)</sup>

علامه مجلسی و فرموده است: «امامیه اتفاق دارند بر اینکه شرط قبولی و صحت اعمال، ایمان است و از جمله ایمان، اقرار به ولایت همه ائمه (علیهم السلام) و امامت آن بزرگواران است، و روایات در این باره از شیعه و سنی متواتر و غیر قابل تردید است»<sup>(2)</sup>.

بر این اساس اعتقاد و اعتراف به ولایت و امامت و خلافت بلافصل امام علی عا شرط صحت همه عبادات است، شرط صحت نماز، روزه، حج و سایر عبادات است، نماز بدون ولایت مثل نماز بدون وضو است، لذا بر هر مسلمان خواهان صحت عبادات است که از روی اعتقاد و بینش واقعی بگوید: «أشهد أن علیا أمیر المؤمنین حقا» خصوصا هر جا شهادتین را به زبان جاری کرد و گفت:

«أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا رسول الله (صلی الله علیه و آله)»

در اصول کافی، از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت، چون آسمانها و زمین را آفرید، به منادی دستور داد - سه بار - ندا داد: أشهد أن لا إله إلا الله، و - سه بار ندا

ص: 187

1- المستند، فی شرح العروه الوثقی، ج 13، ص 324.

2- واعلم ان الامامیه أجمعوا علی اشتراط صحه الاعمال وقبولها بالایمان الذی من جملته الاقرار بولایه جمیع الأئمه علی و امامتهم والاخبار الداله علیه متواتره بین الخاصه والعامه. (بحار الانوار، ج 27، ص 166) علامه مجلسی در باب مربوط به بطلان عبادت بدون ولایت هفتاد و یک روایت نقل کرده است. (همان، از ص 166 تا 202 و این علاوه بر روایاتی است که در بابهای دیگر به مناسبت نقل کرده است).

داد - أشهد أن محمدا رسول الله، و - سه بار - ندا داد: أشهد أن عليا أمير المؤمنين حقا (1)

و در بحار الانوار، از امام جعفر صادق (عليه السلام) نقل است که فرمودند: هنگامی که خداوند عزوجل عرش را آفرید، بر آن نوشت: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی أمير المؤمنين [تا آن که فرمود: هرگاه یک نفر از شما گفت: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، پس باید بگوید: بگوید: علی أمير المؤمنين. (2)

در روایت دیگر است که فرمود: وقتی رکعت چهارم نماز را خواندی، در تشهد آن بگو: «بسم الله و بالله و الحمد لله أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، ارسله بالحق بشيرا و نذيرا أشهد أنك نعم الرب و أن محمدا نعم الرسول و ان علی بن ابی طالب نعم الولی و ان الجنة و النار حق..... (3)

و فرمود: إذا قلت تكبير السابعة تقول وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض، حنیفا مسلما علی مله ابراهیم و دین محمد و ولایه أمير المؤمنين علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم - و ما أنا من المشركین... (4)

از امام صادق نقل است که فرمود: میان تکبیرهای هفتگانه مستحبی که قبل از تکبیره الإحرام نماز می گویی، بگو: «علی مله ابراهیم و دین محمد و منهاج علی

ص: 188

1- عن ابی عبدالله (عليه السلام)؟ قال: «انا اول اهل بیت نوه الله بأسمائنا، إنه لما خلق السموات و الأرض أمر منادیا فنادی أشهد أن لا إله إلا الله، - ثلاثا - أشهد أن محمد رسول الله - ثلاثا - أشهد أن عليا أمير المؤمنين حقا - ثلاثا» (اصول کافی، ج 1، کتاب الحج، باب مولد النبی، ص 441، ح 8).

2- قال: ان الله عزوجل لما خلق العرش كتب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین (عليه السلام) الى ان قال ثم قال (عليه السلام) فاذا قال احدكم لا اله الا الله محمد رسول الله فليقل علی امیرالمؤمنین (بحار الانوار، ج 84، ص 112)

3- مستدرک الوسائل، کتاب الصلوة ابواب التشهد، باب كيفية التشهد، حديث 3.

4- مستدرک الوسائل، کتاب الصلاه، ابواب التشهد باب كيفية التشهد.

بن ابی طالب (علیه السلام) ( و در ذیل این روایت از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه چنین آمده است: ) علی مله ابراهیم و دین محمد (صلی الله علیه و آله) و هدی علی امیر المؤمنین (علیه السلام) «(1)».

حضرت آیه الله سیستانی فرموده است: «والشهادة لعلی (علیه السلام) بالولایه وامره (2) المؤمنین مکمله للشهادة بالرساله (3)» (گواهی به ولایت و امیرالمؤمنین بودن علی (علیه السلام)، کامل کننده شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است).

مرحوم آیه الله خوئی فرموده است: «و یتحب الصلوه علی محمد و آل محمد عند ذکره الشریف و اكمال الشهادتین بالشهادة لعلی (علیه السلام) بالولایه وامره المؤمنین فی الأذان و غیره)»؛ «مستحب است صلوات بر محمد و آل محمد هرگاه نام شریف آن حضرت برده شد و مستحب است کامل کردن شهادتین به شهادت به ولایت و امیرالمؤمنین بودن علی ما در اذان و غیر اذان» (4).

مرحوم آیه الله حکیم به فرموده است: گفتن: «أشهد أن علیا امیر المؤمنین و

ص: 189

1- وسائل الشیعه، ابواب تکبیره الإحرام، ج 4، ص 724، باب 8، ذیل ح 3.

2- (الإمره) (النوع من) اقرب الموارد. آمر - آمرأ - و - امره وإماره. امارت یافت. رئیس شد. منجد الطلاب.

3- منهاج الصالحین، ج 1، ص 178.

4- منهاج الصالحین، ج 1، فصول اذان و اقامه. ضمنا فرموده مرحوم آیه الله خوئی در شرح العروه الوثقی چنین است: لا شبهه فی رجحان الشهاده الثالثه فی نفسها بعد أن كانت الولایه من متمسمات ألساله و مقومات الإیمان، و من کمال الدین بمقتضى قوله تعالى و ألیوم أكملت لكم دینکم، بل من الخمس التي بنی علیها الإسلام، ولا سيما وقد أصبحت فی هذه الأعصار من أجلى أنحاء ألسعار وأبرز رموز ألتشیع و شعار مذهب أفرقه الناجیه، فهی إذن أمر مرغوب فیہ شرعا و راجح قطعاً فی الأذان و غیره، وإن كان الا بیان بها فیہ بقصد أجزئیه بدعه باطله و تشریعا محرما» (المستند، ج 13، ص 260)

ولی الله» به قصد استحباب مانعی ندارد بلکه گفتن آن در این زمانها از شعائر ایمان و رمز تشیع است و از این جهت رجحان شرعی دارد، بلکه چه بسا واجب باشد ولی نه به عنوان جزء اذان. (1)

در پایان این قسمت، عین عبارات و کلمات برخی دیگر از فقها و بزرگان را در رابطه با شهادت به ولایت در اذان و غیره، در پاورقی نقل می‌کنم، امید مورد توجه قرار گیرد، ان شاء الله. (2)

ص: 190

1- كما انه لا بأس بالاتيان بشهادة أن عليا امير المؤمنين و ولی الله بقصد الاستحباب المطلق لما في خبر الاحتجاج عن ابي عبدالله لا : اذا قال احدكم لا اله الا الله محمد رسول الله فليقل على امير المؤمنين ، بل ذلك في هذه الأعصار معدود من شعائر الايمان و رمز التشيع فيكون من هذه الجبهه راجحه شرعه بل قد يكون واجبه لكن لا بعنوان الجزئيه من الأذان .... (المستمسك، ج 5، ص (544)

2- قال المجلسي : لا يبعد كون الشهاده بالولاية من الأجزاء المستحبه للأذان بشهاده الشيخ و العلامه و الشهيد و غيرهم، بورود الأخبار بها. قال الشيخ في المبسوط : فاما قول «اشهد ان عليا امير المؤمنين و آل محمد خير البريه» على ما ورد في شواذ الأخبار، فليس بمعمول عليه في الاذان و لو فعله الانسان لم يأنم به غير انه ليس من فضيله الاذان و لاكمال فصوله، و قال في النهايه : فاما ما روى في شواذ الأخبار من قول «أن عليا ولی الله و أن محمد و آله خير البشر» فمما لا يعمل عليه في الأذان والاقامه، فمن عمل به كان مخطئا. و قال في المنتهى : و اما ما روى من الشاذ من قول «ان عليا ولی الله و آل محمد خير البريه» فمما لا يعول عليه. فيدل على استحباب ذلك عموما و الأذان من تلك المواضع و قد مر امثال ذلك في ابواب مناقبه (عليهم السلام) لوقاله المؤذن او المقيم لا بقصد الجزئيه بل بقصد البركه، لم يكن آثمه فان القوم جوزوا الكلام في اثنائهما مطلقه و هذا من أشرف الأدعيه و الأذكار. (انتهى ملخصا مافي بحار الانوار : ج 84، ص 112).

مجلسی اول در روضه المتقين ج 2، ص 245 (شرح من لا يحضر الفقيه) پس از نقل فرمایش شیخ صدوق فرموده است: محقق، و علامه و شهید، اخبار داله بر شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بعد از شهادتین را نسبت به شذوذ داده اند. (و الشاذ ما يكون صحيحه غير مشهور ... مع ان عمل الشيعه كان عليه في قديم الزمان و لعل ترك ذكره في الأخبار الواردة في الأذان للتقيه .....). مرحوم صاحب جواهر بعد از نقل كلام مرحوم صدوق در «فقيه» فرموده است: و مع ذلك كله فعن المجلسي انه لا يبعد كون الشهاده بالولاية من الأجزاء المستحبه للأذان استنادا الى هذه المراسيل التي رميت بالشذوذ و انه مما لا يجوز العمل بها و الى ما في خبر القاسم بن معاويه المروى عن احتجاج الطبرسي عن الصادق (عليه السلام) : «اذا قال احدكم لا اله الا الله محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله) فليقل على اميرالمؤمنين و هو كما ترى، الا انه لا بأس بذكر ذلك لا على سبيل الجزئيه عملا بالخبر المزبور و لا يقدر مثله في الموالات و الترتيب بل هي كالصلوه على محمد (صلى الله عليه و آله) عند سماع اسمه و الى ذلك أشار العلامه الطباطبائي (ره) في منظومته عند ذكر سنن الاذان و آدابه فقال : صل اذا ما اسم محمد بدا عليه و الآل فصل لتحمدا و اكمل الشهادتين بالتى قد اكمل الدين بها فى المئه واتها مثل الصلوه خارجه عن الخصوص بالعموم و الجه ثم قال صاحب الجواهر [بل لولا تسالم الاصحاب لأمكن دعوى الجزئيه بناء على صلاحه العموم المشروعيه الخصوصيه و الأمر سهل. انتهى كلام صاحب الجواهر (ره) (ج 9، ص 87) و قال المحقق الهمداني فى مصباح الفقيه، ج 2، باب اذان و اقامه : فالأولى أن يشهد لعلی (عليه السلام) بالولاية و إمره المؤمنین بعد الشهادتین قاصدا به امثال العمومات الداله على استحبابه ... و قال صاحب مهذب الاحكام فى شرح عباره العروه : الوجه فى عدم جزئيه الشهاده بالولاية جزء الأذان والاقامه، لعدم التعرض لها فى النصوص الواردة فى كيفية الاذان و الاقامه ولكن الظاهر انه لوجود المانع لا لعدم مقتضى، و يكفى فى اصل الرجحان جملة من الأخبار. مهذب الاحكام، تأليف فقيه عصره السيد عبدالاعلى الموسوى السبزواری، ج 6، ص 21.

## شهادت به ولایت به چه لفظی باشد؟

از روایات و عبارات فقها که در صفحات قبل نقل کردیم استفاده می شود که گویاترین عبارت این است که بگوییم: «اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا و

ص: 191

ولی الله» (گواهی میدهم که علی (علیه السلام) از جانب حق و به حق و از روی حق امیرالمؤمنین و ولی خداست) همانگونه که این عبارت در روایت کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است (روایت در صفحه 188 گذشت) و اما «اشهد ان علیا ولی الله» شهادت به ولایت نیست، بلکه شهادت بر این است که علی (علیه السلام) از اولیاء خداست (که در ادامه به آن اشاره می‌کنم و اینکه در توضیح المسائل ها این عبارت، به عنوان شهادت بر ولایت نوشته شده، ظاهره خلط و تسامح شده است.

البته شاید به منظور هم آهنگ شدن شهادت سه گانه، گفتن «ولی الله» به جای «حق» مناسب باشد، همان گونه که در عبارت مستمسک مرحوم حکیم آمده است، ولی لازم است لفظ «امیرالمؤمنین» آورده شود، که خصوص این کلمه گویای اعتراف به ولایت است، و این عبارت در خصوص اذان و اقامه و به خاطر حفظ تناسب مانعی ندارد (هر چند اگر گفته شود: «اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله» شهادت کاملتر و تناسب هم حفظ می‌شود). اما در موارد دیگر، مناسب است شهادت به ولایت، با عبارت «اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا»، انجام شود.

### امام علی (علیه السلام) «ولی الله» است

شکی نیست که حضرت امیر (علیه السلام) از مصادیق روشن و قطعی اولیاء خداوند متعال است.

خداوند سبحان فرموده است: (ألا- إن أولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون \* الذین آمنوا وکانوا یتقون) (1)؛ «آگاه باشید اولیاء (دوستان راستین خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند، آنان کسانی هستند که ایمان آوردند و تقوا پیشه اند».

ص: 192



خداوند متعال در این آیه مبارکه اولیای خود را با دو صفت معرفی و مشخص فرموده است، اول ایمان، دوم تقوا، آن هم تقوای مستمر و پرهیز از نافرمانی خدا به طور دائم و روزمره و تا پایان عمر، (یتقون). (1)

برای روشن شدن اینکه امام علی (علیه السلام) از مصادیق قطعی اولیای خداوند متعال است، باید معنی «ولی» و «اولیاء» توضیح داده و شناخته شود.

اولیاء» جمع «ولی» (بر وزن غی) از ماده «ولی یلی» گرفته شده، و در اصل به معنای نبودن واسطه و حائل میان دو چیز است، به معنای نزدیک و قرار داشتن دو چیز در کنار هم بدون فاصله است. (تلو). (2)

استعمال «ولی» در مورد سرپرست، مربی، صاحب اختیار، و دوست به همین مناسبت است.

قابل توجه اینکه هرگاه گفته شود «خدا ولی» است، «الله ولی الذین آمنوا» در

اینجا «ولی» به معنای سرپرست، مربی، رهبر متصرف در امور و شئون است -

ولی طفل، ولی و قیم یتیم، یعنی سرپرست و متکفل و صاحب اختیار طفل و یتیم - و هرگاه گفته شود (مثلاً) سلمان ولی خدا است، در اینجا «ولی» به معنای دوست و نزدیک است.

البته دوستی مراتب متفاوت دارد، دوست زبانی، دوست نانی و دوست جانی و راستین. (3)

ص: 193

---

1- این معنا از کلمه «قون» استفاده می شود، به تفسیر المیزان، ج 10، ص 88، و ج 1، ص 304 مراجعه شود.

2- الولایه والولایه : القرابه. (اقرّب الموارد)

3- رفیقان بر سه قسمند ار بدانی زبانی اند و نانی اند و جانی به نانی نان بده از در برانش نوازش کن تو یاران زبانی ولیکن یار جانی را بدست آر به جانش جان بده گر می توانی

دوست راستین کسی است که جز محبوب چیزی نمی بیند. و جز رضا و خواسته محبوب، خواسته و آرزویی ندارد، همه هستی اش وقف محبوب و در اختیار محبوب است، خود را همیشه و همه جا در زیر سایه محبوب می بیند.

بر این اساس «اولیاء خدا» افرادی هستند که میان آنها و خدا هیچگونه فاصله و حائلی وجود ندارد، از همه چیز دل کنده و تنها به او دل بسته اند، هیچگونه حجابی بر قلبشان سایه نیفکنده و از هر نوع ظلمت و تاریکی برکنارند، در پرتو ایمان کامل و نور معرفت و تقوای مستمر و روزمره، و به خاطر عبادات خالصانه و اعمال شایسته، خدا را با چشم دل می بینند و خود را متصل به وجود مطلق و قدرت بی نهایت پروردگار مشاهده می کنند، اولیاء خدا غرق صفات جمال و جلال خدا هستند، و غیر او را به فراموشی سپرده و به چیزی جز او فکر نکرده و دل نبسته و نمی بندند.

اولیاء خدا از هرگونه وابستگی به جهان ماده، رها و آزادند و «زه» حقیقی بر سراسر زندگی و وجودشان حاکم است، نه به خاطر از دست دادن چیزی جزع و بی صبری می کنند، و نه با به دست آوردن چیزی مغرور می شوند.

نه ریاست و مقام دنیوی و نعمتهای ظاهری فریشان می دهد، و نه فقدان چیزی مایوس و ناامیدشان می کند.

در نظر اولیاء خدا، ماسوای خدا ناچیز و بی ارزش و ناپایدار است، زیرا کسی که در کنار دریا قرار دارد، قطره در نظرش هیچ است، کسی که در تابش خورشید قرار گرفته، نور شمع خیره اش نمی کند، کسی که خود را در پرتو قدرت الهی و متصل به آن می بیند، از چیزی ترس و وحشت ندارد.

کسی که خدا را مالک الملک می شناسد، ریاست و قدرت دنیوی و نعمتهای ظاهری فریش نمی دهد.

کسی که خود را وابسته و دل داده به نیروی غیبی و بی نهایت نموده، از مواجهه با دشمن سرسخت و مخالف عنود و لجوج، اضطراب و هراس پیدا نمی کند.

کسی که می داند هرچه خدا خواسته، صلاح او در آن است، به خاطر حوادث و مشکلات جزع و بی تابی نمی کند.

و از اینجا روشن می شود که چرا اولیاء خدا ترس و اندوه به خود راه نمی دهند و ندارند. چرا از فقدان نعمتی غصه دار و اندوهگین نمی شوند، و چرا از دشمن کینه توز، ترس و نگرانی پیدا نمی کنند (الأخوف علیهم ولا هم یحزنون).

اکنون با توضیح مختصری که در معنای «اولیاء خدا» (دوستان راستین خدا) داده شد، چنانچه کسی صفات، عبادات، اعمال و زندگی امام علی (علیه السلام) را در نظر آورد، بدون شک و تردید، از عمق وجودش اعتراف خواهد نمود که آن حضرت از مصادیق روشن، و در رأس «اولیاء الله» قرار دارد، و از دوستان راستین و واقعی پروردگار است و بی اختیار می گوید: «اشهد ان علیاً امیر المؤمنین و ولی الله» (گواهی می دهم که علی ع امیر مومنان و دوست (راستین) خداوند متعال است). «الحمد لله الذی جعلنا من التمسکین بولایته و ولایه الأئمه المعصومین من ذریته». صلوات الله و سلامه علیهم.

### **امیر المؤمنین (علیه السلام) مثل اعلی صفات**

امیر المؤمنین علی (علیه السلام) پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، در کمالات نفسانیه - مانند علم، حلم، شجاعت، سخاوت، حسن خلق، عفت، فتوت جوانمردی و غیر اینها بی نظیر بود. همچنین در کمالات جسمانی، - مثل قدرت، قوت، زور و بازو مانند نداشت.

آن حضرت مل اعلا و نمونه بارز صفات و خصوصیات امامت بود، در

ایمان، تقوا، پرهیزکاری، عدل و انصاف، همتا نداشت. در اجرای مقررات دین، بین آشنا و بیگانه فرق نمی گذاشت. در زندگی به حداقل ضرور اکتفا می کرد. و همیشه دلسوز یتیمان و مستمندان بود.

آری هرانسان با انصاف و بی غرضی، در حالات و صفات و روحيات آن حضرت تأمل کند و کلمات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را درباره او، مورد توجه و دقت و بررسی قرار دهد، خواه ناخواه بر تقدم و افضيلت آن امام والا مقام، اعتراف می کند.

## امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آیه تطهیر

(إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً) (1)

خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و به طور کامل شما را پاک سازد... .

به اتفاق همه مفسران شیعه و سنی، مراد از اهل بیت در این آیه شریفه، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و بدیهی است که اهل بیت شامل صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اجانب و بیگانگان نمی شود. همچنین زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول این آیه نبوده و نیستند.

در تفسیر نورالثقلین، 26 روایت از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل کرده که آیه تطهیر در باره خمسه طیبه نازل شده است.

ما در اینجا از باب تیمن و تبرک به ترجمه چهار روایت از آنها اکتفا می کنیم.

1- حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: آیه «انما یرید الله...» در باره پیامبر و

علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شد، و آن

چنین بود که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اتاق همسرش ام سلمه استراحت می کرد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را دعوت فرموده و عبای خیبری را بر آنها پوشاند و

ص: 196

---

1- سوره احزاب (33)، آیه 33.

خود نیز زیر عبا قرار گرفت و گفت: «اللهم هؤلاء أهل بيتي وعدتني فيهم ما وعدتني، اللهم إذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا!»؛ (بار پروردگارا! اینها اهل بیت من هستند، که در باره ایشان به من وعده مخصوص به آنها دادی، خدایا! اینان را از هرگونه پلیدی و آلودگی دور فرما، و آنان را برای همیشه پاک دار).

ام سلمه گوید: به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتم: من هم در این دعا با آنها شریکم؟ فرمود: «به تو مؤده می دهم که عاقبتت خیر است» «ابشری یا أم سلمه فانک إلى خیر». (1)

2- امیرالمؤمنین علا در شورای مسلمانان برای تعیین خلیفه، برای اثبات خلافت خود فرمود: «انشدکم الله هل فیکم أحد أنزل الله فیہ آیه التّطهیر علی رسول الله: «انما یرید الله..» رسول الله (صلی الله علیه و آله) کساء خیبر یا فضمنی فیہ وفاطمه والحسن والحسین ثم قال: یا رب هؤلاء أهل بيتي وعترتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا غیري؟ قالوا اللهم لا»، «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که خدا در باره اش آیه تطهیر را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل کرده باشد جز من؟ آیا چنین نبود که وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبای خیبری را گرفت و من و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را در بر خود قرار داد و گفت: ای پروردگارا! اینها اهل بیت من هستند، اینان را از هرگونه پلیدی برای همیشه پاکشان بدار؟ همه حاضران گفتند: خدا گواه است که سخنان تو صحیح است و جز آن نیست». (2)

3- ابوبصیر روایت مفصلی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که در ضمن آن فرمودند:

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما را از راه هدایت به راه ضلالت نمی‌برند، و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت می‌کرد و اهل بیتش را معرفی نمی‌کرد، آل فلان و فلان ادعا

ص: 197

1- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 270، ح 84، ذیل تفسیر آیه تطهیر.

2- همان، ص 272، ح 90.

می کردند که ما هم اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستیم، و هنگامی که خداوند متعال آیه انما یرید الله... را در کتابش (قرآن مجید نازل فرمود، علی و حسن و حسین و فاطمه (علیها السلام) در خانه ام سلمه بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را زیر عبا برد و عرض کرد:

ای خدا! هر پیامبری خواص و اهلی ممتاز دارد که وزنه نبوت او هستند و این وزنه و ممتازها در نبوت من، کسی جز این چند نفر نیستند». ام سلمه گفت: ای پیامبر! فقط این چند نفر؟ مگر من از اهل و بستگان تو نیستم؟ فرمود: «تو پایان خوبی داری، ولی وزنه های نبوت من تنها علی و فاطمه و حسن و حسینند».

«ولکن الله عزوجل الله فی کتابه لنبیه إنا یرید الله فکان علی والحسن والحسین و فاطمه (علیهم السلام) فادخلهم رسول الله تحت الکساء فی بیت أم سلمه، ثم قال: اللهم ان لکل نبی أهلا وثقلا و هؤلاء أهل بیتی و ثقلی. فقالت أم سلمه: أأنت من أهلك؟ قال: إناک إلی خیر ولكن هؤلاء أهلی و ثقلی» (1)

4- در زمان خلیفه سوم، گروهی از مهاجر و انصار در مسجد گرد آمدند، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سخنرانی فرمود، در خلال سخنان خود اشاره به آیه تطهیر نمود، و گفت: ای مردم! آیا آیه تطهیر در کتاب خدا نازل نگشته، مگر نه این بود که در خانه ام سلمه، رسول خدا، من و همسر و فرزندانم را زیر کساء برد و گفت:

ای خدا، اهل بیت من جز اینان کسی نیست، پروردگارا این نزدیکان و بافته شده از روح منند، رنج و گرفتاری آنها، مرا رنج می دهد، و سختی بر آنان مرا در تنگنا قرار می دهد، پس ای خدا! آنچه گزند و آفت و پلیدی است از آنان برطرف گردان و کاملاً پاکشان دار. و مگر غیر از این بود که ام سلمه هم می خواست مشمول آیه باشد و در زمره اهل بیت قرار گیرد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه، این آیه در حق من و برادر و دخترم و حسن و حسین... نازل شده؟

ص: 198

راوی گوید: سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که به پایان رسید، همه حاضران، در پاسخ آن حضرت گفتند: صحیح است، ام سلمه هم این مطلب را خبر داد، و ما تنها به گفته او اکتفا نکردیم، بلکه از شخص پیامبر سؤال کردیم، فرمود: صحیح است و آنچه ام سلمه گفته بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا تکرار کرد. (1)

و در روایات است که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه (علیها السلام) می گذشت، صدا می زد:

الصلاه یا اهل البيت!! (اینما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیرا؛ ای اهل بیت، وقت نماز است، خداوند می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد. (2)

ضمناً در تفسیر المیزان فرموده است: «روایاتی که از طرق شیعه وارد شده که فرموده اند: آیه تطهیر در باره خمسه طیبه صلوات الله علیهم نازل شده، بیش از هفتاد روایت است، و این علاوه بر روایات بسیاری است که اهل سنت به طرق مختلف و فراوان از ام سلمه و عایشه و ابوسعید خدری و ... نقل کرده اند که طرق آنها قریب به چهل عدد می رسد. (3)

نکته: خداوند سبحان در آیه تطهیر پاکی اهلیت (علیهم السلام) را به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی اراده و بیان کرده است، ولی نسبت به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نبودن آنها را مانند سایر زنان، مشروط به تقوا کرد و فرموده است: (یا نساء النبی لستن كأحد من النساء إن اتقین (4))، «ای زنان پیامبر! شما مانند هیچ یک از سایر زنان نمی باشید، اگر تقوا پیشه سازید).

ص: 199

1- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 272، ح 92.

2- شواهد التنزیل، ج 2، ص 11 و ص 28.

3- المیزان، ج 16، ص 329.

4- سوره احزاب (33)، آیه 36.

و در آیه دیگر پاداش اخروی آنها را مطلق قرار نداده، بلکه مشروط کرده و فرموده است: (وإن كنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة فإن الله أعد للمحسنات منكن أجراً عظيماً (1))؛ «[ای زنان پیامبر!] و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را می خواهید، به راستی خدا برای نیکوکاران از شما (نه همه شما پاداش بزرگ آماده کرده است)».

همچنین خداوند سبحان، افرادی را به عنوان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی و قرار داده که متصف به صفت ایمان و عمل صالح و تداوم دهنده این دو صفت تا آخر باشند. و صحابی بودن و پاداش یار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودن را مطلق و بدون قید و شرط قرار نداده و فرموده است: (محمد رسول الله والذین معه... [تا آنکه فرموده است: [الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة وأجرأ عظيماً(2)]، «محمد رسول خداست و کسانی که با او، و همراه و صحابه اویند... [از میان آنها تنها] کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و تا به آخر به این دو صفت باقی مانده و به آن تداوم بخشیده، و در خط پیامبر (صلی الله علیه و آله) ثابت ماندند] خداوند به چنین صحابه ای وعده آمرزش و اجر عظیم داده است(3)». نه به همه صحابه (4).

به هر حال تفاوت اهل بیت (علیهم السلام) با سایرین از همین آیات روشن می شود و خود این مطلب نیز یکی از قرائن است بر اینکه آیه تطهیر فقط در شأن اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده و هرگز زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آن نیستند.

ص: 200

---

1- سوره احزاب (33)، آیه 39.

2- سوره فتح (48)، آیه 29.

3- به شرحی که در کتاب «روزهای مدینه»، ص 691 بیان کرده ام.

4- شاهد روشن این مطلب روایات بسیاری است که از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند مبنی بر اینکه گروهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرتد و جهنمی شدند، و بخاری در صحیحش و مسلم نیز در صحیحش روایات را نقل کرده اند، و آنها را در کتاب «روزهای مدینه»، ص 712 آورده ام.



## زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند

گاهی می گویند: مراد از «اهل البیت» در آیه تطهیر، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، زیرا صدر و ذیل آیه مربوط به زنان آن حضرت و خطاب به آنها است. (1)

ولی غافلند از اینکه:

اولاً: در خود آیه شاهد وجود دارد که مراد از «اهل البیت» زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند و آن شاهد ضمیرهای متعددی است که در صدر و ذیل آیه به صورت جمع مؤنث آمده است: (و قرن)، (بیوتکن)، (اقمن)، (آتین)، (اطعن)، (واذکرن)، (فی بیوتکن) که مخاطب زنان هستند. ولی در قسمت مربوط به «اهل البیت» ضمیرها به صورت جمع مذکر آمده است: (عنکم)، (ویطهرکم) که مخاطب در این قسمت مردان هستند، و مانعی ندارد که در یک آیه چند جمله خطاب به زنان و چند جمله خطاب به مردان باشد، همان گونه که در سوره یوسف آمده است: (یوسف أعرض عن هذا واستغفری لذنبک إنک کنت من المخاطبین) (2)

«ای یوسف! این حادثه را نادیده بگیر و تو [ای بانو از گناهت استغفار کن، زیرا تو از خطاکارانی]». که ابتدا خطاب به حضرت یوسف است. (یوسف أعرض) و بلافاصله خطاب به زلیخا است. (واستغفری لذنبک)، (إنک کنت).

ثانیاً: روایاتی که از کتابهای معتبر اهل سنت، در صفحات قبل نقل کردیم، مراد از «اهل البیت» را مشخص کرده و تصریح کردند بر اینکه زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند و مراد از «اهل البیت» تنها محمد، علی، فاطمه، حسن

ص: 201

---

1- وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الأولى وأقمن الصلاه وآتین الزکاه وأطعن الله ورسوله إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً\* واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمه إن الله کان لطیفاً خبیراً.

2- سوره یوسف / 29.

ثالثا: عایشه که به هر مناسبتی تلاش می کرده برای خود مقام و امتیازی ثابت و بیان کند، اما در باره آیه تطهیر، هرگز ادعا نکرده که مشمول آیه بوده است، بلکه - طبق روایت 2 که در صفحه 163 از ثعلبی نقل کردیم - اعتراف کرده که این آیه مخصوص و منحصر به خمسه طیبه بوده، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را طرد و کنار زده است.

رابعا: قرائن و شواهد خارجی نیز گویای این است که آیه تطهیر شامل زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی شود، مثل جنگ جمل و آتش افروزیها و جنگ با امام واجب الاطاعه و مخالفت با صریح قرآن مجید، که سبب کشته شدن جمع کثیری از مسلمانان گردید، و این رفتار با اراده تطهیر از جانب خدا، صد در صد منافات دارد.

### **طبق روایات اهل سنت نیز، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند**

{1} در صحیح مسلم است که ابن حبان گوید: بر زید بن ارقم وارد شدیم و به او گفتیم: تو از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستی، با آن حضرت نماز خوانده ای و حدیث شنیده ای، از احادیثی که شنیده ای برای ما نقل کن.

زید گفت: روزی در غدیر خم - بین مکه و مدینه - رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایستاد و خطبه خواند و موعظه کرد، تا آن که فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله وأهل بيته.. فقلنا له: من أهل بيته؟ نساؤه. قال: لا، وأيم الله، إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر. ثم يطلقها فترجع إلى أبيها وقومها، أهل بيته أصله و عصبته الذين حرموا الصدقه بعده»..

از زید بن ارقم سؤال کردیم: اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه کسانی هستند؟ آیا زنان پیامبرند؟

زید گفت: نه، سوگند به خدا زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اهل بیت پیامبر نیستند، همانا زن مدت زمانی با مرد است، سپس او را طلاق می‌دهد، پس زن به خانه پدر و وابستگی بر می‌گردد، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اصل و رگ و ریشه آن حضرت هستند، آن چنان کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام شده است. (1)

{2} «مسلم» در «صحیحش» با چند سند از صفیه، از عایشه نقل کرده است که گفت:

خرج النبی (صلی الله علیه و آله) غداه و علیه مرط مرحل، من شعر أسود. فجاء الحسن بن علی فادخله. ثم جاء الحسين فدخل معه. ثم جاءت فاطمه فأدخلها. ثم جاء علی فأدخله. ثم قال: (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (2)

عایشه گوید: روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله) [از حجره خارج شد و عبایی بافته شده از موی سیاه با آن حضرت بود، پس حسن بن علی علا آمد، رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را داخل عبا کرد، پس از آن حسین بن علی (علیه السلام) آمد او را نیز داخل عبا کرد، سپس فاطمه (علیها السلام) آمد آن حضرت را نیز داخل عبا کرد، پس از آن علی (علیه السلام) آمد او را هم داخل عبا کرد و در این موقع گفت:

(إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا)؛ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان - پیامبر - بزاید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (3)

{3} ثعلبی نیز در تفسیرش از ام سلمه نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه خود بود که فاطمه (علیها السلام) پارچه ای نزد آن حضرت آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: شوهر و دو فرزندت حسن و حسین (علیهم السلام) را صدا بزن، فاطمه (علیها السلام) آنان را حاضر کرد، سپس با رسول خدا غذا خوردند، بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبا بر آنان افکند و گفت: «اللهم هؤلاء

ص: 203

1- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب عائلا، ح 37 - 2408.

2- سوره احزاب (33)، آیه 33.

3- صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی . ح 2424.

أهل بيتي وعترتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا»؛ «خدایا! اینان خاندان منند، پلیدی را از آنان دور، و از هر آلودگی پاکشان گردان»..

و در اینجا آیه و إنما یرید الله به نازل شد... [ ام سلمه گوید: من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا؟! فرمود: «انک إلی خیر» ] «تو بر خیر و نیکی هستی» [ اما در زمره این گروه نیستی ]

{4} همچنین «ثعلبی» نقل کرده است: هنگامی که از عایشه در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ سؤال کردند گفت: این یک تقدیر الهی بود؛ و هنگامی که در باره علی ما از او سؤال کردند چنین گفت:

(تسألنی عن رجل کان من أحب الناس إلی رسول الله (صلی الله علیه و آله)، و کانت تحته ابنته وأحب الناس إلیه؟ لقد رأیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) دعا علیا و فاطمه و حسنا و حسینا (علیهم السلام) فألقى علیهم ثوبا قال: اللهم هؤلاء أهل بيتی الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت: فدنوت منهم، فقلت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) و أنا من أهل بیتک؟ فقال (صلی الله علیه و آله): تنحی فإنک إلی خیر» (1).

«از من در باره کسی سؤال میکنی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، از کسی می پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را دیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را در زیر لباسی جمع کرد و گفت:

خداوندا! اینها خاندان منند، رجس را از آنها ببر و از آلودگی ها پاکشان فرما، (عایشه گوید: من عرض کردم ای رسول خدا! آیا من هم از اهل بیت شما هستم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دور باش، کنار برو، تو بر خیر هستی [اما جزء این جمع نیستی]»

{5} احمد بن حنبل نیز از ابن عباس نقل کرده است که: «أخذ رسول الله (صلی الله علیه و آله)

ص: 204

1- این روایت و روایت قبل را ابن کثیر نیز در تفسیرش، ج 3، ص 493 و 494 آورده است.

توبه فوضعه علی و فاطمه و حسن و حسین فقال: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا (1))؛ «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لباس خود را گرفت و بر علی، و فاطمه و حسن و حسین افکند و فرمود: خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و شما را کاملا پاک کند».

{6} نیز احمد بن حنبل، از حکیم بن سعید نقل کرده است که گفت: نزد ام سلمه از علی (علیه السلام) باد کردیم، ام سلمه گفت: آیه (إنما يريد الله) در خانه من نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد به خانه من و فرمود: اجازه مده کسی بر من وارد شود، ناگاه فاطمه (علیها السلام) آمد، نتوانستم مانع ورود او بر پدرش شوم، سپس حسن آمد، نتوانستم مانع ورود او بر جدش شوم، بعد حسین آمد، نتوانستم جلوی او را از ورود بر جدش بگیرم، سپس علی (علیه السلام) آمد، نتوانستم مانع ورود او شوم، پس هنگامی که جمع شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبا را بر آنها افکند و گفت: «هؤلاء أهل بيتي فأهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، فنزلت هذه الآية حين اجتمعوا على البساط. قالت: فقلت: يا رسول الله و أنا؟ قال: فوالله ما أنعم، وقال: إنك على خير» (2)؛ «اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور گردان و آنان را به طور کامل پاکیزه ساز، پس در همان زمان که جمع بودند این آیه نازل شد، ام سلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا! من هم هستم؟ فرمود: توبه خیری».

### امام علی (علیه السلام) در آیه مباحله

(فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءكم وأبناءكم ونساءنا

ص: 205

1- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 330، وح 3062، ط المعارف.

2- مسند احمد 10: 177، ح 26570: و تفسير ابن كثير 3: 493.

ونساءکم وأنفسنا وأنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین(1)

هرگاه کسانی بعد از علم و دانشی که به تو عطا شده [باز در باره عیسی (علیه السلام) با تو به ستیز و محاجه برخاستند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما خویشان نزدیک خود را دعوت کنیم، شما هم خویشان نزدیکتان را، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بعد از اینکه آیاتی در باره حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شد و فرزند خدا، یا خدا بودن او را نفی کرد، گروهی از نصاری نجران آمدند خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گفتند:

آیا ممکن است فرزندی بدون پدر متولد شود؟! در این هنگام این آیه نازل شد.

(إن مثل عیسی عند الله کمثل آدم) (2)، «مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است.»

این آیه دلیل کوتاه و روشن در پاسخ نصارا بود، که اگر حضرت عیسی (علیه السلام) بدون پدر به دنیا آمد جای تعجب نیست و دلیل بر فرزندی خدا، یا خدا بودن او نمی شود، بلکه خلقت حضرت آدم (علیه السلام)، شگفت انگیز تر است، زیرا او بدون پدر و مادر به دنیا آمد. سرانجام پیامبر (صلی الله علیه و آله) نصارا را به همان گونه که خداوند در آیه مبارکه فرموده بود، دعوت به مباحله کرد، آنها یک روز مهلت خواستند و با اسقف (روحانی بزرگشان) مشورت کردند، وی گفت: فردا نگاه کنید، اگر محمد (صلی الله علیه و آله) با فرزندان و خانواده اش آمد، از مباحله با او بترسید، اما چنانچه با اصحابش آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا در این صورت معلوم می شود که او بر حق نیست. روز بعد دیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آرامش و وقار، در حالی که حسین (علیه السلام) را در آغوش گرفته و دست حسن (علیه السلام) را در دست دارد و علی (علیه السلام) در کنارش و

ص: 206

1- سوره آل عمران (3)، آیه 61.

2- سوره آل عمران (3)، آیه 59.

فاطمه (علیها السلام) پشت سر آن حضرت آمدند.

نصارا در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود جلو آمدند، هنگامی که از نزدیک چشمشان به آن چهره های نورانی و درخشان افتاد متحیر شدند و پرسیدند: این افراد که محمد (صلی الله علیه و آله) همراه خود آورده است چه کسانی هستند؟ گفتند: آن دو کودک، حسن و حسین (علیهم السلام) فرزندان دخترش فاطمه اند، آن جوان، علی بن ابی طالب، پسر عمو و داماد و محبوب ترین خلق خدا نزد او است، و آن بانوی جوان، دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام)، عزیز ترین مردم و نزدیک ترین انسانها به قلب اوست.

نصارا به اسقف گفتند: مهیای مباحله باش، گفت: نه، من مردی را می بینم که عزیزترین عزیزانش را، با کمال جرأت برای مباحله آورده است و می ترسم راستگو باشد و چنانچه مباحله کند و به ما نفرین نماید، همه نصارا هلاک شوند.

من صورتهایی ملکوتی و آسمانی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه ها را از جا برکنند، خداوند چنین خواهد کرد و دعایشان را مستجاب می کند. سپس خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، عرض کردند: ما با شما مباحله نمی کنیم و تقاضای مصالحه نمودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقاضای آنها را پذیرفت. (1)

روایات شیعه در این شأن نزول، از حد و حصر خارج است، اهل تسنن نیز روایات بسیاری در شأن نزول آیه مباحله، و همراه بردن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را برای مباحله نقل کرده اند که به خاطر اختصار در صفحه 656 برخی آنها را آورده ام و اینجا به یک روایت از صحیح مسلم اکتفا می کنیم.

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده که گفت: معاویه پسر ابوسفیان امر کرد به سعد و گفت: چه چیز سب شده که ابوتراب را سب نمیکنی؟

ص: 207

---

1- به تفاسیر ذیل آیه، و به بحار الانوار، ج 2، ص 32 تا 356 مراجعه شود. روایات جمع بندی و تلخیص شد.

سعد گفت: سه چیز است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره ابوتراب گفته است لذا من هرگز او را ست نمیکنم، و اگر یکی از آن سه چیز برای من بود دوست تر می داشتم از اینکه شتران قرمز (که بهترین و با ارزش ترین شترهاست) برایم می بود، و آن سه چیز عبارتند از:

1- در یکی از جنگها رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی را به جای خود گذاشت، علی (علیه السلام) گفت:

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا با زنها و بچه ها می گذاری؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا خشنود نمیشوی از اینکه نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه بعد از من نبوت نیست؟

2- شنیدم در جنگ خیبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پرچم را میدهم به مردی که خدا را و رسول خدا را دوست می دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند. [سعد ادامه میدهد] پس ما همه گردن کشیدیم که شاید آن مرد که پرچم به او داده می شود ما باشیم ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی (علیه السلام) را نزد من حاضر کنید، علی (علیه السلام) را در حالی که چشمش درد می کرد آوردند، رسول خدا آب دهانش را بر دو چشم او افکند و پرچم را به او داد و خدا فتح و پیروزی برای او قرار داد.

3- وقتی این آیه نازل شد: (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علی و فاطمه و حسن و حسین: را طلبید و فرمود: بارپروردگارا اینها اهل من هستند. (1)

ص: 208

---

1- عن عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: أمر معاوية بن أبي سفيان سعدة فقال: ما منعك أن تسب أبا الراب؟ فقال: أما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فلن أسبه. لأن تكون لي واحده من أحب إلي من حمر النعم. سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول له، خلقه في بعض مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله، خلفتني مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله (صلی الله علیه و آله): «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى. إلا أنه لا تبؤه بعدى» و سمعته يقول يوم خيبر: «لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله، و يحبه الله ورسوله، قال: فتناولنا لها فقال: «أدعوا لي عليا» فأتى به أرمدا. فبصق في عينه و دفع الراية إليه. فتح الله عليه. و لما نزلت هذه الآية: و ققل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم (الآية) (آل عمران/ 61) دعا رسول الله (صلی الله علیه و آله) عليا و فاطمه و حسن و حسينا فقال: «اللهم هؤلاء أهلي». (صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، (ص 1042)) باب: من فضائل علي بن ابى طالب، رضی الله عنه. 32- حديث ( 2404).



از این روایت (که در صحیح ترین کتب اهل تسنن آمده) معلوم می شود این

شان نزول، از موضوعات مسلم و روشن و غیرقابل تردید بوده و معاویه هم

صد در صد آن را قبول داشته است. همچنین معلوم می شود فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) که

علی (علیه السلام) محبوب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و به منزله پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، از موضوعات

مسلم و قطعی بوده و معاویه این فضائل را قبول داشته است، لذا هیچ یک از آنها

را انکار نکرد و سخن سعد را رد ننمود.

و در اینجا باید گفت: تعجب از معاویه است که با دانستن این فضائل و قبول داشتن این مناقب، چگونه و با چه جرئتی حاضر شد با آن حضرت، آن هم در آن حد، مخالفت و دشمنی کند، و سرانجام جنگ صفین را برپا نماید، و البته نبود این مخالفتها مگر به خاطر حب ریاست، و این همان است که حضرت رضا فرمودند: «ما ذنبان ضاریان فی قطیعه غنم بأضر فی دین المسلم من حب الریاسته (1)»، «ضرر دو گرگ درنده، در گله گوسفند، بیشتر نیست از ضرر حب ریاست در دین مسلمان».

آری،

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

(فاعتبروا یا أولى الأبصار (2))، «پس شما بینایان! عبرت بگیرید».

ص: 209

---

1- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 412

2- سوره حشر (59)، آیه 2.

إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا \* يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا \* (1)

2- مفسران - شیعه (2) و سنی . در ذیل این آیات روایت کرده اند که آیات فوق، یا تمام سوره «هل اتی» در حق اهل بیت (علیهم السلام) نازل گردید، و سبب آن این بود که حسن و حسین xxx بیمار شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمعی از صحابه به عیادتشان رفتند و به حضرت امیر (علیه السلام) پیشنهاد دادند که برای شفای حسنین xxx نذری کند،

امیرالمؤمنین و فاطمه xxx و فضه - که در خدمت آنها بود - نذر کردند چنانچه آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند، و در برخی روایات است که حسن و حسین xxx نیز گفتند ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم.

طولی نکشید که هر دو شفا یافتند، و این در موقعی بود که مواد غذایی نداشتند.

ص: 210

1- سوره دهر (76)، آیه 5 تا 9. این سوره به مناسبت الفاظی که در آن آمده است به سه نام نوشته شده: سوره «دهر»، سوره «انسان» و سوره «هل اتی». به طور یقین، نیکوکاران از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور (سرد و سفید و معطر است، آن جام از چشمه ای است که همواره بندگان خدا از آن می نوشند، و آن را به دلخواه خود هرگونه که بخواهند جاری می سازند، آنان ( نیکوکاران همواره به نذرشان وفا می کنند، و از روزی که عذابش (گزندش گسترده است می ترسند، و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند و می گویند: ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچگونه پاداش و سپاسی از شما نداریم).

2- مثل تفسیر کشاف، ج 4، ص 270 و تفسیر فخر رازی، ج 20، ص 243.

حضرت امیر(علیه السلام) سه من جو قرض کرد و فاطمه (علیها السلام) یک سوم آن را آرد نمود و نان پخت، هنگام افطار فقیری بر در خانه آمد و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله)؛ سلام بر شما ای خاندان محمد! من مسکینم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی بدهد، آنها همگی فقیر را بر خود مقدم داشتند و غذای خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار نان جو را سر سفره گذاردند، یتیمی بر در خانه صدا زد، آن روز نیز ایثار کردند و نان خود را به او دادند و با آب افطار نمودند و روز سوم باز روزه گرفتند و هنگام افطار اسیری در خانه آمد، باز همگی غذای خویش را به او دادند. هنگامی که صبح شد، علی (علیه السلام) دست حسن و حسین xxx را گرفته، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند، وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) آنها را دید، مشاهده کرد از گرسنگی بی تاب و لرزانند! فرمود: این چه حالی است که در شما می بینم و نگران شد و برخاست و با آنها وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شدند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) دید فاطمه (علیها السلام) در محراب ایستاده در حالی که از گرسنگی چشمانش به گودی فرورفته است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ناراحت شد. در این هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین اهل بیتی به تو تبریک می گوید، سپس سوره «هل اتی» را بر آن حضرت تلاوت کرد.

در برخی نقلها آمده است که از آیه «إن الأبرار» تا آیه «کان سعیکم مشکورا» که مجموعا هیجده آیه است، در این موقع نازل گشت. (1)

مفسران و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا تمام این سوره در ماجرای فوق نازل شده است و همگی این واقعه و نزول این آیات را یکی از فضائل مهم و بی نظیر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) دانسته اند.

ص: 211

و در الغدير (1) از سی و چهار نفر از علمای معروف اهل سنت نام برده که این واقعه را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتابها و شماره صفحه).

و خلاصه این واقعه و این فضیلت در میان اهل تسنن مشهور و معروف است، تا آنجا که محمد بن ادریس شافعی، یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن در شعر معروفش گفته است:

إلی م، إلی م، و حتی متی؟

أعاب فی حب هذا الفتی؟

و هل زوجت فاطم غیره؟

وفی غیره هل آتی هل آتی؟!

تا کی، تا کی و تا چه زمانی مرا در محبت این جوانمرد (علی (علیه السلام)) سرزنش میکنید؟

و آیا فاطمه (علیها السلام) به غیر او تزویج شد؟ و آیا «هل آتی» در باره غیر او نازل شده است؟! (2)

ضمناً «زمخشری» نیز در «تفسیر کشاف» شأن نزول آیات سوره مبارکه را در مورد نذر اهل بیت (علیهم السلام) نقل کرده است. (3)

آری، این آیات سندی گویا و روشن است بر افضلیت اهل بیت (علیهم السلام) و برتری آنها نسبت به سایر خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همسران و صحابه آن حضرت و بدون شک این آیات مقام شامخ و باعظمت اهل بیت (علیهم السلام) را نشان می دهد و بر همه آشکار می سازد.

گفته نشود که چگونه می توان سه روز گرسنه ماند و تنها با آب افطار کرد، زیرا افرادی برای برخی معالجات پزشکی، گاهی تا بیست روز تمام، تنها با آب گذرانده اند و اصلاً غذا نخورده اند، و این امساک از غذا باعث درمان بیماری آنها شده است، حتی یک پزشک غیر مسلمان، کتابی در باره آب درمانی نوشته است.

ص: 212

1- الغدير، ج 3، ص 107.

2- احقاق الحق، ج 3، ص 158.

3- تفسیر کشاف، ج 4، ص 670.

قل لا أستکم علیه اجرا إلا الم فی القربی (1)

ای پیامبر (بگو: از شما هیچ پاداشی جز دوست داشتن نزدیکانم را نمی خواهم.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد مدینه منوره شد و اسلام رو به رشد و شکوفایی نهاد و رفت و آمدها در خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) زیاد گردید، انصار خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: چنانچه مشکلات مالی پیدا شد، اموال ما، بدون هیچگونه قید و شرطی در اختیار شما قرار دارد، وقتی این سخن را گفتند: این آیه نازل گردید: (قل لا أستکم علیه اجرا إلا الموده فی القربی (2))، «بگو من مزدی از شما، در برابر ابلاغ رسالتم نمی خواهم، جز محبت نزدیکانم»، و آیه را برای آنان تلاوت کرد، سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید. (3)

علامه طباطبایی و در المیزان فرموده است: روایات بسیاری از طرق شیعه وارد شده که مراد از «القربی» خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در این آیه دوستی آنها واجب شده، اهل بیت آن حضرت به علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند. ما در اینجا به نقل یکی از آنها اکتفا می کنیم.

از ابن عباس روایت شده که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند خویشاوندان شما که در این آیه دوستیشان واجب شده، چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزند فاطمه». «قالوا: یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ولداها» (4)

ص: 213

1- سوره شورا (42)، آیه 23.

2- سوره شورا (42)، آیه 23.

3- به تفاسیر، خصوصا تفسیر المیزان، ج 18، ص 42 تا 50 مراجعه شود.

4- المیزان، ج 18، ص 53.

همچنین علامه در میزان فرموده است: در کتب اهل سنت نیز روایات متعددی وارد شده که مراد از «القربی» در آیه مزبور، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند که به نقل یکی از آنها اکتفا می کنیم.

احمد حنبل در فضائل صحابه، از سعید بن جبیر نقل کرده است که:

لما نزلت (قل لا أسئکم علیه اجرا إلا الموده فی القربی) «قالوا: یا رسول الله! من قرابتک؟ من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم، قال: علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام)، و قالها ثلاثا (1)»؛ هنگامی که این آیه نازل شد اصحاب عرض کردند:

ای رسول خدا! خویشاوندان شما که مودت و دوستی آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آن دو، و این سخن را سه بار تکرار کرد.

### **گوشت و خون علی (علیه السلام) از گوشت و خون پیامبر است.**

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

ای علی من شهر دانشم و تو درب آنی و به شهر نیابند مگر از درب آن، دروغ گوید کسی که گمان کند مرا دوست داشته و تو را دشمن دارد، زیرا تو از منی و من از تو، گوشتت از گوشت من است و خونت از خون من، روح من از روح من و باطن من از باطن من، و ظاهر من، تو امام امت منی و خلیفه من پس از من، خوشبخت است آن کسی که فرمانت برد و بدبخت است آن کسی که نافرمانیت کند، سودمند است آن که دوستت دارد و زیانمند است کسی که دشمنت دارد، کامیاب است آن کسی که همراه تو و با تو است و هلاک است کسی که از تو جدا است، مثل تو و امامان پس از تو چون کشتی نوح است و هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد، و مثل شما چون ستارگان است،

ص: 214

هرگاه ستاره ای نهان شود، ستاره ای عیان گردد تا به روز قیامت. (1)

## شهادت قاضی نورالله (قدس سره)

در رابطه با حدیث قبل و جمله «لحمک لحمی مناسب دیدم داستان و کیفیت شهادت عالم بزرگوار، مرحوم قاضی نورالله را به طور خلاصه بازگو کنم:

جناب قاضی نورالله از بزرگان علمای شیعه می باشد و نسب شریف آن مرحوم به امام سجاد زین العابدین (علیه السلام) منتهی می شود، در سال 956 در شوشتر به دنیا آمد و برای تکمیل تحصیلات خود به خراسان رفت و پس از آن که به مراتب عالیه علم و کمال دست یافت، بر آن شد که جهت ترویج مذهب حقه جعفری به هندوستان برود، و بعد از تهیه مقدمات در سال 993 به هندوستان رفت و مدتی در لاهور هند ماند.

مقام علمی و فضائل و کمالات نفسانی او شهرت یافت، به طوری که اکبرشاه تیموری - شاه هندوستان - با آن بزرگوار رابطه دوستی و رفاقت برقرار کرد سرانجام از آن عالم جلیل القدر تقاضا کرد که مقام قضاوت را قبول کند، مرحوم قاضی نورالله فرمود: من قبول می کنم به شرط این که به فتوای خود که مطابق

ص: 215

---

1- قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعلی ابن ابی طالب (علیه السلام) یا علی انا مدینه الحکمه و انت بابها و لن توتی المدینه الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنى و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک من الحمی و دمک من دمی و روحک من روحی و سریر تک سریرتی و علانیتک علانیتی و انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعک و شقی من عصاک و ریح من تولاک و خسر من عاداک و فاز من لزمک و هلك من فارقک مثلک و مثل الأئمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل نجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیامه (امالی شیخ صدوق، مجلس 45) و (بحار ج 23، ص 126).

یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن است، در بین مردم قضاوت کنم، شاه قبول کرد و منصب قاضی القضاة هند را به او محول کرد.

آن بزرگوار بر کرسی قضاوت و تدریس نشست و مذاهب چهارگانه اهل سنت را - حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی - تدریس می کرد و در درس خود، و در مورد قضاوت، قول یکی از مذاهب چهارگانه را که مطابق مذهب شیعه بود اختیار می کرد و طبق آن حکم می فرمود.

عظمت و مقام علمی آن بزرگوار باعث شد که علمای هند به او حسد بردند و درصدد برآمدند موجبات کشتن او را فراهم کنند، تا این که روزی مرحوم قاضی، نام مبارک امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را برد و فرمود: علیه الصلاة والسلام. علمایی که پی بهانه می گشتند، به او اعتراض کردند که در دین بدعت گذارد زیرا صلوات و سلام مخصوص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و بر غیر او صلوات فرستادن، بدعت در دین است و هر کس در دین بدعت گذارد مهدورالدم و واجب القتل است و همه علمای اهل تسنن به شاه نامه نوشتند که کشتن قاضی نورالله واجب است، چون در دین بدعت گذاشته است.

از میان علما یک نفر به منظور حفظ جان قاضی نورالله این شعر را نوشت و برای شاه فرستاد.

گر لحمک لحمی بحديث نبوی هی

بی صل علی، نام علی بی ادبی هی

اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره علی (علیه السلام) فرموده است: «گوشت تو گوشت من است» پس نام علی را بدون صلوات بردن بی ادبی است. زیرا صلوات بر علی صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

و چون این مطلب در نزد اهل تسنن معروف و مورد قبول بود که پیامبر به حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «لحمک من لحمی» لذا مرحوم قاضی تبرئه شد، تا این



که شاه (اکبرشاه) از دنیا رفت و پسرش جهانگیر شاه به جای پدر نشست.

چون جهانگیر شاه مردی خام و نادان بود و به اندک چیزی به غضب درمی آمد، لذا علمای اهل تسنن وقت را غنیمت شمردند و بر آن شدند که به هر وسیله ای شده، قاضی را از نظر شاه بیندازند ولی قاضی مواظب بود و کسی اطلاع پیدا نمی کرد که او شیعه و مذهبش جعفری است، تا این که آنان یک نفر از جوانان خود را به عنوان شاگردی و خدمت کار نزد قاضی گماشتند، شاید از وی چیزی که وسیله کشتن او شود به دست آورند.

آن جوان مدتی نزد قاضی رفت و آمد کرد، تا این که روزی کتاب «احقاق الحق» را که آن مرحوم در اثبات حقانیت شیعه و مذهب جعفری می نوشت دزدید و برای علمای اهل سنت برد، آنان کتاب را نزد جهانگیر شاه بردند و برای او خواندند و سخت او را به غضب درآوردند.

شاه از علمای اهل تسنن سؤال کرد، جزای چنین شخصی چیست؟ آنان بالاتفاق گفتند: جزای او این است که به بدترین شکل به قتل برسد.

شاه دستور داد شاخه های درخت خار دار آورند و جناب قاضی را برهنه کردند و به قدری از شاخه های خاردار بر بدن شریف او زدند که گوشت بدن آن

عالم بزرگوار از استخوانش جدا شد، پس از آن دستور داد، یک ظرف مسی را پر از آتش کردند و بر سر برهنه آن بزرگوار گذاشتند که مغز سر آن مظلوم به جوش آمد و به درجه رفیعه شهادت رسید.

بدن شریف او را در اکبرآباد هند به خاک سپردند و فعلاً قبر شریفش زیارتگاه عموم مسلمانان است و دارای بارگاه و حرم می باشد. (1)

ص: 217

ای ز مهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست

از پی حیدر حسن ما را امام و رهنماست

همچو کلب افتاده ام بر خاک درگاه حسن

خاک نعلین حسین اندر دو چشمم توتیاست

عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشن است

دین جعفر بر حق است و مذهب جعفر رواست

ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو

ذره ای از خاک قبرش دردمندان را دواست

پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی

اگر تقی را دوست دارم در همه مذهب رواست

عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود

همچو مهدی یک سپهسالار در میدان کجاست

شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته اند

احمد جامی غلام خاص شاه اولیاست

\*

گر منظر افلاک شود منزل تو

وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون حب علی نباشد اندر دل تو

مسکین تو و سعی های بی حاصل تو

**شهامت امیر المؤمنین (علیه السلام)**

روزی عمر بن خطاب مردم را مخاطب قرار داد و گفت: اگر شما را از آنچه می شناسید به سوی آنچه انکار می کنید برگردانم اگر شما را از

اسلام به کفر دعوت کنم چه خواهید کرد؟ حاضران سکوت کردند و پاسخ عمر را ندادند. بار دوم و سوم همان حرف را تکرار کرد و کسی پاسخ او را نداد، (همه از او خائف

ص: 218

بوده جرأت پاسخگویی نداشتند)، از میان مردم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پا خاست و فرمود: اگر چنین کاری بکنی توبه ات می دهیم، (وادارت می کنیم توبه کنی) و چنانچه توبه کنی توبه ات را می پذیریم.

عمر گفت: اگر توبه نکنم چه می کنی؟

حضرت فرمود: در این صورت آنچه را که چشمانت در آن قرار دارد می زنیم.

سرت را از بدنت جدا می کنیم).

عمر گفت: حمد خدا را که در این امت کسی را قرار داده است که هرگاه ما کج و منحرف شویم، کجی ما را راست می کند. (1)

### نمونه ای از زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابن جوزی حنفی نقل کرده است که :

قال سويد بن غفله : دخلت على علي (عليه السلام) يؤما و ليس في داره سوى حصير رث وهو جالس عليه، فقلت يا أمير المؤمنين انت ملك المسلمين وألحاکم عليهم و على بيت المال و تأتيك الوفود، و ليس في بيتك سوى هذا ألحصير شيء؟

قال (عليه السلام) يا سويد إن اللبيب لا يتأث في دار النقلة، و أمامنا دار المقامه قد نقلنا متاعنا و نحن منقلبون إليها عن قريب.

قال سويد: فابكاني والله كلامه.

ص: 219

---

1- محمد بن خالد الضبي قال: خطبهم عمر بن الخطاب فقال: لو صرفناكم عما تعرفون الى ما تنكرون ما كنتم صانعين؟ قال فسكتوا، قال: فقال ذلك ثلاث فقام على الا فقال: اذا كنا نستتيك، فان تبت قبلناك، قال: و ان لم اتب؟ قال: اذا نضرب الذي فيه عيناك، فقال: الحمد لله الذي جعل في هذه الامه من اذا اعوججنا أقام اعوججانا. كشف الغمه، في مناقبه علا وغزاره علمه.

سوید بن غفله گفت: روزی وارد شدم بر حضرت علی (علیه السلام)، دیدم در خانه چیزی - زیراندازی به وجود ندارد، جز حصیر کهنه، و آن حضرت روی آن نشسته بود، گفتم:

یا امیر المؤمنین شما پادشاه مسلمانان و حاکم بر آنها و بر بیت المال هستید، و برای شما مهمان می آید، و در خانه ات جز این حصیر چیزی وجود ندارد؟

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: ای سوید انسان عاقل در خانه ای که باید از آن منتقل شود اثاث پهن نمی کند، اثاث گرد نمی آورد، و جلوی ماخانه ای است که در آنجا می مانیم، همانا مامتاع، و اثاث زندگی خود را به آنجا منتقل کرده ایم، و به زودی به آن خانه می رویم.

سوید گفت: به خدا سوگند سخنان حضرت مرا گریاند. (1)

### امیر المؤمنین (علیه السلام)، با کار تأمین غذا می کرد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: روزی در مدینه سخت گرسنه بودم، به منظور کاریابی رهسپار اطراف مدینه شدم، زنی را دیدم کلوخ جمع کرده، می خواهد آن را گل کند، با او قرار گذاشتم از چاه آب بکشم و برای هر دلو آب یک دانه خرما اجرت بدهد. شانزده دلو آب کشیدم و کلوخها را گل کردم، تا این که کف دستم پوست انداخت (تاول کرد) و مجروح شد، نزد پیرزن رفتم، آن زن شانزده عدد خرما شماره کرد و به من داد، آنها را برداشتم و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدم و داستان را برای آن جناب بازگو کردم، و آن حضرت با من از آن خرما میل فرمود. (2)

### زهد امیر المؤمنین (علیه السلام)

روزی حضرت امیر (علیه السلام) در حالی که لباس وصله دار پوشیده بود، از منزل خارج شد، به آن حضرت گفتند: این لباس مناسب شأن شما نیست! آن جناب فرمود:

ص: 220

1- تذکره الخواص ابن جوزی حنفی، ص 115.

2- کشف الغمه، فی انه علیه السلام ازهد الناس.

نفس انسان با پوشیدن لباس وصله دار فروتن و متواضع می شود، و مؤمنان (فقرا) که لباس ندارند چون این لباس را بر تن من می بینند آرامش پیدا می کنند. (1)

همچنین نقل است که حضرت امیر (علیه السلام) از جلو دکان قصابی گذشت، قصاب گفت: یا امیرالمؤمنین گوشت خوبی آورده ام، اگر اجازه فرمایی مقداری برای خانه شما بفرستم؟ آن بزرگوار فرمود: پول ندارم، قصاب گفت: برای پولش صبر میکنم، حضرت فرمود: من بر خوردن گوشت صبر می کنم. (2)

نیز ابن عباس گوید: در سرزمین ذی قار (محلی است نزدیک بصره) خدمت امام مان رفتم. دیدم کفش خود را پینه می زد، وقتی مرا دید فرمود:

«ما قیمة هذا النعل؟ فقلت: لا قیمة لها؛ فقال (علیه السلام): وألله لاهی أحب إلی من إمرتکم، إلا أن أقیم حقاً، أو أذفع باطلاً»؛ «ای ابن عباس، قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: ارزشی ندارد، فرمود: به خدا سوگند، این کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر این که با آن حقی را بیا دارم، یا باطلی را دفع نمایم». (3)

### در نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا بی ارزش است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «وإن دنیاکم عندی لأهون من ورقة فی فم جراده تقضمها»؛ «همانا دنیای شما در نظر من از برگگی که ملخ آن را رد کرده، بی ارزش تر و پست تر است». (4)

و فرموده است: «وألله لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید

ص: 221

---

1- خرج یوما و علیه ازار مرقوع، فعوتب علیه فقال: یخشح القلب بلبسه و یقتدی بی المؤمن اذا راه علی: کشف الغمه، فی أنه علیه السلام ازهد الناس.

2- انوار نعمانیة و سخنرانی های مرحوم راشد، ج 2، ص 493.

3- نهج البلاغه، خطبه 33.

4- نهج البلاغه، خطبه 224.

مجدوم»؛ «به خدا سوگند، دنیای شما در نظر من از شکنجه خوکی که در دست آدم جذامی افتاده باشد، پست تر است» (1).

در جای دیگر فرموده است: «ولا لقیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفته عنز»؛ «ای مردم می بینید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بز بی ارزش تر است» (2).

و به مسلمانان فرموده است: «فلتکن الدنیا فی أعینکم أصغر من حثالته القرظ، وقراضه الجلم»؛ «باید دنیا در نظر شما از رده های برگ درخت و ریزه های دم قیچی کوچکتر و بی ارزش تر باشد» (3).

### برتری امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پیامبران

هنگامی که ضربت بر فرق مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شده بود، و در بستر قرار داشت، صعصعه بن صوحان به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین شما برترید یا آدم ابوالبشر؟ فرمود: «ترکیه المرء نفسه قبیح؛ تعریف کردن انسان از خودش، زشت است، ولی چون سؤال کردی، پاسخ میدهم».

خداوند به آدم فرمود:

(یا آدم اسکن أنت وزوجک الجنه وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجره فتکونا من الظالمین (4))، «ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از نعمتهای آن هر چه می خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید تا از ستمکاران بوده باشید».

ص: 222

---

1- همان، حکمت 236.

2- همان، خطبه 3.

3- همان، خطبه 32.

4- سوره بقره، آیه 34.

اما من بسیاری از چیزها را که خداوند بر من مباح کرده بود ترک کردم و نزدیک آنها نرفتم.

اما نوح (علیه السلام) وقتی تکذیب قوم خود را دید بر آنها نفرین کرد، ولی من در حق کسانی که به من ظلم کردند نفرین نکردم، وانگهی پسر نوح کافر شد و پسران من دو بزرگ و سرور جوانان اهل بهشتند.

اما موسی (علیه السلام)، وقتی خداوند موسی را فرستاد برای دعوت فرعون، عرض کرد: خدایا! من یکی از اینها را کشتم، می ترسم مرا بکشند، تا این که خدا فرمود: نترس، همانا انبیا نزد من نمی ترسند. (سوره قصص، آیه 33 و سوره نحل، آیه

11) ولی من در شبی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به غار ثور پناه برد، در بستر آن حضرت خوابیدم و از هیچ کس نترسیدم، و همچنین زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا برای تبلیغ سوره براهه به سوی مشرکان فرستاد، با این که بسیاری از بزرگان قریش را کشته بودم، در عین حال سوره برائت را بردم و بر ایشان خواندم و از احدی نترسیدم.

اما عیسی (صلی الله علیه و آله)، مادر عیسی در بیت المقدس بود، وقتی خواست عیسی را به دنیا آورد شنید گوینده ای از غیب می گوید: خارج شو، این جا خانه عبادت است نه خانه ولادت، اما هنگامی که مادر من خواست مرا به دنیا آورد، در حرم بود، دیوار کعبه شکافته شد و شنید گوینده ای می گوید: داخل شو، پس در خانه خدا داخل شد و من در آن خانه، به دنیا آمدم و از برای احدی غیر از من این فضیلت نیست، نه قبل از من، نه بعد از من. (1)

ص: 223



## خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از نور واحد آفرید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آن که آدم ابوالبشر را خلق کند من و علی را از نور واحد آفرید، چون آدم را خلق کرد، آن نور را در صلب او قرار داد و دائماً آن نور نسلاً بعد نسل، واحد بود، تا در صلب عبدالمطلب به دو قسمت منقسم شد، پس نبوت در من است، و وصایت در علی (علیه السلام). (1)

### برخی شاخصه های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

#### سعادت امیرالمؤمنین ما در زندگی

چنانچه سعادت انسان مورد توجه قرار گیرد ظهورش در ازدواج و همسررداری بیشتر تجلی می کند.

اگر سعادت در داشتن زن خوب است که جامع فضایل و دارای ملکات نفسانی و روحانی باشد، باید گفت: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سعادت مند ترین و خوشبخت ترین مردان عالم بوده است، زیرا یک زن به تمام معنا آراسته و پاک داشت، توافقی اخلاقی، سادگی زندگی، بی آلاشی و بی تکلفی، بدون توقع از یکدیگر، احترام به عقیده یکدیگر، طهارت روح و علم و تقوا، زهد و قناعت، عبادت و اطاعت از خدا، ... و در یک کلام عواطف و احترام متقابل که اساس سعادت زن و شوهر است، در زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با فاطمه زهرا (علیها السلام) متجلی

ص: 224

---

1- خلقت انا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم باریعه الآف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیئا واحدا حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب فی النبؤه و فی علی الوصیه. (ینابیع الموده، ص 256)

و حاکم بود. او در ابتدای زندگی همسری داشت که با کمال سادگی زندگی می کرد،

هرگز از شوهرش توقعی نکرد، حتی در بیماری و در هنگام کسالت که تمایل به انار

داشت، حیا مانع بود که از شوهر درخواست انار کند، و می گفت: پدرم فرموده

است: از شوهر تقاضایی مکن، مبدا نتواند انجام دهد و خجالت زده شود.

آری. زن و شوهر که در سخاوت، ایثار، صبر و تحمل، قناعت، عبادت و قرآن

خواندن، در کمک به ایتام و مساکین، برنامه مشترکی داشته باشند، از

خوشبخت ترین ها هستند، چنانچه در زندگانی روزانه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و

فاطمه زهرا (علیها السلام) بنگریم، می بینیم تا چه اندازه وحدت نظر، وحدت کلمه، وحدت

عقیده، وحدت اخلاق، داشته اند و در حقیقت هم کفو و هم سنخ و همگون

بوده اند. آری، اگر علی (علیه السلام) نبود برای فاطمه (علیها السلام) کفوی نمی بود، و اگر فاطمه (علیها السلام)

نبود، برای علی (علیه السلام) کفوی نمی بود.

اگر سعادت در داشتن پدر و مادر ارزشمند و بزرگوار است باید گفت :

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سعادت مندترین مردان عالم است، زیرا پدرش ابوطالب شیخ بطحا و کفیل و حامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده، و مادرش فاطمه بنت اسد، از زنان ممتاز بوده است، که خداوند او را برای زایمان، به داخل کعبه راه داده و اول زنی است که بعد از حضرت خدیجه اسلام آورده، و اول زنی است که همراه فاطمه زهرا (علیها السلام) هجرت کرده، و تنها زنی است که لیاقت مادری امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داشته است.

اگر سعادت در داشتن فرزندان شایسته و صالح است، که بی مانند و قره العین دنیا و آخرت، امام المجاهدین و متقین باشند. باید گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) سعادت مندترین مردان عالم است.

اگر سعادت در داشتن ذریه های عالم، خدمتکار به اسلام و مسلمانان، در طول

تاریخ است، باید گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) سعادتمندترین مردان عالم است.

زیرا بزرگان علما و محدثان، مانند سید مرتضی، سید رضی، تا مرحوم بروجردی و حکیم و خوئی و امام و گلپایگانی... از ذریه آن بزرگوار هستند. اگر سعادت در شاگردان برجسته و احیا کننده گان آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اسلام و دین و مذهب است، باید گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) سعادتمندترین همه انسانها است. زیرا علاوه بر مثل ابن عباس و... اشخاصی مثل کلینی، صدوق، شیخ بهایی، تاصاحب جواهر و... همه این بزرگان و مراجع، از شاگردان و خوشه چینان خرمن علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندان معصوم آن حضرت (علیه السلام) بوده اند.

اشعار ذیل که منسوب به شخص امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه است گویای همین مطلب است:

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزه سید الشهداء عمی

وجع الذی یمسی و ضحی

یطیر مع الملائکه ابن امی

و بنت محمد سکنی و عرسی

مسوط حمها بدمی و لحمی

و سبطا أحمد ولدائ منھا

فأیکم له سهم کسمی

سبقتکم إلی الاسلام طرا

غلاما ما بلغت أوان حلمی

وصلیت الصلوه و کنت طفلا

مقرا بالنبی فی بطن امی

انا الرجل الذی لا تنکروه

لیوم کرهه أو یوم سلم

و أوجب لی ولایتہ علیکم

رسول الله يوم غدیر خم

قول ثم ویل ثم ویل

لمن یلقى الإله غدا یظلمی (1)

- محمد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، برادر و قرین من است و حمزه سیدالشهداء، عموی من.

ص: 226

---

1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 266.

- و جعفر طیار که در بهشت) با فرشتگان پرواز می کند، برادر من است. و فاطمه، دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، زوجه من است که گوشت و خون او آمیخته به گوشت و خون من است.

- و نواده های پیامبر (صلی الله علیه و آله) (حسنین (علیه السلام)) دو فرزند من از فاطمه اند، پس کدام یک از شما مانند من هستید؟

- بر همه شما، در اسلام آوردن سبقت گرفتم، در حالی که نوجوانی بودم که هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم.

- و من در کودکی (با پیامبر (صلی الله علیه و آله)) نماز خواندم و در حالی که در شکم مادرم بودم، به نبوت او اقرار کردم.

- من آن مردی هستم که نمی توانید (خدمات او را انکار کنید، چه در روز جنگ و چه در موقع صلح.

- و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم، برای من، ولایتش را بر شما واجب کرد.

- پس وای به حال کسی، و باز، وای به حال کسی، و وای به حال کسی که فردای قیامت خدا را در حالی ملاقات کند که درباره من، ستم کرده باشد... (1)

### تنها علی (علیه السلام) صلاحیت همسری فاطمه (علیها السلام) را داشت

از کتب اهل تسنن

انسانی در کتاب خصائص، از امتیازات منحصر به فرد حضرت امیر (علیه السلام) را با این عبارت بیان کرده است:

ذکر ما خص به علی رضی الله عنه دون الأولین والآخرین من فاطمه بنت

ص: 227

---

1- معاویه نامه ای به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشت که: من دارای فضائل زیادی هستم، پدرم در جاهلیت، رئیس قریش بود و من خال المؤمنین و کاتب وحی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم، علی (علیه السلام) در پاسخ نامه او اشعار فوق را برای وی فرستاد، وقتی معاویه آن را خواند گفت: این نامه را از اهل شام مخفی دارید، تا به پسر ابوطالب مایل نشوند. (احتجاج مرحوم طبرسی، ج 1، ص 266)

رسول الله (صلى الله عليه وآله) و بضعه منه و سیده نساء اهل الجنة (1)»، «از خصوصیات و امتیازات علی (علیه السلام) که اولین و آخرین، چنین خصوصیت را نداشتند، همسری آن جناب است با فاطمه دختر رسول خدا (صلى الله عليه وآله)، پاره تن آن حضرت و سیده زنان اهل بهشت»..

مؤلف: نسائی، این محدث معروف و مقبول نزد اهل سنت، تصریح کرده است که ازدواج امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با زهرا (علیها السلام) از امتیازات مخصوص آن حضرت است که اولین و آخرین، از آن محروم و چنین امتیاز بزرگ را نداشتند.

یعنی هیچ انسانی، هیچ صحابه و هیچ یک از وابستگان پیامبر (صلى الله عليه وآله) لیاقت همسری زهرا (علیها السلام) را نداشتند، احدی از اطرافیان پیامبر (صلى الله عليه وآله) شأنیت ازدواج با پاره تن پیامبر، سیده و بزرگ بانوی نزد پیامبر (صلى الله عليه وآله) را نداشتند، مگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) نسائی، اولین روایتی را که در این باب آورده است، خواستگاری ابوبکر و عمر از فاطمه (علیها السلام) است که پیامبر (صلى الله عليه وآله) دست رد به سینه آنان زد و خودشان هم به یکدیگر گفتند که پیامبر (صلى الله عليه وآله) ما را رد کرد.

{ 1 } ابن سعد در طبقات، از علباء بن احمد بشکری نقل کرده است که: «آن آبابکر خطب فاطمه إلى النبی (صلى الله عليه وآله)، فقال: یا آبابکر انتظر بها القضاء، فذكر ذلك أبوبکر لعمر، فقال له عمر: ردك یا آبابکر، ثم إن أبابکر قال لعمر، أخطب فاطمه إلى النبی (صلى الله عليه وآله)، فخطبها، فقال له مثل ما قال لأبی بکر: أنتظر بها القضاء، فجاء عمر إلى أبی بکر فأخبره، فقال له: ردك یا عمر، ثم ان أهل علی قالوا لعلی: أخطب فاطمه إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله)، قال: بعد ابوبکر و عمر؟ فذكروا له قرابته من النبی (صلى الله عليه وآله)، فخطبها فزوجه النبی (صلى الله عليه وآله) (2)» ابوبکر از پیامبر (صلى الله عليه وآله)، فاطمه (علیها السلام) را خواستگاری کرد،

ص: 228

1- خصائص نسائی: ص 31، ط قاهره.

2- طبقات ابن سعد، ص 11، 20، ج 2، (ط لیدن) و ج 8، ص 19، ط بیروت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بینم قضای الهی چیست، ابوبکر این پاسخ را برای عمر نقل کرد، عمر گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) ردت کرد، ابوبکر به عمر گفت: تو برو و فاطمه علی را خواستگاری کن، عمر آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان پاسخ که به ابوبکر داده بود، به او هم داد، عمر آمد نزد ابوبکر و پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بیان کرد، ابوبکر گفت: تو را هم رد کرد، (دست رد بر سینه هر دو زد).

نزدیکان علی (علیه السلام) به آن حضرت گفتند: برو خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فاطمه (علیها السلام) را خواستگاری کن، علی (علیه السلام) گفت: بعد از آن که ابوبکر و عمر را رد کرد، مرا چگونه می پذیرد، اطرافیان علی (علیه السلام) گفتند: تو خوشاوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستی و با آنان فرق داری، پس علی (علیه السلام) خواستگاری کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فاطمه (علیها السلام) را به همسری علی (علیه السلام) درآورد.

{2} همچنین نسائی، دو روایت دیگر از خواستگاری ابوبکر و عمر را نقل کرده، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه نان کم سال است، و علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را رد نکرد، و فاطمه (علیها السلام) را به آن جناب تزویج کرد. (1)

مؤلف: در نقل همین دو روایت کفایت است و از اینها عدم صلاحیت دیگران آشکار شد، و معلوم گردید که تنها علی (علیه السلام) لیاقت همسری زهرا (علیها السلام) را داشته است نه فلان و فلان، و خودشان هم اعتراف کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پاسخ رد داد.

## امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیت المال

از خصائص حضرت امیر (علیه السلام) این بود که از حیف و میل شدن بیت المال به شدت جلوگیری می کرد، و آن را به نحو عادلانه تقسیم می کرد و میان افراد

ص: 229

سرشناس و خویشان و نزدیکان خود، با دیگران، هیچ تفاوتی نمی گذاشت. در این رابطه به برخی موارد اشاره می کنم:

## مورد اول :

پس از آن که مسلمانان عثمان را به خاطر بی عدالتی و حیف و میل بیت المال و تقسیم آن میان وابستگان و اطرافیان خود و امتیاز دادن به عده ای خاص و... - کشتند، هجوم آورده و گرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفتند و اصرار کردند که با آن حضرت بیعت کنند و با این که آن جناب فرمود: دست از من بردارید و شخص دیگری را برای این کار انتخاب کنید، ولی مسلمانان با اصرار زیاد از آن حضرت تقاضا کردند که دعوتشان را بپذیرد. و اظهار داشتند، از تو جدا نمی شویم تا با تو بیعت کنیم و سرانجام در مسجد النبی با آن حضرت بیعت کردند. (1)

طلحه و زبیر هم که خود را ممتاز می دانسته و طمع در حکومت برخی شهرها را داشتند، با آن حضرت بیعت کردند، و تنها عده ای انگشت شمار مانند سعد وقاص و عبد الله بن عمر، مروان بن حکم و برخی دیگر، از بیعت خودداری کردند. (2)

ص: 230

---

1- به خطبه سوم نهج البلاغه، خطبه معروف به «شقشقیه» مراجعه شود.

2- حجاج بن یوسف از جانب عبدالملک بن مروان، برای دستگیری عبدالله بن زبیر، به مکه لشکر کشید، پس از کشتن عبدالله، جنازه او را به دار آویخت، عبدالله بن عمر که از بیعت با امیرالمؤمنین خودداری کرد، در آن موقع مکه بود و همین که جنازه عبدالله بن زبیر را بر چوبه دار دید، از ترس جان خود نزد حجاج رفت و گفت: تو نماینده عبد الملک هستی و من آمده ام با او بیعت کنم، دستت را بده تا بیعت کنم، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»؛ «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است.» حجاج پای خود را دراز کرد و گفت: دستم مشغول است، [مشغول نوشتن بود با پایم بیعت کن، عبد الله بن عمر گفت: مرا مسخره می کنی؟ حجاج گفت: ای احمق! تو با علی (علیه السلام) بیعت نکردی و امروز می گویی کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت می میرد! آیا علی ع امام زمانت نبود؟! سوگند بخدا، تو را سخن پیامبر نزد من نیاورد بلکه ترس از چوبه داری که عبدالله بن زبیر به آن آویخته شده است، تو را نزد من آورد، [یعنی ترسیدی که به سرنوشت عبدالله زبیر گرفتار شوی، وگرنه نمی آمدی]. (سفینه البحار)، واژه (عبد)، عبدالله.



فردای آن روز، حضرت به مسجد آمد و خطبه خواند و مردم را از برنامه کار و روش حکومت خود آگاه فرمود و پس از حمد و ثنای الهی و درود به پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود: بدانید که من شما را به راه حق خواهم راند و روش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را که سالها متروک مانده است تعقیب خواهم کرد، من دستورات کتاب خدا را درباره شما اجرا خواهم کرد و کوچکترین انحرافی از فرمان خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخواهم کرد، من همیشه آسایش شما را بر خود مقدم شمرده و هر عملی را که درباره شما انجام دهم به صلاح شما خواهد بود، ولی این صلاح و خیرخواهی یک مصلحت کلی است و من عموم مردم را در نظر خواهم گرفت نه یک عده مخصوص را، ممکن است در ابتدای امر اجرای این روش بر شما مشکل باشد ولی متحمل و بردبار باشید و بر سختی آن صبر کنید، خودتان بهتر می دانید که من نه طمع خلافت دارم و نه حاضر به قبول این تکلیف بودم بلکه به اصرار شما سرپرستی قوم را به عهده گرفتم و چون چشم ملت به من دوخته است باید بحق و عدالت در میان آنان رفتار کنم.

حال تا جایی که من خبر دارم بعضی ها دارای اموال بسیار و کنیزکان ماهرو و املاک حاصلخیز هستند، چنانچه این اشخاص بر خلاف حق و موازین شرع این ثروت و دارایی را اندوخته باشند من ایشان را مجبور خواهم کرد که اموالشان را به بیت المال مسلمین بازگردانند و شما باید بدانید که جز تقوا هیچ گونه امتیازی میان افراد مسلمان وجود ندارد و پاداش آن هم، در جهان دیگر داده خواهد شد،

بنابراین در تقسیم بیت المال همه مسلمانان در نظر من بی تفاوت و یکسان هستند و بنای حکومت من بر پایه عدالت و مساوات است، ستمدیدگان بینوا در نظر من عزیزند و نیرومندان ستمگر ضعیف و زیون. (1)

اشراف عرب مخصوصاً بنی امیه که در دوران خلافت عثمان بیت المال را از آن خود می دانستند ناگهان در برابر یک حادثه غیر منتظره واقع شدند، آنان خیال نمی کردند علی (علیه السلام) با این صراحت لهجه با ایشان سخن گوید و در حقگویی و دادخواهی به این پایه اصرار ورزد، گویا در مدت 25 سال که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) میگذشت همه چیز فراموش شده بود و هر چه از آن زمان سپری می شد احکام دین بدون اجرا می ماند و تنها علی (علیه السلام) بود که پس از 25 سال فترت و هرج و مرج فرمود:

عرب و عجم، مالک و مملوک، سیاه و سفید در برابر قانون اسلام یکسانند و بیت المال باید بالویه تقسیم شود. و باز فرمود:

(و الله و وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الإماء لرددته فان فی العدل سعه و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (2))؛ «به خدا سوگند [زمین ها و اموالی را که عثمان به این و آن بخشیده] اگر آنها را بیابم به مالک آن برگردانم، اگر چه با آن مالها زنهایی شوهر داده شده و یا کنیزانی خریده شده باشد، زیرا وسعت و گشایش در اجرای عدالت است و کسی که بر او عدالت تنگ گردد در این صورت جور و ستم بر او تنگ تر شود».

لذا دستور فرمود اموال شخصی عثمان را برای فرزندان او باقی گذارند و بقیه را که از بیت المال برداشته بود میان مسلمانان تقسیم کنند و از این تقسیم به هر نفر سه دینار رسید و هیچ کس را بر کسی مزیت نداد و غلام آزاد شده را با

ص: 232

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، چاپ بیروت، ص 171-3 در ضمن شرح خطبه 91

2- نهج البلاغه، خطبه 15.

روشن است که این روش عادلانه خوشایند گروهی نگردید، آن عده که به رسم جاهلیت خود را برتر از سایرین می دانستند و توقع داشتند که سهم آنان از بیت المال باید بیشتر از مردم عادی باشد. پیش خود گفتند که علی حرمت قومی و عنوان خانوادگی ما را ناچیز و حقیر شمرد و میان ما و غلامان سیاه و مردم گمنام فرقی نگذاشت. آیا ما می توانیم این روش را تحمل کنیم و با او کنار بیاییم؟ حضرت (علیه السلام) از اول می دانست که بیعت این قبیل اشخاص سست عنصر و جاه طلب، تا آخر ادامه پیدا نمی کند و چون آنان مردم سرشناس هستند عوام الناس را هم به زودی فریب داده و از طریق تقوا بیرون خواهند کرد، بدین جهت از ابتدا مایل به پذیرفتن مقام خلافت نبود.

همچنین سهل بن حنیف گفت: یا امیرالمؤمنین! این غلام که به او سه دینار دادی آزاد کرده من است و تو امروز مرا با او در سهمیه، برابر و با یک چشم نگاه میکنی؟ طلحه و زبیر و مروان بن حکم و سعید بن عاص و گروهی از قریش نیز نظیر این سخن را به زبان آوردند. اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی نبود که این شکوها و اعتراضات در او مؤثر واقع شده و وی را از راه حق و عدالت منصرف کند و در پاسخ آنان فرمود: آیا به من دستور می دهید درباره ظلم و ستم به کسی که نسبت به او زمامدار شده ام کمک کنم؟ به خدا سوگند! تا شب و روز در رفت و آمد بوده و ستارگان در آسمان گرد هم درگرددند چنین کاری نکنم، و اگر بیت المال مال شخصی من هم بود آن را بالسویه میان مسلمانان تقسیم می کردم در صورتی که بیت المال مال خدا است، پس چگونه یکی را به دیگری امتیاز دهم؟ سپس فرمود:

ألا وإن إعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف، وهو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الآخرة، و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله، ولم یضع امرؤ ماله فی غیر

حقه و عند غیر اهله الا حرمه الله شکرهم وکان لغیره؛ و دهم، فان زلت به النعل یوما فاحتاج إلی معونتهم فشر خدین و الام خلیل(1)؛ (بدانید که بخشیدن مال در راه غیر حق آن، تبذیر و اسراف است و چنین مالی که در راه غیر حق، اعطا شود بخشنده اش را در دنیا [نزد گیرندگان مال] بلند مرتبه کند و در آخرت (در پیشگاه الهی) پست و زبون کند، و در نزد مردم ارجمند کرده و در نزد خدا خوار و حقیر گرداند، و هیچ کس مالش را بی جا و به کسانی که استحقاق آن را نداشتند مصرف نکرد جز این که خداوند او را از سپاسگزاری آنها محروم کرد و دوستی آنان برای غیر او بود، پس اگر روزی حادثه ای برای او روی دهد و به کمک آنان نیازمند باشد آنان برای او بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست می باشند).

## مورد دوم: نکوهش استاندار خیانتکار

یکی از استانداران منصوب از جانب امیرالمؤمنین (علیه السلام) که سابقه بسیار پسندیده و خوبی داشت و از وابستگان آن حضرت بود و از هر جهت مورد اعتماد و مردی مجاهد و شایسته، بشمار می رفت، همین که دید وضع اجتماعی حضرت در هم و برهم شده و از سوی ظالمان و پیمان شکنان، در گوشه و کنار شهرها شورش و اغتشاش و یاغیگری به پا گردیده، و موقعیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ضعیف شده تلقی کرد، از چنین وضع و چنین موقعیتی سوء استفاده کرد، و چشم حضرت را دور دید و اموال و موجودی بیت المال مسلمانان را به منظور استفاده شخصی خودش برداشت و از محل مسؤلیتش بصره، به حجاز گریخت.(2)

ص: 234

1- نهج البلاغه، خطبه 126.

2- در این که این استاندار خیانتکار چه کسی بوده است، اختلاف وجود دارد، برخی گفته اند: او (عبد الله بن عباس)، پسر عم بزرگ، شاگرد ممتاز و سرشناس حضرت امیر (علیه السلام) بوده است، برخی نتوانسته اند قبول کنند که عبدالله با آن منزلت و مقام علمیش چنین خیانتی کرده باشد، لذا گفته اند: این استاندار، برادر عبدالله معروف به عبیدالله بوده است، ولی علامه مجلسی (ره) فرموده است: «این استاندار همان عبد الله بن عباس است» و ادله ای بر انحراف در پایان زندگی او ارائه کرده است. به سفینه البحار، واژه (عبد) کتابه الی ابن عباس، و به بحار الانوار، ج 69، ص 225، مراجعه شود.

حضرت امیر(علیه السلام) نامه ذیل را به آن استاندار خائن نوشت:

پس از یاد خدا و درود، همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و هم راز خود گرفتم، و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتمادم نبود. آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امت اختیارشان را از دست داده و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، و با دیگر خائنان خیانت کردی. نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی.

گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنائم و ثروت های آنان را در اختیار گیری، پس آن گاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی. گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری! سبحان الله! آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی

ص: 235

دقیق قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی!

چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان واگذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است. پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم.

به پروردگار جهانیان سوگند! اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم؛ پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای، و در زیر خاکها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباه کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد اما «راه فرار و چاره مسدود است» (1).

ص: 236

1- أما بعد، فانی کنت اشرکتک فی امانتی، و جعلتک شعاری و بطائتی، و لم یکن رجل من أهلی أوثق منك فی نفسی لمواساتی و موازرتی و أداء الأمانه الی؛ فلما رأیت الزمان علی ابن عمک قدکلب، و العدو قد کرب، و أمانه الناس قد خزیت (خریت)، و هذه الأمه قد فنکت و شعرت، قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقه مع المفارقین، و خذلته مع الخاذلین، و خنته مع الخائنین، فلا ابن عمک آست، و لا الأمانه أذیت. و کأنک لم تکن الله ترید (اردت) بجهادک، و کأنک لم تکن علی بیته من ربک، و کأنک انما تکید تی هذه الأمه عن دنیاهم، و تنوی غرتهم عن فیهم، فلما أمکنتک الشده فی خیانه الأمه أسرعت الکره، و عاجلت الوثبه، و اختطفت ما قدرت علیه من أموالهم المصونه؛ لأراملهم و أیتامهم اختطاف الذئب الأزل دامیه المغزی الکسیره، فحملته الی الحجاز رجیب الصدر بحلمه، غیر متأثم من أخذه، کأنک لا أبا لغیرک! إقوله «لا أبالغیرک» و هذه کلمه لا تقال الا لمثله، فاما غیره من افناء الناس فان علیا کان یقول: «لا أبالک». (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 64) ظاهرا این جمله مثل است که در مقام تحقیر و سرزنش شخص به کار می برند. حدرت الی اهلک ترانک من ابیک و أمک. فسبحان الله! أما تو من بالمعاد؟ أو ما تخاف یقاش الحساب؟! ایها المعدود - کان - عندنا من أولى الألباب، کیف تسیغ شرابا و طعاما و أنت تعلم أنك تأکل حراما، و تشرب حراما، و تتباع الاماء و تنکح النساء من أموال الیتامی و المساکین و المؤمنین و المجاهدین، الذین أفاء الله علیهم هذه الأموال، و أحرز بهم هذه البلاد! فاتق الله و اردد الی هؤلاء القوم أموالهم، فانک ان لم تفعل ثم أمکسنی الله منك لاعدرن الی الله فیک، و لأضربتک بسیفی الذی ما ضربت به أحدا الا دخل النار؛ و والله لو أن الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت، ما کانت لهما عندی هواده، ولا ظفرا منی باراده، حتی آخذ الحق منهما، و أزیح الباطل عن مظلمتها، و أقسم بالله رب العالمین ما یسرنی أن ما أخذته من أموالهم حلالی لی، أترکه میراثا من بعدی؛ فضح رویدا، فکانک قد بلغت المدى، و دفنت تحت الثری، و عرضت علیک أعمالک المحل الذی ینیری الظالم فیہ بالحسره، و یتمنی المضى فیہ الرجعه، «ولات حین مناص!» (نهج البلاغه، نامه 41).

## مورد سوم : نامه توییح آمیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان بن حنیف

عثمان بن حنیف انصاری مردی بزرگوار و مورد علاقه حضرت امیر (علیه السلام) بود و از ارادتمندان خالص آن حضرت محسوب می شد. وی از جانب حضرت امیر (علیه السلام) به عنوان استاندار بصره منصوب گردید.

شخصی از سرمایه داران معروف بصره مجلس مهمانی تشکیل داد و ثروتمندان را دعوت کرد. عثمان بن حنیف را نیز دعوت کرد و او در جلسه مهمانی حضور یافت.

ص: 237

جزئیات جلسه و دعوت شدگان مهمانی به اطلاع حضرت امیر(علیه السلام) گزارش شد.

امام (علیه السلام) نامه‌ای نسبتاً مفصل، عتاب آمیز و هشداردهنده به عثمان بن حنیف نوشت.

این نامه از امام مسلمانان به شخصی مانند عثمان بن حنیف که مردی بسیار برجسته و بزرگوار و از ارادتمندان امام (علیه السلام) است، نوشته شده و همه مسئولان و کسانی را که در رأس امور و دارای پست و مقام و مسئولیت هستند، آموزش می دهد و برای یکایک دولتمردان و حتی عوامل و خدمتگزاران آنان الگو می باشد.

البته گمان نشود که شاید این استاندار از موقعیت خود استفاده کرده و از بیت المال میلیونها درهم و دینار اختلاس کرده و ربوده است، و به این جهت رهبر بزرگوار مسلمانان، امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) او را توبیخ و سرزنش کرده و چنین نامه طولانی و عتاب آمیز را به او نوشته و ضمن هشدار، او را نکوهش و از وی گلایه کرده است.

خیر، چنین نبوده است، بلکه گلایه امام و ناراحتی حضرت از آن روی بوده که نماینده و استاندار او به مهمانی ای رفته که در شأن نماینده آن حضرت نبوده است. در مجلسی شرکت کرده و سر سفرهای نشسته که اشراف و پولدارها و سرشناسان دعوت شده و غذاهای رنگارنگ و فراوان تدارک و تهیه شده است.

رنجش عمده امام (علیه السلام) این است که چرا مردم تهی دست و فقیر دعوت نشده اند، ناراحتی حضرت بیشتر از این است که چرا فقط اغنیا دعوت شده و از کسانی که قدرت مالی ندارند، دعوت به عمل نیامده و آنان حضور نداشته اند.

به علاوه، مگر مسلمان مجاز است هر دعوتی را بپذیرد و در هر مجلس و مهمانی شرکت کند و سر هر سفرهای بنشیند و با هر کس هم غذا شود؟

گذشته از اینها، چرا و به چه منظور از آقای استاندار پذیرایی ویژه و استثنایی به عمل آمده است؟!



از اینجا معلوم می شود که هر کس در رأس امور مسلمانان و به عنوان حاکم و رهبر جامعه شناخته می شود باید رفتار و کردار مسئولان زیردست و استانداران، فرمانداران، و همه کسانی را که در گوشه و کنار به سمتی گمارده و فعالیت می کنند، زیر نظر داشته باشد و از رفتار آنان مطلع شود و در صورت تخلف از انجام وظیفه، پیگیری های لازم را انجام داده و خطا و لغزش آنان را گوشزد و در صورت لزوم مورد عتاب و نکوهش قرار دهد و نباید میان مسئولان رده بالا و ارادتمندان و خواص با مردم عادی تفاوت بگذارد.

نکته قابل توجه این که نامه امام به استاندار که از افراد بزرگوار و سرشناس بوده است، بدون هیچ گونه عنوان و القاب و تشریفات و پیشوند و پسوند شروع و نوشته شده است:

متن نامه: «أما بعد، یا ابن حنیف! فقد بلغنی أن رجلاً من فتيه أهل البصره دعاك إلى مأدبه فأسرعت إليها...»

اما بعد، [یعنی پس از حمد و ثنای پروردگار و پس از درود بر پیامبر اسلام ای پسر حنیف! به من گزارش (1) رسیده است که شخصی از بزرگان و سرشناسان اهل بصره مجلس مهمانی ترتیب داده و تو را هم دعوت کرده است و تو [بدون این که توجه داشته باشی و فکر کنی که این مهمانی برای چیست و به چه منظوری برقرار شده و جنابعالی را به چه مقصودی دعوت کرده است و بدون این که فکر کنی هزینه این ضیافت آن مرد سرشناس و ثروتمند، از کجا و از چه راهی تأمین شده است، و چه شده که از بین مردم، تنها پولداران و ثروتمندان و اشراف شهر دعوت شده و

ص: 239

---

1- ظاهراً حضرت امیر علی گزارشگری داشته که قضایا را به طور دقیق به اطلاع آن حضرت می رسانده است.

غرضش از این دعوت و جلسه چه بوده است با شتاب و سرعت به آن مجلس رفته و آن دعوت را فوراً پذیرفته ای، گویا از رفتن و حضور در آن مجلس خوشحال بوده و با میل و رغبت در آن مجلس حاضر شده ای.

چرا که گاه انسان را با زور و اجبار به بعضی از مجالس می برند ولی مجالسی که مطابق طبع و میلش باشد بلافاصله رهسپار آن می شود و تو با سرعت و شتاب به آن مجلس رفته ای! [تو استاندار، نماینده و مسئول از سوی علی بن ابی طالب هستی، نه استاندار فلانی و فلانی. تو نماینده کسی هستی که حتی یک وعده غذای اعیانی و اشرافی نخورده و هرگز سر چنان سفره هایی حاضر نشده است.]

ولی تو سر سفره های حاضر شده ای که خوراک های گوناگون و غذاهای رنگارنگ و خوشمزه برایتان مهیا کرده و در حضورتان چیده اند. مرتب پیش دستی ها، ظرفها و دیسها را عوض و غذایی دیگر با کیفیتی بهتر برای تو حاضر کرده اند.

(تسطاب لك الألوآن، و تنقل إليك الجفان!)<sup>(1)</sup>

حضرت در ادامه فرموده است: «و ما ظننت أنك تجيب إلى طعام قوم، عائلهم مجفو، و غنيهم مدعو.....»

ولی من باور نمی کردم نماینده مثل منی اصلاً در چنین مجالسی حاضر و میان آن جماعت می نشست. من گمان نمی کردم تو با دیدن آن مجلس و با مشاهده آن دعوت شدگان در آن مجلس مینشستی و با آنان هم غذا شده و از خوردنی ها می خوردی! من احتمال نمیدادم تو سر سفره های بنشینی

ص: 240

---

1- «الجنان» جمع «الجفن» به معنای کاسه های بزرگ است که در آنها گوشت ریخته و به مردم می خوراندند.

که پولدارها و ثروتمندان دعوت شده ولی فقرا و عائله مندان و تهیدستان سر آن سفره نبوده اند و به آنان جفا شده است.

خلاصه آنچه که بیشتر امام (علیه السلام) را رنج می دهد، بی توجهی به فقرا و عائله مندانی تهی دست است، آنچه موجب ناراحتی امام (علیه السلام) شده، این است که نماینده او سر سفرهای نشسته و غذا خورده که دعوت شدگان آن توانگران و ثروتمندان بوده اند، مثل برخی ضیافت های زمان ما که برای ولیمه حج و عمره و زیارات و خرید منزل و عروسی و ... در هتل ها و منازل تشکیل می گردد، و نه تنها از فقرا دعوت نمی شود و به آنان اجازه ورود نمی دهند، بلکه خویشاوندان بی بضاعت خویش را نیز به بهانه این که کلاس مجلسشان پایین می آید، دعوت نمی کنند. و بیشتر اوقات به قدری غذاهای اضافی تهیه می کنند که با دور ریخته می شود و یا به شکل تحقیر آمیزی به فقرا و مستمندان بیرون از مجلس داده می شود، البته هیچ فقیر آبرومندی به خود اجازه نمی دهد با مراجعه به این گونه مجالس شکم خود را سیر کند.

بلی، اشکال اساسی آن سفره این بوده که به فقرا و عائله مندان نیاز مند

بی اعتنایی و به تعبیر امام عال در حق آنان جفا و ظلم شده و به حساب نیامده اند. (1)

ص: 241

1- بلکه باید به آن استاندار گفته شود: جناب استاندار! نماینده امیر مؤمنان علی الا! آیا هیچ با خود فکر کردی که صاحب این سفره، آن غذاهای رنگارنگ را با چه پولی و از چه راهی تهیه کرده است؟! آیا نمی دانستی که معمولاً برپایی چنین ضیافت هایی از درآمد حلال و مشروع میسر نمی گردد. آیا توجه کردی که هدف از آن مهمانی و دعوت از شما چه بوده است؟! نقل است که یکی از علما را به مهمانی دعوت کردند، و ایشان خواه ناخواه شرکت کرد. پس از صرف غذا، صاحب منزل ورقهای جلوی آن عالم گذاشت و تقاضا کرد که آن را امضا کند، ایشان پس از مطالعه آن ورقه، متوجه شد که هدف از آن مهمانی، امضا گرفتن از وی بوده است و به نظرش آنچه در ورقه آمده مشروع نیست، لذا بدون این که نامه را امضا کند از جای برخاسته و با ناراحتی به صاحب خانه فرمود: این غذا چه زهرماری بود که به من خوردی؟! و از اطاق خارج شده و کنار باغچه نشست و انگشت به دهان و گلوی خود زد و آنچه خورده، استفراغ کرد و از منزل خارج شد. و گویا این عالم ربانی، این برخورد را از همین فرمایش امامش امیرالمؤمنین علی علی آموخته بود.

حضرت در ادامه می فرماید: «اکنون که بر سر آن سفره رفتی» [«قانظر إلی ما تقضمه من هذا المقضّم، فما اشتبه علیک علمه فالفظه، وما أیقنت بطیب وجهه فنل منه»].

خوب دقت کن، غذایی که جلوی تو گذارده اند و تو می جوی و میخوری، اگر بر تو مشتبه است و روشن نیست که از حلال تهیه شده یا از حرام، آن را نخور و اگر در دهان گذاشته ای آن را خارج کن و دور بینداز». [زیرا غذای شبیه ناک اثر خودش را بر جسم و جان انسان می گذارد و آنچه را یقین داری از راه حلال تهیه شده است میل کن. ] اما اگر بدانی با پول نامشروع تهیه شده است حکمش مشخص است که نباید از آن غذا خورد].

فرمایش امام (علیه السلام) تا اینجا متوجه شخص عثمان بن حنیف است. اما در ادامه، کلام امام (علیه السلام) خطاب به همه مسلمانان و شیعیان و پیروانش می باشد که - ان شاء الله ما نیز یکی از آنان به حساب می آییم و باید بیشتر دقت و توجه کرده و بدان پایبند بود.

«ألا وإن لكل مأموم إماما، یقتدی به ویستضی بنور علمه»؛

«آگاه باشید. برای هر مأمومی امام و پیشوا و مقتدایی هست که به او اقتدا می کند و از نور علمش استفاده می کند».

امام (علیه السلام) یک قاعده کلی و همگانی را بیان می کند و آن قاعده این است که: همه انسان ها و همه مسلمانان، پیشوا و امامی دارند، هر کس که از احکام الهی آگاه نیست و دستورات خدا را نمی داند - به حکم قطعی عقل - یک امام آگاه، عالم و مورد اعتماد انتخاب کرده و از او پیروی می کند، از علمش استفاده و کسب نور می کند، در اعمال و کارهایش به او اقتدا و از او اطاعت می کند. سیره و عمل او را الگو قرار داده و در جای پای او گام می نهد.

«ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه (1)، ومن طعمه بقرصيه...»؛

«آگاه باشید. این امام شما، با همه قدرت و امکاناتی که در اختیار دارد، از دنیا به دولباس متوسط و عادی و چه بسا وصله دار قناعت کرده است و از غذا و خوردنی ها هم به دوقرص نان - در شبانه روز - بسنده کرده است.»

آری، این روش امام است، و مأموم و شیعه به کسی گفته می شود که به روش امامش عمل کند، اما حضرت می داند که مسلمانان و شیعیانش، پیروانی پابرجا نیستند، می داند همه مانند سلمان و ابذر نیستند و از وی آن گونه که پسندیده است پیروی نمی کنند، لذا در ادامه می فرماید:

«ألا وإنكم لا تقدرون على ذلك، ولكن أعينوني بورع وأجتهد، و عفه و سداد...»؛

میدانم شما را یارای آن نیست که مانند علی (علیه السلام) زندگی کنید، و نمی توانید قناعت کنید. علی نیز چنین انتظاری از شما ندارد، امام شما آگاه است که شما تحمل چنین زندگی را ندارید. اما این بدان معنا نیست که با او هیچ همراهی نکنید، بلکه توقع امام شما این است که لااقل پیشوای خود را در

ص: 243

---

1- «طمر» به معنای لباس کهنه و مندرس است.

پارسایی و تقوا، در راستی و صداقت، در عفت و پاکدامنی، یاری کنید.

یاری رساندن به من، این است که شما ورع و ترس از خدا داشته باشید، سراغ کارهای حرام و نامشروع نروید، ظلم و حق کشی و رشوه خواری نکنید، حقوق دیگران را تضییع نکنید، عفت و پاکدامنی را پیشه کنید.

کاری را که به عهده گرفته اید یا بر عهده شما گذارده اند، خوب، محکم، صحیح و به موقع انجام دهید، در اموری که مربوط به شما است کوشش کنید و با جدیت آنها را انجام دهید، اهل کوشش و تلاش باشید و از کم کاری و بیکاری و تنبلی پرهیزید.

سپس حضرت امیر(علیه السلام) عموم مسلمانان را مخاطب قرار داده و سوگند یاد کرده و فرموده است: «فوالله ما کنزت من دنیاکم تیراً (1)؛ ولا ادخرت من غنائمها و فرا، ولا اعددت لبالی ثوبی طمره...»؛

سوگند به خدا در پست حکومت و در دوره ریاست خود هرگز از اموال شما، از بیت المال که متعلق به همه ملت است و مربوط به یکایک شما است چیزی ذخیره نکرده ام، از درآمدها و غنائم جنگی، از طلا و درهم و دینار و... چیزی نیندوختم. من به خاطر این که لباسم کهنه است، لباس دیگری تهیه نکرده ام، [یعنی هر وقت لباسم پاره می شد و از قابلیت وصله کردن هم خارج می گشت، آن وقت لباس دیگری تهیه می کردم.]».

سپس در ادامه می فرماید:

«بلی! کانت فی ایدینا فدک بین کل ما أظلته السماء، فشححت علیها نفوس قوم، وسخت عنها نفوس قوم آخرین»؛

«آری، از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، تنها فدک در دست ما بود.»

ص: 244

---

1- «تبر» طلای غیر مسکوک یا آب نشده است که در قدیم ذخیره و پنهان می کردند.

ولی عده ای بر آن بخل ورزیدند و نتوانستند تحمل کنند و آن را از ما گرفتند و غصب کردند، ما هم وقتی چنین دیدیم سخاوتمندانه از آن صرف نظر کرده، و چشم پوشیدیم).

اما آنچه مایه آرامش روح و روان امام (علیه السلام) است . علاوه بر روح والا و بی ماندش به این حقیقت است که فرمود: «و نعم الحکم الله»؛

خوب داور و حاکمی است خدای سبحان، [در ظلمی که به ما شد و حق و ملکی را که از ما گرفتند و غصب کردند، خداوند در قیامت میان ما و آنان حکم خواهد کرد و خدا خوب حاکمی است.]

سپس می فرماید: «و ما أصنع بفدک و غیر فدک، والنفس مظانها فی غد جدث تنقطع فی ظلمته آثارها، و تغیب أخبارها، و حفره لوزید فی فسحتها، و أوسعت یدا کافرها، لأضغظها آلحجر و المدار، و سد فرجها التراب المتراکم...»؛

مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ فدک به چه درد ما می خورد؟ فدک چه دردی از ما دوا میکند؟ فدک چه فایده ای برای ما دارد؟ بر فرض که فدک را نگرفته بودند و سالانه هزاران دینار طلا عاید ما می شد، ولی سرانجام چه مشکلی را برای ما حل می کرد؟ و حال آن که خواه ناخواه در خانه قبر، منزل می کنیم، و سرانجام زیر خروارها خاک و در زمین نمناک جای می گیریم. خانه ما قبری تنگ و تاریک و سر بسته است، ما را در دل خاک پنهان می کنند، جایی که احدی از درون آن باخبر نمی شود، هیچ کس نمی تواند احوال ما را بپرسد و از وضع ما در داخل قبر اطلاع یابد. ما به زودی در گودال تنگ و تاریک قبر قرار می گیریم که اگر فرضاً گورکن، آن را توسعه دهد، اما سرانجام خاکها و سنگ ها آن را پر می کنند و راه ارتباط ما را با خارج مسدود می سازند، خبرهای دنیا به کلی از ما قطع

می شود، ثروت و باغ و خانه و فرزند و دوست، همه و همه از ما جدا می شوند. بنابراین نمی توان فدک را با خود برد، در حالی که جایگاه فردای آدمیان گور است که در تاریکی آن آثارش نابود و اخبارش پنهان می گردد. فرزندان و وابستگان و دوستان از خبرگیری مرد؛ مدفون شد؛

خود مأیوس می شوند، مرده، گم شده ای است که اگر کسی سراغش را بگیرد به قبرستان اشاره می کنند و به سراغ قبرش می روند.

مؤلف: آری، سرانجام دنیای ما قبر و گورستان و تنهایی است، و جایگاه ما وادی خاموشان است. اگر برای مدتی کوتاه در بازداشتگاه توقیف شویم، یا در بیمارستان بستری گردیم، دوستان و آشنایان و خویشاوندان به سراغمان می آیند و احوالپرسی می کنند و برای نجات و خروج از بازداشتگاه و بیمارستان به هر دری زده و چاره جویی می کنیم و برای بازگشت به خانه و زندگی لحظه شماری می کنیم.

اما در بازداشتگاه قبر، همه امیدها قطع و خبرها پوشیده و نامعلوم است.

حال که چنین است چه باید کرد و راه چاره و نجات چیست؟

حضرت امیر(علیه السلام) در ادامه راه نجات را بیان فرموده است:

(إنما هي نفسی أروضها بالتقوی لتأتی آمنه یوم الخوف الأكبر، وثبت علی جوانب المزلق...)

من نفس خود را با تقوا و پرهیزکاری پرورش داده و ورزیده میکنم.

آری، علی (علیه السلام) مواظب است خود را با تقوا و پرهیزکاری تربیت و عادت دهد، و مواظب دین داری و پارسایی خود می باشد تا این که در روز خوف اکبر، [یعنی «قیامت» که هراسناک ترین روزها است با امنیت و خاطری آسوده وارد صحرای محشر شود، تا این که روزی که قدمها میلغزد و اکثر مردم نیز می لغزند، آسوده و در امان باشد و از لغزش مصون بماند).



امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در ادامه نامه خود چنین فرموده است:

(و لو شئت لا هتدیت الطریق إلى مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح، و نسائج هذا القز. و لكن هیهات أن یغلبنی هوای، و یقودنی جشعی إلى تخیر الأطعمه - و لعل بالحجاز أو الیمامه من لا طمع له فی القرص، و لا عهد له بالشبع...)؛

این که من به دو قرص نان جو و به دو لباس ساده و فرسوده و حتی وصله دار قناعت کردم، نه برای این است که قدرت ندارم بلکه اگر بخواهم امکانات برایم فراهم است و می توانم برای خود زندگی مرفهی تهیه کنم، اگر بخواهم می توانم از عسل مصفا و مغز گندم و پارچه ابریشمی استفاده کنم، [و چنین نیست که کم مصرف کردن و سطح زندگی را پایین نگاه داشتن و فقیرانه زندگی کردن، به خاطر نداشتن و عدم تمکن باشد. ولی از انسانیت و جوانمردی به دور است.]

آری، از انصاف و مردانگی دور است که هوای نفس بر من غالب شود.

خدا چنان روزی را نیاورد که هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به شکم پرستی و خوش گذرانی وادار سازد. هرگز چنین مباد که به فکر غذاهای خوشمزه و رنگین بیفتم. بسیار دور است که هوای نفس بر من غالب شود و حرص و هوای نفسانی، مرا وادار کند به این که لباس و غذای عالی و ممتاز اختیار کنم و حال آن که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که از شدت فقر و درماندگی حتی [امید به تهیه نان جو را نداشته باشد، و به یاد نداشته باشد که یک وعده غذای سیر خورده باشد.

حضرت در ادامه فرموده است: أو أیت مبطانا و حولی بطون و غرثی، و اکباد حری، أو اکون کما قال القائل:

چگونه ممکن است من [که امام و رهبر مردم هستم] شب را با شکم پر صبیح کنم در حالی که چه بسا اطراف من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه وجود داشته باشد؟ آیا سزاوار است من مصداق شعر آن شاعر باشم که گفته است: این درد و ناجوانمردی تو را بس که شب را با شکم پر بخوابی و حال آن که در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد که در آرزوی تکه ای گوشت خشک شده باشند.

سپس حضرت امیر (علیه السلام) از خودش سؤال کرده و چنین می فرماید: «أقنع من نفسی بأن یقال: هذا أمیر المؤمنین، ولا أشاركهم فی مکاره الدهر، أو أكون أسوه لهم فی جشوبه العیش!»؛

«آیا من، تنها بدان بسنده کرده و دل خوش کنم که به من امیرالمؤمنین بگویند، و مرا به عنوان امام و رهبر مسلمانان یاد کنند، ولی در گرفتاری ها، در مشکلات و سختی های زندگی مردم، با آنان همراه نبوده و مشارکت نداشته باشم؟ یا خود در دشواری های زندگی پیشگام نباشم؟ من سیر باشم و مردم گرسنه باشند؟! من که امام و رهبرشان هستم در رفاه و آسایش زندگی کنم و مردم سر و سامان و زندگی مناسب نداشته باشند؟!»

هم چنین حضرت به خود نسبت می دهد و می فرماید: «فما خلقت لی شغلنی أکل الطیبات، کالبهیمة المربوطه، همها علفها أو المرسله شغلها تقممها، تكثر من أعلافها، و تلهو عما یراد بها، أو أترك سدی أو أهمل عابثا، أو أجر الضلاله، أو أعتسف طریق المتاهه!»؛

ص: 248

---

1- «قد» به دو معنا آمده است یکی به معنای پوست خشک، پوست بزغاله خشک شده، و یکی به معنای گوشت های رد شده ای که زیر آفتاب خشک شده است، که به آن «قدید» می گویند.

آفرینش من برای این نیست که مرا خوردن غذاهای ممتاز مشغول کند خدا مرا خلق نکرده است که فقط به فکر شکم باشم) من آفریده نشده ام برای این که مثل چهارپایان به ریسمان بسته، یا چهارپایان رها که مشغول علف خوردن یا چریدن هستند، باشم. من خلق نشده ام که مثل گوسفندان و شتران که تمام همت و هدفشان آخور و علف و چراگاه است، باشم. من مثل چهارپایی که او را بسته و یا رهایش کرده اند و هدفش خوردن و چریدن و پر کردن شکمبه خود است، در حالی که از عاقبت امر خود غافل است، نیستم. من مانند چهارپایان که هر چه باشد می خورند و کاری به حلال یا حرام بودن، پاک یا نجس بودن آن ندارند، نیستم. خدا مرا چنین خلق نکرده که افسارم رها باشد تا هر جا که میلم کشید و مطابق شهوات نفسانی و خواهش های شیطانی است بروم، یا به بیراهه رفته و سرانجام در وادی تحیر و سرگردانی گرفتار شوم. خیر، چنین نیست.

حضرت در ادامه نامه خود، اشکال اشکال تراشان را مطرح و پاسخ دندان شکن به آنان داده و فرموده است: «وکانی بقائلکم (1) یقول: «إذا کان هذا قوت ابن ابي طالب، فقد قعد به الضعف عن قتال الأقران، و منازلة الشجعان»؛

گویی برخی از شما بگویند: علی بن ابی طالب با چنین خوراک ساده و زاهدانه، به تدریج قوای خود را از دست داده و دیگر قدرت جنگیدن نخواهد داشت و مانند گذشته نمی تواند در میدان نبرد. با شجاعان همتای خود مقابله کند، علی (علیه السلام) دیگر مرد جنگ و مبارزه نخواهد بود و ضعف و ناتوانی، او را از رویارویی با هماوردانش باز خواهد داشت.

ص: 249

---

1- ظاهراً مقصود از «قائل» (گوینده) معاویه است و حضرت در آخر نامه «وسأجهد فی أن اطهر...» به او اشاره فرموده است.

خیر، چنین نیست و پاسخ این اشکال باطل و این توهم و خیال واهی این است که :

«ألا وإن الشجرة البریه أصلب عودا، و الروائع الخضره أرق جلودا، و النباتات البدویه أقوى وقودا و أبطأ خمودا»؛

آگاه باشید! درخت بیابانی که آب کمتری می خورد، چوبش محکم تر است ولی گیاهان و درختان پرورشی و شادابی که سبز و مند، صلابت و استحکام کمتری دارند. درختان و گیاهان کوهستانی و بیابانی در برابر حوادثی چون طوفان و سرما و گرما استقامت بیشتری دارند، گیاهان بیابانی آتش چوبشان شعله ورتر است و دیرتر خاموش می شوند و ذغال آنها محکم تر است و به زودی خاکستر نمی شوند.

خلاصه این که انسان در اثر خوردن زیاد و استفاده از غذاهای لذیذ و مقوی نیرومندتر و شکیباتر نمی شود، بلکه به عکس است. زیرا بهتر خوردن و نیکوتر زندگی کردن و زیباتر پوشیدن و در آسایش و رفاه به سر بردن، انسان را کم تحمل تر و ناتوان تر و در برابر حوادث و در مقابل دشمن سست اراده تر می کند.

پس این که گفته شود: چون علی با نان جو و غذای ساده زندگی می کند، و دیگر نمی تواند با شجاعان و هم ترازان خود نبرد کند، غلط است. و باید بدانند علی (علیه السلام) هر چند به خود و شکم و زندگی خود نمی پردازد، و در خدمت شکم خود نمی باشد، ولی همین علی (علیه السلام) است که در میدان نبرد شکست ناپذیر است و طوفان های سهمگین او را از جای نلغزانده و توان از بین بردن او را نخواهند داشت.

پس این پندار باطل را از مغز و اندیشه خود خارج ساخته و دور سازند و توهم پیروزی بر علی (علیه السلام)، در میدان نبرد را از فکر خام خود بیرون کنند.

آری، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خود را به ناز و نعمت و تن پروری مشغول نکرده و زندگی خود را از این عادات و تشریفات به دور داشته و خود را نازک خور و

نازک پوش و راحت طلب بار نیاورده است. (1)

(أنا من رسول الله كالصنو (2) من الصنو، والذراع من العضد)؛

من و پیامبر دو درخت هستیم که از یک ریشه روییده ایم و مانند دست و بازو بهم پیوسته ایم.

علی (علیه السلام) می فرماید:

اگر زندگی دشوار، سبب سستی و شکست در برابر دشمن باشد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که از همان اول شکست می خورد و از میدان به در می رفت؛ زیرا همه می دانند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) زندگی مرفه و غذای مناسبی نداشت و چندین سال در محاصره و در جنگ، با شکم گرسنه حاضر بود و در عین حال استقامت ورزید و به پیروزی رسید.

[ حضرت می فرماید: ]

من از ابتدا با پیامبر (صلی الله علیه و آله) همگام بودم، در زندگی و خورد و خوراک با او همدوش بودم، مثل من با پیامبر، مثل ذراع (استخوان پایین دست) نسبت به بازو است. (3)

ص: 251

---

1- بحار الانوار، ج 34، ص 334. و در اشعار منسوب به آن حضرت است که فرمود: صید الملوک أرانب و ثغالب و إذا ركبت فصیدی الأبطال شکار پادشاهان خرگوش و روباه است ولی شکار من هنگامی که سوار بر مرکب نبرد شوم، قهر مانان اند.

2- «صنو» به درختی گفته می شود که در کنار درختی دیگر است و هر دو از یک ریشه روییده اند. صنوان» به دو درختی گفته می شود که از یک ریشه به وجود آمده اند.

3- برای این که شبهه نشود که علی (علیه السلام) خواسته است بگوید بین من و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرقی نیست و ادب خود را هم نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اظهار کند، فرموده است: من نسبت به پیامبر، همچون ذراعم نسبت به بازو. (ذراع، از سر انگشتان تا مرفق است) یعنی من در رتبه بعد از پیامبرم، چون ذراع قوه و نیرو را از طریق عضد و بازو می گیرد، زیرا اول عضد و بازو قرار دارد، بعد ذراع.

من همچون ذراع برای بازوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم. [نیرو در بازو و عضد است ولی اگر بخواهد کاری کند به وسیله ذراع می کند، ذراع کمک کننده بازو است. بنابراین همان گونه که پیامبر اکرم با زندگی زاهدانه و خوراک فقیرانه استقامت داشت و حوادث کمرشکن، او را نشکست و از میدان به در نبرد، من نیز همانند او هستم، و در مکتب او بزرگ شده ام]..

سپس قسم یاد کرده و فرموده است: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها، ولو أمكنت الفرض بین رقابها لسارعت إليها...»؛ به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من هم صدا و هم دست شوند و پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از جنگ و نبرد با آنان روی برتابم و خم به ابرو نیاورم و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتابم)..  
در پایان نامه راجع به منشأ فساد، معاویه پلید و ناپاک چنین مرقوم فرمود:

(وسالجهد فی أن أظهر الأرض من هذا الشخص المعکوس، و الجسم المرکوس، حتی تخرج المدره من بین حب الحصيد) [\(1\)](#)؛

و به زودی تلاش میکنم که زمین را از این شخص وارونه (معاویه)، این آدم مسخ شده و از انسانیت خارج گشته، این جسم و هیكل کج اندیش، پاک سازم تا از میان گل و کلوخ دانه های ریز (گندم) جدا گردد، خوب و بد، فاسد و صالح، مفسد و مصلح، خیرخواه و شرور و بدخواه از یکدیگر جدا و شناخته شود)..  
ص: 252

## مورد چهارم : داستان رد امتیاز خواهی برادرش عقیل و آهن گداخته.

و آن به گونه ای که خود حضرت بیان فرموده، چنین است:

به خدا سوگند! برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من درخواست داشت تا یک من از گندم های بیت المال را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون به گفته های او گوش دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم، روزی آهنی را در آتش گداخته به بدنش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبار با خشم خود آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟(1)

## مورد پنجم : پاسخ رد به برادرش عقیل

در دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برادرش عقیل که از آن حضرت بزرگتر

ص: 253

---

1- و الله لقد رأيت عقيلًا وقد أملق (املق، انفق ما له حتى افتقر، أملق الدهر ما له: اذ هبه و اخرجته من يده.) حتى استماحي من برکم صاعًا، ورأيت صبيانه شعث الشعور، غبر الألوان، من فقرهم، كانما سودت وجوههم بالعظم، و عاودني مؤكدا. وكرر علي القول مرددا، فأصغيت اليه سمعي، فظن أني أبيع ديني، و أتبع قياده مفارقا طريقتي، فأحميت له حديدته، ثم أدنيتها من جسمه؛ ليعتبر بها، فضج ضجيج ذئب من ألمها، وكاد أن يخرق (يخرق) من ميسمها، فقلت له: ثكلتك الثواكل، يا عقيل؛ أتن من حديدته أحماها انسانها للعبه، و تجرني الي نار سجرها جبارها لقضبه! أتن بمن الأذى ولا أئن من لظي؟! نهج البلاغه، خطبه 224

بود، وارد بر آن بزرگوار شد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود:

عمویت عقیل را لباس بپوشان. امام حسن (علیه السلام) پیراهن وردا به او پوشاند، و شام حاضر کردند، شام نان و نمک بود، عقیل گفت: شام همین نان و نمک است؟

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: مگر نان و نمک از نعمتهای خدا نیست، إله الحمد کثیره. عقیل گفت: مبلغی پول به من بده تا قرضم را ادا کنم و هر چه زودتر مرا مرخص کن از نزد شما بروم، «أعطني ما أفضی به دینی وعجل سراحی حتی ارحل عنک».

حضرت سؤال کرد: قرضت چه مقدار است؟ گفت: صد هزار درهم، حضرت فرمود: نه به خدا سوگند، این مقدار پول نزد من نیست و من مالک صد هزار درهم نیستم، ولی صبر کن، وقتی ماهانه ام (حقوقم) به دستم رسید، مقداری از آن را به تو می دهم و اگر مخارج عائله بر عهده ام نبود، همه حقوقم را به تو میدادم.

عقیل گفت: بیت المال در دست تو است و به من می گویی صبر کنم تا ماهانه ام پرداخت شود؟، مگر حقوق شما چه مقدار است؟

حضرت فرمود: «من و تو در سهم بودن و حق استفاده از بیت المال، با دیگر مسلمانان فرق نمی کنیم»، «ما أنا و أنت فیہ الا بمنزله رجل من المسلمین».

این سخنان در حالی بین حضرت امیر (علیه السلام) و عقیل رد و بدل می شد که آنان بالای بام دارالاماره بودند و بر صندوقهای اهل بازار اشراف داشتند، حضرت امیر (علیه السلام) به عقیل فرمود: اگر آنچه را گفتم نمی پذیری و قبول نمی کنی، برو پایین و قفل برخی از این صندوقها را بشکن و موجودی داخل آنها را بردار، عقیل گفت:

در این صندوقها چیست؟، فرمود: مال التجاره مردم است، عقیل گفت: آیا به من دستور می دهی صندوقهای مردم را که با توکل بر خدا اموالشان را در آنها گذارده اند، بشکنم و اموالشان را بردارم؟، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آیا تو به من دستور می دهی درب بیت المال مسلمانان را باز کنم و اموال آنان را به تو بدهم و حال این که بر خدا توکل کرده و در بیت المال را قفل زده اند؟



سپس حضرت امیر (علیه السلام) به عقیل فرمود: «و اگر خواستی شمشیر برداریم و با هم برویم به سوی شهر حیره، در حیره تجار پول دار هستند، بر برخی از آنان وارد می شویم و مالشان را به زور شمشیر میگیریم»، عقیل گفت: «آیا برای دزدی آمده ام؟» حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «از یک نفر دزدی کنی بهتر است تا این که از

همه مسلمانان دزدی کنی». عقیل گفت: «به من اجازه می دهی نزد معاویه بروم؟».

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «اجازه ات دادم».

عقیل گفت: «پس خرج سفر مرا پرداز».

حضرت به امام حسن (علیه السلام) فرمود: «چهار صد درهم به عمویت عقیل پرداز».

عقیل پول را گرفت و از نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) خارج شد... (1)

در روایت دیگر است که وقتی عقیل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقاضا کرد که مبلغی از بیت المال به او بدهد، حضرت فرمود: صبر کن تا روز جمعه.

روز جمعه پس از نماز جمعه، به عقیل فرمود: نظر تو نسبت به کسی که به این مردم خیانت کند، چیست؟، عقیل گفت: چنین شخصی بد انسانی است، «بئس الرجل ذاک»، حضرت فرمود: «تو میگویی من به همه این مردم خیانت کنم و اموال آنان را به تو ببخشم؟» (2)

در روایت دیگر است که: دیدند حسن و حسین xxx نان و سبزی و سرکه می خورند، به ایشان گفتند: شما نان و سرکه می خورید و حال این که همه چیز در دست شما است و دستتان باز است؟ فرمودند: «از امیرالمؤمنین (علیه السلام) غافل هستید یعنی از سختگیری آن حضرت از جهت مصرف کردن بیت المال غافل هستید» (3).

ص: 255

---

1- بحار الانوار ج 41، ص 113.

2- همان، ص 114.

3- همان، ص 113.

{1} از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود:

روزی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) متولی امور شد، رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: آگاه باشید! به خدا سوگند، من تا وقتی در مدینه درخت خرما دارم، [که با خرمای آن امرار معاش کنم حتی یک درهم از بیت المال برای خود برنمی دارم، و نباید کسی توقع داشته باشد که چیزی از بیت المال به او اضافه دهم، بلکه هر چه را که هست به طور مساوی تقسیم خواهم کرد.

از میان جمعیت، عقیل پیا خواست و گفت: آیا مرا با سیاه پوستی که در مدینه است، از بیت المال بطور مساوی می دهی و فرقی نمی گذاری؟ حضرت فرمود:

بنشین! کسی غیر از تو نبود صحبت کند؟ [سپس فرمود: تو بر سیاه پوست برتری نداری مگر به تقوا. (1)]

{2} و از ابی مخنف نقل است که: گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خدمت آن حضرت عرض کردند: بیت المال را میان سران و اشراف تقسیم کن و آنها را بر ما مقدم بدار و پس از آنکه بطور کامل بر اوضاع و بر حکومت مسلط شدی با عدالت و آن گونه که خدا عادت تو قرار داده است، عادلانه عمل کنم و بیت المال را میان همه بطور مساوی توزیع فرما.

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «أتأمرونی ویحکم أن أطلب النصر بالظلم والجور فی من ولیت علیه بین أهل الإسلام؟ لا والله لا یکون ذلک ما سمر السمر (2) وما رأیت فی السماء نجما، والله لو کانت أموالهم ملکی لساویت بینهم، فکیف وإنما هی

ص: 256

1- وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج 15، ص 105، باب 39، ابواب الجهاد، ح 1.

2- المیر: الدهر، ای لا یکون ذلک ابدہ. (الصحاح - سمر).

أموالهم (1)؛ وای بر شما! آیا از من می خواهید طلب پیروزی کنم به وسیله ظلم و ستم درباره اهل اسلام که عهده دار سرپرستی آنها شده ام؟ نه به خدا سوگند! اید، هرگز، من تا زمانی که ستاره ای در آسمان بینم چنین کاری نخواهم کرد، به خدا سوگند، اگر بیت المال ملک شخصی خودم بود، بین افراد فرق نمی گذاشتم و بالسوه تقسیم می کردم، تا چه رسد به اینکه بیت المال، متعلق به خود مسلمانان و از اموال عموم است.

{3} و در روایت دیگر است که: گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) متوجه شدند که بسیاری از مردم، علی (علیه السلام) را رها کرده و برای به دست آوردن دنیا، که نزد معاویه است، به سوی وی می روند. لذا خدمت حضرت امیر (علیه السلام) آمده، عرض کردند: خوف آن است که گروهی از سران و اشراف قریش به سوی معاویه بروند، برای جلوگیری آنها از رفتن نزد معاویه، آنان را بر موالی و عجم (غیرعرب) مقدم دار و از بیت المال، سهم بیشتری به ایشان عطا فرما.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آیا از من می خواهید که با جور و ستم به پیروزی برسم، نه به خدا سوگند! چنین کاری را نخواهم نمود، مادام که آفتاب طلوع می کند و در آسمان ستاره وجود دارد، این ترجیح و تفاوت گذاشتن را مرتکب نخواهم شد، به خدا سوگند، اگر بیت المال ملک شخصی من بود، همه آن را به طور مساوی تقسیم می کردم، تا چه رسد به اینکه مال همه مسلمانان است. (2)

{4} همچنین روایت است که: روزی حضرت امیر (علیه السلام) مشغول تقسیم بیت المال بود، دوزن، یکی عرب و دیگری از موالی و غیر عرب، آمدند. امام (علیه السلام) به هر یک بیست درهم و یک کیل طعام داد، زن عرب گفت: ای امیرالمؤمنین! من زن عرب هستم و این زن عجم (غیرعرب) است، چرا بین ما فرق نگذاشتی؟ آن

ص: 257

---

1- وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج 15، ص 105، باب 39، ابواب الجهاد، ح 2.

2- همان، ص 107، ح 6.

بزرگوار فرمود: «والله لا أجد لبني إسماعيل في هذا القىء فضلا على بني اسحاق (1)»، به خدا سوگند، در این اموال، نیافتم که فرزندان اسماعیل (که عرب هستند) برتر و افضل از فرزندان اسحاق (که غیر عربند) باشند.

{5} نیز مرحوم کلینی (قدس سره) روایت کرده است که: امام حسن بن علی (علیه السلام) پس از بازگشت از دفن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جمع مردم، ضمن سخنانی فرمود: پدرم علی (علیه السلام) هنگام مرگ، از مال دنیا فقط هفتصد درهم داشت که می خواست با آن برای خانواده اش خادمی تهیه کند. (2)

و غیر اینها از روایات و بیانات خود حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه که شیوه آنجناب را نسبت به بیت المال و حفظ و توزیع عادلانه آن محرز و قطعی می نماید، اما:

### توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان

وی در حفظ بیت المال مسلمین سهل انگار بود و از بذل و بخششهای بی مورد دریغ نمی کرد، در یک روز از بیت المال، دویست هزار درهم به ابوسفیان و چند هزار درهم به مروان بخشید. صد هزار درهم به داماد خود، حارث بن حکم داد، سیصد هزار درهم به حکم بن عاص بخشید، بسیاری از املاک عمومی مسلمانان را در اختیار بستگان خود قرار داد، چراگاه های عمومی را در انحصار اطرافیان خود قرار داد، خمس غنائم جنگ با آفریقا را به مروان حکم بخشید، از بصره اموال فراوانی فرستاده شد، تمام آنها را بین فرزندانش تقسیم نمود، حکم بن عاص را مسئول جمع آوری زکات یکی از مناطق نمود و

ص: 258

---

1- وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج 15، ص 105، باب 39، ابواب الجهاد، ح 4.

2- اصول کافی، ج 1، باب مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص 457.

## علی (علیه السلام) و تسریع در تقسیم بیت المال

1- هلال بن مسلم از جدش نقل کرده است که: خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودم که نزدیک غروب آفتاب، مقداری بیت المال آوردند، حضرت امیر (علیه السلام) به مأموران فرمود: این اموال را تقسیم کنید. مأموران گفتند: اجازه بده تا فردا تقسیم کنیم. آن جناب فرمود: شما تعهد می کنید که من تا فردا زنده بمانم؟! تقسیم را تأخیر نیندازید، لذا شمع روشن کردند و اموال را تقسیم نمودند. (2)

2- نیز روایت است که: علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از تقسیم بیت المال زمین بیت المال را جاروب می زد و آب می پاشید و می فرمود: ای زمین! روز قیامت شهادت بده که من اموال مسلمانان را نگه نداشتم. (3)

3- از ابوحیان نقل است که: علی بن ابی طالب (علیه السلام) هر جمعه ای، بیت المال را جارو می زد و آب می پاشید و دو رکعت نماز می خواند و می گفت: روز قیامت برای من شهادت دهید. (4)

4- ضحاک بن مزاحم نقل کرده است که: علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: دوست من پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی از اموال بیت المال را برای روز بعد نگه نمی داشت. ابوبکر هم همین طور عمل می کرد، ولی عمر نویسنده و دفتر تهیه کرد و تقسیم بیت المال را تا یکسال به تأخیر می انداخت، اما من همان گونه عمل می کنم که

ص: 259

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج 1، ص 66، و ص 233، و حق الیقین شبر، ج 1، ص 189.

2- وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج 15، ص 108، باب 40، ابواب الجهاد، ح 1.

3- همان، ص 109، ح 4.

4- همان، ص 108، ح 2.

خلیلم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل کرد، [راوی گوید: و علی (علیه السلام) جمعه به جمعه هر چه بود میان مردم تقسیم می کرد و می فرمود:

هذا جنای و خیاره فیه

أذ کل جان یده إلی فیه

این میوه ای است که من چیده ام و خویش در آن موجود است، ولی هر میوه چینی دستش به سوی دهانش است. (1)

5- نیز از مسلم بجلی نقل است که: مقداری اموال (بیت المال) از اصفهان آوردند، علی (علیه السلام) فرمود: صبح اول وقت بیاید و هرکس سهمش را بگیرد، به خدا سوگند! من انباردار شما نیستم، «فوالله ما أنا لکم بخازن» و پس از تقسیم، بیت المال را جارو زد و آب پاشید و دو رکعت نماز خواند و فرمود: ای دنیا غیر مرا فریب ده: «یا دنیا غیری غیری». (2)

6- در روایت دیگر است که: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمود: ای مردم کوفه! اگر من از شهر شما غیر از مرکب و خادمم، چیزی خارج کردم، به شما خیانت کرده ام. و غذای آن حضرت در کوفه، از گندم و خرمایی تهیه می شد که از مزرعه اش «ینبع» که در مدینه بود، به دست می آمد. (3)

ص: 260

---

1- وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، ج 15، ص 108، ح 3. توضیح: نقل است که این شعر مثل است که در ابتدا «عمرو بن اخت» گفته است و داستان آن چنین بوده که عمرو بن اخت با دیگر خادمان شاه برای چیدن میوه به بوستان رفتند، خادم ها هر میوه خوب را خودشان خوردند ولی عمرو بن اخت همه را نزد شاه برد و این شعر را خواند، بعدا این شعر مل شد. و مقصود حضرت امیر (علیه السلام) از تمثیل به این شعر این است که من از بیت المال چیزی مصرف نکردم، بلکه همه را تقسیم نمودم. (سفینه البحار، ج 1، ص 688، ماده «جنى»).

2- همان: ح 6.

3- همان: ح 5.

ضمناً: از نقل شیوه دیگران که بیت المال را در اختیار داشته و دارند، و از انباشته کردن و ولخرجی های آنان و بذل و بخشش های بدون حساب و کتاب به اطرافیانشان، و اسم آن را شأن و شئونات گذاشتن معذورم. همین قدر می گویم که:

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل است که فرمودند: «احمق الناس من باع آخرته بدنیاه و احمق منه من باع آخرته بدنیاه غیره»؛ «احمق ترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد و احمق تر از او کسی است که آخرتش را به دنیای غیر بفروشد.»<sup>(1)</sup>

آری، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) فوق تصور و فوق این حرفها است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

البته توجه به این نکته ضروری است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را با فرشتگان مقرب و با پیامبران بزرگ و اولوا العزم و با جبرئیل و میکائیل مقایسه فرمود نه با صحابه و برخی افرادی که سالهای متمادی در منجلاب شرک و کفر و بت پرستی به سر بردند.

### پرهیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ظلم و ستم

آن حضرت در دوران حکومتش، در شهر کوفه سخنرانی کرده و ضمن سخنانی خطاب به مسلمانان فرمود: سوگند به خدا! اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان<sup>(2)</sup> به سر ببرم، و یا با غل و زنجیر، به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که

ص: 261

1- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 57.

2- خار سعدان، خاری است سه شعبه و سخت گزنده .

به بعضی از بندگان ستم، و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود، و در خاک، زمانی طولانی اقامت می کند؟(1)

همچنین در ادامه داستان، برادرش عقیل فرموده است. به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جوی را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است! علی را با نعمت های فناپذیر، و لذت های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش ها، و از او یاری می جوئیم.(2)

### فقط در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز ماند

از قضایایی که بیانگر مقام والای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان همه مسلمانان بعد از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، بستن درب خانه ها، جز درب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و داستان آن چنین است.

هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه مهاجرت کردند، خانه و سر پناه نداشتند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که برای خود و همسرانش در جنب مسجد اطاق و خانه ساخت، برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز اطاق و خانه ای در کنار

ص: 262

- 
- 1- و الله لأن أبيت على حسك السعدان مسهدا، أو أجر في الأغلال مصمدا، أحب إلى من أن ألقى الله ورسوله يوم القيامة ظالما لبعض العبا، و غاصبا لشيء من الحطام، وكيف أظلم أحدا لنفس يسرع إلى البلى ققولها، و يطول في النرى حلولها؟! نهج البلاغه، خطبه 225.
  - 2- و الله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها، على أن أعصى الله في نمله أسلبها جلب (خلمه) شعيره ما فعلته، وإن دنيكم عندي لأهون من ورقه في قم جواده تقضمها. ما لعلی و لنعیم یفتی، ولده لا تبقى! نغوذ بالله من سباب العقل، و قبح الزکل. و به نستعین. همان.



خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ساخته شد، برای هر یک از مهاجران نیز اطاق و محل سکونت ساخته شد و برای تمام خانه ها دری به داخل مسجد گشوده می شد. تا این که خداوند سبحان دستور داد درب خانه ها که به سوی مسجد گشوده شده است بسته شود جز درب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) سیوطی» که از دانشمندان معروف اهل سنت است، در تفسیر «درالمنثور» چنین نقل می کند:

«روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد تمام درب خانه هایی که به داخل مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) گشوده می شد به جز درب خانه علی (علیه السلام) - بسته شود، این امر بر مسلمانان گران آمد تا آن جا که «حمزه» عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این کار گله مند شد که چگونه درب خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستنی، اما درب خانه پسر عمویت را باز گذاردی؟ [و او را بر دیگران ترجیح دادی]. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوجه شد که این امر بر آنان گران آمده است مردم را به مسجد دعوت فرمود، و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد، سپس افزود: «ایها الناس ما انا سددتها، و لا انا فتحتها، و لا انا اخرجتکم و اسكنته، ثم قرأ ووالنجم إذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی \* وما ينطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی» (1)

«ای مردم! من شخصا درها را نبستم و نگشودم، و من شما را از مسجد بیرون نکردم، و علی را ساکن نکردم سپس آیات مزبور را تلاوت کرد»

نیز مرحوم سید هاشم بحرانی در غایه المرام ( چاپ تهران، ص 639) علاوه بر روایات خاصه، 29 روایت از عامه، درباره مطلب مزبور نقل کرده است.

نسائی در خصائص، یکی از فضائل بی مانند و منحصر به فرد حضرت امیرالمؤمنین علی ما را تحت عنوان: «قول البی (صلی الله علیه و آله) أمرت بسد هذه الأبواب غیر

ص: 263

---

1- تفسیر درالمنثور، ج 6، ص 122، ذیل تفسیر آیه 1-4، سوره والنجم.

باب علی (علیه السلام)» در ضمن پنج روایت با سند‌های مختلف نقل کرده است. (1)

ترمذی (2) و احمد حنبل (3) نیز روایات بسیاری به همین مضمون نقل کرده اند که به خاطر اختصار، از آوردن آنها صرف نظر شد.

در ینابیع الموده، باب 7، از حذیفه نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روزی درهای خانه ها را که به مسجد باز می شد بست، عده ای ناراحت شدند، پیامبر بپا ایستاد و فرمود: گروهی از بیرون راندن آنان از مسجد، و باقی ماندن علی (علیه السلام) در مسجد ناراحت هستند، به خدا سوگند من به اختیار خود آنان را بیرون نکردم، و علی را باقی گذاردم، بلکه خدا دستور اخراج آنان و باقی گذاشتن علی (علیه السلام) را داد. [ تا آن که فرمود: علی برادر من است، و کسی که جنب است نمی تواند در مسجد رفت و آمد کند، مگر علی (علیه السلام). (4)

در وفاء الوفاء سمهودی پانزده روایت از کتاب های خودشان آورده است که : پیامبر دستور داد تمام دربهایی که به مسجد باز می شد بسته شود، جز درب خانه علی (علیه السلام). (5)

### خوخه ابوبکر

در اینجا مناسب است اشاره ای به جریان خوخه (6) ابوبکر بشود.

همان گونه که نقل کردیم، وقتی مسجدالنبی را بنا کردند، در اطراف مسجد

ص: 264

1- خصائص نسائی، ط قاهره، ص 19.

2- ترمذی، کتاب المناقب: 20، باب حدثنا سفیان بن وکیع .

3- مسند احمد حنبل، ج 1 و 24 و 26، ط الحلبي.

4- ینابیع الموده، باب 17.

5- وفاء الوفاء سمهودی، ج 2، ص 474.

6- خوخه به معنای روزنه، درب کوچک و پنجره است.

برای عده ای از مهاجران، حجره هایی ساخته شد، درب حجره ها به مسجد باز می شد و رفت و آمد از داخل مسجد انجام می گرفت، تا آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امر خدا، دستور داد درب ها را بستند، جز درب حجره علی (علیه السلام)، برخی افراد از حجره خود، خوچه و پنجره ای به مسجد باز کردند، ابوبکر هم چنین کرد.

در صحیح بخاری است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد خوچه ها را مسدود کنند، ابوبکر تقاضا کرد خوچه اش باز بماند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به لحاظ پیرمردی او پذیرفت و خوچه اش باز ماند. (1)

البته این موضوع فضیلتی را ثابت نمی کند، چون به امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است برخلاف درب خانه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که به امر خدا بود.

### جهاد و جان نثاری امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در رابطه با جهاد و فداکاریهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) کتابهای بسیاری نوشته شده است، و هر نویسنده ای گوشه ای از آنها را بررسی و به رشته تحریر در آورده است.

این حقیر نیز قطره ای از آن دریا را یادآور می شوم و فداکاریها و مبارزات آن حضرت را از دوران کودکی آن بزرگوار که در خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، تا رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به طور خلاصه بازگو می کنم:

### سر و گوش بچه ها را درهم می گوید

چون حضرت حمزه ایمان آورد، کفار قریش جرأت نمی کردند مستقیم و در بین مردم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را اذیت و آزار کنند، لذا اطفال خود را وادار می کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را اذیت کنند، چون این عمل تکرار شد، و حضرت امیر (علیه السلام) از

ص: 265

---

1- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب الخوچه و... فی المسجد، ح 466.

رفتار کودکان نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطلع گردید، عرض کرد یا رسول الله! هرگاه از منزل خارج می شوید مرا همراه ببرید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همراهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خارج شد، اطفال طبق مرسوم بنای جسارت و اذیت را گذاردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) [که به حسب ظاهر کودک و هم سن و سال آن اطفال بود آنان را می گرفت سر و گوش و بینی آنان را در هم می شکست، [و حسابی گوش مالی می داد، اطفال با سر و گوش درهم کوبیده به خانه ها می رفتند و به مادران خود می گفتند: «قضمنی علی»، (علی (علیه السلام) مرا در هم کوبید). پس از آن هرگاه چشم اطفال بر امیرالمؤمنین عال می افتاد فرار می کردند و می گفتند: «جاء قضم، جاء قضم»، درهم کوبنده آمد، درهم کوبنده آمد.»(1)

در «حیات القلوب» و «منتهی الآمال» است که: در جنگ احد، هنگامی که طلحه بن ابی طلحه دید امیرالمؤمنین (علیه السلام) به میدان او آمد، گفت: «ای قضم» [ای درهم کوبنده] دانستم که جز تو کسی جرأت جنگ با من را ندارد. و این کلمه یاد آور دوران کودکی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همراهی او با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه و فراری دادن کودکان مشرکان بود، که بر سر زبانها مانده بود.

### **خوابیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (لیله المبت)**

گروهی از قریش و اشراف مکه از قبایل مختلف جمع شدند تا در «دارالندوه» محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) درباره خطری که از ناحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) عقاید و خرافات آنان را تهدید می کرد، بیندیشند.

در اثنای راه پیر مرد خوش ظاهری به آنان برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی بود دارای روح و فکر شیطانی از او پرسیدند کیستی؟

ص: 266

گفت: پیرمردی از اهل نجد هستم، چون از تصمیم شما با خبر شدم خواستم در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیرخواهی خود را از شما دریغ ندارم.

گفتند: بسیار خوب داخل شو! او همراه ایشان وارد دارالندوه شد.

یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت: درباره این مرد (پیامبر اسلام) باید فکری کنید، زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد [و آیین و عظمت شما را در هم پیچد].

یکی پیشنهاد کرد: او را «حبس» کنید تا در زندان جان دهد...

پیرمرد نجدی این نظر را رد کرد و گفت: بیم آن می رود که طرفدارانش در یک فرصت مناسب او را از زندان آزاد کنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسی تری کنید.

دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید، زیرا همین که از میان شما بیرون برود هر کار کند ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است.

پیرمرد نجدی گفت: به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست، مگر شیرینی گفتار و طلاقت زبان و نفوذ او را در دل ها نمی بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود و گرد او را می گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما باز می گردد و شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند، جمعیت گفتند: به خدا راست می گوید فکر دیگری کنید.

«ابوجهل» که تا آن وقت ساکت بود به سخن درآمد و گفت: من عقیده ای دارم که غیر از آن را صحیح نمی دانم! گفتند: چه عقیده ای؟ گفت: از هر قبیل‌های جوانی شجاع و شمشیرزن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برندهای می دهیم تا در فرصتی مناسب، دسته جمعی به او حمله کنند، و هنگامی که به این

صورت او را به قتل برسانید خوش در میان همه قبائل پخش می شود، و باورنمی کنم طایفه بنی هاشم بتوانند با همه طوایف قریش بجنگند، و مسلماً در این صورت به خونبها راضی می شوند، و ما هم از او راحت خواهیم شد.

پیر مرد نجدی [با خوشحالی گفت: به خدا رأی صحیح همین است که این جوانمرد گفت، من هم غیر از آن عقیده ای ندارم و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته شد و آنان با این تصمیم پراکنده شدند. آن گاه خداوند این آیه را توسط جبرئیل فرستاد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را از نقشه کفار مطلع کرد: (واذیمکر بک الذین کفروا لیشبکوا أو یقتلوا أو یخربوا و یمکرون و یمکر الله و الله خیر المکرین (1)). [به یاد آرا هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا از مکه) خارج سازند، آنها چاره می اندیشیدند] و تدبیر می کردند و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدبران) است.

پس از نازل شدن این آیه مبارکه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را طلبید و فرمود: یا علی! روح الامین از جانب رب العالمین آمد و مرا خبر داد که قریش اتفاق کردند بر کشتن من، و حق تعالی مرا مأمور به هجرت کرده است که امشب به غار ثور بروم، و تو را امر کنم که در جای من بخوابی تا ندانند که من رفته ام، تو چه می گویی و چه می اندیشی؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: یا نبی الله! اگر من به جای شما بخوابم؟ آیا شما به سلامت خواهید ماند.

ص: 268

---

1- سوره انفال (8)، آیه 30. (مکر) به معنای تدبیر و چاره اندیشی و نقشه کشیدن است برای این که دیگری را از رسیدن به هدفش باز دارد. که هم شامل چاره اندیشی های سودمند می شود و هم زیانبخش، البته آنچه در زبان فارسی رایج است موارد زیانبخش آن است. و همین گونه است کلمه «حیله».

فرمود: بلی، آنگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خندان شد و برای شکر الهی بر سلامتی آن حضرت و بر جان فدا کردن خود به سجده افتاد، و این اولین سجده شکری بود که در این امت واقع شد و صورت خود را بر زمین گذاشت و چون سر از سجده برداشت، عرض کرد: برو به هر طرف که خدا تو را مأمور ساخته است، جانم فدای تو باد! گوش و چشم و قلب من متوجه شماست و به هر چه خواهی مرا امر فرما که به جان منت دارم و به هر نحو که خاطر خواه تو است انجام می دهم، و در این باب و هر باب توفیق از پروردگار خود می طلبم.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تعالی شباهت مرا بر تو خواهد افکند، پس بر فراش من بخواب و برد حضرمی مرا بر روی خود بکش و بدان یا علی! حق تعالی دوستان خود را به اندازه ایمان و درجاتشان امتحان می کند، پس بلا و امتحان پیامبران از همه کس بیشتر است و بعد از ایشان هر که نیکوتر است ابتلائی او عظیم تر است، ای برادر! خدا تو را امتحان کرده است و مرا نیز درباره تو امتحان کرده است، مانند امتحان ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و خوابانیدن من تو را در زیر تیغ دشمنان، با این که از جان من گرامی تری، نزد من، عظیم تر است از خوابانیدن ابراهیم اسماعیل را برای کشتن و به طیب خاطر راضی شدن تو که در زیر تیغ دشمنان بخوابی عظیم تر است از خوابیدن اسماعیل در زیر تیغ پدر مهربان، پس صبر نیکو کن ای برادر! که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران، پس حضرت او را در بر گرفت و بسیار گریست و او نیز از مفارقت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) گریست و حضرت او را به خدا سپرد و جبرئیل آمد و دست حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را گرفت و از خانه بیرون آورد. در آن هنگام قریش دور خانه حضرت را گرفته بودند، حضرت این آیه را خواند: ( و جعلنا من بین أیدیهم سدا

ومن خلفهم سدا فأغشيناهم فهم لا يبصرون (1) و کفی خاک برداشت و بر روی ایشان پاشید و فرمود: «شاهت الوجوه»، یعنی: قبیح باد چهره های شما که با پیامبر خود چنین می کنید! جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله! به جانب کوه و غار ثور (2) برو و در غار پنهان شو. حضرت امیر در جای حضرت خوابید و ردای آن حضرت را بر خود کشید، چون دیوار خانه ها کوتاه بود، کفار قریش حضرت را می دیدند و گمان می کردند که رسول خداست.

در این هنگام حق تعالی وحی کرد به سوی جبرئیل و میکائیل که من شما را با یک دیگر برادر قرار دادم و عمر یکی را از دیگری زیادتر می کنم، کدام یک از شما برادر خود را بر خود اختیار می کند که عمر او درازتر باشد؟ هیچ یک دیگری را اختیار نکردند، پس خدا به ایشان وحی فرستاد که چرا مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبودید که من او را با محمد برادر گردانیدم و به جای او خوابیده است و جان خود را فدای او کرده است، اکنون به زمین بروید و او را از شر دشمنان حراست کنید، آن گاه جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و جبرئیل نزد سر آن حضرت و میکائیل نزد پای آن حضرت نشستند و جبرئیل گفت: «به به، آفرین به تو ای علی! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحث می کند و در این هنگام این آیه نازل شد: (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) (3)

(و برخی از مردم جان خود را در برابر خوشنودی خدا می فروشند).

کفار قریش خواستند آن شب در خانه حضرت بریزند، ابولهب که یک تن از

ص: 270

- 
- 1- سوره یس (36)، آیه 8. «و بر پیش روی آنان سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی، و چشمانشان را پوشانیدیم، لذا نمی بینند».
  - 2- غار ثور، در کوه های شرقی مکه است.
  - 3- سوره بقره / 207.



ایشان بود مانع شد، و گفت: نمی گذارم که شب داخل خانه شوید، زیرا در این خانه اطفال و زنان هستند، امشب او را حراست می کنیم صبح بر او می ریزیم.

هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جستجو کردند علی (علیه السلام) را در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیدند. بدین ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد، کفار صدا زدند پس محمد (صلی الله علیه و آله) کجاست؟ حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: نمی دانم. پس از آن، کفار به دنبال رد پای پیامبر حرکت کردند تا به کوه و به نزدیکی غار رسیدند، اما با تعجب دیدند که تار عنکبوتی جلوی غار را پوشانده است، به یکدیگر گفتند: اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت. لذا مأیوسانه باز گشتند.

پیامبر سه روز در غار ماند و هنگامی که دشمنان همه بیابان های مکه را جستجو کردند و خسته و مأیوس باز گشتند وی به سوی مدینه حرکت کرد. (1)

### لیله المیبت به نقل از اهل تسنن

{1} {ثعلبی، مفسر مشهور اهل تسنن گفته است: شب هنگام، مشرکان خانه پیامبر را به قصد کشتن آن حضرت محاصره کردند، رسول خدا دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد، در این وقت خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام پاسخ ندادند و حاضر نشدند.

خداوند به آنها وحی کرد، اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیامبر من خوابیده و آماده

ص: 271

شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (علیه السلام) قرار گرفتند، جبرئیل عرض کرد: به به، آفرین بر تو ای علی (علیه السلام)! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می کند.

در این هنگام آیه (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله.) .. چه نازل گردید، و به همین لحاظ آن شب فراموش نشدنی، به نام «لیلہ المبیّت» نامیده شد. (1)

{2} احمد حنبل از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «و شری علی نفسه، لبس ثوب النبی (صلی الله علیه و آله) ثم نام مکانه، و کان المشرکون یرمون رسول الله (صلی الله علیه و آله)؛ علی، جان خویش را فروخت، لباس پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پوشید و جای آن حضرت خوابید و مشرکان، پیامبر را سنگ باران می کردند».

ابوبکر آمد، گمان کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر است، ناگاه متوجه شد علی (علیه السلام) است، پرسید پیامبر (صلی الله علیه و آله) کجاست؟ علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جانب چاه میمون رفت، ابوبکر دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت تا با آن حضرت داخل غار ثور شد. «وجعل علی یومی بالحجاره کما کان یرمی نبی الله و هو یتصور قدلف رأسه فی الثوب الأخرجه حتی أصبح ثم کشف عن رأسه...» مشرکان بر علی (علیه السلام) سنگ پرتاب می کردند، همان گونه که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگ پرتاب می کردند، و او از شدت درد به خود می پیچید و ناله می کرد و سرش را با روانداز می پوشاند و به همان حال ماند تا صبح شد، آنگاه روانداز را از روی سر خویش کنار زد... (2)

در تفسیر مواهب الرحمن، در ذیل آیه فوق فرموده است: جمع کثیری از مفسران و محدثان اهل تسنن روایت کرده اند که آیه (و من الناس من یشری

ص: 272

1- به نقل از الغدیر، ج 2، ص 48

2- مسند احمد، ج 1، ص 330 ط الحلبی وح 3062، ط المعارف.

نفسه... و در شأن علی (علیه السلام) در ليله المبيت نازل شده است.

حافظ ابونعیم از ابن عباس نقل کرده، ابوالسعادات در فضائل العشره، حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص مستدرک، اخطب خوارزم در مناقب، جوینی در فضائل الصحابه، و فرائد، احمد بن حنبل، مسلم از ابوداود طیالسی، نسائی در خصائص، غزالی در احیاء، باب الايثار، قرطبی در تفسیر خود، و غیر اینها، نقل کرده و گفته اند آیه فوق در شأن علی (علیه السلام) در ليله المبيت نازل شده است. (1)

علامه امینی در الغدير (2) "از ابو جعفر اسکافی نقل کرده که گفت: حدیث ليله المبيت به تواتر ثابت شده و آن را انکار نمی کند مگر دیوانه، یا کسی که با مسلمانان رابطه ندارد، و همه مفسران نقل کرده اند که قول خداوند متعال: (ومن الناس من يشرى نفسه... که در شأن علی (علیه السلام) در شبی که در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید، نازل شد. سپس روایت چگونگی ماجرا را از تفسیر ثعلبی نقل کرده است که ما در ابتدا ترجمه آن را آوردیم - بعد از آن فرموده است: غزالی در احیاء العلوم روایت ثعلبی را، علی رغم طولانی بودن آن، کاملاً نقل کرده، و همچنین کنجی در کفایه الطالب، صفوری در نزهة المجالس، ابن صباغ مالکی در فصول، ابن جوزی در تذکره، شبلنجی در نور الأبصار نقل کرده اند.

پس از آن، از سه کتاب اخیر این اشعار را که ابن عباس از علی (علیه السلام) شنیده، آورده است:

وقیت بنفسی خیر من وطیء الحصا

و أكرم خلق طاف بالبيت والحجر

وبت أراعی منهم مایسؤنی

وقد صبرت نفسی علی القتل والأسر

وبات رسول الله فی الغار آمننا

وما زال فی حفظ الإله و فی الستر

ص: 273

---

1- تفسیر مواهب الرحمن، ج 3، ص 206

2- الغدير، ج 2، ص 47.

با جان خود نگه داشتیم بهترین کسی را که پا بر زمین نهاد - و گرامی ترین کسی را که طواف کعبه و حجر اسماعیل نمود.

و شب را صبح کردم و مراقبت و نگران بودم از آنچه از جانب آنها مرا آزار می داد و بر کشته شدن و اسارت صبر کردم.

و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غار با امنیت شب را به صبح رساند، و همیشه در حفظ و ستر خدا بود.

علامه امینی در ادامه فرموده است:

حدیث ليله المبيت در کتاب های ذیل موجود است:

- مسند احمد، ج 1، ص 348. 2- تاریخ طبری، ج 2، ص 99. 3- طبقات ابن سعد، ج 1، ص 213. 4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 29.  
5- سیره ابن هشام، ج 2، ص 291. 6- العقد الفرید، ج 3، ص 290. 7- تاریخ خطیب بغدادی، ج 13، ص 191. 8- تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 42. 9- تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 126، 10، مناقب خوارزمی، ص 75.

مؤلف: از آنچه به طور خلاصه نقل کردیم معلوم شد که جریان ليله المبيت به تواتر ثابت شده و نزول آیه و آلاس من یشری نفسه... و در شأن علی (علیه السلام) غیر قابل انکار است.

نیز: این آیه مبارکه گواه روشنی است بر یکی از فضایل بزرگ حضرت امیر (علیه السلام) این فضیلت به قدری با اهمیت بوده است که معاویه توان تحمل آن را نداشته، تا آن که 400 درهم به سمره بن جندب داد و از او خواست حدیث جعل کند که این آیه در شأن عبد الرحمن بن ملجم نازل شده است، و آن ناپاک، حدیثی در این باره جعل کرد، اما احدی آن حدیث ساختگی را نپذیرفت. (1)

نکته بسیار با اهمیت: در این آیه شریفه، فروشنده علی (علیه السلام) است، خریدار خداوند متعال است، متاع جان، و بها، رضا و خوشنودی خدا است. و حال اینکه

ص: 274

---

1- مواهب الرحمن، ج 3، ص 207.

در آیه مبارکه ( إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة ) (1)

بهای معامله بهشت است.

در این آیه هدف تجارت و خرید بهشت است، در آن آیه تمام مقصد، جلب رضا و خوشنودی پروردگار است

دقت شود در این آیه «اشتری» آمده است، یعنی خدا می خرد، در آن آیه بشری» آمده است، یعنی علی (علیه السلام) ابتداء جان خود را می فروشد. و تفاوت این و آن زمین تا آسمان است.

بر این اساس، علی (علیه السلام) با ارزش ترین معاملات را با خدا انجام داد.

### امام علی (علیه السلام) امین پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از میان همه فامیل و نزدیکان خود، تنها علی (علیه السلام) را امین بر اموال امانتی قریش و ناموس خود دانست و این از فضائل بسیار والای امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

شیخ مفید (رحمه الله) نقل کرده که قریش اموال قیمتی خود را به نحو امانت نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گذاشتند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور ناگهانی و بدون اطلاع مردم از مکه خارج و راهی مدینه شد، در میان فامیل و نزدیکان، جز علی (علیه السلام) کسی را نیافت تا امانات قریش را به او بسپارد تا او به صاحبانش تحویل دهد و سپس دختران و خانواده اش را به مدینه منتقل کند، لذا این امر مهم را بر عهده علی (علیه السلام) واگذار کرد.

ص: 275

---

1- سوره توبه (9)، آیه 111. «خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (دربرابرش) بهشت برای آنان باشد».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) امانات مردم را به صاحبانش بازگرداند و خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که فاطمه زهرا (علیها السلام) در میان آنها بود، به سمت مدینه حرکت داد، و خود پیاده همراه آنان به راه افتاد، و در طول راه، محافظتشان کرد و از شر دشمنان، ایمنشان ساخت و آرامش خاطرشان را فراهم نمود و نگذاشت هیچ گونه نگرانی به آنها دست دهد تا وارد مدینه شدند. (1)

مورخین (مثل ناسخ التواریخ و غیره) نقل کرده اند که: چون علی (علیه السلام) زنان را از مکه بیرون برد، و قریش از این جریان با خبر شدند، هفت نفر از شجاعانشان را در پی علی (علیه السلام) فرستادند که آن حضرت و زنان را از رفتن به مدینه باز دارند و به مکه برگردانند.

آن هفت نفر در بین راه، خود را به علی (علیه السلام) و زنان رساندند و از آن حضرت خواستند که به مکه برگردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبول نکرد و سرانجام با یکدیگر درگیر شدند، علی (علیه السلام) یک تنه با آنها به جنگ پرداخت و با کمال رشادت و جوانمردی، برخی از آنها را به هلاکت رساند و بقیه فرار کردند، و پس از دفع دشمن، زنان را با آرامش خاطر حرکت داد و به سلامت وارد مدینه شدند.

### پیامبر (صلی الله علیه و آله): علی از من است و من از علی (علیه السلام)

جبرئیل: و من از شما ایم

در روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

(ان علیا منی و انا منه (2))؛ علی (علیه السلام) از من است و من از علی (علیه السلام).

این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که به طور مکرر و در مناسبت‌های مختلف، و با الفاظ و

ص: 276

1- ارشاد شیخ مفید، ضمن بیان فضائل حضرت امیر (علیه السلام)

2- کشف الغمه، ج 1، فی محبه الرسول له للامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).

تعبیرهای گوناگون، ایراد فرموده، (1) تماما به منظور آگاه ساختن مسلمانان بر موقعیت و مساوات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با وجود مبارک خودش بوده است، و جا دارد به این نکته توجه و ملاحظه شود که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره سلمان فقط فرمود: «سلمان منی» (2)

سلمان از من است». و همین بیان باعث فضیلت و برتری سلمان بر سایر صحابه شد. ولی در باره حضرت امیر (علیه السلام) به این مقدار بیان اکتفا نکرده و بارها فرموده است:

علی منی و انا ممته؛ «علی از من است و من از علی». و علی (علیه السلام) را از رتبه سلمان گذرانده و به مرتبه و درجه خود رسانده است. و این تعبیر گویای این است که

ص: 277

1- گاهی فرموده است: «أما ترضی أن تکون منی بمنزله هارون بن موسی». (همان، ص 86) گاهی فرموده است: «یا علی انت أخی و انا اخوک فی الدنیا والآخره». (همان، ص 97) گاهی فرموده است: «فانت منی و انا منک، ولا نبی بعدی» (همان، ص 107) گاهی فرموده است: «لحمه من لحمی و دمه من دمی». (همان، ص 108) گاهی فرموده است: «علی بن أبی طالب ولیی و انا ولیه» (همان، ص 109) گاهی فرموده است: «انا و علی حجه الله علی خلقه». (همان، ص 109) گاهی در پاسخ برخی افراد فرموده است: «او ما علمت أن علیا بیتی و انا منه». (همان، ص 111) گاهی فرموده است: «و اما انت یا علی فختنی و أبو ولدی و منی والی و أحب القوم إلی». (همان، ص 114). گاهی فرموده است: «من أحب علیا قد أحبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی». (همان، ص 117) گاهی فرموده است: «من تولا علیا فقد تولانی و من تولانی قد تولا الله». (همان، ص 122) گاهی فرموده است: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». (همان، ص 123) گاهی فرموده است: «علی یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله». (همان، ص 124) گاهی فرموده است: «یا علی من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله». (همان، ص 123) گاهی خطاب به اصحاب فرموده است: «احبوا علیا بحبی و اکرموه بکرامتی». (همان، ص 125) گاهی فرموده است: «انا و أنت یا علی! ابوا هذه الأمه». (منتهی الامال، شهادت حضرت امیر) و غیر اینها، که پیامبری (صلی الله علیه و آله) چنین تعبیرهایی را برای احدی غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نفرموده است.

2- سفینه البحار، ج 4، ص 243.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) هر یک اصل و اساس اسلامند، و هر یک نازل منزله یکدیگرند.

در کشف الغمه از ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری نقل کرده که در جنگ احد، هنگامی که بیشتر مسلمانان فرار کردند و مشرکین به قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) هجوم آوردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: شر اینها را از من دفع کن.

علی (علیه السلام) با کمال رشادت و جوانمردی، شر آنها را دفع و از نزدیک شدنشان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوگیری نمود، جبرئیل از جانب پروردگار نازل شد و گفت: «ای محمد (صلی الله علیه و آله)، امروز علی ع در باره تو کمال گذشت و مواسات را انجام داد».. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هو منی وأنا منه»؛ «او از من است و من از او». جبرئیل گفت: «وانا منکما»؛ «و من از هر دوی شمایم».

اکنون در این فضیلت و منزلت ملاحظه کنید که جبرئیل امین خود را در آن مرتبت و مقام گنجانده، و خویش را در رتبه آن دو بزرگوار قرار داده است، و این امر نشان می دهد که منزلت با پیامبر یکی بودن و از یکدیگر بودن، در چه حد والا و با ارزش است.

آری، این امتیاز، منحصر به مقام شامخ امام علی (علیه السلام) است و بس، صلوات الله و سلامه علیه .

### **نام و یاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه جا هست و عبادت است**

از خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که نام و یاد آن حضرت در همه جا بوده و هست و خواهد بود، همان گونه که روایات زیر گویای این حقیقت است.

1- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «[در معراج داخل بهشت شدم، دیدم بر درب بهشت با طلا نوشته است: «لا إله إلا الله، محمد حبیب الله، علی بن ابی طالب



ولی الله، فاطمه امه الله، الحسن والحسين صفوه الله، وعلی مبغضیهم لعنه الله»..(1)

2- از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل است که فرمود: «همانا حلقه و کوبه درب بهشت از یاقوت سرخی است بر صفحه ای از طلا که هرگاه حلقه و کوبه را بر درب می کوبند، صدایی از آن طنین افکن می شود و می گوید: یا علی».(2)

3- از همان حضرت نقل است که فرمود: «ذکر و یاد خدا عبادت است، و یاد من عبادت است، و ذکر و یاد علی عبادت است، و ذکر و یاد امامان از ذریه علی عبادت است».(3)

4- از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: «هرگاه گروهی در مجلسی جمع شوند، و در آن مجلس ذکر و یاد خدا نکنند، و ذکر و یاد ما (اهل بیت) نکنند، در روز قیامت، مجلسشان حسرت و افسوس آنان خواهد بود»، سپس امام (علیه السلام) فرمود:

«همانا ذکر و یاد ما، ذکر و یاد خدا است و ذکر و یاد دشمن ما، ذکر شیطان است».(4)

ص: 279

1- عن النبی (صلی الله علیه و آله) قال : قال دخلت الجنة فرأيت علی بابها مكتوبه بالذهب «لا اله الا الله، محمد حبيب الله، علی بن ابی طالب ولی الله، فاطمه امه الله، الحسن والحسين صفوه الله، علی مبغضیهم لعنه الله (فوائد الرضویه، ج 2، ص 390 به نقل از کتاب «صد منقبت فضل بن شاذان القمی (ره)»)

2- عن النبی (صلی الله علیه و آله) قال : ان حلقه باب الجنة من یاقوته حمراء علی صفائح الذهب، فاذا دقت الحلقه علی الصفحه طتت و قالت یا علی (امالی مرحوم شیخ صدوق، مجلسی 86، حدیث 13).

3- و عنه (صلی الله علیه و آله) قال : ذکر الله عباده و ذکر علی عباده و ذکر الائمه من ولده عباده (مستدرک الوسائل، ج 1، کتاب الصلوه، ابواب الذکر، باب 1، حدیث 1، مسند عن اختصاص شیخ مفید از شیخ صدوق «ره»).

4- و عن الصادق (علیه السلام) ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذكروا الله و لم یذكرونا الاکان ذلك المجلس حسره علیهم یوم القیامه. ثم قال أبو جعفر (علیه السلام) : أن ذکرنا من ذکر الله و ذکر عدونا من ذکر الشیطان (وسایل الشیعہ، ج 4، ص 1215) مرحوم مجلسی در مرآه العقول، ج 12، ص 120 در شرح این حدیث فرموده است: ذکر خدا بدون ذکر ائمه (علیهم السلام) متصور نیست (قال : ان الخبر يدل علی أن ذکر الله تعالی لا یتصور بدون ذکر الائمه (علیهم السلام)).

5 - امام صادق (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود: «ذکر و یاد علی بن ابی طالب عبادت است، و از نشانه های منافق این است که از ذکر و یاد و نام علی، اظهار تنفر می کند، و گوش دادن به داستانهای دروغ و افسانه های مجوس را، بر شنیدن فضائل علی ترجیح می دهد»، پس از آن، امام (علیه السلام) این آیه را قرائت کرد:

(وإذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرین وإذا ذکر الذين من دونه إذا هم يستبشرون (1)) ؛ «هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمنز (ومتنفر) می شود، اما هنگامی که از معبودهای دیگر یاد می شود، آنان خوشحال می گردند».

سپس از حضرت، از تفسیر آیه سؤال شد، فرمود: آیا نمی دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی بن ابی طالب را در مجالستان یاد کنید، همانا یاد او یاد من است و یاد من یاد خداوند متعال است. (2)

6. از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل عرش را آفرید، بر آن نوشت: لا إله إلا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین (تا آن که فرمود: پس هرگاه یک نفر از شما گفت: لا إله إلا الله،

ص: 280

---

1- سوره زمر (39)، آیه 45.

2- وفي اللؤلؤ والمرجان عن النبي (صلی الله علیه و آله) قال: ذکر علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت و من علامات المنافق ان یتنقر عن ذکره و یختار القصص الکاذبه و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرء (علیه السلام) (إذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخره وإذا ذکر الذين من دونه إذا هم يستبشرون (سوره زمر، آیه 45) فستل عن تفسیرها، قال: أما تدرون ان رسول (صلی الله علیه و آله) انه قال: اذکروا علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی مجالسکم، فان ذکره ذکری و ذکری ذکر الله تعالی... (لؤلؤ و مرجان، ص 211

7- از امام باقر (علیه السلام) نقل است که فرمود: همانا شیطان وقتی بشنود ندا دهنده ای ندا دهد یا محمد، یا علی، آب می شود، همان گونه که سرب آب می شود. (2)

8- در روایت دیگر است که فرمود: وقتی رکعت چهارم نماز را خواندی، در تشهد آن بگو: «بسم الله و بالله و الحمد لله اشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، أرسله بالحق بشيرا و نذيرا أشهد أنك نعم الرب و أن محمدا نعم الرسول و أن علی بن أبی طالب نعم الولی و ان الجنة حق و النار حق (3).....»

و در روایت دیگر است که فرمود: إذا قلت تكبير السابعة تقول وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض، حنیفا مسلما علی مله إبراهیم و دین محمد و ولایه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم - وما أنا من المشركین... (4)

9- از امام صادق نقل است که فرمود: میان تکبیرهای هفتگانه مستحبی که قبل از تکبیره الإحرام نماز میگوئی، بگو: «علی مله إبراهیم و دین محمد و منهاج علی بن ابی طالب (علیه السلام) (و در ذیل این روایت از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه چنین آمده است): علی مله إبراهیم و دین محمد (صلی الله علیه و آله) و هدی علی امیر المؤمنین (علیه السلام)». (5)

ص: 281

---

1- و عن الصادق (علیه السلام) (فی ذیل خبر) قال: ان الله عزوجل لما خلق العرش كتب علیه لا- اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین (علیه السلام) (الی ان قال) ثم قال (علیه السلام) فاذا قال احدکم لا اله الا الله محمد رسول الله فلیقل علی امیر المؤمنین (بحار الانوار، ج 84، ص 112)

2- عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: «إن الشیطان إذا سمع منادیا ینادی یا محمد یا علی، ذاب کما یذوب الرصاص» (کافی، ج 6، ص 20، و عده الداعی، 77).

3- مستدرک الوسائل، کتاب الصلوه ابواب التشهد، باب کیفیه التشهد، حدیث 3.

4- مستدرک الوسائل، کتاب الصلاه، ابواب التشهد باب کیفیه التشهد.

5- وسائل الشیعه، ابواب تکبیره الإحرام، ج 4، ص 724، باب 8، ذیل ح 3.

یادآور می شوم: از این روایات استفاده می شود که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، بعد از شهادت به رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، مطلوب است و در این جهت فرقی بین اذان و اقامه وجود ندارد.

نیز از این روایات استفاده می شود که، یاد و نام امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) عبادت است، و گفتن «یا محمد (صلی الله علیه و آله)»، و «یا علی (علیه السلام)»، همانند گفتن «یا الله» ذکر است و همان مطلوبیتی که در گفتن «یا الله» وجود دارد در گفتن «یا محمد (صلی الله علیه و آله)» و «یا علی (علیه السلام)» نیز وجود دارد. (1)

ص: 282

---

1- در این جا مناسب است معنای ذکر به طور خلاصه بیان شود تا در موارد دیگر نیز که گفته می شود ذکر یا ذکر مطلق، معنای آن روشن باشد. قال المجلسی فی مرأه العقول ج 84، ص 113: والمراد بالذكر کل ما یصیر سببه لخطورالله سبحانه بالبال و اطاعه أو امره و نواهیة ... و ذکر اصفیاء الله من انبیائه و حججه و ذکر مناقبهم و فضائلهم و دلایل امامتهم فقد ورد فی الأخبار: ان ذکرنا من ذکر الله تعالی. و قال (ره) ایضا فی بحار الانوار، ج 84، ص 113: و هذا من اشرف الأدعیه والأذکار. و فی صحیح الحلبی عن الصادق ع قال: كلما ذكرت الله عزوجل به او النبی فهو من الصلوه وسائل الشیعه، ج 4، ص 944 ابواب الركوع باب 20، حدیث 4). نتیجه از آنچه نقل شد، استفاده می شود که شهادت به ولایت، ذکر و دعا و عبادت است. و همانطور که در کتاب «العروه الوثقی»، مسأله 9، مبطلات نماز فرموده است: ذکر و دعا در تمام حالات نماز بی اشکال است. بنابراین شهادت به ولایت به قصد ذکر مطلق، در اذان و غیر آن، اشکال ندارد و ضرر به نماز نمی رساند. البته باید توجه داشت که اگر شهادت به ولایت موجب اختلاف یا برخلاف تقیه باشد، جایز نیست و چه بسا حرام باشد.

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا

نبی رسول و ولیعهد حیدر کرار

علی امام و علی ایمن و علی ایمان

و علی امیر و علی سرور و علی سردار

علی علیم و علی عالم و علی اعلم

علی حکیم و علی حاکم و علی

علی نصیر و علی ناصر و علی منصور

علی مظفر و غالب علی سپه سالار

علی عزیز و علی عترت و علی افضل

علی لطیف و علی انور و علی انوار

علی است فتح فتوح و علی است راحت روح

علی است بحر سخا و علیست کوه وقار

علی سلیم و علی سالم و علی مسلم

علی بود اسدالله قاتل الکفار

علی (علیه السلام) ز بعد محمد (صلی الله علیه و آله) ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

که نیست دین خدا را به قول پاک رسول

امام، غیر علی (علیه السلام) بعد احمد (صلی الله علیه و آله) مختار

## هشدار امیرالمؤمنین (علیه السلام) از افراط و تفریط

در ادامه این روایات لازم است به نکته ای که حضرت امیر (علیه السلام) تذکر داده، توجه شود، و آن چنین است که فرمود:

«سیه‌لک فی صنفان : محب مفرط یدهب به الحب إلى غیر الحق، ومبغض مفرط یدهب به البعض إلى غیر الحق، و خیر الناس فی حالاً النمط الأوسط فالزموه، و الزمو السواد الأعظم فإن الله مع الجماعة. و إیاکم والفرقة؛ فإن الشاذ من الناس للشیطان، كما أن الشاذ من الغتم للذنب. ألا من دعا إلى هذا الشعار فاقتلوه، و لو کان تحت عمامتی هذه»<sup>(1)</sup>؛ «به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می گردند : کسانی که در دوستی من افراط و زیاده روی کنند و به غیر حق کشانده شوند (مانند کسانی که آن حضرت را خدا خوانده، خدا پنداشتند، و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کرده، به راه باطل درآید، بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند، از آنان جدا نشوید، همواره با جمعیت باشید. زیرا دست خدا با جماعت است. و از تک روی پرهیز کنید که انسان تنها و تک رو بهره شیطان است، همان گونه که گوسفند تک رو طعمه گرگ است. آگاه باشید، هر کس مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند، او را میدان ندهید، او را از میان بردارید، هر چند در پناه من و در زیر عمامه من خود را پنهان کرده باشد».

## گفته شافعی در باره فضائل علی (علیه السلام)

در «حدیقه الشیعه» است که: از شافعی (یکی از چهار امام اهل سنت)، از اوصاف امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کردند، گفت: چه گویم در حق کسی که دوستانش مدایح و صفات نیکویش را از ترس دشمنان او پنهان کرده و تقیه کردند، و

ص: 284

دشمنانش مناقبش را از روی دشمنی پنهان نمودند، در عین حال مناقب و فضائل او مشرق و مغرب را پر کرده است.

نیز شافعی در مدح اهل بیت (علیهم السلام) چنین گفته است:

إذا فی مجلس ذکر و علیا

و شبلیه و فاطمه الزکیه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرافضیه

هریت إلی المهیمن من اناس

یرون الرفض حب الفاطمیه

علی آل الرسول صلوه ربی

ولعنته لتلك الجاهلیه(1)

هنگامی که در مجلسی، علی و دو فرزندش و فاطمه پاکیزه یاد شوند، گفته می شود: ای مردم! این یادآوری علی و دو فرزند و همسرش از احادیث طردشدگان شیعیان) است. من پناه می برم به خدا از مردمی که محبت فاطمه را از طردشدگان می دانند. بر آل پیامبر صلوات پروردگارم و لعنت خدا بر این نادانی.

همچنین، شافعی گفته است:

کفی فی فضل مولانا علی

وقوع الشک فیه انه الله

ومات الشافعی و لیس بدری

علی ربه ام ربه الله(2)

### **جهاد و فداکاریهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در راه اسلام**

از سال دوم هجرت تا هشت سال که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در قید حیات بود، حدود هشتاد جنگ با کفار و یهود به وقوع پیوست، فداکاری و از خود گذشتگی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این جنگها بر احدی پوشیده نماند و جز جنگ

---

1- منتخب التواریخ، باب هشتم، در ذکر حالات ائمه اربعه اهل تسنن، ص 486

2- ریحانه الادب، ج 3، ص 163 و مجموعه مقالات آیت الله سید عبدالحسین لاری، ص 151، و مناقب مرتضوی، طبع بمبئی، ص 15.



تبوک که به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه ماند، در تمام جنگها شرکت داشت و همیشه پرچم فتح در دست آن حضرت بود.

از جنگهای مهم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مشرکان و یهود داشت، می توان جنگ بدر و احد و جنگ بنی نضیر و جنگ احزاب (خندق) و جنگ خیبر و فتح مکه و جنگ حنین و طائف را نام برد.

چون بنابر تلخیص است لذا از علل بروز این جنگها و جزئیات آنها صرف نظر کرده، به خلاصه ای از مبارزات و فداکاریهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در این جنگها اتفاق افتاده است اکتفا می کنیم:

### شجاعت بی مانند امام علی (علیه السلام)

از شاخصه های منحصر به فرد امام علی (علیه السلام) شجاعت بی نظیر آن حضرت است، در نامه ای که به معاویه نوشته فرموده است :

«فأنا أبو حسن قاتل جدك وأخيك و خالك شدخا یوم بدر، و ذلك السیف معی، و بذلك القلب ألقى عدوی»<sup>(1)</sup>؛ ای معاویه! من ابوالحسن قاتل جد و دایی و برادرت هستم، که آنان را در جنگ بدر در هم کوبیدم، هم اکنون آن شمشیر با من است و با همان قلب دشمنم را دیدار می کنم.

و در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشت فرمود:

«والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها»<sup>(2)</sup>؛ به خدا سوگند اگر تمام اعراب به پشتیبانی یکدیگر به جنگ من به میدان بیایند، من از آنها روگردان نمی شوم و پشت به جنگ نمیکنم. تمام این نامه در صفحه 237 همین کتاب آمده است.

ص: 286

---

1- نهج البلاغه، نامه 10.

2- نامه 45 نهج البلاغه.

و فرموده است: «أنا وضعت في الصغر بكلا كل العرب، وكسرت نواجم قرون ربيعه و مضر(1)»؛ «من در خردسالی سرکشان عرب را به زمین انداختم و شاخ قدرت دو قبیله ربيعه و مضر را در هم شکستم» . .

حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) در شام، بالای منبر مسجد، در حضور یزید و شامیان، در ضمن معرفی امام علی، جد بزرگوارش چنین فرمود:

أنا بن علی المرتضی، أنا بن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا-إله إلا-الله، أنا بن ضرب بين يدي رسول الله بسيفين، و طعن برحمين.....، و قاتل بيدر و حنين، ولم يكفر بالله طرفه عين... أنا بن قامع الملحدين، و نور المجاهدين، و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين...، و قاصم المعتدين، و مييد المشركين، و سهم من مرامى الله على المنافقين، قاطع الأصلاب و مفترق الأحزاب، اربطهم عنانا، و اثبتهم جنانا امضاهم عزيمة، و أشدهم شكيمه، اسد باسل يطحنهم فى الحروب إذا از دفلت الأسنه، و قربت الاعنه، طحن الرجا، و يذروهم فيها ذروالريح الهشيم، ليث الحجاز، و كبش العراق، بدرى، احدى، شجرى، بين العرب سيدها، و من الوغى ليثها.. ذاك جدى على بن ابى طالب.

من فرزند علی مرتضی (علیه السلام) هستم، من پسر کسی هستم که سران مشرکین را کوبید تا گفتند: لا اله الا الله، من پسر کسی هستم که پیشاپیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دو شمشیر با دشمن جنگید، و با دو نیزه نبرد کرد.. من پسر کسی هستم که در جنگ بدر و حنین با دشمن جنگ کرد، و به اندازه یک چشم به هم زدن کافر نشد.. من پسر نابود کننده ملحدان، و مایه روشنی چشم مجاهدانم، من پسر آن کسی هستم که با خارج شدگان از دین جنگید و با بیعت شکنان و یاغیان نبرد کرد، و با دشمنان ناصبی مبارزه

ص: 287

---

1- نهج البلاغه، خطبه 189، معروف به خطبه قاصعه.

نمود، من فرزند کوبنده متجاوزان و نابودکننده مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر منافقان، و حامی دین خدایم، من پسر قطع کننده پشت های مشرکان، و پراکنده کننده حزبهای کفر، از همگان پر جرئت تر و قوی دل تر، و با صلابت تر، و خلل ناپذیرتر در برابر کافران، شیری دلاور بود، و کافران را مانند خرد کردن سنگ آسیا، رد میکرد و می کوبید، و مانند طوفان سخت که خار و خاشاک را در هم می ریزد و له می کند، دشمنان را در هم می ریخت و آنها را نابود می کرد، آن کس که شیر حجاز، و یکه تاز عراق، و سردار بدر و احد بود، او آقا و بزرگ عرب، و پهلوان میدانهای نبرد بود، این شخص ج من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. (1)

این اوصاف را امام سجاد (علیه السلام) در میان مردمی بیان کرد که با تبلیغات معاویه دید بسیار ناپسندی نسبت به امام علی (علیه السلام) پیدا کرده بودند.

امام سجاد (علیه السلام) فضائل امام علی (علیه السلام) را به طور اشاره برشمرد و به مردم شام فهماند که امام علی (علیه السلام) آن گونه که معاویه معرفی کرده نیست و نبوده بلکه آن حضرت مظهر صفات کمال و عنصر شجاعت و به تمام معنی از عباد و پرهیزکاران بوده است.

این تعریف، بیان حقیقت بوده که یک امام از امام دیگر نموده است.

شیخ مفید (رحمه الله) شجاعت امام علی (علیه السلام) را از نشانه ها و معجزات خداوند دانسته و فرموده است:

از نشانه های خدای تعالی که بر خلاف عادت در امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود داشت این بود که: هیچ جنگجوی دلاور و کارآزموده های دیده نشده، که همیشه در جنگ پیروز شود، بلکه گاهی بر دشمن غلبه کرده و گاهی شکست خورده است، و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده است که دشمن در اثر

ص: 288

---

1- جمله هایی از خطبه را که مناسب با شجاعت امام علی عالی بود، آورده و ترجمه نمودم.

زخم او جان دهد، بلکه گاهی کشته شده و گاهی بهبود یافته است، و چنین امری در طول تاریخ سابقه نداشته مگر نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) که با هر دلاوری روبرو شد بر او غلبه کرد و به هر جنگجویی ضربتی زد او را به هلاکت رساند.

از این گذشته، در میان جنگجویان آزموده کسی که در همه مراحل و جبهه ها به سلامت جسته باشد و گرفتار جراحت و عیب غیر قابل جبران شده باشد، دیده و شنیده نشده، جز وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) و تنها آن جناب است که در آن مدت طولانی و جنگهای بسیاری از دشمن زخم کاری نخورد و هرگز در هیچ معرکه ای گرفتار عیب و نقصی نگشت، تا آنکه ابن ملجم لعنه الله علیه آن حضرت را به صورت غافلگیرانه ضربت زد، و خلاصه این مطلب از عجایب روزگار و از آیات خداوند سبحان است که خواسته بدین وسیله مکان و منزلت امام (علیه السلام) را به همه مردم نمایان سازد. (1)

ابن ابی الحدید معتزلی گوید: امام علی (علیه السلام) شجاعی بود که نام شجاعان گذشته را محو کرد و جایی برای آیندگان باقی نگذاشت، در قوت بازو بی مانند بود، یک ضربت او قوی ترین شجاعان را به هلاکت می رساند، هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد، شمشیری نزد که نیاز به دو می باشد، و هر دلاوری را می کشت تکبیر میگفت. و در لیله الهیر (2) شمار تکبیراتش به 523 عدد رسید و معلوم گردید که 523 نفر از لشکر معاویه را در آن شب به هلاکت رسانده و به جهنم فرستاده است. (3)

همچنین ابن ابی الحدید در قصیده ششم از قصائد علویات گفته است:

ص: 289

---

1- ارشاد شیخ مفید، ج 1، باب سوم، فصل 55 و 56.

2- معنای لیله الهیر در صفحه 243 همین کتاب آمده است.

3- سخنان ابن ابی الحدید در فضائل امام (علیه السلام) در آخر این کتاب آمده است.

ای کننده دری که دست های چهل و چهار نفر از حرکت دادن آن عاجز بود.

آن قلعه گشایی که در از قلعه خیبر

برکنند به یک حمله و بگشود علی بود

در جنگ احد غلامی سیاه چهره به نام «صواب» در حالی که بسیار خشمگین و دهانش کف کرده بود، سوگند یاد کرد که به جای کشته شدگان قبیله اش، محمد (صلی الله علیه و آله) را خواهم کشت. این غلام بسیار شجاع و جته ای بزرگ داشت، لذا مسلمانان از دیدن او لرزان شدند و کسی جرئت نزدیک شدن به او را نداشت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در برابر او قرار گرفت و در همان لحظه های اول چنان ضربتی بر او زد که او را از کمر دو نیم کرد، به طوری که بالاتنه او به زمین افتاد و نیم پایین بر جا ماند و هر دو لشکر از چنین ضربتی مبهوت شدند.

روزی در جنگ صفین به صورت مبارک نقاب زد و به طور ناشناس در برابر لشکر معاویه مبارز طلبید و هر کس به جنگش آمد بلافاصله او را به خاک هلاکت افکند. معاویه به عمرو عاص گفت: این جنگجوی دلاور کیست؟ عمرو گفت: یا عبدالله بن عباس است یا خود علی (علیه السلام) است.

معاویه گفت: چگونه می توان معلوم کرد که او کیست؟ عمرو گفت: ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه نمی تواند مقاومت کند، به تمام سپاه دستور حمله عمومی بده به او حمله کنند، اگر رو گرداند، ابن عباس است و اگر ثابت ماند، علی (علیه السلام) است. زیرا علی (علیه السلام) کسی است که اگر تمام عرب در مقابلش قرار گیرند و به او حمله کنند روی نمی گرداند، چه رسد به سپاه تو.

معاویه فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاهش به حرکت درآمد اما آن مرد مبارز چون کوه آهنین برقرار ماند. و از اینجا فهمیدند او علی بن ابی طالب،

اسدالله الغالب، کزار غیر فرار صلوات الله وسلامه علیه است.

زره آن حضرت، مانند پیشبند بود که فقط جلوی بدن او را می پوشاند و پشت نداشت، علت این امر را سؤال کردند، فرمود: من هرگز پشت به دشمن نخواهم نمود، لذا به زره پشت دار نیاز ندارم. (1)

## داستان جنگ بدر

گر چه پیش از جنگ بدر جنگهای کوچکی میان مسلمانان و مخالفان در گرفته بود، ولی جنگ بدر اولین جنگ مهم و بزرگی بود که در آن، مسلمانان آزمایش شدند.

این جنگ در سال دوم هجرت اتفاق افتاد و تعداد مشرکان در حدود هزار نفر بودند و با ساز و برگ کامل و اسبان یدک، به فرماندهی ابوسفیان حرکت کرده بودند.

عده مسلمانان در این جنگ 313 نفر بوده و اکثر آنها فاقد ساز و برگ جنگی بودند و بیش از هفتاد شتر و چند رأس اسب همراه نداشتند.

این دو گروه در روز 17 ماه مبارک رمضان سال دوم هجری، در منطقه ای میان مکه و مدینه بنام بدر در برابر هم قرار گرفتند.

در این جنگ سران کفار قریش - مانند عتبه، شیبه، ولید بن عتبه، ابوجهل، ابوالبختری، و توفل بن خویلد - شرکت داشتند.

در این جنگ، کفار قریش ادوات طرب و زنان خواننده برای لهو و لعب با

ص: 291

---

1- برای اطلاع از شجاعت بی مانند حضرت امیر (علیه السلام) و مبارزاتش با مشرکان و قاسطین و مارقین و خوارج نهروان به کتابهای کشف الغمه، الجمل و ارشاد شیخ مفید و ناسخ التواریخ و امالی شیخ صدوق، مجلس 32، مراجعه شود.

خود همراه داشتند و قرار گذاشتند که هر روز یک تن از بزرگان قریش علف و آذوقه لشکر را کفیل باشد و برای غذای لشکر، ده شتر نحر کند. و از سوی دیگر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) با سیصد و سیزده تن از اصحاب خود از مدینه حرکت کردند تا به اراضی بدر درآمدند. (بدر اسم چاهی است در آنجا که کشته های مشرکین را در آنجا افکندند).

چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در اراضی بدر قرار گرفت، با دست مبارک به زمین اشاره کرد و فرمود: «هذا مصرع فلان» و محل کشته شدن هر یک از صنادید قریش را نشان می داد، و هیچ یک نبود مگر همان که فرموده بود.

لشکر دشمن پدیدار گشت و بر تلی برآمدند و لشکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مشاهده کردند. مسلمانان در نظر ایشان سخت حقیر و کم می نمودند چنان که ایشان نیز در چشم مسلمانان اندک نمودند:

(و اذا یریکم وهم اذا التقیتم فی اعینکم قلیلاً و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرهم کان مفعولاً) (1)؛ «و در آن هنگام که با هم روبرو شدید، آنها را به چشم شما کم نشان می داد، و شما را (نیز) به چشم آنها کم می نمود، تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد، صورت بخشد».

قریش پس از مشاهده لشکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پشت آن تل فرود آمدند و عمیر بن وهب را با گروهی فرستادند که لشکر اسلام را از لحاظ کمیت و کیفیت بررسی کند، عمیر پس از بررسی برگشت و گفت: در حدود سیصد تن می باشند و کمینی ندارند، ولی دیدم شتران یثرب حمل مرگ کرده اند و زهر مهلک دربار دارند.

«اما ترونهم خرسا لا- یتکلمون، یتلمظون تلمظ الأفاعی؟ مالهم ملجأ إلا سیوفهم، و ما اریهم یولون حتی یقتلوا، ولا یقتلون حتی یقتلوا بعددهم»؛

ص: 292

« آیا نمی بینید که خاموشند و چون افعی زبان در دهن همی گردانند؟ پناه ایشان

شمشیر ایشان است، هرگز پشت به جنگ نکنند تا کشته شوند و کشته نشوند تا به

شمار خویش دشمن بکشند، پشت و روی این کار را نیک بنگرید که جنگ با ایشان

کاری سهل نتواند بود».

از آن طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منظور آن که مسلمانان را دل به جای آید و کمتر بیم جنگ کنند و به مفاد آیه شریفه (وان جنحوا للسلم فاجح لها (1))، «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی» (و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر چند دانسته بود که قریش کار به صلح نکنند، ولی از بهر آن که جای سخن نماند)، پیام برای قریش فرستاد که ما را در خاطر نیست که در جنگ شما مبادرت کنیم چه شما عشیره و خویشان من هستید. شما نیز چندان با من دشمنی نکنید، مرا با عرب بگذارید، اگر غالب شدم هم از برای شما فخری باشد و اگر عرب مرا کفایت کرد شما به آرزوی خود برسید بی آن که رنجی بکشید.

قریش چون این کلمات شنیدند از میانه، عتبه زبان برگشود و گفت: ای جماعت قریش! هر که سخن به لجاج کند و سر از پیام محمد (صلی الله علیه و آله) بتابد رستگار نشود. ای قریش! گفتار مرا بپذیرید و جانب محمد (صلی الله علیه و آله) را که مهتر و بهتر شما است رعایت کنید. ابوجهل بیم کرد که مبادا مردم به فرمان عتبه باز شوند. گفت:

هان ای عتبه! این چه آشوب است که افکنده ای؟ همانا از بنی عبدالمطلب از بهر مراجعت حیلتی کرده ای؟ عتبه بر آشفت و گفت: مرا به ترس نسبت دهی و خایف خوانی؟ از شتر به زیر آمده ابوجهل را از اسب بکشید و گفت: بیا تا با هم نبرد کنیم و بر مردمان مکشوف سازیم که ترسو کیست و شجاع کدام است؟ اکابر قریش پیش شدند و ایشان را از هم دور کردند در این وقت آتش جنگ زبانه

ص: 293



کشید و از دو سوی مردان کارزار به جنب و جوش درآمدند.

اول شخصی که آهنگ میدان کرد، عتبه بن ربیع، با برادرش شیبه و پسرش ولید بود که قدم به میدان نهادند. چون ابوجهل نسبت ترس به عتبه داده بود، لذا از روی خشم و غضب، با سرعت و عجله زره پوشید و چون سرش بزرگ بود، کلاه خودی نبود که به سر او بخورد، ناچار پارچه ای (عمامه) بر سر بست و برادرش شیبه و پسرش ولید را نیز فرمان داد: با من به میدان آید و بجنگید پس هر سه تن چون فیل مست، اسب را به جولان در آوردند و در میان دو لشگر، کروفری کردند و مبارز طلبیدند، از طرف مسلمانان عوف و معوذ پسران حارث و عبد الله بن رواحه در برابر ایشان قرار گرفتند، عتبه گفت: شما چه کسانیید و از کدام قبیله اید؟ گفتند: ما از انصاریم، عتبه گفت: شما هماهنگ ما نیستید ما را با شما جنگ نباشد و آواز برداشت که ای محمد! از بنی اعمام ما بیرون فرست تا با ما رزم دهد و از قرآن و اکفاء ما شمرده شود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز نمی خواست که نخستین انصار به مقاتله شوند. فرمود: یا علی! بر تو باد به ولید، و حمزه را فرمود:

بر تو باد به شیبه، و عبیده را فرمود: بر تو باد به عتبه. این هر سه تن چون شیران آشفته به میدان شتافتند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل ولید قرار گرفت و بر او حمله کرد و به یک ضربت دستش را قطع نمود، ولید دست بریده خویش را به دست دیگر گرفت و به جانب علی (علیه السلام) تاخت و آن را بر سر حضرت کوبید و به جانب پدر خویش عتبه گریخت تا مگر جان به سلامت برد، مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود را به او رسانید و به یک ضرب، روح پلید او را به جهنم واصل کرد.

اما حمزه و شیبه با هم درآمیختند و چندان شمشیر بر هم زدند و گرد هم دویدند که تیغها از کار افتاد و سپرها درهم شکست، پس تیغ به یک سو افکندند

و با دست به جان هم افتادند، مسلمانان چون از دور این بدیدند ندا دادند که یا علی! نظاره کن که شیبه بر عمت غلبه کرده است، علی (علیه السلام) چون برق جهنده به سوی او دوید و از پس سر حمزه درآمد، چون حمزه به قامت از شیبه بلندتر بود، علی (علیه السلام) فرمود: ای پسر عم! سر خویش به زیر آور، حضرت حمزه رضی الله عنه سر فرود کرد، حضرت امیر (علیه السلام) به یک ضربه نصف سر شیبه را پرانید و او را به جهنم واصل گردانید.

اما عبیده چون با عتبه نزدیک شد و این هر دو سخت دلاور و شجاع بودند، پس بی توانی با هم حمله بردند، عبیده تیغ بر فرق عتبه فرود آورد که تا نیمه سر را دو قسمت کرد و عتبه در زیر تیغ، شمشیر خود را بر پای عبیده زد چنان که هر دو ساقش قطع شد، از آن طرف چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کار قتل شیبه به پرداخت آهنگ عتبه ساخت وقتی رسید که عتبه هنوز رمقی داشت، و جان او را نیز بگرفت و در قتل هر سه تن، پایمردی حضرت امیر (علیه السلام) در میان بود. (1)

آنگاه حضرت امیر (علیه السلام) به اتفاق حمزه، عبیده را برداشته و نزد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آوردند پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبیده را در کنار گرفت و چنان گریست که آب چشم مبارکش بر روی عبیده روان شد و هنگام مراجعت از بدر، در ارض روحاء یا صفراء وفات یافت و در آنجا مدفون گشت و او ده سال از آن حضرت بزرگتر بود و حق تعالی این آیه را در حق آن شش تن که هر دو تن با هم مخاصمت کردند فرو فرستاد:

ص: 295

---

1- از اینجا است که در نامه ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه نوشت در آن نامه درج کرد: و السیف الذی قتلت به جدک و عمک و خالک و اخاک معی یحمله ساعدی بثبات من قدمی و نصره من ربی؛ «شمشیری که با آن، جد تو عتبه و عموی مادرت شیبه و دایی ات ولید و برادرت حنظله را به قتل رسانیدم با من است، بازوی من آن را حمل می کند با قدم ثابت و نصرت پروردگار»..

(هذان خصمان اختصموا في ربهما فالذين كفروا قطعت لهم ثياب من النار يصب من فوق رؤوسهم الحميم)<sup>(1)</sup>، «اینها دو گروهند که در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند، کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می شود و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزد».

پس از آن حضرت امیر (علیه السلام) به سوی میدان بازگشت و طعمه بن عدی بر آن حضرت حمله کرد، و آن شیر پروردگار او را با یک ضربت به جنهم فرستاد، پس از او عصام بن سعید را به هلاکت رساند و سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابو رفاعه که زره ابوجهل را پوشیده و به میدان آمده بود روبرو شد، آن حضرت او را به خاک انداخت و ابوجهل بر او نگران بود، از پس او حرمله بن عمر، آن زره را پوشید و به میدان تاخت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) مجال نداد و به یک ضرب او را به خاک هلاکت انداخت و چون شیر آشفته به هر سوی حمله می برد و مرد و مرکب به خاک می افکند و چون زمانی گذشته بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدار کند و از حال او با خبر شود، به سوی جایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، آن حضرت را در سجده یافت که از خدای متعال طلب نصرت می کند، دیگر باره آهنگ جنگ کرد و بر لشکر بتاخت و چند تن دیگر را به خاک هلاک انداخت و باز به پرسش حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شتافت و همچنان آن حضرت را در سجده یافت، بار سوم چون شعله سر به فلک کشیده و نارالله موقده بر لشکر کفار بتاخت و جنگی عظیم در پیوست و به هر جانب می تاخت و مرد و مرکب را به خاک هلاکت می انداخت.

در این حمله زمعه بن اسود و حارث بن زمعه و عثمان بن مالک و برادر او طلحه را - که هر یک از بزرگان قریش بودند - به دارالبوار فرستاد.

ص: 296

خلاصه در این سه حمله، سی و شش نفر از وجوه رجال و ابطال قریش را به خاک افکند و فرمود: من پسر برگزیده مکه و منا هستم، قسم به کعبه و بزرگان اسلاف خود، که زیانکار شدید، برای این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تکذیب کردید و عیب کردید کسی را که منزله از جمیع عیوب است و وحی آسمانی را به دروغ نسبت دادید آگاه باشید که لعنت خدا بر دروغ گویان است!

نوفل بن خویلد که عم زبیر بن العوام بود، در لشکر قریش بود و این همان کسی است که در مکه قبل از هجرت، طلحه و زبیر را به یک ریسمان بسته و شکنجه می کرد، که چرا مسلمان شدید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او دلی پر خون داشت، سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «اللهم اکفنی نوفل» حضرت امیر (علیه السلام) در این دفعه که حمله می کرد او را بیافت و چون شیر غرنده بر او تاخت و شمشیری بر او فرود آورد که تا دامن زره را درید و با زخمی دیگر هر دو پایش را قطع کرد و سر او را از تن دور کرد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آورد، در وقتی که آن حضرت می فرمود کیست که خبر نوفل را به من رساند؟ چون چشمش بر سر نوفل افتاد، از قتل او خرم و خرسند شد و فرمود: «الحمد لله الذی أجاب دعوتی فیه» بعد از کشته شدن این عده ترس و وحشت کفار را فرا گرفت، ابوجهل قریش را ترغیب بر جنگ می کرد.

از آن سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر کمی اصحاب خویش نگاه کرد و دست به دعا برداشت و از خداوند طلب نصرت کرد، حق تعالی ملائکه را به یاری آنان فرستاد. (ولقد نصرکم الله بیدر وأنتم أذله فاتقوا الله لعلکم تشکرون\* إذ نقول المؤمنین أن یکفیکم أن یمدکم ربکم بثلاثه آلاف من الملائکه منزلین)(1)

ص: 297

خداوند شما را در جنگ (بدر) یاری کرد، در حالی که شما ناتوان بودید، پس از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید»، تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید. در آن هنگام که توبه مؤمنان می گفتم: آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که از آسمان) فرود می آیند یاری کند».

پس جنگی عظیم در پیوست، شیطان چون چشمش بر جبرئیل و صفوف فرشتگان افتاد فرار کرد، منبه پسر حجاج گریبان او را گرفت و گفت: ای سراقه!

کجا میگریزی؟ این چه کاری است که در این هنگام میکنی و لشکر ما را در هم می شکنی، ابلیس دستی بر سینه او زد و گفت: دور شو از من، من چیزی می بینم که تو نمی بینی.

(فلما ترائت الفتنان نکص علی عقبیه وقال إنی بریءمنکم انی ارا مالا ترون. «(1)؛ «پس (شیطان) هنگامی که دو گروه (کافران و مؤمنان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد به عقب بازگشت و گفت من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید».

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل است که فرمود: عجب دارم از قریش که چون مقاتلت مرا با ولید بن عتبہ مشاهده کردند و دیدند که به یک ضربت من هر دو چشم حنظله پسر ابوسفیان بیرون افتاد، چگونه بر جنگ با من اقدام می کنند؟(2)

بالجمله هفتاد نفر از صنادید قریش به قتل رسیدند که از جمله آنان عتبہ و شیبہ و ولید بن عتبہ و حنظله بن ابوسفیان و طعیمه بن علی و عاص بن سعید و توفل بن ویلد و ابوجهل بودند. و چون خبر کشته شدن ابوجهل را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بردند، سجده شکر به جای آورد، پس کفار فرار کردند و مسلمانان از

ص: 298

---

1- سوره انفال (8)، آیه 48.

2- بحار الانوار، ج 19، ص 280.

دنبال ایشان شتافتند و هفتاد نفر اسیر گرفتند.

روز ازل کادم وعالم نبود

جلوه ای از روی علی کم نبود

مرغ دل اریافت بتن جان و دل

از دم عیسی بجز این دم نبود

نخله مریم نشدی بارور

سایه اش ار بر سر مریم نبود

کعبه زمیلااد تو این رتبه یافت

ورنه بدین پایه معظم نبود

در شب معراج که حق با رسول

گفت سخن غیر تو محرم نبود

## داستان جنگ احد

«أحد» نام کوهی است که در عصر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) حدود شش کیلومتری مدینه قرار داشت، در حال حاضر شهر مدینه متصل به احد شده است جنگ احد در ماه شوال سال سوم هجری، در دامن کوه مزبور واقع شد.

شکست قریش در جنگ بدر، زمینه را برای جنگ دیگری آماده کرد، زیرا خانواده کشته شدگان، مانند کرمه پسر ابو جهل و صفوان بن امیه و بازماندگان دیگر کشته شدگان، در مکه عزادار بوده و برای انتقامجویی، مشرکان مکه را برای جنگ با مسلمانان ترغیب کردند.

ابوسفیان که در رأس کفار قریش بود، مردم را دور خود جمع می کرد و آنان را آماده جنگ می کرد و اموال خود را در اختیار آنان قرار می داد تا به مصارف جنگ برسانند.

هند دختر عتبه و زن ابوسفیان نیز به همراهی چند زن دیگر دف زنان مردم را به خونخواهی کشته شدگان خویش دعوت می کردند، با این ترتیب ابوسفیان در حدود پنج هزار سوار و پیاده را تجهیز کرده و راه مدینه را تحت فرماندهی خود پیش گرفت.

چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از این قضیه مطلع شد فوراً اصحاب را جمع آوری کرده و مطلب را با آنان در میان نهاد، گروهی اظهار کردند: باید در شهر مانده و حالت تدافعی گرفت، برخی معتقد بودند باید از شهر بیرون رفت و به حمله پرداخت، بالأخره مسلمانان آماده جنگ شدند و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز لباس جنگ پوشید و با عده ای در حدود هفتصد نفر آماده مقابله با دشمن گردید و علی (علیه السلام) را هم به سمت پرچمدار تعیین فرمود، همچنان که در کلیه جنگها پرچمداری به عهده او بود.

چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به أحد رسید برای این که از حمله ناگهانی دشمن از پشت جبهه غافل نباشد عده ای را [در حدود پنجاه نفر تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر بر دهانه شکاف کوهی که برای این کار مناسب به نظر می رسید گماشت و این پیش بینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز کاملاً صحیح بود، زیرا ابوسفیان هم خالد بن ولید را با جمعی تقریباً چهار برابر نیروهای عبدالله، در کمین ایشان گذاشته بود که پس از در آویختن دو لشکر از پشت سر، به مسلمانان حمله کند. هنگامی که دو لشکر در مقابل هم صف آرایی کرده و آماده جنگ شدند، از لشکر کفار طلحه بن ابی طلحه که صاحب پرچم مشرکان بود و در میان لشکر کفار شجاع تر از او نبود، به میدان تاخت و فریاد برداشت: یا محمد! گمان دارید که ما را با شمشیرهای خود به جنهم می فرستید و ما با شمشیرهای خود، شما را به بهشت می فرستیم، پس هر که آرزوی بهشت دارد به میدان آید تا او را به بهشت بفرستم.

چون کسی جرأت میدان او را نداشت هیچ کس جواب او را نداد حضرت امیر (علیه السلام) چون شیر شرزه با ذوالفقار برنده به سوی او تاخت و فرمود: ای طلحه! اگر راست می گویی باش تا حق و باطل معلوم گردد.

ایا طلحه ای کافر بدسگال

مشو غره بر خویش بر خود مبال

مکن جنبش از جای خود این زمان

که آید بسوی تو شیر ژیان

به تیغ سر افشان بتازم بتو

کنم پایمال اجل نام تو

طلحه گفت: هان ای پسر! تو کیستی که جرئت میدان من کردی؟ آن حضرت به این رجز نام خود آشکار کرد.

إني انا الليث الهربير الأشوس

إذا الهروب أقبلت يفرس

منم شه سواری که روز مصاف

بترسد ز شمشیر من کوه قاف

منم صاحب ذوالفقار دوسر

که نگذارم از لات و عزا اثر

طلحه گفت: ای قضم! (ای کوبنده!) دانستم که جز تو کسی به میدان من نیاید و بر آن حضرت حمله برد و شمشیری بر آن حضرت فرود آورد، آن حضرت با سپر آن ضربت را از خود دفع کرد و چنان شمشیر بر فرق طلحه فرود آورد که مغز سرش از هم پاشید و به جهنم واصل گردید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قتل او شادمان شد، قریش طلحه را «کبش الکتیبه» قوچ لشکر می گفتند. (کنایه از این که او نیرومندترین فرد لشکر است از پی طلحه برادرش مصعب بن ابی طلحه پرچم را گرفت و به میدان آمد امیرالمؤمنین (علیه السلام) مانند برق بر او حمله کرد و سرش را از تن جدا کرده و به میدان انداخت و رجزی خواند که مضمونش این است: «حمله من برای رضای خداوند اکبر است که مجد و عزت مختص او است و شکافنده صبح، و پروردگار کعبه و حرم است، منم علی پسر عم رسول هدایت کننده).

از پی مصعب برادرش عثمان بن ابی طلحه پرچم برداشت و چون فیل مست به میدان تاخت و رجزی به این معنا انشا کرد: منم فرزند عبدالدار که صاحب فضیلت، و ای علی! تو به دست من کشته شوی یا از ترس فرار برقرار اختیار کنی.

شیر یزدان و شاه مردان با خواندن رجزی به این معنا جواب او را فرمود:

این مقامی است که اکنون بتو مشهود شود

برق تیغم بسرت جای کله خود شود

برق این تیغ من از جوشن و جان می گذرد

ناله و بانگ دلیران، زکیوان گذرد



عثمان بن ابی طلحه هنوز رجز خود را به آخر نرسانده بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را مجال نداد و به یک ضربه ذوالفقار روح پلیدش را به جهنم فرستاد.

از پی عثمان بن ابی طلحه برادر دیگرش ابوسعید بن ابی طلحه پرچم کفر را به دست گرفت و چون خوک تیر خورده، دیوانه وار به میدان تاخت. زیر او را به خاک هلاکت انداخت. پس از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمله کرد و می زد و به خاک هلاک می غلطانید، کس ندانست که آن دست و بازو چه می کند و ذوالفقار آتشبارش از زره ها و خودهای فولاد چگونه می گذرد.

چنان درید صف از حمله های پیوستش

که جبرئیل امین بوسه داد بردستش

غریق بحر خجالت ز تیز دستی وی

بهر طرف ملک الموت میدوید از پی

در این موقع سپاه کفر پا به فرار گذاردند و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند.

خالد بن ولید که شکست قریش را ملاحظه کرد، خواست از راه شکاف کوه، از پشت سر به مسلمانان حمله کند، ولی با مقاومت عبد الله بن جبیر مجبور به عقب نشینی شد.

در این هنگام گروهی از تازه مسلمانان به خیال این که دشمن صد در صد شکست خورده است، برای به دست آوردن غنیمت، پست های خود را رها کردند، و به غارت چادرهای مشرکان روی آوردند، نیروهای تحت فرماندهی عبد الله جبیر که از بالای کوه چنین دیدند، آنان نیز سنگر خود را ترک کرده، برای به دست آوردن غنیمت حرکت کردند.

عبدالله بن جبیر هر چه صدا زد که دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را رعایت کنید، و سنگر خود را رها نسازید، اعتنا نکردند و تنها عبدالله بن جبیر و حدود ده نفر در بالای

کوه ایستادند. در این هنگام خالد بن ولید همراه دویست نفر دیگر که در کمین بودند، و شکاف کوه را از سپاه اسلام خالی دیدند، به سرعت بر سر عبدالله بن جبیر تاختند و او را با یارانش کشتند، و از پشت سر به سپاه اسلام حمله کردند.

مشرکان که از دور نظاره گر و در حال فرار بودند، با دیدن حمله خالد بن ولید جان گرفته و برگشتند.

مسلمانان خود را در محاصره سپاه کفر دیده و از هر طرف زیر شمشیر قرار گرفتند و نظم آنان در هم ریخت و سرانجام مسلمانان را وحشت گرفت و پا به فرار گذاشتند<sup>(1)</sup>. و تنها عده معدودی ( که حداکثر سیزده نفر بودند) پروانه وار اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفته و از آن حضرت دفاع کردند، در این میان آن کس که بیش از همه فداکاری کرد و هر حمله ای که از جانب دشمن به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شد دفع می نمود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود تا آن که نود زخم بر سر و صورت و بدن آن حضرت وارد آمد.

نقل است که عبدالله بن قمنه که یکی از مشرکان بود شمشیر کشیده و قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کرد، چون مصعب بن عمیر پرچمدار لشکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، نخست قصد مصعب نمود، دست راستش را قطع کرد، مصعب علم را به دست چپ گرفت و دست چپش نیز قطع شد، سپس عبدالله زخمی دیگر بر او زد تا مصعب شهید شد و علم بیفتاد، ولی فرشته ای به صورت مصعب علم را برافراخت. ابن قیئنه پس از شهادت مصعب چند سنگ به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرتابید، ناگاه سنگی بر پیشانی مبارک آن حضرت آمد و درهم شکست و حلقه های خود

ص: 303

---

1- طبق روایات اهل سنت، که در کتاب «روزهای مدینه» آورده ام، اولین فراری که داخل مدینه شد عثمان بود.

بر پیشانی‌ش فروریخت و خون بر صورتش جاری گشت. حضرت آن خون را پاک می‌کرد که مبادا بر زمین رود و عذاب فرود آید، و عتبه بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان آن حضرت زد و برخی شمشیر بر آن حضرت فرود آوردند ولی، چون دوزره بر تن مبارکش بود شمشیر کارگر نشد.

نقل شده است که در این گیرودار هفتاد ضربت شمشیر بر آن حضرت فرود آوردند و خدایش حافظ بود با این همه زحمت که بدان مظهر رحمت رسید، نفرین بر آن قوم نکرد، بلکه فرمود: «اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون»؛

پروردگارا! قوم مرا عفو کن زیرا آنها نمی‌دانند». (1)

نقل است که در این جنگ به جنگ احد . هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در محاصره مشرکان قرار گرفت، به آن حضرت ندا داده شد که:

ناد علیا مظهر العجائب

تجده عوناً لک فی التوائب

کل غم وهم سینجلی

بولایتک یا علی و یا علی و یا علی

صدابزن علی را، او مظهر العجائب است، می‌یابی او را مددکننده در سختیها.

هر غم و همی به زودی برطرف می‌شود، به سبب ولایت تو یا علی و یا علی و یا علی.

مؤلف: ظاهره برخی افراد، بیت دوم را به بیت اول افزوده اند. (2)

شیر بیشه ابداع سر ز بیشه بیرون کرد

عقل پیر را از بیم، دل دو نیم و مجنون کرد

بیرق ضلالت را سرنگون و وارون کرد

رایت هدایت را بر فراز گردون کرد

چهره حقیقت را همچو لاله گلگون کرد

ص: 304



داده گلشن دین را جو بیار تیغش آب  
لاله زار یاسین را کرده خرم وشاداب  
شمع بزم آیین را کرده مهر عالم تاب  
داده داد تمکین را روز خبیر و احزاب  
در أحد فداکاری از شماره افزون کرد  
بازوی قویمندش بس که داد قوت داد  
در حرم خداوندش افسر فتوت داد  
با حبیب دل‌بندش رتبه اخوت داد  
همچونی بهر بندش نغمه نبوت داد  
در حرم جهانی را مست خویش و مفتون کرد  
در برابر اصنام، دا حق پرستی داد  
تا به پیکر اسلام داد روح و هستی داد  
کو زبان که تا گویم دست و تیغ او چون کرد  
برق تیغ خونریزش بر سران عالم زد  
شعله شرر بیزش بر روان اعظم زد  
تا صراط ایمان را مستقیم و موزون کرد

### **فداکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ احد**

طبری نقل کرده است که: در جنگ احد، هنگامی که علی بن ابی طالب، پرچمداران مشرکان قریش را به قتل رساند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گروهی از مشرکان را مشاهده کرد، به علی (علیه السلام) فرمود: به آنان حمله کن. علی (علیه السلام) حمله کرد و برخی را کشت و بقیه را پراکنده ساخت. جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «إن هذه هو المواساه»؛ همانا این است مساعدت و فداکاری، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «انه منی و انه منه»؛ او از من و من از اویم. جبرئیل گفت: «و انا منکما»؛ و من هم از شمایم. در این هنگام این صدا را شنیدند: «لأ سیف إلا دوالفقار، ولافتی إلا علی»؛ شمشیری نیست جز ذوالفقار و جوانمردی نیست جز علی. (1)

ندید ونبند دگر روزگار

جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار

ص: 305

---

1- تاریخ طبری، چاپ بیت الافکار الدولیه، غزوه احد، ص 375.

سید بن طاووس روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جنگ احد مراجعت کرد هشتاد جراحت به بدن مبارک آن حضرت رسیده بود که فتیله داخل آنها می شد، پس حضرت رسول به دیدار امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و آن حضرت خوابیده بود، چون رسول خدا او را دید گریست و فرمود: کسی که در راه خدا این سختی را تحمل کند بر خدا لازم است که ثواب بی نهایت او را کرامت فرماید، آن گاه حضرت امیر (علیه السلام) گریست و عرض کرد: خدا را شکر می کنم که از شما مفارقت نکردم و پشت به جنگ ندادم و نگریختم ولی محزونم که چرا به سعادت شهادت نرسیدم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ان شاء الله به موقع خود به فیض شهادت خواهی رسید.

### شعار مشرکان و مسلمانان در جنگ احد

طبری نقل کرده است که: در جنگ احد، ابوسفیان به مسلمانان رو کرد و گفت: «أعل هبل أعل هبل؛ بت هبل عالی است، بت هبل عالی است». پیامبر به مسلمانان فرمود: در پاسخ او بگوئید: «الله أعلی و أجل، خدا اعلی و اجل است».

ابوسفیان گفت: «ان كنا الغزی ولا- عزی لکم؛ همانا برای ما بت عزا است ولی برای شما بت عزا نیست». پیامبر به فرمود: در جواب او بگوئید: «الله مولانا ولا مولی لکم؛ خدا مولای ماست و شما مولا ندارید».<sup>(1)</sup>

### فراریان جنگ احد

طبری نقل کرده است که: مردم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تنها گذاشتند و از صحنه جنگ فرار کردند و برخی از آنان تا نزدیک مدینه گریختند، عثمان بن عفان با دو نفر از

ص: 306

---

1- تاریخ طبری، چاپ بیت الافکار الدولیه، غزوه احد، ص 378.

انصار به نام عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان، تا «جلب» که کوهی در نواحی مدینه است، فرار کرده و سه روز در آنجا ماندند و پس از آن بازگشتند. (1)

### حضرت حمزه (علیه السلام)

جناب حمزه سیدالشهدا (علیه السلام) فرزند عبدالمطلب عموی حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) و برادر رضاعی آن جناب بوده و چهار سال سن شریفش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زیادتر بوده است، در صدر اسلام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسیار پشتیبانی می نمود و با بزرگترین دشمن اسلام ابوجهل علیه اللعنه مبارزهها کرد، چنانچه روزی حمزه از شکار برگشت و چون وارد منزل گردید همسر خود را بسیار افسرده مشاهده نمود، سبب افسردگی او را پرسید، گفت: ای حمزه اگر محمد در ادعای خود فرضاً دروغگو باشد، آیا از رحمت و خویشاوندی شما هم جدا شده است؟

حمزه فرمود: محمد به راستگویی معروف است و سید و بزرگ ما قریش می باشد، مگر در این چند روز که من نبوده ام اتفاقی افتاده است؟

گفت: محمد (صلی الله علیه و آله) پسر برادر شما، در کنار کعبه به مرام خود اشتغال به عبودیت خدای یگانه داشت، ابوجهل امر کرد در بین نماز بچه دان شتری را بر سر آن جناب انداختند و لباس آن حضرت را پر از کثافت نمودند و از این جهت دو روز است که در خانه نشسته ناراحت است و می گوید من کسی را ندارم که از من دفاع و پشتیبانی نماید. چون حمزه این سخن را شنید در غضب شد و کمان خود را برداشت و به طرف مسجد آمد دید ابوجهل با جمعی از رفقای خود بگرد هم نشسته اند چنان با کمان بر سر ابو جهل زد که کمان شکست و او را گرفت و به زمین زد و نزدیک بود که فتنه ای رخ دهد. مردم ابوجهل را از دست حمزه نجات

ص: 307



دادند. ابوجهل گفت: ای حمزه مگر بدین محمد (صلی الله علیه و آله) درآمدی که از او دفاع می کنی؟ حمزه از روی غضب گفت: آری «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله» . .

روز بعد حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشرف شد و عرض کرد: من از روی غضب شهادت به پیامبری شما داده ام و اکنون مردم، مرا مسلمان می دانند چیزی از حقیقت اسلام برای من بیان کن. حضرت چند آیه قرآن برای او خواند و حمزه از روی حقیقت مسلمان شد و در اثر اسلام آوردن حمزه اسلام قوت گرفت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ابوطالب هر دو خوشنود شدند.

### فضائل حضرت حمزه (علیه السلام)

در سفینه البحار از حضرت صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «چون علی (علیه السلام)

وارد محشر گردد، از دو طرف او جناب جعفر و حمزه و در عقب سر او زهرا (علیها السلام) و از

جلوی آن حضرت حسن و حسین xxx روان باشند».

نیز از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال شد، با اینکه حسین (علیه السلام) السید الشهداء است چرا حضرت حمزه را هم سیدالشهدا می گویند؟ فرمودند: «حمزه سیدالشهدای غیر معصومین است و حسین (علیه السلام) السید الشهداءی جمیع اهل عالم است».

نیز نقل شده که: «در قیامت لواء حمد به دست حضرت امیر (علیه السلام) و لواء تکبیر به دست حمزه و لواء تسبیح به دست جعفر (علیه السلام) است» (1).

و نیز از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: بر قائمه عرش نوشته شده:

(ان حمزه اسد الله و اسد رسول الله و سید الشهداء)؛ «به درستی که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آقای شهدا است».

ص: 308

---

1- سفینه البحار، ج 2، ص 432، ماده حمز.

روز شنبه پانزدهم شوال سال سوم هجرت جنگ احد شروع شد و حضرت حمزه در آن روز روزه بود، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) او را در آغوش گرفت و میان پیشانی او را بوسید و در آن روز جناب حمزه جنگ نمایانی نمود و بسیاری از لشکر کفر را به جهنم فرستاد، هند دختر عتبه همسر ابوسفیان که پدر و برادرش ولید و عمویش شیبه در جنگ بدر به جهنم واصل شده بودند؛ برای خونخواهی آنها در جنگ احد شرکت نموده بود و مردم را به قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) ترغیب می نمود و هر گاه کسی از لشکر کفر می خواست فرار کند، میل و سرمه دانی به او می داد و می گفت: مرد از جنگ فرار نمی کند، تو چون قصد فرار داری پس در حقیقت زن می باشی، سرمه به چشم بکش و فرار کن که هر کس تو را دید بداند تو دارای صفات مردان نیستی.

هند، وحشی را که بنده عبد الجبیر بود طلبید و به او گفت: اگر امروز محمد (صلی الله علیه و آله) یا علی (علیه السلام) یا حمزه را به قتل برسانی هر چه خواسته باشی به تو میدهم، وحشی گفت: اما محمد (صلی الله علیه و آله) را ممکن نیست به قتل رسانید، زیرا در اطراف او مردان شجاع می باشند و او را حفظ می کنند و اما علی (علیه السلام) هم در میدان جنگ بسیار تجربه کرده است و مواظب اطراف خود هست که غافلگیر نشود و من طاقت مبارزه با او را ندارم و اما حمزه را ممکن است به قتل برسانم و دل تو را به کشتن او شفا دهم.

هند او را تحسین نمود و وحشی به قصد حمزه به میدان آمد و در کمین او بود تا اینکه ناگاه پای اسب جناب حمزه در میدان در گودالی فرو رفت و بر زمین افتاد، وحشی وقت را از دست نداد، شمشیر خود را به طرف او پرتاب کرد آن شمشیر بر پهلوی حضرت حمزه وارد آمد و تا نزدیک ناف آن جناب را شکافت،

به طوری که دیگر توان حرکت نداشت، وحشی نزدیک آمد و پهلوی او را شکافت و جگر نازنینش را بیرون آورد و برای هند برد.

هند از شدت غضب آن جگر را در دهان گذاشت و خواست آن را بچود که خداوند آن را در دهان هند محکم و سخت نمود به طوری که دندان آن ملعونه در آن فرو نرفت، لذا آن را بر زمین انداخت.

وحشی هند را به بالین حمزه آورد و آن ملعونه انگشتهها و گوش حمزه را برید، و در ریسمان کشید و به گردن آویخت و با خنجر، دستها و پاهای حضرت حمزه را جدا کرد و چون خبر به شوهر او ابوسفیان رسید او هم به بالین حمزه آمد و با نیزه ای که در دست داشت به دهان حضرت حمزه زد و گفت: عذاب خود را بچش، زیرا تو خود را از ما بیگانه نمودی، و به محمد ایمان آوردی.

شخصی که او را حلیس می گفتند، چون رفتار ابوسفیان را دید او را سرزنش کرد که تو خود را بزرگ قوم میدانی، از شخص بزرگ دور است که با جنازهای چنین کند، ابوسفیان شرمنده شد و به او گفت: این کار خطایی بود، آن را کتمان کن و به کسی مگو.

چون جنگ احد خاتمه یافت، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آیا کسی از حال عمویم حمزه اطلاع دارد؟ حرث بن صمه عرض کرد: آری یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) من از جایی که او جنگ می کرد اطلاع دارم، و به آن سمت روانه شد، چون رسید و حال حمزه را مشاهده نمود، خجالت کشید پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خبر دهد، لذا در کنار جنازه حمزه نشست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: از عمویم حمزه برای من خبر بیاور.

علی (علیه السلام) نیز چون به بالین حمزه آمد و حال او را مشاهده نمود او هم در کنار بدن حمزه نشست. خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طلب حمزه حرکت نمود تا اینکه به بالین

حمزه رسید و چون حال او را مشاهده نمود گریه زیادی کرد و فرمود: «والله ما وقفت موقفا قط أعيظ على من هذا المكان»؛ «به خدا قسم هرگز جایی نایستاده بودم که بر من سخت تر از این مکان باشد و مسلمانان گفتند: چنانچه خداوند ما را بر قریش مسلط نمود هفتاد نفر از آنها را در عوض حمزه مثله می کنیم».

جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: (وإن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر الصابرين) «(1)»؛ «اگر خواستید تلافی نمایید به مقدار آنچه بر شما از دشمن وارد آمده تلافی کنید و چنانچه صبر نمایید برای شما بهتر است».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: صبر می کنیم و عباى خود را بر روی بدن حضرت حمزه انداخت ولی چون عبا را بر سر حمزه می کشیدند پاهای او از زیر عبا بیرون می آمد و چون بر پاهای او می کشیدند سر حمزه ظاهر می شد، لذا عبا را بر سر حمزه افکندند و از علف صحرا، پاهای حمزه را پوشاندند. و فرمود: اگر نه آن بود که زنان عبدالمطلب اندوهناک می شدند، جنازه حمزه را همین گونه می گذاشتم تا درندگان و مرغان هوا گوشت او را بخورند تا روز قیامت از شکم آنها محشور شود، زیرا مصیبت هرچه عظیم تر باشد ثوابش افزون تر خواهد بود.

چون در مدینه منتشر شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشته شد، لذا زنان مدینه با پای برهنه به طرف احد دویدند. حضرت زهرا (علیها السلام) با چشم گریان به محضر پدر مشرف شد و چون صورت آن حضرت را پر از خون دید فرمود: «غضب خدا سخت خواهد بود بر کسانی که خون به روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری نموده اند».

و خون از صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاک کرد، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود:

آب بیاور تا صورت خود را از خون شستشو نمایم، علی (علیه السلام) آب آورد و حضرت صورت خود را شست. زینب بنت جحش چون حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید،

ص: 311

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: صبر کن. عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای برادرت. گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون»، شهادت او را گوارا باد، باز حضرت به او فرمود: صبر کن، عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای عمویت حمزه، گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، گوارا باد او را شربت شهادت. باز حضرت به او فرمودند: صبر کن. عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: برای شوهرت مصعب بن عمیر. گفت: «واحزنا». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شوهر را منزلتی است نزد زن که هیچ کس را چنین منزلتی نیست. و فرمودند: زینب کلمه «واحزنا» بر زبان جاری کرد برای آنکه به یاد بچه های تیم خود افتاد.

زنی از بنی نجار خود را به احد رساند و هراسان از هر سو سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می گرفت. به او گفتند: پدر و شوهر و برادرت شهید شدند، اعتنا نمی کرد و می گفت: ای مردم راه دهید تا اینکه چشم من به جمال پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیفتد، مردم راه دادند، چون خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و آن حضرت را سالم دید، عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)، چون شما سالم می باشید تمام مصیباتی که بر من وارد آمده سهل است و به مدینه برگشت.

صفیه دختر عبدالمطلب خواهر حضرت حمزه سید الشهداء چون نزدیک احد رسید، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر دادند که صفیه می آید، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به پسر او زیبر فرمود: برو مادر خود را برگردان که جنازه برادرش را نبیند، زیبر پیش مادر خود آمد و گفت: پیامبر فرمود، برگرد، صفیه گفت: به من خبر داده اند که بدن برادرم را مثله (قطعه قطعه کرده اند و من تا او را نبینم بر نمی گردم. ولی در راه خدا هر چه بر سرم آید ان شاء الله صبر خواهم نمود.

چون زیبر سخنان او را حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد، آن حضرت اجازه داد که صفیه به دیدن جنازه حضرت حمزه بیاید، چون صفیه آمد و نظرش بر جنازه

برادر افتاد، گفت: «انا لله و انا اليه راجعون»، و دو رکعت نماز خواند و طلب آمرزش نمود و برگشت.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد بدن شهدای احد را در کنار بدن حمزه گذاشتند و بر آنها نماز خواند، پس بر جنازه حمزه هفتاد و پنج تکبیر گفت و چون بدن حمزه را برهنه کرده بودند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بردی بر بدن او پوشاند، ولی سایر شهدا را با همان لباس خون آلود دفن کردند، و حضرت حمزه در سن شصت سالگی شهید شد.

چون حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به مدینه تشریف آورد، از خانه های انصار صدای گریه شنید که بر کشتگان خود ندبه می کنند ولی از خانه حمزه صدای گریه نشنید.

اشک از دیده های حضرت جاری گردید و فرمود: «و لکن حمزه لأبوا کی له الیوم» ؛ «کشته شده های انصار گریه کننده دارند ولی عمویم حمزه گریه کننده ندارد».

چون مردم این کلام را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدند، فوراً انصار دستور دادند کسی بر کشته های خود گریه نکند تا اینکه به خانه فاطمه (علیها السلام) بروند و به همراهی فاطمه (علیها السلام) برای حمزه گریه کنند. لذا زنها در منزل فاطمه (علیها السلام) آمدند و برای حمزه گریه نمودند چون حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) صدای گریه آنها را شنید در حق آنها دعا کرد.

### زیارت حضرت حمزه

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل است که فرمود: «من زارنی و لم یرز عمی حمزه فقد جفانی» ؛ «کسی که مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت نکند به من جفا کرده است».

و حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بارها به زیارت قبر حمزه می رفت و آنجا گریه می کرد.

اگر چه شهدای احد هفتاد نفر بودند ولی به طور خلاصه مناسب دیدم احوال چند نفر از آنها را یادآور شوم.

1- «حنظله بن ابی عامر» معروف به «حنظله غسیل الملائکه» که وی در شب جنگ با اجازه پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عروسی (زفاف) در مدینه ماند و چون ازدواج خاتمه پیدا کرد اول صبح مهیا شد که برای همراهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به طرف احد برود، همسرش (تازه عروس دامن او را گرفت و گفت: صبر کن تا من چند نفر را حاضر کنم که از تو مطلبی دارم، حنظله صبر کرد، آن زن چهار نفر را حاضر نمود و به حنظله گفت: پیش آنها اقرار کن که ما امر زناشوئی را انجام دادیم، حنظله به آن مطلب اعتراف نمود و چون از زن (نو عروس سبب این عمل را پرسیدند گفت: امشب خواب دیدم حنظله به آسمان پرواز نمود من دانستم که او امروز شهید می شود.

چون حنظله برای رسیدن به جنگ عجله داشت مجال غسل پیدا نکرد و با حال جنابت به احد آمد چون رسید دید ابوسفیان در میان میدان مشغول فریاد زدن و تحریرص مردم به جنگ است. لذا بر او حمله کرد و شمشیری بر اسب او زد که ابوسفیان روی زمین افتاد و صدا زد مرا از دست حنظله نجات دهید، کفار دور او را گرفتند و او را شهید نمودند.

پس از خاتمه جنگ جنازه حنظله را حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دیدم ملائکه بین آسمان و زمین حنظله را با آب زمزم غسل می دادند، ولذا معروف به حنظله غسیل الملائکه گردید.

2- «عمرو بن جموح» وی اعرج (از ناحیه پا معلول بود و چهار پسر خود را به

جنگ فرستاده بود، خود نیز مهیا شد که به طرف احد برود، رفقایش به او گفتند:

تو مردی عاجز هستی و خدا در قرآن فرموده است: بر شخص عاجز تکلیف نیست. علاوه اینکه چهار پسر تو با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جبهه شرکت نموده اند، عمرو فرمود: خوش به حال پسران من که به طرف بهشت رهسپارند، خوب است من هم خود را در ریاض جنان به آنها برسانم، همسر عمرو گفت: موقعی که عمرو می خواست از خانه بیرون رود، لرزه بر اندام او افتاده بود، و به خدا عرض کرد:

(اللهم لا تردنی إلی اهلی؛ خدایا! مرا به اهل خانه ام بر مگردان). و خود را در احد حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می رساند و عرض کرد: فامیل من می خواستند مرا به واسطه عاجز بودنم برگردانند، ولی امید من از خدا چنان است که با این حال مرا از بهشت محروم نسازد.

حضرت به او فرمود: با این حالی که داری خدا از تو جهاد نخواسته است، و پسران او آمدند که او را برگردانند، قبول نکرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را رها کنید شاید خدا شهادت را روزی او گرداند. عمرو به میدان رفت و جهاد کرد تا شهید شد.

3- مخیریق یهودی که از احبار یهودی های مدینه بود، چون شنید که در جنگ احد امر بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سخت شده است. به یهودی های مدینه گفت: «والله إنکم لتعلمون أن محمدا (صلی الله علیه و آله) نبی و أن نصره علیکم حق»؛ «قسم به خدا شما می دانید محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا است و یاری او بر شما واجب است». و شمشیر خود را برداشت و از مدینه به یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: اگر من کشته شدم تمام اموال من مال محمد (صلی الله علیه و آله) است، هر جا می خواهد صرف نماید، هر چه یهودی ها به او گفتند: امروز روز شنبه است و کار بر ما روا نیست، گوش نداد و خود را به احد رسانید و در راه اسلام شهید شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مخیریق بهترین یهودیهای مدینه بود».



آری مخیریق یهودی حتی یک نماز هم نخواند ولی بهشتی شد ولی ما چطور؟ نکنند خدای ناکرده سالها نماز بخوانیم و سرانجام سر از جهنم در آوریم؟ «نستعید بالله من شرور أنفسنا و من سیئات أعمالنا».

پس از مدتی که از دفن شهدای احد گذشته بود، سیل آمد و قبرهای بعضی از آنها را خراب کرد، بدن بعضی از شهدای احد آشکار شد، دیدند بدن او ابداء تغییر نکرده، و چون در صورت آن شخص ضربتی وارد آمده بود، دیدند دست خود را بر پیشانی گذاشته است، چون دست او را از پیشانی او جدا نمودند، خون جاری شد. دست او را دو مرتبه بر پیشانی اش گذاشتند، خون قطع گردید.

نیز معاویه خواست از آدقناتی عبور دهد، به قبر عمرو بن جموح برخورد کردند، دیدند بدنش تازه است و گویا تازه دفن شده و چون ضربتی بر پای او وارد آمده بود خون جاری شد.

از جابر نقل شده که چهل و شش سال بعد از دفن پدرش در احد، چون قبر او را سیل خراب نمود، دید گویا پدرش در خواب است و ابداء خاک در او اثر نکرده و کفن او مثل روز اول است و روی پاهای او که علف ریخته بودند، هنوز سبز است. (1)

یادآوری: شکستی که در این جنگ به مسلمانان رسید در نتیجه یک بی انضباطی کوچک و عدم دقت در اجرای دستور نظامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود (که در صفحات قبل به آن اشاره کردم و در عین حال تجربه تلخی برای آنان بود که بعدها برای ایشان مورد عبرت قرار گرفت و آیه شریفه ذیل نیز به این موضوع اشاره دارد: ( و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم (2) باذنه حتی إذا فسلتم و تنازعتم فی

ص: 316

---

1- تلخیص از سفینه البحار، «حمز»، «غسل»، و تاریخ طبری: غزوه احد، ص 371 تا 379.

2- تحسون، از ماده «ح»، به معنای از بین بردن حواس و نابود کردن است.

الأمر وعصيتهم من بعد ما أريكم ما تحبون منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخر ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفى عنكم والله  
وفضل على المؤمنين (1)

خداوند وعده خود را به شما (در پیروزی بر دشمن در جنگ احد) تحقق بخشید، در آن هنگام که در آغاز جنگ دشمن را به خواست خدا به قتل رساندید تا اینکه سست شدید و در مأموریت خود به نزاع پرداختید و بعد از آن که آنچه را دوست میداشتید (از پیروزی به شما نشان داد، نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند، و بعضی خواهان آخرت، سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد».

### جنگ بنی نضیر

سبب این جنگ چه بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اتفاق امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چند نفر دیگر از اصحاب به سمت قلعه بنی نضیر رفت. در آن قلعه گروهی از یهود ساکن بودند و در فرصتهای مناسب که به دستشان می آمد، مسلمانان را آزار می کردند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پای قلعه آنان رسید، هنگامی که آن حضرت را دیدند اظهار خوشحالی کرده، عرض کردند چه می شود به قلعه ما وارد شوید و مهمان ما باشید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ورود به قلعه را صلاح ندید و بیرون قلعه، پشت به دیوار نشست، یهود با هم توافق کردند که یک نفر بر بام برود و سنگی بر سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بغلطاند و او را از بین ببرد.

جبرئیل این توطئه را به اطلاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند. و آن حضرت از آن مکان برخاست و دستور داد خیمه اش را در نقطه دوردستی بر پا کنند.

ص: 317

همین که شب شد مردی از بنی نضیر تیری به سوی خیمه آن حضرت انداخت، و آن تیر به خیمه اصابت کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد خیمه اش را از آنجا بکنند و به دامنه کوهی بزنند، و مهاجرین و انصار گرد خیمه آن حضرت پرده زدند، چون تاریکی شب همه جا را فرا گرفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نیافتند، مردم عرض کردند: ای رسول خدا! علی (علیه السلام) را نمی بینیم و او را گم کرده ایم؟

فرمود: گمان دارم دنبال اصلاح کار شما رفته است.

طولی نکشید که علی (علیه السلام) با سر بریده همان مرد یهودی که تیر به سوی خیمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) رها کرده بود و نامش عزور بود بازگشت، و آن سر را پیش آن حضرت گذاشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! چه کردی؟ عرض کرد: من دیدم این خبیث، مرد بی باک و دلاوری است، پس در کمینش نشستم و با خود گفتم: چه چیز در این تاریکی شب او را چنین بی باک کرده جز این که می خواهد دستبرد و شیخونی به ما بزند؟ ناگاه دیدم که شمشیر برهنه ای در دست دارد و با به تن از یهود پیش می آید، به او حمله کرده و او را کشتم و دیگران که همراهش بودند گریختند، و هنوز چندان دور نشده اند، چند نفر با من بفرست که امید است بدانها دست یابیم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ده نفر همراه او روان کرد که از آن جمله بود ابودجانه و سهل بن حنیف، (پس به دنبال آنان روان شدند و پیش از آن که به قلعه پناه ببرند به ایشان رسیده، و آنان را کشتند.

از این جنگ و مبارزه شبانه، ترس و خوفی بزرگ در دل یهود جای گرفت و ناچار تصمیم گرفتند از قلعه خارج و تسلیم امر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شوند. لذا شخصی را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاده، امان خواستند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اجازه داد اموال خود را بر شتران حمل کنند و از اطراف مدینه کوچ کنند.

یهود که دیدند فتح باب شد، اموال گران قیمت خود را برداشته و هنگام خارج شدن از قلعه، از باب این که خانه هایشان دست مسلمانان نیفتد، خانه های خویش را خراب کردند.

خداوند سبحان داستان این جنگ و اتفاقی که افتاد، در سوره مبارکه حشر بیان فرموده است.

(هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من دیارهم لإول الحشر ما ظننتم أن یخرجوا وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من اللہ فاتاهم اللہ من حیث لم یحتسبوا وقذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بأیدیهم وأیدی المؤمنین فاعتبروا یا أولى الأبصار) (1)

خدا است که کافران از اهل کتاب را در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه هایشان بیرون راند [شما مسلمانان] رفتنشان را گمان نمی بردید، و خودشان پنداشتند که قلعه ها و دژهای استوارشان در برابر خدا [از تبعید و در بدری آنان] جلوگیری خواهد کرد، ولی خدا از آنجا که گمان نمی بردند به سراغشان آمد و در دل هایشان رعب و ترس افکند به گونه ای که خانه هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند، پس ای صاحبان بینش و بصیرت! عبرت بگیرید».

### داستان جنگ احزاب (خندق)

اخراج بعضی قبایل یهود مانند بنی نضیر و بنی قریظه از اطراف مدینه آنان را نسبت به مسلمانان و مخصوصا نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خشمگین ساخت و چند تن از رؤسای قبایل مذکور به مکه رفته و آمادگی خود را علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به

ص: 319

منظور کمک و همراهی با قریش اعلام داشتند، بزرگان قریش از این فرصت استفاده کرده و از پیشنهاد آنان استقبال کرده، در نتیجه کلیه قبایل بت پرست مکه به همدستی طوایف یهود در سال پنجم هجری بسیج عمومی کرده و با تعداد ده هزار نفر به فرماندهی ابوسفیان و دستیاری گروهی از یهود برای ریشه کن ساختن اسلام متوجه مدینه شدند.

چون این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) که رسید مسلمانان را جمع کرد و برای دفاع در مقابل مهاجمان به مشورت پرداخت، سلمان فارسی پیشنهاد کرد که اطراف مدینه را خندق بکنند و موانع مصنوعی در آنجا به وجود آورند تا عبور دشمن از آن سخت و ناممکن باشد، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد سلمان را پذیرفت و دستور فرمود فوراً برای حفر خندق آماده شوند، مسلمانان مشغول حفر خندق شده خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نیز مانند دیگران به حفر خندق اشتغال داشت.

پیش از رسیدن سپاه مهاجم، خندق کنده و آماده شد و هنگامی که مشرکان نزدیک خندق رسیدند از مشاهده آن شگفت زده شدند، زیرا این نوع وسیله دفاع در عربستان سابقه نداشت، بدین جهت گفتند: «والله ان هذه لمکید ما کانت العرب تکیدها»؛ به خدا سوگند! این حيله عرب نیست و عرب چنین حیل‌های به کار نیندد.

مسلمانان هم که تعدادشان در حدود سه هزار نفر بود در آن طرف خندق اردو زده بودند، چند روز این دو سپاه در طرفین خندق روبروی هم بودند و گاهی به هم سنگ و تیر می انداختند، بالأخره عمرو عبود با چند نفر دیگر از تنگ ترین جای خندق خود را به طرف دیگر آن رسانیدند.

عمرو به محض ورود، مبارز خواست، وقتی صدای خشن و رعب آور او در فضای اردوگاه مسلمانان طنین انداز شد، نبضها از حرکت ایستاد و رنگ از

چهره همه پرید؛ زیرا عمرو را همه می شناختند، او فارس یلیل و از شجاعان نامی عرب بود و در تمام عربستان نظیر و ماندی نداشت، او قهرمان کهنسال ورزیده و جنگدیده بود و به تنهایی با هزار نفر برابری و مبارزه می کرد.

فریاد «هل من مبارز» عمرو برای بار دوم پرده گوش مسلمانان را مرتعش ساخت.

در این هنگام یک سکوت و حیرت، توأم با ترس و وحشت بر تمام لشگر مدینه حکم فرما بود و کسی را جرات تکلم و اظهار وجود نبود. عمرو می گفت:

شما می گوئید هر کس از ما کشته شود به بهشت می رود. آیا در میان شما داوطلب بهشت وجود ندارد؟

بالآخره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سکوت را شکست و فرمود: کیست که شر این بت پرست را از سر امت اسلام بردارد؟ نفس ها در سینه حبس بود و از کسی صدایی برنیامد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بپا خواست و عرض کرد: من یا رسول الله!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تأمل کن شاید داوطلب دیگری هم پیدا شود، ولی هیچ کس حریف این قهرمان عرب نبود. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال خود را تکرار فرمود. باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاسخگوی این دعوت گردید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی! این عمرو بن عبدود است. عرض کرد: من هم علی بن ابی طالبم.

پیامبر سرودش که عمرو است این

که دست پلی آخته ز آستین

علی گفت ای شاه اینک منم

که یک بیشه شیر است در جوشنم

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمامه بر سر علی و شمشیر بر کمر او بست و فرمود: برو که خدا نگهدارت باشد. سپس سر به آسمان بلند کرد و با حالت رقت بار گفت:

خدایا! پسر عم مرا در میدان جنگ تنها مگذار. از سویی عمرو رجز می خواند و مسلمانان را به مبارزه می طلبید:

و لقد بححت من النداء يجمعكم هل من مبارز

ووقفت إذ جبن المشجع موقف البطل المناجز

وكذاك اني لم ازل متسرعا نحو الهزاهز

إن الشجاعه في الفتى و الجود من خير الغرائز

از بس به شما ندا دادم و مبارز طلبیدم گلویم گرفت و قهرمانانه ایستادم در جایی که مردم شجاع آنجا می ترسند. و این چنین من همیشه به سوی بلاها و فتنه ها با سرعت می روم زیرا شجاعت وجود در جوان از بهترین غریزه ها است.

در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون شیر خشمگینی که برای صید خود از کمین جستن کند به سرعت آهنگ عمر و کرد و جواب رجز او را از روی ادب علمی چنین داد:

لا تعجل فقد اتاك مجيب صوتك غير عاجز

ذو نیه و بصیره و الصدق منجی کل فائز

إني لأرجو أن أقيم عليك نائحة الجنائز

من ضربه نجلاء يبقی ذکرها بعد الهزاهز(1)

ای عمر و زیاد در کار جنگ عجله مکن، زیرا آمد به سوی تو جواب گوی آواز تو که برای مبارزه با تو عاجز نیست بلکه دارای حسن نیت و بصیرت در راه حق است و صدق و راستی نجات دهنده هر رستگاری است، من امیدوارم که زنان نوحه سرا را بر جنازه تو بنشانم از ضربت شکافنده ای که یاد آن بعد از معرکه ها باقی بماند.

عمر و که خود را از شجاعان نامی و ممبرز عرب میدانست با دیده حقارت به حضرت امیر (علیه السلام) نگریست و گفت: آیا جز تو کسی داوطلب نبود؟ من با قدرت ابوطالب آشنا و دوست بودم، نمی خواهم تو را در پنجه خود چون مرغ بال و پر

ص: 322

شکسته ای در حال جان دادن ببینم، مگر نمی دانی که من «عمرو عبود» فارس دلیل و قهرمان نیرومند عرب هستم؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: من تو را ابتدا به توحید و اسلام دعوت می کنم و اگر هم نپذیری از همین راه که آمده ای برگرد و از جنگ با پیامبر (صلی الله علیه و آله) درگذر.

عمرو گفت من از روش آباء و اجداد خود (بت پرستی) دست برنمی دارم، و اگر بدون جنگ نیز برگردم مورد استهزای زنان قریش واقع می شوم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: در این صورت از اسب پیاده شو با هم بجنگیم که من دوست دارم تو را در راه خدا کشته باشم.

عمرو برآشفته و از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و چون در برابر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایستاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «برز الایمان کله الی الشکر کله.»

(تمامی ایمان با تمامی کفر به مبارزه برخاسته است.)

حقیقت امر نیز همین بود. علی (علیه السلام) ایمان محض، بلکه کل ایمان بود. عمرو نیز مجسمه شرک و کفر و نماینده کفار و مشرکان و چشم و چراغ قریش به شمار می رفت.

بالاخره آن دو مبارز چنان به هم درافتادند که گرد و غبار در اطرافشان بلند شد و نیروهای دو طرف نتوانستند آنان را به خوبی مشاهده کنند، در این گیر و دار دو ضربت رد و بدل شد، عمرو شمشیری بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) زد که سپر آن حضرت را دو نیمه کرد و به سر مبارکش هم آسیب رسانید ولی آن حضرت با نیرومندی خود چنان ضربتی به عمرو فرود آورد که او را به خاک هلاکت افکند و بانگ تکبیر برآورد، از صدای تکبیر علی (علیه السلام) بر همگان معلوم شد که عمرو به قتل رسیده و با کشته شدن او شکست قریش هم حتمی خواهد بود. چنان که خواهر عمرو در این مورد ضمن ابیاتی چنین گوید:

ص: 323



اسدان فی ضیق المکر تصاولا

وکلاهما کفو کریم باسل

قازهب علی فما ظفرت بمثله

قول سدید لیس فیه تحامل

ذلت قریش بعد مقتل فارس

فالذل مهلکها و خزی شامل(1)

آنان دو شیر دلاور بودند که در تنگنای معرکه به یکدیگر حمله ور شدند و هر دو همتایان بزرگوار و دلیری بودند. ای علی! برو که تاکنون به کسی مانند او چیره نگشته بودی و (این ادعای من) سخنی است محکم و درست و در آن تکلف و اغراق نیست.

رومی نشد از سر علی کس آگاه

زیرا که کس آگه نشد از سر اله

یک ممکن و این همه صفات واجب

لاحول ولا قوه إلا بالله

قریش پس از کشته شدن چنین سواری خوار شد و این خواری، قریش را نابود کرده و این رسوایی شامل همه آنان گردید. چون علی (علیه السلام) سر عمرو را به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آورد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین»؛ «ضربت علی (علیه السلام) روز خندق افضل است از عبادت جن و انس»..

و بعضی نوشته اند که فرمود: «لضربه علی لعمر و بنی عبدود و افضل من عمل أمتی إلى یوم القیامه (2)»، «ارزش و پاداش شمشیری که علی (علیه السلام) در روز خندق بر عمر بن عبدود زد از عمل اتمم تا روز قیامت افضل و با ارزش تر است».

زیرا شمشیر علی (علیه السلام) بود که عمرو را به خاک و خون کشید و اسلام نوبنیاد را از شر مشرکان رهایی بخشید. و اگر در آن روز علی نبود عمرو به تنهایی کافی

ص: 324

1- کشف الغمه، ج 1، ط منشورات الرضی، ص 210 و ارشاد شیخ مفید، فی غزوه الأحزاب، ص 57.

2- بحار الانوار، جلد 39، ص 2.

بود که مسلمانان را تار و مار کرده و چنان که خودش می گفت نام اسلام را از صفحه تاریخ براندازد.

بنابراین، عمل امت اسلامی تا روز قیامت در گرو همان ضربت سیف الهی است که موجب قتل و گریختن عکرمه و چند تن دیگر گردید که همراه عمرو و بدین سوی خندق آمده بودند و با کشته شدن عمرو و فرار همراهانش دهشت و هراس در میان مشرکان افتاد و روحیه آنان را به کلی متزلزل کرد.

## از علی آموز اخلاص عمل

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان مطهر از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

آن خدو زد بر رخى که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

اوز نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذاشتی

آن چه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدستی سست در اشکار من

راز بگشا ای علی مرتضی

ای پس از سوء القضاء، حسن القضاء

گفت من تیغ از پی حق میزنم

بنده حقم نه مامور تنم

شیر حقم، نیستم شیر هوا

فعل من بر دین من باشد گواه

چون درآمد در میان غیر خدا

تیغ را اندر میان کردن، سزا

چون جنگ پایان یافت، خواهر عمرو بن عبدود نزد جنازه برادرش حاضر شد، دید سلاح جنگ و لباس از تن عمرو بیرون نکرده اند، پی برد که او را مرد

ص: 325

کریم و بزرگواری کشته است، گفت: عمر و را نکشته است جز هم سنگ و هم شأن بزرگ، سپس سؤال کرد: کشنده برادر من چه کسی بوده است؟ گفتند:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)، در همان حال این دو شعر را انشاء کرد.

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله

لکنت أبکی علیه آخر الأبد

لکن قاتله من لا یعاب به

من کان یدعی أبوه بیضه البلد(1)

«اگر کشنده برادرم کسی جز علی بود، تا آخر عمر بر او می گریستم، اما قاتل او کسی است که مثل و مانند ندارد و پدرش ابوطالب نیز سرور و سالار عرب بود».

در این جنگ شش تن از انصار شهید و جماعتی از کفار به هلاکت رسیدند. و خدای تعالی بادی سخت در لشکرگاه کفار انداخت و خیمه ها و دیگدانها را سرنگون ساخت و فرشتگان طناب خیمه های آنان را می بریدند و میخ های خیم را می کنند، چنان که از کثرت هول و هیبت، کفار را جز فرار چاره نماند، اسب ها لجام گسیخته به هر سو فرار می کردند و سنگ پاره ها به منازل ایشان در می افتاد.

ابوسفیان از شدت خوف و ترس بر شتر خود سوار شد و قبل از این که زانوی شتر را باز کند، شتر را از جای برانگیخت، شتر با زانوی بسته بلند شد، ابوسفیان از پشت شتر به زمین افتاد و پای شتر را باز کرد و همه لشگر در تاریکی شب فرار کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دیگر قریش به جنگ ما نیایند و ما به جنگ آنان خواهیم رفت، ان شاء الله.

شیخ مفید (رحمه الله) در ارشاد نقل کرده که ربیعہ سعدی گوید: به نزد حذیفه بن یمان (یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله)) رفتم و بدو گفتم: ای ابا عبدالله! ما در فضائل علی (علیه السلام) و منقبت های او گفتگو می کنیم و اهل بصره می گویند: شما درباره علی (علیه السلام) از اندازه

ص: 326

می گذرید، آیا تو در فضیلت او برای من حدیثی داری که بیان کنی؟ حذیفه گفت: ای ربیعہ! چه از من می پرسی؟ سوگند به آن که جانم به دست او است اگر تمامی کردار یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از آن روزی که آن حضرت به پیامبری برانگیخته شد تا به امروز در یک کفه ترازو بگذارند، و کردار علی (علیه السلام) را به تنهایی به کفه دیگر نهند، هر آینه کردار علی (علیه السلام) به تمامی آن کردارها بچربد؟ ربیعہ گفت: این سخنی است که روی آن نمی شود تکیه کرد و کسی آن را نمی پذیرد؟ حذیفه گفت: ای فرومایه! چگونه پذیرفته نشود؟ ابوبکر و عمر و حذیفه و سایر یاران پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کجا بودند در آن روز که عمرو بن عبدود مبارز طلبید، و جز علی (علیه السلام) همه مردم به واسطه ترس از او باز ایستادند؟ تنها علی (علیه السلام) بود که به جنگ او رفت و خداوند به دست توانای او عمرو را کشت؟ سوگند بدان که جان حذیفه به دست او است، اجر و ثواب کردار علی در آن روز از کردار یاران و پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) تا روز رستاخیز بزرگ تر است.

و یونس بن بکر از محمد بن اسحاق روایت کرده که چون علی (علیه السلام) عمرو بن عبدود را کشت با روی شکفته به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد. عمر بن خطاب گفت: ای علی! چرا زره او را که در میان عرب مانندش نیست از تنش بیرون نیاوردی؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: من شرم داشتم بدن او را برهنه کنم.

همچنین نقل کرده است که: چون علی ال عمرو بن عبدود را کشت، سرش را بریده و آن را پیش روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زمین انداخت، پس ابوبکر و عمر برخاستند و سر مبارک علی (علیه السلام) را بوسه زدند.

نیز علی بن حکیم اودی گوید: از ابی بکر بن عیاش شنیدم که میگفت:

براستی علی ضربتی زد که در اسلام ضربتی از آن بزرگتر و بهتر نبود و آن ضربتی بود که به عمرو بن عبدود زد، و ضربتی نیز بدان حضرت زدند که به راستی

ضربتی شوم تر از آن نبود، و آن ضربت ابن ملجم لعنه الله بود.

و درباره همین جنگ احزاب خدای تعالی این آیات را فرستادن

(إذ جاءكم من فوقكم ومن أسفل منكم وإذ زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا\* هنالك ابتلى المؤمنون وزلزلوا زلزالا شديدا\* وإذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا غورا)

إلى قوله (وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا)(1)

«آنگاه که پیامدند از فراز شما و از پایین شما، و آنگاه که دیده ها از ترس [خیره ماند، و دل ها به گلوگاه رسید، و گمان می بردید به خدا گمانهایی، آنجا مؤمنان آزمایش شدند و لرزیدند لرزشی سخت، و آن هنگامی که مردمان دور و منافق و آنان که در دل هایشان بیماری است می گفتند: که خدا و پیامبرش به ما وعده نداد جز فریب» تا آنجا که فرماید: «و کفایت کرد خداوند مؤمنان را از جنگ و خدا است نیرومند عزیز».

آری، این سرزنش و ملامت و درستی و خطاب خداوند، متوجه مسلمانان و حاضران در آن صحنه گشت، و به اتفاق تاریخ نویسان و مسلمانان هیچ کس از این سرزنش و ملامت رهایی نیافت جز امیرالمؤمنین (علیه السلام)، زیرا که فتح آن جنگ به دست او شد، و کشتن عمرو بن عبدود و نوفل بن عبدالله که به دست او انجام گرفت سبب گریختن مشرکان گردید، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از این که اینان به دست علی (علیه السلام) کشته شدند فرمود: از این پس، ما به جنگ ایشان خواهیم رفت؛ و ایشان دیگر به جنگ ما نخواهند آمد.»

ص: 328

در فاصله میان مدینه و تبوک دهستانی بوده است یهودی نشین، ساکنان آن در چند قلعه زندگی می کردند و آن محل به «خیبر» معروف بود.

«خیبر» متشکل از هفت قلعه بود که هر یک از آنها نام مخصوصی داشت.

در سال هفتم هجری به دستور نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمانان به طرف خیبر حرکت کردند و پس از دو یا سه روز راهپیمایی به حوالی خیبر رسیده و در کنار قلعه های مزبور اردو زدند.

بامدادان که اهالی قلعه های خیبر از خواب برخاستند مسلمانان را در نزدیکی خیبر مشاهده کردند.

ساکنان خیبر به محض مشاهده لشکر اسلام داخل قلعه ها شده و درب آنها را محکم بستند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز با عده خود قلعه ها را به محاصره درآورد.

در یکی از روزها، یکی از یهودیان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا محمد! مرا امان ده تا راه فتح این قلعه را به تو نشان دهم که به سهولت آن را فتح کنی. حضرت فرمود: مال و عیال و جان تو در امان است بگو. یهودی گفت:

اصحاب خود را بگو در فلان جا (و اشاره به طرفی کرد) نقبی بکنند، به آب خواهند رسید که سرچشمه آب تمام این قلعه ها است. جلو آن را سد کنید تمام اهل قلعه تسلیم می شوند. حضرت فرمود: امان تو برقرار است ولی من این کار نخواهم کرد. چون در این قلعه ها کودکان و زنان بی گناه به سر می برند.

پس از محاصره قلعه ها، هر روز عده ای از یهود از قلعه ها بیرون می آمدند و با مسلمانان به جنگ مشغول می شدند و از طرفین برخی مجروح می شدند و شب که می رسید یهود به قلعه ها رفته، درها را می بستند.

یکی از روزها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست ابوبکر داد و روز دیگر به

دست عمر داد و آنان را برای گشودن قلعه های خیبر مأمور گردانید ولی آنان کاری از پیش نبرده و با دیدن مرحب خیبری، بیمناک شده فرار کردند. (1) موارد فرار و بی کفایتی ابوبکر و عمر را، در روایات اهل تسنن، در صفحه 651 تا 654 همین کتاب، و در کتاب «روزهای مدینه» ملاحظه کنید).

فرماندهان دیگر نیز برای فتح قلعه خیبر عزیمت می کردند ولی در مقابل دفاع جنگجویان یهود عاجز مانده و بر می گشتند چون سرداران اعزامی برای گشودن قلعه ها بدون اخذ نتیجه برگشته و روحیه مسلمانان را ضعیف می کردند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله كرارا غير فرار لأيرجع حتى يفتح الله على يديه. (2)»، «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند، او نیز خدا و پیامبر خدا را دوست دارد. او کسی است که پی در پی به دشمن حمله می کند و هیچگاه فرار نمی کند و از جبهه جنگ برنگردد تا خداوند به دست او (قلعه های خیبر را بگشاید و پیروزی را نصیب مسلمانان کند».

این توصیف پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به علی (علیه السلام) اشاره است به حمله نکردن و فرار ابوبکر و عمر و بیان تفاوت آشکار آن حضرت با آنان.]

شیخ مفید ره فرموده است:

پس از این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) همگان آرزو داشتند این افتخار نصیب آنان گردد، و فردا که خورشید عالم را روشن سازد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست آنان دهد، چون صبح شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را طلبید، علی (علیه السلام) نیز گرفتار چشم درد شدید بود، به طوری که نمی توانست از خیمه بیرون آید، به عرض رسید که علی به

ص: 330

---

1- ارشاد مفید، جلد 1، باب دوم، فصل 16.

2- ارشاد مفید. و دانشمند اهل تسنن ثعلبی. (به کتاب احقاق الحق، ج 3، ص 200، مراجعه شود)



چشم درد مبتلا است، فرمود: به هر نحو شده او را بیاورید، پس دست علی (علیه السلام) را گرفتند و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، آن حضرت آب دهان خویش را به دیدگان آن جناب زد، چشمانش باز گردید و بهبود یافت، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به آن حضرت داد و قلعه خیبر به دست او گشوده شد.

شیخ مفید (رحمه الله) در ادامه فرموده است: «مفهوم سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این حدیث دلالت دارد بر اینکه آنان که گریختند و از برابر یهودیان فرار کردند، از آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرمود، از این صفت (یعنی اینکه فرمود:

خدا و رسول او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد) بیرون هستند، و این وصف، آنان را در بر نمی گیرد، چنانچه از این سخن که فرمود:

پرچم را به کسی می دهم که پی در پی حمله می کند و هرگز فرار نمی کند، آن دو ابو بکر و عمر) از این وصف بیرون شدند، و در پیروزی و فتح به دست علی (علیه السلام) سرافکندگی مسلمانان (که به واسطه فرار آنها به وجود آمده بود) جبران شد، سپس اشعار حسان بن ثابت را نقل فرموده است(1)

حسان بن ثابت انصاری در این مورد گوید:

وكان علی أرمم العين يتغى

دواء فلما لم يحس مداويا

شفاه رسول الله منه بتفله

فبورک مرقيا و بورک راقيا

وقال سأعطى الرايه اليوم صارما

كميا محبا للرسول موليا

يحب الهى و الإله يحبه

به يفتح الله الحصون الأوابيا

فأصفى بهادون البريه كلها

عليا و سماه الوزير المواخيا(2)

علی در آن روز مبتلا به درد چشم بود و دارویی برای بهبودی آن می طلبید.

- 1- ارشاد شيخ مفيد، ج 1، فصل جنگ خيبر .
- 2- كشف الغمه، في بيان انه افضل الاصحاب، ص 160.

رسول خدا او را با آب دهان خود شفا بخشید، پس فرخنده باد آن که بهبودی یافت و خجسته باد آن که بهبودی داد. و فرمود: امروز پرچم را میدهم به دلاور شجاعی که دوستدار رسول است.

او خدای مرا دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد و به وسیله او خداوند قلعه های محکم را می گشاید.

پس برای این کار از میان تمام مردم، علی (علیه السلام) را برگزید و او را وزیر و برادر خود نامید.

آری، پس از آن که چشم علی (علیه السلام) بهبودی یافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی! فرماندهان ما کاری از پیش نبرده اند و هنوز قلعه های خیبر گشوده نشده است و این امر خطیر جز به دست توانای تو انجام نخواهد گرفت.

علی (علیه السلام) امتثال امر کرد و گفت: تا چه اندازه با آنان بجنگم؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تا موقعی که به یگانگی خدا و رسالت من شهادت دهند.

علی (علیه السلام) چون شیری بلند طبع که به طرف شکار خود با بی اعتنایی می رود، پیش رفت تا پشت دیوار قلعه خیبر رسید، پرچم را بر زمین کوبید و نیروهای خود را برای تسخیر حصار آماده کرد، در این موقع جمعی از جنگجویان دلیر خیبر بیرون ریختند و جنگ به شدت درگرفت، علی (علیه السلام) با چند حمله حید رانه آنان را در هم کوبید به طوری که یهود فرار کرده و داخل قلعه شدند علی (علیه السلام) نیز خواست به دنبالشان وارد قلعه شود، رئیس قلعه که از شجاعان مشهور و به نام حارث، برادر مرحب بود خواست از ورود علی (علیه السلام) به قلعه ممانعت کند ولی به ضرب شمشیر آن حضرت به هلاکت رسید، در این وقت نامی ترین و شجاع ترین جنگجویان قلعه که به مرحب خیبری معروف و برادر حارث بود، به خونخواهی برادرش بیرون شتافت و این رجز را خواند.

شاکي السلاح بطل مجرب(1)

مردم قلعه های خيبر می دانند که من مرحبم، از سر تا پا مسلح و شجاع و با تجربه ام.

اميرالمؤمنين (عليه السلام) چون شیر غضبناک جلوی او درآمد و فرمود:

أنا الذی سمتنی امی حیدره

ضرغام آجام و لیث قسوره(2)

من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد، شیر شجاع، نیرومند و دلاور بیشه ها، و شیر قوی پنجه و با هیبتم.

چون مرحب این رجز از اميرالمؤمنين (عليه السلام) شنید، کلام دایه کاهنه اش به یادش آمد که گفته بود: بر همه کس غلبه توانی کرد اثر آن کس که نام او حیدر باشد که اگر با او جنگ کنی کشته شوی، پس فرار کرد. شیطان به صورت کشیش مثل شده و گفت: حیدر بسیار است از بهر چه می گیزی؟ پس مرحب باز شتافت و خواست که پیش دستی کند و زخمی بر آن حضرت زند که اميرالمؤمنين (عليه السلام) او را مجال نگذاشت و ذوالفقار بر سرش فرود آورده او را به خاک هلاک انداخت، و از پس او ربیع بن ابی الحقیق که از صنادید قوم بود و عنتر خیبری که از ابطال رجال و به شجاعت و جلادت معروف بود و مره و یاسر و امثال ایشان را که از شجاعان یهود بودند، به قتل رسانید.

یهودیان به سرعت فرار کرده به قلعه قموص گریختند و دروازه آن را بستند.

اميرالمؤمنين (عليه السلام) با شمشیر کشیده به پای دروازه آمد و آن در آهنین را بگرفت و حرکت داد، چنان که آن قلعه را لرزشی سخت افتاد که صفیه دختر حی بن اخطب از فراز تخت خود به زیر افتاد و چهره او مجروح شد، پس حضرت آن در را از

ص: 333

1- الارشاد (مفید)، ج 1، ص 127. کشف الغمه، غزوه خيبر، ص 217.

2- الاحتجاج، ج 1.

جای بکند و بر فراز سر برده و آن را سپر خود ساخت و لختی رزم بداد، یهودیان در بیغوله ها گریختند. آن گاه حضرت آن در را بر سر خندق پل قرار داد و خود در میان خندق ایستاد و لشکر را از آن عبور داد، آن گاه آن در را چهل ذراع به قفای سر پرانید.

شیخ مفید از عبدالله جدلی نقل می کند که گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم که فرمود: چون درب خیبر را کندم آن را سپر خویش قرار دادم و با یهود جنگیدم تا آن گاه که خداوند ایشان را خوار کرد و شکست داد و آن در را روی خندقی که دور قلعه کنده بودند گذاشتم تا مسلمانان از روی آن عبور کنند و سپس آن را در کناری انداختم و موقع برگشتن از خیبر، هفتاد نفر از مسلمانان نتوانستند آن را از جایش بردارند و در این باره شاعر گوید:

إن أمره حمل الرتاج بخیبر

یوم الیهود بقدرۃ لمؤید

حمل الرتاج رتاج باب قموصها

و المسلمون و اهل خیبر حشد

فرمی به ولقد تکلف رده

سبعون کلهم له یتشدد

ردؤه بعد تکلف و مشقه

ومقال بعضهم لبعض أرددوا(1)

آن مرد (علی (علیه السلام)) در بزرگ خیبر را در روزی که با یهود جنگ می کرد با نیروی تأیید شده (از جانب خدا) برداشت.

آن در بزرگ یعنی دری را که برابر کوه قموص(2) بود برداشت در حالی که مسلمانان و اهل خیبر جمع شده بودند.

آن در را پرتاب کرد و برای بازگرداندن آن هفتاد نفر که همگی نیرومند بودند خود را به مشقت انداختند و آن هفتاد نفر) پس از رنج و مشقت و گفتن به

ص: 334

---

1- ارشاد مفید، ج 1، ص 127.

2- قموص نام کوهی است برابر خیبر.

یکدیگر که برگردانید، آن در را به جای خود برگردانند.

در کتاب «اعلام الوری» از جابر بن عبدالله انصاری، روایت کرده که در جنگ خیبر هنگامی که حضرت امیر (علیه السلام) از میدان برگشت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت رو کرد و فرمود: «اگر نه این بود که گروهی از امتان من درباره تو مطلبی گویند که نصارا درباره حضرت عیسی (علیه السلام) گفته اند، من امروز درباره تو مطالبی را اظهار می کردم که به هر جا قدم می گذاشتی مردم خاک قدمت را برای تبرک و تیمن بر می داشتند و از زیادی آب وضویت برای استشفای می بردند، ولی این مطلب برای تو بس است که تو از منی و من از تو هستم، تو وارث من هستی و من وارث تو هستم. مقام و منزلت تو در نزد من همان است که هارون نسبت به برادرش موسی داشت، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود، و تویی که دیون مرا ادا می کنی، و برای احیای سنت و طریقه من مبارزه می کنی، و در روز قیامت از همگان به من نزدیک تر هستی، و در حوض کوثر جانشین منی، و تو اولین فردی هستی که در کنار کوثر بر من وارد می شوی، و تو اولین فرد از امت من خواهی بود که داخل بهشت می گردی. شیعیان و پیروان تو بر منبرهای نور با چهره های سپید در کنار من قرار خواهند گرفت و من از آنان شفاعت خواهم کرد و در بهشت همسایه ام خواهند بود، جنگیدن با تو، جنگیدن با من است، آشتی با تو، آشتی با من است، نهان تو نهان من و عیان تو عیان من است، رازهای درونی تو رازهای درونی من است، فرزندان تو فرزندان من هستند، و تو وعده های مرا انجام می دهی. حق همواره با تو است و تو هم با حق هستی، و بر زبانت جز حق چیز دیگری جاری نمی شود و قلب و چشمت همیشه به سوی حق مایل است، ایمان با گوشت و خونت آمیخته است، همان طور که با خون و گوشت من آمیزش پیدا کرده است، دشمنان تو هرگز حوض کوثر را نخواهند دید، و

ص: 335

دوستانت از وی دور نخواهند شد و با تو در کنار حوض خواهند بود.

در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) سجده شکر به جا آورد و خدا را حمد کرد و گفت: حمد می کنم خدا را که اسلام را بر من ارزانی داشت و قرآن را به من آموخت، و با فضل و کرمش مرا محبوب بهترین مردمان و خاتم پیامبران کرد، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بار دیگر فرمود: یا علی! اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

در این روایت فضائل و مناقبی درباره علی (علیه السلام) آمده که احدی را در آن شرکت نیست، و اگر این خصوصیات را از آغاز خلقت تاکنون بر مردمان تقسیم کنند، همگان افتخار و مباهات می کنند. (1)

مجاهدات علی (علیه السلام) در جنگ خیبر و فتح قلعه ها و کشتن شجاعان نامی یهود و مخصوصا کندن در قلعه و گرفتن آن با دست، از کارهای خارق العاده آن جناب محسوب می شود که نظیر آنها از احدی دیده نشده است و قصاید بسیاری درباره وقایع مزبور گفته و نوشته شده است.

### جنگ ذات السلاسل

خلاصه این جنگ چنان است که دوازده هزار سوار، از اهل وادی یابس جمع شدند و با هم عهد کردند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به قتل برسانند، جبرئیل این خبر را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رساند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابتدا ابوبکر را با چهار هزار سوار به جنگ آنان فرستاد و امر فرمود: اول اسلام را بر ایشان عرضه کنید، چنان چه قبول نکردند با آنان جنگ کنید.

ابوبکر راه افتاد و لشکر را به تأتی می برد تا به اهل یابس رسید، نزدیک به

ص: 336

دشمن فرود آمد. پس دویست نفر از لشکر کفار با اسلحه نزد ابوبکر آمدند و گفتند: به لات و عزی سوگند! که اگر خویشی و قرابت نزدیکی که با تو داریم ما را مانع نمیشد تو را با جمیع اصحابت می کشتیم، به قسمی که در روزگاری بعد از این یاد کنند، پس برگردید و عافیت را غنیمت شمردید که ما را با شما کاری نیست و ما محمد و برادرش علی را می خواهیم به قتل رسانیم. پس ابوبکر صلاح در برگشتن دید، لشکر را حرکت داده به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مراجعت کردند. حضرت به او فرمود: مخالفت امر من کردی، آنچه گفته بودم به عمل نیاوردی، به خدا قسم که عاصی من گردید. پس عمر را به جای او نصب کرد و با آن چهار هزار نفر که با ابوبکر بودند او را به وادی یابس فرستاد قصه او هم مثل قصه ابوبکر شد. [فرار ابوبکر و عمر از برابر دشمن و بی کفایتی آن دو، در روایات اهل سنت، در صفحه 651 تا 654 همین کتاب، و به طور مفصل در کتاب «روزهای مدینه ملاحظه شود».

پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را طلبید و آنچه را به ابوبکر و عمر سفارش کرده بود به علی (علیه السلام) سفارش کرد و خبر داد که آن حضرت فتح خواهد کرد. پس حضرت امیر (علیه السلام) با گروه مهاجر و انصار متوجه آن دیار گردید و برخلاف رفتار ابوبکر و عمر به تعجیل می رفت تا به جایی رسیدند که لشکر کفار و ایشان همدیگر را می دیدند، پس ایشان را امر فرمود که فرود آیند. سپس دویست نفر مکمل و مسلح از کار به سوی آن حضرت آمدند و پرسیدند: که تو کیستی؟ فرمود: منم علی بن ابی طالب، پسر عم و برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شما را دعوت می کنم به اسلام تا در نیک و بد با مسلمانان شریک باشید. گفتند: ما تو را می خواستیم و مطلب ما تو بودی، اکنون مهیای جنگ شو و بدان که ما تو را و اصحاب تو را خواهیم کشت و وعده ما و شما فردا صبح است. حضرت فرمود



که: وای بر شما! ما را به کثرت لشکر خود می ترسانید. من استعانت به خدا و فرشتگان و مسلمانان می جویم «و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم.» پس چون شب درآمد، حضرت فرمود: اسبان را رسیدگی کنید و مهیا باشید. چون صبح طالع شد در اول صبح، فریضه صبح را ادا کرد، هنوز هوا تاریک بود که بر سر ایشان یورش برد و هنوز آخر لشکر آن حضرت ملحق نشده بود که مردان جنگی ایشان کشته شدند و زنان و فرزندان شان اسیر گردیدند و مال های ایشان را به غنیمت گرفت و برگشت.

حق تعالی سوره عادیات را در این باب فرستاد: (و العادیات ضبحا) سوگند یاد می کنم به اسبان دونده که در وقت دویدن نفس زنند نفس زدنی. (فالموریات قدحا) پس بیرون آورندگان آتش از سنگ ها به شمشیرهای خویش.

علی بن ابراهیم گفته است: در زمین ایشان سنگ بسیار بود، چون شمشیر اسبان بر آن سنگ ها می خورد آتش از آنها می جست. (فالمغیرات صبحا) پس قسم به غارت کنندگان در وقت صبح. (فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا) پس برانگیختند در سفیده دم گردی را در کنار آن قبیله، پس به میان در آوردند در آن وقت گروهی از کافران را. (إن الإنسان لربه لکنود، و انه علی ذلک لشهید، و انه لحب الخیر الشدید) به درستی که انسان پروردگار خود را ناسپاس است و به درستی که بر بخل و کفران خود گواه است و به درستی که در محبت مال و زندگانی سخت است.

(أفلا یعلم إذا بعث ما فی القبور و حصل ما فی الصدور إن ربهم بهم یؤمئذ لخبیر (1)) آیا نمی داند انسان که چون بیرون آورده شود آنچه در قبرها است از مردگان و حاضر کرده شود آنچه در سینه ها است، به درستی که پروردگار ایشان در آن روز به کرده های ایشان دانا است؟

ص: 338

و روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عصابه ای داشت که چون به جنگ شدید عظیمی می رفت، آن عصابه را می بست. پس چون خواست به جنگ مذکور تشریف ببرد، به نزد فاطمه (علیها السلام) رفت و آن عصابه را طلبید، فاطمه (علیها السلام) گفت: پدرم تو را به کجا می فرستد؟ فرمود: مرا به وادی الزمل می فرستد.

حضرت فاطمه (علیها السلام) از خطر آن سفر گریان شد. پس در این حال حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) داخل شد و از فاطمه (علیها السلام) پرسید: چرا گریه می کنی؟ آیا می ترسی که شوهرت کشته شود؟ ان شاء الله کشته نمی شود. حضرت امیر (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! نمی خواهی کشته شوم و به بهشت بروم؟

پس حضرت امیر (علیه السلام) روانه شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مشایعت او رفت تا مسجد احزاب و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعت کرد، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) با صحابه به استقبال آن حضرت بیرون رفت و صحابه از دو طرف راه صف کشیدند و چون نظر حضرت شاه ولایت بر خورشید سپهر نبوت افتاد، خود را از اسب به زیر افکند و به خدمت حضرت شتافت و قدم سعادت شمیم و رکاب ظفر انتساب آن حضرت را بوسید. پس حضرت فرمود که: یا علی! سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند. پس حضرت امیر (علیه السلام) از شادی این بشارت گریان شد و به خانه برگشت و مسلمانان غنیمتهای خود را گرفتند. پس حضرت از بعضی از لشکریان پرسید: چگونه یافتید امیر خود را در این سفر؟ گفتند: بدی از او ندیدیم اما امر عجیبی از او مشاهده کردیم، در هر نماز که به او اقتدا کردیم، سوره «قل هو الله أحد» خواند. حضرت فرمود: یا علی! چرا در نمازهای واجب به غیر «قل هو الله أحد» سوره ای نخواندی؟ گفت: یا رسول الله! به سبب آن که آن سوره را بسیار دوست دارم. حضرت فرمود که: خدا نیز تو را دوست دارد چنان که تو آن سوره را دوست داری.

سپس فرمود: ای علی! اگر من نمی ترسیدم از این که گروه هایی از مسلمانان درباره تو بگویند آنچه را نصارا ( مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند ) که او را خدا و یا پسر خدا خواندند امروز سخنی درباره ات می گفتم که به هیچ گروهی از مردم نگذری جز آن که خاک زیر پایت را ( برای تبرک ) بردارند. (1)

### فتح مکه و بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

پس از جنگ های متعدد کوچک و بزرگ، ( که خلاصه برخی از آنها را یاد آور شدم ) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر آن شد که شهر مکه و خانه خدا را از بتها پاک فرماید.

برخی از مسلمانان خائف بودند ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را به فتح و پیروزی بشارت میداد زیرا وعده فتحی را که خداوند به او فرموده بود از این آیه استنباط می کرد: ( لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله آمنین (2) ) ؛ «خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت. به طور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید، در نهایت امنیت».

همچنین سوره نصر نیز که پیش از فتح مکه نازل شده بود به فتح مکه و اسلام آوردن مردم آن شهر دلالت داشت.

هدف اصلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این بود که فتح مکه به احترام خانه خدا که در آن شهر واقع است بدون جنگ و خونریزی انجام شود، بدین جهت ابتدا اندیشه خود را در مورد حرکت به سوی مکه و نیز زمان آن را، از مسلمانان پنهان می داشت که مبادا این موضوع به اطلاع قریش برسد ولی پس از مدتی، این مطلب را با چند نفر از اصحاب در میان گذاشت. یک نفر از مهاجران که در مکه فامیل داشت،

ص: 340

---

1- ارشاد شیخ مفید و منتهی الآمال.

2- سوره مبارکه فتح (48)، آیه 27.

نامه ای نوشت و آن را به وسیله زنی به مکه فرستاد که قریش را از تصمیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آگاه کند.

خداوند تعالی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را از ماجرا آگاه ساخت و آن حضرت علی (علیه السلام) را با ژبیر برای استرداد نامه به سوی آن زن فرستاد و آنان در راه به او رسیده و نامه را بازگرفتند. (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اوائل رمضان سال هشتم هجری با سپاهیان خود که از مهاجر و انصار تشکیل شده و بالغ بر دوازده هزار نفر بودند به قصد فتح مکه از مدینه خارج گردید.

چون به نزدیکی های مکه رسید عباس بن عبدالمطلب - برای ترسانیدن قریش از کثرت سپاهیان اسلام که با ساز و برگ کامل مجهز بودند - به سوی مکه شتافت، اهالی مکه نیز از آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آگاه شدند، بدین جهت ابوسفیان برای کسب اطلاع از مکه بیرون آمد و در راه به عباس رسید.

عباس بن عبدالمطلب کثرت مسلمانان - به ویژه ایمان قوی و روح سلحشوری آنان را برای ابوسفیان نقل کرد و او را از عواقب سخت و ناگوار مقاومت، در برابر سپاهیان اسلام بر حذر داشت و او را قانع ساخت که به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده و تسلیم شود.

ابوسفیان از روی اضطرار و ناچاری پذیرفت و به حمایت عباس از میان دریای سپاه، در حالی که از قدرت و شوکت آن متحیر شده بود گذشته و به خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید و پس از مختصر گفتگو اسلام آورد.

ابوسفیان که مدت 21 سال کفار قریش را علیه آن حضرت تحریک و تجهیز می کرد اکنون در برابر آن قدرت و عظمت سر تسلیم فرود آورده و با دیده

ص: 341

اعجاب و شگفتی به آن سپاه منظم و منضبط می نگردد و انتظار عفو و بخشش از گذشته را دارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - که به نص قرآن کریم دارای خلق عظیم و رحمه للعالمین بود(1). ابوسفیان را به مکه فرستاد تا برای کسانی که اسلام آورده اند امان بگیرد.

### در فتح مکه پرچم به علی (علیه السلام) سپرده شد

شیخ مفید فرموده است: از جمله فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که در روز فتح مکه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابتدا پرچم جنگ را به سعد بن عباده (که در جنگها پرچمدار انصار مدینه و بزرگ آنان بود) سپرد، و به او فرمود پیشاپیش آن حضرت به مکه وارد شود، سعد پرچم را به دست گرفت و این رجز را می خواند:

اليوم يؤم الملحمه

اليوم تسبی الحرمة

امروز روز جنگ و کشتار است (روزی است که گوشتهای کشتگان روی هم انباشته می شود). امروز روزی است که حرمتها (زنها) اسیر می شوند.

برخی از مردم این رجز و شعار سعد بن عباده را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش دادند، که حاکی از خشونت باقریش و مردم مکه است و چه بسا موجب جنگ و درگیری شود، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: خود را به سعد برسان و پرچم را از او بگیر و تو در جلوی ما با پرچم اسلام وارد مکه شو. [برخی نقل کرده اند که حضرت امیر با این شعار وارد مکه شد: «اليوم يوم المرحمه»؛ «امروز روز مرحمت و گذشت است»].

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این دستور سعد بن عباده را عزل کرد و جلوی خشونت احتمالی

ص: 342

---

1- وما أرسلناك إلا رحمه للعالمين» (سوره انبياء (21)، آیه 107) و إنك لعلى خلق عظیم (سوره قلم (68)، آیه 4).

را گرفت، از سویی موقعیت ممتاز امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آشکار ساخت، زیرا می دانست انصار راضی نمی شوند کسی پرچم را از دست بزرگشان سعد بن عباده بگیرد و از این منصب بزرگی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او داده، چشم پوشند، مگر اینکه پرچم را خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگیرد یا کسی که هم شأن پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد، و همانند آن حضرت اطاعتش واجب و بر همگان فرض باشد (وکسی جز علی (علیه السلام) این موقعیت را نداشت و اگر جز علی (علیه السلام) کسی می توانست این مأموریت را انجام دهد، به او واگذار می کرد، و خلاصه در فضیلت و برتری افراد، واگذاری کارها و مسئولیتها از طرف پیشوای بزرگ اسلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنان خواهد بود، و در این داستان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوشزد کرد که جز علی (علیه السلام) کسی دیگر قابلیت این مقام را ندارد، و ثابت کرد که آن حضرت بر دیگران برتری و مقام پیشوایی دارد. (1)

خلاصه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با سپاه مسلمانان در حالی که جاه و جلالشان چشم هر بیننده را خیره و مبهوت می کرد، وارد مکه شد و در مقابل درب کعبه ایستاد و گفت: «لا إله إلا الله وحده وحده صدق وعده ونصر عبده...»

آن روز اولین روزی بود که شعائر توحید و خداپرستی مسلمانان، علنا در مکه اجرا گردید و بانگ اذان بلال که برفراز کعبه ایستاده بود با آهنگ دلنشین در فضای مکه طنین انداز شد و مسلمانان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز خواندند، سپس آن حضرت اهل مکه را که منتظر عقوبت و انتقام از جانب او بودند مورد خطاب قرار داد و فرمود:

ماذا تقولون و ماذا تظنون؟» در حق خود چه می گوئید و چه گمان دارید؟

گفتند: «نقول خيرا و نظن خيرا اخ كريم و ابن اخ كريم و قد قدرت» سخن بخیر گوئیم و گمان نیک داریم، برادری کریم و برادرزاده کریمی و بر ما قدرت یافته ای.

ص: 343

---

1- ارشاد شیخ مفید اخبار مربوط به فضائل امیرالمؤمنین علی، فصل 14 (تلخیص شد).

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را از کلام آنان رقتی روی داد و فرمود من آن گویم که برادرم یوسف گفت «لا تثریب علیکم الیوم.» آن گاه فرمود: «اذ هبوا فانتهم الطلقاء» بروید که همه آزادید... (1)

این عفو عمومی در روحیه اهالی مکه تأثیر نیکو بخشید و همه بی اختیار محبت آن حضرت را در دل خود جای دادند.

آن گاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد تمام بت ها را شکستند و علی (علیه السلام) را همراه خود به داخل کعبه برد و هر چه بت و آثار بت پرستی بود از میان برده و آنها را درهم شکسته و بیرون ریختند.

از جمله صفات عالیه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بت شکنی اوست که به هیچ وجه حاضر نبود مظاهر شرک و کفر را در بین مردم مشاهده کند و چون بعضی از بت های بزرگ مانند «هبل» بر فراز کعبه نصب شده بود علی (علیه السلام) به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پای بر دوش آن بزرگوار نهاد و آنها را سرنگون ساخت و ساحت مقدس کعبه را از لوٹ بت و بت پرستی پاک گردانید.

### **امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

به نقل از اهل تسنن

در کتاب «التاریخ القویم» آمده است: علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: هنگامی که ما کنار کعبه آمدیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بر دوش من بالا رفت، همین که خواستم برخیزم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوجه شد که توان برخاستن را ندارم، لذا به من فرمود: بنشین، من نشستم، آن

ص: 344

حضرت از دوش من پایین آمد و نشست و به من فرمود: بر شانه من بالا برو، من بر شانه آن حضرت بالا رفتم، مرا بلند کرد، در آن حال به خیال من گذشت که اگر می خواستم به افق آسمان دست می یافتم، تا آن که روی بام کعبه رفتم.

و در همان کتاب از شواهد النبوه نقل کرده است:

آنگاه که علی (علیه السلام) بر شانه رسول خدا بالا رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از او سؤال کرد: چه می بینی؟ علی (علیه السلام) گفت: می بینم که گویا حجابها برطرف شد و خیال می کنم که اگر بخواهم می توانم به افق آسمان دست یابم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

خوش به حالت - گوارایت باد . که برای حق کار می کنی و خوش به حال من - گورایم باد - که تورا برای حق حمل می کنم تورا برای حق بر دوش میگیرم).

علی (علیه السلام) گفت : پس بالای بام کعبه رفتم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کنار کعبه دور شد و به من فرمود: بت بزرگ آنها را پایین بپرداز، و فرمود: شتاب کن، شتاب کن و در کندن بت جدیت و تلاش کن، زیرا حق آمد و باطل نابود شد و باطل نابود شدنی است.

علی (علیه السلام) گفت: من مجسمه بزرگ ترین بت آنها را که از فلز برنجی و مس، ساخته شده و روی بام نصب و میخکوب شده بود، با تلاش و کوشش زیاد، به این سو و آن سو حرکت دادم تا آن را کندم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن را بر زمین بیفکن، آن را پایین انداختم، پس مانند شیشه خرد شد.

پس از آن، علی (علیه السلام) وقتی خواست پایین بیاید، به جهت رعایت ادب و علاقه به رسول الله (صلی الله علیه و آله) (برای پایین آمدن پا بر دوش آن حضرت نگذاشت بلکه) از سمت ناودان، خود را پایین انداخت هنگامی که روی زمین قرار گرفت، لبخند زد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سبب خنده او را سؤال کرد، گفت: من خود را از مکان بلندی انداختم و آسیب ندیدم (جایی از بدنم لطمه ندید) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: چگونه



این روایت در کشف الغمه، ج 1، فصل «سبقت علی (علیه السلام) در اسلام» نیز به طور مختصر آمده است.

تذکر: در آن زمان، کعبه ارتفاع زیادی نداشت.

ص: 346

1- عن علی أنه قال : حين أتينا الكعبة، قال لي رسول الله (صلى الله عليه وآله): اجلس فجلست إلى جنب الكعبة، فصعد على منكبى، فذهبت لأنهض به، فرأى ضعفا منى تحته، قال لي : اجلس فجلست، فنزل عني، و جلس لي رسول الله (صلى الله عليه وآله) و قال لي : اصعد على منكبى . فصعدت على منكبیه، فنهض لي، و إنه يخيل إلى أنى لو شئت لنتل أفق السماء حتى صعدت البيت . و فى شواهد النبوه : سأل رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليه، حين صعد منكبه : كيف تراک ؟ قال علی : أرانى كأن الحجب قد ارتفعت، و يخيل إلى أنى لو شئت لنتل أفق السماء . فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): طوبى بك تعمل للحق، و طوبى لي أحمل للحق، أو كما قال . انتهى . قال : فصعدت البيت و كان عليه تمثال صفر أو نحاس و هو أكبر أصنامهم، و تنحى رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقال لي : ألق صنمهم الأكبر، و كان موتدا على البيت بأوتار حديد إلى الأرض، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : إيه إيه [إيه اسم ستى به الفعل لان معناه الأمر يقال للرجل اذا استزده من حديث او عمل ... مجمع البحرين، ايه] عالجه، جاء الحق و زهق الباطل، إن الباطل كان زهوقا، فجعلت أزاوله أو قال أعالجه عن يمينه وعن شماله و من بين يديه و من خلفه، حتى اذا استكمنت منه، قال لي رسول الله (صلى الله عليه وآله) : اقدف به، فقدفت به فتكسر كما تتكسر القوارير، ثم نزلت . و زاد الحاكم : فما صعدت حتى الساعة . و يروى أنه كان من قوارير . رواه الطبرانى و قال : خرجه أحمد، و رواه الزرندي و الصالحانى . ثم إن عليا أراد أن ينزل، فألقى نفسه من صوب الميزاب، تأدبا و شفقه على النبي (صلى الله عليه وآله)، و لما وقع على الأرض تبسم، فسأله النبي (صلى الله عليه وآله) عن تبسمه، قال : لأنى ألقيت نفسى من هذا المكان الرفيع و ما أصابنى ألم، قال : كيف يصيبك ألم و قد رفعتك محمد و أنزلك جبريل ؟ انتهى من «تاريخ الخميس» .. ( تاريخ القويم لمكة و بيت الله الكريم، تأليف : محمد طاهر الكردى المكي، المجلد الثانى، الجزء الثالث، ص 122).

پس از فتح مکه جنگ حنین و طائف پیش آمد و داستان آن چنین بود که قبیله هوازن و ثقیف که اسلام نیاورده بودند، شنیدند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عازم مراجعت به مدینه است، لذا در تنگه های وادی حنین کمین نشسته و منتظر عبور مسلمانان شدند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با ده هزار لشکر به سوی آنان حرکت کرد، بیشتر مسلمانان با دیدن جمعیت و عده و عده خود، شگفت زده شده و گفتند: ما با چنین جمعیت و لشکری شکست نخواهیم خورد. ولی کار به عکس شد و همین که با مشرکان روبرو شدند، چندان درنگ نکرده و همگی فرار کردند و تنها ده نفر نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ماندند که نه نفر آنان از قبیله بنی هاشم بودند و دهم ایمن بن ام ایمن بود که به شهادت رسید و نه تن دیگر پایداری کردند. از بین این نه نفر هم تنها رزمنده میدان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که در جلو پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دشمنان حمله می کرد و ضمن کشتن ایشان از نزدیک شدن آنان به آن حضرت ممانعت می کرد.

شیخ مفید می نویسد: باقی ماندن چند نفر از بنی هاشم در اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به خاطر باقی ماندن علی علم بود و همچنین برگشتن مسلمانان پس از گریختن و پیروزی آنان به دشمن هم به خاطر ثابت ماندن آن حضرت بود.

از سویی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عموی خود عباس بن عبدالمطلب که صدای رسا و بلندی داشت فرمود: مهاجر و انصار را به اجتماع دعوت کن و از تفرقه و پراکندگی سپاهیان جلوگیری کن، عباس با صدای بلند آنان را به آرامش و اجتماع دعوت کرد و اضافه کرد که پیامبر در سلامت است. از این رو فراریان کم کم جمع شدند، و حضرت امیر (علیه السلام) سخت بر کفار حمله کرد و رئیس قبیله هوازن و ابو جریول را که پرچمدار آن طایفه بود، به ضرب شمشیر از پا درآورد و با کشته

شدن این دو نفر، صف های دشمن از هم پاشیده و رو به فرار گذاشتند و مسلمانان، آنان را تعقیب کرده، گروهی را کشتند و جمعی را اسیر کردند. (1)

خداوند متعال در رابطه با این جنگ و اعجاب و شگفتی برخی مسلمانان این آیات را نازل فرمود:

(لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره ویوم حنین إذ أعجبکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الأرض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین \* ثم أنزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین) (2)، «خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد و در روز حنین در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده و پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید، سپس خداوند «سکینه» خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد».

پس از خاتمه جنگ حنین، مسلمانان متوجه طائف شدند زیرا قبیله ثقیف در طائف ساکن بودند و ابوسفیان بن حارث که از جانب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به طائف اعزام شده بود، شکست خورد و مراجعت کرد، لذا خود آن حضرت با سپاه به طائف رفته و آنجا را محاصره کرد و این محاصره متجاوز از بیست روز به طول انجامید.

سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت امیر (علیه السلام) را با گروهی، برای شکستن بتهای اطراف طائف اعزام کرد و آن حضرت در این مأموریت شهاب نامی را که از شجاعان قبیله خثعم بود و در سر راه مانع حرکت او شده بود با شمشیر دو نیم کرده و به پیشروی خود ادامه داد تا تمام بت ها را درهم شکست، همچنین قهرمان آن طایفه را که نافع بن غیلان نام داشته و برای مبارزه با مسلمانان به همراهی عده دیگر بیرون آمده بود طعمه شمشیر ساخته و مشرکان را تار و مار

ص: 348

---

1- ارشاد مفید و اعلام الوری.

2- سوره توبه (9)، آیات 24 - 25.

کرد. گروهی از ترس شمشیر اسلام آورده و گروهی هم متواری شدند. علی (علیه السلام) با پرچم فیروزی به خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برگشت و جنگ دو قبیله هوازن و ثقیف نیز خاتمه یافت.

این بود خلاصه ای از فداکاری های امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام داد.

البته جنگ های دیگری نیز داشت (مثل جنگ با عمرو بن معدی کرب و حارث بن ابی ضرار و غیر این ها) ولی چون بنای این کتاب بر اختصار است، به همین مقدار اکتفا شد.

این نه مدح تو بود نزد خردمند سخن ران

که عدو بندی و لشکرشکن و قلعه گشایی

در تو مخفی همه اسرار حقیقت به حقیقت

و ز تو ظاهر شده کائینه حق سر خدایی

در پس پرده نهان بودی و قومی بضالالت

حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی

پس ندانم که چه گویند گر از این طلعت زیبا

پرده برداری و آنگونه که هستی بنمایی

خواهی اگر مس تن خود کیمیا کنی

غواص وار در یم عرفان شنا کنی

باید علی الدوام به گلزار زندگی

چون عندلیب منقبت مرتضی کنی

صغرای این مقدمه شد چیده در الست

تکلیف این نتیجه تو باید ادا کنی

کبرای وی به عالم امکان کند بروز

گر خوض در معانی «قالوا بلا» کنی

گر در حقیقت سه موالید بگذری  
یکسر توان سعید و شقی را جدا کنی  
سهل است اگر کار خدایی کند علی  
باید زندگیش تو کار خدا کنی

ص: 349

## شعار ائمه (علیهم السلام) و شعار مسلمانان در جنگها

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «شعار ما یا محمد یا محمد» است، و شعار ما در جنگ بدر «یا نصرالله اقترب اقترب» بود، و شعار مسلمانان در جنگ احد «یا نصرالله اقترب» بود، در جنگ بنی نضیر «یا روح القدس» بود، در جنگ حنین، «یا بنی عبدالله» بود، و شعار حسین (علیه السلام) «یا محمد» بود و شعار ما «یا محمد» است.

عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: شعارنا «یا محمد یا محمد» و شعارنا یوم بدر «یا نصرالله اقترب اقترب»، و شعار المسلمین یوم أحد «یا نصرالله اقترب» و یوم بنی النضیر «یا روح القدس ارح» و شعار یوم حنین «یا بنی عبد الله...» و شعار الحسین (علیه السلام) «یا محمد» و شعارنا «یا محمد». (1)

## نیاز مندی خلفا به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان که نزدیک به 25 سال به طول انجامید، اگر چه ظاهر خود را کنار کشیده و خانه نشین شده بود ولی در مسائل پیچیده علمی و قضایی و سیاسی که خلفای مزبور عاجز و درمانده بودند، برای حفظ اسلام و روشن کردن حقایق دینی، حقایق را بیان و آنان را ارشاد می کرد، و خطاها و لغزش های آنان را تذکر داده و راهنمایی می فرمود، و همگان را از رأی صائب خود بهره مند می ساخت و چه بسا که خلفای سه گانه، شخصا در حل معضلات از او استمداد می جستند. و اگر علی (علیه السلام) دخالت نمی کرد جنبه علمی اسلام به علت نادانی و آشنا نبودن آنان به حقیقت امر، صورت واقعی خود را از دست می داد، برای نمونه به چند مورد اشاره می گردد.

ص: 350

---

1- فروع کافی، ج 5، ص 47، باب الشعار، ح 1 - بحار الانوار، ج 19، ص 163.

## برخی قضاوت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

1- در زمان خلافت ابوبکر مردی شراب خورده بود ابوبکر دستور داد او را حد بزنند، مرد شراب‌خوار گفت: من از حرمت خمر بی‌خبر بودم و الا مرتکب نمی‌شدم، ابوبکر مردد و متحیر ماند و موضوع را با علی (علیه السلام) در میان نهاد، حضرت فرمود: هنگامی که مهاجر و انصار جمع هستند یک نفر با صدای بلند از ایشان سؤال کند که آیا کسی از شما حرمت خمر را به این شخص گفته است یا خیر؟

اگر دو نفر شهادت دادند، حد بزنند و الا او را به حال خود واگذارند، ابوبکر به همین نحو عمل کرد و کسی شهادت نداد، معلوم شد که آن مرد در دعوای خود راستگو بوده است، لذا از وی چشم‌پوشی شد و به او گفتند توبه کن که دیگر چنین کاری نکنی.

2- یک نفر از علمای یهود نزد ابوبکر آمده گفت: آیا تو جانشین پیامبر این امت هستی؟ گفت: آری!

یهودی گفت: ما در تورات دیده ایم که جانشینان پیامبران در میان امت آنان دانشمندترین امت باشند، پس مرا آگاه گردان که خدای تعالی کجا است؟ آیا در آسمان است یا در زمین؟

ابوبکر گفت: او در آسمان و بر عرش است.

یهودی گفت: در این صورت زمین از وجود خدا خالی است و بنا به قول تو، خدا، در جایی هست و در جایی نیست؟

ابوبکر گفت: این سخن زندیقان است، از نزد من دور شو وگرنه تو را میکشم! یهودی در حال تعجب از سخن او، از نزد وی خارج شد، در حالی که اسلام را مسخره می‌کرد.

علی (علیه السلام) از مقابل او ظاهر شد و فرمود: ای یهودی! آنچه تو پرسیدی و آنچه در پاسخ شنیدی من دانستم، ما می گوئیم: خداوند عزوجل جا و مکان را آفرید و برای او جا و مکانی نیست و بالاتر از این است که مکانی او را در بر گیرد، بلکه او در هر مکانی هست، اما نه بدین صورت که تماس و نزدیکی به مکان داشته باشد، علم او هر آنچه را که در مکان است فراگرفته است و چیزی وجود ندارد که از حیطه تدبیر او بیرون باشد و برای تأیید صحت آنچه گفتم از کتاب خود شما خبر می دهم و اگر دانستی که درست است آیا ایمان می آوری؟ یهودی گفت آری.

فرمود: آیا در بعضی از کتاب های خود ندیده اید که روزی موسی بن عمران نشسته بود، ناگاه فرشته ای از جانب مشرق نزد او آمد و موسی از او پرسید: از کجا آمدی؟ گفت: از جانب خدای عزوجل، و فرشته ای از سوی مغرب پیش او آمد و موسی به او گفت: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خداوند عزوجل، آن گاه فرشته دیگری نزد او آمد و گفت: از آسمان هفتم از نزد خداوند عزوجل آمده ام، و سپس فرشته دیگر نزد او آمد و گفت: از زمین هفتم از جانب خدای عزوجل آمده ام، موسی (علیه السلام) گفت: منزله است آن خدایی که جایی از او خالی نیست و به هیچ جا نزدیک تر از جای دیگر نیست.

یهودی گفت: گواهی میدهم که این سخن حق است و باز گواهی میدهم که تو سزاوارتری به جانشینی پیامبرت از کسی که آن را تصاحب کرده است. (1)

3- پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جماعتی از یهود به مدینه آمده، گفتند: در مورد اصحاب کهف قرآن می گوید: (و لبثوا فی کهفهم ثلاث ماه سنین وازدادوا تشعا(2)) (اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار خوابیدند) در صورتی که (در

ص: 352

---

1- ارشاد مفید، جلد 1، باب دوم، فصل 58.

2- سوره کهف (18)، آیه 25.



تورات) باقی ماندن آنان در غار سیصد سال قید شده است و این دو با هم مخالفت دارند.

در برابر این اشکال و ایراد یهودیان، نه تنها خلیفه، بلکه همه صحابه، از پاسخگویی عاجز ماندند، بالاخره دست توسل به دامن حلال مشکلات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زدند. حضرت فرمود: خلاف و تضادی در بین نیست، زیرا از نظر تاریخ، آنچه نزد یهود معتبر است، سال شمسی است و در نزد عرب سال قمری است و تورات به لسان یهود نازل شده و قرآن به لسان عرب، و سیصد سال شمسی، سیصد و نه سال قمری است (زیرا سال شمسی 365 روز و سال قمری 354 روز است هر سال 11 روز و شش ساعت با هم اختلاف دارند در نتیجه 33 سال شمسی تقریباً 34 سال قمری می شود و سیصد سال شمسی هم سیصد و نه سال قمری می باشد).<sup>(1)</sup>

4- ابن شهر آشوب روایت کرده که: از ابوبکر پرسیدند مردی صبحگاه زنی را تزویج کرد و آن زن شبانگاه وضع حمل کرد و آن مرد هم اجلس رسید و فوت کرد، مادر و فرزند وی، دارایی او را به عنوان ارثیه، تصاحب کردند، در چه صورتی این موضوع امکان پذیر است؟ ابوبکر از پاسخ عاجز ماند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: آن مرد کنیزی داشته که قبلاً او را باردار کرده بود، چون موقع وضع حملش نزدیک شد، او را آزاد کرد، آن گاه در موقع صبح تزویجش کرد، و شبانگاه زن وضع حمل کرد و چون شوهرش مرد میراث او را مادر و فرزند تصاحب کردند.

ص: 353

---

1- بحار الانوار، ج 58، ص 352 و سفینه البحار، ج 4، ص 314.

5- زن دیوانه ای را به جرم زنا نزد عمر آوردند، دستور داد سنگسارش کنند!

حضرت امیر (علیه السلام) نیز حضور داشت، به عمر فرمود: مگر نشنیده ای که رسول خدا چه فرموده است؟ عمر گفت: چه فرموده است؟ حضرت گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: از سه کس قلم برداشته شده است: از دیوانه تا عقل خود را بازیابد، از طفل تا بالغ شود، از شخص خوابیده تا بیدار گردد، آن گاه عمر زن را رها کرد. (1)

6- زن بارداری را به اتهام زنا نزد عمر آوردند، عمر از او پرسید: آیا مرتکب زنا شده ای؟ زن اعتراف کرد، و عمر دستور داد سنگسارش کنند، هنگامی که او را برای اجرای حکم می بردند، علی (علیه السلام) با او برخورد کرد و پرسید، این زن را چه می شود؟ عرض کردند: عمر دستور رجم داده است، علی (علیه السلام) او را نزد عمر برگردانید و فرمود: آیا دستور دادی که او را سنگسار کنند؟ عمر گفت: بلی، خودش نزد من اعتراف به زنا کرد! فرمود: این حکم تو درباره این زن است، راجع به طفلی که در شکم اوست چه حکمی داری؟ سپس فرمود: شاید تو بر او بانگ زده ای و یا او را ترسانیده ای از ترس و وحشت اعتراف به گناه کرده است) عمر گفت: همین طور است! علی (علیه السلام) فرمود: مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود:

بر کسی که پس از ترساندن و زحمت اعتراف کند، حد نیست، زیرا هر کس را در بند کنند یا زندانی نمایند یا بترسانند او را اقراری نباشد (به زور و ترس اقرار گرفتن ارزش قضایی ندارد) آن گاه عمر زن را رها کرد و گفت:

«عجزت النساء أن تلد مثل علی بن ابی طالب، لولا علی لهلك عمر»؛ «زنان عاجزند که فرزندی مانند علی بن ابی طالب بزنند، اگر علی نبود عمر هلاک می گشت». (2)

ص: 354

---

1- کشف الغمه، ص 33.

2- همان .

7- زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه زاییده بود عمر ( به خیال این که مدت حمل همیشه باید 9 ماه باشد و این زن چون سه ماه زودتر وضع حمل کرده است نتیجه گرفت که قبلاً مرتکب زنا شده است لذا دستور داد او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) این داوری عمر را شنید و فرمود: بر این زن حدی نیست، عمر کسی به خدمت آن حضرت فرستاد و پرسید: چرا او را حدی نیست؟

حضرت فرمود: خدا فرموده است: (والوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین لمن أراد أن یتیم الرضاعه؛ (1) «و مادران، شیر دهند فرزندانشان را، دو سال کامل، برای کسی که بخواهد تمام کند شیر دادن را».

و همچنین فرموده است: ( و حمله و فصاله ثلاثون شهرا) (2)؛ «دوران حمل و مدت شیرخوارگی تا از شیر باز گرفتنش سی ماه است».

در این صورت شش ماه حمل اوست و 24 ماه شیر دادن او.

عمر زن را رها کرد و گفت: «لولا علی لهلک عمر.» (3)

8- زن و مردی را پیش عمر آوردند، مرد به زن می گفت: تو زانیه هستی، زن نیز در پاسخ وی می گفت: «انت ازنی منی» یعنی تواز من زنا کارتری، عمر دستور داد هر دو را حد بزنند. حضرت امیرا حاضر بود. فرمود: تعجیل در قضاوت خوب نیست و این حکم نیز درست نمی باشد، عرض کردند: پس چه باید کرد؟

فرمود: مرد را آزاد کنید و زن را در حد بزنید. زیرا زنا کردن مرد ثابت نشده است ولی زن به زنا دادن خود اقرار می کند و به مرد می گوید: تو زنا کارتری، در این صورت زن به اقرار خود مرتکب فجور شده که باید حد زده شود و جرم

ص: 355

---

1- سوره بقره (2)، آیه 233.

2- سوره احقاف (46)، آیه 15.

3- کفایه الخصام، ص 680، باب 356.

دیگرش این است که به مرد نسبت زنا می دهد و او را متهم می کند در صورتی که دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد. (1)

9- مردی کسی را کشته بود، خانواده مقتول شکایت پیش عمر بردند، عمر دستور داد قاتل را در اختیار پدر مقتول گذارند تا به حکم قصاص او را به قتل رساند، پدر مقتول دو ضربت سخت بر آن مرد زد و یقین به مرگ او کرد، ولی چون رمقی از حیات داشت کسان وی از او پرستاری کرده و مداوا کردند تا پس از شش ماه بهبود یافت. پدر مقتول روزی او را در بازار دید، تعجب کرد و چون او را شناخت، گریبانش را گرفت و مجدداً پیش عمر آورد و ماجرا را گفت. عمر برای بار دوم دستور داد که سر از تن او بگیرند؟

قاتل، از علی (علیه السلام) استغاثه کرد، آن حضرت فرمود: ای عمر! این چه حکمی است بر این مرد می کنی؟

عمر گفت: یا ابا الحسن! این شخص، قاتل پسر او است و به حکم «النفس بالنفس» باید کشته شود.

حضرت فرمود: آیا می شود کسی را دو بار کشت؟ عمر متحیر ماند و سکوت کرد، آن گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پدر مقتول گفت: مگر قاتل پسر تو را با دو ضربت نکشتی؟ عرض کرد: کشتم ولی او زنده شد، و اگر مجدداً او را نکشم خون پسرم هدر شود!

علی (علیه السلام) فرمود: در این صورت باید آماده شوی اول به قصاص دو ضربتی که به او زدی او هم دو ضربت به تو بزند آن گاه اگر تو زنده ماندی او را بکش!

پدر مقتول گفت: یا ابا الحسن! این قصاص از مرگ سخت تر است و من از این موضوع درگذشتم، آن گاه با هم مصالحه کرده و آشتی کردند، عمر دست

ص: 356

برداشت و گفت: «الحمد لله انتم اهل بيت الرحمه، يا ابا الحسن! ثم قال لولاً علي لهلك عمر.» (1)

10 - در زمان خلافت عمر، دوزن بر سر طفلی منازعه کرده و هر یک ادعا می کرد که کودک از آن اوست، و هیچ یک، برای اثبات دعوی خود شاهد و گواهی نداشت، و کس دیگری هم جز آن دوزن ادعای فرزندگی آن کودک را نمی کرد، لذا این مطلب بر عمر مبهم بود و نمی دانست چه بکند، ناچار به حضرت امیر (علیه السلام) پناه برد و از او راه حلی خواست! علی (علیه السلام) آن دوزن را نصیحت کرد و از عذاب الهی بترسانید ولی آن دو، همچنان اصرار می کردند و دست بردار نبودند، چون آن حضرت پافشاری آنان را دید فرمود: اژه ای برای من بیاورید، زنها گفتند: اره را برای چه می خواهی؟

فرمود: می خواهم طفل را دو نیم کنم و به هر یک از شما نیمی از او را بدهم!

یکی از آن دوزن سکوت کرد، ولی دیگری گفت: تو را به خدا یا ابالحسن! اگر غیر از این راه چاره ای نیست، من از سهم خود گذشتم و به آن زن بخشیدم، حضرت فرمود: الله اکبر، این کودک پسر تو است نه پسر آن زن، اگر پسر او بود او هم مانند تو به حال این طفل دلسوزی میکرد و می ترسید. زن دیگر هم اعتراف کرد که حق با آن زن دیگر است و کودک هم از آن اوست! (2)

11- در مناقب از اصبح بن نباته روایت شده که پنج نفر را به جرم زنا نزد عمر آوردند و او دستور داد آنان را سنگسار کنند.

علی (علیه السلام) فرمود: حکم و داوری بر جان مردم به این سادگی نیست و باید به وضع و حال ایشان رسیدگی شود.

ص: 357

---

1- ناسخ التورایخ احوالات امیرالمؤمنین.

2- ارشاد مفید، جلد 1، باب دوم، فصل 59.

چون به تحقیق پرداختند یکی از ایشان مسیحی بود و با زنی مسلمان زنا کرده بود، علی (علیه السلام) فرمود: چون این مرد ذمی بوده و در پناه حکومت اسلام زندگی می کرده، ذمه را در هم شکسته بنابراین او را گردن بزنید.

مرد دوم متأهل بود و زنش نیز در کنار وی زندگی می کرد، حضرت فرمود:

این مرد زنا می کرده (1) است و مجازات او سنگسار است، سنگسارش کنید.

مرد دیگر مجرد و بی زن بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: یکصد تازیانه به او بزنند.

نفر چهارم غلام و برده بود، و مجازات چنین اشخاصی به اندازه نصف مجازات آزادگان است، لذا فرمود: او را نیز پنجاه تازیانه بزنند.

نفر پنجم دیوانه بود، فرمود: آزادش کنند.

عمر گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَأَفْتَضَحْنَا» اگر علی نبود ما رسوا میشدیم.

12 - مردی که اهل یمن بود، زن خود را در یمن گذاشته و خود برای انجام کاری به مدینه آمده بود، در آن شهر با زنی مرتکب فجور شد و او را به جرم این عمل نزد عمر بردند، عمر فرمان داد سنگسارش کنند، علی (علیه السلام) فرمود: اگر چه او زن دارد اما بر او رجم نیست، و باید حد بزنند، زیرا زن او همراهش نیست و در یمن مانده است و سزای او مانند کیفر مرد بدون همسر است.

عمر گفت: «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ لِمَعْظَلِهِ لِمَ يَكُن لَهَا أَبُو الْحَسَنِ.» (خدا مرا به مشکلی نیاندازد که علی برای حل آن در آنجا نباشد).

13 - روزی نزد عمر بن خطاب سخن از زیورهای خانه کعبه و زیادی آنها بود، گروهی گفتند: اگر آنها را بیرون بیاوری و به لشگریان بدهی اجرش زیادتر است و خانه کعبه چه نیاز به زیور دارد.

عمر بدین فکر افتاد و از علی (علیه السلام) پرسید که نظر شما در این مورد چیست؟

ص: 358

---

1- مرد یا زنی که دارای همسر باشد در اصطلاح فقه (محصن - محصنه) نامیده می شود.

حضرت فرمود: قرآن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و تمام اموال را چهار قسمت کرد: یکی اموال مسلمانان است که میان ورثه تقسیم می شود. و یکی فیه است که به مستحقین آن تقسیم نمودند. و یکی خمس است و خدای تعالی قرار داد آن را در جایی که قرار داد. و یکی هم صدقات است که خداوند آن را هم در محل های مصرفی آن قرار داد. و کعبه را به حال خود گذاشت و از روی فراموشی ترک آن فرمود و هیچ جایی بر او پوشیده نبود، تو هم مانند خدا و رسولش دست بدانها دراز مکن و همان جایی که گذاشته اند باقی بگذار، عمر به دستور آن حضرت زیورهای کعبه را ترک کرد و گفت: اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم. (1)

14 - در جنگ ایران و عرب که عمر برای غلبه بر دشمن به مشورت می پرداخت، هر یک از مسلمانان چیزی می گفتند. از جمله گروهی را عقیده بر این بود که لشگریان شام را جمع کرده به نهایند بفرستند و عده ای معتقد بودند که خود عمر، فرماندهی جبهه را به عهده بگیرد ولی عمر توجهی به آراء آنان نکرده و رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: یا ابا الحسن! چرا ما را راهنمایی نمی کنی؟ علی (علیه السلام) فرمود: جمع آوری لشگریان شام و یا عزیمت خود تو به جبهه، صلاح نیست، زیرا در صورت اول، آن منطقه که هم مرز کشور روم است از لشگر اسلام خالی می ماند و در صورت دوم اگر تو شکست بخوری، دیگر برای مسلمانان پناهگاهی وجود نخواهد داشت، لذا از رفتن خود به جبهه صرف نظر کن و یکی از فرماندهان کارآزموده و مجرب را برای این کار برگزین و از مردم بصره هم، جمعی را برای کمک برادرانشان بفرست، زیرا موقعیت بصره، مانند شام نیست و می توان از آن جا نیروی لازم را بسیج کرد، عمر به دستور آن حضرت عمل کرد

ص: 359

و فاتح شد و در جنگ روم و عرب نیز او را راهنمایی فرمود. (1)

15 - مردی را نزد عمر آوردند که در پاسخ گروهی که از وی پرسیده بودند، چگونه صبح کردی؟ گفته بود: صبح کردم در حالی که فتنه را دوست دارم و حق را ناخوشایند دارم و یهود و نصارا را تصدیق می‌کنم و بدان چه ندیده‌ام ایمان آورده‌ام و بدان چه خلق نشده اقرار می‌کنم!

عمر کسی را خدمت علی (علیه السلام) فرستاد و از آن حضرت سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: راست گفته که فتنه را دوست دارد. خدای تعالی می‌فرماید: (انما أموالکم و اولادکم فتنه. (2)) و منظور از حق که ناخوشایند اوست مرگ است که خدای تعالی می‌فرماید: (وجاءت سکره الموت بالحق (3)) و این که سخن یهود و نصارا را تصدیق می‌کند در این مورد است که خداوند می‌فرماید: (وقالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست اليهود علی شیء) (4) و اما بدان چه ندیده ایمان آورده، مقصودش خداوند عزوجل است که به او ایمان آورده است و بدان چه هنوز خلق نشده اقرار می‌کند، اقرار به قیامت است.

عمر گفت: «اعوذ بالله من معضله لا علی لها.» (پناه می‌برم به خدا از مشکلی که علی برای حل آن حضور نداشته باشد). (5)

طبق روایات مورخین و علمای اهل سنت، عمر در موارد زیادی گفته است:

اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید.

ص: 360

- 
- 1- ارشاد مفید، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.
  - 2- سوره انفال (8)، آیه 28. «بطور حتم، اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است».
  - 3- سوره ق (50)، آیه 19. «و سرانجام، سكرات و بی‌خردی، در آستانه مرگ بحق فرا می‌رسد».
  - 4- سوره بقره (2)، آیه 113. «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند، (و بر باطلند)».
  - 5- فصول المهمه، ص 18.



در کتاب «ینابیع الموده» می نویسد: «كانت الصحابه رضی الله عنهم يرجعون إليه فی أحكام الكتاب و یاخذون عنه الفتاوی كما قال عمر بن الخطاب فی عده مواطن: لولأعلى لهلك عمر»؛ «اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در احکام کتاب خدا (قرآن) به حضرت علی (علیه السلام) رجوع میکردند و از آن حضرت اخذ فتوا می کردند چنان که عمر در جاهای عدیده گفته است: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود»<sup>(1)</sup>.

عثمان نیز در زمان خلافتش در مواردی که برای حل مشکلات علمی و قضایی احتیاج پیدا می کرد دست به دامن آن حضرت زده و از وی استمداد می کرد و به طور کلی علی (علیه السلام) در تمام مشکلات علمی و سیاسی و معضلات فقهی و قضایی راهنمای خلفای سه گانه بود و برای مصلحت اسلام و مسلمانان، ایشان را هدایت می کرد و به منظور حفظ تشکیلات ظاهری اسلام با کمال صبر و بردباری سکوت کرده و نمی خواست میان امت تفرقه و پراکندگی حاصل شود. و از اعمال خلافتشان مخصوصاً از روش عثمان جلوگیری کرده و ایشان را از عواقب وخیم آن برحذر می داشت.

بارها عثمان را نصیحت و دلالت کرد ولی او توجهی به نصایح امیرالمؤمنین (علیه السلام) نکرد و عاقبت به دست مسلمانان گرفتار و به قتل رسید.

### **خلاصه ای از حکومت عثمان و پایان کار او**

عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه، اولین خلیفه اموی است که در شورای شش نفری که عمر بن خطاب پیشنهاد داد، به مسند حکومت دست یافت.

وی هنگامی که بر جایگاه قدرت مستقر شد، بنی امیه را از جهت مالی و پست و مقام بر سایرین مقدم داشت و آنان را شاد و خرسند کرد.

ص: 361

عثمان پس از به حکومت رسیدن، مجلسی تشکیل داد و سران بنی امیه را جمع کرد. ابوسفیان بن حرب بن امیه، که در رأس کفر و الحاد و از مصادیق بارز شجره خبیثه<sup>۱</sup> بود، از این که حکومت به بنی امیه منتقل شده، بسیار شادمان بود.

این مرد که سالیان دراز با تمام توان با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جنگ کرده و از دشمنان سرسخت آن حضرت و مخالف جدی اصل اسلام بود، و از روی اکراه و از جهت ترس، شهادتین به زبان آورده بود، در مجلسی که عثمان تشکیل داد، حضور یافت.

ابوسفیان در آن مجلس، رو به بنی امیه کرد و گفت:

اکنون که گوی حکومت به دست شما بنی امیه افتاد، باید مواظب باشید که مبادا از کفتان خارج شود، باید آن را مثل توپ بازی، میان خودتان رد و بدل کنید و اجازه ندهید دست دیگران بیفتد. [\(1\)](#)

عثمان، طبق همین سفارش، استاندارها و فرماندارهای شهرها را از میان بنی امیه و از خویشاوندان خود، انتخاب و نصب کرد و هرگز توجه به صلاحیت و شایستگی آنان نمی کرد.

مردم از دست خگام عثمان به تنگ آمده و چندین بار شکایت ایشان را به اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حتی به خود عثمان کردند، ولی این شکایتها تأثیری در وضع حال و روش او نکرد. از این رو مسلمانان در صدد جلوگیری از کارهای ناشایست او برآمدند و به عمال و کارگزاران وی اعتنا نکردند.

اعمال خلاف عثمان، و بذل و بخشش های وی به قوم و خویشانش که همه از مال مردم صورت می گرفت، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را سخت خشمگین کرد، لذا گرد هم جمع شده و به مشورت پرداختند و تصمیم گرفتند که ابتدا تمام کارهای ناشایست عثمان و فرماندارانش را بنویسند و او را از عواقب این گونه کردارهای

ص: 362

نایسند باز دارند و اگر نامه مؤثر واقع نشد او را عزل کنند.

چون نامه را نوشتند به دست عمار یاسر که از صحابه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مورد توجه آن حضرت بود دادند تا نزد عثمان برسد، عمار نامه را برد و به دست عثمان داد، چون عثمان از مضمون نامه باخبر شد با بی اعتنائی نامه را به دور انداخت و غلامان خود را دستور داد که عمار را بزنند، غلامان عثمان عمار را کتک زدند، خود عثمان نیز چند لگد بر شکم او زد که عمار بیهوش افتاد و بعد نیز به بیماری فتق دچار گردید!<sup>(1)</sup>

آوازه این عمل به زودی در شهرهای اسلام انعکاس یافت و آتش خشم مسلمانان را نسبت به عثمان شعله ور ساخت، در این هنگام ابوذر غفاری که به دستور عثمان از مدینه به شام تبعید شده بود آشکارا در مجالس مسلمانان اعمال قبیح و ناشایست عثمان و طرفدارانش را به مردم گوشزد می کرد و آنان را از روش عثمان که برخلاف رضای خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود آگاه می ساخت.

علت تبعید شدن ابوذر به شام این بود که عثمان اموال زیادی به بنی امیه می داد چنان که به مروان بن حکم و زید بن ثابت بیش از صد هزار دینار از بیت المال مسلمانان بخشید. ابوذر وقتی این مطلب را شنید، به آواز بلند این آیه را تلاوت کرد:

(والذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب أليم<sup>(2)</sup>)، «کسانی که طلا و نقره (پول) را ذخیره میکنند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذاب دردناکی مژده بده».

چون عثمان از این ماجرا خبر یافت نسبت به ابوذر بسیار خشمگین شد و در مجلسی که جمعی حضور داشتند از مردم پرسید: آیا جایز است که والی از

ص: 363

---

1- منتخب التواریخ، باب سوم، وقایع زمان عثمان، ص 157.

2- سوره توبه (9)، آیه 34.

بیت المال مسلمانان چیزی به عنوان قرض به دیگری پردازد؟ کعب الأحبار گفت :

اشکالی ندارد! ابوذر رو به کعب الأحبار کرده و گفت: یابن الیهودیتین! اتعلمنا دیننا؟ (ای پسر مرد و زن یهودی! دین ما را تو به ما یاد می دهی؟). و با عصبایی که در دست داشت بر سر کعب الاحبار کوبید. بدین جهت عثمان او را از مدینه اخراج کرده و به شام فرستاد و چنان که گفته شد در شام نیز از عثمان و معاویه بدگویی می کرد، تا معاویه مجبور شد او را زندانی کند و در این مورد نامه ای به عثمان نوشت که : ابوذر مردم را علیه تو تحریک می کند، عثمان در پاسخ معاویه دستور داد : او را سوار یک شتر برهنه کن و با زجر و شکنجه به سوی ما بفرست، معاویه نیز چنین کرد و ابوذر را روانه مدینه کرد..(1)

چون ابوذر نزد عثمان آمد، عثمان گفت: شنیده ام که در شام بلوا می کنی و علیه من سخنها می گویی، ابوذر گفت: هر چه گفته ام حق بوده است، عثمان برآشف و گفت: اصلا تو را چه به این کارها؟ ابوذر گفت: من یکی از مسلمانان هستم و به وظیفه خود از نظر امر به معروف و نهی از منکر عمل می کنم.

چون عثمان در مقابل ابوذر یارای مجادله نداشت او را از خود راند و به ریژه تبعید کرد. و حتی به مروان دستور داد که مراقبت کند هیچ کس از اهل مدینه هنگام خروج ابوذر او را بدرقه نکنند، مردم نیز از ترس بازخواست او را مشایعت و همراهی نکردند. ولی علی (علیه السلام) و چند نفر از بنی هاشم او را در آغوش گرفته و با او وداع کردند، ابوذر نیز پس از رسیدن به ریژه و مدتی توقف در آنجا، دار فانی را بدرود گفت.(2)

بنا به نقل مورخان جماعتی از اهل مصر به مدینه آمده و بر عثمان شوریدند،

ص: 364

---

1- منتخب التواریخ، همان صفحه؛ منتهی الآمال، تاریخ حضرت رسول به فصل دهم.

2- منتخب التواریخ، همان.

عثمان احساس خطر کرد و از علی بن ابی طالب (علیه السلام) یاری جست، و اظهار ندامت کرد. حضرت امیر (علیه السلام) به مصریها فرمود: شما برای زنده کردن حق قیام کرده اید و عثمان توبه کرده و می گوید من از رفتار گذشته ام دست برمی دارم و تا سه روز دیگر به خواسته های شما ترتیب اثر میدهم و فرمانداران ستمکار را عزل می کنم، پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جانب عثمان برای آنان قرار دادی نوشته و آنان مراجعت کردند، در بین راه غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و به طرف مصر می رود. از وی بدگمان شده او را تفتیش کردند و با او نامه ای یافتند که عثمان به والی مصر بدین مضمون نوشته بود:

بنام خدا، وقتی عبدالرحمن بن عدیس و همراهانش نزد تو آمدند صد تازیانه بزن و سر و ریش آنان را بتراش و به زندان طویل المده محکومشان کن.

مصریها نامه را گرفته و با خشم به جانب عثمان برگشته و اظهار داشتند که توبه ما خیانت کردی؟

عثمان نامه را انکار کرد. گفتند: غلام تو حامل نامه بود. پاسخ داد: بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده است، گفتند: مرکبش، شتر تو بود، گفت: شترم را دزدیده اند، گفتند: نامه به خط منشی تو می باشد، پاسخ داد: بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده است. گفتند: پس به هر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی، زیرا اگر این کار با اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته است در این صورت عدم لیاقت تو ثابت می شود، و به هر حال با استعفا بده و یا هم اینک عمال ستمکار را عزل کن. عثمان پاسخ داد: اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید من چکاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند و منتظر فرصت ماندند تا سرانجام به زندگی عثمان خاتمه داده شد به طوری که

بعد به آن اشاره می کنیم. (1)

و از جمله خطاهای دیگر عثمان این بود که ولید بن عقبه برادر مادری خود را به حکومت کوفه منصوب کرد. ولید شخصی دائم الخمر بود و در یکی از روزها به حال مستی در مسجد نماز صبح را به جای دو رکعت چهار رکعت خواند، عبدالله بن مسعود از روی اعتراض و ریشخند گفت: امیر سخاوتمندان را نشان دادند و در نماز نیز بخشش کردند.

عده ای از رجال کوفه به مدینه آمده و به عثمان گفتند: نماینده شما - ولید - دائم الخمر است و ما او را در اثر زیاده روی در شرب خمر به حال استفراغ دیده ایم و عزل او را از عثمان خواستار شدیم.

عثمان گفت شما تهمت می زنید و عوض رسیدگی به شکایت آنان، دستور داد کسانی را که به شراب خواری ولید شهادت داده بودند شلاق زدند و به مردم نیز چنین وانمود که چون اینها به امیر خود تهمت زده بودند، طبق موازین شرع به آنان حد زده شد. (2)

علی (علیه السلام) به این عمل عثمان اعتراض کرد و فرمود: تو به جای فاسق، شاهد را شلاق زدی. و با دلایل کافی او را نسبت به عواقب کارهای ناشایست او آگاه ساخت. لذا عثمان از روی ناچاری ولید بن عقبه را عزل کرد و به جای او سعید بن عاص پسر عموی خود را گذاشت، و حکم بن عاص و پسرش مروان بن حکم را هم که در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و به دستور آن حضرت از مدینه اخراج و به طائف تبعید شده بودند، حتی ابوبکر و عمر نیز از مراجعتشان به مدینه ممانعت کردند.

علاوه بر این که آنان را به مدینه آورد، مروان را منصب وزارت هم بخشید و در

ص: 366

---

1- ناسخ التواریخ، ص 158.

2- منتخب التواریخ، باب سوم، ص 156.

نتیجه مورد اعتراض قاطبه مسلمانان قرار گرفت.

پسر عمویش عبدالله بن عامر را به حکومت بصره و ایران گماشت و حکومت مصر را هم به عبدالله بن سعد (برادر رضاعی خود سپرد و معاویه بن ابوسفیان را هم که از زمان خلافت عمر زمام حکومت شام را در دست گرفته بود با اختیار تام در پست خود باقی گذاشت، و او در شام برای خود یک قصر مجللی بنا کرد.

نتیجه این همه اعمال خلاف و ناشایست بر ضرر خود عثمان خاتمه یافت و سرانجام زمام اختیار از دست وی بیرون رفت، زیرا بنی امیه را جری کرد و تسلط خود را نسبت به آنان از دست داد.

مثلا معاویه به این فکر افتاد که از حکومت مرکزی اطاعت نکند و شام را یکسره ملک موروثی خود بداند. بدین جهت هنگامی که عثمان در نتیجه شورش مسلمانان، احساس خطر کرده و از معاویه استمداد کرد، معاویه برای این که عثمان کشته شود و او ادعای خلافت کند مخصوصا مسامحه کرد، و باز برای این که ظاهرا از دستور خلیفه وقت، سرپیچی نکرده باشد مردی به نام یزید بن اسد را با عده ای به سوی مدینه فرستاد ولی به او دستور داد که در ذی خشب - که محلی است در هشت فرسخی مدینه - توقف کن و تا من شخص دستور مجددی نداده باشم جلوتر مرو، او هم در محل مزبور به قدری ماند تا عثمان کشته شد و آن گاه معاویه او را با لشگریانش به سوی شام فرا خواند. (1)

وضع خلافت روز به روز بدتر می شد و هر چه از طرف صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عثمان نصیحت و اندرز داده می شد سودی به دست نیامد، حتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز یک مرتبه از طرف مسلمانان نزد عثمان رفت و او را از روی خیرخواهی پند داد و عاقبت وخیم این خود سری را به وی گوشزد کرد، ولی

ص: 367

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 193، شرح خطبه 31.

عثمان برای شنیدن چنین سخنانی گوش شنوا نداشت و حتی روزی منبر رفت و مردم را در مقابل این اعتراضات و شکایات، تهدید کرد و از حکام و فرمانداران خود دفاع کرد.

مردم مدینه چون وضع را چنین دیدند سخت بر او شوریدند و آشکارا در کوچه ها از عثمان بد می گفتند و او را ناسزا و دشنام می دادند، آتش افروزان این شورش طلحه و زبیر و عایشه و حفصه بودند، که بالاخره این شورش و قیام به محاصره خانه عثمان منجر گردید.

چون عثمان دانست که اهل مدینه از وی دست بر نخواهند داشت، بزرگان بنی امیه را جمع کرد و با آنان به مشورت پرداخت، مشاورین پیشنهاد کردند که باید از اطراف کمک بخواهی و برای این کار دستور بده سپاهیان شام و بصره به مدینه بیایند و شورشیان را تار و مار کنند.

عثمان فوراً معاویه و عبدالله بن عامر را که والی شام و بصره بودند، از قضیه آگاه ساخت، عبدالله در بصره به مسجد رفت و مردم را به کمک عثمان دعوت کرد ولی کسی به او پاسخ مساعد نداد، معاویه هم چنان که اشاره شد کار را به مسامحه گذرانید.

مسلمانان بر محاصره خانه عثمان، ساعت به ساعت می افزودند، به طوری که ارتباط او با خارج به کلی قطع شد و حتی به آب آشامیدنی هم دسترسی پیدا نکرد، ناچار به پشت بام آمد و از محاصره کنندگان پرسید: آیا علی (علیه السلام) در میان شماست؟

گفتند: خیر، او در این کار دخالت ندارد، آن گاه تقاضای آب کرد و مردم جواب ندادند. چون این خبر به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رسید ناراحت شد و فوراً چند مشک آب به وسیله چند تن از بنی هاشم تحت سرپرستی فرزندش حسن (علیه السلام) به سرای عثمان فرستاد و با این که محاصره کنندگان ممانعت می کردند، ولی آنان به هر نحو بود، آب را به عثمان رسانیده و او و خانواده اش را سیراب کردند.



مسلمانان گمان می کردند که در اثر شدت عمل آنان، عثمان از مقام خلافت استعفا خواهد داد، بدین جهت در فکر انتخاب خلیفه بودند ولی نه عثمان و نه بنی امیه حاضر به ترک چنین مقامی نبودند.

از طرفی چون محاصره کنندگان باخبر شدند که عثمان از شام و بصره نیروی کمکی طلبیده است لذا در صدد برآمدند که بر شدت عمل خود افزوده و قبل از رسیدن کمک، کار او را یکسره کنند.

طبری نقل کرده است که بالأخره پس از گفتگوی زیاد، محمد پسر ابوبکر با عده ای از مردم به داخل خانه عثمان ریختند و ابتدا محمد پسر ابوبکر ریش عثمان را گرفت و گفت: ای نعل! و با کارد، یا سرنیزه به پیشانی او زد و او را کشتند «محمد بن ابی بکر اخذ بلحیه عثمان .. ثم طعن جبینة بمشقص فی یده ..... (1)

و بدین ترتیب عثمان در سال 35 هجری، در سن 86 سالگی کشته شد و دوران حکومت غاصبانه، ظالمانه و انحرافی او خاتمه یافت.

همچنین طبری نقل کرده است که پس از قتل عثمان خواستند در محلی که بر جنازه ها نماز می خوانند، بر جنازه او نماز بخوانند، انصار مانع شدند و نگذاشتند بر او نماز خوانده شود و نگذاشتند او را در بقیع که قبرستان مسلمانان بود، دفن کنند، سرانجام جنازه را شبانه در «حش کوب» ( چهاردیواری مربوط به یهود) دفن کردند، بعد بنی امیه دیوار را خراب کردند و حش کوب را به قبرستان متصل نمودند. (2)

داستان محاصره عثمان و قتل و دفن او بعد از سه روز، در تاریخ طبری ص 785 - 786 آمده است. نیز ابن ابی الحدید در شرح خطبه 31، متعرض شده است.

ص: 369

---

1- تاریخ الامم و الملوک، طبری شافعی، چاپ، بیت الأفكار الدولیه، ص 779.

2- همان، ص 786.

## هجوم مسلمانان برای بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

«فما راعنی إلا والناس کعرف الضبع إلی، ینثالون علی من کل جانب، حتی لقد وطئ الحسنان، و شق (عطفای)، مجتمعین حولی کر بیضه الغنم»..(1)

روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت کفتار (2) بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین لگدمال شوند، و ردای من از دو طرف پاره شد.

مردم چون گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند».

پس از کشته شدن عثمان، مسلمانان در مسجد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جمع شده و درباره تعیین خلیفه به گفتگو پرداختند، اعمال و رفتار دوازده ساله عثمان آنان را کاملاً بیدار کرده بود. در آن میان عمار یاسر و مالک اشتر و رفاعة بن رافع و چند نفر دیگر که بیش از دیگران شیفته خلافت علی (علیه السلام) بودند صحبت کرده و مردم را برای بیعت آن حضرت آماده ساختند.

این چند نفر با خطابه های دلنشین و سخنان مستدل، اعمال خلفای پیشین را تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه سرپیچی آنان را از دستورات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد خلافت علی (علیه السلام) به مسلمانان تذکر داده و سبقت و مجاهدت آن حضرت را در اسلام و قربانش را نسبت به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بدانها یادآور شدند، و بالأخره اذهان و افکار عمومی را بر یک سلسله حقایق و واقعیات روشن ساختند به طوری که در پایان سخنانشان، همه مسلمانان اعم از مهاجر و انصار، یکدل و یک زبان برای بیعت علی (علیه السلام) آماده گردیدند، آنگاه از مسجد خارج شده و رو به خانه آن جناب آورده و اظهار کردند: یا علی! عثمان را کشتند و اکنون جامعه

ص: 370

---

1- نهج البلاغه، خطبه شمشقیه، (خطبه سوم).

2- کفتار، حیوانی است که فراوانی پشم گردن او ضرب المثل بوده و اگر می خواستند فراوانی چیزی را بگویند با نام موهای بال کفتار مطرح می کردند.

مسلمانان بدون خلیفه می باشد. دست خود بگشای تا با تو بیعت کنیم که سزاوارتر از تو کسی برای این امر مهم وجود ندارد و عموم مسلمانان نیز از صمیم قلب حاضرند که طوق بیعت تو را در گردن خود اندازند.

علی (علیه السلام) فرمود: دست از من بردارید و دیگری را برای این کار انتخاب کنید و من نیز مثل یکی از شما باشم بهتر است که امیر باشم.

مسلمانان گفتند: اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از تو تقاضا دارند که دعوتشان را اجابت فرمایی.

علی (علیه السلام) فرمود: شما را طاقت تحمل خلافت من نباشد و دیر یا زود از من روی گردان می شوید، زیرا موضوع خلافت یک مسأله ساده و عادی نیست، بلکه بار سنگینی است که دوش کشنده اش را خرد می کند و آرامش و آسایش را از او باز ستاند، من کسی نیستم که پا از دایره حقیقت بیرون نهم و به خاطر عناوین موهوم طبقاتی، حق مردم را پایمال کنم و یا تحت تأثیر سفارش و توصیه اشراف قرار گیرم، من تا داد مظلوم را از ظالم نستانم و جدانم آرام نمی گیرد و تا بینی گردنکشان را بر خاک سرد و تیره نمالم نمی توانم خود را راضی کنم.

علی (علیه السلام) هر چه از این سخنان می گفت مسلمانان رنجیده و ستم کشیده بیشتر فریاد زده و اظهار اطاعت می کردند، مالک اشتر نزدیک شد و گفت: یا ابا الحسن!

برخیز که مردم جز تو کسی را نمی خواهند و به خدا سوگند اگر در این کار سستی کنی و خود را کنار بکشی برای مرتبه چهارم نیز از حق خود باز خواهی ماند.

آنگاه مسلمانان ازدحام کرده و گفتند: «ما نحن بمفارقیک حتی نبایعک؛ از تو جدا نشویم تا با تو بیعت کنیم».

علی ان فرمود: «ان کان ولابد من ذلک ففی المسجد فان بیعتی لا یكون خفیا ولا یكون إلا عن رضاء المسلمین و فی ملاء و جماعه»؛ «اینک که اصرار دارید و چاره ای جز این نیست در مسجد جمع شوید که بیعت با من مخفی و پوشیده نباشد و

باید با رضایت مسلمانان و در ملاء عام صورت گیرد»..

مسلمانان در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع شده و عموماً با میل و رغبت با آن حضرت بیعت کردند و برخی اشخاص سرشناس نیز مانند طلحه و زبیر که خود خیالاتی در سر می پروراندند با مشاهده آن حال، خودداری از بیعت را صلاح ندیده بلکه در دل خود چنین می گفتند: حالا- که ما را از این نمد کلاهی نیست، خوب است با علی بیعت کنیم، تا بلکه او در برابر این بیعت، امتیازاتی به ما دهد و حکومت پاره ای از شهرستانها را به ما واگذار کند، بدین جهت آنان ظاهر مردم را هم برای بیعت آن حضرت ترغیب کردند و حتی اول کسی که بیعت کرد طلحه بود، ولی چند نفر، مانند سعد وقاص و عبدالله پسر عمر خطاب از بیعت خودداری کردند؟

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از انجام این تشریفات، ضمن ایراد خطبه، به آنان فرمود:

آگاه باشید! تیره روزی ها و آزمایشها، همانند زمان بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) یه بار دیگر به شما روی آورد. سوگند به خدایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می شوید، چون دانه ای که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند. به هم خواهید ریخت، زیر و رو خواهید شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود؛

آنان که سابقه ای در اسلام داشتند، و تا کنون منزوی بودند، بر سر کار می آیند، و آنان که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.

سپس فرمود: معاصی مانند اسبهای سرکش اند که سوار شدگان خود را که اهل باطل و گناهکارانند به دوزخ اندازند و تقوا و پرهیزکاری چون شتران رامی هستند که مهارشان به دست سواران بوده و آنان را به بهشت وارد کنند بنابراین تقوا راه حق است و گناهان راه باطل، و هر یک پیروانی دارند. اگر اهل [باطل زیاد است از قدیم چنین بوده است. و اگر [اهل حق کم است، گاهی کم نیز جلو افتد و امید

ص: 372

پیشرفت نیز باشد. و البته کم اتفاق می افتد چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی کند. (1)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سپس نماز خواند و به منزل رفت و مشغول رسیدگی به امور گردید، فردای آن روز به مسجد آمد و خطبه خواند و مردم را از روش کار و برنامه حکومت خویش آگاه ساخت. و پس از حمد و ثنای الهی و درود به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود:

بدانید که من شما را به راه حق خواهم راند و روش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را که سالها متروک مانده است تعقیب خواهم کرد، من دستورات کتاب خدا را درباره شما اجرا خواهم کرد و کوچکترین انحرافی از فرمان خدا و سنت پیامبر نخواهم کرد، من همیشه آسایش شما را بر خود مقدم شمرده و هر عملی را که درباره شما انجام دهم به صلاح شما خواهد بود. ولی این صلاح و خیرخواهی یک مصلحت کلی است و من عموم مردم را در نظر خواهم گرفت نه یک عده مخصوص را، ممکن است در ابتدای امر اجرای این روش بر شما مشکل باشد ولی متحمل و بردبار باشید و بر سختی آن صبر کنید، خودتان بهتر می دانید که من نه طمع خلافت دارم و نه حاضر به قبول این تکلیف بودم بلکه به اصرار شما سرپرستی قوم را بر عهده گرفتم و چون چشم ملت به من دوخته است باید به حق و عدالت در میان آنان رفتار کنم.

حال تا جایی که من خبر دارم بعضی ها دارای اموال بسیار و کنیزکان ماهرو و املاک حاصلخیز هستند چنانچه این اشخاص برخلاف حق و موازین شرع این ثروت و دارایی را اندوخته باشند من ایشان را مجبور خواهم کرد که اموالشان را به بیت المال مسلمانان بازگردانند. و شما باید بدانید که جز تقوا هیچ گونه امتیازی میان

ص: 373

---

1- و الذی بعثه بالحق لتبلین و لتغربلن غربله و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم، و لیسقن سابقون کانوا قصر و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا. نهج البلاغه خطبه 16.

افراد مسلمانان وجود ندارد، و پاداش آن هم در جهان دیگر داده خواهد شد. بنابراین در تقسیم بیت المال همه مسلمانان در نظر من بی تفاوت و یکسان هستند و بنای حکومت من بر پایه عدالت و مساوات است، ستمدیدگان بینوا در نظر من عزیزند و نیرومندان ستمگر ضعیف و زبون.

اشراف عرب مخصوصاً بنی امیه که در دوران خلافت عثمان بیت المال را از آن خود می دانستند ناگهان در برابر یک حادثه غیر منتظره واقع شدند، آنان خیال نمی کردند علی (علیه السلام) با این صراحت لهجه، با ایشان سخن بگوید و در حقگویی و دادخواهی تا این حد اصرار ورزد. گویا در مدت 25 سال که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گذشت همه چیز فراموش شده بود و هرچه از آن زمان سپری می شد احکام دین اجرا نمی شد و تنها علی (علیه السلام) بود که پس از 25 سال فترت و هرج و مرج فرمود: «عرب و عجم، مالک و مملوک، سیاه و سفید در برابر قانون اسلام یکسانند و بیت المال باید بالویه تقسیم شود». او باز فرمود:

(والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الأماء لرددته فان فی العدل سعه و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق)<sup>(1)</sup>؛ «به خدا سوگند! [زمین ها و اموالی را که عثمان به این و آن بخشیده اگر بیایم به مالک آن برگردانم اگر چه با آن مالها زندهایی شوهر داده شده و یا کنیزانی خریده شده باشد، زیرا وسعت و گشایش، در اجرای عدالت است و کسی که بر او عدالت تنگ گردد در این صورت جور و ستم بر او تنگ تر شود».

لذا دستور فرمود: اموال شخصی عثمان را برای فرزندان او باقی گذارند و بقیه را که از بیت المال برداشته بود میان مسلمانان تقسیم کنند. و از این تقسیم به هر نفر سه دینار رسید و هیچ کس را بر کسی مزیت نداد و غلام آزاد شده را با اشراف عرب با یک چشم نگاه کرد.

ص: 374

لازم به توضیح نیست که این روش عادلانه، خوشایند گروهی نگردید، آن عده که به رسم جاهلیت، خود را برتر از دیگران می دانستند و توقع داشتند که سهم ایشان از بیت المال باید بیشتر از مردم عادی باشد. پیش خود گفتند :

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حرمت فامیلی و عنوان خانوادگی ما را ناچیز و حقیر شمرد و میان ما و غلامان سیاه و مردم گمنام فرقی نگذاشت، آیا ما می توانیم این روش را تحمل کنیم و با او کنار بیاییم؟

امام علی (علیه السلام) از اول می دانست که بیعت این قبیل اشخاص شست عنصر و جاه طلب تا آخر ادامه پیدا نمی کند و چون آنان مردم سرشناس هستند عوام الناس را هم به زودی فریب داده و از طریق تقوا بیرون خواهند کرد، بدین جهت از ابتدا مایل به پذیرفتن مقام خلافت نبود.

علی (علیه السلام) در بدو امر با سه مانع بزرگ روبرو بود: اول این که: چند نفر از اشخاص سرشناس، مانند عبدالله پسر عمرو و سعد وقاص با او بیعت نکردند.

دوم این که : عمال و کام عثمان - مانند معاویه - هر یک در گوشه ای حکومت می کردند و عزل آنان بدون ایجاد مزاحمت میر و مقدور نبود.

سوم این که : موضوع قتل عثمان نیز در میان بود و هر کس در صدد طغیان و نافرمانی بود، آن را دستاویز و بهانه خود قرار می داد و علی (علیه السلام) ناچار بود که وضع خود را با کشندگان عثمان روشن کند.

این سه عامل مهم بود که دوره کوتاه خلافت علی (علیه السلام) را مختل کرده و اوقات آن حضرت را برای مبارزه با این قبیل افراد ناصالح مشغول گردانید.

روز چهارم خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود که عبدالله بن عمر به آن حضرت گفت: به نظر می رسد که عموم مسلمانان با خلافت تو موافقت ندارند، خوب است این موضوع به شورا برگزار شود!

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: ای نادان! تو را چه به این کارها؟ مگر من برای احراز مقام خلافت پیش مردم آمده بودم؟ مگر خود مسلمانان با ازدحام تمام، به منزل من هجوم نیاوردند؟ چه شده است که اکنون تو می گویی موضوع خلافت به شورا برگزار شود؟ سپس آن حضرت بر منبر رفت و ماجرا را در ملأ عام مطرح کرد و مردم را به پیروی از دستورات قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دعوت فرمود. از طرفی عده ای از بیعت کنندگان نیز خیالات دیگری در سر می پروانیدند، آنان تصور می کردند که خلافت علی (علیه السلام) هم مانند دستگاه عثمان است و چنین گمان می کردند که اگر به ظاهر در مورد بیعت با علی (علیه السلام) نسبت به دیگران پیشدستی کنند آن جناب نیز ایشان را به حکومت بلاد مسلمانان خواهد گماشت یا سهم آنان را از بیت المال بیشتر خواهد داد، از جمله این اشخاص، طلحه و زبیر بودند.

و چنان که اشاره شد طلحه اول کسی بود که با علی (علیه السلام) طبیعت کرد، ولی این بیعت بدون طمع و چشمداشت نبود! و چون این گونه اشخاص مشاهده کردند که آن حضرت بیت المال را میان مسلمانان بالسویه تقسیم کرد این عمل بر آنان گران آمد و زبان به اعتراض گشودند.

سهل بن حنیف گفت: یا امیرالمؤمنین! این غلام که به او سه دینار دادی، آزاد کرده من است و تو امروز مرا با او در عطیه برابر می داری، طلحه و زبیر و مروان بن حکم و سعید بن عاص و گروهی از قریش نیز نظیر این سخن را به زبان آوردند.

اما علی (علیه السلام) کسی نبود که این شکوه ها و اعتراضات در او مؤثر واقع شده و وی را از راه حق و عدالت منصرف کند، لذا در پاسخ آنان فرمود:

به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال



خدا است! [ سپس فرمود: ]

( الا و إن إعطاء المال في غير حقه تبذير و إسراف، و هو يرفع صاحبه في الدنيا ويضعه في الآخرة، و يكرمه في الناس و يهينه عند الله، و لم يضع أمرؤ ماله في غير حقه و عند غير أهله إلا حرمه الله شكرهم و كان لغيره ودهم، فان زلت به النعل يوما فاحتاج إلى معونتهم فشرخدين و الأم خليل. (1)

بخشیدن مال به کسانی که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است، ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد، اما در آخرت پست خواهد کرد، در میان مردم ممکن است گرامی اش بدانند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مالش را در راهی که خدا اجازه نرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی آنان را متوجه دیگری ساخت، پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.

روزهای اول خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود که طلحه و زبیر پیامی به آن حضرت فرستادند مبنی بر این که ما در امر خلافت تو مردم را ترغیب کرده و برای بیعت آماده کردیم و مهاجر و انصار نیز از ما پیروی کرده و همگی با تو بیعت کردند، حالا که عنان کار به دست تو افتاده ما را رها ساختی و به مالک اشتر و غیر او پرداختی؟

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از فرستاده آنان پرسید: مقصود طلحه و زبیر، از گفتن این سخنان چیست؟ عرض کرد: طلحه حکومت بصره را می خواهد و زبیر امارت کوفه را!

علی (علیه السلام) فرمود: اکنون که آن دو در مدینه بوده و فاقد شغل و مقام اند، مرا

ص: 377

آسوده نمی گذارند، اگر بصره و کوفه در دست آنان باشد، مردم را بیشتر علیه من بشورانند و رخنه و شکاف در امر دین به وجود آورند و من از شرشان ایمن نیستم، به این دو مرد بگو: از خدا و رسولش بترسید و در امت او غائله و فساد ایجاد نکنید و حتما شنیده اید که خداوند می فرماید: ( تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الأرض ولا فساد والعاقبه للمتقین (1) ) «و این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در زمین، خواهان برتری و فساد نیستند و حسن عاقبت برای پرهیزکاران است».

طلحه و زبیر که این سخن بشنیدند یقین کردند که امتیاز طلبی و توقعات بی جا در دستگاه عدالت پرور علی (علیه السلام)، آهن سرد کوبیدن است و باید راه دیگری پیدا کنند تا بلکه از آن طریق به خواسته های خود جامه عمل بپوشانند. (2)

از طرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از بیعت مردم تصمیم گرفت در اولین فرصت کام و عمال عثمان را که هیچ یک شایستگی و صلاحیت حکومت نداشتند، عزل کرده و به جای آنان اشخاص صالح و درستکار بگمارد، بدین جهت نامهای هم به معاویه بن ابوسفیان که از زمان عمر حکومت شام را در اختیار داشت - نوشت و موضوع بیعت مردم و خلافت خود را به وی اعلام کرد و او را به بیعت و اطاعت خود خواند.

معاویه برای این که خود به خلافت رسد، نامه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را از مردم شام مخفی داشت و از آنان برای خود بیعت گرفت و حتی نامه آن حضرت را هم پاسخ نداد تا از فرصت استفاده کرده و مقصودش را به مرحله اجرا گذارد.

معاویه برای این که فرصت مناسبی برای تحکیم موقعیت خود به دست آورد،

ص: 378

---

1- سوره قصص (28)، آیه 83.

2- ناسخ التواریخ، حالات امیرالمؤمنین کتاب جمل ص 29.

بدین فکر افتاد که علی (علیه السلام) را به وسیله اشخاص دیگری سرگرم مبارزه کند، از این رو فوراً نامه ای به زبیر نوشته و او را تحریم به ادعای خلافت کرد. و اضافه کرد که: من از مردم شام برای تو و طلحه بیعت گرفتم که به ترتیب خلافت از آن شما باشد و چون بصره و کوفه به شما نزدیک است پیش از علی (علیه السلام) آن دو شهر را اشغال کرده و به عنوان خونخواهی عثمان، در برابر وی به جنگ برخیزید و بر او غلبه یابید.

چون نامه معاویه به دست زبیر رسید، به طمع خلافت، فریب معاویه را خورد و نامه را از همه مخفی کرد و در خلوت، طلحه را دید و مضمون نامه را به او خبر داد. (1)

و به نقلی، معاویه به زبیر نوشت که من از مردم شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو و بعد از تو نیز طلحه خلیفه باشد. (2)

نامه معاویه، طلحه و زبیر را که به انتصاب امارت بصره و کوفه از جانب علی (علیه السلام) موفق نشده و برای رسیدن به مقاصد خود در جستجوی راه حل دیگری بودند مصمم ساخت که با علی (علیه السلام) از در مخالفت درآمده و با او راه منازعه و مقاتله پیش گیرند و چنان که معاویه نوشته بود، خونخواهی عثمان را بهانه و دستاویز خود قرار دهند، لذا از مدینه عازم مکه شده و در آن شهر زمینه را برای انجام مقاصد شوم خود، مساعد دیدند، زیرا علاوه بر این دو تن، عده ای دیگر نیز از مخالفان علی (علیه السلام)، مانند مروان بن حکم و عایشه در مکه گرد آمده بودند که با ورود طلحه و زبیر بدان شهر، یک گروه چند نفری تشکیل داده و جنگ جمل را پایه ریزی کردند.

ص: 379

---

1- ناسخ - کتاب جمل ص 29 نقل به معنا.

2- منتخب التواریخ، ص 177.

## موقعیت زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جنگ جمل

موقعیت زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جنگ جمل (1)

(یا نساء النبی لتستن كأحد من النساء إن اتقین.. وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الأولى .. (2))، «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید البته اگر تقوا پیشه کنید... و در خانه های خود بمانید و مانند جاهلیت نخستین ظاهر نشوید».

خداوند سبحان، در این آیات، موقعیت و مسئولیت همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مورد توجه قرار داده، و فرموده است: ای همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما مثل زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید، شما به خاطر ارتباط و انتسابتان به رسول الله (صلی الله علیه و آله) از یکسو، و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و دستورات اسلام از سوی دیگر، دارای موقعیت خاصی هستید، شما بدین لحاظ باید سر مشق و الگوی دیگر زنان باشید.

در آیه دیگر فرموده است: والنبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم (3)؛ «پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است، و همسران وی مادران آنان (مؤمنان محسوب می شوند)».

در این آیه مبارکه، خداوند متعال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را، سزاوارتر و به منزله پدر مؤمنین، و همسران آن حضرت را به منزله مادران مؤمنین قرار داده است.

در آیه دیگر خداوند در مقام تأدیب اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

(یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم إلى طعام غیر

ص: 380

- 1- «جمل» به معنای «شتر نر» است. و چون عایشه سوار بر شتر بود و جنگ را رهبری می کرد. لذا این جنگ را، جنگ جمل گفتند.
- 2- سوره احزاب (33)، آیه 33.
- 3- سوره احزاب (33)، آیه 6.

ناظرین إناه ولكن إذا دعيتم فادخلوا فإذا طعمتم فانتشروا ولا مستأنسين لحديث إن ذلكم كان يؤذي النبي فيشتحي منكم والله لا يستحي من الحق وإذا سألتموهن متاعا فسألوهن من وراء حجاب ذلكم أطهر لقلوبكم وقلوبهن وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله.

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که زودتر نیاید و در انتظار وقت غذا ننشینید، و

هنگامی که دعوت شدید داخل شوید، و پس از صرف غذا پراکنده شوید، و به بحث و گفتگو و صحبت با یکدیگر ننشینید، این عمل، پیامبر را ناراحت می کند، ولی از شما شرم می کند (و حرفی نمیزند) اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد، و هنگامی که چیزی از آنان از همسران پیامبر) می خواهید از پشت پرده بخواهید، این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است، و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید. (1)

در این آیه، روی سخن به مؤمنان است، و آداب معاشرت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همسران آن حضرت را بیان کرده است، و خطاب به مؤمنان فرموده است: «وإذا سألتموهن متاعا فسألوهن من وراء حجاب»؛ «هنگامی که از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی می خواهید، از پشت پرده بخواهید».

یعنی هرگاه طبق آداب و رسوم، از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، چیزی به عاریت می خواهید، از پشت پرده سؤال کنید و از مواجه و هم سخن شدن با آنان پرهیز کنید؛ زیرا روشن است که اگر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در معرض دید مردم (هر چند با پوشش اسلامی قرار گیرند، کار خوبی نیست و موجب اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شود، به علاوه، شأن بیت نبوت و همسری رسالت ایجاب می کند که زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیگر زنان تفاوت داشته باشند.

ص: 381

خلاصه، این آیه می فرماید وظیفه شرعی زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرده نشینی است، و وظیفه مؤمنان از پشت پرده سؤال کردن است. (فسالوهن من وراء حجاب) (1) اکنون با توجه به این آیات مبارکات، برای عمل عایشه و طلحه و زبیر چه توجیهی وجود دارد؟

آیا در آن سفر طولانی - از مکه تا بصره به هنگام سوار شتر و پیاده شدن عایشه، چه افرادی حضور داشته و چه اشخاصی او را سوار و پیاده می کردند؟ آیا آنان محرم او بودند و یا اصلاً با او هم سخن نمی شدند و یا از پشت پرده و با وجود حائل با او حرف می زدند؟

آیا رهبری جنگ ملازم با هم سخن شدن با مردان نامحرم نبود؟ آیا امیر و فرماندهی لشکر، ملازم با انس و نجوا با فرماندهان سپاه نبود؟ آیا فرمانده قوا می تواند به طور کلی خود را از سپاه و نگهبانان خویش پنهان دارد؟

آیا عمل و رفتار عایشه و طلحه و زبیر موجب خشم و اذیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشد؟

شیخ مفید فرموده است: در روایت معروف است که: مردی نابینا - مشهور به ابن ام کلثوم - خواست خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برسد، پیش از این که وارد شود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عایشه فرمود: برو پشت پرده، و خود را از این مرد پنهان کن، عایشه گفت: یا رسول الله! این مرد نابینا است و هرگز مرا نمی بیند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر او تو را نمی بیند، اما تو او را می بینی: «إن لم یراک فإنک ترینه» (2)

ص: 382

- 
- 1- لازم به توضیح است که منظور از «حجاب» در این آیه، پوشش زنان نیست، بلکه منظور از آن حائل و پرده» است، و این یک دستور اضافی نسبت به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، مخصوصاً با توجه به کلمه «من وراء» (از پس پرده).
  - 2- کتاب «الجمال» شیخ مفید، ص 80، ترمذی و ابوداود نیز روایتی به همین مضمون از ام سلمه نقل کرده اند. (پاورقی همان).

در صحیح بخاری - که به اعتقاد اهل تسنن، صحیح ترین کتابها بعد از قرآن کریم است. (1) روایت است که: « پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایستاد و در حالی که خطابه ایراد می کرد، اشاره کرد به مسکن عایشه، و سه مرتبه فرمود: اینجا فتنه است، اینجا فتنه است، اینجا فتنه است». «عن عبدالله - رضی الله عنه - ، قال : قال النبی (صلی الله علیه و آله) خطیباً فإشار نحو مسکن عائشه فقال : «ها هنا الفتنه - ثلاثا - من حیث یطلع قرن الشیطان».. (2)

بخاری مضمون این روایت را در پنج مورد دیگر نقل کرده است ولی در این موارد، نام عایشه را نیاورده است. (3)

تعجب از تنظیم کننده فهرست صحیح بخاری است که، در فهرست، واژه (فتن) و فتنه، آدرس روایت اول را - که مشتمل بر نام عایشه است - نیاورده است.

اکنون با توجه به دو آیه مبارکه و روایتی که از صحیح بخاری آوردم، و با توجه به موقعیت امام مسلمانان، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و با توجه به این که جنگ جمل، جنگ عایشه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولین جنگ داخلی میان مسلمانان بود، و اولین فتنه و آشوب و لشگرکشی بود که سرانجام، منجر به کشته شدن هزاران مسلمان و قطع صدها دست که برای گرفتن مهار شتر عایشه، این مادر نامهربان از هم سبقت می گرفتند، و با توجه به پیامدهای آن، متوجه می شویم که این جنگ چه اندازه برای اسلام و مسلمانان گران تمام شد، و تا چه حد بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخت و ناگوار بود، که با چه کسانی بجنگد و با چه گروهی مقابله و رودررو قرار گیرد.

ص: 383

1- به مقدمه آن مراجعه شود.

2- صحیح بخاری، چاپ، دارالسلام، الرياض، ص 514، کتاب فرض الخمس، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی، ح 3104.

3- همان، ح 3279 - 3511 - 5296 - 7092 - 7093.

این جا است که انسان با انصاف، با تمام وجود، می گوید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد، و آخر تابع له على ذلك، اللهم العنهم جميعا».

## اولین جنگ تحمیلی بر علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

### جنگ جمل

علت وقوع جنگ جمل موضوع اختلاف طبقاتی مردم بود که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلفای وقت آن را به وجود آورده بودند و چون خلافت علی (علیه السلام) یک نهضت انقلابی علیه روش گذشتگان و بازگرداندن اوضاع به زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود از این رو گروهی مانند طلحه و زبیر که خود را در خلافت آن حضرت از نظر موقعیت اجتماعی، مانند افراد عادی مشاهده کرده و منافع مادی خود را در خطر می دیدند، بر ضد او دست به مبارزه و شورش زدند و چنان که سابقا اشاره شد، چون آن دو تن در برابر تقاضاهای خود از علی (علیه السلام) پاسخ منفی شنیده و در مدینه هم قادر به اجرای نقشه خود نبودند از این رو مه را برای انجام مقاصد خود انتخاب کرده و در صدد شدند که عازم آن شهر شوند، لذا خدمت علی (علیه السلام) آمده و اجازه خواستند که برای به جا آوردن مراسم عمره به مکه روند؟

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: شما برای رفتن به همه شهرها آزادید ولی این مسافرت شما بدون حيله و نیرنگ نیست، شما نقشهای طرح کرده اید که در مدینه نمی توانید آن را اجرا کنید، ولی طلحه و زبیر به ظاهر سوگند خوردند که از این مسافرت مقصودی جز انجام عمره ندارند.

علی (علیه السلام) به آنان اجازه داد و آن دورا از شکستن عهد و پیمان بر حذر داشت و بیعت خود را با ایشان تجدید کرد و آنان را به گفتار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که در حضور آن دو به علی ع فرموده بود: یا علی! تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین



سرانجام آن دو از خدمت آن حضرت مرخص شده و متوجه مکه شدند و محیط آن شهر را برای فعالیت های خود مساعد یافتند.

پیش از ورود طلحه و زبیر به مکه، عایشه نیز در مکه بود. او وقتی حرکات و اعمال خلاف عثمان را مشاهده کرده بود، مردم را علیه او به شورش وامی داشت و بارها گفته بود که این نعل (2) را بکشید و هنگامی که شورش و محاصره علیه عثمان شدت گرفت و قتل عثمان محرز و مسلم به نظر می رسید عایشه برای این که به ظاهر از این شورش و بلوا بر کنار باشد و یا در برابر استمداد عثمان در محذور اخلاقی نیفتد، آتش فتنه را در مدینه دامن زد و خود به سوی مکه شتافت و در مکه نیز از عثمان بدگویی می کرد.

پس از انجام مراسم حج که به مدینه مراجعت می کرد چون در بین راه خبر قتل عثمان به او رسید و دانست که پس از عثمان علی (علیه السلام) خلیفه شده است از رفتن به مدینه منصرف شد و مجدداً به مکه بازگشت و در آن هنگام حاکم مکه عبدالله بن الحضر می بود که از طرفداران جدی عثمان و از مخالفان سرسخت علی (علیه السلام) بود.

علاوه بر عایشه و حاکم مکه و طلحه و زبیر و مروان، سایر مخالفان علی (علیه السلام) نیز از گوشه و کنار در مکه جمع شده بودند.

اجتماع این گروه مخالف و بحث آنان درباره مخالفت با علی (علیه السلام) به جنگ

ص: 385

---

1- اثبات الوصیه مسعود

2- اول من سمي عثمان نعتلا عائشه، و النعتل الكثير شعر اللحيه و الجسد، و كانت تقول: اقتلوا نعتا قتل الله نعتلا: (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 2، ص 77، ضمن شرح خطبه 79. و (الجمل) شيخ مفيد، ص 76، و كامل ابن الأثير (ج 3 - ص 80) و النهايہ (ج 4 - ص 166) واژه نعتل و تاج العروس «أن عائشه سمت عثمان نعت» و هو اما رجل يهودي، او الشيخ الأحمق. او رجل طويل اللحيه بمصر». همان.

جمل منجر گردید، عایشه هم برای این که از سایر زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز برای خود کمک و همدستی فراهم کند بدین فکر افتاد که ام سلمه و حفصه را نیز فریب دهد و آن دو را همراه این گروه به راه اندازد ولی وقتی نزد ام سلمه رفت با مخالفت شدید وی روبرو شد.

ام سلمه گفت: ای عایشه! مگر تو نبودی که مردم را به قتل عثمان ترغیب میکردی؟ امروز چه شده است که به خونخواهی او پیا خاسته ای؟ و این چه مخاصمت و دشمنی است که با علی مرتضی (علیه السلام) میکنی؟ در صورتی که او برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جانشین اوست، امروز هم مهاجر و انصار با او بیعت کرده اند، گذشته از اینها، مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره زنان خود از قول خدای تعالی نفرمود:

(و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الأولى) (1)؛ «در خانه های خود قرار گیرید و مانند ایام جاهلیت خودنمایی نکنید».

سخنان ام سلمه مخصوصا استناد او به قرآن مجید، عایشه را کاملا خرد کرد و یارای جوابگویی در برابر او نداشت (2) و چون از جانب ام سلمه ناامید شد پیش حفصه رفت. حفصه دعوت او را اجابت کرد ولی برادرش عبدالله بن عمر، خواهر خود را از این عمل بازداشت. عایشه چون از طرف حفصه نیز مساعدتی ندید ناچار به تنهایی به راه افتاد و فرماندهی این عده ماجراجورا به عهده گرفت (3).

بالآخره عایشه به دستگیری طلحه و زبیر و سایر مخالفان، در مکه لشکر آرایی کرده، و راه بصره را پیش گرفتند

ص: 386

---

1- سوره احزاب (33)، آیه 33.

2- الجمل، شیخ مفید، ص 126. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، شرح خطبه 79.

3- همان.

در بین راه به محلی به نام «حوأب» رسیدند، سگ های آن محل به سوی آنان روی آورده به شدت سر و صدا و پارس می کردند، مردی از اطرافیان عایشه گفت: «حوأب» چقدر سگ درنده دارد.

عایشه با شنیدن کلمه «حوأب» گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون» به راستی که من همان زن هستم، زیرا در حالی که من و سایر زنان آن حضرت در کنار پیامبر بودیم، شنیدم که فرمود: «کاش می دانستم کدام یک از شما سوار شتر شود و سگان حوأب» در روی او بانگ زنند، و از چپ و راست او جمع کثیری کشته شوند». (1)

پس از این ماجرا عایشه، زبیر و طلحه را خواست و گفت: من از اینجا باز می گردم، و آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده بود برای آنان گفت.

طلحه و زبیر که خود را گرفتار دیدند، با هم تباری کرده و به عایشه گفتند اینجا حوأب» نیست، و آن مرد اشتباه کرده است.

عایشه قبول نکرد و اضطراب او را گرفت و مجدداً گفت: مرا بازگردانید، زنان را با لشکرکشی و جنگ چه کار؟

سرانجام عبدالله زبیر حدود هفتاد نفر از سالمندان آن محل را با پرداخت رشوه نزد عایشه حاضر ساخت و آنان شهادت دادند که اینجا «حوأب» نیست، و عایشه پذیرفت و به سوی بصره حرکت کردند. (2)

همچنین ابن جوزی حنفی نقل کرده است که سگهای حوأب پارس کردند،

ص: 387

---

1- عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) لغاء شه و عنده نساءه: لیت شعری ایتکن صاحبه الجمل تخرج حتی تنبحها کلاب الحوأب، یقتل عن یمینها و شمالها خلق کثیر کلهم فی النار..... الجمل، شیخ مفید، چاپ داوری، ص 230). و تذکره الخواص، ص 66

2- ناسخ التواریخ، جنگ جمل. (داستان خلاصه شد)

عایشه پرسید این مکان چه نام دارد؟ شخصی که مهار شتر او را در دست داشت گفت: اینجا حوآب است، عایشه گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» و فریاد زد: «و صرخت بأعلى صوتها» و شترش را خواباند و گفت: به خدا سوگند صاحب سگهای حوآب من هستم، و سه مرتبه فریاد زد که مرا به حرم خدا و رسول خدا برگردانید، طلحه و زبیر گفتند: اینجا حوآب نیست، و 50 مرد آوردند و شهادت دادند که اینجا حوآب نیست، و شعبی (یکی از دانشمندان معروف اهل تسنن) گفته است: فهی اول شهادة زور فی الإسلام. این اولین گواهی و شهادت دروغ در اسلام بود. (1)

### حرکت حضرت امیر (علیه السلام) به سوی بصره و حوادث قبل از جنگ

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خلال این مدت مشغول تعویض فرمانداران شهرستان ها بود و به طوری که قبلاً اشاره شد نامه ای هم به وسیله، جریر بن عبدالله بجلی به معاویه فرستاد و او را به بیعت خود دعوت کرد، ولی معاویه به جای پاسخ نامه علی (علیه السلام)، نامه ای به زبیر نوشته و او را به مخالفت با آن حضرت وادار کرد و علی (علیه السلام) را به قتل عثمان متهم کرد و به آن حضرت نوشت که قاتلان عثمان را تسلیم وی کند.

امام (علیه السلام) که در میان مخالفان خود، معاویه را از همه حيله گرتتر، و نفوذ او را در شام نیز می دانست، تصمیم گرفت که ابتدا به شام رفته و کار معاویه را یکسره کند ولی در این هنگام خبر رسید که عایشه به دستگیری طلحه و زبیر بصره را متصرف شده و به عنوان خونخواهی عثمان، مردم را علیه علی (علیه السلام) شورانیده اند، و حدود چهارصد نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را کشته و نگهبانان بیت المال را نیز به قتل رسانده و بیت المال را غارت کرده اند و خواستند عثمان

ص: 388

---

1- تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی، چاپ مکتبه نینوی، طهران، ناصر خسرو، ص 66.

بن حنیف - استاندار منصوب از طرف حضرت امیر (علیه السلام) - را نیز بکشند.

ابن جوزی حنفی نقل کرده است که عثمان بن حنیف با گروهی از همراهانش در مسجد بودند، طلحه و زبیر آنها را غافلگیر کردند و عثمان بن حنیف را زیر پای خود لگدمال نمودند، و ریش او را کندند و فرستادند نزد عایشه، و از وی در باره عثمان بن حنیف کسب تکلیف کردند، عایشه گفت: او را بکشید، یکی از زنان حاضر گفت: ای عایشه تو را به خدا سوگند می دهم که او را نکشید، او صاحب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، پس عایشه گفت: او را چهل ضربه شلاق بزنی و موی سر و ریش و ابرو و حتی موهای پلک چشمانش را بکنی، طلحه و زبیر به دستور عایشه عمل کردند و بیت المال را غارت نمودند و هفتاد نفر از مسلمانان را بدون جرم کشتند. «فهم أول من قتل فی الإسلام ظلماً»؛ این گروه اولین کسانی هستند که در اسلام ظالمانه کشته شدند. (1)

پس از این ماجرا، عثمان ابن حنیف از بصره خارج شد، و طی طریق نمود تا نزدیک حضرت امیر (علیه السلام) رسید، ولی او را نشناختند. گفت: من عثمان بن حنیف هستم که از بصره می رسم. حضرت امیر (علیه السلام) به او فرمود: از نزد ما پیرمردی سالمند رفتی و اکنون جوانی آمد (بدون ریش) بازگشتی. (2)

امام علی (علیه السلام) ناچار، از تصمیم حرکت به شام منصرف شد و در صدد برآمد که اول شورشیان بصره را به راه، و اصلاح درآورد، سپس عازم شام گردد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مسجد بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود:

«ایها الناس إن عایشه سارت إلى البصره ومعها طلحه و الزبیر و کل منهما

ص: 389

1- تذکره الخواص، ص 66.

2- ناسخ التواریخ.

یری الأمر له دون صاحبه، أما طلحه فابن عمها و اما الزبير فختنها، والله لو ظفروا بما أرادوا ولن ينالوا ذلك ابدأ ليضربن أحدهما عنق صاحبه بعد تنازع منهما شديد والله ان راكبه الجمل الأحمر ما تقطع عقبه ولا تحل عقده إلا في معصية الله و سخطه حتى تورد نفسها و من معها موارد الهلكه. ای والله ليقتلن ثلثهم و ليهربن ثلثهم و ليشوبن ثلثهم و انها التي تبجحها كلاب الحوئب و انهما ليعلمان منخطان و رب عالم قتله جهله و معه علمه و لا ينفعه، حسينا الله و نعم الوكيل»..(1)

«ای مردم! عایشه به همراهی طلحه و زبیر به سوی بصره رفته و هر یک از طلحه و زبیر حکومت را برای خود می خواهند، بدون دیگری، اما طلحه پسر عموی عایشه است و زبیر هم شوهر خواهر اوست، به خدا سوگند! اگر بدانچه می خواهند ظفر یابند و با اینکه هرگز بدان نائل نخواهند شد، هر یک از آن دو، گردن رفیقش را می زند، و سوگند به خدا!

این زنی که بر شتر سرخ مو سوار شده (عایشه) بر هیچ پشتهای نگذارد و هیچ عقده ای را نگشاید، مگر در معصیت و غضب خدای تعالی، تا این که خود و همراهانش را به هلاکت اندازد، به خدا سوگند [از لشکر آنان] یک سومشان کشته می شود و یک سومشان فرار می کنند، و یک سوم آنان از طغیان خود بر می گردند. و این عایشه همان زنی است که سگهای حوآب به او بانگ زنند [اشاره به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. و طلحه و زبیر می دانند که هر دو، به راه خطا می روند. [ولی] چه بسا عالمی که از علمش سود نبرد و جهلش او را بکشد، خداوند ما را کافی است و چه وکیل خوبی است».

البته تجهیز لشگر، علیه عایشه أم المؤمنین که همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دختر ابوبکر بود و همچنین برای سرکوبی طلحه و زبیر که از شخصیت های مهم و از اصحاب سرشناس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، چندان کار ساده و آسانی نبود، از این رو علی (علیه السلام) اعمال خلاف آنان را که در بصره مرتکب شده بودند، به اهل مدینه

ص: 390

گوشزد کرد تا مردم را برای حرکت به سوی بصره، به منظور جنگ با اصحاب جمل آماده کند. لذا فردای آن روز مجدداً به منبر رفته و ضمن ایراد خطبهای چنین فرمود:

طلحه و زبیر و یارانشان بر من خروج کردند، و همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - عائشه - را به همراه خود می کشیدند، چونان کنیزی را که به بازار برده فروشان می برند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگهداشتند. اما پرده نشین حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. لشکری را گرد آوردند که همه آنان به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند، پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمانان، و به مردم بصره حمله کردند، گروهی از آنان را شکنجه و گروه دیگر را با حيله کشتند.

به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی یافتند و او را عمده بدون گناه می کشتند کشتار همه ایشان برای من حلال بود، زیرا همگان حضور داشتند و انکار نکردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع نکردند، چه رسد به این که ناکثین به تعداد لشکریان خود از مردم بی دفاع بصره قتل عام کردند. (1)

علی (علیه السلام) با خطابه شیوا و بلیغ خود اهل مدینه را از قضایا آگاه ساخت و

ص: 391

---

1- فخر جوا یجرون حرمه رسول الله (صلی الله علیه و آله) کما تجر الأمه عند شرائها، متوجهین بها إلى البصره فحبسا نساء هما فی بیوتهما، و أبرزوا حبیس رسول الله (صلی الله علیه و آله) لهما و لغيرهما. فی جیش ما بینهم رجل إلا وقد أعطانی الطاعه، و سمح لی بالبیعه، طائعا غیر مکره، فقد موا بنوا علی عالمی بها و خزان بیت مال المسلمین و غیرهم من أهلها، فقتلوا طائفه صبرا، و طائفه غدرا، فوالله لؤلّم یصیبوا من المسلمین إلا رجلا واحدا معتمدین (معتقدین) لقتله، بلا جرم جره، لحل لی قتل ذلک الجیش کله، إذ حضروه فلم ینکروا، و لم یدفعوا عنه بلسان ولا بید، دغ ما أنهم قد قتلوا من المسلمین مثل العده التي دخلوا بها علیهم! (نهج البلاغه، خطبه 172).

نقشه های مورانه اصحاب جمل را که پس از بیعت با آن حضرت، نقض عهد کرده و موجب بروز این گونه حوادث شده بودند، برایشان روشن کرد و برای دفع این غائله، مردم مدینه را از جا حرکت داد.

حضرت امیر (علیه السلام) سهل بن حنیف را در مدینه بجای خود گذاشت و گروهی از مهاجر و انصار را که اکثرشان از کسانی بودند که در جنگ بدر شرکت داشتند، بسیج کرده و راه بصره را در پیش گرفت و امام حسن (علیه السلام) و مالک اشتر و محمد بن ابوبکر را با تنی چند به کوفه فرستاد تا سپاهی نیز در آن شهر برای ملحق شدن به لشکریان علی (علیه السلام) تجهیز کنند.

آن زمان فرماندار کوفه ابو موسی اشعری بود که از طرف عثمان حکومت کوفه را داشت و علی (علیه السلام) به او نوشته بود که مردم کوفه را برای جنگ آماده کند، ولی او به تصور این که طرفداری از خونخواهی عثمان، و کمک به طلحه و زبیر او را در محل اولیه خود ثابت خواهد کرد، مردم کوفه را به حمایت طلحه و زبیر که به ظاهر مدعی خون عثمان بودند، دعوت کرد و از بیعت گرفتن برای علی (علیه السلام) خودداری کرد.

فرستادگان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، هر چه او را نصیحت کردند، سودی نبخشید تا این که مالک اشتر دارالاماره را اشغال کرده و غلامان ابو موسی را پراکنده ساخت. و چون در آن هنگام خود ابو موسی در مسجد بود مالک به مسجد وارد شد و ابو موسی را از منبر پایین کشید و بانگ زد: ای خائن! مردم جز علی (علیه السلام) با کسی بیعت نمی کنند، ابو موسی وقتی خود را در دست مالک عاجز دید، سکوت اختیار کرد و از در التماس و زاری برآمد، سپس مالک به منبر رفت و مردم را برای بیعت با علی (علیه السلام) فراخواند و تقریباً از تمام مردم کوفه بیعت گرفت و توانست در اندک مدتی در حدود دوازده هزار نفر تجهیز کرده و به خدمت آن حضرت روانه کند.



این عده از کوفه حرکت کرده و در محلی به نام ذی قار به اردوگاه علی (علیه السلام) پیوستند و پس از اظهار خرسندی از دیدار آن حضرت عرض کردند: سپاس خدای را که ما را برای همجواری تو مخصوص گردانید و به یاری ات گرامی فرمود، علی (علیه السلام) هم ضمن قدردانی از آنان بپاخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنان را ستود و آنگاه در مورد طلحه و زبیر که نقض عهد کرده و به بهانه خونخواهی عثمان از بصره آمده بودند سخنانی فرمود و سپاهیان را از جریان اوضاع و احوال آگاه گردانید. و آنان نیز پس از استماع بیانات امام (علیه السلام) آمادگی خود را برای فداکاری و جانبازی در راه حق به منظور از بین بردن این فتنه به اطلاع حضرتش رساندند. (1)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با سپاهیان خود از ذی قار حرکت و تا محلی به نام زاویه که در چند کیلومتری بصره بود پیش رفت و در آنجا اردو زد و چون آن بزرگوار همیشه صلح و آشتی را بر جنگ و خونریزی ترجیح می داد از همان محل نامه ای به طلحه و زبیر فرستاد و آنان را نصیحت کرد و علاوه چند نفر، از جمله قعقاع بن عمرو را نیز برای مذاکره با اصحاب جمل به سوی بصره فرستاد تا ایشان را با پند و اندرز از وخامت عاقبت این کار برحذر دارند. ولی مخالفان که خود را در این جنگ غالب و پیروز می پنداشتند، از قبول هر گونه پندی خودداری کردند.

زیرا عایشه از مخالفت ابوموسی با علی (علیه السلام) در کوفه آگاه شده بود و تصور می کرد که از مردم کوفه کسی آن حضرت را یاری نخواهد کرد. و چون یقین کردند که علی (علیه السلام) به نزدیکی بصره رسیده است، عایشه که فرماندهی کل سپاه را بر عهده داشت به زبیر مأموریت داد که به کمک طلحه و مروان و سایرین، به صف آرایی سپاه پرداخته و آماده جنگ باشند، و تعداد افراد این سپاه در حدود سی هزار نفر بود که

ص: 393

اصحاب جمل آنان را در مسیر راه از شهرهای مختلف جمع آوری کرده بودند. قعقاع که از سخنان خود نتیجه نگرفته و از طرفی صف آرای سپاهیان مخالفان را مشاهده کرد نزد علی (علیه السلام) برگشت و او را در جریان امر گذاشت.

در خلال این مدت تعداد سه هزار نفر نیز از مردم بصره - از قبیله ربیعہ - به سپاهیان علی (علیه السلام) پیوسته بودند که مجموع آنها در حدود بیست هزار نفر می شد.

و چون آن جناب اصحاب جمل را مصمم به جنگ دید فرماندهان خود را که از جمله مالک اشتر و عدی بن حاتم و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و دیگران بودند از نیت طلحه و زبیر آگاه ساخته و مأموریت‌های رزمی آنان را نیز تعیین و مشخص کرد.

عایشه هم با سپاه خود راه زاویه را که در شمال بصره و محل مناسبی برای دفاع از شهر بود در پیش گرفت و پس از رسیدن بدانجا در مقابل لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) توقف کرد و بنا به روایات برخی از مورخان صف آرای سپاهیان طرفین در برابر هم، هفدهم جمادی الاولی سال سی و شش هجری بود. (1)

روز بعد زبیر واحدهای مختلفی سپاه جمل را فرمان داد تا منظم به سوی لشکر علی (علیه السلام) پیش روند، چون آن حضرت متوجه شد که تقریباً آتش جنگ شعله ور می شود، به لشکر خود فرمان عقب نشینی داد که شاید جنگ درگیر نشود، و کار به صلح و صفا خاتمه یابد، عایشه نیز سپاه خود را فرمان برگشت داد و در آن روز که اولین روز جنگ بود میان طرفین جنگی واقع نشد.

فردای آن روز که هر دو سپاه، لباس جنگ پوشیده و مقابل هم ایستاده بودند، حضرت امیر (علیه السلام)، به تنهایی از سپاهیان خود جدا شد و بدون شمشیر و زره، به سوی سپاه بصره اسب تاخت تا به صف مقدم سپاه عایشه رسید و با صدای بلند،

ص: 394

زبیر را صدا زد، همه مات و مبهوت شده و نمی دانستند که مقصود علی (علیه السلام) از این یکه تازی چیست، و با رشادت بی نظیری، تنها بدون شمشیر و زره مقابل صفوف دشمن آمده است چه نظری دارد؟

زبیر که در کنار هودج عایشه بود غرق در فولاد و زره شد، و رکاب بر اسب زد و در مقابل علی (علیه السلام) ایستاد، چون عایشه زبیر را در برابر آن حضرت دید مرگ او را حتمی دانست، ولی به او گفتند: آسوده خاطر باش علی (علیه السلام) به این ترتیب کسی را نمی کشد، و شمشیر هم نبسته است، حتما با زبیر کار دارد.

زبیر چشم به چشم علی (علیه السلام) دوخت تا ببیند با او چکار دارد.

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: این چه ماجرای است که شما راه انداخته اید؟

زبیر گفت: برای خونخواهی عثمان!

علی (علیه السلام) فرمود: اگر راست می گوید شما دستهای خود را بسته و خودتان را تسلیم ورثه عثمان کنید، مگر غیر از شما کس دیگری محرک قتل عثمان بود؟

زبیر سکوت کرد، علی (علیه السلام) فرمود: من آمدم که تو را از اشتباه خارج کنم و سخنان چندی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تو فرموده و تو آنها را فراموش کرده ای به تو تذکر دهم، آنگاه فرمود: ای زبیر! یاد داری که من روزی دنبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گشتم و او در منزل عمرو بن عوف بود و چون بدانجا آمدم آن حضرت دست تو را در دست خود گرفته بود و به محض ورود من رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیشدستی فرمود و به من سلام کرد، تو گفتی: ای علی! چرا تکبر کردی و زودتر به پیامبر سلام نکردی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای زبیر! علی متکبر نیست و در آینده، تو با او جنگ خواهی کرد و جنگ تو ظالمانه است؟

باز فرمود: یادت می آید که روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به تو فرمود: آیا علی را دوست داری؟ گفتی: بلی، یا رسول الله او پسر دایی من است، آن حضرت فرمود:

با وجود این با او به جنگ و ستیز خواهی ایستاد!

علی (علیه السلام) نظیر این سخنان را به گوش زبیر خواند و زبیر از شنیدن و یاد آنها عزم و اراده اش سست شد و گذشته ها را به یاد آورد و دید چگونه به طمع دنیا، با پسر دایی خود که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز هست، به جنگ برخاسته و خود را برای همیشه گرفتار غضب الهی می کند! (1)

زبیر شرم‌منده شد و از علی (علیه السلام) معذرت خواست و عرض کرد: قول می دهم که هم اینک از سپاه بصره خارج شوم و کوچکترین دخالتی در این کار نکنم، علی (علیه السلام) به طرف سپاه خود روان شد، زبیر هم بهت زده و متزلزل نزد عایشه برگشت.

عایشه پرسید علی چکارت داشت؟ گفت: راجع به گذشته ها صحبت می کرد، عایشه گفت: احساس می کنم که چند کلمه سخن علی، تو را متزلزل کرده است، البته حق هم داری، کیست که با علی روبرو شود و رعب و هیبت علی در ارکان وجود او لرزه نیندازد و این امر مسلم است زیرا حریف ما کسی است که ابطال و شجاعان عرب از ذکر نام او به خود می لرزند.

عایشه به اندازه ای از این سخنان نیشدارگفت تا زبیر را به خشم آورد، پسرش عبدالله بن زبیر نیز سخنان عایشه را تأیید کرد، زبیر به پسرش گفت: من قسم خورده ام که در این غائله جنگ نکنم، عبدالله گفت: قسم را می توان با دادن کاره جبران کرد، زبیر، خشمگین شد و غلام خود را به کفاره سوگندی که یاد کرده بود آزاد کرد و یکسر به سپاه علی ان تاخت.

علی (علیه السلام) فرمود: زبیر را آزاد گذارید او خیال جنگ ندارد، زبیر هم مقداری حمله های نمایشی را، بدون این که به کسی زخمی بزند یا خود زخمی بردارد، انجام داد و چون به طرف سپاه بصره بازگشت به پسرش عبدالله و همچنین به

ص: 396

عایشه رو کرد و گفت: دیدید که من از حمله به اینها ترسی ندارم، عبدالله خندید

و گفت: این هم نوعی حيله است، ولی زبیر به این سخنان گوش نداد و از

لشکرگاه جمل خارج شد.

### چگونگی کشته شدن زبیر

زبیر لشکر عایشه را ترک کرد و به سوی مدینه حرکت نمود، وقتی به وادی السباع رسید، مهمان مردی به نام عمرو بن جرموز شد، و چون به خواب رفت، عمرو، شمشیر کشید و سر زبیر را برید و بدنش را زیر خاک کرد و سر او را پیش علی (علیه السلام) آورد، حضرت فرمود: چرا زبیر را کشتی، کار خوبی نکردی؛ زیرا او مهمان تو بود و علاوه بر این، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به قاتل زبیر لعنت فرستاد و او را نفرین کرد.

عمرو متحیر شد و تا حدی هم متأسف گردید و آنگاه به علی (علیه السلام) گفت: من نمی دانم، با شما خاندان بنی هاشم چگونه باید رفتار کرد، بر کسی که شما را نافرمانی کند لعنت می فرستید، و اگر دشمنانتان را بکشد باز لعنت میفرستید. (1)

### آغاز و پایان جنگ جمل

پس از رفتن زبیر پسرش عبدالله به دستور عایشه لشکر را فرمان داد تا سپاهیان علی (علیه السلام) را تیرباران کنند و لشکر امام (علیه السلام) نیز بانگ برآورده و از آن حضرت اجازه جنگ خواستند.

امام علی (علیه السلام) که همیشه صلح را بر جنگ ترجیح می داد، صبر کرد، بلکه تا سر حد امکان از وقوع جنگ، جلوگیری کند ولی در اثر سکوت لشکر علی (علیه السلام)

ص: 397

---

1- منتخب التواریخ، ص 178. و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ضمن شرح خطبه 8، (ج 1، ص 77)

دشمن، جری تر شده و بر شدت تیراندازی افزودند تا این که چند نفر از لشکر امام (علیه السلام) را زخمی کردند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بار دیگر برای هدایت آنان و اتمام حجت، قرآن را در دست گرفت و فرمود: چه کسی حاضر است این قرآن را مقابل این مردم ببرد و آنان را به عمل به آن دعوت کند؟ جوانی به نام «مسلم مجاشعی» جلو آمد و عرض کرد: من انجام می دهم، حضرت فرمود: بر من معلوم است که هر کس قرآن را ببرد، دو دستش را قطع می کنند، و سپس او را می کشند.

مسلم عرض کرد: باکی بر من نیست، و این پیش آمد در راه خدا اندک است، و قرآن را گرفت و مقابل لشکر عایشه رفت، هنگامی که شروع به صحبت کرد، ابتدا دست راستش را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، آن را نیز قطع کردند، و سرانجام او را شهید نمودند، و قرآن روی زمین افتاد.

وقتی امام (علیه السلام) آن صحنه را مشاهده کرد فرمود:

«لأحول ولا قوه إلا بالله، الآن طاب القتال»؛ «نیست حول و قوه ای مگر از جانب خدا، اکنون جنگ گوارا شد»، و بلافاصله سربازان را فرمان رزم داد و پسرش محمد حنفیه را مأمور حمله به صفوف سربازان دشمن کرده و چنین فرمود: «تزول الجبال ولا تزل...»<sup>(1)</sup>. «کوهها از جا کنده شوند، تو از جای تکان نخور، دندان روی دندان بفشار و کاسه سرت را به خدا عاریه ده، پای خود را چون میخ در زمین بکوب و تا آخرین صفوف لشکر چشم انداز تو باشد و بدان که پیروزی از جانب خداوند سبحان است».

محمد حنفیه فوراً به حمله پرداخت و با این که شجاع، دلیر و قهرمان و رزمنده بود ولی در اثر کثرت تیرها که به وسیله تیراندازان دشمن مانند باران به اطرافش

ص: 398

می بارید کمی تأمل کرد تا بلکه شدت بارش تیرها اندکی کاهش یابد، علی (علیه السلام) نزدیکش قرار گرفت و دست بر سینه او زد و فرمود: «تلک عرق من أمک»؛ «این احتیاط و ملاحظه کاری از مادرت به تو بارش رسیده است، والا پدرت این چنین نیست»، آنگاه علی (علیه السلام) خود به تنهایی بر صفوف سپاه عایشه حمله کرد؟

حضرت امیر (علیه السلام)، مانند شعله های آتشی که بر خرمن کاه افتد در اندک زمانی نظام رزمی قشون عایشه را متلاشی ساخت و بسیاری از شجاعان و نام آوران نامی را که در برابر او عرض اندام می کردند، به خاک افکند و به قدری رشادت به خرج داد و شمشیر زد که شمشیرش خم شد، آنگاه خود را کنار کشید و شمشیر را با زانوی خویش راست گردانید و مجدداً به حمله پرداخت و پس از جنگ و جدال شدید، به قرارگاه خود مراجعت فرمود، و به محمد حنفیه گفت: ای پسر حنفیه!

این چنین حمله کن، اصحاب امام (علیه السلام) عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! محمد شجاع کم نظیری است، اما کیست در قوت دل و نیروی بازو همانند شما باشد.

آنگاه محمد حنفیه با تنی چند، از انصار و جنگجویان بدر، به حمله پرداخت و پس از کشتار زیاد از سپاه عایشه، پیروزمندانه به محل خود بازگشت. و در نتیجه این حملات در همان روز اول جنگ، شکست فاحشی به سپاه بصره روی داد و در روز دوم و سوم نیز در اثر حملات و پیشروی لشکر امام (علیه السلام) سپاه عایشه عقب نشینی کرده و نیروی هر گونه مقاومت از آنان سلب گردید.

فرماندهان زیر دست علی (علیه السلام) مانند مالک اشتر و عمار یاسر و دیگران هر یک به نوبه خود رشادتها به خرج داده و دشمن را مانند برگ خزان به زمین فرو ریختند، از آن سو طلحه نیز مردم را به صبر و مقاومت دعوت کرده و از پراکندگی و فرار آنان جلوگیری می کرد. مروان بن حکم که از طلحه چندان خوشدل نبود، پشت سر غلام خود کمین کرده و تیری جانگداز و زهرآلود به سوی طلحه

انداخت که اتفاقاً آن تیر هم مؤثر واقع شد و طلحه را به هلاکت رسانید. (1)

با مرگ طلحه سپاهیان جمل پراکنده شده و فرار کردند و لشگر علی (علیه السلام) هم به

ص: 400

1- طلحه با خفت و خواری کشته شد این جوزی حنفی نقل کرده است که طلحه سوار بر مرکبش در میدان جنگ متوقف بود، ناگاه تیری بر رانش خورد و خون جاری گشت، به غلامش گفت: مرا دریاب، غلام وی او را به یکی از خانه های بصره برد، و او از آنچه برایش پیش آمد افسوس می خورد و اظهار ندامت می کرد و در اثر خون ریزی زیاد وفات کرد. و در روایتی آمده است که مروان بن حکم، طلحه را در صحنه جنگ غافلگیر کرد و گفت: امروز روزی است که باید خون عثمان را از طلحه مطالبه کنم (چون طلحه را شریک در قتل عثمان می دانست و تیری به جانب او زد که به ران طلحه اصابت نمود و سرانجام موجب مرگ وی شد. با اینکه طلحه و مروان هر دو از لشکر عایشه و در مقابل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بودند). (تذکره الخواص، ص 76) و در سفینه البحار است که: مروان گفت: امروز وقت آن است که خون عثمان را از طلحه مطالبه و او را به تلافی قتل عثمان بکشم، و تیری به جانب طلحه رها کرد، تیر به ساق پای طلحه اصابت نمود و رگ بزرگ پای او را شکافت و خون جاری گشت، طلحه به غلامش گفت: مرا سوار کن و به گوشه ای ببر که این خونریزی مرا می کشد، غلامش گفت: شتاب کن و آتورا همین جا می کشند. طلحه گفت: به خدا سوگند ندیدم شخص بزرگی مانند من این گونه ضایع شود (و بدون مقاتله و رو در رویی با کسی کشته شود و این گونه ذلیلانه بمیرد) غلامش او را به خانه ای از خانه های بصره برد و در آنجا از دنیا رفت. (سفینه البحار، ج 5، ص 324، به نقل از بحار 32/177) بحار از کافی نقل کرده که حضرت امیر (علیه السلام) در روز جمل خطبهای خواند و در ضمن آن فرمود: عجب است از طلحه که مردم را بر کشتن عثمان تشویق و تحریک کرد، و همین که عثمان کشته شد، با میل و رغبت با من بیعت نمود، و پس از آن بیعتش را شکست [آنگاه حضرت امیر بر علیه طلحه و زبیر دعا کرد و گفت: «اللهم خذه ولا تمهله، وإن الزبیر نکث بیعتی و قطع رحمی و ظاهر علی عدوی فاکفنیه الیوم بما شئت»؛ «بار پروردگار! طلحه را بگیر و مهلتش مده، همچنین زبیر بیعت با من را شکست و قطع رحم نمود، خداوندا هر طور میدانی امروز مرا از زبیر کفایت کن»]. (خسرالدنیا والآخرة). (بحار الانوار، ج 32، ص 194، به نقل از کافی، کتاب الجهاد، باب 25، ح 4)



تعقیب آنان پرداختند و تنها قبیله بنی ضبه مانده بود که اطراف هودج عایشه را گرفته و با سرسختی عجیبی از او دفاع می کردند.

در این هنگام عایشه فریاد برآورد و خطاب به لشکرش گفت: ای فرزندان من! «ألکره أکره» پی در پی حمله کنید، که من بهشت را برای شما ضمانت می کنم.

سپس پارچه ای را که به خود پیچیده بود، سمت راست آن را برگرداند و بر شانه راستش انداخت - مانند وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خواندن نماز باران انجام می داد و به اطرافیانش گفت: مشتی خاک و ریگ به من بدهید، وقتی گرفت آنها را به جانب حضرت امیر (علیه السلام) و لشکرش پاشید و گفت: «شاهت الوجوه»، (رویتان سیاه و زشت و تباه باد) و خواست با این کارش، کار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که در جنگ بدر، در برابر مشرکان انجام داد، انجام دهد، و خود و لشکرش را به منزله پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اصحابش، و حضرت امیر (علیه السلام) و لشکرش را به منزله مشرکان وانمود کند، ولی در مقابل، حضرت امیر (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الشیطان رمی»؛<sup>(1)</sup>

«این تو نبودی که خاک و ریگ به صورت ما پاشیدی، بلکه شیطان پاشید».<sup>(2)</sup>

فرماندهان علی (علیه السلام) با شجاعت بی نظیری به حمله پرداخته و رو به هودج عایشه گذاشتند، هر دستی که مهار شتر عایشه را می گرفت به ضرب شمشیر لشکر علی (علیه السلام) از بازو می افتاد و نقل شده که حدود نود و هشت نفر مهار شتر عایشه را گرفتند و دو دست آنان، یکی پس از دیگر قطع شد، تا این که عبدالرحمن بن سرد و به نقل بعضی، امام حسن (علیه السلام) خود را به شتر رسانیده و آن

ص: 401

1- اقتباس از سوره انفال، آیه 17.

2- الجمل، شیخ مفید، ص 186، و ناسخ التواریخ.

را پی کرد، هودج در افتاد و مدافعین آن هم فرار کردند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اسب براند و نزد عایشه آمد و فرمود: «یا عایشه! اهلکذا أمرک رسول الله أن تفعلی؟»؛ «ای عایشه! آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به تو فرموده بود که این چنین کنی؟»

عایشه گفت: «یا ابا الحسن! ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح!» (1)؛ «یا علی! ظفر یافتی نیکویی کن، و مالک شدی عفو و مدارا فرما».

حضرت امیر (علیه السلام) به محمد بن ابی بکر - برادر عایشه - فرمود: مراقب خواهرت باش، و جز تو کسی نزدیک هودج او نشود، محمد رفت و دست در هودج کرد و لباس عایشه را گرفت که او را خارج کند، عایشه صدا بلند کرد که تو کیستی که دستت با لباس من تماس پیدا کرد؟ (یعنی تو نامحرم هستی و نباید دستت به جامه من بخورد!) محمد گفت: ساکت باش، من برادر تو هستم، ای خواهر! ای عایشه با خود چه کردی؟ معصیت خدا کردی، پرده خویش دریدی، حرمت خود را تباه کردی و برای جنگ از خانه ات بیرون آمدی. و پس از توییح وی، او را به خانه ای که قبل از جنگ در آن سکونت داشت، منتقل کرد.

سپس حضرت امیر (علیه السلام) به عبدالله عباس فرمود: نزد عایشه برو و بگو برای رفتن به مدینه آماده شود. عبدالله عباس آمد درب خانه ای که عایشه آن جا بود، و اجازه ورود خواست، عایشه اجازه ورود نداد. عبدالله عباس بدون اجازه وارد خانه شد و فرشی که در کنار خانه بود پهن کرد و نشست.

عایشه گفت: ای پسر عباس! برخلاف دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کردی و بدون اذن من وارد خانه من شدی، و روی فرش من نشستی؟

ص: 402

---

1- منتخب التواریخ، ص 179 - ناسخ کتاب امیرالمؤمنین کتاب جمل ص 85. (تنجح یعنی: عفو و بخشش).

ابن عباس گفت: ای عایشه! ما دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بهتر از تو می دانیم، و این خانه، خانه تو نیست، خانه تو مدینه است، هنگامی که به خانه ات رفتی، بدون اجازه ات وارد نمی شوم و بدون اجازه ات روی فرش خانه ات نمی نشینم، و اکنون آمده ام به تو بگویم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود آماده حرکت و رفتن به مدینه باش.

عایشه گفت: خدا رحمت کند امیرالمؤمنین را، و او عمر بن خطاب بود. ابن عباس گفت: سوگند به خدا که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است، زیرا او از جهت خویشاوندی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سبقت در اسلام و بسیاری علم، و رفعت آثار، از پدرت ابوبکر و از عمر بن خطاب برتر بود.

عایشه گفت: من فرمان علی (علیه السلام) را نمی برم و از اینجا کوچ نمی کنم.

روز بعد خود حضرت امیر (علیه السلام) رفت و بر عایشه وارد شد، عده ای از زنان بصره نزد عایشه بودند و بر کشته های خود گریه می کردند. وقتی حضرت امیر (علیه السلام) وارد خانه شد، زنان در مقابل آن حضرت ایستادند و فریاد زدند: ای کشته دوستان و عزیزان، و شروع کردند به آن حضرت جسارت کردن. آن بزرگوار اشاره کرد به اطاق هایی که اطراف خانه بود و فرمود: اگر من قاتل عزیزان و دوستان شما بودم، دستور می دادم افرادی که در این اطاق ها هستند بیرون بیاورند و همه را گردن می زدم، [در خانه جز اطاق عایشه، سه اطاق دیگر وجود داشت که مجروحان را در آنها جای داده بودند و معالجه می کردند، در میان آنان عبدالله زبیر و برخی از فرماندهان لشکر عایشه و اشراف بصره بودند].

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) این جمله را فرمود، زنان ساکت شدند، سپس رو به عایشه کرد و فرمود: این زنان را تو بر من شورانده ای. برخی از همراهان آن حضرت اجازه خواستند که زنان را نهیب بزنند و ساکت کنند، حضرت اجازه

نداد و رو به عایشه کرد و فرمود: باید برگردی به همان خانه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است. عایشه ناچار امر حضرت را پذیرفت و برای عبدالله زبیر و دیگر مجروحانی که در اطاق ها بودند امان طلبید و آن جناب همه را عفو کرد و مروان، حسن و حسین xxx را واسطه قرار داد، و حضرت امیر (علیه السلام) شفاعت حسن و حسین xxx را در باره او پذیرفت و او را نیز عفو کرد.

سرانجام عایشه آماده رفتن به مدینه شد، حضرت امیر (علیه السلام) دستور داد از بیت المال دوازده هزار درهم به او دادند و امر فرمود چهل زن با لباس مردانه او را همراهی کنند که در بین راه کسی جرأت قصد سوء، نسبت به عایشه نکند، و هر کس نگاه کند، فکر کند همراهان او مرد هستند، و در عین حال حرمت عایشه نیز محفوظ بماند که مرد نامحرم همراه او نباشد - و سفارش کرد او را به سلامت به مدینه و خانه اش برسانند. (1)

حوادث و صحبت ها بسیار است و بنای ما بر اختصار، طالبین به کتب تاریخی مثل «الجمل شیخ مفید» و «ناسخ التواریخ» مراجعه فرمایند.

جنگ جمل روز سوم پایان یافت و لشگر امام علی (علیه السلام) شهر بصره را متصرف شدند و چنان که سابقا اشاره شد لشگر آن حضرت در حدود بیست هزار نفر بودند که نزدیک به هزار و هفتصد نفر به درجه شهادت رسیدند و از سپاه عایشه هم که سی هزار نفر بودند حدود سیزده هزار نفر به قتل رسیدند. و در هر حال فتنه بزرگی بود که به دست عایشه أم المؤمنین و به دستتاری طلحه و زبیر برپا شده بود و نتیجه این فتنه و فساد به کشته شدن طلحه و زبیر انجامید و رفتار علی (علیه السلام) با عایشه و مردم شکست خورده بصره هم، سیمای بزرگواری و جوانمردی آن حضرت را آشکار ساخت.

ص: 404

فراریان سپاه عایشه که در اطراف بصره متواری بودند جرأت بیرون آمدن از مخفیگاه های خود را نداشتند علی (علیه السلام) فرمان داد که هر کس سلاح خود را زمین گذارد و تسلیم شود مشمول فرمان عفو عمومی است، بصریها که در انتظار بودند آن جناب به تلافی گذشته خواهد پرداخت از شنیدن این خبر مسرور شدند و اسلحه را کنار گذاشته و به خانه های خود رفتند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دستور داد مردم روز جمعه در مسجد جامع بصره برای نماز حاضر شوند و اهل بصره هم حضور یافته و با آن جناب نماز خواندند و پس از نماز، به پاخاست و آنان را مورد سرزنش قرار داد و فرمود: «کنتم جند المرأه و اتباع البهیمه، رغافاجبتم و عقر فہریتم، أخلاقکم دفاق و عہدکم شقاق و دینکم نفاق...» (1)؛ «[ای مردم بصره! شما سپاه زن (عایشه) و پیروان چارپایی (شتر عایشه) بودید، به صدای شتر جمع شدید و چون دست و پای او قطع شد فرار کردید، اخلاق شما سست، و پیمانانتان ناپایدار و آیین شما دورویی است....»

و بدیہی است کہ سرانجام و سرنوشت چنین افرادی، جز قہر و غضب الہی و جز آتش سوزان جہنم نیست. (ویضل اللہ الظالمین ویفعل اللہ ما یشاء) (2)

سرنوشت چنین انسانهایی جز ذلت و خواری و مورد لعن خدا و نفرین جامعه نیست. (أولیک یلعنہم اللہ ویلعنہم اللاعنون) (3)

### گریہ شدید عایشہ بہ خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل

ابن ابی الحدید نقل کرده است کہ: جندب بن عبداللہ گفت: بعد از جنگ

ص: 405

1- نہج البلاغہ، خطبہ 13.

2- سورہ ابراہیم (14)، آیہ 27.

3- سورہ بقرہ (2)، آیہ 159.

جمل، در مدینه نزد عایشه رفتم، پرسید: تو کیستی؟ گفتم: از مردم بصره هستم، پرسید: در جنگ بصره حضور داشتی؟ گفتم: آری. پرسید: با کدام سپاه بودی؟

گفتم: با علی (علیه السلام) گفتم: شعر آن رزمنده را شنیدی که گفت:

یا أم یا اعق ام نعلم

والأم تغدو ولدها وترحم

اما ترین کم شجاع یکلم

و تختلی هامته والمعصم

ای مادر! (چون عایشه به خاطر همسری با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ام المؤمنین خوانده می شد) ای حق ناشناس ترین مادری که ما سراغ داریم، مادر فرزندان و بچه هایش را غذا می دهد و نسبت به آنها مهربان است، آیا نمی بینی چقدر مردان شجاع در این فتنه ای که تو برپا کرده ای، از پا درآمده و سر و دست آنها قطع شده است؟

جندب گوید: به عایشه گفتم: آری این شعر را در آنجا شنیدم و گوینده آن را هم می شناسم. پرسید: او چه کسی بود؟ گفتم: پسر عموی من بود، پرسید: کار او به کجا رسید؟ گفتم: در کنار شتر تو کشته شد و قاتل او هم کشته شد.

جندب گوید: وقتی این واقعه را گفتم، عایشه منقلب شد و به شدت گریه کرد به طوری که به خدا سوگند گمان کردم پس از این هرگز آرام نخواهد شد، سرانجام بعد از گریه بسیار گفت: «قالت عائشه لوددت والله اننی کنت مت قبل ذلک الیوم بعشرین سنه؛ به خدا سوگند دوست داشتم بیست سال قبل از آن روز مرده بودم»<sup>(1)</sup>.

آری، طبق این نقل، عایشه به خاطر اینکه در جنگ جمل به نتیجه دلخواه نرسید و از سویی با این قبیل سرزنشها مواجه شد، سخت گریست و چنین آرزویی نمود و بدیهی است که مخالفت با امام زمان خود و آن گونه رفتار کردن عاقبتی جز این نخواهد داشت.

ص: 406

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج 1، ص 88.

و دومین جنگ تحمیلی بر حضرت امیر (علیه السلام)

در ابتدا به طور خلاصه به معنا و معرفی شجره خبیثه می پردازم.

خداوند سبحان فرموده است:

(و مثل کلمه خبیثه کَشَجَره خبیثه اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار) (1)

و اما مثل کلمه خبیثه و ناپاک همانند درخت خبیث و ناپاک و بی ریشه است که از روی زمین کنده شده و در برابر طوفانها هر روز، به گوشه ای پرتاب می شود و قرار و ثباتی برای آن نیست.

یعنی کلمه «خبیثه» همان کفر و شرک، همان موجود پست و پلید، همان گفتار و کردار زشت و شوم، همان عقاید و برنامه های غلط و گمراه کننده، همان انسانهای ناپاک و آلوده، و خلاصه هر آن چیز کثیف و خبیث و ناپاک است. و روشن است که درخت شوم و ناپاک و بی ریشه هرگز رشد و نمو و تکامل نخواهد داشت، هرگز گل و سایه و میوه و منظره دلنشینی نخواهد داشت، و تنها چوب و شاخه ای است که همچون هیزم به درد سوزاندن و آتش شعله ور کردن می خورد، و چه بسا مزاحم رهروان و عابران هم می شود. بر این اساس است که هرگز بقا و ثباتی برای او نبوده و نخواهد بود و سرانجام، با یک تندباد و یک حمله زودگذر، از جای کنده و نابود می شود. (اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار)

و در یک کلام «شجره خبیثه» بر عکس «شجره طیبه» است، که در صفحه 5 و بر همین کتاب به آن اشاره کردیم که اصل شجره طیبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت آن حضرتند و اما اصل شجره خبیثه امیه و آل امیه اند، یعنی آنها از مصادیق بارز و

ص: 407

مثل اعلاى «شجره خبيثه» هستند، و چنانچه سوابق و لواحق اين فاميل و اعمالشان، مورد توجه قرار گيرد، اين واقعيت به طور وضوح روشن مى گردد و در قرآن كريم، در آيه ديگر، اين شجره، به شجره ملعونه، تعبير شده است :

(والشجره الملعونه فى القرآن) (1). (به تفاسير، ذيل تفسير اين آيه مراجعه شود).

وريشه و اصل اين شجره، ( اميه) است که او - طبق نقل کامل بهايى (2) غلامى رومى بوده که تحت ملکيت عبد شمس بن عبد مناف، بوده است، سپس عبد شمس او را آزاد کرده و به عنوان پسر خود معرفى کرده است، ( پسر خوانده عبد شمس) همچنين بحار، از الزام الناصب نقل کرده است: اميه از صلب عبد شمس نبوده، بلکه رومى بوه است و عبد شمس او را فرزند خود خوانده است. (3)

نيز شيخ محمد عبده، در شرح نامه اى که حضرت امير (عليه السلام) به معاويه نوشته، به اين مطلب اشاره کرده است، و آن چنين است که حضرت فرموده است:

«ليس اميه كهاشم و لا الصريح كالصيق» اميه مثل هاشم نيست، و اصيل و صحيح النسب، مثل چسبيده و محلق شده نيست.

شيخ محمد عبده در شرح اين كلام اميرالمؤمنين على چنين نوشته است:

«و الصريح صحيح النسب فى ذوى الحسب و اللصيق ممن ينتمى اليهم وهو اجنبى عنهم». «صريح كسى است که صحيح النسب باشد و الصيق» كسى است که به خاندانى نسبت دهند و او از آنان بيگانه باشد» (4)

بر اين اساس، اميه فرزند صلبى عبد شمس و از نژاد عرب نبوده ولى با مرور

ص: 408

1- سوره اسراء (17)، آيه 60.

2- كامل بهائى - مکتبه مصطفوى، ج 1، ص 269.

3- منتخب التواريخ، ص 8.

4- حسين کيست؟ ص 278، به نقل از شرح نهج البلاغه عبده، ج 3.



زمان، به عبد مناف و اجداد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است. و در هر حال، فرزندان امیه - لعنه الله تعالی علیهم - سه نفر بودند و سه شعبه شدند.

الف: معاویه بن ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیه. (1)

ب: عثمان بن عفان بن ابوالعاص بن امیه.

ج: مروان بن الحکم بن ابوالعاص بن امیه.

و مروان از همه خبیث تر و بغضش نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت بیشتر بود. (2)

### شخصیت معاویه

پیش از این معلوم شد که معاویه از شاخه های شجره خبیثه ملعونه است. او از پدر و مادری خبیث و بسیار پلید، به وجود آمد، و بنابر قانون توارث، خباثت ذاتی هر دو را به ارث برد. خداوند نیز به همین عنوان در قرآن درباره او می فرماید:

(فقاتلوا أئمة الكفر إنهم لا إيمان لهم): (3) «با پیشوایان کفر جنگ کنید که سوگندهای آنان احترامی ندارد که رعایت شود».

ابوسفیان در اغلب غزوات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمانده لشکر بت پرستان و مشرکان مکه بود و در واقع جنگهای احد و بدر و احزاب و سایر جنگها را او به وجود آورد، ابوسفیان مدت 21 سال با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت و دشمنی کرد.

و در فتح مکه از ترس شمشیر، به ظاهر اسلام آورد ولی در باطن به همان کفر و بت پرستی خود باقی ماند.

ص: 409

---

1- پدرش ابوسفیان، رئیس مشرکان مکه و از سران بت پرستان بود.

2- معالی السبطين، فصل، فی شقاوه مروان.

3- سوره توبه، آیه 12.

و اما مادر معاویه هند، دختر عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس بن عبد مناف (1) بود و با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دشمنی فوق العاده داشته و در مکه آن حضرت را آزار می رسانید، در جنگ احد به اتفاق چند تن از زنان دیگر پشت سر مردان حرکت کرده و آنان را با دَف زدن برای جنگ با مسلمانان تشجیع می کرد. و در پایان جنگ هم که حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به درجه شهادت رسید، به دستور هند، وحشی قاتل حمزه، جگر او را بیرون کشید و پیش هند برد و آن ملعونه از شدت عداوت، تکه ای از آن را در دهان خود گذاشت ولی نتوانست آن را بچود و ناچار از دهان بیرون انداخت و از آن تاریخ به هند جگر خوار معروف شد.

هند، در زمان جاهلیت، به ولگردی و فحشاء و بدکاری شهرت داشت.

ابن جوزی حنفی، از کلبی در کتاب «المثالب» نقل کرده است که: «هند»، مادر معاویه به غلامها و مردان سیاه پوست تمایل داشت، و هر گاه فرزند سیاه چهره می زایید او را می کشت، [و نقل کرده است که: معاویه جلسه ای تشکیل داد و به منظور اهانت و تحقیر حسن بن علی (علیه السلام)، آن حضرت را دعوت کرد، در آن مجلس حسن بن علی (علیه السلام) به معاویه گفت: مسلمانان می دانند تو از چه مادری، و در چه بستری به وجود آمده ای. سپس ابن جوزی از اصمعی و کلبی در کتاب «المثالب» نقل کرده است که: چهار نفر با هند، مادر معاویه رابطه و با وی زنا می کردند، و معاویه به یکی از آن چهار نفر منتسب بود؛ عماره بن الولید، مسافر بن ابوعمر، ابوسفیان، و عباس بن عبد المطلب. (2)

معاویه از چنین پدر و مادری به وجود آمده و خبث ذات و ردائل اخلاقی هر دو را دارا بود، او نیز مانند پدرش در جنگهایی که علیه مسلمانان برپا می شد.

ص: 410

---

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 111، ذیل شرح خطبه 25.

2- تذکره الخواص، ص 202 و 203 و شرح نهج البلاغه.

شرکت می کرد و از ترس شمشیر، ظاهراً به اسلام گروید ولی در باطن در محو اسلام کوشش می کرد، چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) درباره اسلام آوردن معاویه و پدرش که از ترس شمشیر و از روی اکراه و اجبار بوده، ضمن نامه ای که به معاویه نوشته چنین می فرماید:

«فانا ابو حسن قاتل جدك و خالك و أخيك شدخا يوم بدر، و ذلك السيف معي و بذلك القلب القى عدوى، ما استبدلت دينا ولا استحدثت نبيا، و إني لعلى المنهاج الذى تركتموه طائعين و دخلتم فيه مكرهين»<sup>(1)</sup>.

منم ابوالحسن کشند؛ جد تو (عتبه پدر هند) و دایی تو (ولید بن عتبه) و برادر تو حنظله بن ابوسفیان) که آنان را در جنگ بدر تباه ساختم، و اکنون هم آن شمشیر دست من است و من با همان دل و جرأت، دشمنم را ملاقات می کنم و دین دیگری اختیار نکرده و پیامبر تازه ای نگرفته ام، و من در راهی هستم (اسلام) که شما به اختیار و رغبت آن را ترک کردید و از روی اکراه و اجبار به آن داخل شده بودید».

محمد بن جریر طبری نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه»؛ «هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید».

و همچنین به نوشته طبری ابوسفیان بر الاغی سوار بود و معاویه افسار مرکب را گرفته و برادرش نیز مرکب را راه می برد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لعن الله الراكب والقائد والسائق»<sup>(2)</sup>، «خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را».

دانشمند مسیحی جرج جورداق در جزء چهارم اثر نفیس خود به نام «الامام علی» می نویسد: فرد شاخصی از بنی امیه که تمام خصال و اعمال زشت امیه را دارا بود معاویه بن ابوسفیان است. و اول چیزی که از صفات معاویه به چشم

ص: 411

1- نهج البلاغه.

2- تاریخ طبری، ج 11، ص 357.

می خورد این است که او از انسانیت و اسلام خبری نداشت و اعمال او این مطلب را ثابت کرد که او از اسلام دور بود. (1)

مؤید گفته این مرد مسیحی بسیار است که برخی از آنها را می آورم.

### 1- معاویه نماز جمعه را چهارشنبه خواند.

عباس محمود العقاد مصری، در کتابش - «عبقریه الامام» - (ص 51) و الغدیر، ج 10، ص 196 نقل کرده اند. در ایام حرکت به صفین، معاویه، نماز جمعه را روز چهارشنبه خواند و همراهان او، عموماً، با او نماز جمعه را، روز چهارشنبه خواندند و هیچ یک از آنان اعتراض نکرد.

### 2- معاویه و پیراهن عثمان

همچنین نقل است: وقتی مسلمانان خشمگین در خانه عثمان ریختند و خواستند او را به قتل برسانند، نائله همسر عثمان در مقام دفاع از شوهرش برآمد و در آن اثنا انگشتانش قطع شد. معاویه که از هر وسیله و فرصتی علیه امام (علیه السلام) استفاده می کرد و ادعا می کرد که عثمان بی گناه و به تحریک علی (علیه السلام) و به دست هواخواهان آن حضرت کشته شده است. از این وسیله نیز استفاده کرد و انگشتان به خون آلود نائله را به پیراهن آغشته به خون عثمان، دوخته و پیراهن را در مسجد شام، بالای منبر آویزان کرده بود، تا مردم را تحریک و آماده جنگ با امام (علیه السلام) کند. (2)

### 3- داستان شتر نر و ماده، و قضاوت معاویه

پس از واقعه صفین، مرد شتر سواری از اهل کوفه وارد شام شد، یک نفر از

ص: 412

---

1- الغدیر، ج 10.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، شرح خطبه 31، ص 167.

شامیان به او آویخت و گفت: این ناقه مال من است و تو در صفین آن را از من گرفته ای، مرا فعه به محضر معاویه کشیده شد، مرد شامی پنجاه شاهد اقامه کرد که شهادت دادند و گفتند: این ناقه، مال مرد شامی است، معاویه طبق شهادت شهود، حکم کرد و شتر را از صاحبش گرفتند و به شامی سپردند.

مرد کوفی گفت: شهود همه شهادت دادند که این ناقه متعلق به مرد شامی است، در صورتی که اساسا این شتر ناقه نیست، بلکه جمل است. («ناقه» شتر ماده و «جمل» شتر نر است) معاویه گفت: حکمی است صادر شده و باید اجرا شود، سپس مرد کوفی را در خلوت طلبید و قیمت شترش را دو برابر داد و از وی خواست که از جانب معاویه به علی (علیه السلام) بگوید که با صد هزار نفر از مردمی که توجه نمی کنند و فرقی بین شتر نر و ماده نمی گذارند، با تو روبرو خواهم شد. (1)

### معاویه نزد بخاری و مسلم نیز شخصیت نداشته

بخاری» در باب فضائل صحابه، برای هر یک از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یک باب تحت عنوان «باب مناقب فلان» مطرح کرده و روایاتی در فضائل شان آورده است، اما در باب مربوط به معاویه - چون در فضیلت او روایتی نیافته، لذا - به جای «مناقب» نوشته است: «باب ذکر معاویه» (2). و در شرح بخاری علت این تفاوت تعبیر را دست نیافتن بخاری به روایت در فضیلت او دانسته است. (3)

«مسلم» نیز در باب فضائل صحابه، اصلا بایی در باره معاویه مطرح نکرده

ص: 413

1- الغدیر، ج 10، ص 195.

2- صحیح بخاری، چاپ دارالسلام ریاض، کتاب فضائل اصحاب النبی، ص 632، باب 38 ذکر معاویه.

3- الغدیر، ج 11، ص 74.

است، که معلوم می شود «مسلم» نیز مثل «بخاری» حتی یک روایت در فضیلت و شخصیت معاویه پیدا نکرده است. (1)

گروهی دیگر از محدثان معروف اهل سنت نیز مثل بخاری و مسلم، هیچ روایتی در شخصیت معاویه نقل نکرده اند، و برخی از آنان گفته اند: روایاتی که بعضی افراد در فضیلت معاویه نقل کرده اند، تمام مجعول و ساختگی و دروغ است. (2)

در همین راستا، علامه امینی ه نقل کرده است که: «نسائی» صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل تسنن، وارد دمشق شد، مردم از او خواستند روایتی در فضیلت معاویه نقل کند، نسائی گفت: این کافی است که معاویه سرهای بریده را به این سو و آن سو می فرستاد، ( یعنی من از جنایاتش خبر دارم ولی روایتی در فضیلت او سراغ ندارم. وقتی مردم این پاسخ ناخوشایند را از نسائی شنیدند، به او حمله کرده و با لگد به بیضه هایش زدند و از مسجد جامع دمشق بیرونش نمودند، نسائی گفت: مرا به مکه منتقل کنید و با حال بیماری وارد مکه شد و در آنجا درگذشت. (3)

### اما عمرو بن العاص

این شیطان مگار و حیله گر مسلمان نما نیز از نظر حسب و نسب مانند معاویه بود و بنا به نوشته زمخشری و ابن جوزی، مادرش به نام «نابغه» ابتدا کنیز بود و چون به فسق و فجور شهرت داشت مولایش او را آزاد ساخت. «نابغه» از آزادی خود هم سوء استفاده کرده و با این و آن رابطه پیدا کرد و در چنین موقعی عمرو را وضع حمل کرد.

ص: 414

---

1- صحیح مسلم، چاپ «دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص 1036، کتاب فضائل الصحابه.

2- الغدير، ج 10، ص 376.

3- الغدير، ج 11، ص 75.

عمرو ابتدا پنج پدر داشت زیرا ابولهب و امیه بن خلف و ابوسفیان و عاص و هشام بن مغیره بدون فاصله زمانی با مادر او هم بستر می شدند. و پس از ولادت عمرو، هر یک از آنان به رسم جاهلیت، ادعای پدری عمرو را داشتند. بالاخره به خود نابغه واگذار کردند که یکی از آن پنج نفر را تعیین کند او هم عاص را که ثروتمندتر از دیگران بود انتخاب کرد در صورتی که شباهت عمرو به ابوسفیان بیشتر بود. (1)

و خود ابوسفیان هم گفت: به خدا! نطفه عمرو را من در رحم مادرش گذاشتم. حسان بن ثابت گوید:

ابوک ابوسفیان لا شک قد بدت

لنا فیک منه بینات الدلائل

« پدرت ابوسفیان است و از شکل و قیافه ات روشن است که پسر او هستی».

عمرو عاص نیز با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دشمنی داشت و قصیده ای در هجو آن حضرت سروده بود! پیامبر عرض کرد: خدایا! من که شاعر نیستم تا او را با شعر جواب دهم، به عدد حروف ابیات قصیده اش بر او لعنت کن.

ابن جوزی نقل کرده است که: در مجلس معاویه حسن بن علی (علیه السلام) خطاب به عمرو بن عاص گفت:

أما أنت یابن لنابغه فادعاک خمسه من قریش غلب علیک الأهمم وهو العاص، وولدت علی فراش مشرک و فیک نزل (إن شانک هو الأبت) (2) وکنت عدو الله، وعدو رسول الله...

اما تو ای پسر نابغه، پس پنج نفر از قریش ادعا کردند که تو فرزند آنها هستی، و

ص: 415

---

1- ناسخ التواریخ، جلد پنجم از کتاب دوم ناسخ التواریخ شرح حالات امام حسن مجتبی علا، ص 168. و منتخب التواریخ، ص 143.

2- سوره کوثر (108)، آیه 3.

سرانجام لثیم ترین و پست ترین آنها که عاص بود، بر دیگران غلبه کرد و تو را فرزند خود خواند، و آیه «ان شائک هو الابتر» در باره تو نازل شد، و تو دشمن خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان بودی، و ضرر تو از هر مشرکی بیشتر بود...<sup>(1)</sup>

خلاصه عمرو عاص همیشه در جبهه مخالفان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و برای برگرداندن مهاجرانی که به حبشه رفته بودند از جانب قریش بدانجا رفت و چون در حضور جعفر بن ابی طالب، پادشاه حبشه «نجاشی» او را محکوم کرد، بنای شورش گذاشت و همچنین در زمان خلافت عمر که از طرف او استاندار مصر بود، در بیت المال مسلمانان تصرفاتی کرد و مورد استیضاح عمر قرار گرفت و در اثر همکاری با معاویه هم مرتکب جنایاتی گردید که در صفحات بعد به آنها اشاره خواهد شد.

بالاخره این دو فرد پلید ( معاویه و عمرو عاص که در تظاهر و دروغ و فریب و نیرنگ مشهور و معروف بودند، دل به دنیا بسته و به کمک هم تصمیم گرفتند که در برابر علی (علیه السلام) یگانه مرد حق و فضیلت پرچم افراشته و با او پنجه در افکنند.

## جنگ صفین

جنگ معاویه و عمرو عاص با امام مسلمانان

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

به شرحی که گذشت، جنگ جمل، با پیروزی امام (علیه السلام) خاتمه یافت، ولی مدعی پلید دیگری، مانند معاویه بن ابوسفیان که از زمان خلافت عمر بن خطاب در شام حکومت می کرد و از دیرباز، چشم طمع به حکومت مستقل و خودمختار

ص: 416



آن ناحیه داشت، سربلند کرد و درصدد مخالفت و جنگ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) برآمد و شروع به فعالیت و تجهیز سپاه کرد.

امام (علیه السلام) ناچار شد برای دفع معاویه تجهیز لشکر کند.

از طرفی مالک اشتر، که به فرمانداری نصیبین منصوب شده بود، در بین راه با ضحاک بن قیس والی حران مصادف شد و چون ضحاک از جانب معاویه فرماندار آن ناحیه بود راه را برای حرکت مالک مسدود ساخت، ولی مالک با او جنگ کرد و لشگر وی را متواری ساخت.

چون معاویه از شکست ضحاک با خبر شد فوراً عبد الرحمن بن خالد را با لشگری انبوه به جنگ مالک فرستاد و عبدالرحمن با سرعتی تمام با سربازان خود در اراضی رقه روبروی مالک فرود آمد و با این که نیروی او از هر جهت کامل و چند برابر عده مالک بود ولی در اثر حملات شجاعانه مالک شکستی فاحش خورد و مجبور به فرار شد، سربازان مالک نیز به تعقیب آنان پرداخته و همه را به کلی از آن حدود خارج ساختند و «رقه» و «جزیره» را که در دست شامیان بود به تصرف خود درآوردند.

مالک اشتر نامه ای به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نوشت و فرار ضحاک و شکست عبدالرحمن را به آن جناب توضیح داد و به حيله گری های معاویه اشاره کرد و اضافه کرد که بهترین دلیل بر مخالفت معاویه نسبت به شما، لشگر فرستادن او به جنگ ما است و خود نیز برای یک جنگ بزرگ و قطعی آماده و مهیا است.

چون نامه مالک به دست امام (علیه السلام) رسید بر فراز منبر رفت و پس از قرائت نامه مالک، خدعه و حيله گری معاویه را بدانها تذکر داد، تا عده ای که دشمنی معاویه را با علی (علیه السلام) چندان باور نمی کردند، از شک و تردید خارج شده و قول حتمی دادند که آن حضرت در این مورد هر گونه صلاح بداند و دستور دهد، آنان نیز

سابق اشاره شد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از انتخاب شدن به خلافت در مدینه، درصدد حمله به شام بود که شنید طلحه و زبیر بصره را متصرف شده و عامل او را بیرون کرده اند، لذا از تصمیم خود منصرف شد و راه بصره را در پیش گرفت و علت تصمیم آن حضرت برای حمله به شام این بود که معاویه در پاسخ نامه او که معاویه را به تبعیت و اطاعت خود فراخوانده بود، نه تنها تن به اطاعت نداده، بلکه مانند طلحه و زبیر، علی (علیه السلام) را به قتل عثمان متهم کرده و خونخواهی از قاتلان عثمان را بهانه و دستاویز خود قرار داده بود.

معاویه در نامه اش چنین نوشته بود:

از معاویه بن صخر به علی بن ابی طالب. اما بعد، به جان خودم سوگند! اگر دامن تو به خون عثمان آلوده نبود، مسلمانان که با تویبعت کردند تو نیز مانند ابوبکر و عمر و عثمان بودی ولی تو مهاجران را به قتل عثمان تحریک کردی و انصار را از یاری و بازداشتی و مردم نادان سخن تو را اطاعت کرده و او را مظلومانه به قتل رسانیدند، اکنون مردم شام از پای ننشینند و دست از جنگ با تو برندارند تا این که قاتلان عثمان را به آنان بسپاری و امر خلافت را هم به شورا واگذاری و جت تو بر من مانند حجت تو بر طلحه و زبیر نیست زیرا آنان با تویبعت کرده بودند ولی من با تویبعت نکرده ام، همچنین حجت تو بر مردم شام مانند حجت تو بر مردم بصره نیست، چه اهل بصره تو را اطاعت کرده بودند اما شامیان تو را اطاعت نکرده اند. و اما شرافت تو را در اسلام و قرابت تو را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و موقعیت تو را در میان قریش انکار نمی کنم والسلام. (1)

ص: 418

از آنچه تاکنون درباره قتل عثمان گفته شد چنین برمی آید که موضوع خونخواهی از قاتلان عثمان در آن روزها برای هر یاغی و طاغی دستاویز و بهانه ای برای فتنه انگیزی شده بود و عجب این که همان قاتلان عثمان ادعای خونخواهی می کردند و کسی را متهم این ماجرا می کردند که نه تنها در قتل عثمان دخالتی نداشت بلکه به منظور خیرخواهی، او را نصیحت کرد و در موقع محاصره خانه اش، برای رفع تشنگی او، آب هم به منزل وی فرستاده بود!

استاد عبدالله علایلی در کتاب «آیام الحسین» چنین می نویسد:

از شگفتی های ماجرا این است که عمرو عاص مردم را بر کشتن عثمان تحریک کند، عایشه رو بروی او آشکارا به مخالفت برخیزد، معاویه از یاری او شانه خالی کند، طلحه و زبیر به مخالفان وی کمک کنند و آن گاه اینان هر یک دیگری را به خونخواهی او تشویق کنند و خون عثمان را از علی بن ابی طالب که خیرخواهانه به او اندرز داده و او را از این سرانجام، بر حذر داشته و در پیشامدها سپر بلای او شده است مطالبه کنند. (1)

حضرت امیر (علیه السلام) نامه معاویه را پاسخ نوشت که بیعت من یک بیعت عمومی است و شامل همه مسلمانان می باشد، اعم از کسانی که در موقع بیعت در مدینه حاضر بوده و یا کسانی که در بصره و شام و شهرهای دیگر باشند. و تو گمان کردی که با تهمت زدن قتل عثمان نسبت به من، می توانی از بیعت من سرپیچی کنی و همه می دانند که او را من نکشته ام تا قصاصی بر من لازم آید و ورثه عثمان در طلب خون او از تو سزاوارترند و تو خود از کسانی هستی که با او مخالفت کردی و در آن موقع که از تو کمک خواست وی را یاری نکردی تا کشته شد.

ص: 419

امام (علیه السلام) در نامه دیگری که به معاویه نوشته به این مطلب اشاره کرده و فرموده است:

«فاما إكثارك الحجاج في عثمان وقتلته فانك إنما تصرت عثمان حيث كان النصر لك و خذلته حيث كان النصر له» (1)؛ «و اما زیاد سخن گفتن تو درباره عثمان و کشتندگان او بی مورد است، زیرا تو عثمان را وقتی که به سود خودت بود یاری کردی ولی در آن موقع که کمک تو به حال او سودمند بود او را یاری نکردی».

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از هنگام ورودش به کوفه چند ماهی که در آن شهر اقامت داشت، برای جلوگیری از وقوع جنگ با شامیان چند مرتبه به معاویه نامه نوشت و او را نصیحت کرد و عواقب وخیم مخالفت و ناسازگاری او را که موجب جنگ و خونریزی شد به وی تذکر داد ولی از این همه نامه نگاری نتیجه ای حاصل نشد، و معاویه لجوج هر دفعه در پاسخ نامه های آن حضرت همان سخنان سابق خود را نوشته و او را به قتل عثمان متهم کرد! و یکی از نامه های خود را به وسیله مردی از طایفه عبس که در اثر تبلیغات سوء معاویه - از دشمنان علی (علیه السلام) بود به حضور آن حضرت فرستاد و چون آن مرد وارد کوفه شد یکسره به مسجد رفت و نامه معاویه را تقدیم کرد.

امام (علیه السلام) از او پرسید در شام چه خبر است؟ آن مرد با گستاخی گفت: سینه تمام اهل شام از بغض و کینه تو مالا مال است و تا خون عثمان را از تو نستانند آرام نخواهند نشست؟

علی (علیه السلام) فرمود: ای نادان! معاویه تو را گول زده است، کشتندگان عثمان جز چند نفر که یکی از ایشان نیز معاویه بود کس دیگری نیست، چند نفر از اصحاب

ص: 420

آن جناب خواستند آن مرد را به قتل رسانند، حضرت علی (علیه السلام) مانع شد و فرمود:

او سفیر است و بر سفیر باکی نیست، آن گاه نامه معاویه را باز کرد و دید فقط نوشته شده: بسم الله الرحمن الرحيم. و به چیز دیگری اشاره نگردیده است.

علی (علیه السلام) فرمود: معاویه تصمیم جنگ دارد! و سپس سخنی چند از حسن نیت خود و مکر و فریب معاویه برای مردم صحبت کرد و آنان را برای مبارزه با حيله گری های معاویه دعوت فرمود.

سفیر معاویه که از بزرگواری و سخنان علی (علیه السلام) به هیجان آمده بود بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! مرا ببخش، من تو را بیش از هر کس دشمن داشتم ولی اکنون دوستت دارم، زیرا حقایق امور بر من روشن شد و دانستم که معاویه تمام مردم شام را مثل من فریفته است، اجازه فرما که پس از این در رکاب همایون تو خدمتگذار باشم و بدین وسیله کینه و بغض سابق را به ارادت و محبت تو تبدیل گردانم، علی (علیه السلام) او را نوازش کرد و به اصحاب خود فرمود که از وی نگهداری کنند.

چون این خبر به معاویه رسید، بسیار اندوهگین شد و گفت: این مرد تمام اسرار ما را به علی (علیه السلام) خواهد گفت، پس خوب است پیش از این که علی به ما حمله کند ما در این کار به او پیشدستی کنیم.

معاویه برای انجام این امر از تمام بزرگان نزدیک به خود و از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در مدینه بودند و مخصوصاً از بنی امیه، دعوت کرد که در این مورد با وی همکاری کرده و او را یاری و مساعدت کنند، لذا برای هر یک از آنان نامه جداگانه نوشت و آنان را به کمک خود خواند، ولی جز بنی امیه کسی به دعوت او پاسخ مثبتی نداد، حتی عبدالله بن عمر آشکارا نوشت که از حيله و نیرنگ معاویه با خبر است و او خود از فرستادن کمک برای عثمان، عمدا خودداری کرد تا

عثمان کشته شود و او مستقلاً در شام حکومت کند.

بعضی از رجال و صحابه نیز جوابی شبیه پاسخ عبدالله به معاویه دادند و از همکاری با او خودداری کردند و معاویه فقط به پشتیبانی بنی امیه در صدد مقابله و مقابله با علی (علیه السلام) برآمد. ولی پیش خود فکر کرد که انجام این کار بدین سادگی ها هم نیست و رویرو شدن با علی (علیه السلام) کار هر کسی نباشد، زیرا علی (علیه السلام) از هر جهت بر معاویه امتیاز و برتری دارد و از نظر زهد و علم و شجاعت و تقوا قابل قیاس با معاویه نیست، و از حیث حسب و نسب و قرابت به رسول الله (صلی الله علیه و آله) هم بر معاویه رجحان و برتری دارد و همه مردم او را می شناسند و ترجیح معاویه بر علی (علیه السلام) موقعی امکان پذیر است که نیروی تفکر و عاقله اشخاص از بین رفته گاهی در ذهن خود مجسم می کرد که صحنه کارزار است و علی (علیه السلام) او را به مبارزه می طلبد، آن گاه از عجز و ناتوانی خود در برابر آن حضرت لرزه بر اندامش می افتاد و هیولای مرگ را به چشم خود مشاهده می کرد، ولی با همه این احوال دل از حب جاه و هوای حکومت برنمی داشت.

مدتی در اثر این خیالات شب و روز او یکی بود و نمی دانست به چه ترتیب مقصود شوم خود را به مرحله اجرا در آورد.

بالأخره برادرش عتبه بن ابوسفیان گفت: تنها راه حل مسأله این است که عمرو و عاص را با خود همراه کنی، زیرا او از نظر سیاست و مکر، در تمام عرب مشهور است و جایی که مکر و حيله در کار باشد فریفتن مردم عوام، کاری ساده و آسان است و چون عقل و شعور مردم با مکر و حيله، ربهوده گردد، در آن حال ترجیح تو بر علی امکان پذیر خواهد بود؟

معاویه گفت: عمرو و عاص این دعوت را از من نپذیرد، زیرا او نیز می داند که

علی (علیه السلام) از هر جهت بر من رجحان و برتری دارد، به گفت: عمرو، مردم را می فریبد تو هم با پول و وعده، عمرو را بفریب!

معاویه پیشنهاد برادرش را پسندید و نامه ای با آب و تاب تمام به عمرو عاص فرستاد و مضمون نامه، به طور خلاصه این بود: من از جانب عثمان، در شام حاکم هستم و عثمان هم خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که در خانه اش تشنه و مظلوم کشته شد، و تو می دانی که مسلمانان در قتل او بسیار غمگین اند و لازم است که از قاتلان عثمان خونخواهی کنند و من تو را دعوت می کنم که در این خونخواهی شرکت کنی و از این پاداش و ثواب بزرگ بهره ببری!

معاویه که ابتدا نمی خواست منظور حقیقی خود را به عمرو عاص اظهار کند و هدفش از دعوت عمرو فقط استفاده از وجود او برای پیروزی در جنگ بود، بدون اعلام مقصود اصلی خود او را برای شرکت در خونخواهی از کشتندگان عثمان که علی (علیه السلام) را بدان متهم ساخته بود دعوت کرد، اما عمرو که در حيله گری و سیاست در تمام عرب نظیر نداشت به محض خواندن نامه مقصود معاویه را دانست و بدون این که به او بفهماند که مقصودش را دانسته است، پاسخ وی را چنین نوشت:

ای معاویه! مرا بر خلاف حق به جنگ علی ترغیب کرده‌ای در حالی که علی برادر رسول خدا و وصی و وارث او است و تو هم که خود را حاکم عثمان میدانی با کشته شدن او دوره حکومت تو خاتمه یافته است، آن گاه راجع به اسلام و ایمان علی (علیه السلام) و شرح جنگها و خدمات نظامی او اشاره کرده و آیاتی را که درباره آن حضرت نازل شده و احادیثی را که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد وی رسیده بود، همه را مفصلاً به معاویه نوشت و در پایان اضافه کرد که پاسخ نامه تو این است که من نوشتم.

معاویه که دید تیرش به سنگ خورده و نتوانسته عمرو را بدون قید و شرط به شام بکشاند ناچار تا حدی پرده از روی کار کنار زد و مجدداً نامه ای با اختصار چنین نوشت:

ای عمرو! جنگ طلحه و زبیر را با علی شنیدی و اکنون مروان بن حکم نیز با جمعی از اهل بصره، نزد من آمده و علی هم از من بیعت خواسته است و من چشم به راه تو دارم تا در اطراف این مسأله با تو سخن گویم پس در آمدن به سوی من تعجیل کن که در نزد من جاه و مقام و منزلتی خواهی داشت.

چون نامه معاویه به عمرو عاص رسید، پسران خود عبدالله و محمد را فراخواند تا نظر آنان را نیز در این کار بدانند، عبدالله پدرش را از رفتن به سوی معاویه منع کرد، ولی محمد او را بدین کار ترغیب کرد، عمرو گفت: عبدالله آخرت مرا در نظر گرفت ولی محمد دنیای مرا خواست، و با این که عمرو این مطلب را بهتر از همه می دانست باز به دنیا گروید و آخرت را فراموش کرد.

عمرو عاص با سرعتی تمام راه پیمود و خود را به شام رساند و معاویه مقدم او را گرمی شمرد و به نحو شایسته ای از وی پذیرایی کرد و چون خانه از بیگانگان خالی شد، معاویه باز مانند سابق به طور رسمی سخن گفت و دم از خونخواهی عثمان زد و او را هم بدین کار ترغیب کرد!

عمرو که دید معاویه می خواهد او را بدون هیچ قید و شرطی در این امر خطیر وارد کند، زبان به مدح و ثنای علی (علیه السلام) گشود و خدمات او را در پیشرفت اسلام بیان کرده و رشادت هایش را در غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله) یادآور شد و بعد به حالت اعتراض به معاویه گفت: اقدام تو در این کار نه تنها ساده و آسان نیست، آخرت تو را نیز تباه می گرداند.

معاویه گفت: من برای طلب آخرت این کار را پیش گرفتم، چه کاری بهتر از



این که من برای طلب خون عثمان قیام کنم، زیرا عثمان خلیفه رؤوف و مهربانی بود که مظلومانه کشته شده است؟

عمرو گفت: ای معاویه! تو مرا دعوت کردی که مردم را فریب دهم حالا- خودت می خواهی مرا بفریبی؟! و با من که از جهت مکاری در تمام عرب نظیر ندارم مانند اشخاص عوام و عادی سخن می گویی؟

کدام آدم عاقل سخنان تو را باور می کند؟ اگر تو واقعا دلت به حال عثمان می سوزد چرا موقعی که او در محاصره بود و از تو استمداد می کرد به یاری اش نیامدی؟ تو چشم طمع به خلافت دوخته ای و خونخواهی عثمان را بهانه کرده ای و اگر می خواهی من نیز در این کار با تو همکاری کنم باید به زبان خود من سخن بگویی و از در صداقت و یکرنگی برآیی؛ زیرا من و تو همدیگر را خوب می شناسیم و نیرنگ زدن ما به یکدیگر بی معنا و دور از عقل است. و برای این که من با تو همدست شوم همچنان که تو خلافت را برای خود می خواهی باید حکومت مصر را هم به من واگذار کنی و متعهد شوی که همیشه از آن من باشد و هیچ وقت پس نگیری!

معاویه که دید عمرو عاص از نیت او آگاه بوده و از سویی جز به واگذاری حکومت مصر با او همکاری نخواهد کرد، ناچار تقاضای او را پذیرفت و قراردادی میان آن دو نوشته و امضا گردید که معاویه در صورت پیروزی بر علی (علیه السلام) و احراز مقام خلافت، حکومت مصر را به عمرو واگذار کند. در این جا هم معاویه درصدد حيله برآمد و در آخر قرارداد به کاتب گفت: «أکتب علی أن لا ینقض شرط طاعته.» بنویس که عمرو شرط اطاعت معاویه را نشکند، و مقصودش این بود که از عمرو عاص بر طاعت خود به بیعت مطلقه اقرار بگیرد که اگر مصر را هم به او نداد او نتواند از طاعت وی سرپیچی کند اما عمرو که از

معاویه زیرک تر بود به کاتب گفت: «اُکتب علی أن لا ینقض شرطاً.» بنویس که اطاعت او را با توجه به شرطی که شده است نشکنند. یعنی اگر معاویه حکومت مصر را ندهد طاعت او واجب نخواهد بود.

بالآخره عمرو عاص تعهد کتبی از معاویه گرفت و خود را در اختیار او قرار داد و از آن پس وزیر و مشاور وی گردید. (1)

معاویه در اولین فرصت عمرو عاص را به حضور طلبید و مشکلات کار را به وی عرضه داشت از جمله گرفتاری های معاویه این بود که محمد بن ابی حذیفه که اولین دشمن معاویه بود از زندان گریخته بود و معاویه از فرار وی سخت آشفته و ناراحت بود، لذا به عمرو گفت: اگر من از شام به منظور جنگ با علی خارج شوم می ترسم محمد از پشت سر به شام حمله کرده و بر اوضاع مسلط شود و دشوارتر از آن، موضوع جنگ با علی است که او کسانی را از جانب خود بدین جا فرستاده و از من بیعت خواسته است، دولت روم نیز از اختلافات مسلمانان استفاده کرده و در صدد استرداد شام می باشد.

عمرو عاص کمی اندیشید و گفت: چیزی که مهم است همان جنگ با علی است، زیرا محمد بن ابی حذیفه اهمیتی ندارد و دولت روم را نیز می توان با

ص: 426

---

1- عمرو عاص را پسر عمی بود که وقتی شنید عمرو چنین تعهدی از معاویه گرفته است ضمن ملامت وی اشعاری سرود که این چند بیت از آن می باشد: ألا یا عمرو ما احزرت مضرا و ما ملت الغداه إلى الرشاد وبعث الدین بالدنیا خسارا فانت بذاک من شر العباد و فدت إلى معاویه بن حرب فکنت بها کوافد قوم عاد الم تعرف اباحسن علیا و ما نالت یدأه من الأعدای عدلت به معاویه بن حرب فیا بعد الصلاح من الفساد (ناسخ - کتاب صفین، ص 136).

ارسال تحفه و هدایا فعلا راضی نگهداشت بنابراین تلاش اصلی باید برای جنگ با علی باشد!

معاویه گفت: هر چه گویی من انجام دهم، عمرو عاص عده ای را به تعقیب محمد فرستاد و آنان فوره محمد را دستگیر کرده و از بین بردند. سپس معاویه امپراطور روم را نیز با ارسال تحفه و هدایا سرگرم ساخت و آنگاه تمام همت خود را برای تجهیز سپاه به منظور جنگ با علی (علیه السلام) به کار برد.

معاویه در این باره از هیچ حيله و تزویر و ریا و دروغ خودداری نکرد و به بهانه خون عثمان مردم شام را بر ضد علی (علیه السلام) شورانید و در همه جا به آن حضرت تهمت زد و تا توانست کینه او را در دل شامیان آکنده، و در حدود سیصد هزار نفر برای جنگ تجهیز و آماده کرد.

از آن سو امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم که از مکاتبات زیاد با معاویه در مورد تسلیم و بیعت او نتیجه نگرفته و نامه مالک اشتر نیز دلالت بر جنگ معاویه با آن حضرت می کرد و همچنین از پیوستن عمرو عاص به اردوی معاویه نیز آگاهی یافته بود، به عبدالله بن عباس که والی بصره بود مرقوم فرمود: «مردم آن شهر را تجهیز کرده و به کوفه بیاورد». و چند نفر دیگر از جمله مالک اشتر را نیز احضار فرمود و خود نیز به منبر رفت و کوفیان را از هدف و مقصود معاویه آگاه گردانید و آن گاه به بسیج سپاه پرداخت.

از آن سو، معاویه با سپاهی بسیار، از شام خارج گردید و پس از طی طریق، در محلی به نام صفین که در کنار فرات بود، فرود آمد و آمادگی خود را برای جنگ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعلام کرد.

امام (علیه السلام) نیز سپاه خود را سازمان دهی فرمود و در پنجم شوال سال 36 ه.ق، راه مدائن را در پیش گرفت.

پس از رسیدن به مدائن چند روز توقف کرد و سپس به صفین حرکت و در برابر سپاه معاویه مستقر شد.

از جمله فرماندهان علی (علیه السلام) می توان مالک اشتر نخعی و قیس بن سعد و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر و اویس قرنی و عدی بن حاتم و ابو ایوب انصاری و هاشم بن عتبہ (مقال) و زیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) را نام برد.

علی (علیه السلام) در این جنگ نیز مانند جنگ جمل ابتدا به نصیحت و اندرز دشمنان پرداخت و مجدداً، نامه هایی به معاویه نوشت و او را از عواقب وخیم جنگ بر حذر داشت و به سپاهیان خود نیز چنین فرمود:

«لا تقاتلوهم حتی یبدؤکم، فإنکم بحمدالله علی حجه و ترککم إیاهم حتی یبدءکم حجه آخری لکم علیهم، فإذا کانت الهزیمه باذن الله فلا تقتلوا مدبراً ولا تصیبوا معوراً ولا تجهزوا علی جریح ولا تهیجوا النساء بأذى...»<sup>(1)</sup>

شما آغاز به جنگ نکنید تا مگر آنان شروع به جنگ کنند، خدا را سپاس که شما دارای حجت و برهان هستید، و ابتدا نکردن شما به جنگ، خود دلیل دیگری بر علیه ایشان است و گاهی که با خواست خدا برای آنان شکست و گریز رخ داد، گریخته ها را نکشید، وامانده ها را زخمی نکنید، و زخم خورده ها را از پا در نیاورید، و زنان را آزار نرسانید هر چند به شما و فرماندهانتان ناسزا بگویند....

از طرف دیگر معاویه هم نه تنها به نامه ها و نصایح علی (علیه السلام) توجهی نکرد، بلکه سپاهیان خود را نیز برای جنگ و دشمنی با آن حضرت تحریص کرده و ضمن خواندن خطبه ای گفت: در این جنگ سستی نکنید و از جان خود نیز بگذرید زیرا شما بر حقیقت و برای شما حجت است و با کسی می جنگید که بیعت عثمان را شکسته و خون او را به ناحق ریخته و هیچ عذری برای او در نزد خدا نباشد.

ص: 428

(فانکم علی حق ولکم حجه و انما تقاتلون من نکث البیعه و سفک الدم الحرام فلیس له فی السماء عاذر)

عمر و عاص نیز نظیر سخنان معاویه، سخن گفت و آنان را برای جنگ تحریک کرد!

چون امام علی (علیه السلام)، از این امر مطلع گردید او نیز سپاهیان خود را گرد آورده و ضمن توضیح دسیسه های معاویه و عمر و عاص، آنان را برای جنگ با شامیان آماده کرد و پس از حمد و ثنای الهی مطالبی چند، در مورد تقویت روحیه آنان بدین شرح بیان فرمود:

ای بندگان خدا! از خدا بترسید و در هنگام جنگ چشمتان را از آنچه موجب ترس و وحشت شما شود، فرو خوابانید، و آوازتان را آهسته کرده و کمتر سخن بگویید، و برای روبرو شدن با دشمن، دل قوی کنید، و ثابت قدم باشید و یاد خدا را زیاد کنید که شاید رستگار باشید، و از خدا و رسولش فرمانبرداری کنید و با یکدیگر ستیزه جویی نکنید، که سست می شوید و نیروی شما کاهش یابد و صبر داشته باشید که خداوند با صابران است، بار خدایا! در دل اینها شکیبایی قرار بده و اینها را یاری کن و پاداششان را بزرگ فرما.

«اللهم ألهمهم الصبر و أنزل علیهم النصر و أعظم لهم الآجر.» (1)

معاویه که قبل از علی (علیه السلام) به صفین رسیده بود، اردوگاه خود را در محلی به آب نزدیک تر قرار داده و برای این که لشگریان علی (علیه السلام) به آب دسترسی نداشته و در مضیقه باشند دستور داد که از نزدیک شدن لشکر امام (علیه السلام) به شریعه فرات ممانعت کنند، ولی مالک اشتر به دستور علی (علیه السلام) با یک حمله شدید و کشتن گروهی از شامیان آنان را پراکنده ساخته و شریعه فرات را متصرف شد و علی (علیه السلام)

ص: 429

پس از تصرف محل مزبور، آب را به هر دو سپاه مباح ساخت.

چون تصرف شریعه فرات بدست مالک اشتر انجام گرفت و از طرفی معاویه شکست شامیان و پیروزی لشکر امام (علیه السلام) را مرهون رشادت و شجاعت مالک می دانست تصمیم گرفت که این شجاع بی نظیر را از میان بردارد تا شامیان در آینده از شر حملات او آسوده باشند، پس از جستجو در میان سپاهیان خود کسی را به نام «سهم» که از شجاعان مشهور و در سطبری و زورمندی بازو حریفی نداشت پیش خواند و او را به جنگ مالک فرستاد.

سهم، بر اسب بزرگی سوار شده و خود را غرق در فولاد ساخته بود، پا به رکاب زد و در مقابل لشکر امام (علیه السلام) مالک را به مبارزه خواست!

مالک که در میدان های کارزار چون شیر خشمگین حمله می کرد و با شمشیر آتشبار خود شجاعان را دو نیمه می ساخت، پا بر اسب زد و در مقابل سهم ایستاد، سهم به قدری شجاع و زورمند بود که حتی لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر جان مالک بیمناک شدند.

سهم، در حالی که مالک را ناسزا می گفت، با شمشیر آخته بر وی حمله کرد، ولی مالک، با زبردستی و مهارت تمام، حمله او را رد کرد و با شمشیر خود تا سینه سهم را شکافت و به خاکش افکند و در آن حال دو تن از رزمجویان شام بر مالک تاختند، اما مالک فرصتی بدان ها نداد و هر دو را کشته و به محل خود بازگشت.

پس از قتل این دلاوران شجاع، معاویه عبید الله بن عمر را با عده ای مأمور حمله بر لشکر علی (علیه السلام) کرد، علی (علیه السلام) نیز محمدبن ابی بکر را اجازه داد تا به مبارزه او برود.

محمد با گروهی به جنگ عبید الله شتافت و تا آخر روز این دو تن با افراد تحت فرماندهی خود با هم در مصاف بودند، سپس معاویه، شرحبیل را به کمک

عبدالله فرستاد و از طرف علی (علیه السلام) هم، مالک به کمک محمد رفت و جنگ سختی میان سرداران علی (علیه السلام) و سپاهیان معاویه در گرفت که عده زیادی به قتل رسیدند و تا آخر ذیحجه سال 36 به همین نحو جنگ میان سرداران قشون طرفین برقرار بود.

در این جنگ نیز علی (علیه السلام) مانند همیشه سعی می کرد که حتی الامکان از کشتار و خونریزی جلوگیری شود. ولی معاویه هرگز حاضر نبود که با آن حضرت کنار آید، بالاخره سال 37 هجری فرارسید و هر دو طرف حاضر شدند که در ماه محترم جنگ را متوقف سازند، علی (علیه السلام) بدین امر بیشتر راغب بود، زیرا جای امید بود که شاید در طول این مدت، توافقی میان طرفین حاصل شود و از جنگ و ستیز خودداری گردد. از این رو، با تمام توان کوشش کرد که معاویه را به راه آورد و این غائله را خاتمه دهد ولی معاویه لجوج بر عناد و لجاجت خود افزود و حاضر نشد به صلح و صفا گراید، بالاخره ماه محرم منقضی شد و غره ماه صفر رسید و در همان روز، نایره جنگ مجددا مشتعل گردید و تا 17 صفر سال بعد ادامه پیدا کرد، بدین ترتیب مدت این جنگ در کتب تاریخ بنا به حساب های مختلف که شروع آن را از شوال سال 36 و یا از اول صفر سال 37 دانسته اند 12 تا 18 ماه طول کشید.

این جنگ از جنگ های خونین داخلی مسلمانان بود که باید آن را جنگ بین حق و باطل و یا نور و ظلمت نامید.

در چند روز اول جنگ، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) صلاح چنان دید که جنگ به صورت تن به تن باشد و از کشتار زیاد جلوگیری شود ولی شهادت عده از اصحاب و سرداران آن حضرت مانند عمار یاسر و اویس قرنی جنگ را به درجه شدت رسانید.

معاویه مردی به نام (اجیر) را که از شجاعان لشکرش بود، دستور داد برای جنگ با سرداران علی (علیه السلام) به میدان رود، اتفاقاً حریف این مرد غلام علی (علیه السلام) بود، که به دست اجیر شربت شهادت نوشید، علی (علیه السلام) از شهادت غلام خود اندوهگین شد و فوراً خود را مقابل اجیر رسانید، اجیر که علی (علیه السلام) را نمی شناخت با حالت غرور شمشیری بر آن حضرت فرود آورد که از طرف علی (علیه السلام) آن حمله رد شد و آن گاه علی (علیه السلام) اجیر را با دست خود از روی زین بلند کرد و چنان بر زمین کوبید که استخوان هایش خرد شد و در دم جان سپرد، سپس خود را بر آن سپاه انبوه زد و تیغ بر شامیان نهاد و پس از کشتار زیاد به محل خود مراجعت فرمود.

روز چهارم صفر سال 37 بود که ابو ایوب انصاری با سواران خود مأمور حمله به سپاه شد و به مقرر فرماندهی معاویه تاخت به طوری که هر کس در مسیر او قرار گرفته بود به ضرب شمشیر بر زمین افتاد، خود معاویه هم وقتی او را در نزدیکی پست فرماندهی خود دید، فرار کرد و در میان شامیان مخفی شد، ابو ایوب پس از کشتن جمعی به سوی سواران خود برگشت و معاویه هم که سخت اندوهگین و مضطرب شده بود شامیان را ملامت کرد که چرا حملات ابو ایوب را در هم نشکستید و با این کثرت جمعیت شما او چگونه توانست تا سرآورده من برسد. اگر هر یک از شما سنگی به او می زدید زیر سنگ ها می ماند، مرقع بن منصور، به معاویه گفت: گاهی سواری وارد معرکه میشود و از این کارها انجام می دهد، من نیز اکنون مانند او به لشکر علی (علیه السلام) حمله می برم و تا سرآورده علی پیش می روم!

معاویه گفت: بینم چه میکنی؟ مرقع پا به رکاب زد و با سرعت تمام رو به لشکر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نهاد و تصمیم گرفت که راه را باز کند و خود را به نزد علی (علیه السلام) برساند. ولی به محض رسیدن به صفوف لشکر آن حضرت ابو ایوب



انصاری که هنوز در صف مقدم جبهه بود به ضرب شمشیر، سر مرقع را از بدنش به یک سو افکند، خشم و غضب معاویه، از این حادثه شدت یافت و به تمام سپاه شام فرمان حمله عمومی صادر کرد. علی (علیه السلام) نیز به لشکریان فرمان داد که به حمله متقابل پردازند.

این نخستین حمله عمومی بود که بین سپاه متخاصمین انجام گردید و فرماندهان امام علی (علیه السلام) در آن روز با رشادت و شجاعت فوق العاده خود، گروه کثیری از سپاه نگون بخت معاویه را به درک فرستادند.

این خونریزی و اتلاف نفوس، نتیجه هواپرستی و نیرنگ معاویه بود که از قبول نصیحت و اندرز، خودداری می کرد و مردم شام را به عناوین مختلف، فریب داده و جان آنان را دستخوش امیال شیطانی خود می ساخت، بدین جهت علی (علیه السلام) تصمیم گرفت که با خود معاویه روبرو شود و به همین منظور خود را جلو سپاه شامیان انداخت و صدا زد: کجاست پسر هند؟ چون پاسخی نشنید، مجدداً معاویه را به مبارزه خواست و فرمود: ای معاویه! تو که ادعای خلافت می کنی و باعث ریختن خون مردم می شوی اینک چون مردان، بدر آی و با من مبارزه کن که هر یک از ما دو تن غالب شد خلافت او را باشد و در این کار هم قضاوت را به شمشیرهای خود وامی گذاریم!

معاویه از ترس، پاسخی نداد و همه میانه شامیان پدیدار گشت، ابرهه الصباح بن ابرهه که از رزمجویان شام بود در تأیید فرمایش آن حضرت، به سپاهیان گفت: ای مردم! به خدا سوگند! اگر این وضع ادامه یابد یکی از شما نیز زنده نخواهد ماند، چرا خود را به کشتن می دهید؟ کنار شوید تا علی بن ابی طالب و معاویه با هم نبرد آزمایند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چون سخن او را شنید فرمود: هرگز از اهل شام نشنیده بودم که مانند سخن ابرهه مرا شادمان کند.

اما معاویه که از ترس ذوالفقار علی (علیه السلام) در میان صف های آخر سپاه قرار گرفته بود، به کسانی که نزدیکش بودند گفت: نقصان و خللی در عقل ابرهه روی داده است، بزرگان شام نیز به همدیگر گفتند: به خدا ابرهه در دین و دانش از ما داناتر است این نیست جز این که معاویه از جنگ با علی هراسناک است. (1)

علی (علیه السلام) چند مرتبه معاویه را به مبارزه طلبید، ولی معاویه پاسخ نداد.

آخرالامر عروق بن داود از لشکر معاویه فریاد زد، اکنون که معاویه مبارزه با علی را ناخوشایند دارد، من به مبارزه او می روم و نعره زد: ای پسر ابوطالب! به جای خود باش من آمدم، چون نزد آن حضرت رسید، علی (علیه السلام) چنان شمشیری بر وی فرود آورد که روی اسب دو نیمه شد، به طوری که به زین اسب هم آسیب رسید، عروه پسر عمویی داشت که به خونخواهی وی شتافت. اما به محض برخورد با علی (علیه السلام) به ضرب شمشیر آن جناب به پسر عمویش ملحق گردید و علی (علیه السلام) هم به محل خود بازگردید.

اما نبرد عمرو و عاص با علی (علیه السلام) هم تماشایی بوده و ماجرای آن نیز شنیدنی می باشد.

عمرو عاص شخص حيله گر و محتاطی بود، او نه تنها از جنگ با علی (علیه السلام) بیمناک بود، بلکه با سایر رزمجویان مشهور هم درگیر نمی شد، و در عین حال پیش مردم هم نمی خواست خود را جبون و بزدل نشان دهد، اتفاقاً روزی علی (علیه السلام) در لباس شخص ناشناس، درآمده و آهسته آهسته وارد میدان شد و نزدیک سپاهیان شام رسید و سپس دور گشت، حرکات آن روز علی (علیه السلام) بیشتر شبیه به رزمجویی اشخاص ترسو بود، عمرو عاص فرصت را مغتنم شمرد و برای آن که او هم ضرب شستی نشان دهد، به سوی آن سوار ناشناس شتافت تا

ص: 434

بلکه با کشتن او، شجاعت خود را به مردم شام نشان دهد، غافل از این که آن سوار علی (علیه السلام) است، چون به نزدیکی های او رسید این رجز را می خواند:

یا قاده الکوفه من أهل الفتن

یا قاتلی عثمان ذاک المؤمن

کفی بهذا حزنا من الحزن

أضربکم ولا أرى أبا الحسن.

«ای سرداران کوفه که اهل فتنه ها هستید! ای کشتندگان عثمان آن مرد آمین! این کار شما برای حزن و اندوه بس است شما را می زنم و علی را در میان شما نمی بینم».

علی (علیه السلام) که عمروعاص را کاملا در دسترس خود دید ناگهان بر او تاخت و در پاسخ رجز عمرو چنین فرمود:

أنا الإمام القرشی المؤمن

یرضی به الساده بین أهل الیمن

من ساکنی نجد و من أهل عدن

أبو حسین فاعلمن و بؤ حسن

منم آن امام قرشی امین که بزرگان یمن و ساکنان نجد و عدن به امامت من خشنودند بدان که من پدر حسین و حسن هستم».

علی (علیه السلام) ضمن معرفی خود، با سرعت تمام، به ضرب نیزه او را از زین اسب به زمین انداخت و شمشیر خود را در بالای سر وی به جولان درآورد، عمرو چون علی (علیه السلام) را شناخت خود را در بن بست عجیبی دید، بندهای دلش پاره شد و تمام آرزوها و آمالش را نقش بر آب دید و مرگ را در جلو چشمان خود مشاهده کرد.

وقتی برق شمشیر علی (علیه السلام) چشمان بهت زده او را خیره کرد، در حالی که هیچ گونه امید نجاتی نداشت، از مکر خود و نجابت آن حضرت استفاده کرد و به همان حال که به پشت افتاده بود، فوراً دو پای خود را بلند کرده و عورت خود را نمایان ساخت و به جای سپر در برابر شمشیر علی (علیه السلام) عورت او وقایه وی گردید.

علی (علیه السلام) که در بزرگواری و حیا و کرم، کفو و همتایی نداشت به حالت شرم از

او روگردانید و به راه افتاد و فرمود: خدا لعنت کند تو را که مدیون و آزاد شده عورت خود گشتی، عمرو پای خود را مدتی در هوا نگاه داشت تا فاصله علی (علیه السلام) با او زیاد گردید آن گاه ترسان و لرزان و افتان و خیزان رو به گریز نهاد و خون از دهان و بینی او می چکید و خود را به سراپرده معاویه رسانید و نفس راحتی کشید.

معاویه سخت خندید و گفت: ای عمرو! چه نیکو حيله ای به کار بردی که هیچ کس را جز تو این حيله به فکر نرسد. برو سپاسگزار عورت خود باش که مدیون آن شدی، و زهی آفرین بر اخلاق و عفت و کرم آن که تو را رها ساخت، به خدا!

جز علی کسی از تو نمی گذشت، معاویه ضمن گفتن این سخنان عمرو را مسخره می کرد و عمرو عاص نیز جبن و ترس معاویه را یادآور شد و گفت: مگر علی تو را به مبارزه دعوت نکرد؟ چرا جواب ندادی و عار و ننگ را بر خود هموار ساختی؟ معاویه گفت: ای عمرو! من اقرار می کنم که با شجاعی چون علی نمی توان جنگید. اما این عمل امروز تو خیلی خنده دار بود! عمرو عاص از استهزا و شماتت معاویه خشمگین شد و ضمن این که معاویه را ناسزا می گفت از نزد او کنار رفت.

با این که در اوائل جنگ سرداران علی (علیه السلام) همیشه با فتح و پیروزی بر می گشتند، آن حضرت همواره سعی می کرد که شاید صلح و صفا جای نفاق و کینه را بگیرد و از قتل و خونریزی ممانعت شود حتی در اثنای جنگ نیز از نصیحت و موعظه خودداری نمی کرد ولی چون از این نصیحت و اندرز نتیجه ای نمی گرفت ناچار به جنگ و پیشروی ادامه می داد.

علی (علیه السلام) برای لشگریان خود خطبه های آتشین و سخنان مهیج می فرمود و به مدلول «آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشنید» مواعظ و خطابه هایش نیروی ایمان و قدرت مبارزه را در لشگریان وی چندین برابر می کرد. زیرا سخنان

آن حضرت ملکوتی بود و شنونده را منقلب میکرد.

علی (علیه السلام) بر سپاهیان خود می فرمود: فرار از جنگ به علت ترس از مرگ نتیجه ندارد و تا اجل کسی ختم و مقدر نشود کشته نخواهد شد و در این باره به قرآن استناد کرده و این آیه را تلاوت فرمود:

(قل لن ینفعکم الفرار إن فررتم من الموت أو القتل وإذا لا تمتعون إلا قليلا) (1)

بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگی نخواهید برد.

در این حال معاویه با وعده و وعید و با اعمال مکر و حيله سپاهیان خود را دلگرم می کرد و سعی می کرد که با حيله و نیرنگ در میان لشگریان علی (علیه السلام) نفاق و اختلاف بیندازد.

از کسانی که در لشگر علی (علیه السلام) بوده و فریب معاویه را خورد، خالد بن معمر است که از شجاعان نامی عرب بود، خالد بر حسب فرمان علی (علیه السلام) با نه هزار نفر به یک حمله شدیدی پرداخت و از میان سپاه شامیان راهی چون کوچه باز کرد و تا پست فرماندهی معاویه پیش رفت و گروهی از نگهبانان نزدیک معاویه را به قتل رسانید.

چون معاویه شکست لشگریان خود را دید به حيله و نیرنگ متوسل شد و یکی از نزدیکان خود را که محرم اسرار او بود، پیش خالد فرستاد که این همه جنگ و کشتار، چه سودی برای تو دارد به جای کشتن مردم زمینه را برای خلافت من آماده ساز تا در صورت پیروزی، حکومت خراسان را به تو واگذار کنم.

ص: 437

بازوی شمشیر زن خالد، به طمع این آرزوی خام، سست شد و مراجعت کرد، و این اولین تخم نفاق بود که معاویه میان سرداران علی (علیه السلام) پاشید و سپس اشعث بن قیس را نیز به همین ترتیب وعده امارت داد و همین اشخاص بودند که پیروان علی (علیه السلام) را به آن حضرت شورانیدند.

نبرد صفین روز به روز شدیدتر می شد و چون مسلم بود که جز شمشیر چیز دیگری میان دو سپاه حکم نخواهد کرد، لذا تصمیم بر این شد جنگ را ادامه دهند تا ببینند فتح و ظفر از آن کیست، بدین جهت هر روز از سپیده دم تا زوال، دو سپاه به جان هم می افتادند و عده زیادی را مخصوصاً از شامیان به خاک می افکندند.

از جمله جنگجویان معاویه که به دست علی (علیه السلام) به قتل رسید مخارق بود که در یکی از روزها به میدان آمد و مبارز طلبید و چهار نفر از سرداران علی (علیه السلام) را که به مبارزه او برخاسته بودند یکی پس از دیگری به درجه شهادت رسانید، سپس سر آنان را بریده و عورتشان را نیز نمایان ساخت، علی (علیه السلام) از این عمل زشت متأسف شد و به طور ناشناس آهنگ آن مرد شجاع کرد و چون نزدیک رسید با شمشیر خود مخارق را در روی اسب دو نیم کرد و زین اسب نیز دریده شد، پس از او هفت تن دیگر از مبارزان نامی شام را که به طلب خون مخارق به جنگ آن حضرت آمده بودند به ضرب شمشیر به هلاکت رسانید.

یکی دیگر از مبارزان شام که نام آوری و قهرمانی در سر می پروراند سربن اُرطاه بود، این شخص پس از آن که معاویه را در برابر دعوت علی (علیه السلام) زبون و درمانده دید، برای شهرت طلبی تصمیم گرفت با حضرت امیر (علیه السلام) جنگ کند تا کشته شود و یا با غلبه بر آن حضرت نام خود را بلند آوازه سازد، بدین منظور از لشگر شام خارج شد و رو به صفوف لشکر حضرت امیر (علیه السلام) نهاد، وقتی نزدیک

رسید و چشمش بر علی (علیه السلام) افتاد، از ترس و وحشت، سراپا لرزید و دل در سینه اش به طپش افتاد.

علی (علیه السلام) فوراً آهنگ او کرد و چون نزدیکش رسید او را به طعن نیزه از اسب بر زمین انداخت، سر وقتی خود را در چنگال مرگ دید به پیروی از عمرو عاص کشف عورت کرد و خود را از شمشیر علی محفوظ داشت، علی (علیه السلام) چشم از او برگردانید و فرمود: لعنت خدا بر عمرو عاص که این عمل زشت را برای شما بدعت گذاشت. سپس سر هم فرار کرد و خود را به سپاه شامیان رسانید و به جای بلند آوازه شدن مورد ننگ و عار گردید.

از آن پس لشگر حضرت امیر (علیه السلام) شامیان را سرزنش می کردند که شما دم از مردانگی می زنید ولی در صحنه کارزار، سپر شما عورت شما است، عجب حيله ننگینی است که عمرو عاص در میان شما یادگار گذاشته است و فرمایش علی (علیه السلام) در نهج البلاغه اشاره بدین مطلب است که ضمن شرح ردائل اخلاقی عمرو عاص فرماید:

(فإذا كان عند الحرب فإي زاجر و أمر هو مالم تأخذ السيوف ماخذها، فإذا كان ذلك كان أكبر مكيدة ان يمنح القرم سبته!)<sup>(1)</sup>

چون در جنگ حاضر شود، مادامی که شمشیرها از غلاف بیرون نیامده است چه بسیار امر و نهی (برای ایجاد فتنه می کند و آنگاه که شمشیرها کشیده شد، بزرگترین حيله او آن است که عورت خود را نمایان سازد.

ص: 439

از جمله سپاهیان علی (علیه السلام) که در صفین شربت شهادت نوشید عمار یاسر بود، این مرد شریف از صحابه بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و با این که سن مبارکش در حدود نود سال بود، به میدان کارزار شتافت و با منطقی شیوا رسول اکرم و اولادش (صلی الله علیه و آله) را ستود و معاویه و پیروانش را مذمت کرد و گفت:

نحن ضربنا علی تنزیله

والیوم نضربکم علی تأویله

در گذشته شما را برای نزول قرآن می زدیم، و امروز برای تأویل آن با شما می جنگیم.

پس از جنگ و کشتار زیاد به وسیله ابوالعادیبه به درجه شهادت نائل آمد و علی (علیه السلام) از شهادت او بسیار غمگین شد و به سپاهیان فرمود هر کس در مرگ عمار اندوهگین نشود او را بهره ای از اسلام نباشد.

پس از شهادت عمار تشنت و تزللی در میان سپاهیان شام افتاد زیرا شنیده بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمار فرمود: «تقتلک الفئه الباغیه؛ تو را قوم ستمگر خواهند کشت.»

شامیان گفتند: پس معلوم می شود که ما قوم گمراه و ستمگریم که عمار را کشته ایم معاویه گفت: «انما قتله من اخرجه.» کسی او را کشته که او را به جنگ آورده و به کشتن داده است، و از گفتن این سخن، منظورش علی (علیه السلام) بود. عمرو عاص آهسته به معاویه گفت: در این صورت موجب قتل حمزه هم پیامبر است،

نه مشرکان مکه، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در حد به میدان جنگ آورده بود! معاویه گفت: جای شوخی و فضولی نیست و این سخن را پیش دیگری مگوی.

از دیگر سرداران فداکار علی (علیه السلام) هاشم بن عتب (معروف به مرقال) و عمر بن محسن و خزیمه بن ثابت معروف به ذو الشهادتین بودند که پس از جنگ های سخت شهید گردیدند.



در میان سرداران و فرماندهان علی (علیه السلام) مالک اشتر وجهه ممتازی داشت و در صفین جنگ های سختی کرد و چند مرتبه سپاه شام را شکست فاحش داد.

در یکی از روزها که مبارز می طلبید، از طرف معاویه عبید الله بن عمر، بدون این که بشناسد او مالک است به مبارزه اش رفت و رجز خواند، هنگامی که از نزدیک مالک را شناخت بهراسید و وحشت زده خاموش ماند و دانست که در چنگال مرگ افتاده است، آن گاه گفت: ای مالک! اگر می دانستم که تویی که مبارز می طلبی، هرگز بیرون نمی آمدم، و اکنون اجازه بده که برگردم، مالک گفت:

چگونه این ننگ را قبول می کنی که شامیان بگویند: عبید الله از پیش هموارد خود گریخت، گفت: سخن مردم در برابر جان من اهمیتی ندارد، اگر بگویند: «فر جازه الله؛ فرار کرد خدا پاداشش را بدهد» بهتر است تا بگویند: «قتل رحمه الله: کشته شد خدا رحمتش کند».

مالک گفت: تو را نادیده گرفتم برگرد، اما از این پس تا کسی را نیک نشناسی به جنگ او بیرون مشوا عبیدالله به محل خود بازگشت و گفت: خداوند مرا امروز از شر این شیر شرزه نجات داد! معاویه گفت: ای ترسو! گریختنت بس نیست، با توصیف شجاعت مالک، روحیه سپاهیان را هم ضعیف می کنی؟ مالک مردی است، تو هم مردی، این همه خوف و هراس برای چیست و چرا با او به مقاتله نپرداختی؟

عبیدالله گفت: ای معاویه! تو را نسزد که مرا شماتت کنی. عامل اصلی این جنگ و خونریزی تو هستی، و تو سزاوارتری که به مبارزه او بروی، پس چرا نمی روی؟ مالک مردی است تو هم مردی!

چند تن از سرداران معاویه، هر یک با قوم و قبیله خود تحت فرماندهی عمرو عاص آهنگ جنگ با مالک اشتر کردند، مالک با عده ای از قبیله خود حمله

سختی بر آنان برد و هشتاد نفر از آن جمع را به قتل رسانید، مالک سعی داشت که به خود عمرو عاص دست یابد بدین جهت متوجه او می شد تا این که توانست به نزدیکی وی رسیده و او را به زمین اندازد، در این موقع عده زیادی از اطرافیان عمرو عاص میان او و مالک حائل شدند و عمرو را از آن وضع نجات داده و از میدان خارج ساختند.

مالک به چند شجاع دیگر نیز که با قبیله خود به جنگ او آمده بودند حمله کرد و مردان نامی و دلاوران بزرگ را چون یزید بن زیاد و نعمان بن جبلة از پا در آورد و افراد قبیله آنان را تار و مار کرد، و رشادت هایی از خود نشان داد که همه را به تعجب و حیرت واداشت.

همچنان که سابقا اشاره گردید این جنگ از خونین ترین های داخلی اسلام بود و حضرت علی (علیه السلام) از این اختلاف و پراکندگی بسیار متأسف و اندهگین بود، و بارها معاویه را نصیحت کرد، نتیجه نگرفت، او را به مبارزه فراخواند، اجابت نکرد، حتی برای بار دیگر با خواندن اشعار دلپذیری معاویه را به مبارزه خواست و چون پاسخی نشنید به اتفاق مالک اشتر بر آن قوم گمراه حمله کرده و در اندک مدتی سپاهیان معاویه را در هم پیچید.

روزهای آخر جنگ، شکست سپاه شامیان مسلم بود و حملات شجاعانه لشکر امام (علیه السلام)، تحت فرماندهی آن حضرت و مالک اشتر، و سایر فرماندهان، شیرازه کار سپاه معاویه را گسیخت و شکست آنان را حتمی ساخت ولی معاویه هر دم فرماندهان خود را به فرمانداری ایالات وعده می داد و افراد عادی را نیز با دادن درهم و دینار به جنگ وامی داشت.

بنا به روایت مورخان دو مرتبه تمام سپاهیان عراق از جای خود بجنیدند، یکی پس از شهادت عده ای از صحابه و یاران علی (علیه السلام) مانند عمار یاسر و اویس قرنی که سرداران کوفی و جوانان بنی هاشم به اتفاق عده تحت فرماندهی خود بر

سپاه شام حمله کرده و صورت بندیهای رزمی آنان را از هم متلاشی و هر عده ای را به گوشه ای متواری ساختند، به طوری که خود معاویه نیز از پست فرماندهی خویش فرار کرده و در حال تضرع و زاری از لشگریان خود استمداد می جست و آنان را با وعده های دروغ دلگرم و امیدوار کرده و به صبر و شکیبایی دعوت می کرد، مرتبه دوم هم در جنگ «لیله الهمیر» بود که شرح آن به ترتیب زیر است.

## لیله الهمیر

در شب های سرد زمستان سگ ها در اثر فشار سرما به جای پارس کردن زوزه می کشند و از سرما می نالند، این ناله و زوزه سگ را در لغت عرب «هریر» گویند.

در جنگ «لیله الهمیر» نیز کسانی که زخمی شده بودند از کثرت زخم و شدت درد مخصوصا مجروحان سپاه معاویه ناله می کردند و آوازی که در آن شب تاریک، به گوش می رسید، شباهت زیاد به زوزه سگ در شب های زمستان داشت بدین جهت آن شب را «لیله الهمیر» گویند.

اما پیش از آن که جنگ لیله الهمیر که آخرین جنگ صفین بود به وقوع پیوندد مکاتبه ای میان علی (علیه السلام) و معاویه انجام گردید که بدان اشاره می شود.

چند روز پیش از شروع جنگ لیله الهمیر معاویه نامه ای به حضرت امیر (علیه السلام) نوشته و خواسته بود که آن حضرت ایالت شام را به معاویه واگذار کند تا جنگ را خاتمه دهند!

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد که معاویه موقع نوشتن نامه مقصودش را به عمرو عاص گفت. عمرو خندید و گفت: ای معاویه! چقدر ساده ای؟ مگر حيله و مکر تو در اراده علی اثر می بخشد؟

معاویه گفت: مگر من و او هر دو از فرزندان عبد مناف نیستیم؟ عمرو گفت

درست است، ولی آنان خاندان نبوتند و تو را از چنین مقامی بهره ای نباشد و اگر می خواهی بنویس؟

معاویه نامه ای بدین مضمون به آن حضرت نوشت: اگر ما می دانستیم جنگ و خونریزی تا این اندازه به ما آسیب و زیان وارد می سازد هیچ یک بدان اقدام نمی کردیم. و اکنون ما بر عقل خود چیره شدیم که باید از گذشته نادم شویم و در آینده در صدد اصلاح برآییم، قبلاً نیز ایالت شام را بدون این که طوق طاعت تو بر گردن من باشد از تو خواستم نپذیرفتی. امروز هم همان را می خواهم. سوگند به خدا! که از سپاهیان، زیاد کشته شده و دلاوران رزم، از بین رفته اند و باید در فکر جانهای باقی مانده بود، و ما فرزندان عبد مناف هستیم و هیچ یک از ما را به دیگری برتری نیست که مطیع او گردد، والسلام.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از خواندن نامه معاویه پاسخ او را بدین مضمون مرقوم فرمود:

اما این که شام را از من خواستی، من کسی نیستم که آنچه را دیروز از تو منع کرده ام امروز آن را به تو ببخشم، اما سخن تو که از سپاهیان زیاد کشته شده اند و باید در فکر جانهای باقی مانده بود، بدان که هر کس در راه حق کشته شده به سوی بهشت رفته و هر که در راه باطل به قتل رسیده به دوزخ افتاده است، و اما گفتار تو که ما فرزندان عبد مناف هستیم، درست است ولی امیه مانند هاشم، و حرب مانند عبدالمطلب، و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست، و نه مهاجر مانند آزاد شده است، و نه کسی که نژادش پاک و اصیل است مانند کسی است که به دیگری چسبیده و بدو نسبت داده شده است ( امیه پسر عبد شمس نبود، بلکه غلام رومی بود که عبد شمس او را به رسم جاهلیت به خود نسبت داد. و فرمایش امام اشاره

بدین مطلب است (17) و نه آن که حق است مانند کسی است که به راه باطل می رود، و نه کسی که ایمان آورده با آن که حيله گر و دغلباز است یکسان باشد.

و البته بد فرزندی باشد کسی که (مانند تو) از پدرانش که گذشته و در دوزخ افتاده اند پیروی کند و گذشته از این ها، بزرگی و شرافت نبوت در خاندان ما است که به وسیله آن عزیز، نافرمان را خوار و خوار فرمانبردار را ارجمند گردانیم، و چون خداوند، قوم عرب را گروه گروه داخل دینش گردانید، شما از کسانی بودید که برای دنیا دوستی و یا از ترس شمشیر، داخل دین شدید، در موقعی که سبقت کنندگان در ایمان پیروزی یافته و هجرت کنندگان پیشین در مقام فضیلت جای داشتند، بنابراین از شیطان پیروی منما و او را به خود راه مده.

چون نامه امام (علیه السلام) به معاویه رسید، از نامه نگاری خود پشیمان شد و چند روز آن را از عمرو عاص پنهان کرد، سپس او را خواست و نامه را برایش خواند، عمرو او را شمامت کرد و از این که علی (علیه السلام) معاویه را سرزنش کرده بود شادمان شد. (2)

امام (علیه السلام) پس از فرستادن پاسخ نامه معاویه، تصمیم گرفت که کار را با او یکسره کند، زیرا متجاوز از یکسال از شروع جنگ صفین گذشته بود و در طول این مدت، هر چند از طرف آن حضرت موعظه و اندرز برای معاویه خوانده شد، سودی نبخشید و جنگ نیز به صورت انفرادی و مبارزه طلبی، و حتی به صورت حملات قبيله ای، نتیجه کار را معلوم و قطعی نکرد، روی این اصل به فرمان حضرت امیر (علیه السلام) تمام فرماندهان بزرگ و کوچک رده های مختلف قشون علی (علیه السلام) تحت نظر مستقیم آن حضرت جلسه تشکیل و موضوع را در شورای

ص: 445

---

1- قبلا در صفحه 408 در این رابطه توضیح دادم.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

عالی نظامی مطرح کردند و در نهایت تصمیم بر این گرفته شد که تمام سپاهیان امام (علیه السلام) به یک حمله عمومی شبانه (جنگ ليله الهرير) دست بزنند و کار را با معاویه و سپاهیانش یکسره کنند.

برای اجرای این طرح یکی از شب های صفر سال 38 را انتخاب کردند و علی (علیه السلام) روز قبل از آن ضمن صدور دستورات جنگی، به سپاهیان خود چنین فرمود: «معاشر المسلمین استشعروا الخشیه و تجلبوا السکینه»

ای گروه مسلمانان خوف از خدا را شعار خود قرار دهید و جامه وقار و آرامش بر تن کنید، دندان ها را به هم بفشارید که این عمل شمشیرها را از سرها دور گرداند، لباس جنگ را کامل بپوشید و شمشیرها را پیش از کشیدن از غلاف بجنبانید، دشمن را به گوشه چشم و خشمگین بنگرید و به چپ و راست نیزه بزنید و شمشیرها را با پیش نهادن گام ها به دشمن برسانید، و بدانید که شما در نظر خدا بوده و با پسر عم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستید، حمله های پی در پی کنید و از فرار کردن شرم داشته باشید که فرار موجب ننگ در نسل و اولاد شما و آتشی برای روز حساب باشد، و از جدایی روحتان از بدن، خوشحال شوید، و به آسانی به سوی مرگ روید، و بر شما باد (حمله به این سیاهی لشگر و به این خیمه افراشته شده [ پاسگاه فرماندهی معاویه) پس درون آن را بزنید که شیطان معاویه در گوشه آن پنهان شده است و برای جهش به سوی شما دستی پیش آورده و برای فرار پا را عقب گذاشته است و اگر از شما ضعف و ناتوانی بیند حمله می کند و اگر شجاعت و دلیری بیند فرار نماید پس قصدتان جنگ با او و همراهانش باشد تا حقیقت برای شما روشن و آشکار گردد، و شما برتر و بالاترید و خدا با شما همراه است و هرگز اعمالتان را بی پاداش نگذارد. (1)

ص: 446

چون شب فرارسید فرمان حمله صادر شد و تمام سپاهیان امام (علیه السلام) رو به سوی شامیان یورش برده و تا سپیده دم دست از سر آنان برنداشتند، حملات شدید لشکر امام (علیه السلام) در آن شب تاریک، چنان رعب و وحشتی در دل شامیان انداخت که کسی را امید نجات از آن مهلکه نبود، تمام صفوف سپاه شام از هم پاشیده شد و یک تزلزل روحی در میان افراد آن سپاه حکمفرما گردید!

واحدهای سپاه معاویه، از اختیار و کنترل فرماندهان خود خارج گردید و نظم و انضباط که لازمه هر اجتماع نظامی است، به کلی از آنان رخت بر بست رزمجویان لشکر حضرت امیر (علیه السلام) فداکاری و رشادت را به منتها درجه خود رساندند و رعب و وحشت را در دل شامیان افکندند و جمع کثیری را از دم شمشیر گذراندند به طوری که به نوشته «ابن شهر آشوب» در آن شب چهار هزار نفر از سپاه علی (علیه السلام) و سی و دو هزار نفر از شامیان کشته شدند و صاحب کشف الغمه نیز تلفات آن شب را سی هزار نفر نوشته است. (1)

مالک اشتر با فریادهای خود سپاهیان امام (علیه السلام) را نوید پیروزی و تسلط بر شامیان می داد و آنان را در آن گیر و دار معرکه می ستود، علی (علیه السلام) نیز فرماندهی کل نیروها را به عهده خود گرفته و نظم و تعادل را در میان واحدهای مختلف سپاه خود برقرار می کرد و چنانچه وقفه ای در قسمتی از لشگریان خود می دید با حملات حید رانه خود، آنان را رو به سوی هدف سوق می داد.

باری، قشون معاویه با آن انبوه و تراکمی که داشت از جا کنده شد و تمام صفوف آن متلاشی گشته و عفریت مرگ در نظر یکایک آنان مجسم گردید، عده ای که در دفاع از مقاصد شوم معاویه سرسخت بودند، به قتل رسیدند، و گروهی نیر فرار کرده و متواری شدند.

ص: 447

روز روشن شده بود و سپاهیان علی (علیه السلام) در اردوگاه معاویه تاخت و تاز می کردند، معاویه هم که خود در صدد فرار بود شنید که علی (علیه السلام) سپاهیان را به ادامه جنگ ترغیب می کند و می فرماید: ای گروه مؤمنان! دیدید که کار جنگ با دشمنان تا کجا انجامید، آثار فتح و ظفر ظاهر گشته و کار نزدیک به اتمام است، آن گاه معاویه به عمرو عاص خطاب کرد و گفت: شنیدی علی چه گفت؟ اکنون تدبیر و چاره چیست؟

عمرو گفت: ای معاویه! بدان که مردان ما را نمی توان با مردان علی قرین و همآورد داشت، تو خود نیز با علی هرگز همآورد نتوانی بود، گذشته از این علی در این جنگ سعادت شهادت را می خواهد، در حالی که تو زخارف دنیا را می خواهی، لشکر علی (علیه السلام) از تو بیمناکند که اگر بدانها مسلط شوی آنان را از پای درآوری در صورتی که مردم شام از پیروزی علی ایمن و آسوده اند، که اگر ظفر یابد آنان را کیفر نکند، بنابراین با توجه بدین اوضاع و احوال، هرگز تو بر علی غلبه نخواهی یافت!

### **قرآن ها بالای نیزه ها رفت.**

معاویه گفت: ای عمرو! من تو را نخواسته ام که مرا بیم دهی و سپاهیان شام را بد دل و ضعیف گردانی و سپاه عراق را به شجاعت بستایی، اکنون تدبیری بیندیش که چگونه از این ورطه بلا نجات یابیم مگر تو حکومت مصر را نمی خواهی؟

عمرو گفت: ای معاویه! من از روز اول می دانستم که با جنگ نمی توان بر علی پیروز شد، برای چنین روزی حیل‌های اندیشیده ام، فوراً دستور بده در نزد هر کسی که قرآن است بگیرند و آنها را بر نوک سنانها نصب کنند و بر لشکر عراق عرضه کنند و بگویند: ای مردم! با ما به کتاب خدا رفتار کنید و خون مسلمانان را



به ناحق مرزید چون چنین کنند میان لشکر علی (علیه السلام) تفرقه افتد و در نتیجه اختلاف، دست از جنگ برمی دارند. (1)

معاویه گفت: ای عمرو! نیکو حیل‌های اندیشیده‌ای و بلافاصله دستور داد قرآن‌ها را جمع کرده و آنها را بر سر نیزه‌ها زدند و در پیش لشکر امام (علیه السلام) با صدای بلند فریاد زدند: «یا معشر العرب هذا کتاب الله بیننا و بینکم»؛ «ای قبایل عرب این همه کشتار برای چیست؟ این کتاب خداست میان ما و شما داوری کند!»

مالک اشتر که در اثر حمله‌های شجاعانه، بیش از سایر فرماندهان پیشروی کرده بود گفت: ای مردم! فریب نخورید این‌ها به کتاب خدا عقیده ندارند، این مدت ما اینها را موعظه و نصیحت کردیم و به قرآن و احادیث نبوی دعوت کردیم، نتیجه نبخشید، اینها از ترس جان خود به این حيله دست زده اند، قرآن ناطق علی است.

اشعث بن قیس، که در میان لشکر امام (علیه السلام) بود فریاد زد: دیگر با این قوم نمی توان جنگ کرد زیرا اینان ما را به حکمیت قرآن دعوت کردند. به دنبال اشعث، خالد بن معمر - که معاویه وعده امارت خراسان را به وی داده بود. با او هم آواز شد و در اثر سخنان آنان مردم جنگ دیده و خسته که گویی دنبال بهانه می گشتند، رأی و عقیده آنان را پذیرفته و گفتند: دیگر جنگ با اینان حرام است و الآن باید این غائله خاتمه یابد و قرآن میان دو طرف حکومت کند!

اشعث بن قیس، کسی بود که یک مرتبه پس از اسلام آوردن مرتد شده بود و در زمان خلافت ابوبکر مجدداً اسلام آورد و از طرف عثمان نیز به حکومت آذربایجان منصوب شده بود، هنگامی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خلافت رسید، او نیز به ظاهر بیعت کرد، اما چون صلاحیت امارت نداشت علی (علیه السلام) او را معزول

ص: 449

فرمود، از این رو اشعث، چندان دل خوشی از آن حضرت نداشت و شاید دنبال بهانه می گشت که سرانجام کار خود را کرد و در آن موقع حساس میان لشکر امام (علیه السلام) نفاق و اغتشاش انداخت و تمام زحمات و رنجهای آنان را که در مدت یکسال و نیم جنگ صفین متحمل شده بودند به هدر داد.

اشعث، چون مالک را در صف مقدم جبهه مشغول رزم دید، مردم را به ترک جنگ فراخواند و در مورد نتیجه و خیم برادرکشی و نفاق و همچنین فواید اتفاق و اتحاد خطابه‌های ایراد کرد و روحیه لشکر حضرت امیر (علیه السلام) را متزلزل گردانید، به طوری که گروهی از هواخواهان اشعث، شمشیرها را در غلاف گذاشته و فریاد زدند که ما خواستار صلح هستیم!

ولی مالک اشتر، گوشش بدین حرف ها بدهکار نبود و کار خود را می کرد، می زد و میکشت و راه سراپرده معاویه را پیش گرفته بود، اشعث که مالک را چنین دید با لحن تهدید آمیز به علی (علیه السلام) گفت: یا علی! مالک را احضار کن و بر این غائله خاتمه بده!

علی (علیه السلام) ناچار، یزیدبن هانی را نزد مالک فرستاد و جریان امر را به اطلاع او رسانید، مالک گفت: تو به چشم خود صحنه کارزار را می بینی، به عرض علی (علیه السلام) برسان که ساعتی به من مهلت دهد تا معاویه را در حضورش حاضر سازم.

یزید برگشت و گفت: یا امیرالمؤمنین لشکر دشمن در حال هزیمت است و نسیم پیروزی بر پرچم مالک وزیدن گرفته است، کسی قدرت مقابله در مقابل مالک ندارد و او در حال کشتار و تعقیب ایشان است و ساعتی مهلت خواسته است که معاویه را زنده و دست بسته به حضورتان رساند.

اشعث، چون این سخن شنید بانگ زد: یا علی! مالک را احضار کن تا برگردد والا تو را زنده نمی بیند!

علی (علیه السلام) فرمود: مگر ندیدید من یزید ابن هانی را فرستادم؟ آن گاه مجدداً یزید را پیش مالک فرستاد و موضوع مخالفت اشعث و همراهانش را به او خبر داد، مالک در حالی که خشم و غضب اندامش را لرزان و مرتعش کرده بود، دست از فتح و پیروزی کشید و به جانب امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرکت کرد. چون خدمت آن حضرت رسید اوضاع را دگرگون دید و بانگ زد، ای مردم! چه شد که شما یک مرتبه دست از جنگ برداشتید و بر امام خود عاصی شدید؟ در صورتی که امروز پیروزی ما حتمی بود، اشعث گفت: ای مالک! دست از این سخنان بردار، با کسانی که قرآن در دست دارند نمی توان جنگید!

مالک گفت: ای نادان! یک سال است که ما آنان را به قرآن دعوت می کنیم اجابت نمی کنند، عمل امروزی آنان نیز جز فریب و نیرنگ عمروعاص، چیز دیگری نیست و اگر مرا فرصت بدهید همین امروز ایشان را به بیعت وادار می کنم.

اشعث گفت: ما حاضر نیستیم که به سوی آنان تیری پرتاب شود و یا شمشیری کشیده شود!

مالک گفت: شما بروید و ما را آزاد بگذارید تا کار آنان را یکسره کنیم، آن قوم منافق گفتند: حاشا! این عمل جرم غیر قابل عفو است و چنان چه شما را آزاد بگذاریم در ارتکاب این جرم با شما شرکت پیدا می کنیم!

مالک برآشفته و گفت: اصلاً شما را با این کارها چه کار، شما مردم بی وفا و سست پیمانید، کشتن شما سزاوارتر از کشتن شامیان است، اشعث با بانگ بلند، مالک را ناسزا گفت، مالک نیز با تازیانه سر اشعث را کوفت، یاران اشعث همه مهله کردند و با شمشیر به مالک تاختند، مالک نیز دست به قبضه شمشیر بردمی رفت شر و فتنه ای برپا شود، که علی لا مانع گردید، و در حالی که از شدت

تأسف خون در عروقتش منجمد بود، مالک را نوازش کرد و فرمود:

ای مالک چاره کار از دست ما بیرون رفت، خدا لعنت کند این قوم را که ما را به قرآن دعوت می کنند. در صورتی که چیزی را که اراده ندارند قرآن است. [آن گاه به لشکر خود فرمود: شما کاری کردید که نیروی اسلام متزلزل شد و توانایی از دست رفت و ناتوانی و ذلت جایگزین آن گردید، آن گاه که شما برتری جسته و دشمنانتان از هلاک خود ترسیدند و قتل و کشتار، آنان را به نابودی کشانید و درد زخم را دریافتند و از راه حيله قرآنها را بلند کرده و شما را به احکام آن فراخواندند تا این که شما را از خود دور ساخته و جنگ میان خود و شما را قطع کنند، در نتیجه از راه حيله و خدعه شما را به دست حوادث روزگار سپردند، و اگر شما بدان چه آنان دوست دارند مجتمع گشته و خواسته آنان را تأمین کنید فریب خوردگانی بیش نخواهید بود، و به خدا سوگند! از این پس گمان ندارم که شما در کاری استقامت ورزید و یا دوراندیشی شما، به صواب انجامد. (1)]

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با مظلومیت تمام دست از جنگ کشید و به ظاهر، آتش جنگ را خاموش گردانید و صحبت از صلح و حکمت به میان آمد، زیرا جز این چاره ای نبود و اکثریت قشون علی (علیه السلام) طرفدار اشعث شده بودند.

اشعث بن قیس گفت: یا علی! اکنون که هر دو طرف به حکمیت قرآن راضی هستند اگر اجازه دهید، نزد معاویه روم و نظر او را درباره ترتیب این کار جویا باشم؟

علی (علیه السلام) فرمود: کار از دست من خارج شده و شما که به میل و دلخواه خود عمل می کنید در این صورت من در این مورد دخالتی ندارم، اشعث نزد معاویه

ص: 452

رفت و معاویه او را به انتخاب حکمین از دو طرف وادار کرد، اشعث بازگشت و گفت: شامیان را عقیده بر این است که از هر طرف یک نفر حکم تعیین و انتخاب شود تا مدتی در این مورد مطالعه کنند و آن گاه کمین به هر چه حکم کنند همه بر آن راضی باشند.

در این حال علی (علیه السلام) نامه ای به معاویه به این مضمون نوشت:

اما بعد، بهترین چیزی که انسان خود را بدان مشغول سازد، کردار نیکو است، که موجب جلب محاسن و سبب دفع معایب است، و ستم و باطل، دین و دنیای شخص را تباه گرداند و زبان بداندیش را گشاده دارد، ای معاویه! از دنیا بر حذر باش و بدان که دنیا ناپایدار است و هر چه از آن نصیب تو شود، بهره مند نخواهی گردید و خوب می دانی که فرصت چیزی که از دست رفت دیگر آن را نتوانی بازیافت، و از آن روز بترس که صاحب کردار نیکو محسود مردم واقع شود، و آن که زمام نفس به دست شیطان سپارد پشیمان گردد، و خود را به نیرنگ و فریب دنیا آرامش می دهد، اکنون مرا به حکم قرآن دعوت می کنی و خود می دانی که تو از اهل قرآن نیستی و حکم قرآن را گردن نمی نهی و من دعوت تو را اجابت نمی کنم ولی حکم قرآن را می پذیرم و آن کس که به حکم قرآن رضا ندهد از ورطه ضلالت به سلامت رهایی نیابد. (1)

لشکر امام (علیه السلام) که از مضمون و مفاد نامه خبر یافتند شادمان شدند و اشعث مجددا نزد معاویه رفت و رضایت لشکر امام (علیه السلام) را درباره تعیین حکم به معاویه گفت، و او نیز عمرو عاص را از جانب خود به حکمیت انتخاب کرد، اشعث و همراهانش نیز که اهل نفاق و شقاق بودند ابو موسی اشعری را که مردی ساده

ص: 453

لوح و احمق بود برای این کار انتخاب کردند، چون این خبر به علی (علیه السلام) رسید فرمود: سبحان الله! این قوم منافق لا اقل اختیار تعیین حکم را نیز به من نمی دهند، آن گاه فرمود: حال که کار بدین مرحله رسیده است، لا اقل درباره کم با من موافق باشید که برای این کار عبدالله بن عباس و یا مالک اشتر انتخاب شود. زیرا ابو موسی علاوه بر این که با من، چندان میانه خوبی ندارد، اصولاً مردی عوام و کردن است و با حيله گر و نیرنگ بازی مثل عمرو عاص یارای صحبت نخواهد داشت.

اشعث و همراهانش گفتند: یا علی! عبدالله بن عباس پسر عموی تو است و جز به رضای تو کاری نمی کند مالک نیز متهم به قتل عثمان است و سودای لشگرکشی در سر دارد و نایره این جنگ را او مشتعل کرده است و چنین مرد رزمی، نمی تواند به طریق رفیق و مدارا با عمرو عاص، کنار بیاید ولی ابو موسی هم از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و هم برای این کار مناسب است؟

هر چه امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصرار فرمود، سودی نبخشید لشکر، بر خلاف میل و رأی آن حضرت، به میل و دلخواه خود ابو موسی را برای حکمیت انتخاب کردند و صلحنامه ای نیز در تاریخ هفدهم صفر سال 38 هجری به امضای علی (علیه السلام) و معاویه و شهود طرفین که از فرماندهان سپاه عراق و شام بودند بدین مضمون نوشته شد:

کمین تا ماه رمضان سال 38 هجری (در حدود ششماه) موضوع اختلاف طرفین را با آیات قرآن کریم، تطبیق و به هیچ وجه حق تخلف از دستور الهی را نخواهند داشت. (1)

ص: 454

1- برگرفته از: علی کیست؟

این جنگ چهارده ماه طول کشید، و از خونین ترین جنگ های داخلی مسلمانان بود.

لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) صد و بیست هزار نفر و لشکر معاویه از سیصد هزار نفر زیادتر بودند.

در سال 37 هجری ماه محرم، دو لشکر دست از جنگ کشیدند و در اول ماه صفر مجددا شعله جنگ افروخته شد.

پایان جنگ، لیله الهزیر، شب جمعه یازدهم صفر سال 38 هجری بود، که در آن شب جنگ بسیار شدیدی اتفاق افتاد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حالی که سوار بر اسب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و ذوالفقار در دست، شمشیر می زد و تکبیر میگفت.

علامه مجلسی فرموده است: عدد کشته شده های آن شب به دست امام (علیه السلام) متجاوز از پانصد نفر بود، و هر بار که ذوالفقار خم می شد، آن حضرت آن را با زانوی مبارک راست می کرد.

در آن شب، سپاه شام، از شدت سرما، و بسیاری مجروحانشان، مانند سگ زوزه می کشیدند. (چون صدای سگ را هریر گویند).<sup>(1)</sup>

شمار کشته شده ها در این جنگ 95 هزار نفر بوده و به نقل ناسخ التواریخ، صد و ده هزار نفر کشته شدند، 20 هزار نفر از سپاه امام (علیه السلام) و 90 هزار نفر از لشکر معاویه.<sup>(2)</sup>

ص: 455

---

1- منتخب التواریخ، باب سوم، وقایع زمان خلافت حضرت امیر (علیه السلام)، ص 163 و ناسخ التواریخ، جنگ صفین.  
2- همان.

پس از آن که ابو موسی و عمروعاص از طرف سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سپاه معاویه، برای حکمت انتخاب شدند محل ملاقات برای انعقاد مجلس حکمت در دومه الجندل که قلعه ای میان مدینه و شام بود مقرر گردید، از جانب هر یک از سپاهیان شام و عراق چهارصد سوار به نمایندگی تعیین گردیدند که به همراه حکم خود به دومه الجندل بروند تا رأی حکمین در حضور آنان ابلاغ شود.

عمروعاص با چهارصد سوار از شامیان به محل مزبور رفت و چند روز زودتر از ابو موسی به آنجا رسیده و به انتظار ورود حریف خود نشست، علی (علیه السلام) نیز چهارصد نفر را به فرماندهی شریح بن هانی همراه ابو موسی روانه ساخت و عبدالله بن عباس را هم به عنوان امام جماعت با آنان فرستاد.

هنگام اعزام حکمین، معاویه به عمروعاص گفت: می دانی که من و لشگریان شام تو را با کمال رغبت و میل برای این کار تعیین کردیم در حالی که انتخاب ابو موسی به طور اکراه و اجبار بر علی تحمیل شده است، حال بینیم چه می کنی.

عبدالله بن عباس نیز به ابو موسی گفت: تو با یکی از حيله گران زبردست عرب حریف هستی که در مکر و فسوق در تمام عرب نظیرش را نمی توان یافت مراقب خود باش و سعی کن فریب این مرد حيله گر را نخوری، با این که می دانی علی (علیه السلام) تمام سجایای اخلاقی و ملکات نفسانی را دارا بوده و از هر حیث برای خلافت از همه کس سزاوارتر است و معاویه جز به راه ستم و باطل نمی رود.

چون خبر ورود ابو موسی به عمروعاص رسید، به استقبال او شتافت و بسیار تملق و چاپلوسی کرد و در اولین برخورد، عقل کم مایه او را ربود!

ابو موسی وقتی این همه احترام و شکسته نفسی از عمروعاص دید، دست و پایش را گم کرد و خود را به کلی در اختیار عمر و گذشت، ابن عباس که از



نزدیک مراقب اوضاع بود، به ابو موسی پیغام فرستاد که گول تواضع و فروتنی عمر و را نخور و حواس خود را پریشان مساز، او از نظر شخصیت اجتماعی خیلی از تو بالاتر است و این علاقه و محبت را درباره تو برای تحمیل عقیده و فکر خود بجا می آورد، آگاه باش! که فریب او را نخوری.

سفارش ابن عباس به وسیله عدی بن حاتم به ابو موسی ابلاغ شد، ولی او که فکر می کرد صاحب مقام و منصبی شده است به عدی گفت: نمی خواهد شما در این امر مهم دخالت کنید و مرا که از طرف عموم مسلمانان بدین کار گماشته شده ام نصیحت کنید. آن گاه به عمرو عاص گفت: بعد از این، سخنان ما محرمانه و سری باشد تا کسی از چگونگی آن آگاه نشود!

عمرو عاص که انتظار چنین پیشنهادی را داشت، فوراً دستور داد چادری در گوشه ای برپا کردند و خودش با ابو موسی روزها به تبادل افکار و مذاکرات خصوصی پرداختند، حتی اطراف چادر را نیز قرق کرده و به مأموران انتظامی دستور دادند که کسی بدون اجازه آنان حق ورود به چادرشان را نخواهد داشت.

عمرو عاص پذیرایی گرم و شایانی از ابو موسی می کرد و زمینه را برای فریفتن او و تحمیل عقیده خود آماده می کرد، بالأخره مطلب را عنوان کرده و به شور و بحث پرداختند.

عمرو عاص به ابو موسی گفت: در این که عثمان به مظلومیت کشته شده شکی نیست و تو خود نیز از طرفداران عثمان هستی، ابو موسی گفت: البته من هنگام کشته شدن او در مدینه نبودم والا هر چه از دستم بر می آمد درباره وی کمک می کردم.

عمرو گفت: پس چه بهتر الان که معاویه به خونخواهی عثمان برخاسته و چندان طمعی در خلافت ندارد، اگر تو هم به او کمک کنی، خون عثمان گرفته

می شود و اگر معاویه را به مسند خلافت بنشانیم از نظر این که مردی با تدبیر و قوی و کاردان است و از خانواده شریف قریش نیز می باشد کاری به مصلحت مسلمانان انجام داده ایم!

ابو موسی متغیر شد و گفت: آیا معاویه از خانواده شریف است یا علی؟ چه شرافتی را برای معاویه می توان قائل شد که علی فاقد آن باشد؟ و موضوع حکمیت ما مربوط به عموم مسلمانان است و به این سادگی ها نمی توان در مورد آن تصمیم گرفت و من عقیده دارم که عبدالله بن عمر، برای احراز مقام خلافت از همه شایسته تر است زیرا تاکنون فتنه ای ایجاد نکرده و مردی سلیم النفس و خوش اخلاق است؟  
عمر و گفت: مقام خلافت جای هر کسی نیست، و خلیفه مسلمانان باید با جرأت و مدبر و دوراندیش باشد، و این گونه صفات در عبدالله پیدا نمی شود.

ابو موسی گفت: تو اصرار داری که حتما معاویه خلیفه شود ولی من با خلافت او مخالفم.

عمر و عاص که ابو موسی را مخالف معاویه دید، به طرز دیگری عقل او را ربود و حيله دیگری به کار برد، دست ابو موسی را گرفت و از چادر بیرون برد و گفت: ای برادر پیشنهادی به تو می کنم و گمان ندارم که در این مورد، مخالفت کنی زیرا این پیشنهاد به نفع و صلاح مسلمانان است! ابو موسی گفت: مقصودت چیست؟

عمر و عاص گفت: حالا- که تو به هیچ وجه به خلافت معاویه حاضر نیستی و من هم که با خلافت علی و عبدالله بن عمر و امثال آنان مخالف می باشم، خوب است من و تو که از جانب مسلمانان در این مورد اختیار تام داریم هم علی و هم معاویه را از خلافت عزل کنیم.

آن گاه انتخاب خلیفه را به شورای مسلمانان واگذاریم، تا هر که را خواستند انتخاب کنند و من و تو هم در این امر مسئولیتی نداشته باشیم!

ابو موسی که چندان دل خوشی از علی (علیه السلام) نداشت و معاویه را نیز معزول تصور می کرد، به پیشنهاد عمرو رضا داد و موافقت خود را در این مورد اعلام کرد، عمروعاص برای این که هر چه زودتر به مقصود خود جامه عمل بپوشاند گفت: ای گرامی ترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدتی که برای حکمیت ما تعیین گردیده اکنون به پایان می رسد، خوب است بدون فوت فرصت، عقیده و رأی خود را به گروه مسلمانان اعلام داریم!

ابو موسی بار دیگر از تملق گویی عمرو خود را باخت و پاسخ داد که فردا این عمل را انجام می دهیم و مدعیان خلافت را بر کنار می کنیم تا مردم از جنگ و کشتار رهایی یابند، عمروعاص با این که گردش کار را کاملاً موافق مرام خود میدید مع الوصف از ابو موسی غفلت نمی کرد که مبادا او را راهی به اصحاب علی (علیه السلام) مخصوصاً به عبدالله بن عباس پیدا شود.

موعد مقرر فرارسید و ابو موسی و عمروعاص در برابر مردم ایستادند، عمروعاص بار دیگر باقیمانده عقل ابو موسی را ربود و با تعارفات خشک و خالی و دور از حقیقت و با تملق و چاپلوسی زیاد او را وادار کرد که ابتدا او به سخن درآید و هر چه ابن عباس به ابو موسی تفهیم کرد که ابتدا شروع به سخن نکند زیرا عمروعاص او را فریب خواهد داد، ابو موسی توجه و اعتنایی نکرد و خطاب به مردم چنین گفت:

ای مردم! بر هیچ کس پوشیده نیست که جنگ صفین در طول مدت خود چندین هزار نفر را به خاک و خون کشید و اطفال صغیر را بی پدر و زنان جوان را بیوه ساخت و باعث وقوع این جنگ دو نفر مدعیان خلافت یعنی علی و معاویه

بوده اند که اگر کار به حکمیت واگذار نمی شد آن خونریزی و برادرکشی ادامه پیدا می کرد. بنابراین برای این که مسلمانان روی آسایش ببینند من و عمروعاص توافق کردیم که این دو نفر را از خلافت خلع کنیم تا مسلمانان شورایی تشکیل داده و کسی را که استحقاق و شایستگی خلافت دارد انتخاب کنند. پس من از جانب مسلمانان عراق و حجاز علی را از خلافت خلع میکنم!

در این موقع همه و هیاهو با آهنگ های مخالف و موافق درگرفت ولی عمروعاص فرصت را از دست نداد و بلافاصله سخنان ابو موسی را درباره تأسف از خونریزی و برادرکشی تأیید کرد و در خاتمه اضافه کرد که :

چون اختلاف علی و معاویه باعث بروز این فتنه و آشوب بود و حالا که ابوموسی علی را خلع کرد من نیز با نظر او در مورد خلع علی موافق بوده و در عوض معاویه را به مقام خلافت برمی گزینم زیرا علاوه بر این که او شایسته احراز این مقام است خونخواه و ولی الدّم عثمان نیز می باشد که طبق مفاد آیه : (ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا) و مجازات قاتلین عثمان به عهده او می باشد.

چون سخنان عمروعاص خاتمه یافت هیجان و هیاهوی مردم شدت گرفت و از همه بیشتر خود ابو موسی از این امر خشمگین شد و به عمروعاص گفت :

«قد غدرت و فجرت و إنما مثلک مثل الکلک إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث» ؛ «ای حيله گر فاسق! تو مانند آن سگی هستی که [قرآن درباره آن فرماید:

چه آن را چوب بزنی و چه رهایش سازی پارس میکند (در هیچ حال از آن آسوده نتوان بود)].».

عمروعاص خندید و گفت : «انما مثلک مثل الحمار یحمل اسفارا» ؛ «تو هم مثل آن خر میمانی که بارش یک مشت کتاب باشد».

و اتفاقا گفتار عمروعاص درباره او کاملا درست بود و ابو موسی بعد از آن به

حمار اشعری مشهور شد، و آن وقت فهمید که علی (علیه السلام) حق داشته است که او را به حکمیت انتخاب نکند.

ابوموسی از ترس علی (علیه السلام) و یارانش به مگه گریخت و عمروعاص نیز به سوی معاویه شتافت و موقع ورود به شام به عنوان خلافت به او سلام داد.

این حکمیت به قول معاویه یکی از نیرنگ های عمروعاص بود که با فشار و اجبار مردم کوفه، علی (علیه السلام) آن را پذیرفته بود ولی چون حکمین برابر تعهدی که سپرده بودند رفتار نکردند، لذا اختلاف و پراکندگی سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدت گرفت و سرانجام حدود دوازده هزار نفر از آنان طریقه خاصی را پیش گرفته و به عنوان خوارج شناخته شدند و امام (علیه السلام) ناچار شد در نهروان با آنان جنگ کند و خلاصه، از حوادث جنگ صفین و حکمیت و حيله عمروعاص و حماقت ابو موسی، جنگ نهروان پایه ریزی شد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقام نکوهش سپاهش، از جهت انتخاب ابو موسی برای حکمیت فرموده است: «الأ وإن القوم اختاروا لأنفسهم اقرب القوم مما يحبون، وإنکم إختارتم لأنفسکم اقرب القوم مما تکرهون»<sup>(1)</sup>، «آگاه باشید! لشکر شام و معاویه، در انتخاب کم، نزدیک ترین فردی را که دوست داشتند، برگزیدند، و شما فردی را که از همه، در نزد شما ناپسندتر بود، انتخاب کردید».

### مرگ عمر و عاص عبرت انگیز است.

عمر و عاص پول و اموال بسیار اندوخته بود، طلای زیادی ذخیره کرده بود هنگام مرگش اندوخته های نقدی را حاضر ساخت و به پسرش گفت: کیست

ص: 461

این اموال را با آن وبال و گرفتاری که دارد، از من تحویل بگیرد؟! پسرش گفت :

من تحویل نمیگیرم بلکه آنها را برگردان به کسانی که ذی حق هستند و باید به آنان می دادی. عمرو عاص گفت: من بیش از دو نفر ذی حق نمی شناسم و نمی دانم چه کنم.

این خبر به معاویه رسید، معاویه پیام داد که من آن اموال و طلاها را با همه وبال و مسؤولیتی که دارد، تحویل میگیرم، لذا اموال را از مصر به شام منتقل و تحویل معاویه دادند.

عمرو عاص در روزهای آخر عمرش گفت: «کان علی عنقی جبل رضوی و کان فی جوفی الشوک وکان نفسی تخرج من ثقب إبره..»؛ «حال من چنان سخت است که گویی کوه رضوی را بر گردن من گذاردهاند، و گویا شکمم خارستان است و دنیا با این وسعت آن چنان بر من تنگ شده که گویی می خواهند مرا از سوراخ ته سوزن عبور دهند و خارج کنند».

عبد الله بن عباس، هنگام احتضار عمرو عاص به دیدنش آمد و احوال او را پرسید، گفت: «قال: أجد السماء كأنها مطبقة على الأرض و انا بينهما و آرائی کانما اتنفس من خرت إبره اللهم خذ منی حتی ترضی ثم رفع یده. فقال: اللهم امرت فعصینا ونهیت فرکبنا ..»؛ «آسمان و زمین را می نگرم که گویا مانند دو سنگ آسیا بهم نزدیک شده و من در میان آن دو قرار گرفته می شوم، و چنانم که در سوراخ ته سوزنی عبورم دهند، آن گاه گفت خدایا! مرا بگیر بدان سان که راضی باشی، سپس دستهایش را به سمت آسمان بالا برد و گفت: پروردگارا! اوامرت را نافرمانی کردم و از آنچه نهی کردی پرهیز نکردم و مرتکب شدم...».

ابن عباس گفت : «کیف أصبحت یا عمرو؟ قال أصبحت وقد اصلحت من دنیائى قليلا و أفسدت من دینی كثيرا فلو کان الذی اصلحت هو الذی أفسدت و

الذی افسدت هو الذی اطلحت لفزت و لو کان ینفعنی ان اطلب طلبت و لو کان ینجینی آن اهرب هربت، فقد صرت کالمنخفق بین السماء والأرض لأ أرقی بیدیه ولا آھیط برجلیه، فعظنی یابن عباس» ؛ چگونه صبح کردی؟ عمرو و عاص گفت :

صبح کردم در حالی که اندکی از دنیای خود را آباد کردم ولی بسیاری از کارهای آخرتم را فاسد و تباه کردم، اگر آنچه را آباد کرده ام از دنیایم فاسد و تباه کرده بودم و آنچه را فاسد و تباه کرده ام از امور آخرتم] اصلاح کرده بودم، هر آینه نجات یافته بودم و اگر امروز راه چاره و گریزی بود، چاره می کردم و میگریختم، و خود را نجات میدادم. و اکنون چنانم که حلقوم مرا فشار می دهند و در حال خفه کردنم بر آمده اند و گویا در میان آسمان و زمین آویزان هستم، و نه می توانم بالا بروم و نه پایین بیایم، سپس گفت : ای ابن عباس اکنون مرا موعظه کن.

ابن عباس گفت: ای عمرو! تو یک بار سفر بسته، عازم کوچ و رفتن هستی و من به جای تو بار انداخته و می مانم و در چنین وقتی که تو در آستانه مرگ هستی موعظه چه سود؟ در این حال موعظه و نصیحت به چه کارت آید؟

عمرو بن عاص گفت : ای ابن عباس! مرا با این عمر طولانی که از من سپری شده، و روزگاری گذرانده ام - از رحمت خداوند مأیوس می کنی؟ آن گاه گفت :

ای پروردگار من! ابن عباس مرا از رحمت تو مأیوس و ناامید ساخت، تو خود از من آنچه را می خواهی بگیر و از من راضی شو.

ابن عباس گفت : هیئات ای عمرو! چیز از دست رفته را می طلبی؟ و از چیز کهنه شده و پوسیده، چیز تازه می طلبی؟

عمرو و عاص گفت: ای ابن عباس! چه شده است که امروز هر سخنی که من می گویم تو مرا ناامید می کنی و بر ضد من حرف می زنی؟ و این شعر را قرائت کرد.

«وکم عائد رجلا و لیس یعوده

إلآ ینظر هل یرأه یفارق»

ص: 463

چه بسا افرادی به عنوان عیادت بیمار می آیند ولی برای عیادت نیامده اند، بلکه آمده اند تا مردن بیمار را ببینند.

عمرو بن عاص هنگام مرگ گریه می کرد، لحظه های آخر جان دادن اشک می ریخت.

پسرش به او گفت: ای پدر، این چه گریه است؟ چرا می گریی؟ آیا از ترس مردن و سختی مردن می ترسی و میگریی؟

گفت: ای فرزند! از مرگ نمی ترسم، از آن می ترسم که بعد از مردن بر من می گذرد.

پسر گفت: تو از صحابی رسول خدا بوده ای و به خوبی روزگار گذرانده ای، و نباید از مرگ و پس از مردن نگران باشی.

عمرو عاص گفت: ای فرزند! من با سه گروه از مردم گذرانده ام، و در زندگی سه دوره داشته ام، دوره اول عمرم را با کفر و با کفار گذراندم و با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دشمنی و عداوت سختی داشتم، اگر آن زمان می مردم، بی شک جهنمی بودم، دوره دوم عمرم اسلام را پذیرفته، با رسول خدا بیعت و با آن حضرت همراه شدم، که اگر در آن ایام مرگ من فرا می رسید، بهشتی بودم، دوره سوم عمرم را به امور ریاست و سلطنت گذراندم، به کارهای دنیا پرداختم، و اکنون (که دوره سوم عمرم است و در پایان کار و به آخر خط رسیده ام سخت ترین و دشوارترین دوره عمرم می باشد که نه بهشتی بودنم معلوم است و نه جهنمی بودنم، لذا می گریم) نمی دانم کارهایم به من سود خواهد داد یا زیان؟

سپس چند جمله درباره کفن و دفنش گفت و روح از جسدش خارج گشت. (1)

ص: 464

---

1- تلخیص از ناسخ التواریخ، شرح حالات امام حسن لالا، ص 170 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، (چهار جلدی)، ص



مؤلف: از یک نفر که اهل تحقیق و دارای کتاب های متعددی است، شنیدم که گفت: عمرو عاص شمش های طلا را در روبروی خود چیده بود و هنگام جان دادن چشمش به شمشها بود و دل نمی کند و در نفس آخر با دیده حسرت رو به طلاها کرد و گفت: (یالیتها کانت بعره)، ای کاش! این طلاها پشکل شتر بود و این قدر به من رنج نمی داد و جان داد.

### توصیف حضرت امیر (علیه السلام) به درخواست معاویه

نقل است که معاویه به ضرار بن ضمیره گفت: علی را آن گونه که دیده ای توصیف کن.

ضرار گفت: مرا از این درخواست معاف دار.

معاویه اصرار کرد که باید آن حضرت را توصیف کنی.

ضرار گفت: اکنون که اصرار داری و من ناچار هستم، صفات آن جناب را بازگو می کنم و گفت:

به خدا سوگند! علی (علیه السلام) مورد علاقه مردم بود، و قدرت ظاهری و باطنی او در حد کمال بود، سخن آن حضرت فصل الخطاب و جدا کننده حق از باطل بود، حکم آن جناب در میان مردم عادلانه بود، علم و دانش از سراسر وجود او جاری بود، از دنیا و زینتهای آن رو گردانده بود، در امور آخرت بسیار فکر می کرد، شبها با وحشت به طاعت خدا مشغول می شد، زیاد گریه می کرد، لباس خشن می پوشید، غذاهای بسیار غلیظ میل می فرمود، در میان ما مثل یکی از ما زندگی می کرد، هر چه از او می پرسیدیم پاسخ می داد، هر کس او را دعوت می کرد، اجابت می کرد، با این وصف، به خدا سوگند! چنان هیبت داشت به گونه ای که چه بسا نمی توانستیم با او سخن بگوییم، اهل دین را احترام می گذاشت، حال فقرا و

مساکین را رعایت می کرد، هیچ کس از او ناامید نمی شد، خدا گواه است که در شبها، هنگامی که تاریکی عالم را فرا می گرفت و ستاره ها در آسمان نمایان می شدند، من آن حضرت را می دیدم که محاسن مبارکش را در دست گرفته، سر تسلیم در پیش انداخته و مانند شخص مار گزیده به خود می پیچید و مثل انسان محزون اشک می ریخت و می فرمود: ای دنیا! غیر مرا فریب بده، آیا خودت را به من عرضه می کنی؟ یا به سوی من تمایل و اشتیاق نشان می دهی؟ هیهات است هیهات! من تو را سه طلاق کرده ام، طلاق بی بائن و غیر قابل رجوع، زیرا عمر تو کوتاه و خطرت بزرگ و عیش و خوشی ات ناچیز است، آه از کمی توشه سفر آخرت و وحشت راه.

معاویه همین که این سخنان را شنید اشک از چشمانش سرازیر شد و گفت:

خدا رحمت کند ابوالحسن را، به خدا سوگند! او چنین بود، بعد به ضرار گفت:

ای ضرار حزن و اندوه تو برای علی چه گونه است؟

ضرار گفت: حزن و اندوه من برای او مثل حزن و اندوه کسی است که فرزند عزیزش را در برابر چشمش سر ببرند و به قتل برسانند، همان گونه که چنین کسی هرگز از گریه و اندوه آرام نمی شود، من نیز برای حضرت امیر علی بن ابی طالب (علیه السلام) چنین هستم. [\(1\)](#)

ص: 466

---

1- قال ضرار. فأسلم لقد شاهدته ليله في محرابه وقد ارخى اليل سدوله و هو قائم يصلي قابضه على لحيته يتململ يتململ السليم و يئن أنين الحزين و يقول: يا دنيا أبي تعرضت و إلى تشوقتي غري غيري لاحان حينك، أجلك قصير و عيشك حقير و قليلك حساب و كثيرك عقاب فقد طلقت ثلاثا لا رجعه لي اليك، آه من بعد الطريق و قله الزاد. قال معاويه : كان والله اميرالمومنين كذلك و كيف حزنك عليه؟ قال: حزن امرأه ذبح ولدها في حجرها، قال: فلما سمع ذلك معاويه بكى و بكى الحاضرون. ( سفينه البحار، وصف، ج 8، ص 487) و ( كشف الغمه، ج 1، صفته، ص 95).

## داستان سوده همدانیه و توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سوده همدانیه زنی با شهامت بود.

این بانوی محترمه در جنگ صفین، در مقام حمایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مردم را علیه معاویه ترغیب و تشویق می کرد، بعد از شهادت حضرت امیر(علیه السلام)، به منظور شکایت از کارگزار معاویه به شام رفت، معاویه سوده را شناخت و از این که وی مردم را علیه او ترغیب به جنگ می کرد، سرزنش و توبیخ کرد و گفت: تو همان زنی هستی که مردم را برای جنگ با من ترغیب می کردی، و سرانجام از سوده پرسید: اکنون حاجت چیست؟ و برای چه امری نزد من آمده ای؟

سوده گفت: خداوند متعال تو را از حقوق ما بازخواست می کند.

معاویه گفت: حق شما چیست؟

سوده گفت: از طرف تو کارگزاران ظالم بر سر ما می آیند و به زور و ستم بر ما انواع ظلمها را روا می دارند و زراعت های ما را می برند و داغ ذلت و خواری بر پیشانی ما می زنند، و تا سر حد مرگ ما را کتک می زنند، و اکنون بسر بن ارطاه از پیش تو آمده و مردان ما را کشته و اموال ما را غارت کرده است، و اگر امر تو نبود، در میان ما مردانی وجود دارند که جلو او را بگیرند و می توانند شر و فساد او را برطرف سازند. پس بسر بن ارطاه را برکنار کن والا تیر آه مظلوم به جانب آسمان می فرستیم. (تفرینت می کنیم).

معاویه آشفته شد و گفت: ای سوده! تو به مردان قومت مرا تهدید می کنی و می ترسانی، الآن دستور می دهم تو را بر شتر برهنه سوارت کنند و به محل خودت بازگردانند تا بسر بن ارطاه به حساب تو برسد و آنچه من گفتم نسبت به تو عمل کند.

سوده وقتی این برخورد تند و خشن و تهدید آمیز معاویه را شنید سر به زیر

انداخت و پس از کمی تأمل سر بر آورد و این دو بیت را خواند:

صلی الإله علی روح تضمنها

قبر فاصبح فيه العدل مدفونا

قد حالف الحق لا یبغی به بدلا

فصار بالحق والإیمان مقرونا

صلوات خدا بر روح آن شخص که قبر او را در بر گرفت، و با دفن او عدل و داد هم در آن قبر مدفون شد، آن شخص با حق و عدالت خواهی همراه بود، و برای او بدل و مانندی نخواهد بود، او با حق و ایمان قرین و هم نشین بود.

معاویه گفت: ای سوده! این شخص که این گونه بود و توصیفش کردی، چه کسی بود؟

سوده گفت: والله او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، والله من خدمت آن حضرت رسیدم و از کارگزار او که در گرفتن زکات و صدقات بر ما اجحاف کرده بود، شکایت کردم.

هنگامی که خدمتش رسیدم مشغول نماز بود، نمازش را فوراً تمام کرد و روی مبارک به سوی من کرد و با کمال مهر و عطوفت، فرمود: چه حاجت داری؟ من داستان جور و ستم کارگزارش را گفتم، آن حضرت به گریه درآمد و گفت:

پروردگارا! تو گواه باش که من دستور نداده ام کارگزار من بر بندگان تو ظلم کند و حق تو را ترک کند.

پس از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) کاغذی درآورد و با دست مبارکش نامه ای به این عبارت به کارگزارش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم (قد جاء تکم بینه من ربکم فأوفوا کیل والمیزان ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها  
ذلکم خیر لکم إن کنتم مؤمنین) (1)

ص: 468

همانا از جانب پروردگارتان برای شما دلیل روشنی آمده است، بنابراین حق پیمانانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آن که در پرتو ایمان و دعوت انبیاء [اصلاح شده است، فساد نکنید، این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید.

پس چون نامه ما را بخوانی دست از کار بکش و آنچه که از صدقات و زکوات گرفته ای حفظ کن تا کسی که می آید آنها را از تو تحویل بگیرد، والسلام.

سوده به معاویه گفت: امیرالمؤمنین نامه را به من تحویل داد و به حق خدا سوگند، آن را مهر نفرمود، من آمدم و نامه را به کارگزارش دادم، او بلافاصله دست از کار کشید و عزل شد.

معاویه که این داستان را شنید گفت: آنچه این زن می خواهد بنویسد تا با شکایت از من، به شهر خود برنگردد. (1)

## فتنه خوارج نهروان

پس از عقد قرارداد حکمیت، میان سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سپاه معاویه، گروهی از سپاه امام (علیه السلام) گفتند: تکلیف کشته شدگان چه می شود؟ و به آن حضرت اعتراض کردند که ما حکم خدا را خواستیم نه حکمیت ابو موسی و عمرو عاص را، و عده ای به عنوان مخالف هر دو سپاه، از لشکر امام (علیه السلام) کناره گیری کرده، جدا شدند، و عقیده این گروه این شد که حضرت امیر (علیه السلام) و معاویه هر دو باطلند و حکم، مخصوص خدا است و روی همین عقیده و فکر، حدود دوازده هزار نفر از سپاه امام (علیه السلام)، با بقیه سپاه آن حضرت بنای مشاجره گزاردند و همدیگر را تکفیر کردند، شعار این عده که خوارج نامیده می شدند این بود که: «لا حکم إلا لله.» این

ص: 469

---

1- کشف الغمه، فی وصف زهده علیه السلام.

گروه به ظاهر عابد و زاهد بودند و پیشانی آنان از کثرت سجود پینه بسته بود ولی در اثر حماقت و اشتباه نمی دانستند که چه می کنند، علی (علیه السلام) درباره آنان فرمود:

این ها حق را در ظلمات باطل می جویند؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عبدالله بن عباس را به سوی آنان فرستاد تا ایشان را متوجه خبط و اشتباهشان سازد ولی آن فرقه گمراه از عقیده و رأی خود منصرف نشدند و مهمترین ایراد و اعتراضشان این بود که چرا علی با شامیان جنگید ولی از غارت اموالشان جلوگیری کرد؟ و ثانیاً در صلحنامه چرا نام خود را با امیرالمؤمنین شروع نکرد و این امر می رساند که خود علی نیز به خلافت خود یقین نداشت و در این صورت تکلیف قربانیان این جنگ چه خواهد بود؟

نسائی در خصائص (1) روایت کرده است که: خوارج شش هزار نفر بودند، ابن عباس گوید: به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفتم: اجازه بده بروم با آنان صحبت کنم، حضرت فرمود: از آنان بر تو خانقم، گفتم: مترس، و نزد آنان رفتم و سلام کردم، به من خوش آمد گفتند و پرسیدند برای چه مطلبی نزد ما آمدی؟

گفتم: از جانب اصحاب پیامبر و پسر عمش علی (علیه السلام) آمدم، کسانی که قرآن بر آنان نازل شده و اعلم به معانی کتاب خدا هستند، و حال این که در میان شما حتی یک نفر مانند آنان وجود ندارد.

آدم تا سخنان شما را بشنوم و به آنان گزارش کنم، بگوئید برای چه با اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با پسر عمش به مخالفت برخاسته اید؟ گفتند: برای سه چیز.

اول: حکم مخصوص خداست (إن الحکم إلا لله)، چرا علی (علیه السلام) در جنگ صفین حکم دو مرد را پذیرفت؟

دوم: در جنگ جمل چرا کشتن لشگر عایشه حلال بود ولی اسیر کردن زن و

ص: 470

1- خصائص، ص 48.

فرزندانشان، و به غنیمت گرفتن اموالشان حلال نبود؟

سوم: در جنگ صفین، علی (علیه السلام) نام خود را از امیرالمؤمنین بودن حذف کرد، پس او امیرالکافرین شد.

ابن عباس می گوید: گفتم: غیر از این سه مطلب حرف دیگری دارید؟

گفتند: همین سه مطلب کفایت می کند.

گفتم: اگر از کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شما بخوانم، که حرف های شما را رد کند، قبول می کنید؟

گفتند: آری.

گفتم: خدا در قرآن حکم یک هشتم از ربع درهم را به دو مرد واگذار کرده، و فرموده است: «يا أيها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد وأنتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال احرام شکار نکنید، و هر کس از شما عمدا صیدی را کشت باید کفارهای معادل آن از چهارپایان بدهد، کفاره ای که دو نفر عادل از شما حکم به معادل بودن آن کنند» (1).

شما را به خدا سوگند می دهم، آیا حکم دو مرد در یک عدد صید، هر چند مثل خرگوش و مانند آن باشد، مهم تر است یا حکم دو مرد در حفظ خون انسان ها و اصلاح میان مردم؟ و شما می دانید اگر خدا می خواست، خودش حکم صید را بیان می کرد و به دو مرد واگذار نمی کرد.

نیز گفتم: چنانچه میان زن و شوهر شقاق و نزاع واقع شود، آیا خدا نفرموده است: (فابعثوا حکما من أهله و حکما من أهلها) (2) و اصلاح بین زن و شوهر را به

ص: 471

1- سوره مائده (5)، آیه 95.

2- سوره نساء (4)، آیه 35.

حکم دو مرد واگذار کرده است؟

اما این که گفتید: در جنگ جمل لشگر عایشه را کشت ولی زنانشان را اسیر نکرد، و اموالشان را غنیمت نگرفت. آیا شما مادرتان عایشه را اسیر می کردید و به اسارت می گرفتید؟ آیا مال او را حلال می دانستید و به غنیمت می گرفتید؟ و حال این که عایشه مادر شما (ام المؤمنین) است؟

اگر حلال بدانید کافر شده اید، چون مادر حلال نمی شود، و اگر بگویید مادر نیست، به قرآن کافر شده اید. (وأواجه أمهاتهم)؛ «و زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مادران آنها هستند.»<sup>(1)</sup>

اما این که گفتید علی (علیه السلام) در جنگ صفین (بعد از حکم حکمین نام امیرالمؤمنین را از خود حذف کرد.

مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صلح حدیبیه به علی (علیه السلام) فرمود: «رسول الله» را محو کن، و بنویس «محمد بن عبدالله» و به خدا سوگند پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهتر از علی (علیه السلام) است، و محو و خط کشیدن روی کلمه «رسول الله» آن حضرت را از رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودن خارج ساخت.

پس از این سخنان ابن عباس، دو هزار نفر از خوارج برگشتند و بقیه بر گمراهی خود پافشاری کردند تا آن که جنگ شعله ور شد.<sup>(2)</sup>

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خود به سوی ایشان رفت و آنان را نصیحت کرد و فرمود: من هم مثل شما خواهان اجرای حکم قرآن هستم و برای همین منظور با معاویه جنگ می کردم و خود شما دیدید که من با متارکه جنگ (آتش بس) و انتخاب ابو موسی به حکمیت، مخالف بودم، ولی در اثر فشار و اصرار خود شما،

ص: 472

---

1- سوره احزاب (33)، آیه 6.

2- تذکره الخواص ابن جوزی، ص 99. (عبارت تلخیص شد)



جنگ خاتمه یافت و ابو موسی را هم بر خلاف میل و عقیده من، خودتان برای حکمیت انتخاب کردید و اکنون هم ما بر سر رأی اولی، هستیم و در صدد حمله مجدد به شام می باشیم، پس شما هم ما را کمک کنید.

خوارج در پاسخ گفتند: تو و ما کافر شده بودیم، ما توبه کردیم، ولی تو به همان حال باقی مانده ای، اول باید تو هم توبه کنی، آن گاه ما هم، مجدداً تو را یاری می کنیم!!

این گروه به همه، بد می گفتند و همه را کافر می خواندند و شعارشان فقط این آیه بود: ( من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون ) «[1](#)»؛ «کسی که حکم نکند به آنچه خدا نازل کرده، پس آنان بطور حتم کافرند».

چون امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از هدایت آنان مأیوس شد چشم از کمک و یاری ایشان پوشید و در صدد تهیه سپاه به منظور حمله به شام برآمد.

در خلال این مدت، حوادث دیگر نیز رخ داد که هر یک به نوبه خود باعث شکست لشکر امام (علیه السلام) و موجب تأسف و اندوه آن حضرت گردید.

### معاویه مجدداً به شهرها حمله کرد

معاویه که از رأی حکمیت دلی شاد و خاطری خرسند داشت، روز به روز در تحکیم موقعیت خود، کوشش کرد و قلمرو حکومتش را توسعه داد و چون از اوضاع عراق و اختلاف و پراکندگی سپاهیان علی (علیه السلام) اطلاع حاصل کرد، در صدد برآمد که زمینه را برای حمله به عراق آماده کند!

ضحاک بن قیس را با عده ای در حدود چهار هزار نفر مأموریت داد که دستبردی به خاک عراق بزند و تا جایی که مقدور باشد از مردم عراق کشته و

ص: 473

اموالشان را چپاول کند و چنان چه به حمله متقابل برخورد کرد عقب نشینی کرده و خود را به شام برساند، و مقصود معاویه از این عمل ترسانیدن عراقی ها و نشان دادن ضرب شست به آنان بود که در آینده فکر حمله به شام را در سر نپروراند!

ضحاک که مردی پلید و خونخوار بود، دستور معاویه را به طور کامل اجرا کرد، و خود را به مرز عراق رسانید و به قتل و غارت مشغول گردید، از جمله عمرو بن عمیس (برادرزاده عبدالله بن مسعود) را کشته و گروهی از همراهان او را گردن زد، چون این خبر در کوفه به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رسید، در حالی که از شدت خشم بر خود می لرزید، بالای منبر رفت و مردم سست عنصر و بی حال کوفه را مخاطب ساخته و فرمود: ای اهل کوفه! اگر در راه خدا کار می کنید به سوی عمرو بن میس بشتابید که از همکیشان شما گروهی کشته شده و جمعی نیز مجروح گشته اند، بروید با دشمنان پیکار کنید و بیگانه را از حریم دیار خود بازگردانید چون از مردم ضعیف و سستی دید فرمود [ای گروه سست پیمان و بی حمیت! دوست داشتم که به جای هشت تن از شما یک تن از لشگریان معاویه را داشتم، به خدا سوگند! حاضر به مرگ و ملاقات پروردگارم، تا برای همیشه از دیدار شما آسوده باشم، به من خبر رسیده است که معاویه ضحاک بن قیس را برای قتل و غارت فرستاده و آن خونخوار فرومایه هم، عده ای از برادران شما را کشته و اموالشان را نیز تاراج کرده است، در حالی که شما در خانه های خود نشسته و برای دفاع از حریم خانه خود از جای حرکت نمی کنید! (1)]

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شجر بن عدی را به تعقیب ضحاک فرستاد، ضحاک چندی در برابر حملات حجر و یارانش، مقاومت کرد ولی پس از آن که نوزده نفر از

ص: 474

سربازانش کشته شدند شبانه فرار کرده و راه شام در پیش گرفت.

همچنین بسر بن ارطاه [همان فرد پلیدی که در جنگ صفین به پیروی از عمروعاص با نمایان ساختن عورت خود از دم شمشیر علی (علیه السلام) جان سالم به در برد به دستور معاویه با گروه کثیری به حجاز و یمن یورش برد و ضمن کشتن جمعی از شیعیان علی (علیه السلام) و غارت اموال آنان به شام بازگشت، در آن موقع عبید الله بن عباس از جانب علی (علیه السلام) والی یمن بود، چون احساس کرد در برابر بسر یاری مقاومت ندارد عمرو بن اراکه را بجای خود گذاشت و خود از یمن خارج شد و به کوفه رفت، سر پس از وارد شدن به یمن، شروع به قتل و غارت کرد و عمرو بن اراکه را نیز به قتل رسانده و دو طفل خردسال عبیدالله را سر برید، به طوری که مادرشان از مشاهده آن حال اختلال حواس پیدا کرد و دیوانه شد.

چون امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از قتل و غارت بسر خبر یافت ضمن نکوهش کوفیان، حارثه بن قدامه را که خود نیز داوطلب بود، با هزار سوار به مقابله بسر فرستاد، سر وقتی شنید حارثه به تعقیب او می آید، از ترس حارثه، فرار کرد و خود را به شام رسانید. (1)

باز معاویه یکی دیگر از سرداران خود را به نام سفیان بن عوف با شش هزار نفر، جهت قتل و غارت و تولید آشوب به عراق فرستاد و سفیان وارد شهر انبار از شهرهای قدیمی عراق) شد و حسان بن حسان بکری حاکم آنجا را کشته و مشغول قتل و غارت گردید، حتی بعضی از لشگریانش زر و زیور آنها را نیز از دست و گردن آنان گشوده و به یغما بردند.

ص: 475

---

1- ناسخ التواریخ کتاب خوارج، ص 643 .

## شکوه حضرت امیر (علیه السلام) از کوفیان و لشکرش.

چون آن حضرت از رفتار و جنایات بسر بن ارطاه و لشکرش آگاهی یافت، بر منبر رفت و ضمن ایراد خطبه ای چنین فرمود: «به من خبر رسیده است که به دستور معاویه، به شهر انبار شبیخون زده اند و حاکم آن جا را کشته و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانیده اند و یکی از لشکریان آنان بر یک زن کافره ذمیّه وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره های او را درآورده است و آن زن به علت این که نمی توانسته او را از خود دور کند، گریه و زاری کرده و از خویشان خود کمک طلبیده است، و دشمنان با غنیمت و دارایی بسیار به شام بازگشته اند، اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه در اثر حزن و اندوه بمیرد بر او ملامت نیست بلکه به نزد من هم به مردن سزاوار است.

آن گاه که شما را در تابستان به جنگ دشمنان خواندم گفتید: حالا هوا گرم است ما را مهلت ده تا شدت گرما شکسته شود و چون در زمستان دعوت کردم گفتید:

این روزها هوا سرد است و به ما مهلت ده تا سرما برطرف گردد، شما که عذر و بهانه آورده از گرما و سرما فرار می کنید به خدا سوگند! در میدان جنگ از شمشیر زودتر فرار خواهید کرد! «یا أشباه الرجال ولأرجال...» ای مردنماهای نامرد! و ای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه ها و فکرتان چون اندیشه زنهای تازه به حجله رفته است!» ای کاش! شما را نمی دیدم و نمی شناختم که نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه می باشد. «قاتلکم الله لقد ملاتم قلبی قیحا و شحنتم صدری غیظا و جرعتمونی نعب التهمام انفاسا.» خداوند شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده و سینه ام را از خشم آکنده ساختید و در هر نفس جام غم و اندوه را پیایی جرعه جرعه در گلویم ریختید و به سبب نافرمانی، رأی و تدبیرم را تباه ساختید. (1)

ص: 476

## حوادث دیگر و شهادت مالک اشتر

علاوه بر این قضایا، حوادث دیگری هم به شرح زیر رخ داد که باعث شکست عراقی ها و موجب اندوه و رنج علی (علیه السلام) گردید.

قیس بن سعد که در اوائل خلافت علی (علیه السلام) به حکومت مصر منصوب شده بود در جنگ صفین برای فرماندهی یکی از واحدهای رزمی احضار گردیده و به جای وی محمد بن ابوبکر، عازم مصر شده بود.

محمد در مصر مشغول حل و فصل امور بود که معاویه از کار حکمیت فراغت یافت و چون حکومت مصر را به عمروعاص وعده داده بود، ناچار در صدد اشغال آن کشور برآمد.

برای این منظور، عده ای را به فرماندهی معاویه بن خدیج، برای حمله به مصر روانه ساخت، عمروعاص نیز مانند سابق حيله و نیرنگ خود را به کار برد و در داخل آن کشور مردم را علیه محمد شورانید.

محمد در برابر معاویه شکست خورد و قضایا را به علی (علیه السلام) اطلاع داد و از وی کمک خواست.

علی (علیه السلام) مالک اشتر را که حاکم ایالت جزیره بود احضار کرد و سپس او را روانه مصر ساخت و محمد را نزد خود خواند تا کار دیگری به او رجوع فرماید.

زیرا مصر حاکمی مثل مالک می خواست تا نیرنگ های معاویه و عمروعاص را با شمشیر پاسخ دهد.

مالک اشتر در ذیقعده سال 38 از کوفه خارج شد و راه مصر را در پیش گرفت، در بین راه مردی پست فطرت، با وضع رقت باری، خود را به حضور مالک رسانید، مالک اشتر که به پیروی از علی (علیه السلام) همیشه غریب نواز و نسبت به

فقرا متفقد بود، پرسید کیستی و از کجا می آیی؟

آن مرد گفت: اسمم نافع است و در مدینه غلام عمر بن خطاب بودم و اکنون آزاد هستم و چون در مدینه به من سخت میگذشت لذا از آن شهر خارج شده ام و خیال رفتن به مصر را دارم تا در آن جا کاری پیدا کنم!

مالک گفت: اگر مایل باشی و نزد من بمانی من پوشاک و خوراک تو را تأمین میکنم، نافع گفت: چه سعادتى بهتر از این، البته که می مانم، مالک این مرد را نیز جزو لشگریانش همراه خود برد.

پس از طی مسافتی، به شهر قلزم رسیدند که تا مصر سه روز راه فاصله داشت، شب را در آن جا بیتوته کرده و صبح که به راه افتادند، نافع، آن مرد بد طینت، یک لیوان شربت از عسل درست کرد و مقداری م در آن ریخت و پیش مالک برد.

مالک که در این چند روز، خدمتگزاری این غلام را بی شائبه دیده بود، لیوان شربت را سر کشید و لشگریانش را حرکت داد و پس از چند ساعت راه پیمایی آثار دگرگونی در قیافه مالک نمایان شد و رفته رفته حالش بهم خورد و از پشت زین بر زمین افتاد.

لشگریان مالک پیش دویدند و به درمانش پرداختند اما تیمی که در شربت ریخته شده بود اثر خود را بخشید و همراهان او را متوجه قضیه کرد و هر چه دنبال نافع گشتند او را پیدا نکردند، مالک پس از چند لحظه دیده از جهان فرویست و به سرای جاویدان شتافت و اطرافیانش با جنازه مالک به قلزم بازگشتند.

نافع پس از خوراندن شربت به مالک، از قلزم فرار کرده و پیش معاویه رفت، هنگامی که این خبر به معاویه رسید. بسیار خوشحال و مسرور شد و شامیان را نوید داد که دیگر حمله علی به شما عملی نخواهد شد، زیرا پشت و پناه علی (علیه السلام)

مالک بود و نافع را نیز بسیار نوازش کرد و مردم شام را که از شمشیر مالک داغی بر دل و کینه ای در خاطر داشتند اجازت داد تا آن روز را جشن گیرند.

از آن سو چون این خبر به گوش علی (علیه السلام) رسید، بسیار متأثر و اندوهگین شد به طوری که از اعماق جان گریه سر داد و فرمود: مرگ مالک اشتر فاجعه بزرگی است، دیگر نظیر مالک را نخواهم دید، مالک مانند شیری بود که از صدای او زهره دشمنان آب می شد و همچنان که ملول و محزون بود فرمود:

«مالک وما مالک لو کان جبلا لکان فندا لا یرتقیه الحافر ولا یرقی علیه الطائر اما والله هلاکه قد أعز اهل المغرب و اذل اهل المشرق لأری مثله بعده ابدا.»

مالک و چه مالکی، مالک اگر کوهی بود کوه بزرگ و بلندی بود که نه رونده ای به قله آن می توانست پای نهد و نه پرنده ای می توانست بر فراز آن پرواز کند، سوگند به خدا! که شهادت او اهل شام و مغرب را عزیز کرد و مردم عراق و مشرق را خوار ساخت و از این پس مانند مالک را هرگز نخواهیم دید. (1)

حضرت امیر (علیه السلام) مجددا حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر سپرد و او را از جریان شهادت مالک، آگاه گردانید، ولی معاویه و عمروعاص دست از کینه توزی و نیرنگ برداشتند و چند مرتبه به وسیله نامه، محمد را تطمیع و تهدید کردند و هر دفعه محمد، به آنان صریحا جواب منفی داد و فداکاری و خلوص خود را نسبت به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بدانها گوشزد کرد.

معاویه چون از تطمیع محمد مأیوس شد در صدد ایذاء او برآمد و به مکر و حيله عمروعاص، توانست مردم مصر را علیه محمد بشوراند.

محمد اوضاع آشفته مصر را در اثر تحریکات معاویه به اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسانید و آن حضرت، عین نامه او را در مسجد برای اهل کوفه

ص: 479

قرائت فرموده و بار دیگر آنان را به سستی و لاقیدی مذمت کرد و تمام این شکست ها را که پی در پی، اتفاق می افتاد نتیجه بی حالی و بی غیرتی کوفی ها دانست و پس از مذمت آنان، دو هزار نفر به فرماندهی مالک بن کعب، به کمک محمد، فرستاد ولی محمد در خلال این مدت با عده معدودی که طرفدار او بودند، با معاویه بن خدیج، سرگرم رزم بود و بالأخره اطرافیانش شکست خوردند و خود نیز به درجه شهادت رسید.

### شهادت محمد پسر ابوبکر

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هنوز برای شهادت مالک اشتر عزادار و اندهگین بود که خبر سقوط مصر و شهادت محمد، به حضرتش رسید، این خبر، آن بزرگوار را بیش از پیش در غم و اندوه فروبرد و با چشمان اشک آلود فرمود: همانقدر که مردم شام از شهادت مالک و محمد خرسند هستند اندوه و تأسف ما در این ماجرا بیشتر از شادی آنان است.

آری، نظیر این گونه اتفاقات پی در پی، در گوشه و کنار رخ می داد و هر یک به نوبه خود، موجب حسرت و اندوه می گشت و در این وضع، حاکم بصره نیز به دسایس معاویه، از اطاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرپیچی کرده و برای تسخیر مکه نیرو می فرستاد. و روز به روز، اوضاع مسلمانان حقیقی، که تعدادشان خیلی کم بود، وخیم تر می شد و نصایح علی (علیه السلام) نیز برای تحریک آنان به منظور دفاع از شهرها و خاموش کردن این آشفتهگی ها مؤثر واقع نمیگردید.

پس از مراجعت از صفین قریب دو سال این نابه سامانی ها ادامه داشت تا این که در سال چهارم هجرت علی (علیه السلام) با ایراد چند خطابه آتشین که حاکی از التهاب درون و اندوه خاطر او بود، مردم افسرده و سست عهد کوفه را مجدداً به جنبش



آورد و فرماندهان و سرداران نیز با این که به مرور زمان خوی سلحشوری را کم کم از دست داده بودند، در مقابل تهییج و تحریض امام (علیه السلام) که خود فرماندهی کل را به عهده داشت، از جای برخاستند و مردم را برای یک حمله قطعی و نهایی به متصرفات معاویه بسیج کردند.

عده ای که بسیج شده بودند در حدود بیست هزار نفر به شمار می آمدند، که به فرمان علی (علیه السلام) در نخيله اردو زده و برای بازديد آن حضرت حاضر شدند.

حضرت امير (علیه السلام) به فرمانداران و کام خود نیز دستور کتبی داد که قشون ولایات را تجهیز کنند و برای حرکت به سوی شام به نخيله اعزام دارند و پیش از حرکت از کوفه طرح کلی راه پیمایی و جزئیات آن، همچنین اجرای قطعی و دقیق آن، به صورت چند دستور نظامی و اداری، به عموم فرماندهان زیر دست ابلاغ گردید.

## جنگ نهروان

ولی در این موقع حادثه دیگری رخ داد که مسیر تاریخ مسلمین را عوض نمود و اجرای نقشه آنان را عقیم گردانید! فرقه خوارج که به شرح حال آنها سابقا اشاره گردید، به فرماندهی عبدالله بن وهب راسبی، فتنه و فساد راه انداختند و همان عقیده سابق خود را مجددا تکرار کردند.

موضوع فتنه خوارج در شورای نظامی که از فرماندهان سپاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حضور آن حضرت تشکیل یافته بود، مطرح گردید و چنین نتیجه گرفته شد که اگر سپاه علی (علیه السلام) به منظور حمله به شام از کوفه خارج شود، مسلم گروه خوارج، آن شهر را اشغال خواهند کرد و در این صورت سپاهیان علی (علیه السلام)

باید در دو جبهه داخل و خارج به جنگ و قتال برخیزند، پس مصلحت در آن است که پیش از حرکت به شام، ابتدا کار را با خوارج یکسره کنند و سپس با خاطری آسوده، به سوی شام رهسپار شوند.

از آنجایی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) همیشه از خونریزی و کشتار خودداری می کرد برای آخرین بار، به وسیله نامه، خوارج را نصیحت کرد و آنان را برای احقاق حق و مبارزه با معاویه، به کمک خود دعوت فرمود.

عبدالله راسبی، نامه علی (علیه السلام) را خواند و شفا به حامل نامه گفت: از قول ما به علی بگو، تو کافری، اول باید توبه کنی آن گاه ما را به کمک خود دعوت کنی !!

سپس دستور داد که تمام خوارج به سوی نهروان عزیمت کنند.

تجمع این عده در نهروان به صورت یک پادگان درآمد و طرفداران این عقیده نیز از اطراف بدانجا آمده و روز بروز بر تعدادشان افزوده گردید به طوری که بالغ بر دوازده هزار نفر شدند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز از پادگان نخیله که قصد عزیمت به شام را داشت مسیر خود را عوض کرده به نهروان آمد.

موقعی که علی (علیه السلام) با سپاهیان خود به نهروان رسید فرقه خوارج هماهنگ شده و گفتند: «لأ حکم إلا لله و لو کره المشرکون.»

علی (علیه السلام) در عین حال که از این جماعت خشمگین بود نسبت به آنها اظهار تأسف و دلسوزی هم می کرد، زیرا آنان در عقیده ای که داشتند اشتباه می کردند و متوجه آن اشتباه هم نمی شدند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مقابل صفوف خوارج ایستاد و برای اتمام حجت با فرمانده آنان عبدالله راسبی صحبت کرد و سپس تمام خوارج را مخاطب ساخته و با منطق قوی و کلام شیوا آنان را به اشتباهشان معترف ساخت و حقانیت خود

را ثابت کرد، در این حال همه‌مه خوارج بلند شد و اظهار پشیمانی و توبه کردند.

علی (علیه السلام) فرمود: پرچم سفیدی در کنار نهر وان بزنند و توبه کنندگان خوارج زیر آن جمع گردند.

تقریباً دو ثلث خوارج، به ظاهر توبه کرده و در کنار پرچم سفید قرار گرفتند، امام (علیه السلام) نیز آنان را از جنگ معاف فرمود ولی بقیه خوارج که چهار هزار نفر بودند، به فرماندهی عبدالله بن وهب راسبی، سر قول خود ایستادگی کردند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز ناچار با آنان به پیکار و قتال پرداخت.

جنگ شروع شد و طولی نکشید که خوارج گمراه کشته شدند و تنها نه نفر از آنان فرار کردند و در مقابل، هفت نفر نیز از سپاه امام (علیه السلام) به درجه شهادت رسیدند.

### خبر غیبی امام (علیه السلام) در رابطه با این جنگ

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (در سال 38 هجری) هنگام حرکت برای جنگ با خوارج، شخصی از سپاهیان به آن حضرت گفت: خوارج از پل نهر وان (1) عبور کرده اند، امام (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند! خوارج این سوی نهر هستند، از آنها جز ده نفر باقی نمی ماند، و از شما بیش از ده نفر کشته نخواهد شد».

در پایان جنگ پیش بینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طور صددرصد واقع گردید که فرمود: «و الله لا یفلت منهم عشره ولا یهلك منکم عشره»؛ «به خدا سوگند نجات نمی یابند از آنها مگر ده نفر و کشته نمی شود از شما مگر ده نفر» (2).

ص: 483

---

1- نهر وان: نام دامنه رودخانه ای در نزدیکی کوفه در کنار صحرای حروراء) میان کوفه و بغداد است، به همین جهت، خوارج را «حروریه» می نامند.

2- نهج البلاغه، خطبه 58.

جندب بن عبدالله از دی گوید: در جنگ جمل در رکاب علی (علیه السلام) بودم و با دشمنانش جنگ کردم و هرگز گرفتار شک و تردید نشدم تا آن گاه که به سرزمین نهروان رسیدم، در این هنگام مردد شدم و با خود گفتم: این گروه (خوارج) که در مقابل ما قرار گرفته اند قاری قرآن و اهل نماز و عبادت و از خوبان مسلمانان هستند، من چگونه در جنگ با ایشان شرکت کنم و با آنان بجنگم.

روزی هنگام صبح، دور از لشکر نشسته بودم و ظرف آبی نردم بود، در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و از من آب طلبید، ظرف آب را خدمتش دادم. آن حضرت گوشه ای رفت و از دید من پنهان شد و پس از مدتی کوتاه برگشت و وضو گرفت و کنار من نشست.

در این حال مرد سواری از راه رسید و خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گروه خوارج هم اکنون از آب گذشتند و ما قادر نیستیم از رودخانه بگذریم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: مطلب این طور نیست، آنان هنوز از رودخانه نگذشته اند.

آن شخص گفته خود را تکرار کرد و گفت: من پرچم آنان را آن طرف رودخانه مشاهده کردم.

حضرت فرمود: به خدا سوگند! مطلب چنین نیست و آنان هرگز از رودخانه نگذشته اند، بلکه این طرف رودخانه کشته خواهند شد و خونشان در این زمین ریخته خواهد شد.

جندب بن عبدالله گوید: برخاستم و با خود گفتم: حمد میکنم خدا را که مرا به حال امیرالمؤمنین (علیه السلام) آگاه کرد.

اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در این گفته خود صادق باشد و خوارج از نهر نگذشته باشند، معلوم است که وی در این باره از خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) عهده دارد، ولی چنانچه آنان از رودخانه گذشته باشند، معلوم می شود که او بر باطل است و من از همراهی و یاری او پرهیز می کنم.

پس از این که به لشکر رسیدیم مشاهده کردیم خوارج هنوز در این طرف رود هستند، و پرچم خود را همراه دارند.

جندب بن عبد الله گوید: در این هنگام علی (علیه السلام) دست مبارک خود را به پشتم زد و فرمود: ای برادر ازدی! آیا مطلب برای تو روشن شد؟ عرض کردم: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)! اینک فرمان در دست شما است، هرگونه امر بفرمایید اطاعت می کنم. پس از آن جنگ شروع شد و من در لشکر حضرت با آنان وارد جنگ شدم و تا پایان بدون شک در حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خوارج جنگ کردم. (1)

### شهادت امام المجاهدین (علیه السلام)

(السلام علیک یا ولی الله انت اول مظلوم و اول من غضب حقہ صبرت و احتسبت حتی آتیک الیقین فاشهد انک لقیمت الله و انت شهید، عذب الله قاتلک بانواع العذاب .»

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پس از خاتمه جنگ نهروان و بازگشت به کوفه، در صدد حمله به شام برآمد و مسئولان شهرها نیز در اجرای فرمان آن حضرت تا حد امکان به بسیج پرداخته و گروه های تجهیز شده را به خدمت وی اعزام داشتند.

تا اواخر شعبان سال چهارم هجری، نیروهای اعزامی از اطراف وارد کوفه شده و به آلودگاه خيله پیوستند، علی (علیه السلام) گروه های فراهم شده را سازمان رزمی داد و

ص: 485

با کوشش شبانه روزی خود، در مورد تأمین و تهیه کسری ساز و برگ آنان اقدامات لازم را به عمل آورد، فرماندهان و سرداران او هم که از رفتار و کردار معاویه و مخصوصاً از نیرنگ های عمروعاص، دل پر دردی داشتند، در این کار مهم حضرتش را یاری کردند و بالأخره در نیمه دوم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، علی (علیه السلام) پس از ایراد یک خطابه غراء، تمام سپاهیان خود را به هیجان آورده و آنان را برای حرکت به سوی شام آماده کرد، ولی در این هنگام قلم تقدیر، سرنوشت دیگری را برای آن حضرت نوشته و اجرای طرح وی را عقیم گردانید.

فراریان خوارج، مکه را مرکز عملیات خود قرار داده بودند و سه تن از آنان به نام های «عبدالرحمن بن ملجم» و «برک بن عبدالله» و «عمرو بن بکر» در یکی از شب ها، گرد هم آمده و از گذشته مسلمانان صحبت کردند، در ضمن گفتگو به این نتیجه رسیدند که باعث این همه خونریزی و برادرکشی، معاویه و عمروعاص و علی (علیه السلام) می باشند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمانان به کلی آسوده شده و تکلیف خود را معین می کنند.

این سه نفر با هم پیمان بستند و آن را به سوگند، مؤکد کردند که هر یک از ایشان داوطلب کشتن یکی از این سه نفر باشد، عبد الرحمن بن ملجم متعهد قتل علی (علیه السلام) شد، عمرو بن بکر عهده دار کشتن عمروعاص گردید، برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت، و هر یک شمشیر خود را با سم مهلک به زهر بیالودند تا ضربتشان مؤثر واقع گردد، نقشه این قرار داد به طور محرمانه و سری در مکه کشیده شد و برای این که هر سه نفر، در یک زمان، مقصود خود را انجام دهند، شب نوزدهم ماه رمضان را برای این منظور انتخاب کردند و هر یک از ایشان برای انجام ماموریت خود، به سوی مقصد روانه گردید.

عمرو بن بکر برای کشتن عمرو عاص به مصر رفت و برک بن عبدالله جهت قتل معاویه رهسپار شام شد ابن ملجم نیز راه کوفه را پیش گرفت.

برک بن عبدالله در شام به مسجد رفت و در شب نوزدهم، در صف اول نماز ایستاد و چون معاویه سر بر سجاده نهاد، برک شمشیر خود را فرود آورد ولی در اثر تزلزل و اضطراب، شمشیر او به جای فرق معاویه، بران وی اصابت کرد.

معاویه زخم شدید برداشت و فوراً به خانه خود منتقل و بستری گردید و ضارب را نیز پیش او حاضر ساختند، معاویه گفت: تو چه جراتی داشتی که چنین کاری کردی؟

برک گفت: امیر مرا معاف دارد تا مژده دهم. معاویه گفت: مقصودت چیست؟

برک گفت: همین الان علی را هم کشتند: معاویه او را تا تحقیق این خبر زندانی کرد و چون صحت آن معلوم گردید او را رها ساخت و به روایتی همان وقت دستور داد او را گردن زدند.

چون پزشک زخم معاویه را معاینه کرد، اظهار داشت که اگر امیر اولاد نخواهد می توان آن را با دارو معالجه کرد و الا باید محل زخم، با آهن گداخته داغ گردد، معاویه گفت تحمل درد آهن گداخته را ندارم و دو پسر (یزید و عبدالله) برای من کافی است.

عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر به مسجد رفت و در صف اول به نماز ایستاد، اتفاقاً در آن شب عمرو عاص را تب شدیدی رخ داده بود که از التهاب و رنج آن نتوانست به مسجد برود و قاضی شهر را برای ادای نماز جماعت به مسجد فرستاد!

پس از شروع نماز، در رکعت اول که قاضی سر به سجده داشت، عمرو بن بکر با ضربت شمشیر، او را از پا در آورد، همه و جنجال در مسجد بلند شد و نماز

نیمه تمام ماند و قاتل دست بسته به چنگ مصریان افتاد، چون خواستند او را نزد عمروعاص برند مردم وی را به عذاب های هولناک عمروعاص تهدیدش می کردند عمروبن بکر گفت: مگر عمروعاص کشته نشد؟ شمشیری که من بر او زده ام اگر از آهن هم باشد زنده نمی ماند، مردم گفتند: آن کس که تو او را کشتی قاضی شهر است نه عمروعاص !!

بیچاره عمروبن بکر، آن وقت فهمید که قاضی را به جای عمروعاص کشته است، لذا از کثرت تأسف، نسبت به مرگ قاضی و عدم اجرای مقصود خود، شروع به گریه کرد و چون عمروعاص علت گریه را پرسید عمرو گفت: من به جان خود بیمناک نیستم، بلکه تأسف و اندوه من از مرگ قاضی و زنده ماندن تو است که نتوانستم مانند رفقای خود، مأموریتم را انجام دهم. عمروعاص جریان امر را از او پرسید، عمروبن بکر، مأموریت سری خود و رفقاییش را برای او شرح داد، آنگاه به دستور عمروعاص گردن او نیز با شمشیر قطع گردید، بدین ترتیب مأموران قتل عمروعاص و معاویه نتوانستند مقصود خود را انجام دهند و خودشان نیز کشته شدند.

### **ابن ملجم با قسامه ملاقات کرد**

ابن ملجم نیز در اواخر ماه شعبان سال چهارم، به کوفه رسید و بدون این که از تصمیم خود کسی را آگاه گرداند در منزل یکی از آشنایان خود مسکن گزید و منتظر رسیدن شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شد، روزی به دیدن یکی از دوستان خود رفت و در آنجا زن زیارویی به نام قسام را که پدر و برادرش در جنگ نهران کشته شده بودند مشاهده کرد و در اولین برخورد، دل از کف داد و فریفته زیبایی او گردید و از وی تقاضای زناشویی کرد.



قطام گفت: برای مهریه من چه خواهی کرد؟ گفت: هر چه تو بخواهی؟

قطام گفت: مهر من سه هزار درهم پول و یک کنیز و یک غلام و کشتن علی بن ابی طالب است:

ابن ملجم که خود برای کشتن آن حضرت از مکه به کوفه آمده و نمی خواست کسی از مقصودش آگاه شود، خواست قطام را آزمایش کند، لذا به قطام گفت آنچه از پول و غلام و کنیز خواستی برایت فراهم می کنم، اما کشتن علی بن ابی طالب را من چگونه می توانم انجام دهم؟

قطام گفت: البته در حال عادی کسی نمی تواند به او دست یابد، باید او را غافلگیر کنی و به قتل رسانی تا درد دل مرا شفا بخشی و از وصال کامیاب شوی و چنان چه در انجام این کار کشته گردی پاداش آخرت بهتر از دنیا خواهد بود!!

ابن ملجم که دید قطام نیز از خوارج بوده و هم عقیده اوست گفت: به خدا سوگند من به کوفه نیامده ام مگر برای همین کار! قطام گفت: من نیز در انجام این کار تو را یاری می کنم و تنی چند به کمک تو می گمارم، بدین جهت نزد وژدان بن مجالد که با قطام از یک قبیله بوده و جزو خوارج بود، فرستاد و او را در جریان امر گذاشت و از وی خواست که در این مورد به ابن ملجم کمک کند و ردان نیز - به جهت بغضی که با علی (علیه السلام) داشت به تقاضای او را پذیرفت.

خود ابن ملجم نیز مردی از قبیله اشجع را به نام شیب که با خوارج هم عقیده بود همدست خود کرد و آن گاه اشعث بن قیس یعنی همان منافقی را که در صفین، علی (علیه السلام) را در آستانه پیروزی مجبور به متارکه جنگ کرد، از اندیشه خود آگاه ساختند، اشعث نیز به آنان قول داد که در موعد مقرر، او نیز خود را در مسجد به ایشان خواهد رسانید، بالأخره شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرارسید و ابن ملجم و یارانش به مسجد آمده و منتظر ورود علی (علیه السلام) شدند.

## حضرت امیر (علیه السلام) از شهادت خود خبر داد

مقارن ورود ابن ملجم به کوفه، علی (علیه السلام) نیز جسسته و گریخته از شهادت خود خبر می داد، حتی در یکی از روزهای ماه رمضان که بالای منبر بود دست به محاسن شریفش کشید و فرمود: شقی ترین مردم، این موها را با خون سر من رنگین خواهد کرد، و به همین جهت روزهای آخر عمر خود را هر شب در منزل یکی از فرزندان خویش مهمان می شد و در شب شهادت نیز در منزل دخترش ام کلثوم مهمان بود.

موقع افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت و از سر شب تا طلوع فجر در انتظار بود، گاهی به آسمان نگاه می کرد و حرکات ستارگان را در نظر می گرفت و هر چه طلوع فجر نزدیک تر می شد انتظار و آمادگی آن حضرت بیشتر می گشت.

## حال امام در شب نوزدهم ماه

از ام کلثوم نقل است که فرمود: چون شب نوزدهم ماه رمضان رسید، پدرم به خانه آمد و به نماز ایستاد، من برای افطار آن جناب طبقی حاضر گذاشتم که دو قرص نان جو با کاسه ای از شیر و مقداری از نمک ساییده در آن بود، چون از نماز فارغ شد، آن طبق را نگریست و فرمود: برای من در یک طبق دو نان خورش حاضر کرده ای، مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می کنم. ای دختر! هر که خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیشتر است. ای دختر! در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عذاب. پس برخی از زهد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را تذکره فرمود، آنگاه فرمود: به خدا سوگند! افطار نکنم تا از این دو خورش یکی را

برداری. پس من کاسه شیر را برداشتم و آن حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول فرمود و حمد و ثنای الهی به جا آورد و برخاست و به نماز ایستاد. پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و به درگاه خالق متعال تضرع و ابتهال می کرد.

و نقل شده که آن حضرت در آن شب، بسیار از حجره خود بیرون می رفت و داخل می شد و به اطراف آسمان نظر می کرد و سوره یس را تلاوت می فرمود و می گفت: «اللهم بارک لی فی الموت»؛ خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و بسیار می گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، و کلمه مبارکه «لأحول و لا أقوه إلا بالله العلی العظیم» را بسیار مکرر می کرد، و بسیار صلوات می فرستاد و استغفار می کرد. (1)

ابن شهر آشوب و غیره روایت کرده اند که حضرت در تمام آن شب بیدار بود ام کلثوم عرض کرد: ای پدر! این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست؟

علی (علیه السلام) فرمود: در صبح این شب من شهید خواهم شد. عرض کرد: بفرمایید جعه به مسجد رود و با مردم نماز گزارد. حضرت فرمود: بگویند جعه به مسجد رود و با مردم نماز گزارد، ولی پس از آن فرمود: از قضای الهی نمی توان گریخت و خود آهنگ رفتن به مسجد کرد.

در روایت دیگر است که آن حضرت، در آن شب، بیدار بود و بسیار بیرون می رفت و به آسمان نظر می افکند و می فرمود: به خدا قسم! دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده، این است آن شبی که مرا وعده شهادت داده اند، پس زمانی که فجر طالع شد ابن باخ، مؤذن آن حضرت درآمد و ندای نماز در داد، حضرت به آهنگ مسجد برخاست، چون به صحن خانه آمد، مرغابیانی که در خانه بودند بر خلاف عادت، از پیش روی آن حضرت درآمدند و پر می زدند و فریاد و

ص: 491

صیحه کردند، بعضی خواستند که ایشان را برانند، حضرت فرمود: «دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح»<sup>(1)</sup> بگذارید ایشان را به حال خود، همانا ایشان صیحه زندگانند که از پی آن نوحه کنندگانند.

آنگاه سفارش مرغایان را به ام کلثوم کرد و فرمود: ای دخترک من! به حق من بر تو که اینها را غذا ده و سیراب کن و اگر نه رها کن بروند و از گیاه های زمین بخورند. و چون به درب خانه رسید، قلاب در به کمر بند آن حضرت بند شد و از کمر مبارکش باز شد، حضرت کمر را محکم بست و اشعاری چند انشاء کرد که از جمله این دو بیت است:

أشدد حيازيمك الموت، فان الموت لاقিকা

ولا تجزع عن الموت إذا حل بنادیکا

ولا تغتر بالدهر، و ان كان یوفیکا

كما أضحك الدهر، کذاک الدهر یبکیکا<sup>(2)</sup>

مضمون اشعار این است: ای علی! کمر خود را برای مرگ ببند، پس همانا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد، و جزع مکن از مرگ وقتی که نازل شود به منزل تو، و مغرور مشو به دنیا هر چند با تو موافقت داشته باشد، همچنان که دهر تو را خندانیده است، همان گونه تو را به گریه خواهد درآورد.

پس گفت: الهی! مرگ را بر من مبارک کن و لقای خود را بر من خجسته فرمای.<sup>(3)</sup>

ص: 492

---

1- بحار الانوار، ج 42، ص 238؛ اعلام الوری به اعلام الهدی، ج 1، ص 311.

2- بحار الانوار، ج 42، ص 278.

3- عاشق صادق زجانبازی حذر دارد ندارد مرد حق اندیشه از خوف و خطر دارد ندارد تانبوسد آستانش تانگیرد آستیش دست هرگز عاشق از معشوق بردارد ندارد عاشقان را از ازل خون جگر دادند آری عاشقی جز محنت و خون جگر دارد ندارد

ام کلثوم از شنیدن این کلمات فریاد و ابته! واغوثاه! برداشت و امام حسن (علیه السلام) به دنبال پدر بیرون رفت، چون به آن حضرت رسید، عرض کرد: می خواهم با شما باشم. حضرت فرمود: تو را سوگند می دهم که برگردی. امام حسن (علیه السلام) به خانه باز آمد و با ام کلثوم محزون و غمگین نشستند و بر احوال و اقوالی که از پدر بزرگوار مشاهده کرده بودند، می گریستند.

### امام (علیه السلام) وارد مسجد کوفه شد

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد مسجد گشت، چند رکعت نماز خواند و مشغول تعقیب گشت، آن گاه بر بام مسجد آمد و انگشتان مبارک بر گوش نهاد و بانگ اذان در داد، و چون آن حضرت اذان می گفت، هیچ خانه ای در کوفه نبود مگر آن که صدای اذانش به آنجا می رسید، آن گاه از مأذنه به زیر آمد و خدای را تقدیس و تهلیل می گفت و صلوات می فرستاد، و این چند بیت را قرائت فرمود:

خلوا سبیل المؤمن المجاهد

فی الله لا یعبد غیر الواحد

و یوقظ الناس إلی المساجد(1)

باز کنید راه مؤمن مجاهد در راه خدا را که عبادت و بندگی نمی کند مگر خدای یگانه را و بیدار می کند مردم را برای مساجد».

پس به صحن مسجد درآمد و می گفت: اللصلوه، الصلوه و خفتگان را برای نماز از خواب بر می انگیزخت و ابن ملجم در تمام آن شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده داشت فکر می کرد. این هنگام که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خفتگان را برای نماز بیدار می کرد او نیز در میان خفتگان به روی درافتاده بود و شمشیر مسموم خود را در زیر جامه داشت، چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدو رسید، فرمود: برخیز

ص: 493

برای نماز و چنین م خواب که این خواب شیاطین است، بر دست راست به خواب که خواب مؤمنان است یا به طرف چپ به خواب که خواب حکماست و یا بر پشت بخواب که خواب پیامبران است.

آن گاه فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است از آن آسمان ها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهسارها نگون گردد. و اگر بخواهم می توانم خبر دهم که زیر جامه چه داری و از او درگذشت و به محراب رفت و به نماز ایستاد.

### به خدای کعبه رستگار شدم

ابن ملجم با این که بارها گوشزد او گشته بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اشقیای امت شهید می کند و گاهی قطام را می گفت: می ترسم من آن کس باشم و بر آرزو نیز دست نیابم. و آن شب تا بامداد در اندیشه این امر عظیم بود، عاقبت سیلاب شقاوت او، این خیالات گوناگون را چون خس و خاشاک به طوفان فنا داد و عزم خویش را در قتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) محکم کرد و بیامد در پهلوی آن ستون که در پهلوی محراب بود جای گرفت، و ژدان و شیب نیز در گوشه ای خزیدند. چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رکعت اول سر از سجده برداشت، شیب این بجره، اول آهنگ قتل آن حضرت کرد و بانگ زد: «لله الحکم یا علی لالک ولا لأصحابک»<sup>(1)</sup>،

حکم خاص خداوند است تو توانی از خویشتن حکم کنی و کار دین را به حکومت مین باز گذاری، این بگفت و تیغ را براند، شمشیر او بر طاق آمد و خطا کرد. از پس او ابن ملجم آمد، این کلمات بگفت و شمشیر بر فرق آن حضرت فرود آورد از قضا ضربت او به جای زخم عمروبن عبدود آمد و تا

ص: 494

---

1- مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 170؛ بحارالانوار، ج 43، ص 230.

1- و موافق روایت شیخ مفید و مسعودی، ابن ملجم و شیب و مجاشع بن وردان شمشیرهای خود را حمایل کردند و مقابل باب شده در کمین امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشستند، زمانی که آن حضرت داخل مسجد شد و صدای نازنینش بلند شد: «یا ایها الناس الصلاه» شمشیرها را بلند کردند و بر آن جناب حمله کردند و گفتند: «الحکم لله لا لک» پس شمشیر شیب ملعون به درگرفت و به آن حضرت نچورد و لکن شمشیر ابن ملجم بر فرق مبارک آن جناب رسید و بشکافت و ابن وردان فرار کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لا یقوتکم الرجل» پس مردم بر ابن ملجم حمله کردند و فریاد می کشیدند که او را بگیرید. پس مردی از همدان ساق پای او را مضروب و مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب ضربتی بر صورت او زد که به روی افتاد. پس او را گرفتند و به نزد امام حسن (علیه السلام) بردند و شیب خود را در میان مردم افکند که کسی او را نشناسد و نجات یافت و فرار کرد تا به منزل خویش رسید. عبدالله بن بجره که یکی از فرزندان او بود بر او داخل شد، دید که پدرش شیب، وحشت زده است. پرسید مگر چه واقع شده؟ حکایت را برای او نقل کرد. عبدالله به منزل خویش رفت و شمشیر خود را آورد و بر شیب ضربتی زد و او را بکشت. معلوم باشد، آنچه از روایات مستفاد می شود آن است که آن نمازی که حضرت امیر (علیه السلام) در آن ضربت زده شده نافله فجر بود. (منتهی الآمال، تاریخ حضرت امیر (علیه السلام)).

2- یک دانشمند و مورخ غربی (غیر مسلمان شخصیت حضرت امیر (علیه السلام) را با عمر - از نظر تاریخ - مقایسه کرده و نوشته است: این دو خلیفه را ناگهان ضربت زدند و هر دو دانستند ضربت کارگر افتاده و زندگانی دنیا به پایان رسیده است، هم عمر این را فهمید و هم علی (علیه السلام) ولی هر یک دو جمله کوتاه گفتند که تمام حقیقت و باطن خود را آشکار ساختند، عمر پس از ضربت خوردن گفت: «قتلنی المجوسی»؛ این گبر مرا کشت، و قاتل خود را - که مسلمان بود - گبر و مجوسی خواند و این تعبیر، دشنام آشکار است که مسلمانان را کافر خواند، و این سخن حقیقت او را نشان داد که به زندگانی و ریاست علاقه داشته و از مردن ناخرسند بوده است [ و ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه ( چهار جلدی، ج 3، ص 145) نقل کرده که عمر گفت: «قتلنی الکلب ؛ سگ مرا کشت» ] . ولی علی عل پس از ضربت خوردن و یقین به مرگ گفت: «فزت رب الكعبه» ؛ به خدای کعبه رستگار شدم. دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند نقل و تلخیص از کتاب ( سرمایه سخن، ج 1، ص 426). ضمناً: خلاصه ای از شخصیت قاتل عمر، در سفینه البحار، ج 7، ص 559 آمده است

سوگند به خدای کعبه! رستگار شدم، و با صدای بلند فرمود: ابن ملجم مرا کشت او را بگیرید. اهل مسجد چون صدای آن حضرت شنیدند در طلب آن ملعون شدند و صداها بلند شد و حال مردم دگرگون گردید پس همه به سوی محراب دویدند، دیدند که آن حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده و این آیه مبارکه را می خواند:

(منها خلقناکم وفيها نعيدکم ومنها نخرجکم تاره أخرى) (1)

شما را از زمین خلق کردیم، و شما را در آن باز می گردانیم و شما را بار دیگر از آن بیرون می آوریم.

پس فرمود: امر خدا آمد و گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راست شد مردم دیدند که خون سر آن حضرت بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون خضاب شده و می فرماید: «هذا ما وعدنا الله ورسوله»؛ «این همان وعدهای است که خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) به من داده اند».

هنگام ضربت ابن ملجم بر فرق آن حضرت، جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا در داد چنان که مردمان بشنیدند و گفت:

«تهدمت و الله ارکان الهدی، و انطمست اعلام التقی، وانفصمت العروره الوثقی، قتل ابن عم المصطفی، قتل الوصی المجتبی، قتل علی المرتضی، قتله

ص: 496



به خدا سوگند! درهم شکست ارکان هدایت و تاریخ شد ستاره های علم نبوت و برطرف شد نشانهای پرهیزکاری و گسیخته شد عروه الوثقای الهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی (علیه السلام)، شهید کرد او را بدبخت ترین اشقیاء.

کشتند به محراب علی شیر خدا را

کردند به خون رنگه شفیع دو سرا را

در دامن محراب به خون غرقه نمودند

از تیغ ستم زینت محراب و دعا را

چون ام کلثوم این صدا را شنید بر روی خود زد و گریبان چاک کرد و فریاد برداشت: وابتاه وابتاه وابتاه وابتاه، پس حسنین xxx از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد می کنند و میگویند: وای اماماه و وای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز اصنام و اوثان را سجده نکرد و شبیه ترین مردم بود به رسول خدا (صلی الله علیه و آله). پس چون داخل مسجد شدند فریاد: «وای ابتاه وای اعلیاه» بر آوردند و چون به نزدیک محراب آمدند، پدر بزرگوار خویش را دیدند که در میان محراب در افتاده. و ابو جعد و جماعتی از اصحاب و انصار آن حضرت حاضرند پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) را به جای خود بازداشت که با مردم نماز گزارد و آن حضرت نماز خویشتن را نشسته تمام کرد و از زحمت زهر و شدت زخم به جانب یمین و شمال متمایل می گشت. چون امام حسن (علیه السلام) از نماز فارغ شد سر پدر را در کنار گرفت و همی گفت: ای پدر! پشت مرا شکستی، چگونه تو را به این حال توانم دید؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! پس از امروز، پدرت را رنجی و المی نیست، اینک جد تو محمد مصطفی صلوات الله علیه و جده تو

ص: 497

خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا (علیها السلام) و حوریان بهشت حاضرند و انتظار پدر تو را دارند، تو شاد باش و دست از گریستن بردار که گریه تو ملانکه آسمان را به گریه در آورده است. پس جراحت سر را محکم ببستند و آن حضرت را از محراب به میان مسجد آوردند. خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شهر کوفه پراکنده شد، زن و مرد به سوی مسجد شتاب کردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدند که سرش در دامن امام حسن (علیه السلام) است و با آن که جای ضربت را محکم بسته اند خون از آن می ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است، به اطراف آسمان نظر می کند و زبان مبارکش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است و می گوید:

«الهی اسئلك مرافقه الأنبياء والأوصياء وأعلى درجات جنة الماوی»..

پس زمانی مدهوش شد و امام حسن (علیه السلام) بگریست و از قطرات اشک آن حضرت که بر روی پدر بزرگوارش ریخت آن حضرت به هوش آمد و چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! چرا می گریی و جزع می کنی؟ همانا تو بعد از من به زهر ستم شهید می شوی و برادرت حسین به تیغ جفا، و هر دو تن به جد و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد.

آن گاه امام حسن (علیه السلام) از قاتل پدر پرسش کرد، فرمود: مرا این ملجم مرادی ضربت زد و اکنون او را به مسجد درآوردند و اشاره کرد به باب کنده و پیوسته زهر شمشیر بر بدن آن حضرت شریان می کرد و آن حضرت را بیهوش می کرد و مردمان به باب کنده می نگریستند و بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گریستند که ناگاه صدایی از در مسجد بلند شد و این ملجم را دست بسته از باب کنده به مسجد درآوردند و مردمان گوش و گردن او را با دندان می گزیدند و بر رویش می زدند و آب دهان بر روی نحسش می افکندند و او را همی گفتند: وای بر تو! تو را چه بر این داشت که امیرالمؤمنین ع را کشتی و رکن اسلام را درهم شکستی و او

خاموش بود و چیزی نمی گفت، و مردم را هر ساعت آتش خشم افروخته می گشت و همی خواستند او را با دندان پاره پاره کنند. تا او را به حضور امام حسن (علیه السلام) آوردند. چون نظر آن حضرت بر او افتاد فرمود: ای ملعون، امیرالمؤمنین و امام المسلمین را کشتی به جای آن که تو را پناه داد و تو را بر دیگران اختیار کرد و عطاها فرمود، آیا بد امامی بود از برای تو و جزای نیکیهای او به تو بود که دادی؟!!!!

ابن ملجم همچنان سر به زیر افکنده بود و سخن نمی گفت، پس در آن وقت صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شد، پس امام حسن (علیه السلام) از آن مردی که آن ملعون را آورده بود پرسید: این دشمن خدا را در کجا یافتی؟ پس آن مرد حکایت یافتن ابن ملجم را برای آن حضرت نقل کرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) چشم بگشود و این کلمه را می فرمود:

«ارفقوا یا ملائکه ربی بی.»؛ «ای فرشتگان خدا! با من رفق و مدارا کنید.»

آنگاه امام حسن (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: این دشمن خدا و رسول و دشمن تو ابن ملجم است که حق تعالی تو را بر روی مسلط کرد و او را نزد تو حاضر ساخت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جانب آن ملعون نگریست و به صدای ضعیفی فرمود: یابن ملجم! امری بزرگ آوردی و مرتکب کار عظیم گشتی، آیا من از بهر تو بد امامی بودم که مرا چنین جزا دادی؟ آیا من تو را مورد مرحمت قرار ندادم و از دیگران برنگزیدم؟ آیا به تو احسان نکردم و عطاهای تو را افزون ندادم، با آن که می دانستم که مرا خواهی کشت؟ ولی خواستم حجت بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و نیز خواستم که از این عقیده برگردی و شاید از طریق ضلالت و گمراهی روی برتابی، پس شقاوت بر تو غالب شد تا مرا بکشی، ای شقی ترین اشقیاء!

ابن ملجم این وقت بگریست و گفت: «افانت تنقذ من فی النار؟» آیا تو نجات می دهی کسی را که در جهنم است و خاص آتش است؟

آنگاه حضرت سفارش او را به امام حسن (علیه السلام) کرد و فرمود: ای پسر! با اسیر خود مدارا کن و طریق شفقت و رحمت پیش دار، آیا نمی بینی چشم های او را که از ترس چگونه گردش می کند و دلش چگونه مضطرب می باشد؟ امام حسن (علیه السلام) عرض کرد: این ملعون تو را کشته است و دل ما را به درد آورده است، امر می کنی که با او مدارا کنیم. فرمود: ای فرزند! ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم، پس بخوران به او از آنچه خود می خوری و بیاشام او را از آنچه خود می آشامی، پس اگر من از دنیا رفتم از او قصاص کن و او را بکش و جسد او را به آتش مسوزان و او را مثله مکن. [ یعنی دست و پا و گوش و بینی و سایر اعضای او را قطع مکن که من از جد تو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: مثله مکنید اگر چه سگ گزنده باشد، و اگر زنده ماندم من خود داناتریم که با او چه کار کنم و من اولی می باشم به عفو کردن، چه این که ما اهل بیتی می باشیم که با گناهکار در حق ما، جز به عفو و کرم رفتار دیگر نکنیم. (1) آن گاه حضرت را از مسجد برداشته با نهایت ضعف و بی حالی، آن جناب را به خانه بردند و ابن ملجم را در خانه محبوس داشتند و مردمان در گرد سرای آن حضرت فریاد گریه و عویل درهم افکندند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند و حضرت امام حسن (علیه السلام) در عین گریه و بی قراری، با پدر بزرگوار خود گفت: ای پدر! بعد از تو برای ما که خواهد بود؟ مصیبت تو برای ما امروز مثل مصیبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، گویا گریه را از برای مصیبت تو آموخته ایم. پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نور دیده خود را به نزدیک خویش طلبید و دیده های او را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده است. پس به

ص: 500

دست مبارک خود آب از چشمان حسن (علیه السلام) پاک کرد و دست بر دل مبارکش نهاد و فرمود: ای فرزند! خداوند عالمیان دل تو را به صبر ساکن فرماید و مزد تو و برادران تو را در مصیبت من عظیم گرداند و اضطراب تو را برطرف سازد و جریان آب دیدگان تو را فرونشاند، پس به درستی که خداوند تو را به قدر مصیبت تو مزد می دهد. پس آن حضرت را در حجره ای نزدیک مصلاهی خود خوابانیدند.

زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آن حضرت بنشستند و نوحه و زاری می کردند و می گفتند: بعد از تو کودکان اهل بیت را که تربیت خواهد کرد؟ و بزرگان ایشان را که سرپرستی خواهد نمود؟ ای پدر بزرگوار! اندوه ما بر تو دور و دراز است و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد شد. پس صدای گریه مردم از بیرون حجره بلند شد و آب از دیده های آن حضرت جاری گردید و نظر حسرت به سوی فرزندان خود افکند و حسنین xxx را نزدیک خود طلبید و ایشان را در بر کشید و روی ایشان را می بوسید. (1)

در روایت دیگر است که: امام حسن (علیه السلام)، ظرف شیری به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد، آن حضرت گرفت و کمی از آن را میل کرد و بقیه را برای ابن ملجم فرستاد و بار دیگر، از جهت آب و غذا، سفارش ابن ملجم را به امام حسن (علیه السلام) فرمود. (2)

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ماسوی فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

ص: 501

---

1- برگرفته از منتهی الآمال، باب سوم، تاریخ حضرت امیر (علیه السلام).

2- بحار الانوار، ج 42، ص 276 - 289.

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سرچشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ار نه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ماسوی را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی زکرم دهد گدا را

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

ابوالفرج نقل کرده که به جهت معالجه زخم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پزشکان کوفه را جمع کردند و عالم تر آنان در عمل جراحی شخصی بود که او را اثیر بن عمرو می گفتند، چون در جراحی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگریست، شش گوسفندی طلبید که تازه و گرم باشد، چون آن شش را حاضر کردند، رگی از آن بیرون کشید، آن گاه او را در شکاف زخم کرد و در آن دمید تا اطرافش به اقصای جراحی رسید و لختی بگذاشت، پس برداشت و در آن نظر کرد، بعضی از سفیدی مغز سر آن حضرت را در آن دید، آن وقت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد که: وصیت خود را بکن که ضربت این دشمن خدا کار خود را کرده و به مغز سر رسیده و دیگر کار از تدبیر بیرون شده است. (1)

ص: 502

---

1- بحارالانوار، ج 42، ص 234. دردا که شاهنشاه دین، حیدر ز دنیا می رود جان جهان، کز رفتش جان ها زتنها می رود در ماتم سلطان دین مولی امیرالمؤمنین فریاد یاران از زمین تا عرش اعلی می رود در محفل ما روشنی بود از جمال ماه او دردا که دیگر روشنی از محفل ما می رود از خانه هر شب با حسن می رفت تا مسجد علی امشب ندانم از چه رو از خانه تنها می رود بنشست چون تیغ جفا بر فرق شاه اولیا برخاست فریاد از سما کز دست مولا می رود افتاد از پاقامتی کز آن قیامت شد بپا اندر زمین و آسمان آشوب و غوغا می رود غلطید در خون گلبنی کز ماتم جانسوز او هر دم گلاب از دیده گلهای زهرا می رود

وصیت آن حضرت در هنگامی که با فرق شکافته، در بستر شهادت افتاده بود - به فرزندش امام حسن (علیه السلام) چنین است.

این است آنچه علی بن ابی طالب (علیه السلام) بدان وصیت کرده: مؤمنان را سفارش کرده است به گواهی دادن به این که خدایی جز خداوند نیست، یگانه است و شریکی ندارد و این که محمد بنده و فرستاده اوست، او را به رهبری و دین حق فرستاده تا بر تمامی ادیان پیش از او برتری دهد. پس: «نماز من و عبادت های من و زندگانی من و مرگ من همه برای خدا، پروردگار جهانیان است که او را شریک [و همتایی] نیست و به این آیین فرمان یافته ام و من نخستین مسلمانم» سپس فرمود:

ای حسن! من، تو را و همه فرزندان و خانواده ام و هر یک از مؤمنان را که نام من به او رسد، به تقوای خدا - که پروردگارتان است - و این که از دنیا نروید جز این که مسلمان باشید، سفارش می کنم. «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».

زیرا من شنیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «ایجاد صلح و سازش، میان مردم بهتر است از همه نماز و روزه» و به راستی، ویرانگر و براندازند، دین، همانا اختلاف

انداختن میان مردم است. و لا قوه إلا بالله .

به خویشاوندان خود توجه کنید و با آنان در ارتباط و تماس باشید تا خدا حساب را بر شما آسان کند.

خدا را، خدا را، دربارہ یتیمان؛ مبدا آنان نزد شما تباه شوند که من خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «هر که سرپرستی یتیمی را به عهده گیرد تا بی نیاز گردد خداوند به این کردار، بهشت را بر او واجب کند، همان طور که برای خورنده مال یتیم آتش دوزخ را واجب کرده است.»

خدا را، خدا را، دربارہ قرآن؛ مبدا دیگران در فهم آن بر شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را دربارہ همسایگان؛ همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خصوص آنان سفارش فرموده است و همواره دربارہ آنان سفارش می فرمود، به گونه ای که گمان بردیم که برایشان میراث معین خواهد کرد.

خدا را، خدا را، دربارہ خانه پروردگارتان؛ مبدا تا هستید آن را خالی بگذارید؛

زیرا اگر زیارت خانه خدا ترک شود، شما را در عذاب مهلت ندهند. و کمترین بهره کسی که قصد زیارت خانه خدا را کند، این است که گناهان گذشته او آمرزیده شود.

خدا را، خدا را، دربارہ نماز؛ همانا نماز بهترین عمل و ستون دین شماست.

خدا را، خدا را، دربارہ زکات که آتش خشم پروردگارتان را فرونشاند.

خدا را، خدا را، دربارہ روزه ماه رمضان که روز؛ آن ماه، سپری است در برابر دوزخ.

خدا را، خدا را، دربارہ رعایت حال بینوایان و مستمندان؛ آنان را در زندگی خود شریک کنید.

خدا را، خدا را، در خصوص جهاد به مال و جان و زبان خودتان، پس همانا



دو مرد جهاد نمایند: امام بر حق، یا مطیع و پیرو امام.

خدا را، خدا را، درباره اصحاب پیامبرتان، آنان که نه بدعتی گذاشتند و نه بدعتگذاری را پناه دادند؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) سفارش آنان را فرموده و بدعتگذار آنان و دیگر بدعتگذاران و پناه دهنده بدعتگذاران را لعنت کرده است.

خدا را، خدا را، در رعایت حق زنان و زیردستان؛ زیرا آخرین فرمایش پیامبر تان این بود که فرمود: شما را به رعایت حق دو ناتوان سفارش می کنم:

زنان و زیردستان.

نماز، نماز، نماز! در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نهراسید تا خداوند را از سوء قصد و ستم دیگران باز دارد. با مردم خوش زبان باشید همان گونه که خداوند فرماتان داده است. امر به معروف و نهی از منکر را فرو مگذارید، که بدترین کسانتان بر شما حاکم و سرپرست شوند، از آن پس، هر چه دعا کنید به اجابت نرسد [دعایان علیه آنان مستجاب نگردد].

ای فرزندانم! بر شما لازم است به یکدیگر بیونید و به هم بخشش کنید و به کمک یکدیگر بشتانید و مبادا با هم قطع رابطه کنید و به هم پشت کنید و پراکنده شوید. «در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.» خدا شما اهل بیت را حفظ کند و حرمت پیامبر تان را درباره شما نگهدارد. شما را به خدای می سپارم و بر شما درود می فرستم و رحمت و برکات خدا را برای شما خواهانم. سپس پیوسته می فرمود: «لا اله الا الله» تا آن که چشم از جهان فروست. (1)

ص: 505

1- هذا ما أوصى به علي بن أبي طالب، أوصى المؤمنين بشهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله، أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون و صلى الله على محمد وسلم، ثم (إن صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك أمرت وأنا أول المسلمين . . (سوره انعام، آیه 162 و 163). ثم إني أوصيك يا حسن وجميع ولدي و أهل بيتي و من بلقه كتابي من المؤمنين بتقوى الله ربكم، ولا تموتن إلا و أنتم مسلمون، (و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا)(سوره آل عمران، 103) فإنني سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول: «صلاح ذات البين أفضل من عامه الصلاة والصوم»، و إن المبيره- و هي الحالقه للدين - فساد ذات البين، و لا قوه إلا بالله. أنظروا ذوى أرحامكم فصلوهم يهون الله عليكم الحساب. الله الله فى الأيتام لا يضيغوا بحضرتكم، فقد سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول: (من عال يتيما حتى يستغنى أوجب الله له بذلك الجنة كما أوجب لأكل مال اليتيم النار) الله الله فى القرآن لا- يسبقنكم إلى العلم به غيركم. الله الله فى جيرانكم، فإن رسول الله (صلى الله عليه و آله) أوصى بهم، ما زال يوصى بهم حتى ظننا أنه سيورثهم. الله الله فى بيت ربكم فلا يخلو منكم ما بقيتم، فإنه إن ترككم تناظروا، و أذنى ما يرجع به من أمه أن يغفر له ما سلف. الله الله فى الصلاة فإنها خير العمل، إنها عماد دينكم. الله الله فى الزكاه فإنها تطفىء غضب ربكم. الله الله فى صيام شهر رمضان فإن صيامه جنة من النار. الله الله فى الفقراء والمساكين فشاركوهم فى معاشكم. الله الله فى الجهاد بأموالكم و انفسكم و ألسنتكم، فإنما يجاهد رجالان: إمام هدى، أو مطيع له مقتد بهداه. الله الله فى ذرية نبيكم، لا تظلمن بين أظهركم و أنتم تقدرن على المنع عنهم. الله الله فى أصحاب نبيكم الذين لم يحدثوا حدثا، ولم يؤؤوا محدثا، فإن رسول الله (صلى الله عليه و آله) يا أوصى بهم و لعن المحدث منهم و بين غيرهم، و المؤوى المحدثين. الله الله فى النساء و ما ملكت أيمانكم، فإن آخر ما تكلم به نبيكم أن

قال: «أوصيكم بالضعيفين : النساء و ما ملكت أيمانكم» الصلاة الصلاة، لا تخافوا في الله لومه لأثم يكفكم من أرادكم و بغي عليكم، قولوا للناس حسنا كما أمركم الله، ولا تتركوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى الله أمركم شراركم تدعون لا يستجاب لكم عليهم. عليكم يا بنى بالتواصل و التبادل و التبادر، و إياكم و التقاطع و التدابر و التفرق، و تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان و اتقوا الله إن الله شديد العقاب)، و حفظكم الله من أهل بيت و حفظ نبيكم فيكم، أستودعكم الله، و أقرء عليكم السلام ورحمه الله وبركاته، ثم لم يزل يقول: «لا إله إلا الله» حتى مضى. تحف العقول، وصيته الى ابنه الحسن (عليه السلام)، لما حضرته الوفاة.



## وصیت امام (علیه السلام) به عیادت کنندگانش

نیز برخی از اصحابش، جهت عیادت به حضور آن حضرت مشرف شدند، امام (علیه السلام) در آخرین ساعات زندگی، آنان را مخاطب قرار داد و فرمود:

«أما وصیتی: فالله لا تشرکوا به شیئا، و محمد صلی الله علیه و آله، فلا تضيعوا سنته. أقيموا هذین العمودین، و أوقدوا هذین المصباحین، و خلاکم ذم ما لم تشرکوا. محل کل امری منکم مجهوده، و خفف عن الجهله. رب رحیم، و دین قویم، و إمام علیم. أنا بالأمس صاحبکم، و أنا الیوم عبره لکم، و غدا مفارقکم! غفر الله لی و لکم»؛<sup>(1)</sup> «اما وصیت و سفارش من به شما: خداست پس چیزی را برای او شریک قرار ندهید، و محمد (صلی الله علیه و آله) است، پس سنت او را ضایع نکنید، این دو پایه یعنی توحید و سنت را بر پا نگاه دارید و این دو چراغ را روشن و بیفروزید، تا وقتی پراکنده نگردید سرزندی بر شما نیست، به هر یک از شما به اندازه قدرتش تکلیف شده، و به جاهلان و نادانان تخفیف داده شده است، خدایتان پروردگاری مهربان، و دینتان، دینی استوار، و امامتان، پیشوایی دانا است. من دیروز همراه شما بودم، امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدا می شوم، خداوند من و شما را بیامرزد».

ص: 507

و آن گاه از هوش رفت و پس از لحظه ای چشمان خدا بین خود را نیمه باز کرد و فرمود: ای حسن! سخنی چند هم با تو دارم، امشب آخرین شب عمر من است، چون درگذشتم مرا به دست خود غسل بده و کفن بپوشان و خودت مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب، جنازه ام را در محلی گمنام به خاک سپار تا کسی از آن آگاه نشود.

همچنین روایت است که، حضرت امیر (علیه السلام) به فرزندان خود فرمود: زود باشد که فتنه ها از هر سو به شما رو آورد، و منافقان این امت، کینه های دیرینه خود را از شما طلب کنند و از شما انتقام بکشند، پس بر شما باد به صبر که عاقبت صبر نیکو است، سپس رو به امام حسن و امام حسین xxx فرمود و اظهار داشت: بعد از من بر خصوص شما فتنه های بسیار واقع می شود، پس صبر کنید تا خدا میان شما و دشمنانتان حکم کند، زیرا او بهترین حکم کنندگان است.

پس به امام حسین (علیه السلام) رو کرد و فرمود: ای ابا عبدالله! تو را این امت شهید می کنند، پس بر تو باد به تقوا و صبر در بلا. پس مدتی بیهوش شد، چون به هوش آمد فرمود: اینک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عم من حمزه و برادرم جعفر نزدیک من آمدند و گفتند: زود بشتاب که ما مشتاق و منتظر تویم. پس دیده های مبارک خود را گردانید و به اهل بیت خود نظر کرد و فرمود: همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه حق و راست بدارد و از شر دشمنان حفظ فرماید، خدا خلیفه من است بر شما و خدا بس است برای خلافت و نصرت، آن گاه فرمود: بر شما باد سلام ای فرشتگان خدا! سپس فرمود:

لمثل هذا فليعمل العاملون (1) (إن الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون) (2)

ص: 508

---

1- سوره صافات (37)، آیه 61.

2- سوره نحل (16)، آیه 128.

از برای مثل این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان، به درستی که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

پس جبین مبارکش در عرق نشست و چشم های مبارک را بر هم گذاشت و دست و پای را به جانب قبله کشید و فرمود: «اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله.» (1)

این بگفت و به قدم شهادت، به سوی جنت خرامید. صلوات الله وسلامه علیه و لعنه الله علی قاتله. این واقعه هایلله در شب جمعه، بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت به وقوع پیوست.

در آن حال صدای شیون و گریه از خانه آن حضرت بلند شد، و اهل کوفه دانستند که مصیبت آن حضرت واقع شده است، و از تمامی شهر کوفه صدای شیون و گریه بلند شد مانند روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رحلت فرموده بود.

### تجهیز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

محمدبن حنفیه روایت کرد که: چون برادرانم مشغول غسل شدند، امام حسین (علیه السلام) آب می ریخت و امام حسن (علیه السلام) غسل می داد و احتیاج نداشتند به کسی که جسد آن حضرت را بگرداند و بدن مبارک هنگام غسل، خود از این سوی بدان سوی می شد و بویی خوش تر از مشک و عنبر از جسد مطهرش شنیده می شد. چون از کار غسل فارغ شدند، امام حسن (علیه السلام) صدا زد: ای خواهر! حنوط جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بیاور. پس زینب (علیها السلام) مبادرت کرد و سهم حنوط امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که بعد از پیامبر و فاطمه xxx به جای مانده بود و از همان کافوری بود که جبرئیل از بهشت آورده بود، حاضر ساخت.

ص: 509

پس آن حضرت را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و به حکم وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دنبال تابوت را حسنین \*\*\* برداشتند و جلوی آن را جبرئیل و میکائیل می بردند و به جانب نجف شتافتند.

بعضی از مردم خواستند به مشایعت بیرون شوند، امام حسن (علیه السلام) ایشان را به مراجعت فرمان کرد. و حضرت امام حسین ع میگریست و می گفت: «لأحول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم» ای پدر بزرگوار! پشت ما را شکستی، گریه را از جهت تو آموخته ام.

و محمدبن حنفیه گفته است: به خدا سوگند! من دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و عمارت و درختی که می گذشت آنها خم می شدند و نزد جنازه آن حضرت تواضع می کردند. و موافق روایت امالی شیخ طوسی چون جنازه آن حضرت گذشت به «قائم غری» و آن در قدیم بنایی بود گویا شبیه به میل که آن را علم نیز می نامیدند، پس به جهت تعظیم و احترام آن نعش مطهر، کج و منحنی شد، چنان چه سریر ابرهه در وقت داخل شدن عبدالمطلب بر ابرهه به جهت تعظیم آن جناب منحنی و کج شد، و اینک به جای آن قائم، مسجدی است که آن را مسجد «حانه» می نامند و در شرق نجف به فاصله سه هزار ذرع تقریباً واقع است. و بالجمله چون جنازه به موضع قبر آن حضرت رسید فرود آمد، پس جنازه را بر زمین نهادند و امام حسن (علیه السلام) به جماعت بر آن حضرت نماز خواند و هفت تکبیر گفت و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند، ناگاه قبر ساخته و لحد پرداخته، ظاهر شد و در قبر لوحی فرش بود که بر آن لوح به خط سریانی دو سطر نقش بود که این کلمات ترجمه آن است:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما حفره نوح النبي لعلی وصی محمد (صلی الله علیه و آله) قبل

الطوفان بسبعماه عام»<sup>(1)</sup>؛ «به نام خداوند بخشنده مهربان، این قبری است که نوح پیامبر، هفتصد سال پیش از طوفان برای علی، وصی محمد (صلی الله علیه و آله) حفر کرده است».

چون خواستند آن حضرت را داخل قبر بگذارند صدای هاتقی شنیدند که می گفت: فرو برید او را به سوی تربت طاهره و مطهره که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است. و نیز صدای منادی شنیده شد که گفت: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش.

و از امام محمد باقر (علیه السلام) منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پیش از طلوع صبح در ناحیه غریین دفن کردند و در قبر آن حضرت امام حسن و امام حسین xxx و محمد بن حنفیه و عبد الله بن جعفر داخل شدند.<sup>(2)</sup>

ای برترین پدیده عدل خدا علی

در کشتی نجات بشرنا خدا علی

حق را چنان که باید و شاید شناختی

ای ماسوا به حق تو نا آشنا علی

عالم نیازمند تو، جز عقل گل نبی

ای بی نیاز از همه ماسوا علی

سرچشمه بقایی و باقی چو ذات حق

و راه محبت تو ندارد فنا علی

معصومی از گناه بدان حد که ره نیافت

یک لحظه در خیال تو فکر خطا علی

ص: 511

---

1- بحار الانوار، ج 42، ص 236.

2- بحار الانوار، ج 42، ص 236.



مات است روح علم ز نهج البلاغات  
کردی چه خوب حق سخن را آدا علی  
می خواهم آن بهشت که دارد صفا ز تو  
آری بهشت بی تو ندارد صفا علی  
دستت خدا گرفت که دست خدا شدی  
ای دستگیر مردم بی دست و پا علی  
گیری زخت بر آتش و گویی به خویشتن  
و اندیشه کن ز آتش روز جزا علی  
از اینما ولیکم الله و الشول  
حق را بود ولایت تو مدعا علی  
برداشت چون رسول خدایت بر وی دست  
ای لنگر زمین و زمان گفت: یا علی  
ای در نماز داده به س  
اینک من گدا و تو و آن عطا علی  
یاد تو غم زداید و تسکین جان شود  
ای نام دلپذیر تو بهجت فزا علی  
تا پای تو ببوسم و جان را کنم نثار  
و ما را عنایتی گن و بر سر بیا علی  
دل تنگم از فراق تو و این چکامه را  
گفتم به یاد آن حرم دلگشا علی

سپس صعصعه رو کرد به حضرت امام حسن و امام حسین xxx و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و سایر فرزندان آن حضرت و

ایشان را تعزیت

ص: 512

گفت: و به کوفه مراجعت کردند.

چون صبح طالع شد، برای مصلحتی تابوتی از خانه حضرت بیرون آوردند و آن تابوت را بر شتری بستند و به جانب مدینه روان داشتند. (1)

و نیز منقول است که چون خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای معاویه بردند گفت: «ان الأسد الذی کان یفترش ذراعیه فی الحرب قد قضی نجه» (2)، «آن شیری که چنگال های خود را هنگام جنگ بر زمین گسترده می داشت، وداع جهان گفت». سپس این شعر را تذکره کرد:

قل للأرانب ترعی آینما سرحت

وللظباء بلا خوف ولأوجل (3)

به خرگوشها و آهوها بگو هر جا می خواهند، بدون ترس و وحشت چرا کنند.

### سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابوالفرج نقل کرده است که وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عایشه رسید، سجده شکر بجا آورد.

همچنین ابوالفرج و محمد بن جریر طبری سنی نقل کرده اند: وقتی خبر شهادت حضرت امیر (علیه السلام) را به عایشه دادند این شعر را قرائت کرد.

فألقت عصاها واستقرت بها النوی

كما قرعنا بالایاب المسافر

عصایش را انداخت و خاطرهای و افکار آرام و آسوده شد مانند کسی که چشم به راه مسافر خود باشد که با آمدن او چشمش روشن و قلبش آرام گردد.

کنایه از اینکه من از شنیدن خبر قتل علی (علیه السلام) قلبم آرام و خیالم راحت و

ص: 513

1- بحار الانوار، ج 42، ص 296

2- المناقب (للخوارزمی)، ص 391.

3- مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 357، بحار الانوار، ج 41، ص 69.

چشمم روشن گشت.

آنگاه پرسید: چه کسی او را کشت؟ گفتند: عبدالرحمن بن ملجم، فوراً این شعر را خواند:

فان یک نائیا فلقد نعاہ

غلام لیس فی فیہ التراب

هر چند علی (علیه السلام) دور بود ولی خبر مرگش را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب، دختر ام سلمه حاضر بود و گفتار و رفتار عایشه را دید و شنید، گفت:

ای عایشه! آیا سزاوار است در قتل علی (علیه السلام) این گونه خوشحالی و اظهار فرح و شادی کنی و چنین اشعاری را بخوانی؟ عایشه دید بد شد، لذا در پاسخ زینب گفت: این رفتار و گفتار از روی سهو و غفلت اتفاق افتاد، اگر بار دیگر از روی سهو و نسیان چیزی بگویم، مرا متذکر کنید. (1)

شیخ کلینی و ابن بابویه رحمهما الله و دیگران روایت کرده اند که: در روز شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صدای شیون از مردم بلند شد و دهشتی عظیم در مردم افتاد مانند روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جهان برفت.

یادآوری: سن شریف امام (علیه السلام) هنگام شهادت، 63 سال، مدت امامتش حدود سی سال و خلافت ظاهری آن بزرگوار حدود پنج سال بود.

ص: 514

---

1- مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص 26، و تاریخ محمد بن جریر طبری سنی، در حوادث سال چهلیم هجری، چاپ بیت الافکار الدولیه، ص 897. محمد بن جریر طبری، متوفای سال 310 ه. ق صاحب کتاب «تاریخ الامم و الملوک» معروف به «تاریخ طبری». یاد آوری: دو نفر به نام «محمد بن جریر طبری» یک نفر شیعه و دیگری سنی بوده و هر دو صاحب کتابهای بسیارند. داستان فوق را طبری سنی نقل کرده است. به سفینه البحار، ماده «جر» و «طب» مراجعه شود.

## سخنان صعصعه بعد از دفن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

صعصعه بن صوحان که از بزرگان اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) است، جزو افراد خاصی است که در تشییع جنازه آن حضرت شرکت کرد.

پس از دفن امام (علیه السلام)، نزد قبر مقدس ایستاد و مشتی از خاک برگرفت و بر سر خود ریخت و سخنانی پرشور - در جمع خاندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یاران خاص آن حضرت که در تدفین شرکت و کنار مرقد مطهر آن بزرگوار حاضر بودند - ایراد کرد و گفت:

پدر و مادرم فدای تو ای علی وای امیرالمؤمنین! گوارا باد تو را ای ابالحسن!

مولد تو پاکیزه، صبر تو قوی، و جهاد تو بزرگ، پیروز شدی در رأیت، و سود بردی در تجارتت، و وارد شدی بر خدایت، به دیدار خدا رفتی با مژده او، و فرشتگان او در اطرافت و در جوار مصطفی مستقر شدی، خدا تو را در جوارش گرامی داشت، و به درجه برادرت پیامبر خدا رسیدی، و از آن ظرف لبریز نوشیدی، از خدا می طلبیم بر ما منت نهد در پیروی از تو، و عمل بروش تو، و دوستی دوستان تو، و دشمنی با دشمنان تو، و این که ما را با دوستان تو محشور فرماید، به چیزی رسیدی که هیچ کس به آن نرسیده و درک کردی چیزی را که کسی غیر از تو درک نکرده است، در راه خدا سخت پیکار کردی، در پیشاهنگ مصطفی حق جهاد را اداء کردی، و برای خدا بپا خاستی، تا این که سنت ها را استوار ساختی و فتنه ها را از میان برداشتی و اسلام را برپا و ایمان را نظم بخشیدی، برترین درودها و سلام ها از من بر تو باد، توسط تو پشت مؤمنان گرم بود و پرچم های راهنما را، واضح ساختی و برافراشتی و سنت ها را قوت دادی، مناقب و فضائلی منحصر، در تو جمع شد، پیش از هر کس دعوت رسول خدا را

اجابت کردی، و به یاری او شتافتی، و به جان خود از او حراست کردی، و شمشیر و ذوالفقار را در جنگ ها از نیام کشیدی، خداوند به وسیله شمشیرت هر جبار متکبری را ذلیل و قلعه های شرک و کفر و دشمنی و پستی را درهم ریخت و در هم کوبید، و گمراهان و دشمنان از پای درآمدند، پس گوارا باد تو را ای امیر مؤمنان! نزدیک ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تو بودی، و اول کسی بودی که اسلام آوردی، و از نظر علم و فهم، برترین مردم بودی. خداوند درجه تو را بلند گرداند و منسوب پیامبرش قرار داد، از ظرف یقین لبریزت ساخت و قلبت را محکم و استوار ساخت تا در راه او فداکارترین مردم و پیشقدم ترین افراد در کارهای نیک بودی، خداوند ما را از پاداش تو محروم ندارد، و ما را بعد از تو خوار نفرماید، به خداوند سوگند! زندگی و حیات تو کلید هر نیکی و برکت و قفل و مانع هر بدی و شر بود، و امروز با رفتن تو هر شری باز و هر خیری بسته شد. آری، اگر مردم از تو می شنیدند و تو را می شناختند برکات از بالای سرشان و زیر قدم هایشان بر آنان می ریخت و غرق در نعمت های خداوند می شدند، ولی مردم دنیا را بر آخرت ترجیح دادند، سپس صعصعه بن صوحان بلند گریه کرد و هر کس سخنش را شنید گریست. (1)

### مرقد مطهر امام (علیه السلام) مدتی مخفی بود

طبق سفارش خود حضرت امیر(علیه السلام)، محل دفن و قبر مقدسش را با زمین یکسان کردند، که مبادا دشمنان آن حضرت، قبر را بشکافند و اهانت کنند و تا زمان امام صادق (علیه السلام) همچنان مخفی بود.

ص: 516

هنگامی که منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی، امام صادق (علیه السلام) را از مدینه به عراق احضار کرد، حضرت هنگام رسیدن به کوفه، به زیارت مرقد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و محل آن را مشخص کرد.

شیخ مفید نیز در مورد پیدا شدن قبر مقدس حضرت امیر (علیه السلام)، روایتی نقل کرده است، به این مضمون که عبدالله بن حازم گفت: روزی با هارون الرشید برای شکار از کوفه بیرون رفتیم و در پشت کوفه به غریب رسیدیم، در آنجا آهوئی را دیدیم و برای شکار آنها سگهای شکاری و بازها را به سوی آنها رها ساختیم، آنها ساعتی دنبال آهوها دویند، اما نتوانستند کاری بکنند و آهوها، به تپه ای که در آنجا بود پناه برده و بالای آن ایستادند و ما دیدیم که بازها به کنار تپه فرود آمدند و سگ ها نیز برگشتند، هارون از این حادثه تعجب کرد و چون آهوها از تپه فرود آمدند دوباره بازها به سوی آنها پرواز کرده و سگ ها هم به طرف آنها دویند آهوها به فراز تپه رفته و بازها و سگ ها نیز بازگشتند و این واقعه سه بار تکرار شد! هارون گفت: بروید و در این حوالی هر که را پیدا کردید نزد من آورید، ما رفتیم و پیرمردی از قبیله بنی اسد را پیدا کردیم و او را نزد هارون آوردیم، هارون گفت: ای شیخ! مرا خبر ده این تپه چیست؟ آن مرد گفت: اگر امانم دهی تو را از آن آگاه سازم! هارون گفت: من با خدا عهد می کنم که تو را از مکانت بیرون نکنم و به تو آزار نرسانم. شیخ گفت: پدرم از پدرانش به من خبر داده است که قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در این تپه است و خدای تعالی آن را حرم امن قرار داده است چیزی آن جا پناهنده نشود جز این که ایمن گردد!

هارون که این را شنید پیاده شد و آب خواست و وضو گرفت و نزد آن تپه نماز خواند و خود را به خاک آن مالید و گریست و سپس به کوفه برگشتیم. (1)

ص: 517

---

1- ارشاد شیخ مفید، ص 19 (فی موضع قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام)).

باری حسنین xxx و همراهان پس از دفن جنازه حضرت علی (علیه السلام) به کوفه برگشتند و ابن ملجم نیز همان روز (21 رمضان) به ضرب شمشیر امام حسن (علیه السلام) کشته شد و راه جهنم را در پیش گرفت.

### سخنان امام حسن (علیه السلام) پس از بازگشت از دفن پدر

امام حسن (علیه السلام) در همان روز وارد مسجد شد و در جمع مردم بالای منبر رفت، هنگامی که خواست سخن بگوید، گریه کرد، همه افرادی که در مسجد بودند نیز گریه کردند،<sup>(1)</sup> و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود:

«لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الأولون بعمل ولا یدرکه الآخرون بعمل...»<sup>(2)</sup>

در این شب کسی از دنیا رحلت فرمود که پیشینیان، در عمل، از او سبقت نگرفتند، و آیندگان نیز در کردار، بدو نخواهند رسید، او چنان کسی بود که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیکار می کرد و جان خود را سپر بالای او می کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست با کفایت او می داد و برای جنگیدن با دشمنان دین، وی را در حالی که جبرئیل و میکائیل از راست و چپ همدوش او بودند به میدان کارزار می فرستاد و از میدان های رزم بر نمی گشت مگر با فتح و پیروزی که خداوند نصیب او می فرمود. او در شبی شهادت یافت که عیسی بن مریم در آن شب به آسمان رفت و یوشع بن نون [وصی حضرت موسی نیز در آن شب از دنیا رخت بر بست، هنگام مرگ از مال و منال دنیا هفتصد درهم داشت که

ص: 518

---

1- ارشاد شیخ مفید، ص 188 ( تاریخ امام حسن (علیه السلام) و جلاء العیون مجلسی، باب سوم، غسل و دفن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص 370.

2- اصول کافی، ج 1، کتاب الحججه، باب مولد امیرالمؤمنین عالی، ص 457 و معالی السبطين، ص 20.



می خواست با آن برای خانواده اش خدمتکاری تهیه کند.

چون این سخنان را فرمود گریست و مردم نیز با آن حضرت گریه کردند، امام حسن (علیه السلام) با این خطبه کوتاه که در یادبود پدرش ایراد فرمود غلق تبت و بزرگی منزلت علی (علیه السلام) را در افکار و اندیشه حاضران جایگزین ساخت، و این توصیف و تمجیدی که در باره علی (علیه السلام) کرد تعریف پدری به وسیله پسرش نبود بلکه توصیف امامی به وسیله امام دیگر بود که بهتر از همه کس او را می شناخت.

### **امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شهادت خود آگاه بود.**

در اصول کافی بابی است تحت عنوان این که ائمه (علیهم السلام) جز به عهد و فرمان خدا، کاری را انجام نداده و نمی دهند و از فرمان خدا تجاوز نمی کنند.

در این باب پنج روایت مفصل آمده است، مبنی بر این که: خداوند متعال به وسیله جبرئیل مکتوبی مهر شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل کرد و فرمود: این مکتوب وصیت تو است به اهل بیت، علی و اولاد معصوم آن بزرگوار، و آن مکتوب چند مهر داشت.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن مکتوب را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد و دستور فرمود مهر اول را بگشاید و به آنچه در آن است عمل کند، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مهر اول را گشود و به آنچه در آن نوشته بود عمل کرد، سپس آن را به امام حسن (علیه السلام) داد و آن حضرت مهر دوم را گشود و به آنچه در آن نوشته بود عمل کرد، حسین (علیه السلام) مهر سوم را گشود، دید در آن نوشته است، جنگ و جهاد کن و بکش و کشته می شوی، و عده ای را برای شهادت همراه خودت ببر، برای آنان شهادت نیست جز این که همراه تو باشند، امام حسین (علیه السلام) طبق آن عمل کرد و پیش از شهادتش مکتوب را به علی بن الحسین علیهما السلام داد، او نیز مهر چهارم را گشود و به

آن عمل کرد... [تا آخرین امام معصوم صلوات الله عليهم اجمعين] (1)

در همین کتاب از شخصی به نام «حسن بن جهم» نقل کرده که می گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: همانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) قاتل خود را شناخته بود و می دانست که در چه شبی و در چه مکانی کشته می شود، و چون صیحه و صدای مرغابی ها را در خانه شنید فرمود: اینها صیحه زنانی هستند که در پی آن نوحه گراند، و چون ام کلثوم به آن حضرت عرض کرد: ای کاش! امشب نماز را در خانه می خواندی و برای نماز جماعت دیگری را می فرستادی، حضرت نپذیرفت و در آن شب بدون اسلحه رفت مسجد، در صورتی که می دانست ابن ملجم با شمشیر آن حضرت را به قتل می رساند و اقدام به چنین کاری جایز نیست، حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: آنچه گفتمی درست است ولی حضرت امیر (علیه السلام) خودش اختیار فرمود تا در آن شب مقدرات خدای عزوجل اجرا شود. (2)

از این روایت معلوم می شود که: اصل این قضایا، در نزد سائل مسلم و قطعی بوده است، و فقط وجه جواز آن را نمی دانسته و سؤال کرده است، حضرت رضا (علیه السلام) نیز وجه جواز آن را بیان فرموده است که جواب امام (علیه السلام) در حقیقت بیان همان چیزی است که در روایات آمده بود و قبلاً به خلاصه آنها اشاره کردم، «از

ص: 520

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 279 (باب) أن الأئمة على لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون إلا بعهد من الله و امر منه لا يتجاوزونه.  
2- عن الحسن بن الجهم قال: قلت لرضا (عليه السلام): ان أمير المؤمنين (عليه السلام) قد عرف قاتله و الليله التي يقتل فيها و الموضع الذي يقتل فيه و قوله لما سمع صياح الاورز في الدار: «صوائح تتبعها نوائح» و قول أم كلثوم: لو صليت الليله داخل الدار و أمرت غيرك يصلي بالناس، فأبى عليها و كثر دخوله و خروجه تلك الليله بلا سلاح و قد عرف (عليه السلام) أن ابن ملجم لعنه الله قاتله بالسيف كان هذا مما لم يجز تعرضه؛ فقال: ذلك كان ولكنه خير في تلك الليله لتمضي مقادير الله عزوجل. (اصول کافی، ج 1، کتاب الحججه، باب ان الأئمة لا يعلمون متى يموتون ص 259، ج 4).

این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق مکتوب مهر شده ای که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او داد، عمل کرد، تا امر خداوند سبحان را اطاعت کرده باشد و آنچه را خدا صلاح دانسته و مقدر فرموده، واقع شود. (لیمضی مقادیر الله).

علامه مجلسی (قدس سره)، در شرح این روایت فرموده است: ائمه (علیهم السلام) به همه حوادث و پیش آمدها و بلاهایی که بر آنان واقع می شود آگاه بودند و تکلیف نداشتند طبق علم خود عمل کنند و از بلاها و حوادث اجتناب کنند، همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) منافقان را می شناختند و از عقاید فاسدشان آگاه بودند، ولی مکلف نبودند که از آنان دوری کنند، ازدواج نکنند، با ایشان را از خود طرد کنند، مگر زمانی که از آنان عمل موجب طرد مشاهده می کردند... (1) (تلخیص شد).

### **عدل امام (علیه السلام) مانع مؤاخذة، پیش از جنایت است.**

عدل و بزرگواری امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مانع معرفی قاتل خود بود، و با این که میدانست ابن ملجم قاتل او است، ولی او را پیش از جنایت مجازات نکرد و قصاص قبل از جنایت را جایز ندانست.

کشتن امام (علیه السلام) بزرگترین جنایت بشری بود، و قاتل آن حضرت، از بزرگترین جنایتکاران تاریخ بشریت است.

ابن ملجم قاتلی بود که از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، جز مهر و محبت چیزی ندیده بود. جنایت او در مسجدی مثل مسجد کوفه واقع شد، آن هم در افضل ماهها، ماه مبارک رمضان، در افضل شبها، شب قدر، در بهترین ساعات، هنگام طلوع فجر، در بهترین حالات، حال نماز، در افضل اعمال نماز، سجده.

میسر نباشد به کس این سعادت

به کعبه ولادت، به مسجد شهادت

ص: 521

آری، شدت عدل امام (علیه السلام)، اجازه نداد شقی ترین انسانها را به مردم معرفی کند، و با این که از آینده و قصد شومش اطلاع داشت، اقدامی و یا حکمی صادر فرماید.

پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «علی مع الحق والحق معه لا یفترقان»؛ (1)

علی (علیه السلام) با حق است حق با علی (علیه السلام) است، هیچ گاه از هم جدا نمی شوند».

## مولا اوست

ماه مه بنده ایم و مولا اوست

که علیا با حق است و حق با اوست

ماه مه ذرهایم و او خورشید

ما همه قطره ایم و دریا اوست

محفل آرای بزم وادی طور

مشعل افروز طور سینا اوست

آنکه لعل لبش بوقت سخن

کند احیا دوصد مسیحا اوست

آنکه در گوش خاکیان گوید

ق صه راه آسمانها اوست

از شرف آنکه روی دوش نبی

جای دست خدا نهد پا اوست

بانبی آنکه گفت در خلوت

راز م عراج آشکارا اوست

او مستا و دیگران همه اسم

غیر او جمله لفظ و معنا اوست

آن که هر دم ز حال قاتل خویش

شود از روی لطف جو یا اوست

و آنکه با دشمنان خود کرده است

رحمت و شفقت و مدارا اوست

همچنین حضرت خاتم الانبیا و فرمودند:

سیکون بعدی فتنه مظلمه، الناجی من تمسک بالعروة الوثقی، فقیل: یا

رسول الله! من العروه الوثقی؟ قال: ولایه سید الوصیین، قیل: یا رسول الله! و من

سید الوصیین؟ قال: أمیر المؤمنین، قیل: یا رسول الله! و من أمیر المؤمنین؟ قال:

ص: 522

---

1- ینابیع الموده، صفحه 55.

مؤلی المسلمین و امامهم بعدی، قیل: یا رسول الله، ومن مؤلی المسلمین و امامهم بعدک؟ قال: آخی علی بن ابی طالب. (1)

پس از من فتنه ای به پا خواهد شد، فتنه های تاریک و ظلمانی، فقط کسانی نجات پیدا می کنند که به دست آویز محکم، خود را بیاویزند. عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! دست آویز محکم کیست؟ فرمود: ولایت سید و سرور اوصیای پیامبران.

عرض کردند: سید اوصیای پیامبران کیست؟ فرمود: امیر مؤمنان (علیه السلام). عرض کردند: امیر مؤمنان (علیه السلام) کیست؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بزرگ صاحب اختیار مسلمانان و امام آنان پس از من. عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! سرور ایشان و امامشان بعد از شما کیست؟ فرمود: برادر من، علی بن ابی طالب (علیه السلام).

### مرثیه در عزای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در عزای امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرثیه های بسیاری سروده اند، از آن جمله اشعار ذیل است که گفته اند، ام هیشم دختر اسود نخعی سروده است.

الا یا عین و یحک فاسعدینا

ألا تبکی امیر المؤمنینا

ای چشم! وای بر تو ما را یاری کن و برای امیرالمؤمنین اشک بریز.

رزئنا خیر من ركب المطایا

وخیسها و من ركب السفینا

ما مصیبت زده در فقدان کسی هستیم که او بهترین سوارکاران و کشتی نشستگان بود. از همه بهتر بود.

و من لبس النعال و من حذاها

و من قرء المثنائی و المئینا

و بهترین کسی که نعلین پوشیده و بدانها گام برداشته و سوره های مثنائی و مئین قرآن را خوانده بود.

ص: 523

و کنا قبل مقتله بخیر

نری مؤلی رسول الله فینا

و ما پیش از شهادت او زندگی خوشی داشتیم چون یار و پسر عموی رسول خدا را در میان خودمان می دیدیم.

یقیم الدین لا یرتاب فیه

و یقضى بالقرائض مستبينا

علی [ کسی بود که دین خدا را بدون شک و تردید بر پا می داشت و به فرایض آن آشکارا حکم می فرمود.

و لیس بکاتم علما لدیه

ولم یخلق من المتجبرینا

و هیچ علمی را [از اهل آن مکتوم و نهان نمی داشت و از جباران و متکبران هم نبود.

و یدعو للجماعه من عصاه

و ینهک قطع أیدی الشارقینا

و هر که او را نافرمانی می کرد وی را برای هدایت به اتفاق و جماعت دعوت می کرد و در بریدن دست سارقین جدیت می کرد.

العمر ابی لقد أصحاب مصر

علی طول الصحابه أو جعوننا

به جان پدرم سوگند! مردم شهر کوفه خاطر ما را پس از آن که مدتی با او انس و مصاحبت داشتیم دردناک کردند.

وغرونا بانهم عکوف

ولیس کذاک فعل العاکفینا

و آنان به نام این که دور ما را گرفته و ملازم ما هستند ما را فریب دادند در صورتی که روش ملازمان این چنین نباشد.

افی شهر الصیام فجعتموننا

بخیر الناس طرا أجمعینا

آیا در شهر رمضان ما را با شهادت بهترین مردم اندوهناک ورنجیده خاطر ساختید؟

و من بعد النبی فخير نفس

ابو حسن و خير الصالحينا

ص: 524



با شهادت کسی که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهترین مردم بود یعنی حضرت ابوالحسن که بهترین شایستگان بود.

اشاب ذوابتی و اطال حزنی

امامه حین فارقت القرینا

هنگامی که امامه (دختر علی (علیه السلام)) پدرش را از دست داد [غم و اندوه او] گیسوی مرا سفید کرد و اندوهم را طولانی ساخت.

تطوف بها لحاجتها إلیه

فلما استیاست رفعت رینا

زیرا او به جستجوی پدرش می گردد و چون از یافتن او نا امید می شود صدایش را به گریه بلند می کند.

وعبره أم کلثوم إلیها

تجاوبها و قد رأت الیقینا

و در آن حال [اشک چشم ام کلثوم که مرگ پدر را دیده است گریه امامه را پاسخ می دهد.

فلا تشمت معاویه بن صخر

فإن بقیه الخلفاء فینا(1)

ای معاویه بن ابوسفیان! ما را [در شهادت علی (علیه السلام)] شماتت مکن زیرا بقیه خلفا [دوازده گانه در خانواده ما است.(2)

### فضیلت زیارت امیر المؤمنین (علیه السلام)

شخصی به نام، ابو وهب قصری می گوید: در مدینه خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! نزد شما آمدم و امیر المؤمنین (علیه السلام) را زیارت نکردم، حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: بد کردی، اگر از شیعیان ما نبودی، به تو نگاه نمی کردم، آیا زیارت نکردی کسی را که خدا با ملائکه، او را زیارت می کنند، پیامبران و

ص: 525

1- مجالس السنیه، ص 185؛ مقاتل الطالبین ص 35.

2- نقل از: علی کیست؟ فضل الله کمپانی، ص 241.

مؤمنان او را زیارت می کنند؟ گفتیم: فدایت شوم، من از این مطلب آگاه نبودم.

حضرت فرمود: بدان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد خدا افضل و برتر است از همه ائمه علیهم السلام، و از برای او ثواب اعمال خودش و ایشان خواهد بود، در حالی که حضرات ائمه علیهم السلام به مقدار اعمالی که خود انجام داده اند فضیلت و برتری عائدشان می شود. (1)

### زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیارت آدم و نوح است

مفضل گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، آرزوی رفتن نجف اشرف (غری) را دارم. حضرت فرمود: آرزویت برای رفتن چیست؟ گفتیم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دوست داشته و به زیارت آن حضرت علاقه مندم. حضرت فرمود: آیا فضیلت زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می دانی؟ گفتیم: خیر. یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله)، مرا از آن آگاه کن. حضرت فرمود: هرگاه اراده زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، را کردی، در واقع استخوانهای حضرت آدم (علیه السلام) و بدن حضرت نوح و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زیارت می کنی.

گفتم: حضرت آدم در بیت الله الحرام دفن شده است، چطور می فرمایید در کوفه [نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام)] می باشد؟

حضرت فرمود: خداوند متعال به حضرت نوح (علیه السلام) وحی فرمود که پس از طواف بیت الله الحرام، تابوتی که در آن استخوانهای حضرت آدم در آن بود از آب بیرون آورده و با خود به کوفه آورد و در غری [کوفه] دفن کرد.

سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! بعد از آباء طاهرین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یعنی

ص: 526

---

1- کامل الزیارات، باب دهم، ثواب زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ح 1 (روایت تلخیص شد)

حضرت آدم و نوح، کسی کریم تر از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در آن سکونت نکرده است.

پس هرگاه اراده نجف کردی، استخوانهای آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیهم السلام را زیارت کن، همانا در این صورت تو زائر آباء اولین و حضرت محمد خاتم النبیین و علی سید وصیین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین خواهی بود. و بدان که برای زیارت آن حضرت دربهای آسمان گشوده می شود و مواظب باش از این خیر بزرگ غافل نشوی. [\(1\)](#)

زمهر اولیاء الله شانی کردهام پیدا

برای خویش عیش جاودانی کرده ام پیدا

رساگر نیست دست من بقرب خالق یکتا

ز مهر دوستانش نردبانی کرده ام پیدا

ولای آل پیغمبر بود معراج روح من

بجز این آسمانها، آسمانی کرده ام پیدا

به حبیل الله مهر اهل بیت است اعتصام من

برای نظم ایمان ریسمانی کرده ام پیدا [\(2\)](#)

### زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه با گریه

از حضرت امام رضا (علیه السلام) است که فرمود: پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند: امام زین العابدین (علیه السلام) قبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به این کیفیت زیارت کردند:

ابتدا جلوی قبر توقف فرمود و گریه کرد، و بعد از آن این زیارت را خواند:

السلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمه الله وبرکاته، السلام علیک یا امین الله فی - ارضه... (تا آخر زیارت امین الله) [\(3\)](#)

ص: 527

---

1- کامل الزیارات، ثواب زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ح 2.

2- شعر از: فیض کاشانی.

3- کامل الزیارات، کیفیت زیارت قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

## خوشا دردی که درمانش تو باشی

خوشا دردی که درمانش تو باشی

خوشا راهی که پایانش تو باشی

خوشا چشمی که رخسار تو بیند

خوشا جانی که جانانش تو باشی

چه خوش باشد دل امیدواری

که امید دل و جانش تو باشی

خوشی و خرمی و کامرانی

کسی دارد که خواهانش تو باشی

چه باک آید ز کس آن کس که او را

نگهدار و نگهبانش تو باشی

مشو پنهان از آن بیچاره کورا

همه پیدا و پنهانش تو باشی (1)

## ثواب زیارت آن حضرت با پای پیاده

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: هر کس پیاده به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برود، خداوند عزوجل به هرگامی ثواب یک حج و یک عمره برای او بنویسد، چنانچه پیاده برگردد، به هر گامی ثواب دو حج و دو عمره، برای او بنویسد. (2)

نیز به ابن مارد فرمود: ای پسر مارد! هر کس جدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را عارف بحقه، (یعنی در حالی که آن حضرت را امام واجب الاطاعه بداند) زیارت کند، خداوند سبحان برای او به شمار هر گامی حج و عمره مقبول بنویسد، ای پسر مارد! به خدا سوگند! آتش جهنم پایی را که در زیارت حضرت امیر (علیه السلام) غبار آلود شود، نمی خورد، خواه پیاده برود و خواه سواره [سپس فرمود: ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس. (3)]

ص: 528

2- فرحه الغرى سيدبن طاوس - هديه الزائرين حاج شيخ عباس قمى.

3- همان.

ثواب نماز نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام): از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: نماز نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) معادل دوست هزار نماز است؛ «إن الصلاة عند علی بمأتی ألف صلاة» (1).

### چند داستان درباره حرم و مرقد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در مورد نجف اشرف و حرم مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) داستانهای بسیاری نقل شده است، برخی از آنها چنین است:

سلطان سلیمان که از سلاطین آل عثمان و احداث کننده نهر حسینیه از شط فرات بود، هنگامی که به کربلای معلای می آمد، ابتدا به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف می شد، در نجف اشرف از اسب پیاده می شد و به قصد احترام آن حضرت تا حرم مبارک پیاده می رفت.

در یکی از سفرها قاضی لشکرش [که سستی متعصبی بوده است با حالت غضب، به حضور سلطان آمد و گفت: تو سلطان زنده هستی و علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرده است، تو چگونه برای زیارت او پیاده می روی؟ پیاده رفتن تو کسر شأن سلطان است، و پس از مقداری صحبت و انکار، گفت: اگر در حرف من تردید داری به قرآن کریم تفأل بزن، سلطان حرف او را پذیرفت و قرآن مجید را دست گرفت و آن را گشود، اول صفحه این آیه بود: (فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی) (2) کفشهایت را بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی.

سلطان، رو به قاضی کرد و گفت: سخن تو موجب شد که من علاوه بر پیاده

ص: 529

---

1- هدیه الزائرین حاج شیخ عباس قمی، ص 191 و عروه الوثقی، فصل استحباب نماز در مشاهد، مسأله 5.

2- سوره طه (20)، آیه 12.

رفتن، کفشهای خود را هم درآورده و تا حرم مطهر، با پای برهنه، راه را طی کنم.

پس از آن که سلطان از زیارت فارغ شد، آن قاضی پلید، نزد سلطان آمد و گفت: یک نفر از علمای رافضیها ( شیعیان در این شهر مدفون است، خوب است دستور فرمایی قبر او را نبش کنند و استخوانهای پوسیده او را بسوزانند.

سلطان گفت: نام آن عالم چیست؟ قاضی پاسخ داد: نامش محمد بن حسن طوسی است.

سلطان گفت: این شخص مرده است، و خداوند هر چه را که آن عالم مستحق باشد از ثواب و عقاب به او می رساند، قاضی در نبش قبر مرحوم شیخ طوسی مکالمه زیادی با سلطان کرد، بالاخره سلطان دستور داد هیزم زیادی در خارج نجف جمع کردند و آنها را آتش زدند آن گاه فرمان داد خود قاضی را در میان آتش انداختند و خداوند تبارک و تعالی آن ملعون را در آتش دنیوی قبل از آتش اخروی معذب گردانید. (1)

### داستانی دیگر درباره حرم امام (علیه السلام)

همچنین نقل است که: نادر شاه گنبد حرم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را طلا کاری کرد، از او سوال کردند، بالای قبه مقدس چه عبارتی نقش کنند؟ نادر شاه گفت: یدالله فوق ایدیهم

روز بعد وزیر نادر گفت: نادر شاه سواد ندارد و این کلام به دلش الهام شده و خدایی است، اگر قبول ندارید مجدداً از او سوال کنید. آمدند و از او پرسیدند که بالای قبه مقدس چه کلامی نقش کنیم؟ گفت: همان عبارت را که دیروز گفتم. (2)

ص: 530

---

1- کتاب رنگارنگ، ج 1. منتخب التواریخ، ص 118 با مختصری تفاوت

2- منتخب التواریخ، ص 119.

نیز نقل است که وقتی نادر شاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر (علیه السلام) بشود، جرأت نکرد، امر کرد زنجیر طلائی به گردنش بیندازند و او را بکشند، ولی کسی جرأت نکرد زنجیر گردن او بیندازد، ناگاه دیدند شخصی ناشناس آمد و زنجیر را به گردن نادر انداخت و او را کشید تا داخل صحن شد، نادر وارد حرم گردید و زیارت کرد، بعد هر چه تجسس کردند که آن شخص را که زنجیر گردن نادر انداخت و کشید، شناسایی کنند شناخته نشد و ناپدید گردید. (1)

### معجزه ای از مرقد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بر ضریح مقدس حضرت امیر (علیه السلام) (در پیش رو، نزدیک به بالا سر) جای دو انگشت وجود دارد، و اطراف آن را با جواهرات گران بها مزین کرده اند، بنا بر مشهور، این محل، جای دو انگشت مبارک آن حضرت است که از مرقد مطهر بیرون آمده و مره بن قیس کافر را دو نیم ساخته است. و خلاصه این داستان چنین است.

مره بن قیس، «مردی کافر و دارای قدرت و سپاه بسیار بود، روزی از آباء و اجداد او سخن گفتند و مطرح کردند که عده ای از آنان به دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) کشته شدند. مره بن قیس از مدفن امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد؟ او را به نجف اشرف راهنمایی کردند. او با لشکر بسیار به سمت نجف حرکت کرد و داخل حرم شد و پس از جسارت و اهانت به حضرت، بر آن شد که قبر امام (علیه السلام) را بشکافد، ناگاه از مرقد مقدس دو انگشت بیرون آمد و کمر او را دو نیم ساخت، جسد دو نیمه او دو قطعه سنگ سیاه شد، آنها را آوردند پشت دروازه نجف انداختند و هر کس از آن جا عبور می کرد، به آنها پا می زد.

ص: 531



از خصوصیات آن سنگهای سیاه این بود که هر حیوان و جانوری از آنجا عبور می کرد، بر آنها بول می کرد. پس از مدتی آنها را وسیله تکدی و استفاده قرار دادند و با گذشت زمان مضمحل و از هم پاشیده شدند. فردوسی، از شعرای قرن چهارم، در این باره گفته است:

شهی که زد به دو انگشت، مژه را به دو نیم

برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت

حکیم سنایی که حدود سنه پانصد بوده، گفته است.

خواب و آرام مره و عنتر

کرده در مغز عقل زیر و زبر

و دیگری گفته است.

آن است امام کز دو انگشت

چون مره قیس کافری کشت

برخی دیگر از شعرا نیز در خصوص این معجزه، قصیده ای ساخته اند.<sup>(1)</sup>

### معجزه ای دیگر

در شهر موصل پیرمردی بود به نام احمد بن حمدون عدوی، یکی از بزرگان موصل عازم حج بود، احمد بن حمدون به او گفت: من به تو حاجتی مهم دارم و تو می توانی به آسانی حاجت مرا برآورده کنی، و آن این است که وقتی وارد مدینه شدی و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت کردی از جانب من به او بگو: چه چیز باعث شد دخترت را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) بدهی؟ به بزرگی شکمش دل خوش کردی، یا به باریکی ساق پایش، یا به سر کم مویش؟ [و عیوبی را به آن بزرگوار نسبت داد و سپس آن شخص را سوگند داد که این پیام را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برساند.

ص: 532

---

1- تلخیص از: (هدیه الزائرین) حاج شیخ عباس قمی (ره)، ص 217، و منتخب التواریخ ص 119.

چون آن مرد وارد مدینه شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زیارت کرد، از آن پیام غفلت کرد، شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب دید، حضرت به او فرمود: چرا آن پیام را به رسول خدا نرساندی؟، آن مرد از خواب بیدار شد و آمد سر قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سفارش و حرفهای احمد بن حمدون را بازگو کرد و برگشت و خوابید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب دید، حضرت دست او را گرفت و به طرف موصل و منزل آن شخص آورد، و درب را گشود و کاردی گرفت و احمد بن حمدون را به قتل رساند و کارد را با ملافه پاک کرد، بعد آمد به طرف سقف در خانه و گوشه سقف را کنار زد و کارد را زیر سقف گذارد و خارج شد.

مرد حاجی با ترس و وحشت از خواب بیدار شد و خوابش را به رفقاییش گفت و تاریخ آن را یادداشت کردند، از آن سو خبر قتل احمد بن حمدون به حاکم موصل رسید و همسایه ها را گرفتند و عده ای را زندانی کردند و از کشته شدن او حیران و سرگردان بودند تا حاجیان از سفر برگشتند و از زندانی شدن همسایگان احمد بن حمدون با خبر شدند. آن مرد با رفقاییش تکبیر گفتند و صورت خواب را بیان کردند.

حاکم موصل آنان را خواست و از تاریخ حادثه سؤال کرد، که نوشته بودند، و ارائه دادند، حاکم گفت اینها دلیل نمی شود، آن حاجی که خواب را دیده بود، گفت: علی (علیه السلام) کارد خون آلود را به ملافه کشید و بعد هم آن را زیر سقف گزارد.

آمدند منزل احمد بن حمدون، ملافه را دیدند که آلوده به خون است، بعد هم سقف را کنار زدند، کارد را در همان جا یافتند و صدق خواب آن حاجی برای حاکم و مردم ثابت شد، لذا زندانیان را آزاد کردند و عده ای شیعه شدند. (1)

ص: 533

## فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در ارشاد مفید و در کشف الغمه، عدد اولاد حضرت امیر (علیه السلام) را بیست هفت، و با احتساب محسن سقط شده، بیست و هشت نفر ذکر کرده اند، دوازده پسر و شانزده دختر:

اول: که از همه بزرگتر است، حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام).

دوم: امام حسین (علیه السلام)

سوم: حضرت زینب (علیه السلام)

چهارم: حضرت ام کلثوم (علیه السلام)

پنجم: محسن (علیه السلام)

این پنج نفر، از حضرت زهرا (علیه السلام) متولد شدند.

ششم: جناب محمد بن الحنفیه، و مادر او خوله دختر جعفر بن قیس الحنفیه است.

محمد بن حنفیه اکبر اولاد ذکور امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بعد از امام حسن و امام حسین (علیه السلام) است. و این که او را محمد حنفیه گفته اند به لحاظ جد مادری آن بزرگوار بوده است.

هفتم و هشتم و نهم و دهم: جناب عباس، جعفر، عثمان (وقتی او متولد شد حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام نهادم) <sup>(1)</sup> و عبد الله، که این چهار نفر از جناب ام البنین دختر حزام بن خالد متولد شدند و هر

ص: 534

---

1- عثمان بن مظعون یکی از بزرگان اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از خواص آنحضرت بود، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را خیلی دوست می داشت، و بسیار عابد و زاهد بود، هنگامی که فوت کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را بوسید و چون ابراهیم، فرزند آنحضرت وفات کرد، فرمود: ملحق شو به سلف صالحت، عثمان بن مظعون. منتهی الآمال، تاریخ امام حسین (علیه السلام)، شهادت اولاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرسان الهیجاء، ج 1، ص 263. (عبارات آنها تلخیص شد).

چهار بزرگوار، در کربلا به درجه رفیع شهادت رسیدند.

یازدهم: جناب یحیی، و مادر ایشان اسماء بنت عمیس است.

در مناقب است که این بزرگوار در حیات حضرت امیر (علیه السلام) از دنیا رفت.

دوازدهم: و سیزدهم: جناب محمد اصغر و عبدالله است و کنیه محمد ابوبکر بوده است، مادر این دو بزرگوار لیلی دختر مسعود دارمیه است و هر دو در کربلا شهید شدند.

چهاردهم: و پانزدهم: جناب عمر اطرف و رقیه، و مادر این دو بزرگوار ام حبیبه دختر ربیع است.

شانزدهم: و هفدهم: ام الحسن و رمله، و مادر این دو مخدره ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفیه است.

هیجدهم: نفیسه، نوزدهم: زینب صغری.؛ بیستم: رقیه صغرا، مادر ایشان (به نقل ابن شهر آشوب) ام سعید دختر عروه است.

بیست و یکم: ام هانی، بیست و دوم: ام الکرام، بیست و سوم: ام جعفر، بیست و چهارم: امامه، بیست و پنجم: ام سلمه، بیست و ششم: میمونه، بیست و هفتم:

خدیجه، بیست و هشتم: فاطمه، رحمه الله تعالی علیهن. و مادر این بزرگواران متفرقه بودند.

البته برخی مورخان فرزندان حضرت امیر (علیه السلام) را بیش از این تعداد نوشته اند.

### **وجه همنام بودن برخی فرزندان امامان (علیهم السلام) با خلفا**

در عربستان برای نام گذاری فرزندان، اسمهایی رایج و مرسوم بوده است، مثل عباس، حرب، عثمان (عثمان بن مظعون، عثمان بن عفان، عثمان بن حنیف)، عثمان، پدر ابوبکر (که کنیه او ابوقحافه بوده است) عمرو، عمار، عامر،

عمر (عمر بن خطاب، عمر بن سعد) عمر، جد مادری عمر، عمرو بن عبدود، عمرو بن حمق، عمرو مخزومی پدر شوهر ام هانی) بکر، بکره،...

رقیه، فاطمه (نام مادر بزرگ پدری امیرالمؤمنین (علیه السلام) فاطمه دختر عمرو، و نام مادرش فاطمه بنت اسد) و نام همسر اول آن حضرت فاطمه (بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله)) و نام همسر دیگرش فاطمه کلاییه) بوده است).

خلاصه این نوع نامها متعارف و رایج بوده است. ائمه (علیهم السلام) نیز طبق سیره عمومی و رایج زمان، از این نمونه نامها بر فرزندان خود نهادند.

ضمنا بدیهی است: بدی و منفور بودن شخص، موجب بدی و منفور شدن نام او نمی شود.

البته این وضع و این نام گذاریها تا حدود قرن دوم هجری جریان داشت ولی پس از آن، با گذشت زمان، برخی نامها برای بعضی افراد، علم و شاخص شد، به طوری که هر گاه آن اسم برده می شد، آن شخص معین، به ذهن مردم خطور می کرد یعنی با گذشت زمان، اسم، شاخص و نشان دهنده فرد معین شد، مثلا با گذشت زمان، محمد، احمد، محمود، مصطفی، علم و شاخص شد برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، علی، فاطمه، زهرا، حسن و حسین، باقر، صادق رضا... علم و شاخص شدند برای اهل بیت، آوردن این نامها یاد آور آن بزرگان (علیهم السلام) شد.

بر این اساس شیعیان و علاقه مندان به اهل بیت (علیهم السلام) برای نام گذاری فرزندانشان از نام مقدس اهل بیت بهره برده و می برند.

از سویی برخی اسمها علم و شاخص شدند برای بعضی افراد منفور و غیر محبوب، به طوری که هر گاه آن نامها برده شود، آن افراد، به ذهن مجسم و متبادر می شوند، که قهرا در این موارد، ناپسند بودن آن افراد موجب ناپسند بودن نام آنان نیز می شود، و دیگر حاضر نیستند برای نام گذاری فرزندان خود، از این

نامها بهره برند، هر چند پیش از این که علم و شاخص شوند از آنها بهره می بردند.

## توضیح بیشتر نام گذاریها

به طور کلی هر نامی پیامی دارد و نام گذار برای هر چیزی که می خواهد نامی انتخاب کند یک جهتی را در نظر می گیرد.

در اسلام از حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیکو بر او بگذارد. «ان یحسن إسمه» .

در حجاز، از نامهای رایج که بر فرزندان نشان نهاده اند معلوم می شود، در انتخاب نام، به معنای کلمه، عنایت داشته اند، مثلاً نام، عمار، عمران، عمرو، عامر، عمره، بسیار بوده است.

چون این نامها از واژه «عمر» (به معنای عمران و آبادی) اشتقاق یافته است.

حتی «عمره» اسم است برای مجموعه ای از اعمال عبادی، بنام، احرام، طواف، نماز طواف، سعی و تقصیر و طواف نساء و نماز آن، و چون کسی که برای این اعمال به مکه مشرف می شود، با حضور خودش در مکه، حرم و خانه خدا را آباد می کند. لذا نام آن اعمال را «عمره» گذاشته اند.

فاطمه از «فطم» گرفته شده و به لحاظ معنای آن، این کلمه مورد توجه بوده و بزرگان، نام دخترشان را به این نام، نامگذاری کرده اند.

عایشه از واژه «عیش» (به معنای زندگی و عیش و شادی و شادابی) است. و به لحاظ همین معنا، این کلمه را برای دخترانشان انتخاب می کرده اند.

بکر و بکره، از واژه «بکر» دارای معانی گوناگون و پسندیده است، و این گونه است لفظ عثمان از واژه «عثم» ..

«علی» مأخوذ و مشتق از «علو» و دارای معنایی والا و با اهمیت است.

محمد، احمد، محمود، مأخوذ از «حمد» (به معنای پسندیده و ستایش شده) است.

همه اسامی بر همین مبنا انتخاب و بر فرزندان نهاده شده است. از این توضیح کوتاه، معلوم شد که انتخاب نامها منوط به سلیقه و توجه اولیای اطفال، صورت می گرفته است، و نوع توجهی به این که این نام از آن فلان، یا فلان است، نداشته اند.

بلی، در خصوص امام حسن و امام حسین xxx، جبرئیل نازل شد و نام آنان را از طرف خدا تعیین و ابلاغ کرد که در این مورد نیز این تعیین نام، دارای پیام بسیار مهمی بود، که بر اهل فن پوشیده نیست.

ناگفته نماند که ممکن است نام گذاری ائمه به برخی نامها، به این منظور بوده است که بفهمانند، با شخص و با نام، مخالف نیستند، از شخص و نام بیزار نیستند، بلکه با شخصیت و سیره و عمل شخص مخالفند، و این امر نهایت بزرگواری آنان را می رساند، و این که برخی گفته اند: نام گذاریها از باب تقیه بوده است، ظاهره وجهی ندارد، خصوصاً نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بالأخص نسبت به عثمان.

و آنچه از مجموع نامها - از صدر اسلام تا حدود سال 250 که مسأله تولی و تبری به طور کامل بروز و ظهور نداشت - به دست می آید این است که اسامی آن افراد خاص، علم و شاخص برای آنان نبوده است. اما پس از آن و با متمایز شدن شیعه از سنی. کم کم اسامی ائمه (علیهم السلام) علم و شاخص برای خصوص آن برگواران شد و شیعیان، نام آنان را برای فرزندانشان انتخاب کرده و می کنند. و نیز نام آن عده برای آنان علم و شاخص شد و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) دیگر حاضر نشدند نام آنان را بر فرزندان خود بگذارند.

ص: 538

خلاصه، آنچه مسلم و قطعی است این است که نام گذاری ائمه (علیهم السلام) فرزندانشان را به نام «عمر»، «عثمان»، «عایشه» و «معاویه»... دلیل و شاهد نمی شود که میان اهل بیت (علیهم السلام) و صحابه محبت و صمیمیت وجود داشته است و اگر آن گونه که در برخی جزوه ها که از طرف وهابیه پخش می شود، نام گذاری، نشانه صمیمیت و محبت بوده است، چرا صحابه نام اهل بیت (علیهم السلام) را روی فرزندان خود نگذارده اند؟ چرا عمر و عثمان و معاویه، نام «علی»، «حسن»، «حسین»، «فاطمه» (علیها السلام) را بر فرزندانشان نگذاشته اند؟ بلکه نام کفار و مشرکان - مثل عتبه و ولید - را بر فرزندانشان نهاده اند؟ (به شرحی که در روزهای مدینه آورده ام.)

## داستان ازدواج ام کلثوم با عمر

در جزوه هایی که در مدینه منوره، توسط وهابیه منتشر می گردد، برای اثبات دوستی و صمیمیت میان اهل بیت (علیهم السلام) و صحابه، و خصوصا برای اثبات علاقه و محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عمر بن خطاب، داستان ازدواج ام کلثوم، دختر آن حضرت را با عمر مطرح کرده و نوشته اند:

خواننده گرامی، دوست داری فرزندت را، جگر گوشه ات را پیوند قلبت را، دختر عزیزت را به چه کسی بدهی؟ آیا راضی می شوی که او را به خانه مردی فاسق و جنایت کار، بلکه به خانه قاتل مادرش یا برادرش بفرستی؟...

ما می گوئیم: خیر، هیچ کس حاضر نیست نور چشم و پاره تن خود را به مرد فاسق فاجر و قاتل بدهد، ولی آنجا که امر دایر است میان فاسد و افسد، پیامبران هم از روی ضرورت و ناچاری و به منظور دفع افسد به فاسد، راضی می شوند دختران خود را به عقد ازدواج اشخاص فاسق فاجر لواط کار در آورند،



(فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا إثم علیه) «(1)؛ «آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.»

خداوند سبحان در قرآن خبر داده است که: فساق و فجار زشت کار، وقتی متوجه شدند برای حضرت لوط مهمان - (به حسب ظاهر، جوانهای خوش چهره) آمده است به قصد عمل زشت لواط، با شادی، به سرعت، به درگاه لوط آمدند، لوط به آنها فرمود: (یا قوم هؤلاء بناتی هن أطهر لکم فاتقوا الله ولا تخزونی فی ضیفی) «(2)؛ «ای مردم این دختران من برای شما پاکیزه و نیکوترند، از خدا بترسید و درباره میهمانانم (با عمل زشت خود) خوار و رسوایم نکنید».

همچنین خدا خبر داد که حضرت لوط به قوم تبه کار خود گفت: این دختران من هستند که حاضران آنها را به ازدواج شما درآورم، اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید. (قال هؤلاء بناتی إن کنتم فاعلین) «(3)

در این دو آیه خدا خبر داده است که حضرت لوط حتی پیشنهاد می دهد دختران معصوم و پاره های تنش را در نکاح فساق و فجار لواط کار درآورد، تا آبرویش محفوظ بماند و سرشکسته و شرمسار نشود، حال آیا می توان گفت؟

این ازدواج نشانه دوستی و علاقه حضرت لوط با آن افراد فاسق فاجر زشت کار است؟ العیاذ باللله.

آیا این که آن حضرت حاضر شد دختران محترمه اش را به ازدواج مردان بدکار تبه کار درآورد با میل و رضایت بود؟ العیاذ باللله.

آری، آنچه باعث شد - به طور قطع به ضرورت و ناچاری و دفع افسد به فاسد بود.

ص: 540

1- سوره بقره (2)، آیه 173.

2- سوره هود (11)، آیه 78.

3- سوره حجر (15)، آیه 71.

مرحوم کلینی نقل کرده است: عمر بن خطاب ام کلثوم را خواستگاری کرد، حضرت امیر (علیه السلام) فرمود او کوچک است و وقت ازدواجش نیست؛ عمر مجدداً پیام داد و اصرار کرد، حضرت امیر (علیه السلام) عذر آورد و پاسخ منفی داد.

وقتی عمر از رفت و آمد و اصرار نتیجه نگرفت، از راه تهدید اقدام کرد و عباس عموی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ملاقات کرد و به او گفت: من چه عیبی دارم، آیا در من مانعی وجود دارد؟

عباس گفت: این چه حرفی است می زنی؟ قضیه چیست؟

عمر گفت: دختر پسر برادرت را خواستگاری کرده ام، ولی او مرارداً کرده، و پاسخ منفی داده است. (1) سپس گفت: (اما والله لا عوزن زمزم، ولا أدع لکم مکرمه إلا هدمتها و لا قیمن علیه شاهدین بانه سرق و قطعن یمینه).

به خدا سوگند، چاه زمزم را پر می کنم با توجه به این که عباس منصب آب دادن حجاج را از چاه زمزم داشت، این تهدید را ابتدا متوجه او ساخت که بداند مطلب جدی است و برای شما بنی هاشم هیچ فضیلتی نمی گذارم مگر این که آن را نابود می کنم، و دو نفر را و می دارم تا شهادت دهند که علی (علیه السلام) دزدی کرده است و به طور حتم دست راستش را قطع می کنم.

آنگاه که عباس این تهدیدها را نسبت به خودش و نسبت به حیثیت و آبروی بنی هاشم و شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنید، آن هم با سوگند به کلمه مبارکه «الله» که از اسماء جلاله خداوند است، به خدمت حضرت امیر رسید و تهدیدهای عمر را به آن حضرت بازگو کرد و از او خواست اختیار تزویج ام کلثوم را به او واگذار کند. (2)

ص: 541

---

1- فروع کافی، ج 5، ص 346.

2- فروع کافی ج 6، ص 115؛ وسائل الشیعه، ج 14، ص 433.

در روایت دیگر نقل کرده است که: پس از کشته شدن عمر، حضرت امیر (علیه السلام) بلافاصله رفت و ام کلثوم را از منزل عمر به منزل خود آورد. (1)

این روایت نیز به فرض وقوع ازدواج، نارضایتی حضرت را ثابت می کند.

البته وقوع چنین ازدواجی به حسب ظاهر شرع، اشکال نداشته است و با توجه به موقعیت عمر، و تهدید و قسم او - طبق این روایت - امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ناچار به پذیرش درخواست عباس عموی خود کرد، و همان گونه که علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه فرموده است، این ازدواج [اگر واقع شده باشد از روی اضطرار و ناچاری بوده است. (2)

در روایتی نیز آمده است که عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق (علیه السلام) از ترویج ام کلثوم به عمر سؤال کردم، فرمود: «ذلک فرج غضبنا علیه» (3)، «این ازدواج غاصبانه بود که بر ما تحمیل شد».

در روایت دیگر است که: «عمر، عباس را برای خواستگاری ام کلثوم، نزد حضرت امیر (علیه السلام) فرستاد، حضرت او را رد کرد، عباس رد علی ما را به عمر گزارش داد. عمر گفت: (والله لئن لم یزوجنی لأقتلنه. ای عباس! به خدا سوگند اگر علی ام کلثوم را به من ندهد او را خواهم کشت. عباس سوگند و تهدید عمر را به حضرت امیر (علیه السلام) بازگو کرد علی (علیه السلام) مجددا مخالفت خود را اعلان کرد. عباس مخالفت آن حضرت را به اطلاع عمر رساند. عمر گفت: ای عباس! روز جمعه در مسجد حاضر شو تا ملاحظه کنی که می توانم علی (علیه السلام) را به قتل برسانم.

روز جمعه عباس در جمع نمازگزاران حاضر شد.

ص: 542

---

1- کافی، ج 6، ص 115.

2- مرآت العقول، ج 2، ص 25.

3- فروع کافی، جلد 5، ص 346، و وسائل الشیعه، ج 14، ص 433: «ان ذلک فرج غضبنا» و بحار، ج 42، ص 106 و مستدرک الوسائل، ج 14، ص 443.

عمر در پایان خطبه های نماز جمعه گفت: ای مردم! یک نفر از صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مرتکب زناى محصنه شده است، و تنها من از آن اطلاع دارم، نظر شما چیست؟ مردم گفتند: همین که امیرالمؤمنین عمر از آن اطلاع دارد کفایت میکند و شهود دیگری برای اجرای حد لازم نیست.

عمر به عباس گفت: برو آنچه شنیدی به علی (علیه السلام) بگو، سوگند به خدا اگر ام کلثوم را به من ندهد او را خواهم کشت. عباس خدمت حضرت امیر (علیه السلام) رسید و جریان را بازگو کرد، آن حضرت فرمود: می دانم این کار بر عمر سهل و آسان است. در عین حال من هرگز ام کلثوم را به او نمی دهم.

عباس گفت: پس اختیار ام کلثوم را به من واگذار، و حضرت را قسم داد که با او مخالفت نکند، سپس نزد عمر رفت و ام کلثوم را به ازدواج عمر در آورد. (1)

مؤلف: با توجه به حوادثی که پس از رحلت پیامبر اکرم به وقوع پیوست، و با توجه به این که بنی هاشم عموماً، و امیرالمؤمنین و فرزندان زهرا صلوات الله علیهم اجمعین، از دستگاه حاکم، دلی پر خون داشتند و هنوز صدای ناله ها و گریه های شبانه روزی مادرشان در گوششان طنین افکن بود، و از سویی عمر دارای زن و فرزند بود و بخش آخر عمرش را سپری می کرد، در حالی که ام کلثوم کودک و همچون دسته گل بود، آیا می توان گفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین xxx و حضرت زینب (علیها السلام) و بنی هاشم به این ازدواج راضی بوده اند؟ و با میل و رغبت دسته گل معصوم خود را در اختیار مردی سالمند قرار دادند؟ اگر چنین است پس رحمت و محبت به فرزند کجا رفت؟ محبت میان خواهر و برادر کجا رفت؟

آیه مبارکه (رحماء بینهم) (2) چه شد؟

ص: 543

---

1- مستدرک الوسائل جلد 14، ص 443.

2- سوره فتح (48)، آیه 29.

یادآوری: نظر بر این که داستان ازدواج ام کلثوم با عمر مورد اختلاف بوده و در کتاب های روایی و تاریخی به طور گوناگون نقل شده است. لذا برخی بزرگان، مثل شیخ مفید (قدس سره)، وقوع چنین ازدواجی را انکار کرده اند. (1) و عده ای هم به این نتیجه رسیده اند که این ازدواج از باب ضرورت و ناچارای صورت گرفته است. برخی هم فرموده اند: ام کلثومی که به ازدواج عمر در آمده، از زندهای دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است. (2)

برخی نیز گفته اند: ام کلثومی که به ازدواج عمر در آمده است، ربیبه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بوده است. و چون در کودکی پدر را از دست داد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسماء بنت عمیس را که زوجه ابوبکر بود به ازدواج خود درآورد و ام کلثوم همراه مادرش در خانه حضرت امیر (علیه السلام) بزرگ شد، لذا او را «بنت علی» (دختر علی) می خواندند. (3) و برای اثبات این مطلب شواهدی از تاریخ و روایات آورده اند.

یکی از شواهد، روایتی است مبنی بر این که در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مدینه منوره ام کلثوم زوجه عمر با فرزندش زید پسر عمر، با هم از دنیا رفتند و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) همراه جنازه بودند. (4)

و اما ام کلثوم دختر حضرت زهرا (علیها السلام) در کربلا حضور داشت و جزو اسرا به

ص: 544

- 
- 1- بحار الانوار، جلد 42، ص 107.
  - 2- منتخب التواریخ، ص 95.
  - 3- طبری نیز از مدائنی نقل کرده است که ابوبکر دختری داشت به نام ام کلثوم، عمر او را خواستگاری کرد و عذر آوردند که کوچک است و سرانجام گفت: من با عمر ازدواج نمی کنم چون او مردی خشن است و نسبت به زنها سخت گیر است. تاریخ طبری، ص 705.
  - 4- وسائل الشیعه، ابواب نماز میت، باب 32، ح 11م.

کوفه و شام برده شد (1) و اگر این ام کلثوم به ازدواج عمر درآمده بود، لااقل به خاطر عمر مورد احترام لشکر یزید قرار می گرفت. با این که هیچ اشاره ای به آن نشده است.

آری، حق هم همین است، زیرا انسان عاقل دانا که خداوند متعال به او عاطفه و مهر و محبت نسبت به فرزندش عطا فرموده و دارای شجاعت و عزت نفس و غیرت و اصالت خانوادگی است، چگونه حاضر می شود با میل و رغبت دسته

گلش را، دختر کوچکش را به مردی سالمند، با آن سوابق ناپسند بدهد؟

انسان عاقل غیور و با انصاف حاضر نمی شود دخترش را هرچند در خانه

مانده و کم کم وقت ازدواجش در حال سپری شدن است، به ازدواج مردی

درآورد که دارای زن و فرزند است و اواخر عمرش را می گذراند، آن گاه چگونه

می توان باور کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) دختر کوچکش را با میل و رغبت به عمر آن

هم با آن سوابق ناشایست و دلخراش داده باشد؟ چگونه می توان پذیرفت که

حسنین و زینب (علیهم السلام) و خود ام کلثوم راضی شدند با کسی که حتی در مخفی ماندن

قبر مادرشان نقش داشته است، با میل و رغبت وصلت کنند؟

آیا در فامیل بنی هاشم جوانی هم کفو دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) نبود؟

آیا دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) روی دست پدرش مانده بود؟

توضیح بیشتر این که: برخی اهل تسنن ادعا می کنند که عمر گفت: از

پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «کل نسب و سبب مقطع یوم القیامه إلا نسبی و

ص: 545

---

1- ضمناً در این باره کتاب های مستقلی نوشته شده و با دلیل های تاریخی و روایتی ثابت کرده اند که ام کلثوم دختر حضرت زهرا (علیها السلام) به ازدواج عمر بن خطاب در نیامده و چنین ازدواجی را نفی کرده اند. و نقل شده که علامه شیخ محمد جواد بلاغی صاحب

تفسیر (آلاء الرحمن) رساله مفصلی در نفی ازدواج ام کلثوم، دختر حضرت زهرا (علیها السلام) با عمر نوشته است.

سببی؛ روز قیامت هر نوع نسب و سببی قطع می شود، جز نسب و سبب من.» (1) و

عمر گفت: من می خواهم با ازدواج با ام کلثوم نسیم با پیامبر (صلی الله علیه و آله) برقرار شود.

ولی باید به آنان گفت: خود عمر گفت: «حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا، قرآن مجید ما را کفایت میکند.» (2) و خداوند سبحان در قرآن فرموده است: (فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ)؛ هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ یک از نسبها و پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک و یاری نمی کنند. (3)

بعلاوه، ازدواجی که بر مبنای زور و تهدید انجام شود، چه نفعی، و چه فخر و شخصیتی به وجود می آورد؟ و چه دلیلی بر دوستی بین فامیل طرفین می شود؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ام حبیبه دختر ابوسفیان را گرفت و این در حالی بود که ابوسفیان مشرک و از دشمنان سرسخت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. و خلاصه تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در هر حال، آنچه مسلم و قطعی است، یا اصلاً چنین ازدواجی واقع نشده، یا اگر واقع شده است، با میل و رضایت حضرت امیر (صلی الله علیه و آله) نبوده است.

### گره امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر یارانش

امام (علیه السلام) در سال 40 هجری، در اواخر عمر خود، در شهر کوفه ضمن خطبهای چنین فرمود:

ص: 546

---

1- این روایت در کتاب «الطرائف» سید بن طاووس، ص 76، و تذکره الفقهاء، ج 2، ص 568، و ناسخ التواریخ، حضرت زینب علی، ص 14 آمده است.

2- در باره این روایت به کتاب «روزهای مدینه» مراجعه شود.

3- سوره المؤمنون، آیه 101.



ما ضرر إخواننا الذين سفكت دماؤهم - و هم بصقین - ألا يكونوا اليوم أحياء؟

يسيقون الغصص و يشربون الرنق! قد - والله - لقوا الله فوفاهم أجورهم، وأحلهم دار الأمن بعد خوفهم. أين إخواني الذين ركبوا الطريق، ومضوا على الحق؟ أين عمار؟ و أين ابن التيهان؟ و أين ذو الشهادتين؟ و أين نظراؤهم من إخوانهم الذين تعاهدوا على المنية، و أبرد برووسهم إلى الفجره!

قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفه الكريمه، فأطال البكاء، ثم قال (عليه السلام): أوه على إخواني الذين تلوا القرآن فأحكموه، و تدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنه و أماتوا آلبدهه. دعوا للجهاد فأجابوا، و وثقوا بالقائد فاتبعوه... (1)

آری، آن دسته از برادران ما که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زبانی نکرده اند، گرچه امروز نیستند تا خوراکشان غم و غصه، و نوشیدنی شان خونابه دل باشد.

به خدا سوگند، آنان خدا را ملاقات کردند، که پاداششان را داد و پس از دور ترس، آنان را در سرای امن خود جایگزین فرمود. کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند، و با حق درگذشتند؟ کجاست عمار (2) و کجاست پسر تیهان؟ (مالک بن تیهان انصاری) (3) و کجاست ذو الشهادتين؟ (4) «خزیمه بن ثابت» که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست و کجایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟

ص: 547

1- نهج البلاغه، از خطبه 182.

2- عمار فرزند یاسر از نخستین مسلمانان بود که در تمام نبردها شرکت داشت، پیامبر فرمود: تو به دست شقی ترین قوم کشته خواهی شد، عمار در جنگ صفین در رکاب امام علی عال جنگید تا به دست شامیان به شهادت رسید.

3- مالک بن تیهان از بزرگان بود، در جنگ بدر شرکت داشت و در صفین به شهادت رسید.

4- خزیمه بن ثابت انصاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و او را لقب ذو الشهادتين داد. شهادت او به جای شهادت دو نفر به حساب می آمد.

پس دست به محاسن مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود:

دریغا! از برادرانم که قرآن را خواندند، و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه کرده و آنها را برپا داشتند، سنت های الهی را زنده و بدعتها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند.

بلا هم در زمانه بی ولی نیست

ولی درد و غم غیر از علی نیست

بلا را با ولا توأم نمودند

به جان اولیا همدم نمودند

علی یک عمر باغم آشنا بود

برای آنکه مقصودش خدا بود

به راه حفظ دین اندوه و غم دید

برای دوست از دشمن ستم دید

چراغ رهنمایی زیر سرپوش

لسان الله از تقریر خاموش

علی در خانه، بر منبر ابوبکر

علی ساکت، سخن پرور ابوبکر

سلونی گوی در کنجی نشسته

اقیلو گوی در محراب جسته

عمر در بشکنند از کاخ دانش

نماید پیروی از میر خواهش

کند سقط جنین از دخت احمد

زند سیلی به زهرای محمد(صلی الله علیه و آله)

ز بس دید از زمانه ظلم و بیداد

ز شمشیر ستم گردید دلشاد

به سر شمشیر و بر لب شکرگویان

که آسوده شدم از رنج دوران

تورا ای چرخ! گردیدن حرام است

که روز آل احمد همچو شام است

ص: 548

ابن سکیت از علما و بزرگان ادب، دویست سال بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در دستگاه متول بوده و متوکل او را به عنوان معلم فرزندان انتخاب کرده بود.

روزی متوکل از او پرسید این دو فرزند من پیش تو محبوب ترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟

ابن سکیت از این جمله برآشفته، خونس به جوش آمد و گفت: به خدا قسم، قنبر غلام علی (علیه السلام) به مراتب از این دو و از پدرشان نزد من محبوب تر است تا چه رسد به فرزندان علی (علیه السلام) حسن و حسین xxx.

متوکل خشمناک شد و در همان مجلس دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت گردنش در آوردند، و شهید راه بیان حق گردید. رضوان الله تعالی علیه. (1)

### دوست حقیقی و ثابت قدم امام (علیه السلام)

مردی از دوستان امیرالمؤمنین کار خلافی مرتکب شد، حضرت امیر (علیه السلام) حد خدا را بر او جاری ساخت، و چهار انگشت او را قطع کردند، یک نفر از خوارج آشوبگر خواست از این جریان سو استفاده کند، لذا با قیافهای ترحم آمیز گفت:

دستت را چه کسی قطع کرد؟ گفت: قطع یمینی سید الوصیین، وقائد الغر المحجلین...؛ دستم را قطع کرد سیدالاصیاء، پیشوای سفید رویان، ذی حق ترین مردم به مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام هدایت، پیشتاز بهشتیان، مجاهد فی سبیل الله، انتقام گیرنده از جهالت پیشگان، دهنده زکات، رهبر رشد و کمال،

ص: 549

گویند؛ گفتار راست، شجاع مکی، بزرگ مرد با وفا....

آن شخص آشوب گر گفت: بیچاره، علی (علیه السلام) دست را قطع کرده، و تو این چنین ثنایش می گویی و ستایشش می کنی؟

او گفت: چرا مدح و ثنایش نگوییم و حال آن که دوستی آن امام والامقام با گوشت و خونم آمیخته است، به خدا سوگند دستم را قطع نکرد جز به حکمی که خدا قرار داده است. (1)

### دختری که شبیه پدر بود

ابو الأسود دوثلی از دوستان صمیمی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. معاویه هدایایی برای او فرستاد، و در میان هدایا یک مشک عسل زعفرانی بود، دختر بچه ابوالاسود یک انگشت از عسل را داخل دهانش برد، پدرش به او گفت:

دخترم این عسل را معاویه فرستاده که شیرینی دوستی علی (علیه السلام) را از ما بگیرد.

دختر او پس از شنیدن این سخن، عسل را از دهانش بیرون ریخت، و بداهه این اشعار را سرود.

بالشهد المزعفر یابن هند

نیبع علیک احسابا و دینا

معاذ الله کیف یکون هذا

و مولانا امیرالمؤمنین

ای معاویه! آیا به وسیله عسل زعفرانی می خواهی شرف و دین ما را معامله کنی.

غیر ممکن است، پناه می برم به خداوند، چگونه چنین چیزی ممکن است، و حال اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مولا- و محبوب ما است. (2)

ص: 550

---

1- بحار الانوار، ج 40.

2- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله

چهارده روشنگر گیتی فروز

چهارده قرآن ناخوانده هنوز

چهارده کنعانی یوسف جمال

چهارده موسی به سینای کمال

آنچه موسی در دل سینا بدید

بوده در این چهارده صورت پدید

شکر او گویم که تحقیرم نکرد

گاه خلقت کلب و خنزیرم نکرد

مشت خاکی بودم و آدم شدم

اشرف مخلوق بر عالم شدم

یافتم قدری که افواج ملک

سجده آوردند بر من یک به یک

شکر دیگر اینکه مؤمن زیستم

بت پرست و گبر و کافر نیستم

از همان آغاز صبح سرنوشت

آب و خاکم را به نور خود سرشت

در دلم اول گل توحید کاشت

بعد از آن نام مرا آدم گذاشت

گر چه از یک قبضه خاکم آفرید

روح خود را در تن پاکم دمید

گر کسی پرسد ز من کان روح چیست؟

فاش گویم مهر مولایم علی است

مهر حیدر در دل و جان من است

مهر حیدر روح ایمان من است

مهر حیدر کار صد موسی کند

مهر حیدر مرده را احیا کند

مهر حیدر ریسمانی محکم است

مهر حیدر دستگیر عالم است

شیعه در گفتار، شمشیر علی است

شیعه در آئینه، تصویر علی است

شیعه بحر موج خیز غیرت است

شیعه فریاد کتاب و عترت است

شیعه هر جا پا گذارد با علی است

اول و آخر کلامش یا علی! است

\*

لو أن عبداً أتى بالطالحات غدا

یود کل نبی مرسل و ولی

و صام ما صام صواما بلا ملل

و قام ما قام قواما بلا کسل

و عاش فی الدهر آلافا مؤلفه

عار من الذنب مصوما بلا زلل

فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه

الاحب أميرالمومنين على

ص: 551



(1) ألا وان إمامكم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ (1) و من طعمہ یقرصیہ. (2)

آگاه باشید! امام شما [علی بن ابی طالب (علیه السلام)] از دنیا به دو لباس فرسوده و دو قرص نان اکتفا کرده است.

(2) فوالله ما کنزت دنیاکم تبراً (3) و لا ادخرت من غنائمها وفراً، و لا أعددت لبالی ثوبی طمراً. (4)

سوگند به خدا در پست حکومت و در دوره ریاست خود هرگز از اموال شما، از بیت المال که متعلق به همه ملت است و مربوط به یکایک شما است، چیزی ذخیره نکرده ام، از درآمدها و غنائم جنگی، از طلا و درهم و دینار و... چیزی نیندوختم.

من علی بن ابی طالب» به خاطر این که لباسم کهنه است، لباس دیگری تهیه نکرده ام. ( یعنی هر وقت لباسم پاره می شد و از قابلیت وصله کردن هم می افتاد، آن وقت لباس دیگری تهیه می کردم). (5)

آری! در منطق و مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شأن و شؤون، ابزار و وسیله توجیه کارها و چپاولگری ها و ذخیره کردن ها، و ساختمان ها، و زندگی ها، و تشریفات

ص: 552

---

1- «طمر» لباس کهنه و مندرس است.

2- نامه 45 نهج البلاغه (فیض الاسلام).

3- «تبر» طلای غیر مسکوک، یا طلای آب نشده است که در قدیم ذخیره و پنهان می کردند.

4- همان.

5- همان.

آن چنانی، نبوده است، و در هر حال:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته بجایی نرسد فریاد است

(3) خرج یوما و علیه ازار مرقوع، فعوتب علیه، فقال: یخشع القلب بلبسه و یقتدی بی المؤمن إذا رآه علی. (1)

روزی حضرت امیر (علیه السلام) در حالی که لباس وصله دار پوشیده بود، از منزل خارج شد، آن حضرت را سرزنش کردند که این لباس مناسب شما نیست، آن بزرگوار فرمود: با پوشیدن این لباس نفس انسان فروتن و متواضع می شود، و مؤمنان به من اقتدا می کنند.

(4) و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحيیت من راقعها. ولقد قال لی قائل: ألا تبذرها عنک؟ فقلت: اغرب (اعزب) عنی، فعند الصباح یحمد القوم السری. (2)

به خدا سوگند! آن قدر این پیراهن پشمین را وصله زدم، که از پینه کننده آن، شرمسارم. یکی به من گفت: «آیا آن را دور نمی افکنی؟». گفتم: از من دور شو، صبحگاهان، رهروان شب، ستایش می شوند.

(5) «و الله لأن أیت علی حسک السعدان مسهدا، أو أجر فی الأغلال مصفدا أحب إلی من أن ألقى الله ورسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد، وغاصبا لشیء من المحطام، وکیف أظلم أحدا لنفس یسرع إلی البلی فقولها، و یطول فی الثری محلولها؟!» (3)

ص: 553

1- کشف الغمه، فی انه علیه السلام ازهد الناس.

2- نهج البلاغه، ذیل خطبه 160.

3- نهج البلاغه، خطبه 225.

سوگند به خدا! اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان(1) به سر ببرم، و یا با غل و زنجیر، به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم، و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم.

چگونه بر کسی ستم کنم برای نفسی که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود، و در خاک، زمانی طولانی اقامت می کند؟»

(6) «إن الله جعلني إماما لخلقه، ففرض علي التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء الناس، كي يقتدي الفقير بفقرى ولا يطغى الغنى غناه»(2)

خدا مرا پیشوای خلقش قرار داد، و بر من واجب ساخت که درباره خود و خوراک و نوشیدنی و پوشاکم، مانند مردم ضعیف و مستمند بر خود تنگ گیرم، تا فقیر از فقر من پیروی و به من اقتدا کند و ثروتمند به وسیله ثروتش سرکشی و طغیان نکند».

(7) حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) درباره آداب امام المتقین (علیه السلام) چنین فرموده است:

سوگند به خدا، علی (علیه السلام) مانند بندگان غذا می خورد، و مانند بندگان می نشست، و دو پیراهن می خرید و به غلامش می فرمود: هر کدام بهتر است تو بردار، پنج سال حکومت کرد، ولی آجر و خشتی روی هم نگذاشت، و ساختمانی بنا نکرد، و ملک و زمینی خریداری و تهیه نفرمود، برای ورثه طلا و نقره بجا نگذاشت، به مردم نان گندم و گوشت می خوراند، اما خودش نان جو و سرکه میل می کرد، هر گاه دو کار که هر

ص: 554

---

1- خار سعدان، خاری است سه شعبه و سخت گزنده است.

2- اصول کافی، ج 1، ص 410، ح 1.

دو مورد رضای خدا بود، پیش می آمد، سخت ترین آن دورا انجام می داد، از دست رنج و عرق پیشانی اش [که در باغها کار می کرد] هزار بنده خرید و آزاد کرد، هیچ کس نمی توانست کارها و نمازهای شبانه روزی آن حضرت را انجام دهد، و شبیه ترین مردم به آن بزرگوار، علی بن الحسین (علیه السلام) بود. (1)

### برخی از مواظب امیرالمؤمنین (علیه السلام)

(1) قال: أيها الناس إنه لا كنز أنفع من العلم، ولا عز أرفع من الحلم، ولا حسب أبلع من الأدب، ولا نسب أوضع من الغضب، ولا جمال أزين من العقل ولا سواه أسوء من الكذب ولا حافظ أحفظ من الصمت، ولا غائب أقرب من الموت. (2)

ای مردم! همانا هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست، و هیچ عزتی برتر از حلم نیست، و هیچ حسی بهتر از ادب نیست، و هیچ نسبی پست تر از خشم و غضب نیست، و هیچ زیبایی آراسته تر از عقل نیست، و هیچ زشتی بدتر از دروغ نیست، و هیچ نگهبانی بهتر از خاموشی نیست، و هیچ غایبی نزدیک تر از مرگ نیست.

آن را که علم و دانش و تقوا مسلم است

هر جا قدم نهاد قدمش خیر و مقدم است

ص: 555

---

1- بحار الأنوار ج 41، ص 102.

2- روضه کافی، ج 1، از خطبه (وسیله) ص 27.

کس را به مال نیست برایش کمال و فضل

از هر مقام و مرتبه ای علم اعظم است

جاهل اگر چه یافت تقدم مؤتمر است

عالم اگر چه یافت تأخر مقدم است

جاهل به روز فتنه ره خانه گم کند

عالم چراغ جامعه و چشم عالم است

در پیشگاه علم مقامی عظیم نیست

کز هر مقام و مرتبه ای علم اعظم است

ای طالب فضیلت و ای سالک طریق

ای آن که آرزوی بهشتت فراهم است

غافل مشو که صحبت ارباب معرفت

آب حیات و چشمه صافی زمزم است

دامن بکش ز صحبت نادان که فی المثل

جهل آتش است و صحبت جاهل جهنم است

(2) وقال (عليه السلام): لو أن حملة العلم حملوه بحقه لأحبهم الله وملائكته وأهل طاعته من خلقه، ولكنهم حملوه لطلب الدنيا، فمقتهم الله وهانوا على الناس. (1)

اگر حاملان علم، دانش را درست حمل کنند، خدا و فرشتگان و مردمانی فرمانبردار الهی، آنان را دوست دارند؛ ولی آنان برای دست یافتن به دنیا آن را به دوش کشیدند، در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفت و نزد مردم خوار شدند.

ص: 556

(3) ترک الخطیئه ایسر من طلب التوبه و کم من شهوه ساعه قد اورثت حزنا طویلا، و الموت فضح الدنیا فلم یترک لذی لب فرحا ولا لعاقل لذه. (1)

گناه نکردن آسان تر از توبه کردن است و چه بسیار شده که شهوت رانی یک ساعت، اندوه دور و دراز در پی داشته و مرگ، از کارهای زشتی که انسان در دنیا انجام داده، پرده برمی دارد و او را رسوا می کند، و برای هیچ اندیشمندی شادی و برای هیچ خردمندی لذتی بر جای نمی گذارد.

(4) قال الله تعالی... و عزتی و جلالی لا یجوزنی ظلم ظالم ولو کف بکف ولو مسح بکف و نطحه ما بین الشاه القرناء إلی الشاه الجماء فیقتص الله العباد. حتی لا یبقی لاحد عند احد مظلومه. (2)

خداوند متعال فرموده است: به عزت و جلال خودم سوگند، روز قیامت از پیشگاه عدل من رد نخواهد شد ستم هیچ ستمگری اگر چه دستی بر دست زده یا با دست مالیده باشد ممکن است منظور از مالیدن و زدن دست این باشد که هنگام گفتگو از روی تحقیر و کوچک شمردن چنین کاری بکند گرچه این ستم، شاخ زدن گوسفند با شاخ، بر گوسفند بی شاخ باشد. خداوند دادخواهی و کیفر می کند به طوری که هیچ ستم دیده‌های نماند که از ستمگرش داد نگرفته باشد.

آرزو دارم که گر گل نیستم خاری نباشم

بار بردار از ز دوشی نیستم باری نباشم

ص: 557

---

1- تحف العقول، ص 206.

2- بحار الانوار، ج 15، ص 203، به نقل از محاسن برقی.

گر نگشتم دوست با صاحب‌دلی دشمن نگردم

بوستان بهر خلیل ار نیستم ناری نباشم

گر که نتوانم ستانم داد مظلومی ز ظالم

باز آن خواهم که همکار ستمکاری نباشم

گر پری بگشوده دارم همچو کبک کوه ساری

اطعنه زن بر خاری مرغ گرفتاری نباشم

نیست گر در آستینم دست، بهر دستگیری

باز آن خواهم که اندر آستین این و آن ماری نباشم

(5) لیس الخیر أن یكثر مالک و ولدک، و لکن الخیر ان یكثر علمک، و ان یعظم حلمک و ان تباهی الناس بعبادة ربک فإن أحسنت حمدت الله و إن أسأت إستغفرت الله و لا خیر فی الدنيا إلا لرجلین، رجل اذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبه، و رجل یسارع فی الخیرات، و لا یقل عمل مع القوی و کیف یقل ما یتقبل. (1)

خیر در این نیست که ثروت و فرزندان زیاد شوند، خیر در زیاد شدن علم و حلم و بردباری تو است، و این که به بندگی و عبادت پروردگارت مباحات کنی، اگر رفتار و کردار و اخلاقت خوب بود، خدا را بر این خوبی سپاس کن، و اگر بدکردی از حضرت او طلب مغفرت کن، در این دنیا خیر نیست مگر برای دو نفر: کسی که مرتکب گناهی شده و آن را با توبه تدارک کرده، و کسی که به سوی تمام خوبی‌ها شتافته است، عملی که همراه با تقواست کم و اندک نیست، چگونه کم و اندک باشد عملی که پذیرفته شده؟

ص: 558

(6) من کثر کلامه کثر خطاؤه، و من کثر خطاؤه قل حیاؤه، و من قل حیاؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار. (1)

کسی که سخن و کلامش زیاد شود، خطا و اشتباهش فراوان می شود، و هر که خطایش زیاد گردد، حیا و شرمش اندک می گردد، و هر که حیانتش اندک شود، پارسایی اش کم می شود، و هر که پارسایی و ورعش کم شود دلش می میرد، و هر که دلش بمیرد وارد آتش جهنم می شود.

(7) إجعل الدنيا كلمتين : كلمه فی طلب الحلال، و كلمه للآخرة و الثالثة تضر ولا تنفع فلا تردها. (2)

دنیا را دو کلمه قرار بده، سخنی در طلب حلال در تمام زمینه ها، و سخنی در طلب آخرت، سخن سوم زیانبار و بی منفعت است، در آن وارد مشو.

(8) اهمیت امر به معروف و نهی از منکر : لا- تتركوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم. (3)

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بر اثر ترک آن، افراد نابکار، بر شما مسلط می شوند، سپس دعا می کنید و دعای شما مستجاب نمی شود.

(9) حق پدر و فرزند بر یکدیگر : ان للولد علی الوالد حقا و ان للوالد علی الولد حقا؛ فحق الوالد علی الولد ان یطیعه فی کل شیء إلا فی معصیه الله (سبحانه) و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و یحسن أدبه و یعلمه القرآن. (4)

ص: 559

1- میزان الحکمه، ج 6، ص 368-370.

2- همان. ج 8، ص 434-440.

3- نهج البلاغه، ذیل نامه 47.

4- نهج البلاغه، کلام 437.



فرزند حقی بر پدر دارد و پدر هم حقی بر فرزند دارد؛ حق پدر بر فرزند این است که در هر کاری از وی فرمانبرداری کند مگر در معصیت خدا، و حق فرزند بر پدر این است که نام نیکی برایش انتخاب کند، او را خوب تربیت کند و قرآن به او بیاموزد.

(10) چهار گناه خانه را ویران می کند: اربعه لا یدخل واحده منهن بیتا الا خرب ولم یعمر، الخیانه و السرقة، و شرب الخمر و الزنا. (1)

چهار گناه است که یکی از آنها وارد خانه ای نشود جز آن که ویرانش کند:

1- خیانت، 2- دزدی، 3- شرابخواری، 4- زنا.

(11) توشه بد برای قیامت: بس الزاد إلى المعاد؛ العدوان على العباد. (2)

بد توشه ای است برای قیامت؛ ظلم بر مردم.

(12) آمادگی برای مرگ: قیل له (علیه السلام): ما الإستعداد للموت؟ قال: أداء الفرائض و اجتناب المحارم والأشتمال على المكارم، ثم لأبيالی أوقع على الموت أم وقع الموت عليه، و الله لا یبالی ابن ابی طالب وقع على الموت او وقع الموت عليه. (3)

از آن حضرت سؤال شد آمادگی برای مرگ چه می باشد؟ فرمود: 1- انجام واجبات، 2- پرهیز از محرمات، 3- آراستن نفس به مکارم اخلاق. آن گاه چنین کسی باکی ندارد که بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او نازل گردد.

ص: 560

---

1- خصال شیخ صدوق، ح 73، از خصال اربعه.

2- نهج البلاغه، کلام 217.

3- الدرر الباهره، 21.

به خدا سوگند! فرزندان ابی طالب باکی ندارند که بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او واقع گردد.

(13) بلاها و نعمتها: الا وإن من البلاء الفاقة و أشد من الفاقة مرض البدن و اشد من مرض البدن، مرض القلب، ألا وإن من النعم سعة المال و أفضل من سعة المال؛ صحة البدن، و أفضل من صحة البدن، تقوى القلب. (1)

آگاه باشید! فقر از بلاها است، و بدتر از فقر بیماری بدن است، و بدتر از بیماری بدن، بیماری دل است. آگاه باشید که از جمله نعمتها، برخورداری از مال است و برتر از آن، سلامتی بدن است و برتر از آن پرهیزکاری دل از پلیدی هاست.

(14) پیامد خشم: الغضب يفسد الالباب ويعد بين الصواب.

خشم، فاسد کننده عقل ها و دور کننده انسان از حق و درستی است. (2)

(15) خوبان و بدان را با یک چشم نگاه نکنید: لا يكونن المحسن والمسيى عندك بمنزلة سواء، فإن ذلك تزهيد لأهل الإحسان فى الإحسان، وتدريب لأهل الإساءة على الإساءة، فالزم منهم ما ألزم نفسه أدا منك، ينفعك الله يه و ينفع به أعوانك. (3)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه اش به مالک اشتر فرمود:

مبادا افراد خوش کردار و بدکردار به نزد تو برابر باشند که این مایه

ص: 561

1- نهج البلاغه، کلام 381.

2- میزان الحکمه، ص 233.

3- تحف العقول، فرمان امام عالی به مالک اشتر.

دلسردی خوش کردار از نیکوکاری و دلگرمی بدکردار در بدکاری می گردد؛ پس با هر یک چنان رفتار کن که او بر عهده خود گرفته است تا خدایت بدان سود بخشد و تو نیز با آن رفتار یاران خود را سود بخشی

(16) و آثر الفقهاء وأهل الصدق والوفاء والحياء والورع على أهل الفجور والكذب والغدر، وليكن الصالحون الأبرار إخوانك، والفاجزون الغادرون أعداؤك، فإن أحب إخواني إلى أكثرهم لله ذكرا وأشدهم منه خوفاً، وأنا أرجو أن تكون منهم إن شاء الله. (1)

هنگامی که محمدبن ابی بکر را برای حکومت مصر فرستاد، خطاب به او نوشت: دین شناسان و راستگویان و وفاداران و اهل حیا و پارسایان را برگزین و آنان را بر فاجران و دروغگویان و خیانتکاران ترجیح ده. و باید صالحان نیکوکار، برادران توبه شمار آیند و فاجران خیانتکار، دشمنان تو؛ زیرا به نظر من محبوب ترین برادرانم کسانی اند که بیشتر خدا را یاد کنند و خوف الهی را بیشتر احساس کنند و امیدوارم که تو ان شاء الله از آنان باشی.

بندگی کن تا که سلطانت کنند

تن رها کن تا همه جانت کنند

بنده شیطانی و داری امید

که ستایش همچو یزدانت کنند

سوی حق نارفته چون داری امید

همسر موسی بن عمران کنند

شکر و تسلیم سلیمانیت کو

ای که می خواهی سلیمانیت کنند

از چه شهوت قدم بیرون گذار

تاعزیز مصر و کنعانت کنند

بگذر از فرزند و جان و مال خویش

تا اخلیل الله دورانت کنند

چون علی در عالم مردانگی

فرد شو تا شاه مردانت کنند

---

1- همان، ضمن نامه به اهل مصر، بعد از اعزام محمد بن ابوبکر به مصر.

در ضلالت مانده ای چون سامری

آرزو داری که ه لقمات کنند

همچو سلمان در مسلمانی بکوش

ای که میخواهی مسلمانت کنند

همچو خاک افتادگی کن پیش از آن

که به زیر خاک پنهانت کنند

17) انتظار فرج : انتظروا الفرج ولا تياسوا من روح الله، فان أحب الأعمال إلى الله عزوجل إنتظار الفرج. (1)

منتظر فرج [آل محمد (صلی الله علیه و آله)] باشید و از رحمت خداوند نومید مشوید، همانا بهترین اعمال در نزد خداوند متعال انتظار فرج است.

18) أفضل العبادة الصبر والصمت و انتظار الفرج. (2)

برترین عبادت، صبر و خاموشی و انتظار فرج است.

19) به والدین، به ویژه به مادر نیکی کنید : بر الوالدین اکبر فریضه. (3)

نیکی به پدر و مادر بزرگترین واجب از واجبات خدا است.

و مستحب است در نیکی و احسان کردن، جانب مادر بیشتر رعایت شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سه مرتبه امر به نیکی به مادر فرمود و در مرتبه چهارم امر به نیکی به پدر کرد، از آن حضرت سؤال شد، حق کدام یک از والدین بزرگتر است؟ فرمود: آن که نه ماه تو را در شکمش نگهداری کرد و از پستان خود تو را غذا و آشامیدنی داد تو را بر خود مقدم داشت و در دامنش بزرگت کرد. (4)

ص: 563

1- بحار الانوار، ج 52، ص 126.

2- تحف العقول، سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام).

3- مستدرک الوسائل، کتاب النکاح، ج 15، ابواب احکام الأولاد، باب 68، ص 178، ح 21.

4- همان، باب 70، ح 7 و 3.

پسر رو قدر مادر دان که دایم  
کشد رنج پسر بیچاره مادر  
برو بیش از پدر خواهش که خواهد  
تورا بیش از پدر بیچاره مادر  
نگهداری کند ه ماه و ته روز  
تورا چون جان به بر بیچاره مادر  
از این پهلو به آن پهلو نگرده  
شب از بیم خطر بیچاره مادر  
به وقت زادن تو مرگ خود را  
ببیند در نظر بیچاره مادر  
بشوید کهنه و آراید او را  
چو کمتر کارگر بیچاره مادر  
اگر یک سرفه بی جانمایی  
خورد خون جگر بیچاره مادر  
برای اینکه شب راحت بخوابی  
نخوابد تا سحر بیچاره مادر  
به مکتب چون روی تا بازگردی  
بود چشمش به در بیچاره مادر  
نبیند هیچ کس زحمت به دنیا  
زمادر بیشتر بیچاره مادر  
تمام حاصلش از زحمت این است

که دارد یک پسر بیچاره مادر

(20) وإن استطعتم یا أهل مصر أن یصدق قولکم فعلکم و سرکم علانیتکم ولا تخالف ألسنتکم أفعالکم فافعلوا... (1)

ای مردم مصر! اگر در توان دارید که گفتارتان مطابق کردارتان و نهانتان مطابق عیانتان باشد و زیانتان برخلاف کارهایتان نباشد، همان کنید. [ظاهر و باطنتان را یکی کنید.] (2)

ص: 564

---

1- تحف العقول، ضمن نامه آن حضرت به اهل مصر.

2- ظاهرهت چون بودر و سلمان بود باطنت همچون ابوسفیان بود ظاهرهت چون گور کافر پر حلال و اندرون قهر خدا عزوجل از برون طعنه زنی بر بایزید وز درونت ننگ می دارد یزید هر چه داری در دل از مکر و رموز پیش ما پیدا بود مانند روز گرچه پوشیمش ز بنده پروری تو چرا رسوایی از حد می بری گر بود در مامی صد نوحه گر آه ص احب درد را باشد اثر

(21) مامن یوم یمر علی ابن آدم إلاقال له ذلک الیوم یابن آدم أنا یوم جدید وأنا علیک شهید فقل فی خیرا و اعمل فی خیرا أشهد لک به یوم القیامه فانک لن ترانی بعده أبدا»(1)

روزی بر انسان نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید: ای فرزند آدم! من روز نو و جدیدم، و بر همه اعمال نظارت دارم، (هر سخنی بگویی و هر عملی انجام دهی ملاحظه و زیر نظر دارم) پس در من سخن خیر بگو و کار نیکو انجام ده، که من روز قیامت بر سخنان و اعمالت گواهی خواهم داد، و بدان که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید).

(22) علیک بمدارات أناس، و إکرام العلماء و أصفح عن زلات الإخوان، فقد ادبک سید الأولین و الآخرین بقوله (صلی الله علیه و آله): أعف عن ظلمک وصل من قطعک، و أعط من حرمتک. (2)

بر تو باد به مدارا کردن با مردم، و اکرام و احترام علما، و چشم پوشی از الغزش های برادران، همانا سید اولین و آخرین صلوات الله علیه، تو را ادب آموخت، آن گاه که فرمود: عفو کن کسی را که به تو ظلم کرده، و نیکی کن به کسی که به تو پشت کرده، و رابطه اش را قطع نموده، و بخشش کن به کسی که تو را محروم کرده است.

(23) أفضل ألزهد إخفاؤه. (3) با ارزش ترین زهد، زهد پنهانی است.

(24) يظهر فی آخر الزمان و اقتراب القیامه، و هو شر الأزمنه، نسوه متبرجات

ص: 565

---

1- بحار الانوار، ج 71، ص 181، ح 35.

2- تذکره الخواص، ص 136.

3- تذکره الخواص، ص 136.



کاشفات عاریات من الدین، داخلات فی الفتن، مائلات إلى الشهوات، مسرعات إلى اللذات، مستحلات للمحرمات فی جهنم خاللات. (1)

در آخر الزمان و نزدیک روز رستاخیز - که بدترین زمان هاست - زنان ولگرد آراسته، عریان، بیگانه از دین آشکار شوند که در پی فتنه ها هستند، و هوسباز و به شهوتها تمایل دارند و به لذتها شتابان هستند. آنان حرام ها را حلال دانند و به دوزخ همیشگی گرفتار خواهند شد.

(25) و فرمود: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: ایما امرأه هجرت زوجها و هی ظالمة حشرت یوم القیامة مع فرعون و هامان و قارون فی الدرک الأسفل من النار إلا أن تتوب وترجع. (2)

هر زنی که به ستم از همسرش فاصله گیرد، در روز رستاخیز با فرعون، هامان و قارون در پست ترین طبقات آتش دوزخ، محشور خواهد شد، مگر آن که توبه کند و از کردار خود بازگردد.

(26) هم چنین امام علی (علیه السلام) فرمود: أکرموا الخبز، فإن الله عزوجل أنزله من برکات السماء، وأخرجه من برکات الأرض. قیل: وما إکرامه؟ قال: لا یقطع ولا یوطأ. (3)

نان را گرامی دارید؛ چرا که خداوند متعال آن را از برکات آسمان فرستاده و از برکات زمین بیرون آورده است. گفته شد: گرامی داشت آن چیست؟ فرمود: گرامیداشت نان آن است که بریده نشود و زیر پا ریخته نگردد.

ص: 566

1- مکارم الاخلاق، آداب ازدواج.

2- مکارم الاخلاق، آداب ازدواج.

3- همان، آداب خوردن.

(27) و در روایت دیگر فرمود: هر گاه نان بر سفره نهاده شد، در انتظار غذای دیگری نباشید.

(28) و نیز فرمود: «اللهم بارک لنا فی الخبز، ولا تفرق بیننا و بینة، فلولاً الخبز ما صلینا و لا صمنا و لا أدینا فرض الله». (1)

خداوندا! نان را برای ما مبارک گردان و بین ما و آن جدایی نینداز. اگر نان نبود، نماز نمی خواندیم، روزه نمی گرفتیم و واجبات را انجام نمی دادیم.

(29) و فرمودند: «کن فی الفتنة کابن اللبون؛ لأظهر فیرکب، ولأضرع فیحلب» (2)

در فتنه ها همچون شتر کم سن و سال باش، نه پستی دارد که سوارش شوند، و نه پستانی دارد که شیر بدوشند.

(30) در رابطه با وظیفه پیشوایان و روحانیون فرموده است: «من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تأديبه بسيرة قبل تأديبه بلسانه؛ و معلم نفسه و مودبها ها أحق بالإجلال من معلم الناس و مذهبهم» (3)

کسی که خود را پیشوا و رهبر مردم قرار داد، باید قبل از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و تربیت کند و پیش از آن که با گفتارش تربیت کند، با عمل و کردارش تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به احترام و تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد.

(31) برای جبران گناهان بزرگ فرموده است:

ص: 567

1- مکارم الاخلاق، آداب خوردن.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 1 و 73 طبیعی که باشد خودش زرد روی مخواهید از او داروی سرخ روی.

3- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 1 و 73. طبیعی که باشد خودش زرد روی مخواهید از او داروی سرخ روی

« من كفارات الذنول العظام إغاثه الملهوف والتنفيس عن المكروب»<sup>(1)</sup>، «از كفاره های جبران کننده گناهان بزرگ، به فریاد گرفتاران رسیدن، و اندوه اندوهگین را برطرف کردن است».

(32) در شناساندن مرکز خیر و شر فرمودند :

«جمع خیر دنیا و الآخرة فی کتمان السر و مصادقه الأخیار، و جمع الشر فی الإذاعه و مواخاه الأشرار»<sup>(2)</sup>، «تمام خیر و خوبیهای دنیا در دو چیز نهفته است: کتمان سر، و دوستی و رفاقت با نیکان، و تمام شر و بدبختی در دو چیز نهفته است، افشای اسرار (نزد هر کس سفره دل را گشودن)، و دوستی و رفاقت با انسانهای شرور».

(33) مؤعظه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آستانه سفر

شخصی عازم سفر بود، خدمت حضرت امیر (علیه السلام) عرض کرد: مرا مؤعظه و نصیحتی بفرمایید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

إن أردت الصاحب! فالله یکفیک و إن أردت الرفیق! فالکرام الکاتبون تکفیک و إن أردت ألامونس! فالقرآن یکفیک و إن أردت العبره؛ فالدنیا تکفیک و إن أردت العمل؛ فالعباده تکفیک و إن أردت الوعظ فالموت یکفیک و إن لم یکفک ما ذکرک فالنار یوم القیامه تکفیک.<sup>(3)</sup>

ص: 568

---

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 23.

2- سفینه البحار، ج 7، ص 436: ماده «کتم». زنهار مکن تکیه کلی بر یار راز دل خود ز دوست پنهان میدار روزی باشد که دوست، دشمن گردد برگردد و دشمنی کند آخر کار

3- جامع الاخبار، ص 511.

اگر همراه و همسفر می خواهی، خداوند تو را بس است.

اگر رفیق می خواهی، کرام الکااتبین تو را بس است.

اگر مونس و همزبان می خواهی، قرآن تو را بس است.

اگر پند و عبرت می خواهی، دنیا تو را بس است.۱

اگر عمل می خواهی، عبادت تو را بس است.

اگر موعظه و نصیحت می خواهی، مردن تو را بس است.

و اگر این همه پند و اندرز تو را بس نباشد، پس آتش قیامت تو را بس است.

(34) قال لإبنة حسن (عليه السلام): يا بني الأ أعلمك اربع خصال تستغنى بها عن الطب، فقال: بلى يا أمير المؤمنين! قال: لا تجلس على الطعام إلا- وأنت جائع ولا- تقم عن الطعام إلا- وأنت تشتهييه وجود المضغ و إذا نمت فأعرض نفسك على الخلاء فإذا استعملت هذا إستغنىت عن الطب. (1)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود: فرزندم! چند خصلت به تو یاد ندهم که به واسطه آنها از طب (پزشک) بی نیاز شوی؟ عرض کرد: بلی، یا امیرالمؤمنین!

فرمود: تا گرسنه نباشی دست به خوراک دراز نکن، [غذا نخورا پیش از آن که سیر شوی دست از خوردن باز دار، هر چه می خوری خوب بجو، چون خواستی بخوابی قضای حاجت کن، [خود را از بول و غائط تخلیه کن] هرگاه این چهار عمل را به کار بستی از پزشک بی نیاز می شوی.

مؤلف: بنای این جانب بر این بوده و هست که تنها از قرآن کریم و روایات معصومین لا استفاده کنم، ولی در این جا مناسب دیدم بخشی از مطلب

ص: 569

روزنامه ای را که چند سال پیش دیده و نگه داشته بودم، در ادامه روایت بالا بیاورم، تا اهمیت دستور امام (علیه السلام) - در رابطه با جویدن غذا - بر همگان، روشن تر و در عمل به آن کوشاتر باشیم، إن شاء الله. و آن چنین است:

اگر می خواهید سلامت، زیبا و تیزهوش باشید غذا را خوب بجوید.

طبق آخرین تحقیقات به عمل آمده در ژاپن پژوهشگران بر این باورند که چنانچه غذا به خوبی جویده شود نه تنها هضم آن به سهولت انجام می گیرد بلکه از فرجه شدن انسان جلوگیری شده و سلول های مغز او را به تحرک وامی دارد.

بر اساس آزمایشاتی که توسط «هیدوفو کادا» دندان پزشک ژاپنی انجام گرفته است. در صورتی که غذا به خوبی جویده نشود موجب چاق شدن فرد خواهد گردید.

وی معتقد است یکی از کارکردهای مغز، کنترل سیستم گوارش می باشد.

زمانی که فرد به اندازه کافی غذا تناول می کند مغز به او دستور می دهد که خوردن غذا را متوقف کند.

با صرف غذا و جذب آن به بدن انسان میزان قند خون بالا رفته و زمانی که قند خون برای مدت زمان 20 دقیقه بالا بماند شخص احساس سیری و پر شدن معده می کند.

در صورتی که غذا به صورت آرام میل و به خوبی جویده شود شخص بدون آن که مقدار زیادی مواد غذایی مصرف کند احساس سیری می کند. در حالی که اگر غذا را با عجله و نیمه جویده فرو دهد علاوه بر مصرف زیاد مواد غذایی، فرد هنوز احساس گرسنگی می کند.

لذا این پژوهشگر ژاپنی معتقد است برای جلوگیری از فرجه شدن باید غذا را خوب جوید.

از طرف دیگر جویدن خوب غذا موجب ترشح هر چه بیشتر بزاق دهان می شود. بزاق دهان نه تنها حاوی آنزیم های هضم کننده بلکه دارای باکتریهایی است که برای حفاظت بدن ضروری می باشند.

پژوهشگران ژاپنی مدعی هستند در بزاق آب دهان هم چنین هورمونی وجود دارد که سوخت و ساز در پوست و رگ های خونی را تشدید می کند. این هورمون از طریق جذب بزاق دهان در سراسر بدن منتشر می شود. لذا خوب جویدن غذا برای حفظ سلامتی، طراوت پوست و زیبایی، بسیار مؤثر می باشد.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از توکیو، «کینجیرو کوبوتا» پرفسور کالج دندان پزشکی دانشگاه توکیو نیز بر این باور است که در بدن انسان یک سیستم جویدن وجود دارد که شامل دندان ها، زبان، ماهیچه های حلق و سلولهایی است که حرارت، طعم و سختی غذا را حس کرده و توسط سلسله اعصاب این اطلاعات دریافت و دستورات لازم را به ارگان های مختلف جهت نحوه و میزان جویدن غذا صادر می کند. لذا اگر غذا کم جویده شود، اطلاعات ناقص و کمتری به مغز رسیده و در نتیجه واکنش های مناسب نیز انجام نمی گیرد.

به منظور ثابت کردن این تئوری، این دندان پزشک ژاپنی تعدادی از موش های آزمایشگاهی را با غذاهای سخت و تعدادی دیگری را با غذاهای پودر مانند، تغذیه کرده است. پس از چندی مشاهده شده که موش هایی که غذاهای سخت خورده اند و مجبور به جویدن بیشتر بوده اند حافظه بهتری نسبت به موش هایی که با غذاهای پودر مانند، تغذیه شده، دارند.

لذا این محقق از این آزمایش و دلایل و شواهد دیگر نتیجه گرفته که خوب جویدن غذا باعث تقویت حافظه و تحرک سلسله اعصاب می شود.

## سیره و آداب متقین در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ادب و آداب پرهیزکاران را بیان فرموده که برخی از آنها عبارتند از :

منطقهم الصواب، وملبسهم الاقتصاد، ومشیهم التواضع. غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، ووقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم. نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالتی نزلت في الرخاء.

1- سخنان و گفتار متقین و پرهیزکاران پسندیده است.

2- لباس و پوششان میانه و متوسط و متعارف است.

3- راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است.

4- چشمانشان را از آنچه خدا حرام کرده است می پوشانند.

5- گوش هایشان را وقف علم و دانش سودمند می کنند.

6- در هنگام سختی و رفاه و خوشی، حالشان تفاوت نمی کند. [نه خود را گم می کنند، نه خود را می بازند

و شرورهم مأمونه، و أجسادهم نحیفه، وحاجاتهم خفیفه، و أنفسهم عفیفه. صبروا أياما قصیره أعقبتهم راحه طویله. تجاره مریحه یسرها لهم ربهم. أردادهم الدنيا فلم یریدوها، و أسرتهم ففدوا أنفسهم منها.

7- مردم از شر و آزارشان در امان هستند.

8- بدنهایشان لاغر است.

9- حاجات و درخواست هایشان اندک است، (پرتوقع و زیاده طلب نیستند).

10- دامنشان پاک است. [با عفت و نجابت زندگی می کنند].

11- در روزگار کوتاه دنیا، صبر کرده تا آسایش همیشگی آخرت را به دست آورند.

12- دنیا خواست آنان را فریب دهد ولی فریب نخوردند.

أما الليل فصافون أقدامهم، تالين لأجزاء القرآن يرتلونها ترتيلا. يحزنون به أنفسهم، ويستثيرون به دواءدائهم. فإذا مروا بآية فيها تشويق ركنوا إليها طمعا، و تطلعت نفوسهم إليها شوقا، و ظنوا أنها نصب أعينهم. و إذا مروا بآية فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم، و ظنوا أن زفير جهنم و شهيقها في أصول آذانهم، فهم حانون على أوساطهم، مفترشون لجباههم و أكفهم و ركبهم، و أطراف أقدامهم، يطلبون إلى الله تعالى في فكاك رقابهم.

13- در شب برپا ایستاده، مشغول نمازند، قرآن را قسمت قسمت و با تفکر و اندیشه می خوانند، و داروی دردهای خود را از قرآن بدست می آورند.

14- وقتی به آیه ای که در آن تشویق است، با شوق و طمع بهشت، آن را می خوانند، و هر گاه به آیه ای می رسند که در آن ترس از خدا است، گوش دل، به آن می سپارند، و گویا صدای شعله های آتش جهنم، در گوششان طنین افکن است، پس متواضعانه، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده ( به سجده میروند) و از خدا نجات خود را از آتش جهنم می طلبند.

وَأما النهار فحلما علماء، أبرار أتقياء.

15- در روزها، دانشمند، بردبار، نیکوکار، و پرهیزکارند.

فمن علامه أحدهم أنك تری له قوه فی دین، و حزم فی لین، و ایمان فی یقین، و حرص فی علم، و علما فی حلم، و قصدا فی غنی، و خشوعاً فی عباد، و تجملاً فی فاقه، و صبراً فی شده، و طلباً فی حلال.

از نشانه های متقین این است که آنان را این گونه می بینی.

16- در دین داری قوی و نیرومند هستند.

17- نرم خو و دوراندیش هستند.

18- در کسب علم و دانش حریص هستند.

ص: 573



19- با داشتن علم، بردبار، و با توانگری، میانه رو هستند.

20- در جستجوی کسب و روزی حلال هستند.

یمزج الحلم بالعلم، و القول بالعمل. تراه قریبا أمله، قليلا زلله، خاشع قلبه، قانع نفسه، منزورا أكله، سهلا امره، حريزا دينه، ميتة شهوته، مكظوما غيظه.

الخير منه مأمول و الشر منه مأمون.

21- حلم را با علم، و سخن را با عمل می آمیزند. (علم و حلم، گفتار و عمل را با هم دارند).

22- لغزش هایشان اندک، قلبشان فروتن، نفسشان قانع، خوراکشان کم، کارشان آسان است.

23- خشم و غضبشان را فرو می خورند.

24- مردم به خیرشان امیدوار، و از شرشان در امانند.

بعيدا فحشه، لینا قوله، غائبا منكره، حاضرًا معروفه، مقبلا خيره، مدبرا شره. فی الزلازل وقور، و فی المكاره صبور، و فی الرخاء شكور. لا یحیف علی من یبغض، ولا یأثم فیمن یحب.

25- از فحش و سخن زشت دورند.

26- نرم و ملایم سخن می گویند.

27- خوبی و احسان آنان به همه (به دوست و دشمن) می رسد.

28- به خاطر دوستی کسی، به گناه آلوده نمی شوند.

29- مردم را با لقب زشت نمی خوانند.

30- در کار ناپسند دخالت نمی کنند، و از محدوده حق خارج نمی شوند.

31- دوری آنان از برخی مردم، از جهت زهد و تقوا است، و نزدیک شدنشان با برخی، از روی مهربانی و وظیفه شرعی است.

32- دوری آنان، از برخی افراد، از روی تکبر و خودپسندی نیست، و نزدیک شدن آنان به برخی افراد، از روی مکر و حيله و برای دنیا نیست. (1)

### برخی اشعار منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ليس الجمال باثواب تزينها

إن الجمال جمال العلم و الأدب

ليس اليتيم الذى قد مات والده

بل اليتيم يتيم العقل و الحسب

جمال و زیبایی و شخصیت به پوشیدن لباس فاخر و گران قیمت نیست، بلکه جمال و شخصیت به علم و ادب است.

یتیم آن کس نیست که پدر را از دست داده، بلکه یتیم کسی است که از عقل و شخصیت بی بهره است.

تومل فى الدنيا طويلا و لا تدرى

إذا جن ليل هل تعيش إلى الفجر

فكم من صحيح مات من غير آفه

وكم من مريض عاش دهرًا إلى دهر

وكم من فتى يمسى و يصبح آمنا

و قد نسجت أكفانه وهو لا يدري

تو! (ای انسان در دنیا آرزوهای طولانی داری، و حال اینکه چه بسا شب را به صبح نرسانی.

چه بسا شخصی که بدون بیماری درگذشت. و چه بسا شخص بیمار که سالها زنده ماند.

چه بسا جوانی که با من و امان در حال گذراندن روز و شب است، در صورتی که کفن او بافته شده و او خبر ندارد و نمی داند که به مرگ ناگهانی و زود هنگام مبتلا می شود).

ص: 575

## برخی مناجاتهای منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

1- لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی

تباركت تعطی من تشاء و تمنع

2- الهی و خلاقی و حرزی و موثلی

إلیک لدی الإعسار و الیسر افزع

3- إلهی لئن جلت و جمت خطیبتی

فغفوك عن ذنبی اجل و اوسع

4- الهی ترى حالی و فقری و فاقتی

و انت مناجاتی الخفیة تسمع

5- إلهی اجزنی من عذابك إننی

اسیر ذلیل خائف لك أخضع

6- إلهی لئن عذبتی ألف حجه

فحبیل رجائی منك لا یتقطع

7- إلهی ذنوبی بذت الطود و أعتلت

وصفحك أن ذنبی اجل و ارفع

8- إلهی أقلنی عشرتی و أمح حوبتی

فانی مقر خائف متضرع

9- إلهی لئن خیبتی أو طردتني

فما حیلتی یارب آکیف أصنع

10- إلهی حلیف الحب باللیل ساهر

یناجی و یدعو و المفعول یهجع

11- الهی فائشرنی علی دین أحمد

منیبا تقیاً قانتا لک اخضع

12- ولا تحرمنی یا الهی و سیدی

شفاعته الکبری فذاک المشفع

13- وصلی علیه ما دعاک موحد

وناجات اخیار ببابک رکع

1- حمد و ستایش مخصوص تو است ای صاحب جود و بزرگی و علوا که پاک و منزهی، توبه هر که خواهی عطا کنی و یا بازداری.

2- ای معبود و آفریننده و نگهدارنده و پناهگاه من! در هر سختی و آسانی به سوی تو پناه می برم.

3- ای خدای من! اگر خطا و گناه من بزرگ و بسیار است عفو تو از گناه من بزرگتر و وسیع تر است.

4- ای خدای من! تو حال مرا و فقر و فاقه مرا می بینی در حالی که تو مناجات آهسته و پنهانی مرا می شنوی.

ص: 576

5- ای خدای من! مرا از عذاب خود پناهم ده که من اسیر و خوار و خائفی هستم که برای تو خضوع و فروتنی می کنم.

عای معبود من! اگر هزار سال مرا عذابم کنی رشته امید من از تو بریده نخواهد شد.

7- ای خدای من! گناهان من از کوه گذشت و بالا گرفت و عفو و گذشت تو از گناه من بزرگتر و بلندتر است.

ای خدای من! لغزش مرا ببخش و گناهم را پاک کن که من به گناه خود اقرار دارم و به درگاه تو خائف و زاری کننده ام.

9- ای معبود من! اگر مرا نا امید کنی و از خود برانی، ای پرودگار من! چاره ام چیست و چکار بکنم؟

10- ای خدای من! کسی که پیمان دوستی با تو بسته در شب بیدار است و با تو راز گوید و تو را می خواند در حالی که شخص غافل خوابیده است.

11- ای خدای من! مرا بدین احمد (صلی الله علیه و آله) مبعوث کن در حالی که توبه کننده و پرهیزکار و برای تو فرمانبردار و خاضع باشم.

12- ای خدای من و ای مولای من! مرا از شفاعت کبرای او محروم مکن که این شفاعت مقبول تو است.

13- و تا خداپرست و مؤمنی تو را می خواند و نیکان به در خانه تو، با تو راز گویند و خضوع و تواضع کنند بر او درود بفرست.

(الهی کفی بی عزا أن أكون لك عبدا، و کفی بی فخرا أن تکون لی ربا، أنت کما أحب فاجعلنی کما تحب)، (1) «خدایا! مرا این عزت بس که بنده تو هستم، و مرا این افتخار بس که پروردگارم تو هستی، تو آنچنانی که من دوست دارم، پس مرا آنچنان گردان که تو دوست داری».

ص: 577

ایا من لیس لی منک ألمجیر

بعفوک من عذابک استجیر

انا العبد المقر بکل ذنب

وانت السید الصمد الغفور

فإن عذبتنی فالذنب منی

وإن تغفر فانت به جدیر

ای کسی که غیر از تو مرا پناه دهنده ای نیست، از عذاب و عقوبت تو به عفو و بخشش تو پناه می برم.  
من آن بندهای هستم که به تمام گناهانم اقرار می کنم، و تو هم خدای بزرگ و بی نیاز و آمرزنده ای.  
پس اگر مرا عقوبت فرمایی، گناه از من است، و اگر عفو کنی، در این صورت (به عفو) سزاواری.

### افضل بودن امام علی (علیه السلام) بر صحابه

در بیان خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره)

خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره)<sup>(1)</sup>، این محقق و حکیم علی الاطلاق، در کتاب تجریدالاعتقاد، بیست و پنج دلیل (به طور خلاصه) در وجه افضل بودن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از صحابه بیان فرموده است.  
علامه حلی (قدس سره)<sup>(2)</sup> در باره هر یک از آن ادله توضیح کوتاهی ارائه فرموده است.

ص: 578

- 
- 1- خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره)، متولد جمادی الأولى سال 597 ه. ق در شهر طوس، متوفای ذی حجه 670 ه. ق در بغداد، مدفون در جوار حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) که طبق وصیتش، بر لوح مزارش نوشتند: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» (سوره کهف (18)، آیه 18)؛ «و سگ اصحاب کهف دستهای خود را بر آستانه غار گشوده بود».
  - 2- علامه حلی ا متولد 19 رمضان 648، متوفای 11 محرم 726 ه. ق. برای آگاهی از شرح حال و شخصیت علمی این دو بزرگوار، به مقدمه کشف المراد فی شرح تجریدالاعتقاد مراجعه شود.

عبارات خواجه نصیر (قدس سره) چنین است:

1- علی (علیه السلام) الأفضل لكثره جهاده و عظم بلائه فی وقائع النبی (صلی الله علیه و آله) بأجمعها ولم یبلغ أحد در جته فی غزاه بدر و احد و یوم الأحزاب و خیبر و حنین و غیرها.

علی (علیه السلام) افضل است به خاطر بسیاری جهادش و بزرگی و ابتلا و امتحانش در تمام جنگهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در جنگ بدر، احد، احزاب، خیبر، حنین و سایر جنگها هیچ یک از صحابه به درجه آن حضرت نرسیدند.

علامه حلی (قدس سره) در شرح این قسمت فرموده است:

جهاد علی (علیه السلام) در جنگهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) منحصر به فرد بود، در جنگ بدر که اولین جنگ مشرکان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، خدا مسلمانان را امتحان کرد، چون شمار مسلمانان بسیار کم ولی شمار مشرکان بسیار بود، در این جنگ نصف مقتولین به دست علی (علیه السلام) کشته شدند.

در جنگ احد مسلمانان فرار کردند و تنها علی (علیه السلام) استقامت کرد و زخم فراوان برداشت.

در جنگ احزاب مسلمانان از رفتن در مقابل عمرو بن عبدود سر باز زدند و تنها امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با شتاب تمام مقابل عمرو بن عبدود رفت و او را به هلاکت رساند و سرانجام به دست آن حضرت فتح حاصل شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ضربت علی (علیه السلام) در جنگ خندق افضل از عبادت جن و انس است.

در جنگ خیبر، ابوبکر و عمر با گروهی از مسلمانان رفتند و بدون نتیجه برگشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست علی (علیه السلام) داد و آن حضرت با کشتن مرحب خیبری و کندن در قلعه خیبر، فاتح و پیروز خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رسید.

در جنگ حنین مسلمانان فرار کردند، جز علی (علیه السلام) و هشت نفر دیگر و حضرت امیر (علیه السلام) ابوجرول و چهل نفر از سران لشکر مشرکان را به هلاکت

رساند و خدا به دست او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان نمود. و همچنین در سایر جنگها، علی (علیه السلام) پیشگام و یکه تاز میدانها بود، بر این اساس جهاد علی (علیه السلام) از همه بیشتر و در نتیجه ثوابش از همه افزون بود.

2- ولانہ أعلم لقوه حدسه و شده ملا- زمته للرسول (صلی الله علیه و آله) و کثره استفادته و رجعت الصحابه إلیه فی أكثر الوقایع بعد غلظهم وقال النبی (صلی الله علیه و آله) أفصاکم علی وأستند العلماء فی جمیع العلوم إلیه وأخبر هو (علیه السلام) بذلك.

خواجه نصر الدین فرموده است:

دلیل دوم بر افضل بودن علی (علیه السلام) این است که آن حضرت اعلم صحابه بود، و اعلم بودنش به خاطر قوی بودن حدس آن جناب و جدیت در ملازمت و همراهیش با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کثرت استفاده اش از رسول خدا بود.

صحابه در بسیاری از حوادث که به غلط فتوا می دادند و به شبهه مبتلا می شدند به آن حضرت مراجعه می کردند، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در قضاوت علی (علیه السلام) از همه صحابه افضل است».

همه دانشمندان، تمام دانش خود را از علی (علیه السلام) گرفته و به آن بزرگوار استناد می کردند و خودش به این مطلب خبر داد.

علامه حلی (قدس سره) در شرح این قسمت فرموده است:

این دلیل دوم است بر افضل بودن علی (علیه السلام)، زیرا آن حضرت اعلم از همه صحابه بود، و اعلم بودن، موجب افضل بودن است، و اعلم شدن آن حضرت جهات متعددی دارد، اول: شدت و قوت حدس آن حضرت (حدس در اینجا به معنای قوهای الهی است که صاحب آن، از چنان ذکاوت و ذهن مستعد و هوش سرشاری برخوردار است که به اندک توجهی، پی به کنه مطالب می برد).

دوم: ملازمت مداوم و همراهی شبانه روزی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و استفاده های فراوان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود.



سوم: از کودکی دنبال معارف و علوم بود، که گفته اند: علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است.

و بر همین اساس بود که صحابه - اعم از ابوبکر، عمر و دیگر صحابه - در مسائل مشکل به آن حضرت مراجعه می کردند، و چه بسا فتاوی غلط می دادند که آن جناب اصلاح می فرمود. (گواه آن، قضاوت های معروف آن حضرت است که جمع آوری و در اختیار همگان قرار دارد و هیچ کس نگفته و نقل نکرده است که حتی در یک مورد، آن بزرگوار به صحابه رجوع کرده باشد، و این مقام والای علمی، گواه و دلیل بر افضل بودن آن حضرت است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

علی (علیه السلام) در قضاوت از همه صحابه افضل است» و بدیهی است که قضاوت منوط به داشتن علم و دانش و بینش است. و همه دانشمندان، تمام دانش و علوم خود را ( بدون واسطه یا با واسطه از آن حضرت فرا گرفته اند و خود حضرت به این خصوصیت خبر داد و فرمود: «از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید».

3- و لقوله تعالی : «وأنفسنا»

وجه سوم بر افضل بودن علی الن آیه مباحثه است : ( فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم وأنفسنا و أنفسکم... « (1)؛ «[ای پیامبر بگو: بیاید ما پسرانمان و شما پسرانمان و ما زنانمان و شما زنانمان و ما خودمان و شما خودتان را دعوت کنیم [جمع شویم]]»..

چون به اتفاق همه مفسران، مراد از پسران در این آیه، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و از زنان، فاطمه (علیها السلام) و از خودمان (انفسنا) پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و علی (علیه السلام) است، و چون نمی شود علی ال خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد پس به منزله و مساوی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) افضل از همه بود، علی (علیه السلام) هم که مساوی و به منزله او است افضل از همه است.

ص: 581

---

1- سوره آل عمران (3)، آیه 61.

وجه چهارم که دلالت بر افضل بودن علی (علیه السلام) دارد، سخاوت بی مانند و منحصر به فرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که هیچ مال نیندوخت و حتی غذای خود و عائله اش را به مستحق می بخشید و سوره «هل اتی» در شأنش نازل گشت، و بیت المال را جاروب می زد و در جای آن نماز می خواند.

5- وکان ازهد الناس بعد النبی (صلی الله علیه و آله) .

آن حضرت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، زاهدترین مردم بود، و از متواترات است که آن جناب از ابدال بود. ( ابدال در اصطلاح عرفا، عابدان از دنیا گذشته هستند و علی (علیه السلام) سید و در رأس ابدال بود) در خوراک و لباس سخت گیر بود. عبید الله بن ابی رافع گوید: روزی نزد او شدم، کیسه مهر زده در پیش نهاده و در آن پاره های نان جو خشک و کوبیده بود و از آن تناول می کرد. گفتم: یا امیرالمؤمنین چرا بر سر ظرف غذا مهر زده ای؟ فرمود: ترسیدم این دو فرزندم روغن مخلوط آن کنند.

این زهد اختصاص به علی (علیه السلام) داشت و هیچ کس به برخی درجات زهد او نرسید، کفشش از لیف خرما بود، پیراهن و لباسش وصله دار بود، نان خورشش نمک یاسرکه بود و گاهی شیر با نان خشک میل می کرد و گوشت کم می خورد و می فرمود:

لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوانات» ؛ شکم خود را گورستان حیوانات مسازید(1)، و دنیا را سه طلاقه کرد و فرمود: «غری غیری»؛ دیگری را فریب ده.

ص: 582

---

1- قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر لحم نخورد و ذوات لحم نیاز رد در مرض موت با اجازه و دستور خادم او جوجه پا، به محضر او برد خواجه چو آن طیر کشته دید برابر اشک تاثر ز هر دو دیده بیفروخت گفت چرا شیر شرز نه نگشتی تا نتواند کست بخون کشد و خورد مرگ برای ضعیف امر طبیعی است هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

علی (علیه السلام) عابد ترین مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، نماز شب و کیفیت نوافل را از آن حضرت یاد گرفتند، دعا و مناجات با پروردگار را از آن جناب آموختند، به خاطر سجده های طولانی اش پیشانی مبارکش مانند زانوی شتر پینه بسته بود، در جنگ صفین، بین دو لشکر، در حالی که از هر طرف تیر می بارید، سجاده پهن می کرد و نماز شب می خواند. در هنگام نماز تیغه آهن از بدنش خارج کردند و آن حضرت چنان غرق مناجات با خدا بود که التفات به درد نکرد.

امام علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بردبارترین مردم بود، در برابر بی ادبان و ناسزاگویان هرگز مقابله به مثل نکرد، از دشمنان سرسخت خود چشم پوشی و عفو فرمود، در جنگ جمل از مروان بن حکم - که از سرسخت ترین دشمنانش بود - درگذشت. عبدالله پسر زبیر - که به آن حضرت بسیار دشنام می داد - اسیر شد و آن جناب او را عفو کرد، از سایر اسیران جنگ جمل درگذشت و عفو عمومی اعلام فرمود. عایشه را با بیست زن به مدینه فرستاد و از حرمت و تکریم او فروگذار نکرد.

اهل بصره را عفو فرمود، متعرض مال و زنانشان نشد، و لشکرش را از هرگونه تعرض منع فرمود.

معاویه در جنگ صفین آب را بر لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بست، حضرت آب را باز پس گرفت و هر چه اصحاب گفتند: آب را بر لشکر معاویه ببند، آن بزرگوار قبول نکرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خوش خویی از همه افراد برتر بود، تا آنجا که عمروعاص آن حضرت را به شوخ طبعی نسبت داد، معاویه با قیس بن سعد گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن (علیه السلام) را که خوش روی و چهره ای گشاده داشت و بسیار شوخ طبع بود. قیس گفت: با آن همه، چنان هیبتی داشت که همه از آن حضرت می ترسیدیم، و آن هیبت تقوا بود، نه آن هیبت که فرومایگان شام از تو می ترسند.

- و أقدمهم إيماناً.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نخستین کسی بود که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد. [تفصیل این مطلب در صفحه... به نقل از کتب اهل سنت گذشت. ]

10- و أفصحهم لساناً.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فصیح ترین و بلیغ ترین مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، چنانچه گفتند: «کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق»؛ کلام آن حضرت پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است. و ابن نباته گفت: علت و منشأ فصاحت من این است که صد خطبه از خطبه های علی (علیه السلام) را حفظ کردم، و از عبد الحمید کاتب پرسیدند این فصاحت و مهارت تو در سخن گفتن از کجاست؟

گفت: از آنجا که هفتاد خطبه علی (علیه السلام) را حفظ کردم.

11- و أسدهم رأياً.

در رأی و تدبیر استوارترین مردم بود، موقعیت و مزایای کارها را بهتر از همه می شناخت، چنانکه عمر با او مشورت کرد که آیا خود به جنگ لشکر روم و فارس همراه لشکر بروی؟ و حضرت مصلحت دید که عمر در مدینه بماند و فرمود: اگر دشمن بداند رئیس اسلام در لشکر است، بکوشد تا او را از پای درآورد و بگوید:

چنانچه رئیس را از پای درآوردیم عرب به طور کلی پراکنده شود، اما چنانچه در مرکز بماند، گویند: اگر این لشکر را بشکنیم، از مرکز لشکر دیگر فرستد.

عثمان را نیز نصیحت کرد ولی اعتنا نکرد و سرانجامش آن شد که شد.

## 12- و اکثرهم حرصا علی إقامة الحدود.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در اجرای حدود الهی از همه افراد حریص تر بود و مراعات کسی را نمی کرد و از خویشاوندی نمی اندیشید و در این امر سخت گیر و جدی بود و ملاحظه هیچ کس را نمی کرد، رفتارش با برادر خود عقیل و تندی آن حضرت با او نمونه ای از این موضوع است.

## 13- و احفظهم الكتاب العزیز

امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرآن را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حفظ کرد و در آن موقع احدی جز او حافظ قرآن نبود، و آن حضرت اول شخص بود که قرآن را جمع آوری نمود، و اکثر اهل سنت گفته اند علت تخلف علی (علیه السلام) از بیعت، برای آن بود که قرآن را جمع کند و استادان قرائت قرآن، قرائت را از آن جناب آموختند، عمر بن علا، عاصم و غیر اینها از شاگردان سلمی بودند و وی شاگرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، و هر یک از این امور سبب افضلیت آن حضرت از سایر صحابه است.

## 14- ولاخبار بالغیب.

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اخبار غیب فراوان نقل است که از سایر صحابه نقل نشده است.

در جنگ نهروان خبر از کشته شدن ذی الثدیه داد و فرمود: رسول خدا به من خبر داد که در این جنگ مردی کشته می شود که مانند زنان صاحب پستان است، و همینکه در بین کشتگان جستجو کردند، مردی را یافتند که بر دوشش غده ای

پیش از شروع به جنگ نهروان، مردی به حضرتش عرض کرد خوارج از آب گذشتند، آن جناب انکار کرد، بار دیگر گفتند: خوارج از آب گذشتند، حضرت باز انکار کرد و فرمود: محل کشته شدن آنها این سوی آب است، شخصی به نام عبدالله بن جندب در دل خود گذراند که اگر خبر علی (علیه السلام) درست نباشد من اول کسی باشم که با او قتال کنم، گوید: وقتی نزدیک خوارج رسیدیم، دیدم از نهر نگذشته اند و خبر حضرت صحیح بود، آن حضرت به من فرمود: ای عبدالله!

مطلب بر تو روشن شد؟ و در این فرموده حضرت، خبر غیبی دیگری است که از راز دل عبد الله نیز خبر داد.

همچنین از شهادت خود در ماه رمضان خبر داد. از آمدن حجاج خبر داد (که در نهج البلاغه از او به غلام ثقیف متکبر ظالم تعبیر فرمود).

از شهادت و به درخت خرما به دار آویخته شدن میثم تمار خبر داد.

از کشته شدن قنبر (که به دست حجاج با آن کیفیت دلخراش ذبح شد) خبر داد.

روزی بالای منبر فرمود: «پیش از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید، به خدا سوگند از من نپرسید از گروهی که صد نفر را گمراه کنند یا صد نفر را هدایت، مگر رئیس آنها را به شما خبر دهم. در این هنگام مردی از پای منبر برخاست و گفت:

در سر و ریش من چند دانه مو هست؟ حضرت فرمود: حبیب من مرا از این سؤال تو خبر داد و اینکه بر هر موی تو فرشته ای است که تو را لعنت می کند و شیطانی است که گمراهت می سازد، و در خانه تو گوساله ای است که پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خواهد کشت. (و چون واقعه کربلا پیش آمد او متولی قتل گشت) و روایات در باب خبرهای غیبی حضرت امیر (علیه السلام) بیش از آن است که بتوان شماره کرد.

حضرت امیر (علیہ السلام) مستجاب الدعوه بود و صحابه چنین نبودند.

بر بسر بن ارطاه نفرین کرد که خدایا! عقل را از او بستان تا برای او دینی و عملی نماند که مستحق ثواب تو شود، و سر مردی ستمگر و بی رحم بود و جنایات دلخراش مرتکب شد، از جمله سر دو فرزند کوچک ابن عباس را چندان بر دیوار کوبید که مغزشان متلاشی گشت.

نیز مردی برای معاویه جاسوسی می کرد، حضرت به او فرمود: جاسوسی مکن، او منکر شد، آن جناب نفرین کرد که اگر دروغ می گویی ناپینا شوی، یک هفته نگذشت که آن مرد ناپینا شد.

همچنین برای غدیر خم، از دوازده نفر طلب شهادت کرد، از جمله آنها انس بود، گفت: یا امیرالمؤمنین من پیر شده ام و فراموش کرده ام، آن حضرت فرمود:

خدایا اگر انس دروغ می گوید، او را به بیماری برص مبتلا کن، در جایی که عمامه او آن را نپوشاند، و چنین شد، و غیر اینها از دعاهای آن حضرت

16- و ظهور المعجزات منه.

از آن حضرت معجزات بسیاری دیده شد که برخی از آنها گذشت و تفصیل آنها در کتب تاریخی ثبت و ضبط است.

17- واختصاصه بالقرابه.

حضرت امیر (علیہ السلام) نزدیک ترین مردم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، از طرف پدر و مادر هاشمی بود، که این خود موجب افضل بودن است.

18 - و الأخوه.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان صحابه برادری برقرار کرد، هر کس را با مانندش برادر نمود،

جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که فرمود: «انت اخی»؛ تو برادر منی. و این موضوع بیانگر آن است که علی (علیه السلام) مانند ندارد جز پیامبر (صلی الله علیه و آله) و افضلیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) افضلیت علی (علیه السلام) است.

19 - و وجوب المحبه.

محبت و دوستی علی (علیه السلام) واجب است ولی دوستی احدی از صحابه واجب نیست. خداوند متعال فرموده است: (قل لا أسئلكم علیه أجرأ إلا - الموده فی القربى) (1)؛ (ای پیامبر به مردم بگو که من بر رسالت خود مزدی نمی خواهم مگر دوست داشتن خویشانم.

و علی (علیه السلام) اصل و ریشه ذوی القربی بود، و هیچ یک از صحابه چنین فضیلتی را نداشتند.

20- و الأنصره.

هیچ یک از صحابه مانند علی (علیه السلام) یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکرد، و این امر از بدیهیات است که از هنگام کودکی همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در ليله المییت جان خود را نثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد، در تمام جنگها پیشتاز و از رسول خدا دفاع و مشرکان را که قصد قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را داشتند از آن حضرت دور کرد، و به اتفاق مفسران، مراد از (صالح المؤمنین) در این آیه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است :

(فإن الله هو مولاة و جبرئیل و صالح المؤمنین) (2)

خدا و جبرئیل و صالح مؤمنان یار اویند.

ص: 588

---

1- سوره شوری (42)، آیه 23.

2- سوره تحریم (66)، آیه 4.



علی (علیه السلام) مساوی و هم سنگ انبیا (علیهم السلام) است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس خواهد نظر کند به آدم در علمش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در حکمش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش، پس نظر کند به علی بن ابی طالب. (این روایت را بیهقی نقل کرده است و وقتی انبیاء گذشته افضل از صحابه بودند، بالضروره، مساوی با آنها نیز افضل است.

22- و خیر الطیر و المنزله والغدیر و غیرها.

وجه بیست و دوم از وجوه تفضیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایات ذیل است که شیعه و اهل تسنن آنها را نقل کرده اند که چنین است:

الف - روایت معروف به «طیر مشوی» که برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرغی بریان کردند، وقتی جلوی آن حضرت گذاردند، دعا کرد «بار پروردگارا دوست ترین خلق خود را نزد من آور تا این مرغ را با هم بخوریم» و علی (علیه السلام) آمد، این روایت را انس و سعد بن ابی وقاص و ابورافع و ابن عباس نقل کرده اند و از دانشمندان اهل سنت، ابو جعفر اسکافی و ابوعبدالله بصری از رؤسای معتزله در تفضیل علی (علیه السلام) به این روایت استناد و تمسک کرده اند، این روایت میان صحابه معروف و احدی آن را انکار نکرده و متواتر است.

ب - روایت منزلت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا علی! تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» و همان گونه که هارون پس از موسی افضل بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) افضل است.

ج - حدیث غدیر خم است [که معروف و همه از آن آگاهند.

د. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: خدا از بالا بر این مردم نظری افکند و پدر تو را برگزید و او را پیامبر قرار داد و دیگر بار نظر کرد و شوهر تو را برگزید.

ه - عایشه گفت: روزی علی (علیه السلام) به خانه آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این سید عرب است، من گفتم: پدر و مادرم فدایت، آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید همه جهانم و علی سید عرب است.

و - از انس روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره علی (علیه السلام) فرمود: برادر من و وزیر من و بهترین شخص که پس از خود می گذارم و دین مرا ادا می کند و وعده مرا وفا می نماید علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

ز - مردی از عایشه پرسید: چه شد که جنگ جمل را راه انداختی؟ گفت:

قضای الهی بود، پرسید: علی چگونه بود؟ گفت: علی (علیه السلام) محبوبترین مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شوهر محبوبترین مردم نزد وی بود.

ح - از ابن مسعود روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی بهترین مردم است و هر کس قبول نکند کافر است.

ط - از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: افضل امت من علی بن ابی طالب است.

23 - ولانتفاء سبق کفره.

حضرت امیر (علیه السلام) هرگز کافر نبود، ولی صحابه سالها کافر و بت پرستی کردند و بدیهی است، آن کس که هرگز به کفر آلوده نشده، افضل از کسانی است که مدتی را به کفر و بت پرستی گذراندند.

ص: 590

فایده هایی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاصل شد، از احدی از ص حابه حاصل نشد، در جنگها فتح به پیشگامی و استقامت آن حضرت حاصل شد، خطبه ها و موعظه ها و راه خداشناسی، راه کشورداری (در عهدنامه مالک اشتر) راه ریاضت و عدالت و مردم داری، و قضاوت و تهذیب نفس و شب زنده داری و عفو و بخشش یاد دادن، و علوم فقه و تفسیر و ادبیات آموختن و شاگردانی مثل ابن عباس تربیت کردن و... اینها فواید بی شماری است که از وجود آن حضرت سرچشمه گرفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بهترین مردم کسی است که نفعش برای مردم بیشتر باشد.

25- و تمیزه بالکمالات النفسانیه والبدنیه والخارجیه .

امتیاز امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دیگران به کمالات نفسانی و بدنی و خارجی است و اینها وجه افضلیت آن حضرت بر سایرین است. کمالات سه قسم است: 1- نفسانی (که مربوط به روح است)، 2- بدنی (که مربوط به جسم است)، 3- خارجی (که مربوط به نسب و پدر، مادر، فرزند و خویشان است).

کمالات نفسانی و روحانی حضرت امیر (علیه السلام) بی مانند بود. مثل علم، زهد، شجاعت، سخاوت، عفو، محسن لقی و غیر اینها - و هیچ یک از صحابه به پایه او نرسیده و حتی صد یک آنچه را او داشت، نداشتند.

کمالات بدنی و جسمانی حضرت امیر (علیه السلام) نیز منحصر به فرد بود، چنانچه گفته اند: در میدان نبرد هیچ گاه شمشیرش خطا نرفت و به هر کس شمشیر می زد نیاز به ضربت دیگر نداشت (با یک ضربت طرف را به هلاکت می رساند).

در خیبر را یک تنه بر کند، در حالی که هفتاد نفر از حمل آن عاجز بودند و این در حالی بود که آن حضرت غذا کم می خورد، و غذاهای سخت و درشت - مثل نان خشک - میل می کرد و لباسهای زبر و خشن می پوشید، و بسیار روزه می گرفت و ملازم عبادات و نوافل شبانه روزی بود.

کمالات خارجی حضرت امیر (علیه السلام) بی نظیر بود و احدی همانند آن جناب وجود نداشت، نسبش از همه کس شریف تر بود، پدر و مادرش هر دو هاشمی بودند، پسر عمش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود، همسرش فاطمه زهرا (علیها السلام) سیده نساء و بهترین زنان عالم بود، و عثمان گرچه دختر پیامبر او را داشت، اما فاطمه علی به اتفاق مسلمانان افضل بود، چنانکه هرگاه فاطمه عالی بر پدرش وارد می شد، آن حضرت برای او برمی خاست، و فرمود: بهترین زنان بهشت چهار نفرند و یکی از آنها فاطمه (علیها السلام) را شمرد.

از جهت فرزند، کسی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) نبود، فرزندان چون حسن \$\$\$ حسین (علیه السلام)، دو امام و سید جوانان اهل بهشت و دوستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به آنها به درجه ای بود که خم می شد تا سوارش شوند، و هر یک از این دو امام فرزندان آوردند که در عبادت، علم، کمالات، سرآمد انسانها بودند، امام حسن (علیه السلام) فرزندان آورد مانند حسن مثنی، و مثلث و عبدالله بن حسن و نفس زکیه و غیر ایشان، و امام حسین (علیه السلام) نیز فرزندان آورد مانند زین العابدین (علیه السلام) و باقرالعلوم (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و کاظم و رضا و جواد و هادی و عسکری و بقیه الله صلوات الله و سلامه علیهم.

این بزرگواران از علم و اخلاق و زهد و صفات پسندیده، چندان میان مردم نشر دادند که بزرگان به خدمت آنها فخر می کردند، ابو یزید بسطامی فخر می کرد که درب خانه امام جعفر صادق (علیه السلام) سقا بود، معروف کرخی به دست حضرت

رضا (علیه السلام) مسلمان شد و دربان خانه آن حضرت بود تا از دنیا رفت و اکثر بزرگان به ارتباط با آن بزرگواران فخر می کردند، من جمله، از مالک مسأله ای پرسیدند، پاسخ نداد، علت را پرسیدند، گفت: علم را از جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) می گرفتم و می گیرم، هرگاه نزد او می رفتم تا علم بیاموزم، برمی خاست و بهترین لباسش را می پوشید و عطر می زد و در بالای مجلس می نشست و حمد خدا میگفت و چیزی به من می آموخت، همچنین استفاده ابوحنیفه از آن حضرت ظاهر است و برهان نمی خواهد، و این فضایل برای هیچ یک از صحابه اتفاق نیفتاد، پس آن حضرت از همه افضل است. (1)

پایان آنچه را که خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره) در کتاب «تجریدالاعتقاد» و شارح آن علامه حلی (قدس سره)، در وجه افضل بودن حضرت امیر (علیه السلام) بیان فرموده بودند که آنها را ترجمه و گاه تلخیص نمودم، و چون آدرس روایات را متعرض نشده بودند، حقیر هم متعرض نشدم.

1- ها علی بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

2- عله الکون ولولاه لما

کان العالم عین و اثر

3- وله ابدع ماتعقله

من عقول و نفوس و صور

4- فلک فی فلک قیه نجوم

صدف فی صدف فیه درر

5 مار می رمیه إلا و کفی

ما غزا غزوه إلا وظفر

6- أعمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر

7- اسدالله إذا صال و صاح

أبو الأیتام إذا جاد و بر

8- حبه مبدء خلد و نعم

---

1- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، چاپخانه قم، ص 229 تا 249.

9- هوفى الكلى امام الكلى

من أبوبكر ومن كان عمر؟

10- لیس من اذنب یوما بامام

کیف من اشرک دهرا وکفر؟

11- کل من مات ولم یعرفه

موتہ مؤت حمار وبقر

12- خصمه ابغضه الله و لو

حمدالله و اثنى و شکر

1- بدان که علی بشر است، اما چگونه بشری؟ بشری است که آثار قدرت پروردگارش در وجود او آشکار و نمایان شده است.

2- آن حضرت علت غائی آفرینش است که اگر او نبود برای عالم واقعیت و اثری نبود. ( خداوند به خاطر او عالم را به وجود آورده است)

3- و آنچه را که تو از عالم عقول و نفوس و صور (عواالم سه گانه خلقت که در طول هم قرار گرفته و عبارتند از: عالم عقل و مثال و ماده) تعقل و اندیشه کنی برای وجود او ابداع شده اند.

4- فلکی است در داخل فلکی و دارای ستارگان است و صدفی است در داخل صدفی و دارای گوهرهای درخشانی است ( آن حضرت محاط در اوصاف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و ائمه دیگر هم از وجود او پدید آمده اند).

5- تیری نینداخت جز این که آن تیر برای هلاک دشمن کافی شد و به جنگی وارد نشد جز این که از آن پیروز درآمد.

6- تمام شمشیر کشان هنگام مقابله با او ( برای این که عرض اندام نکنند از ترس وی) شمشیر خود را غلاف می کردند.

7- هنگامی که حمله می کرد و صیحه می زد شیر خدا بود و در موقع بخشش و احسان پدر یتیمان بود.

محبت و دوستی آن حضرت سرچشمه بهشت و نعمتهای بهشت است و دشمنی او منشاء آتش دوزخ و جهنم است.

9- او در تمام عالم پیشوای همه پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است ابوبکر و عمر کیستند که با او لاف برابری زنند؟

10- کسی که یک روز هم مرتکب گناه شود شایسته امامت نیست پس چگونه شایسته آن مقام باشد کسی که یک عمر در شرک و کفر بوده است (امام باید معصوم و منتخب از جانب خدا باشد).

11- کسی که مرد و او را نشناخت مرگ او مانند مرگ خر و گاو است. (مانند زمان جاهلیت مرده و این سخن اشاره است به حدیث: من مات ولم يعرف إمام زمانه....).

12- دشمن آن حضرت مبعوض خدا است اگر چه خدا را ستایش کند و ثنا گوید و سپاسگزار باشد.

### سخنان ابن ابی الحدید در باره افضل بودن حضرت امیر (علیه السلام)

در اینجا مناسب دیدم برخی سخنان ابن ابی الحدید معتزلی شافعی - شارح نهج البلاغه - را که در باره فضائل و مناقب و افضل بودن حضرت امیر (علیه السلام) بر ابوبکر و سایر صحابه گفته است بیاورم.

در خطبه کتاب گفته است:

الحمد لله الواحد العدل، الحمد لله الذي تفرّد بالكمال... وقدم المفضول على الأفضل...؛

حمد خدا را که مفضول [یعنی: غیر برتر را بر افضل مقدم داشت.

ابن ابی الحدید سنی، این عالم بزرگ اهل سنت در ابتدای کتابش تصریح کرده و اعتراف نموده است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) افضل از خلفای سه گانه - ابوبکر،

ص: 595



عمر و عثمان - است، و اعتقاد خود را به طور روشن و واضح بیان کرده و گفته است: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بسیاری عبادت و ثواب و صفات پسندیده از سایر صحابه افضل و برتر است تا آنکه گفته است:

اعتقاد ما همان است که بزرگان ما از علمای بغداد، بدان معتقد بودند و آن عبارت از این است که علی (علیه السلام) از تمامی خلفا افضل و به تمام معنای کلمه از همگان برتر و والاتر است..(1)

سپس تصریح کرده است که لشکر جمل تمام جهنمی و از اهل دوزخند مگر طلحه و زبیر و عایشه که توبه کردند.(2)

نیز گفته است: لشکر شام که در صفین با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جنگ کردند تمام جهنمی و در آتشند، و فرقی بین رؤساء و پیروان آنها نیست.

(و اما عسکر الشام بصفین فانهم هالکون کلهم عند أصحابنا، لایحکم لاحد منهم إلا

ص: 596

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 3.
  - 2- باید از آقای ابن ابی الحدید سؤال کرد که طلحه و زبیر کجا و در چه زمانی توبه کردند؟ آنها که در همان جنگ کشته شدند. (به شرحی که در ص 397 کتاب چهارده معصوم (علیهم السلام) و ص 400 همین کتاب نقل کرده ام. و عایشه نیز تا پایان عمر دست از دشمنی حضرت امیر (علیه السلام) برنداشت. (به کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» نوشته علامه عسکری مراجعه شود) و از او ندامت و پشیمانی شنیده و ثابت نشد، بعلاوه، این سه نفر بدون اینکه بیعت امام بر گردنشان باشد، از دنیا رفتند و طبق روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من مات ولا إمام له مات میتة جاهلیة» صحیح مسلم در کتاب الاماره، باب وجوب ملازمه جماعه المسلمین، ص 996، ح 1851، چهار روایت بانه سند و با تعبیرهای مختلف این روایت را نقل کرده است. همچنین (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 266 و ریاض الصالحین نووی شافعی، ص 164) این روایت را آورده اند. باید بگویند این سه نفر نیز مثل سایر لشکر عایشه که کشته شدند، به مرگ جاهلیت مرده اند. در رابطه با ادعای توبه عایشه و سجده او در شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و گریه او از واقعه جنگ جمل، به صفحه 405 و 513 مراجعه شود.

بالنار لإصرارهم على البغى وموتهم عليه رؤساؤهم وأتباع جميعا» (1).

و گفته است: خوارج نیز همگی اهل جهنم اند. (2)

ابن ابی الحدید پس از نقل نسب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بیان برخی فضائل آن حضرت پرداخته و چنین گفته است:

فضائل علی (علیه السلام) از چنان عظمت و شهرتی برخوردار است که تنگ نظری است اگر کسی بخواهد آنها را آن گونه که بوده است نقل کند یا به شرح آن بپردازد.

سپس گفته است :

ای علی (علیه السلام) وقتی سخن از فضائل تو میگویم، خود را همانند کسی می بینم که از روشنی روز و درخشندگی ماه سخن بگوید.

مطلب بر هیچ کس پوشیده نیست و اطمینان دارم که در فضائل تو تا هر جا پیش بروم، به انتهای آن نخواهم رسید و مهر عجز و ناتوانی بر پیشانی ام زده خواهد شد. بدین جهت لب از ستایش تو فرو بستم و زبان به دعا کردن در حق تو گشودم و فضائل تو را به اطلاعات وسیعی که مردم از تو دارند واگذاشتم.

آری، من چه بگویم در باره شخصیتی که دشمنان و مخالفین نتوانستند مناقش را انکار کنند یا آن را پنهان نمایند و همه لب به ستایش او گشودند.

بنی امیه بر قلمرو جهان اسلام تسلط یافتند و شرق و غرب آن را زیر فرمان خود در آوردند. آنها تمام نیرنگ ها را برای خاموش کردن نور علی (علیه السلام) و تحریک مردم بر دشمنی او و بستن تهمت های ناروا به او، به کار بستند. در تمام منبرها به او ناسزا گفتند. دوستان و ستایشگرانی او را تهدید کردند، به

ص: 597

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 4.

2- همان.

زندان انداختند و حتی کشتند. از نقل هر روایتی که متضمن فضیلت و منقبتی از آن حضرت بود، جلوگیری کردند. مردم را از نامگذاری فرزندانشان به نام آن جناب برحذر داشتند.

اما همه این تلاشها نتیجه ای جز عظمت و بزرگی او نداشت و او همانند عطری بود که هر چه پنهانش کنند بوی آن فضا را عطرآگین می کند یا همانند خورشیدی بود که با دست بشر قابل پنهان ساختن نیست و همانند روشنایی روز که اگر چشمی آن را نبیند، هزاران چشم دیگر او را می بینند.

من چه بگویم در باره بزرگ مردی که تمام فضائل انسانی به او منسوب و هر فرقه ای به او منتهی می شود و هر طایفه ای او را سرسلسله خود می داند. او سرچشمه تمام فضائل و پیشقدم در همه مکارم است.

او پیشوای انسانهای شایسته و رهبر و راهنمای نیکبها و پاکبها است. هر کس بعد از او به درجه ای از فضیلت رسیده، آن را از وی گرفته و به او اقتدا کرده و از رهنمودهای او بهره برده است.

### **برخی فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به نقل ابن ابی الحدید**

1- خداشناسی: بدون تردید، شریف ترین دانش ها، دانش خداشناسی است، زیرا ارزش و اعتبار هر علمی، بسته به ارزش چیزی است که از آن بحث می شود و چون خداوند برترین و والاترین است، علم خداشناسی نیز شریف ترین علمها است.

دانش خداشناسی از علی (علیه السلام) آغاز شد و از سخنان او بهره برداری شد و از رهنمودهای او توسعه یافت، زیرا معتزلی ها که پیروان توحید و عدل و در این امر صاحب نظرند، همه شاگردان علی (علیه السلام) هستند، زیرا رهبر آنها «واصل بن عطا»

شاگرد «ابوهاشم عبدالله»، پسر «محمد ابن حنفیه» و او شاگرد پدرش «محمد حنفیه» و او هم دانش خود را از پدرش علی (علیه السلام) آموخته بود.

اما اشعریان، همه شاگردان ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابوبشر اشعری بوده، و او شاگرد «ابوعلی جبائی» و او یکی از مشایخ معتزله است. بنابراین اشعریان در آخر کار به استاد و آموزگار معتزلیان که کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیست منتهی می شوند.

اما امامیه و زیدیه که نیازی به توضیح نیست و آنها هر چه دارند از امام و مولای خود علی (علیه السلام) دارند.

2 - فقه و مسائل شرعی: یکی دیگر از دانش ها، علم فقه است و علی (علیه السلام) اصل و اساس و سرچشمه آن است. هر فقیهی در اسلام، شاگرد او و ریزه خوار سفره گسترده او است.

شاگردان ابوحنیفه، از قبیل ابویوسف و محمد و دیگران، دانش خود را از ابوحنیفه آموختند و شافعی «رهبر فرقه شافعیان» هم شاگرد محمد بن الحسن است. بنابراین فقه او هم به ابوحنیفه منتهی می شود.

اما احمد بن حنبل، شاگرد شافعی است و بنابراین فقه او هم به ابوحنیفه منتهی می شود و ابوحنیفه شاگرد جعفر بن محمد (علیه السلام) است و او نیز از پدرش محمد بن علی و پدران خود تا علی (علیه السلام).

و اما مالک بن انس «رهبر فرقه مالکیان» شاگرد ربیعہ الرأی و او شاگرد عکرمه و او شاگرد عبدالله بن عباس و او هم پرورش یافته مکتب علی (علیه السلام) است.

از طریق دیگر هم می توان این ارتباط را بیان کرد که شافعی شاگرد مالک و مالک هم به طوری که قبلاً گفتیم از ریزه خواران علم علی (علیه السلام) بوده است. (این

وضع چهار فرقه اهل سنت است که فقه آنها به علی (علیه السلام) منتهی می شود.

اما فقه شیعه که بازگشت آن به علی (علیه السلام) روشن است و نیازی به توضیح نیست.

در میان اصحاب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، عمر بن خطاب و ابن عباس که بهره ای از فقه داشتند، هر دو شاگردان علی (علیه السلام) بودند. اما شاگردی ابن عباس که مطلبی است روشن و اما عمر، همه می دانند که او در بسیاری از مسائل مشکل که او و دیگران از حل آن عاجز می ماندند، به آن حضرت مراجعه می کردند و عمر مکرر می گفت: «لولا علی لهلك عمر»؛ اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.

و گاهی می گفت: «لابقیت لمعضله لیس لها أبو الحسن»؛ من زنده نمانم در مقابل مشکلی که علی برای حل آن حضور نداشته باشد.

او می گفت: «لا یفتین أحد فی المسجد و علی حاضر»؛ در مسجد هیچ کس حق ندارد با حضور علی فتوا بدهد و در مسئله ای اظهار نظر کند.

و این سخن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را شیعه و سنی روایت کرده اند که فرمود:

«اقضاکم علی»؛ یعنی: در امر قضاوت، علی از همه والاتر است. و قضاوت از فقه جدا نیست و به استناد این روایت، علی (علیه السلام) فقیه ترین افراد امت است.

همه محدثان روایت کرده اند که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، علی را برای قضاوت به یمن اعزام کرد و در هنگام تودیع در حق او دعا کرد و گفت: «اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه»؛ خداوندا! قلب علی را برای «فهم احکام دینت» و زبانش را «در راه بیان احکام» ثابت و مستحکم بدار.

علی (علیه السلام) می گوید: در اثر دعای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن به بعد در قضاوت بین مردم، هرگز دچار شک و تردید نشدم.

او بود که در ماجرای زنی که شش ماه پس از حمل، نوزاد خود را به دنیا آورده بود و همچنین در باره زن حامله ای که مرتکب زنا شده بود، قضاوت کرد.

مؤلف: ابن ابی الحدید در این مورد، برای رعایت اختصار، به این قضاوت‌های حیرت‌انگیز و اعجاز‌آمیز، به اشاره‌ای اکتفا کرده و اصل ماجرا، طبق نقل قرطبی که از علمای معروف اهل سنت است، در تفسیر خود، جلد 16، صفحه 193، در ذیل آیه شریفه: (و حمله و فصاله ثلاثون شهرا) بدین شرح است:

در زمان خلافت عثمان، زنی را آوردند که شش ماهه فرزندش را به دنیا آورده بود و متهم بود که مرتکب زنا شده و بچه، از همسر شرعی او نیست.

عثمان تصمیم گرفت حد زنا را در باره او اجرا کند، علی (علیه السلام) به او فرمود: تو چنین حقی نداری، زیرا قرآن کریم حداقل دوران بارداری را شش ماه دانسته و می‌فرماید: (و حمله و فصاله ثلاثون شهرا) دوران بارداری و شیرخوارگی سی ماه است.

و در آیه دیگر می‌فرماید: (والوالدات یرضعن أولادهن حولین کاملین) [\(1\)](#)

مادران، دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند.

با در نظر گرفتن این دو آیه، وقتی دوران شیرخوارگی را که بیست و چهار ماه تعیین شده، از سی ماه خارج کنیم، به دست می‌آید که حداقل دوران حمل، شش ماه است و این زن از این تهمت میرا است.

و در نقلی دیگر ماجرای زن حامله که مرتکب زنا شده بود چنین است:

حضرت امیر (علیه السلام) جمعی را دید که زنی را با خود می‌بردند. پرسید: ماجرای این زن چیست؟ گفتند: عمر دستور داده سنگسار شود. علی (علیه السلام) آن زن را برگردانید و به عمر فرمود: اگر تو اجازه اعدام این زن را داری، اجازه قتل کودکی را که در رحم او است، نداری. و به نظر می‌رسد که برای گرفتن

ص: 601

اعتراف، او را تهدید کرده ای؟ عمر گفت: آری چنین بوده است. فرمود: آیا نشنیدی که پیغمبر اکرم 9 فرمود: لا حد علی معترف بعد البلاء؛ کسی که با شکنجه و تهدید به جرمی اعتراف کند، حد بر او جاری نمی شود.

عمر دستور آزادی او را صادر کرد و گفت: «عجزت النساء أن تلدن مثل علی بن ابی طالب، لولا علی لهلك عمر»؛ زنان جهان از آوردن فرزندی مانند علی بن ابی طالب ناتوانند، اگر علی نبود، عمر به هلاکت افتاده بود.

ابن ابی الحدید سپس به بحث اصلی باز می گردد و می نویسد:

3- علم تفسیر قرآن: یکی از علوم، علم تفسیر قرآن است که این علم را مردم از علی (علیه السلام) آموختند و اگر به کتب تفسیر مراجعه شود، این مطلب به خوبی آشکار می گردد، زیرا اکثر مسائل مربوط به تفسیر قرآن از آن حضرت یا از عبدالله بن عباس است و حال ابن عباس بر کسی پوشیده نیست که ملازم آن حضرت و شاگرد تمام وقت آن جناب بود و وقتی از ابن عباس پرسیدند: علم تو با علم پسر عمت علی (علیه السلام)، چه نسبتی دارد؟ گفت: نسبت یک قطره باران به اقیانوس کبیر.

4- علم طریقت: یکی دیگر از علوم، علم طریقت و حقیقت است و پیشوایان این علم و رهبران عرفان و تصوف، در تمام کشورهای اسلامی، مشایخ و پیشوایان خود را می شمارند تا به علی (علیه السلام) می رسند و او را سرسلسله خود می دانند و این مطلبی است که مشاهیر عرفا از قبیل: شبلی، جنید، سری، بایزید بسطامی، معروف کرخی و دیگران به آن تصریح کرده اند و خرقة ای که همیشه و تا امروز شعار آنان بوده است، آن را با سندهای متصل، به آن حضرت می رسانند.

5- علم نحو و عربیت: یکی دیگر از علوم، علم نحو و عربیت است. همه می دانند

که آن حضرت این علم را ابداع و پایه گذاری کرد و اصول آن را به ابوالاسود دوئلی آموخت و وی را به تنظیم این امور مأمور کرد و اصول آن چنین بود:

کلمات لغت عرب به سه گونه است: اسم، فعل و حرف.

و دیگر آن که: کلمه بر دو قسم است: معرفه و نکره.

و اقسام اعراب چهار است: رفع، نصب، جر و جزم.

و این تقسیم بندی ها و رهنمودها چیزی است که باید از معجزات آن حضرت دانست، زیرا بشر عادی قادر بر این تقسیم بندی کامل و استنباط این ضوابط حیرت آور نیست.

گذشته از علوم و دانشها، اگر خصائص اخلاقی و فضائل نفسانی و دینی را مورد توجه قرار دهیم، علی (علیه السلام) را در عالی ترین مقام ها و مرتفع ترین موقعیت ها خواهیم یافت.

6 - شجاعت: علی (علیه السلام) از چنان شجاعتی برخوردار بود که نام شجاعان پیشین را از یاد برد و شجاعان بعد از خود را نیز به دست فراموشی سپرد. جایگاه او در صحنه های نبرد به گونه ای بود که تا روز قیامت ضرب المثل خواهد بود. او از هیچ میدان جنگی رو برنگرداند و از هیچ جنگجویی، ترس به دل راه نداد. با هیچ پهلوانی رو به رو نشد، مگر اینکه او را از پا درآورد و هیچ ضربه ای فرو نیاورد که احتیاج به ضربه دیگر باشد. در حدیث آمده که ضربه های او همیشه فرد بود.

روزی که در صفین، معاویه را به مبارزه طلبید تا با کشته شدن یکی از آن دو، مردم آسوده شوند، عمرو بن عاص گفت: ای معاویه! علی سخن به انصاف می گوید، آن را بپذیر. معاویه گفت: ای عمرو، از روزی که دست دوستی به من دادی، خائنانه سخن نگفتی مگر امروز. آیا مرا به جنگ با علی تشویق می کنی با



اینکه میدانی او شجاع پولادین و بی همتا است. گمان می کنم هوس فرمانروایی شام به سرت افتاده که با مرگ من به آن برسی.

جنگجویان عرب افتخار می کردند که در میدان جنگ با علی (علیه السلام) رو به رو شده اند. کسانی که به دست او کشته شدند، بستگانشان افتخار می کردند که آنها به دست علی (علیه السلام) کشته شدند.

خواهر عمرو بن عبدود - که در جنگ خندق با شمشیر علی (علیه السلام) از پا درآمد - در مرثیه برادرش گفت :

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله

بکیته أبدأ ما دمت فی الأبد

لکن قاتله من لانظیر له

وکان یدعی أبوه بیضه البلد

روزی معاویه از خواب بیدار شد و عبدالله بن زبیر را پایین پای خود نشسته دید. عبدالله به شوخی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر می خواستم تو را بکشم می توانستم! معاویه گفت: گویا خیلی شجاع شده ای؟ عبدالله گفت: چگونه شجاعت مرا انکار می کنی در حالی که من در میدان جنگ، برابر علی بن ابی طالب قرار گرفتم. معاویه گفت: اگر چنین کرده بودی، تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش برای کشتن دیگران آزاد بود.

خلاصه سخن آنکه: همه شجاعان عالم، درس شجاعت را از او آموخته اند و تنها اوست که در شرق و غرب عالم، کوس شجاعت به نام او نواخته می شود.

اما نیروی بدنی و توانایی جسمی او، ضرب المثل مسلمانان است. ابن قتیبه در کتاب خود «المعارف» می نویسد: علی (علیه السلام) با هیچ قهرمانی رو به رو نشد مگر اینکه او را از پا دارآود و او بود که درب قلعه خیبر را از جا کند و به گوشه ای انداخت و بعد از آن، گروهی از مردم جمع شدند که آن را حرکت بدهند، نتوانستند.

او بود که بت معروف «هبل» را که بسیار بزرگ و سنگین بود از قسمتهای بالای کعبه کند و به زیر افکند. او بود که در دوران خلافتش، وقتی با سپاه خود به سوی صفین رهسپار بود، سنگی بسیار بزرگ را از روی چشمه آب برداشت و سپاه خود را آب داد و سپس سنگ را در جای خود قرار داد و لشکریانش خواستند آن سنگ را بردارند، نتوانستند.

7- جود و سخاوت: سخاوت و جود علی (علیه السلام) مطلبی نیست که احتیاج به توضیح داشته باشد. خود روزه می گرفت و با گرسنگی می ساخت و غذای خود را به گرسنگان می خوراند و در شأن او این آیه مبارکه نازل شد: (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیم و أسیرا\* إنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا) (1)؛ «و غذای خود را در عین دوست داشتش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق میکنند و میگویند ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام میکنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم»

همچنین مفسرین روایت کرده اند که علی (علیه السلام) فقط چهار درهم داشت. یک درهم آن را شبانه و درهم دیگر را در روز و درهم سومی را پنهان و چهارمین درهم را آشکارا در راه خدا صدقه داد و در این مورد این آیه شریفه نازل شد:

(الذین ینفقون أموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیه)؛ (2) «کسانی که اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می کنند».

و روایت شده که در نخلستانی متعلق به طایفه ای از یهود، آبیاری می کرد، به حدی که دستهایش پینه بسته بود و مزد خود را به مسلمانان نیازمند صدقه می داد

ص: 605

---

1- سوره دهر (انسان)، (76)، آیه 9 و 10.

2- سوره بقره (2)، آیه 274

و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست.

شعبی در باره علی (علیه السلام) گفت: او سخی ترین مردم بود و همان طبیعتی را داشت که خداوند دوست دارد.

او هرگز سائلی را محروم نکرد و «نه» نگفت.

معاویه بن ابی سفیان، آن دشمن کینه توز که همواره در بدنام کردن علی (علیه السلام) کوشا بود، روزی محفن بن بو محفن ضبی بر او وارد شد. معاویه پرسید: از کجا می آیی؟ او برای خوش آمد معاویه گفت: از نزد بخیل ترین مردم، یعنی علی بن ابی طالب آمده‌ام. معاویه گفت: وای بر تو، چگونه می گویی علی بخیل ترین مردم است در حالی که اگر انباری از گاه و انباری از طلا داشته باشد، اول انبار طلا را انفاق می کند و سپس انبار گاه را؟!!

او بود که اموال بیت المال را تا دینار آخر، بین صاحبان حق تقسیم کرد و سپس کف آن را جاروزد و در آن، به نماز ایستاد.

او بود که به سکه های طلا و نقره گفت: بروید و دیگران را فریب دهید که علی فریب شما را نمی خورد.

او بود که پس از شهادت، ارثی برای خانواده خود به جای نگذاشت، در حالی که تمام قلمرو جهان اسلام، جز منطقه شام، در اختیار او بود.

8 - بزرگواری، عفو و اغماض: اما بزرگواری و بردباری و عفو و اغماض، علی (علیه السلام) از همه مردم در مقابل لغزشها، بردبارتر و با گذشت تر بود.

در جنگ جمل، روشی در پیش گرفت که صحت سخن ما را به اثبات می رساند، او بر مروان بن حکم که دشمن ترین دشمنان او بود، دست یافت و او را بخشید.

عبدالله بن زبیر آشکارا به آن حضرت دشنام میداد و ناسزا می گفت و در جنگ بصره، در حضور مردم سخنرانی کرد و سخت به آن حضرت دشنام داد.

علی (علیه السلام) می گفت: زبیر همواره یکی از خاندان ما بود تا روزی که پسرش عبدالله بزرگ شد و پدرش را از ما جدا کرد.

در جنگ جمل، عبدالله اسیر شد، وقتی او را به حضور آن حضرت آوردند، از او گذشت و فرمود: برو، دیگر تو را نبینم. غیر از این جمله چیزی به او نگفت.

بعد از جنگ جمل بر سعید بن عاص که از دشمنانش بود در مکه دست یافت، روی خود را از او برگردانید و چیزی به او نگفت.

دشمنی عایشه و آشوبهایی که بر ضد علی (علیه السلام) بر پا کرد و فتنه و فساد که در راه خلافت آن حضرت به راه انداخت بر کسی پوشیده نیست ولی وقتی در پایان جنگ جمل، بر او دست یافت، وی را احترام کرد و بیست زن از زنان قبیله عبدالقیس را که به دستور آن حضرت لباس مردانه پوشیده بودند و عمامه بر سر بسته بودند، همراه او کرد تا وی را به مدینه برسانند. عایشه در بین راه، نسبت به آن حضرت سخنان ناروا بر زبان می راند و می گفت: علی با این سربازان و سپاهسانی که بر من گماشت، حرمت مرا خدشه دار کرد، ولی وقتی به مدینه رسیدند، لباسهای مردانه و آلات جنگی را از خود دور کردند و به عایشه گفتند:

ببین ما هم مثل تو زنانی هستیم که برای حفظ تو لباس مردانه پوشیده بودیم.

اهل بصره با آن حضرت جنگیدند و به روی او و فرزندانش شمشیر کشیدند.

به او ناسزا گفتند و لعنت کردند، ولی وقتی بر آنها پیروز شد، شمشیر از آنها برداشت و منادی او در تمام نقاط جبهه، فرمان آن حضرت را به شرح زیر به همه رزمندگان ابلاغ کردند:

فراریان را تعقیب نکنید. به مجروحان آسیبی نرسانید. اسیران جنگی را نکشید. سربازان دشمن که اسلحه خود را زمین بگذارند، در امانند و کسانی که به اردوگاه امام پناهنده شوند، در امانند.

علی (علیه السلام) پس از پیروزی بر سپاه بصره، اموال آنها را مصادره نکرد. زن و بچه آنها را اسیر ننمود و از ثروت های آنان چیزی به غنیمت نگرفت. در حالی که اگر می خواست، همه این کارها را می توانست انجام دهد ولی بزرگواری و عفو را برگزید و روشی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه به کار بسته بود، به کار بست، در صورتی که آتش کینه ها هنوز شعله ور و رفتار ناجوانمردانه آنها فراموش نشده بود.

در آغاز جنگ صفین، لشکریان معاویه بر شریعه فرات دست یافتند و آب را به روی سپاه علی (علیه السلام) بستند و اعلام کردند که علی و یارانش را از تشنگی می کشند، همان گونه که آنها عثمان را کشتند.

علی (علیه السلام) از آنها خواست که دست از شریعه فرات بردارند و راه را برای استفاده از آب، باز بگذارند. ولی سپاه شام نپذیرفتند و به اشغال فرات ادامه دادند.

علی (علیه السلام) دستور حمله داد. یاران آن حضرت بر نگهبانان فرات تاختند و گروه بسیاری از آنان را کشتند و بقیه گریختند و شریعه به تصرف لشکریان علی (علیه السلام) درآمد و سپاه معاویه در بیابان خشک قرار گرفتند.

اصحاب آن حضرت پیشنهاد کردند که آب را بر معاویه و لشکر شام ببند و معامله به مثل بکن و آنان را با سلاح تشنگی نابود ساز، تا نیازی به جنگ نباشد.

فرمود: نه، به خدا قسم، من مانند آنها رفتار نمی کنم. گوشه ای از شریعه را برای آنها باز بگذارید. تیزی شمشیر برای نابودی آنها کافی است.

این عمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اگر به خاطر حلم و بزرگواری و عفو آن حضرت بدانیم، زیباترین نمونه ها است و اگر به خاطر رعایت دین و موزاین تقوا تلقی کنیم، چنین تعبد و تعهدی نسبت به دین، تنها می تواند از شخصیتی همانند آن بزرگوار، بروز و ظهور یابد.

9 - جهاد در راه خدا: در امر جهاد در راه خدا، دوست و دشمن می دانند که علی (علیه السلام) سید مجاهدان و پیشگام در همه جنگها و جهادها است.

بزرگترین غزوات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که سخت ترین ضربه ها را بر مشرکین وارد آورد، جنگ بدر بود. در آن جنگ هفتاد نفر از بت پرستان قریش کشته شدند که نصف آنها به دست علی (علیه السلام) و نصف دیگر را فرشتگان و بقیه مسلمانان کشتند.

اگر به کتاب «المغازی» واقدی و کتاب «تاریخ الاشراف، بلاذری و دیگر کتب مربوطه مراجعه شود، صحت گفتار فوق روشن شود.

آنچه در سایر جنگها، مانند جنگ احد و خندق انجام داد، حساب جداگانه دارد و در این موضوع سخن گفتن، کاری بیهوده است؛ زیرا مجاهدات و فداکاریهای علی (علیه السلام) از بدیهیاتی است که همه می دانند و کسی را یارای انکار آن نیست، مثل اعتقاد به وجود شهرهای مکه و مصر و امثال آنها که نیازی به اثبات و توضیح نیست.

10. فصاحت و بلاغت: علی (علیه السلام)، امام اهل فصاحت و سرور راهپیمایان بلاغت است. در باره سخنان او گفته اند: «کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق»؛ یعنی سخن آن حضرت از سخن خدا فروتر و از سخن بشر، فراتر است. مردم علم خطابه و نامه نگاری را از او آموختند.

عبد الحمید بن یحیی (از خطبای معروف عرب) می گفت: من هفتاد خطبه از خطبه های علی (علیه السلام) را حفظ کردم و به دنبال آن، چشمه های جوشان خطابه از زبانم جریان یافت.

ابن نباته می گفت: من گنجینه هایی از خطابه حفظ کردم که هر چه از آن انفاق کنم، بر آن افزوده می شود. من صد فصل از مواعظ علی (علیه السلام) را حفظ کردم.

محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: من از نزد بی زبان ترین مردم نزد تو آمده ام. معاویه گفت: چگونه علی (علیه السلام) را این گونه یاد می کنی، در حالی که راه فصاحت را او به روی قریش گشود؟!

همین کتاب نهج البلاغه که ما درصدد شرح آن هستیم، بهترین دلیل است که در فصاحت و بلاغت، هیچ کس را یارای همآوری با آن حضرت نیست و همین قدر کافی است که از هیچ یک از فصحای اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عشر یا نیم عشری از آنچه از علی (علیه السلام) به ما رسیده، نقل نشده است و در این زمینه سخنان ابو عثمان جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» و در دیگر آثارش که فصاحت و بلاغت علی (علیه السلام) را مورد ستایش قرار داده کافی به نظر می رسد. (1)

11- اخلاق و چهره گشاده: در این فضیلت بزرگ، یعنی روی گشاده و لبهای متبسم و خندان داشتن و با مردم با اخلاق خوب برخورد کردن، علی (علیه السلام) ضرب المثل و مورد قبول همه بود تا آن حد که دشمنانش آن را یکی از معایب او به شما آوردند. عمرو بن عاص به مردم شام می گفت: علی مردی شوخ طبع و مزاح است و آن حضرت در همین مورد می فرماید:

(عجبا لابن النابغه، يزعم لأهل الشام أن في دعابه و اني امر و تلعبه أعافس و أمارس)؛ «شگفتا، از عمرو عاص، پسر نابغه، به مردم شام می گوید که من اهل شوخی و مزاح و خوشگذرانی هستم و عمر بیهوده میگذرانم». (2)

ص: 610

- 
- 1- جاحظ از شخصیت های کم نظیر در جهان علم و ادب عرب است. او از نظر اعتقادی عثمانی مذهب و از مخالفین علی (علیه السلام) بود و گواهی او به عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای هر کس قابل قبول است.
  - 2- نهج البلاغه، خطبه 84.

این سخن را عمرو بن عاص، از عمر بن خطاب گرفته بود که هنگام مرگش برای اینکه علی (علیه السلام) را از خلافت بعد از خود محروم سازد گفت: لله ابوک، لولا دعابه فیک. یعنی: اگر حالت شوخی و مزاح در تو نبود، چه شایسته بودی برای خلافت.

عمر بن خطاب، همین جمله را بیشتر نگفت ولی عمرو بن عاص، گستاخانه مطالبی را بر آن افزود.

صعصعه بن صوحان و دیگر یاران و شیعیان آن حضرت می گویند: «کان فینا کاحدنا، لین جانب و شده تواضع و سهوله قیاد و کنا نهابه مهابه الأسیر المربوط للسیف الواقف علی رأسه»؛ علی ما در جمع ما، همانند یکی از ما بود. با نرمی و ملایمت رفتار می کرد و سخت متواضع بود و در کارها به هیچ وجه سختگیری نمی کرد. در عین حال، چنان مهابت و عظمتی داشت که ما در برابرش خود را همانند اسیری میدیدیم که دست و پا بسته و شمشیر بر سر داشته باشد.

روزی معاویه به قیس بن سعد - که از شیعیان پاکباخته علی (علیه السلام) بود - گفت:

خدا رحمت کند علی را که مردی خوشخو و خندان و شوخ طبع بود. قیس گفت:

آری، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز مزاح می کرد و به روی اصحابش لبخند می زد و من معتقدم که تو با سخنانی که در باره علی گفتی، کینه و دشمنیت را در پوشش این کلمات قرار دادی و خواستی از او عیبگویی کنی. به خدا قسم، علی (علیه السلام) با آن چهره متبسم و روی گشاده، مهابت و عظمتی وصف ناپذیر داشت. هیبت او، هیبت تقوا بود که ما از او در دل داشتیم، نه مانند ترسی که اراذل و فرومایگان شام از تو در دل دارند.

این اخلاق کریمه علی (علیه السلام)، به صورت یک میراث گرانبها در دوستان و دلباختگان آن حضرت تا امروز باقی مانده، همان گونه که خشونت و جفاکاری و حماقت، در دشمنان او نس بعد نسل به جای مانده است و کسی که کمترین



بهره ای از مردم شناسی و عادات آنها داشته باشد، این حقیقت را می شناسد.

12 - زهد و بی اعتنایی به دنیا: علی (علیه السلام)، سید و سرور زاهدان و پیشوای شریفان و ابدال است که باید جویندگان راه حقیقت، بار سفر ببندند و به آستانه او بشتابند تا راه و رسم زهد را از او بیاموزند. او هرگز از غذایی سیر نخورد. لباسش، از لباس همه مردم خشن تر بود.

عبد الله بن ابورافع می گوید: روز عیدی به محضر او رفتم. کیسه سر به مهری برایش آوردند. وقتی مهر از سر آن بر گرفت و گرهش را گشود، مقداری نان جو خشک کوبیده در آن بود. کمی از آن خورد. من گفتم: یا امیرالمؤمنین! چرا این کیسه را مهر و موم کرده ای؟ گفت: ترسیدم این دو پسر، روغن زیتون یا روغنی دیگر بر آن بیفزایند.

لباس او وصله دار و کفشهایش از لیف خرما بود. کرباس زیر می پوشید و اگر آستین لباسش بلندتر از حد معمول بود، آن را با تیغی می برید.

خورش او مقداری سرکه یا نمک و اگر از آن تجاوز می کرد، کمی سبزی و در مراحل بعدی، اندکی شیر شتر بود. گوشت خیلی کم می خورد و می گفت: شکم خودتان را مقبره حیوانات قرار ندهید؛ «لأتجعلوا بطونکم مقابر الحیوانات».

او با این غذا و خوراک، نیرومندترین و تواناترین مردم بود. گرسنگی از قدرت او نمی کاست و کمی خوراک، او را به ضعف و ناتوانی نمی کشانید. او دنیا را طلاق گفته بود و در حالی که سیل پول و ثروت از سراسر جهان اسلام، غیر از شام، به سوی او سرازیر بود، همه را عادلانه به بندگان خدا می داد و پس از پایان کار تقسیم می گفت:

هذا جنای و خیاره فیه

إذ کل جان یده إلی فیه

ص: 612

این میوه‌هایی است که من چیده‌ام و میوه‌های خوبش هم در میان آنها است ولی سایر میوه چینان، دستشان به سوی دهانشان است. (یعنی میوه‌های خوب را خودشان می‌خورند)

13- عبادت: علی (علیه السلام) عابدترین مردم و در کثرت نماز و روزه بر همه مقدم بود.

مردم نماز شب و ملازمت اوراد و انجام نمازهای نافله را از او آموختند. چه می‌توان گفت در باره کسی که آنقدر به اداء نوافل و اوراد پای بند بود که در ليله اله‌ریر (سخت‌ترین شبهای جنگ صفین) سجاده او را میان دو لشکر گسترده و او در حالی که تیرهای دشمن همانند باران بر او می‌بارید و از کنار صورتش می‌گذشت، بدون ترس و اضطراب، نوافل خود را انجام داد. و چه می‌توان گفت در باره کسی که پیشانی اش به خاطر سجده‌های طولانی پینه بسته بود.

اگر کسی در دعاها و مناجاتهای او دقت کند که چگونه خداوند را تجلیل و تعظیم می‌کند و چگونه در مقابل هیبت پروردگار، خاضعانه سخن می‌گوید و با خشوع تمام عرض ادب می‌کند، می‌تواند به میزان اخلاص او پی‌برد و بفهمد که این کلمات از چه قلبی سرچشمه گرفته و بر چه زبانی جریان یافته است.

از علی بن الحسین (علیه السلام) که سرآمد مردم در عبادت بود، پرسیدند: عبادت تو نسبت به عبادت جدت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه نسبتی دارد؟ گفت: عبادت من نسبت به جدم علی (علیه السلام) همانند عبادت او نسبت به عبادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

14- انس با قرآن و جمع آوری آن: همه محققان و اهل حدیث متفقند که علی (علیه السلام) در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حافظ قرآن بود و در آن زمان هیچ کس حافظ قرآن نبود.

آن حضرت اولین کسی بود که قرآن را جمع آوری کرده و همه محدثان نقل کرده‌اند که او دست بیعت به ابی بکر نداد و مشغول جمع آوری قرآن گردید و اگر

به کتب مربوط به قرائت های قرآن مراجعه کنیم، می بینیم که استادان قرائتها، مانند ابو عمرو بن علا و عاصم بن ابی النجود و دیگران، همه به قرائت علی (علیه السلام) استناد می کنند؛ زیرا آنها از ابو عبدالرحمن سلمی قرائت را آموختند و او شاگرد علی (علیه السلام) بود و قرآن را از او آموخت.

بنابراین، فن قرائت نیز به علی (علیه السلام) باز می گردد، همان گونه که سایر علوم به شرحی که گذشت به آن حضرت منتهی می شود.

15- رأی و تدبیر: علی (علیه السلام) از نظر محسن رأی و تدبیر و آینده نگری، صحیح ترین و اصولی ترین آراء و نظرات را داشت.

او بود که در زمان خلافت عمر، وقتی خلیفه تصمیم گرفت شخصا در جنگ ایران و جنگ روم حضور یابد، او را از این کار برحذر داشت و او بود که عثمان را به کارهایی راهنمایی کرد که اگر پذیرفته و رهنمودهای او را به کار بسته بود، آن عاقبت شوم گریانش را نمی گرفت.

دشمنان علی (علیه السلام) او را به نداشتن رأی صائب متهم می کردند. دلیل آن هم این بود که او متعبد به احکام شریعت بود و تخلف از آن را جایز نمی دانست و به کارهایی که شریعت اجازه نمی داد، اقدام نمی کرد و خودش می گفت: «لولا التقی لکنت ادهی العرب»؛ «اگر دین و تقوا مانع من نبود، من زیرک ترین افراد عرب بودم».

سایر خلفا برنامه های خود را بر اساس مصالح و مقتضیات، تنظیم و اجرا می کردند و در قید آن نبودند که موافق شریعت است یا مخالف آن و بدون تردید کسی که هیچ قید و بندی را نمی پذیرد و خود را در انجام آنچه مصلحت می داند، آزاد می پندارد، در امور دنیوی موفق تر از کسی است که پای بند دین و تقوا و ضوابط شرعی است.

16- شیوه حکومت : علی (علیه السلام) در اجرای قانون الهی بسیار سخت گیر و دقیق بود و در احکام خداوند با هیچکس گذشت نمی کرد.

پسر عمویش را که حاکم شهری قرار داده بود، وقتی مرتکب خلاف شد، با شدت و خشونت مورد تعقیب قرار داد.

برادرش عقیل را در مقابل درخواست بی موردی که داشت، با تندی از خود راند.

جمعی را که در باره او غلو کرده و به خدایی او معتقد شده بودند، پس از نصیحت فراوان، وقتی نپذیرفتند و از راه غلط خود بازنگشتند، به آتش سوزانید.

خانه مصقله بن هبیره را به دلیل خیانت به بیت المال و فرار از چنگ قانون، ویران کرد و همچنین خانه جریر بن عبد الله بجلی را منهدم ساخت. گروهی از مجرمان را دست برید و جمعی را به دار آویخت.

از جمله شیوه های کشورداری و اداره امور مملکت را در جنگهای جمل و صفین و نهروان که در دوران زمامداریش اتفاق افتاد، می توان دریافت و برای شناخت شیوه حکومت آن حضرت گوشه ای از این حوادث می تواند راهنما و روشنگر باشد. هیچ زمامداری را در جهان نمی توان یافت که در حمله و جنگ و انتقام به یک دهم از آنچه علی (علیه السلام) انجام داد، دست یافته باشد.

اینها همه خصوصیات و مزایای بشری است و ما توضیح دادیم که آن حضرت امام و رهبری است که باید همه از او پیروی کنند و قدم جای قدم او بگذارند.

ابن ابی الحدید در ادامه گفته است: [

من چه می توانم گفت در باره شخصیتی که اهل ذمه «یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان» با اینکه پیامبری خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله) را نپذیرفته اند، علی را دوست دارند. فلاسفه مادی گرا، با اینکه نسبت به مذهب یون سر دشمنی دارند، علی (علیه السلام) را مورد تجلیل و احترام قرار می دهند. پادشاهان روم و فرنگ، تمثال او را شمشیر

ص: 615

به دست و در لباس رزم، در معابد و پرستشگاههای خود نصب می کنند.

پادشاهان ترک و دیلم، عکس او را بر شمشیرهای خود ترسیم می کنند.

بر شمشیر عضدالدوله ابن بویه و شمشیر پدرش رکن الدوله و همچنین بر شمشیر الب ارسلان و پسرش ملکشاه، تمثال آن حضرت نقش بسته بود و گویا آن را برای پیروزی در جنگها، به فال نیک می گرفتند.

و چه می توان گفت در باره کسی که همه دوست دارند او را از خود بدانند و با انتساب خود به آن حضرت، جمال و جلالی برای خود کسب کنند. جوانمردی و فتوت که عنوان برجسته آن این است که «آنچه از دیگران ناپسند می دانی، از خودت پسندیده ندانی» و رهبران آن گروه «جوانمردان» خود را به علی (علیه السلام) منسوب می دانند و در این زمینه کتابها نگاشته و سندهایی تنظیم کرده اند که سلسله خود را به آن حضرت منتهی می سازند و آن حضرت را «سید الفتیان» یعنی سرور جوانمردان می دانند و شعار مذهب خود را شعار معروف که در جنگ خد، منادی آسمانی، بین زمین و آسمان آن را اعلام کرد قرار داده اند. «لا سیف إلا ذو الفقار ولافتی إلا علی»؛ [ندید و نبیند دگر روزگار - جوان چون علی، تیغ چون ذوالفقار].

و چه می توان گفت در باره مردی که پدرش ابوطالب، رئیس مکه، سرور قریش و سالار بطحا است.

در جهان کم اتفاق افتاده که شخصیتی بدون در اختیار داشتن ثروت، به سیادت و سروری برسد و ابوطالب از آن شخصیت های نادری بود که بدون ثروت به سروری و سیادت دست یافت و قریش او را رئیس خود می دانستند.

در روایت آمده است که عقیف کندی، در آغاز دعوت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آن حضرت را دید که همراه با نوجوانی و زنی، به نماز مشغول است.

او می گوید: از عباس بن عبدالمطلب پرسیدم: ماجرای اینها چیست؟ گفت:

آن مرد، برادر زاده من است که خود را پیامبر خدا میداند ولی هیچ کس دعوت او را نپذیرفته است، مگر آن نوجون، که او هم برادر زاده من است، و آن زن که همسر او است.

پرسیدم: نظر شما در این مورد چیست؟

گفت: همه ما در انتظار عکس العمل رهبر خود، یعنی ابوطالب هستیم.

ابوطالب کسی بود که سرپرستی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را در دوران کودکی و حمایت و پشتیبانی همه جانبه خود را در دوران بزرگسالی آن حضرت به عهده گرفت. او همانند سپری پولادین حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را از آزارها و خصومت های مشرکان قریش حفاظت کرد و در این راه، رنجهای فراوان و ناراحتی های بزرگ تحمل کرد. او در راه یاری حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حمایت او تا سر حد فداکاری تلاش کرد و در حدیث آمده است که وقتی ابوطالب از دنیا رفت، به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وحی رسید که از مکه مهاجرت کن، زیرا یاورت از دست رفت.

علی (علیه السلام) علاوه بر داشتن پدری چنین بزرگوار، پسر عم محمد (صلی الله علیه و آله)، سرور جهانیان از اولین و آخرین است. برادرش جعفر کسی است که خداوند در مقابل فداکاری و قطع شدن دستهایش در جنگ موته، دو بال به او عطا کرد و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: آسبته خلقی و لقی: ای جعفر، تو از نظر خلقت و از نظر اخلاق به من شباهت داری. از شنیدن این سخن، آن چنان جعفر به وجد آمد که به هوا می پرید و اظهار شادمانی می کرد.

علی (علیه السلام) علاوه بر امتیازات یاد شده، همسری همانند فاطمه زهرا (علیها السلام) سرور زنان در عالم و پسرانی همانند حسن و حسین xxx سرور جوانان اهل بهشت دارد.

پدران علی (علیه السلام) همان پدران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مادرانش، مادران آن حضرتند.

گوشت و خون او با گوشت و خون رسول الله عجین و از آغاز آفرینش آدم تا حضرت عبدالمطلب (علیه السلام) در این سفر دور و دراز با هم بودند. از صلب عبدالمطلب به دو فرزندش عبدالله و ابوطالب منتقل شدند و از آن دو بزرگوار، دو سرور و سالار مردم به وجود آمدند. یکی اول و یکی دوم، یکی منذر و بیم دهنده و یکی هادی و رهبر.

مؤلف: ابن ابی الحدید در جمله آخر این عبارات، به آیه مبارکه: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [\(1\)](#) با اشاره دارد که در روایات شیعه و اهل تسنن از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «من بیم دهنده ام و علی هدایت کننده و راهنما است».

فخر رازی در ذیل همین آیه شریفه، در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می کند: «وضع رسول الله یده علی صدره فقال: أنا المنذر، ثم أوماً إلی منکب علی (علیه السلام) وقال: انت الهادی، بک یهتدی المهتدون من بعدی»؛

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دست روی سینه خود نهاد و فرمود: من منذر و بیم دهنده هستم، سپس به شانه علی (علیه السلام) اشاره کرد و فرمود: تو هادی و راهنما هستی، به وسیله تو هدایت یافتگان بعد از من هدایت می شوند» [\(2\)](#).

ابن ابی الحدید به سخن خود اینگونه ادامه می دهد:

و چه می توان گفت در باره مردی که از همه مردم در راه هدایت، سبقت گرفت و به خدا ایمان آورد و به پرستش او کمر بست در حالی که تمامی مردم روی زمین بت می پرستیدند و منکر خدا بودند.

هیچ کس در یکتا پرستی، بر او پیشی گرفت مگر رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) که پیشقدم در تمام امور خیر بود.

ص: 618

---

1- سوره رعد (13)، آیه 7.

2- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد 19، صفحه 14.

اکثر اهل حدیث بر این اعتقادند که علی (علیه السلام) نخستین کسی بود که پیروی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را پذیرفت و به او ایمان آورد و جز افرادی انگشت شمار، آن را انکار نکرده اند و خود آن حضرت می فرمود: «انا الصدیق الأكبر و انا الفاروق الأول، اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلاتهم»؛ «من صدیق اکبر و اولین جدا کننده حق از باطل هستم، قبل از همه مردم اسلام را پذیرفتم و پیش از همه نماز خواندم».

کسی که با کتب اصحاب حدیث آشنا باشد، تقدم علی (علیه السلام) در قبول اسلام را امری قطعی و مسلم و غیر قابل تردید خواهد یافت. و اقدی و ابن جریر طبری در کتب خود آن را پذیرفته اند و صاحب کتاب «الاستیعاب، آن را مورد تأیید قرار داده است.

ابن ابی الحدید در پایان این قسمت نوشته است:

آنچه در این مقدمه به عنوان نمونه ای از فضائل علی (علیه السلام) نقل کردیم، به مناسبت یک مقدمه مطرح شد، نه به عنوان یک غرض اصلی و مستقل، زیرا اگر می خواستیم در باره فضائل آن حضرت مستقلاً بحث کنیم، تألیف کتابی جداگانه به اندازه حجم این کتاب یا بزرگتر از آن را می طلبید. (1)

### **بیست و چهار روایت در فضائل امیر المؤمنین علی (علیه السلام)**

به نقل از ابن ابی الحدید معتزلی

ابن ابی الحدید به هر مناسبتی، از فضائل و مزایای حضرت امیر (علیه السلام) سخن

ص: 619

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 3 تا ص 10.



گفته و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایاتی نقل کرده است. وی در ضمن شرح خطبه 1353 بیست و چهار روایت از کتابهای معتبر خودشان نقل کرده و در پایان، علت نقل آنها را بیان نموده، و قبل از نقل روایات چنین گفته است:

بدان! به طور یقین، اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خودش افتخار میکرد و مناقب و فضائلش را با آن فصاحت و بلاغتی که خداوند متعال به آن حضرت عطا فرموده و مخصوص آن جناب کرده بود، و اگر همه فصیحای عرب آن حضرت را یاری می کردند، نمی رسیدند به بیان ده یک آنچه پیامبر در فضائل علی (علیه السلام) بیان فرموده است. [تا آنکه گفته است: من اندکی از روایات خاصه که محدثین بزرگ نقل کرده اند می آورم، نه روایاتی را که شیعیان دوازده امامی نقل کرده اند، بلکه روایاتی را نقل می کنم که علمای حدیث که حتی برخی از آنها قائل به افضلیت غیر علی (علیه السلام) هستند، و متهم نیستند، روایت کرده اند، چون روایات آنها بیشتر موجب اطمینان و سبب آرامش نفس است. (1)]

روایت اول: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! یقیناً خداوند تو را مزین کرده به زینتی که نزد خودش از بهترین زینتهاست و بندگان را به آن مزین نکرده است و آن زهد در دنیا است، خدا تو را قرار داده که چیزی از دنیا نگیری، دنیا هم از تو چیزی نگیرد، دوستی فقرا را به تو هدیه کرده است، پس تو از همراهی آنها خوشنود

ص: 620

---

1- واعلم أن أمير المؤمنين (عليه السلام) لا لو فخر بنفسه و بالغ في تعديد مناقبه و فضائله بفصاحته التي آتاه الله تعالى اياها و اختصه بها و ساعده على ذلك فصحاء العرب كافة لم يبلغوا الى معشار ما نطق به الرسول الصادق صلوات الله عليه في أمره و لست أعني بذلك الاخبار العامه الشائعه التي يحتج بها الاماميه كخبر الغدير و المنزله و قصه برائه و خبر المناجاه و قصه خيبر و خبر الدار بمكة في ابتداء الدعوه و نحو ذلك بل الاخبار الخاصه التي رواها فيه أئمة الحديث التي لم يحصل أقل القليل منها لغيره وأنا أذكر من ذلك شيئاً يسيراً مما رواه علماء الحديث الذين لا يتهمون فيه و جلهم قائلون بتفضيل غيره عليه فروايتهم فضائله توجب سكون النفس مالا يوجب روايه غيرهم.

هستی، آنان هم به امامت تو خوشنودند.

این روایت را ابونعیم حافظ در حلیه الأولیاء و احمد حنبل نیز در مسندش نقل کرده است با این اضافه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و راستگو باشد و وای بر حال کسی که تو را دشمن دارد و دروغگو باشد. (1)

روایت دوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به میهمانانش که از قبیله ثقیف بودند، فرمود:

تسلیم شوید والا مردی را که مثل خودم [ذیر خودم هست، به سوی شما می فرستم، پس شما را گردن زند و فرزندان را اسیر و اموالتان را بگیرد، عمر گفت: آرزوی فرماندهی نکرده بودم مگر این روز و امید داشتم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگوید:

آن مرد من باشم، ولی رو کرد به علی و دست وی را گرفت و گفت: این است آن مرد که گفتم.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است، همچنین در کتاب فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام) به این گونه نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود:

باید دست بردارید و الا مردی را که مانند خودم هست، می فرستم تا دستورم را اجرا کند. اباذر گفت: من احساس کردم که دست عمر به پهلویم می خورد، و می گوید: به نظر تو آن مرد کیست؟ گفتم: تو را قصد نکرده است و یقیناً مقصودش، وصله زننده کفش است و او علی (علیه السلام) است. (2)

ص: 621

1- «یا علی أن الله قد زينك بزينة لم يزين العباد بزينة أحب إليه منها هي زينة الأبرار عند الله تعالى الزهد في الدنيا جعلك لاترز أمن الدنيا شيئاً ولا ترز ألدنيا منك شيئاً و وهب لك حب المساكين فجعلك ترضى بهم اتباعاً و يرضون بك اماماً» رواه أبو نعیم الحافظ فی کتابه المعروف حيله الأولیاء و زاد فيه أبو عبدالله أحمد بن حنبل فی المسند «فطوبى لمن أحبك و صدق فيك و ويل لمن أبغضك و كذب فيك».

2- «قال لوفد ثقیف لتسلمن أولاً بعثن اليكم رجلاً منى أو قال عدیل نفسى فليضربن أعناقكم وليسبين ذراريكم وليأخذن أموالكم قال عمر فما تمنيت الا ماره الا يومئذ و جعلت أنصب له صدرى رجاء أن يقول هو هذا فالتفت فاخذ بيد على و قال هو هذا مرتين» رواه أحمد فی المسند و رواه فی کتاب فضائل على (عليه السلام) انه قال «لتنتهى يابنى وليعه أولاً بعثن اليكم رجلاً كنفسى يمضى فيكم أمرى يقتل المقاتله ويسبى الذرية قال أبوذر فما راعنى الأبرد كف عمر فى عجزتى من خلفى يقول من تراه يعنى؟ فقلت انه لا- يعنىك و انما يعنى خاصف النعل بالبیت و انه قال هو هذا».

روایت سوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا در باره علی با من عهد کرد و فرمود: علی پرچم هدایت و امام اولیاء من است، هر کس علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، [ای محمد (صلی الله علیه و آله)] این مطلب را به او مژده بده، پیامبر (صلی الله علیه و آله) این مطلب را به علی مژده داد، علی گفت:

من بنده خدا و در اختیار خدا هستم، چنانچه عذابم کند، به گناهم عذابم کرده و در حقم ستم نکرده است و اگر آنچه وعده داده، به من عطا کند از کرم خود و سزاوار آن است. [پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من برای علی دعا کردم و گفتم: خدایا دلش را روشن کن و بهارش را ایمان به خودت قرار ده، خدا فرمود اینها را به او دادم، الا اینکه او را مخصوص کردم به ابتلا و امتحانی که هیچ یک از اولیایم را به چنان بلا- و امتحانی مبتلا نکردم، گفتم: خدایا! او برادر و همراه من است، گفت: این چیزی است که در علم من گذشته است، او حتما امتحان و ابتلا دارد و امتحان می شود.

این روایت را ابونعیم در حلیه الأولیاء از ابوبرزه اسلمی نقل کرده است، و به سند دیگر از انس بن مالک این گونه نقل کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا پروردگار عالم در باره علی با من عهد کرد که او پرچم هدایت و محل روشنی ایمان و امام اولیای من باشد، و روشنایی همه کسانی باشد که از من اطاعت کنند [سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به طور یقین علی در قیامت امین من و صاحب پرچم من باشد و کلیدهای خزانه های رحمت پروردگار به



هر کس دوست دارد دست یابد به عصای قرمزی که خدا آن را در بهشت عدن غرس کرده است، باید چنگ بزند به محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام). (1)

روایت هشتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! قسم به آن کسی که جانم به دست او است، اگر نبود که گروه‌هایی از امتم در باره تو بگویند آنچه را نصارا در باره عیسی بن مریم گفتند، هر آینه امروز در شأن و مقام تو چیزی می‌گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نمی‌گذشتی مگر آنکه خاک کف پایت را برای تبرک بر می‌داشتند.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است. (2)

روایت هفتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب عرفه آمد مقابل خجاج و به آنها گفت: خداوند به همه شما بر فرشتگان مباحات کرد و گناهاتتان را بخشید و به خصوص علی مباحات کرد و او را بخشید، [همه شما یک طرف، علی (علیه السلام) به تنهایی یک طرف سپس فرمود: من سخنی به شما می‌گویم و این نه به خاطر دوستی و خویشی من با علی است، و آن این است که یقیناً خوشبخت و سعادتمند، سعادتمند کامل!

ص: 624

---

1- «من سره أن یحیا حیاتی و یموت میتی و یتمسک بالقضیب من الیاقوته التي خلقها الله تعالى بیده ثم قال لها کونی فکانت فلیتمسک بولاء علی بن ابی طالب (علیه السلام)». ذکره أبو نعیم الحافظ فی کتاب حلیه الاولیاء و رواه أبو احمد بن حنبل فی المسند و فی کتاب فضائل علی بن ابی طالب و حکایه لفظ أحمد رضی الله عنه: من أحب أن یتمسک بالقضیب الاحمر الذی غرسه الله فی جنه عدن بيمينه فلیتمسک بحب علی بن ابی طالب (علیه السلام)».

2- «والذی نفسی بیده لولا أن تقول طوائف من امتی فیک ما قالت النصاری فی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لاتمر بملاً من المسلمین الا أخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکه». ذکره أبو عبدالله أحمد بن حنبل فی المسند

کسی است که علی را در زمان حیاتش و پس از مرگش دوست داشته باشد.

این روایت را احمد حنبل در کتاب فضائل علی (علیه السلام) و همچنین در مسندش نقل کرده است. (1)

روایت هشتم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: روز قیامت من اولین شخصی هستم که دعوت می شوم، پس در سایه سمت راست عرش می ایستم، و حوله ای بر من پوشانده شود، بعد از آن پیامبران یکی پس از دیگری دعوت می شوند و سمت راست عرش می ایستند و حوله بر آنان پوشانده می شود، پس از آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) دعوت می شود، به خاطر قرب و منزلتش نسبت به من و پرچم من که پرچم حمد است به او داده می شود، آدم و انبیاء بعد از آدم زیر آن پرچم قرار می گیرند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! تو پرچم را می بری و بین من و ابراهیم خلیل قرار می گیری، بعد حوله ای پوشانده می شوی از جانب عرش به من ندا داده می شود. خوب پدری بود پدرت ابراهیم و خوب برادری بود برادرت علی! مژده باد تو را. (2)

ص: 625

1- «خرج صلی الله علیه و له علی الحجیج عشیه عرفه فقال لهم أن الله قد باهی بکم الملائکه عامه و غفر لکم عامه و باهی بعلی خاصه و غفر له خاصه انی قائل لکم قولا غیر محاب فیہ لقرابتی آن السعید کل السعید حق السعید من أحب علیا فی حیاته و بعد موته». رواه أبو عبد الله أحمد بن حنبل فی کتاب فضائل علی (علیه السلام) و فی المسند ایضا.

2- رواه أبو عبد الله أحمد بن حنبل فی کتابین المذکورین: «أنا أول من یدعی به یوم القیامه فأقوم عن یمین العرش فی ظلّه ثم أکسی حله ثم یدعی بالنیین بعضهم علی أثر بعض فیقومون عن یمین العرش و یکسون حللا ثم یدعی بعلی بن أبی طالب لقرابته منی و منزلته عندی و یدفع الیه لوائی لواء الحمد، آدم و من دونه تحت ذلك اللواء ثم قال لعلی فتسیر به حتی تقف بینی و بین ابراهیم الخلیل ثم تکسی حله و ینادی مناد من العرش نعم العبد أبوک ابراهیم و نعم الاخ أخوک علی أبشر فانک تدعی اذا دعیت و تکسی اذا کسبت و تحیا اذا حییت» .

روایت نهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انس بن مالک فرمود: آب وضو برایم بیاور، و دو رکعت نماز خواند و گفت: ای انس اول شخصی که بر ما وارد شود امام پرهیزکاران و بزرگ مسلمانان است، امیر دین، خاتم وصیین و پیشوا و پیشگام سفید رویان است، انس گفت: من گفتم: خدایا این شخص یکی از انصار باشد، ناگاه دیدم علی (علیه السلام) وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پا خاست و در حالی که بشاش و مسرور بود، علی (علیه السلام) را در آغوش گرفت و عرق از چهره اش پاک نمود، علی (علیه السلام) گفت: ای پیامبر (صلی الله علیه و آله)! امروز نسبت به من رفتاری انجام دادی که سابقه نداشت، فرمود: چرا چنین انجام ندهم و حال اینکه تو از جانب من ادا کننده هستی و صدای مرا به گوش مردم می رسانی و بعد از من برای مردم بیان می کنی آنچه را در آن اختلاف دارند.

این روایت را ابو نعیم در حلیه الأولیاء نقل کرده است. (1)

روایت دهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سید عرب را نزد من بخوانید، عایشه گفت: مگر شما سید عرب نیستی؟ فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی (علیه السلام) سید عرب است، وقتی علی (علیه السلام) حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، فرستاد و انصار را نزد خود طلبید، به آنها فرمود: ای گروه انصار! آیا راهنمایی بکنم شما را به چیزی که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نشوید؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: این علی (علیه السلام)

ص: 626

---

1- «یا انس اسکب لی وضوا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال أول من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین قال انس فقلت اللهم اجعله رجلا من الأنصار و کتبت دعوتی فجاء علی (علیه السلام) فقال صلی الله علیه و آله من جاء یا انس فقلت علی (علیه السلام) فقام الیه مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق وجهه فقال علی یا رسول الله صلی الله علیه و الکی لقد رأیت من الیوم تصنع بی شیاً ما صنعته بی قبل قال و ما یمنعنی و أنت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی». رواه أبو نعیم الحافظ فی حلیه الاولیاء.

است، او را دوست داشته باشید به خاطر دوستی من و گرامی اش بدارید به خاطر گرامیداشت من، همانا آنچه به شما گفتم مطلبی بود که جبرئیل از جانب خدا به من امر کرد.

این روایت را حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء نقل کرده است. (1)

روایت یازدهم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آفرین به علی (علیه السلام) سید مؤمنان و امام پرهیزکاران، این گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی گفته شد و از آن حضرت سؤال کردند، ای علی (علیه السلام) شکر چه گونه است؟ گفت: حمل می کنم خدا را بر آنچه به من عطا کرد و از او می خواهم شکرش را بجا آورم، به خاطر نعمتهایی که به من مرحمت کرد و از خدا می خواهم نعمتش را بر من افزون سازد.

این روایت را صاحب حلیه نقل کرده است. (2)

روایت دوازدهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس دوست دارد زندگی و مرگش مثل من باشد و در بهشت عدن که خدا غرسش کرده، ساکن شود، باید بعد از من ولایت علی (علیه السلام) را داشته باشد و ولایت ولی علی (علیه السلام) را داشته باشد و باید اقتدا کند به ائمه بعد از من، زیرا آنها از گل من آفریده شدند و فهم و علم به آنها داده شده است، و وای بر کسانی از امتم که آنها را تکذیب کنند و رحم مراقطع نمایند، خدا آنها را از شفاعت من محروم گرداند.

ص: 627

---

1- «ادعوا لی سید العرب علیا فقلت عائشه ألسنت سید العرب فقال أنا سید ولد آدم و علی سید العرب فلما جاء أرسل الی الانصار فأتوه فقال لهم یا معشر الانصار ألا أدلکم علی ما ان تمسکتکم به لن تضلوا أبدا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فأحبوه بحبی واکر موه بکرامتی فان جبرائیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل». رواه الحافظ أبو نعیم فی حلیه الأولیاء.

2- «مرحبا بسید المؤمنین و امام المتقین فقیل لعلی (علیه السلام) کیف شکرک فقال أحمد الله علی ما أتانی و أسأله الشکر علی ما أولانی و ان یزیدنی مما أعطانی». ذکره صاحب الحلیه أيضا.



این روایت را صاحب حلیه الأولیاء نقل کرده است. (1)

روایت سیزدهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) خالد بن ولید را با یک سپاه و علی (علیه السلام) را با یک سپاه به یمن فرستاد و پس از جنگ و فتح و پیروزی چند نفر از سپاهیان خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و از علی (علیه السلام) گله و شکایت کردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صورت از آنها برگرداند، تا اینکه بریده اسلامی گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) چنین و چنان کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) غضب نمود به طوری که چشمان مبارکش قرمز گشت و فرمود: «علی را بر من واگذارید، همانا علی از من است و من از علی هستم. او بعد از من ولی هر مؤمن است».

این روایت را احمد حنبل در مسندش به طور مکرر نقل کرده است و اکثر محدثین آن را نقل کرده اند. (2)

ص: 628

1- «من سره أن یحیا حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنه عدن التی غرسها ربی فلیوال علیا من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالانقه من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فیهما و علما فویل للمکذبین من امتی القاطعین فیهم صلتی لا أنالهم الله شفاعتی». ذکره صاحب الحلیه أيضا.

2- «بعث رسول الله صلی الله علیه و آله خالد بن الولید فی سربیه و بعث علیا علیه السلام فی سربیه آخری و کلاهما الی الیمن و قال أن اجتمعتما فعلی علی الناس و ان افترقتما فکل واحد منكما علی جنده فاجتمعا و أغار او سبیا نساء و أخذوا أموالا و قتلوا باسا و أخذ علی جاریه فاخصها لنفسه فقال خالد لاریعه من المسلمین منهم بریده الاسلامی اسبقوا الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاذکروا له کذا و اذکروا له کذا لا مور عددها علی علی فسبقوا الیه فجاء واحد من جانبہ فقال ان علیا فعل کذا فأعرض عنه فجاء الآخر من الجانب الآخر فقال ان علیا فعل کذا فأعرض عنه فجاء بریده الاسلامی فقال یا رسول الله أن علیا فعل ذلك فأخذ جاریه لنفسه فغضب صلی الله علیه و آله حتی احمر وجهه و قال دعوا لی علیا یکررها أن علیا منی و أنا من علی و ان حظہ فی الخمس أكثر مما أخذ و هو ولی کل مؤمن من بعدی». رواه أبو عبدالله أحمد فی المسند غیر مره و رواه فی کتاب فضائل علی و رواه أكثر المحدثین.

روایت چهاردهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «چهارده هزار سال قبل از آفرینش آدم، من و علی در پیشگاه خدا نور واحد بودیم، وقتی آدم را آفرید آن نور را در او به دو جزء تقسیم کرد، یک جزء من بودم و یک جزء علی (علیه السلام)». .

این روایت را احمد حنبل در مسندش و در کتاب فضائل علی (علیه السلام) نقل کرده است، و صاحب کتاب الفردوس نیز آن را با این اضافه نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سپس ما منتقل شدیم تا رسیدیم به عبدالمطلب، پس برای من نبوت بود و برای علی (علیه السلام) وصایت». (1)

روایت پانزدهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی (علیه السلام) نگاه به چهره تو عبادت است، تو در دنیا سید و در آخرت سید هستی، هر کس تو را دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من، دوست خدا است و هر کس تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته، و دشمن من دشمن خدا است، وای بر کسی که با تو دشمنی کند.

این روایت را احمد در مسندش نقل کرده است، و ابن عباس این روایت را معنا کرده و گفته است: «هر کس به علی (علیه السلام) نگاه کند می گوید: سبحان الله! این جوان چقدر عالم است! سبحان الله! این جوان چقدر شجاع است، سبحان الله! این جوان چقدر فصیح است!». (2)

ص: 629

---

1- «كنت أنا و علی نوراً بین یدی الله عزوجل قبل أن یخلق آدم باریعه عشر ألف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فیه وجعله جز این فجزء أنا و جزء علی». . رواه أحمد فی المسند و فی کتاب فضائل علی علیه السلام و ذکره صاحب کتاب الفردوس و زاد فیه «ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوه ولعلی الوصیه».

2- «النظر الی وجهک یا علی عباده أنت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة من أحبک أحبنی و حبیبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن أبغضک». رواه أحمد فی المسند قال و کان ابن عباس یفسره و یقول: «ان من ینظر الیه یقول: سبحان الله ما أعلم هذا الفتی سبحان الله ما أشجع هذا الفتی سبحان الله ما أفصح هذا الفتی».

روایت شانزدهم: در شب بدر [جنگ بدر] پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کیست برود آب بیاورد؟ مسلمانان همه سر به زیر انداختند و کسی پاسخ نداد، علی (علیه السلام) برخاست و مشک را گرفت و به سمت چاه بدر - که گود و تاریک بود - رفت و داخل چاه شد، خدا به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرمود: برای یاری رساندن به محمد (صلی الله علیه و آله) آماده شوید، آنها از آسمان فرود آمدند و صدای تندی داشتند که به گوش هر کس می رسید و وحشت می کرد، هنگامی که محاذی چاه بدر رسیدند به علی (علیه السلام) سلام کردند و آن حضرت را گرمی داشتند.

این روایت را احمد حنبل در کتاب فضائل علی (علیه السلام) نقل کرده است و در سندی دیگر از انس بن مالک نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی روز قیامت شتری از شترهای بهشتی برای تو می آورند، آن را سوار می شوی و دوشادوش من وارد بهشت می شوی. (1)

روایت هفدهم: روز جمعه ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم خطبه خواند و فرمود: شما را سفارش می کنم به دوستی ذی القربی برادر و پسر عمم علی (علیه السلام)، دوست نمی دارد او را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر منافق، هر کس او را دوست بدار مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را با آتش عذاب کند.

ص: 630

---

1- «لما كانت ليله بدر قال رسول الله صلى الله عليه و آله من يستقى لنا ماء فاحجم الناس فقام على فاحتضن قربه ثم اتى بئرا بعيدة القعر مظلمة فانحدر فيها فأوحى الله إلى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل أن تأهبوا النصر محمد و أخيه و حزبه فهبطوا من السماء لهم لغط يذعر من يسمعه فلما حاذوا البئر سلموا عليه من عند آخرهم اكراما له و اجلالا». . رواه أحمد في كتاب فضائل علي عليه السلام و زاد فيه في طريق أخرى عن أنس بن مالك لتؤتينا يا علي يوم القيامة بناقة من نوق الجنة فتركبها و ركبتك مع ركبتى و فخذك مع فخذى حتى تدخل الجنة».

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی (علیه السلام) نقل کرده است. (1)

روایت هجدهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «صد یقین سه نفرند، حبیب نجار که با سرعت از آخر شهر آمد و به موسی خیر داد و مؤمن آل فرعون، که ایمانش را پنهان کرد، و علی بن ابوطالب و علی (علیه السلام) افضل آنها است».

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی (علیه السلام) نقل کرده است. (2)

روایت نوزدهم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پنج چیز در حق علی (علیه السلام) به من عطا شد که نزد من محبوب تر است از دنیا و آنچه در آن است. پرچم حمد در دست او است، آدم و فرزندانش زیر پرچم او هستند. کنار حوض من ایستاده و اتم را آب میدهد، بدن مرا مستور (کفن می کند و به پروردگرم تحویل می دهد، من نمی ترسم که بعد از ایمان کافر شود یا بعد از همسر داشتن مرتکب زنا شود.

این روایت را احمد در کتاب فضائل علی (علیه السلام) نقل کرده است. (3)

ص: 631

1- «خطب صلی الله علیه و آله الناس یوم جمعه فقال ایها الناس قدموا قریشا ولا تقدموها وتعلموها وتعلموا منها ولا تعلموها قوه رجل من قریش تعدل قوه رجلین من غیرهم و امانه رجل من قریش تعدل امانه رجلین من غیرهم ایها الناس أوصیکم بحب ذی قرباها أخی و ابن عمی علی بن أبی طالب علیه السلام لا یحبه الا مؤمن ولا یبغضه الا منافق من أحبه فقد أحبنی و من أبغضه فقد أبغضنی و من أبغضنی عذبه الله بالنار». رواه أحمد رضی الله عنه فی کتاب فضائل علی علیه السلام.

2- «الصدیقون ثلاثه حبیب النجار الذی جاء من أقصى المدینه یسعی و مؤمن آل فرعون الذی کان یکتُم ایمانه وعلی بن أبی طالب علیه السلام وهو أفضلهم». رواه أحمد فی کتاب فضائل علی علیه السلام.

3- «أعطیت فی علی خمسه أحب الی من الدنیا وما فیها اما واحده فهو کاب بین یدی الله عزوجل حتی یفرغ من حساب الخلائق و أما الثانیه فلواء الحمد بیده آدم و من ولد تحته و أما الثالثه فواقف علی عقر حوضی یسقی من عرف من امتی و أما الرابعه فسائر عورتی و مسلمی الی ربی و أما الخامسه فانی لست أخشی علیه ان یعود کافرا بعد ایمان ولا زانیا بعد احصان». رواه أحمد فی کتاب الفضائل.

روایت بیستم: درب های حجره های صحابه به مسجد باز می شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد دربها را بستند، جز درب حجره علی (علیه السلام) گروهی از صحابه به سخن و اعتراض پرداختند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود: «بستن دربها، جز درب حجره علی (علیه السلام) به امر پروردگار بود و من از نزد خود چنین نکردم».

این روایت را احمد در مسندش به طور مکرر و در کتاب فضائلش نیز نقل کرده است. (1)

روایت بیست و یکم: در جنگ طائف، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی را طلبید و با او به سخنان سری پرداخت و مقداری طول کشید، گروهی از اصحاب ناراحت شدند که چقدر با پسر عمش سری صحبت می کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را طلبید و فرمود: آگاه باشید، من با او صحبت سری نداشتم، بلکه خدا با او نجوا و مطالب سری داشت. (2)

روایت بیست و دوم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی (علیه السلام) من در پیامبری بر تو پیشی گرفتم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد و تو به هفت چیز بر مردم پیشی گرفتی و هیچ یک از قریش، اینها را انکار نمی کند:

ص: 632

- 
- 1- «كانت لجماعه من الصحابه أبواب شارع في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله فقال عليه الصلاة والسلام يومما سدوا كل باب في المسجد الا باب علي فسدت فقال في ذلك قوم حتى بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله فقام فيهم فقال أن قوما قالوا في سد الابواب و تركى باب علي انى ما سددت ولا فتحت ولكنى أمرت بامر فاتبعته». رواه أحمد في المسند مرارا وفي كتاب الفضائل
  - 2- «دعا صلى الله عليه وآله عليا في غزاه الطائف فانتجاه وأطال نجواه حتى كره قوم من الصحابه ذلك فقال قائل منهم لقد اطال اليوم نجوى ابن عمه فبلغه عليه الصلاة والسلام ذلك فجمع منهم قوما ثم قال ان قائلا قال لقد اطال اليوم نجوى ابن عمه أما انى ما أنتجيته ولكن الله انتجاه». رواه أحمد رحمه الله في المسند

1- تو اولین آنها بودی در ایمان به خدا و اسلام، 2- وفا کننده ترین آنها بودی به عهد خدا، 3- پایدارترین آنها بودی به انجام امر خدا، 4- و بالسویه تقسیم کننده ترین آنها بودی، 5- عادلترین آنها بودی نسبت به زیردستان، 6- بیناترین آنها بودی در باب قضا، 7- و نزد خدا اعظم ترین آنها بودی در مزایا. (1)

این روایت را ابو نعیم در حلیه الاولیاء نقل کرده است.

روایت بیست و سوم: فاطمه (علیها السلام) به پدرش گفت: مرا شوهر دادی به شخص فقیری که چیزی نداشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شوهرت دادم به کسی که پیش از همه اسلام آورد و از جهت حلم، از همه بزرگوارتر است، و علمش از همه بیشتر است. آیا نمی دانی که خدا توجهی به زمین کرد و از میان مردم مرا که پدرت هستم برگزید و باز توجه کرد و از میان همه شوهرت را برگزید.

این روایت را احمد حنبل در مسندش نقل کرده است. (2)

روایت بیست و چهارم: بعد از جنگ حنین سوره مبارکه (إذا جاء نصر الله والفتح) نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور مکرر می گفت: «سبحان الله! استغفرالله» و گفت:

ای علی (علیه السلام) آنچه به من وعده داده شد! حاصل گشت، فتح حاصل گردید، مردم!

گروه گروه داخل دین خدا شدند و یقین به مقام و جایگاه من، کسی شایسته تر از تو نیست، به خاطر پیشگامی تو در اسلام و نزدیکی ات به من و حلم و

ص: 633

---

1- «اخصمک یا علی بالنبوه بعدی و تخصم الناس بسبع لایجاد فیها أحد من قریش أنت أو لهم ایمانا بالله وأوفاهم بعهد الله و أقومهم بامر الله وأقسمهم بالسویه وأعد لهم فی الرعیه وأبصرهم بالقضیه وأعظمهم عندالله مزیه». رواه أبو نعیم الحافظ فی حلیه الأولیاء.

2- «قالت فاطمه انک زوجتني فقیر الامال له فقال زوجتك أقدمهم سلما وأعظمهم حلما وأكثرهم علما ألا تعلمین أن الله اطلع الی الارض اطلعه فاختر منها أباک ثم اطلع الیها ثانیة فاختر منها بعلمک». رواه أحمد فی المسند

بردباری انت، و بودن سیده زنان عالم نزدت، بعلاوه، به خاطر زحمات و گرفتاری های پدرت ابوطالب برای من، آنگاه که قرآن نازل گشت.

این روایت را ثعلبی در تفسیر قرآن نقل کرده است. (1)

مؤلف: برخی جمله ها و کلمات روایات منقح نبود، لذا به طور دقیق ترجمه نشد یا نقل به معنا شد.

اکنون: صرف نظر از آیات و روایاتی که قبلا نقل کردیم، آیا برای روشن شدن افضلیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) همین بیست و چهار روایت بس نیست؟ (فماذا بعد الحق إلا الضلال فانی تصرفون) (2) «بنابراین، بعد از روشن شدن حق، آیا چیزی جز گمراهی وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟»

ابن ابی الحدید بعد از نقل روایات گفته است:

بدان که ما این روایات را در اینجا آوردیم به این جهت که بسیاری از منحرفین از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وقتی کلمات آن حضرت را در نهج البلاغه یا جای دیگر می بینند، که یادآور نعمتهای خدا به آنجناب است، و یادآور توجهات خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به آن بزرگوار است، آن حضرت را متهم می کنند به تفاخر و تکبر و خودبینی، همان گونه که گروهی از صحابه، مثل عمر، زید بن ثابت و اسامه نیز آنجناب را به چنین صفات ناپسند متهم می کردند، و هدف ما از نقل این روایات - در شرح این جمله از خطبه که فرمود: «نحن اشعار

ص: 634

---

1- «لما أنزل اذا جاء نصرالله والفتح بعد انصرافه عليه السلام من غزاه حنين جعل يكثر من سبحان الله استغفرالله ثم قال يا علي انه قد جاء ما وعدت به جاء الفتح ودخل الناس في دين الله أفواجا وانه ليس أحد أحق منك بمقامي لقدم في الاسلام وقربك مني وصهرك وعندك سيدة نساء العالمين وقبل ذلك ما كان من بلاء أبي طالب عندى حين نزل القرآن فانا حريص على ان أراعى ذلك لولده». رواه أبو اسحق الثعلبي في تفسیر القرآن.

2- سوره يونس (10)، آيه 32.

والأصحاب و نحن الخزنه والأبواب»؛ (ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چونان پیراهن تن او و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می باشیم). (1) - این است که آگاهی دهیم و از عظمت و جایگاه رفیع علی (علیه السلام) در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرده برداریم و روشن سازیم که هرگاه این امتیازها و خصوصیات در باره کسی گفته شود، جا دارد به آسمان پرواز کند و به عالم بالا عروج نماید و بر فرشتگان و انبیاء الهی افتخار کند، هر چند از روی خود بزرگ بینی و اعجاب به نفس باشد، ولی در عین حال مورد ملامت و سرزنش واقع نمی شود، بلکه با داشتن چنان مزایا و صفات برجسته سزاوار چنان افتخار است، تا چه رسد به شخص علی بن ابی طالب (علیه السلام) که آن بزرگوار با داشتن آن همه امتیازات، هرگز تکبر و خودبینی نداشت، نه در گفتارش، نه در کارها و کردارش چنین صفات ناپسند دیده و شنیده نشد، بلکه آن بزرگوار دارای لطیف ترین اخلاق، کریم ترین انسانها، متواضع ترین مردم بود، تحملش از همه بیشتر بود، از همه مردم خوش برخوردتر و گشاده روتر بود، تا آنجا که متهمش کردند به شوخ طبعی، مزاح و بذله گویی، و حال اینکه صفت شوخ طبعی و مزاح و بذله گویی، با تکبر و خودبزرگ بینی منافات دارد، و چنانچه گاهی از مزایای خود و توجه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او سخن گفته است، از باب شکر نعمت بوده است، از باب «نفثه المصدور و شکوی المکروب و تنفس المهموم» (اخلاط سینه را بیرون انداختن و از گرفتاری ها و ناراحتی ها شکوه کردن، و عقده دل غم‌دیده را گشودن) بوده است. (2) از

ص: 635

#### 1- از خطبه 154 نهج البلاغه

2- آری، دردها و غصه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) فراموش شدنی نبوده و دائماً آن حضرت را رنج میداد، سخنانش هنگام دفن حضرت زهرا (علیها السلام) گویای این مطلب است که ابن ابی الحدید به آن اشاره کرده و آن چنین است: فاطمه لامته قعوده و أطالت تعیفه؛ وهو ساکت حتی أذن المؤذن، فلما بلغ إلى قوله: «أشهد أن محمداً رسول الله»، قال لها: أتحنين أن تزول هذه الدعوه بين الدنيا؟ قالت: لا، قال: فهو ما أقول الك. فاطمه زهرا (علیها السلام)، علی (علیه السلام) را ملامت کرد که چرا نشسته و در برابر غاصبان و ظالمان قیام نمی کند و این ملامت کردن را ادامه داد، ولی علی السکوت اختیار کرد، تا اینکه صدای مؤذن بلند شد تا رسید به «أشهد أن محمد رسول الله» در این هنگام، حضرت امیر (علیه السلام) به حضرت زهرا علی گفت: آیا دوست داری این صدا از دنیا برچیده شود؟ گفت: خیر، فرمود: پس مطلب همان است که برایت گفتم. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 326، حکمت 735).



باب آگاه ساختن جاهلان و غافلان و افرادی که از فضائش بی خبر بوده و دیگران را بر او ترجیح می داده اند، بوده است، و این آگاه کردن، نبوده مگر از باب امر به معروف و نهی از منکر که ناشناخته و بدون اطلاع مرتکب خلاف شرع نشوند و مرجوح را بر راجح مقدم ندارند، همانا خداوند متعال از آن نهی کرده و فرموده است: (أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا- يهدي إلا- أن يهدي فما لكم كيف تحكمون)؛ (1) آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه بدون دانش [ داوری می کنید.

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

كنت في أيام رسول الله (صلى الله عليه وآله) كجزء من رسول الله (صلى الله عليه وآله)، ينظر إلى الناس كما ينظر إلى الكواكب في أفق السماء، ثم غص الدهر مني، فقرن بي فلان و فلان، ثم قرنت بخمسة أمثالهم عثمان، فقلت واذقراه؛ ثم لم يرض الدهر لي بذلك، حتى أردلني، فجعلني نظيرا لابن هند وابن النابعة! لقد استنت

ص: 636

---

1- سوره يونس (10)، آیه 35. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج 2، ص 429 تا 433).

من در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مثل جزئی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم، مردم به من نگاه می کردند همان گونه که به ستاره های آسمان نگاه می کردند، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، روزگار از من چشم پوشید، پس فلان کس و فلان کس جفت و عذل من شدند، سپس کنار پنج نفر قرار داده شدم که سرآمدشان عثمان بود، پس گفتم وای از رانحه خبیثه (1)، ولی روزگار به اینها هم راضی و خوشنود نشد و آنقدر تنزلم داد و پایینم آورد که مرا کنار پسر هند (معاویه) و پسر نابغه (عمر و بن عاص) قرار داد. (2)

مؤلف: و به همین مطلب اشاره کرده، آنجا که فرموده است: «انزلنی الدهر انزلنی الدهر حتی یقال علی معاویه»؛ روزگار تنزلم داد، تنزلم داد، تا آنجا که گفته می شود: علی و معاویه. (3)

یعنی مردم مرا هم سنگ و در ردیف معاویه قرار می دهند و می گویند: علی چنین و معاویه چنان و مرا با او به یک چشم نگاه می کنند.

آری کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودن کجا و کنار معاویه و عمرو عاص قرار داده شدن کجا؟!!

ابن ابی الحدید معتزلی، به طور مکرر و به هر مناسبتی اقرار و اعتراف کرده است به افضل بودن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و چنین گفته است:

اصحاب ماستی های معتزلی معتقدند و گفته اند: علی بن ابوطالب (علیه السلام) افضل مخلوقات است، در آخرت و در بهشت بالاترین منزلت را داراست، و افضل خلق است در دنیا و خصوصیات و مزایا و مناقش از همه بیشتر است، و هر کس

ص: 637

1- الذفر: الرانحه الخبیثه.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، چاپ بیروت، ج 4، ص 563، و 20 جلدی، ج 20، ص 326، حکمت 733.

3- حدیقه الشیعه، ج 1، ص 208.

با او دشمنی کند، یا با او بجنگد، یا کینه او را به دل داشته باشد، دشمن خدا است و با کفار و منافقین در آتش جهنم مخلد است، مگر اینکه توبه او ثابت شود و با قبول ولایت و دوستی آن حضرت مرده باشد. (1)

اما کسانی را که علی (علیه السلام) بر آنها غضب کرد و خلافت و رهبری آنها را رد نمود، ما آنان را از هلاک شدگان می دانیم، همان گونه که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آنها غضب می کرد، چون ثابت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «حربک حربی و سلمک سلمی»؛ «جنگ تو جنگ من و سازش تو سازش من است». و فرمود:

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛ «خدایا! دوست دار هر کس علی (علیه السلام) را دوست دارد و دشمن دار هر کس که علی (علیه السلام) را دشمن دارد».

[ تا آنکه گفته است: ] خلاصه، ما اهل سنت معتزلی، فرقی بین علی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی گذاریم، مگر رتبه نبوت و پیامبری، و می گوئیم: همه فضائلی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت، علی علا نیز دارا بود، و در تمام فضائل مشترک بودند جز نبوت.

والحاصل أنا لم نجعل بينه وبين النبي (صلی الله علیه و آله) إلا رتبه النبوه، و أعطیناه کل ما عدا ذلك من الفضل المشترك بينه وبينه.

[ تا آنکه گفته است: ] برتری و افضلیت علی (علیه السلام) گفته و اعتقاد پیشینیان بسیاری از صحابه و تابعین است، و عده زیادی از صحابه گفته اند: علی (علیه السلام) از همه صحابه افضل است، مانند عمار، مقداد، ابوذر، سلمان، جابر بن عبد الله، ابی بن کعب، حذیفه، بریده، ابو ایوب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابو هیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، ابو الطفیل، عباس بن عبد المطلب و فرزندانش، همه بنی هاشم،

ص: 638

---

1- هو أفضل الخلق في الآخرة، و اعلاهم منزله في الجنة، و أفضل الخلق في الدنيا، و أكثرهم خصائص و مزایا و مناقب، و کل من عاداه أو حاربه أو أبغضه فانه عدو لله سبحانه و خالد في النار مع الكفار و المنافقين، إلا أن يكون من قد ثبتت توبته، و مات علی تولیه و حبه .

فرزندان مطلب عموماً، زبیر در بدو امر، و از بنی امیه عده ای قبول داشتند و گفتند:

علی (علیه السلام) افضل است، مثل خالد بن سعید بن عاص، عمر بن عبدالعزیز اما از تابعین که گفته اند: علی (علیه السلام) افضل است، افراد بسیاری بوده اند، مثل اویس قرنی، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، جندب الخیر، عبیده السلمانی و غیر اینها که به خاطر بسیاری آنان، امکان شمارش و نام بردن نیست. (1)

(پایان نقل فضائل امام علی (علیه السلام) از ابن ابی الحدید).

### برخی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

به نقل از سایر اهل تسنن

در ادامه مناسب است. علاوه بر آنچه از ابن ابی الحدید نقل کردیم - برخی روایات را که دیگر محدثان معروف اهل تسنن، در فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده اند که هر یک به تنهایی افضل بودن آن حضرت را ثابت می کند - بیاوریم:

### سبقت و پیشگامی علی (علیه السلام) در ایمان و نماز

(1) احمد بن حنبل - یکی از چهار امام اهل سنت - روایات فراوانی با سندهای مختلف در این باره نقل کرده است، یکی از آنها چنین است:

از اسماعیل بن ایاس نقل کرده که گفت: در منی مردی از خیمه اش بیرون آمد و به آسمان نگاه کرد، وقتی دید ظهر شده مشغول نماز شد، پس از آن زنی از خیمه بیرون آمد و پشت سر او به نماز ایستاد، سپس نوجوانی که نزدیک به بلوغ بود، از خیمه بیرون آمد و با او به نماز ایستاد.

به عباس گفتم: ای عباس! این مرد کیست؟ گفت: محمد پسر عبد الله، پسر

ص: 639

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (4 جلدی) ج 4، ص 520 تا ص 522.

عبدالمطلب است. گفتیم: این زن کیست؟ گفت: خدیجه همسر او است. گفتیم:

این جوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب پسر عم او است.

گفتم: اینها چه می کنند؟ گفت: نماز می خوانند. «و هو یزعم أنه نبی و لم یتبعه علی أمره إلا امرأته و ابن عمه هذا الفتی»؛ «او گمان می کند پیامبر است، در حالی که هیچ کس از او پیروی نمی کند، مگر زن و پسر عمویش، این جوان، (علی علیه السلام)».

راوی گوید: ای کاش آن زمان خدا روزی می کرد، من مسلمان می شدم، و سومی آنان بودم، و با علی بن ابی طالب (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز می خواندم. (1)

(2) محمد بن عیسی ترمذی (صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل تسنن) در صحیحش، از ابن عباس روایت کرده که گفت: «اول من صلی علی» (2)، «اول نمازگزار علی (علیه السلام) بود».

(3) ابن اسحاق گفته است: «اول ذکر من الناس آمن برسول الله (صلی الله علیه و آله) و صلی معه و صدق بما جاءه من الله تعالی: علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بنی هاشم رضوان الله علیه، وهو یؤمئذ ابن عشر سنین. وکان مما أنعم الله به علی بن ابی طالب (علیه السلام) أنه کان فی حجر رسول الله (صلی الله علیه و آله) قبل الإسلام»، «از میان مردم، اول مردی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و با آن حضرت نماز خواند، و آن جناب را به آنچه از جانب خدا آورده بود تصدیق کرد، علی بن ابی طالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم رضوان الله تعالی علیه بود، و علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آن هنگام ده سال داشت. و از نعمت های خدا به علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن است که آن حضرت قبل از اسلام در دامان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود». [تا آن که گوید:]

(فلم یزل علی مع رسول الله (صلی الله علیه و آله) حتی بعته الله تبارک و تعالی نبیا، فاتبعه

ص: 640

1- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 209 و ح 1787، ط المعارف.

2- الترمذی: 46، کتاب المناقب، 20.

علی و آمن به صدقه»؛ «علی (علیه السلام) همیشه دائماً با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، تا این که خدا آن جناب را به رسالت مبعوث کرد، پس علی (علیه السلام) پیروی آن حضرت را کرد، و به او ایمان آورد، و او را به نبوت از طرف خدا تصدیق کرد».

ابن اسحاق در ادامه نقل کرده است که هنگام دخول وقت نماز، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جانب دره های مکه بیرون می رفت و علی بن ابی طالب، به طوری که پدر و عموها و خویشاوندانش نفهمند، (مخفیانه دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رفت و نماز می خواندند. (1)

(4) ابو داود طیالسی - از محدثین معروف اهل تسنن - نقل کرده است که زید بن ارقم گفت: «اول من صلی مع رسول الله (صلی الله علیه و آله) علی»؛ (2) «اولین کسی که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز خواند، علی (علیه السلام) بود».

(5) ابن سعد - از محدثین معروف اهل تسنن - از مجاهد نقل کرده است که:

(أول من صلی علی، وهو ابن عشر سنین»، (3) «اولین کسی که نماز خواند علی (علیه السلام) بود، در حالی که ده سال داشت».

(6) سبط بن جوزی حنفی از ترمذی مسنداً روایت کرده است که: «بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) یوم الإثنين، و صلی علی (علیه السلام) یوم الثلاثاء» (4)؛ «روز دوشنبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبعوث به رسالت شد، و روز سه شنبه (یک روز بعد از آن) علی (علیه السلام) نماز خواند».

ص: 641

---

1- و خرج معه علی بن ابی طالب مستخفياً من ابيه و من جميع اعمامه و سائر قومه فیصلیان. (سیره ابن هشام، ص 158 - 160 ط جوتتجن) و ص 262 - 264، ج 1 (ط الحلبي).

2- مسند ابو داود طیالسی، ح 678.

3- طبقات ابن سعد، ج 3، القسم الاول، ط لیدن، ص 13 و ج 3 ط بیروت، ص 21.

4- تذکره الخواص، چاپ مکتبه نینوی، طهران، ناصر خسرو مروی، ص 108.

## امام علی (علیه السلام) هفت سال قبل از مردم نماز خواند

(1) ابن ماجه - یکی از محدثین معروف اهل سنت - نقل کرده است که: عباد بن عبدالله گفت: «قال علی: انا عبدالله و اخو رسول الله (صلی الله علیه و آله) و انا الصدیق الأكبر، لا یقولها بعدی إلا کذاب، صلیت قبل الناس لسبع سنین» (1)؛ «علی (علیه السلام) فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدایم، من صدیق اکبرم، بعد از من کسی چنین ادعایی نمی کند، مگر دروغگو، من هفت سال پیش از دیگران نماز خواندم».

(2) احمد حنبل و ابو داود طیالسی از حبه غنی، در ضمن روایت مفصلی نقل کرده اند که علی (علیه السلام) بالای منبر فرمود: «لقد صلیت قبل أن یصلی الناس سبعا» (2)

(همانا هفت سال قبل از اینکه مردم نماز بخوانند من نماز خواندم).

3 نسائی - (3) صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت - در کتاب «خصائص

ص: 642

1- المقدمة، 11، باب فضائل اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ح 120.

2- مسند احمد، ج 1، ص 99 ط الحلبی، وح 776، ط المعارف. و مسند طیالسی، ح 188.

3- نسائی: الشیخ الامام الحافظ، ابو عبدالرحمن بن شعیب النسائی، صاحب الصحیح، المتوفی سنه 303 لازم به ذکر است که کتاب «خصائص نسائی» کتابی بسیار کوچک و کم حجم، اما پر محتوا و بسیار با ارزش است. زیرا گزیده ای از امتیازات منحصر به فرد حضرت امیر (علیه السلام) که از لسان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده شده، با ذکر سند، در آن آمده است. اگر اهل سنت آن کتاب را با دقت مطالعه کنند، قطعاً از خواب غفلت بیدار، و توفیق تبعیت از حق و حقیقت را به دست می آورند، و چنانچه محیط زندگی و کارشان اجازه اقرار ندهد (همان گونه که ظاهر خود نسائی چنین بوده) لا اقل دیدشان نسبت به شیعه و مذهب حقه جعفری، عوض می شود. ضمناً در پایان کتاب مزبور نوشته اند: نسائی داخل دمشق (شام) شد، دید بیشتر مردم آن دیار، نسبت به امام امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه منحرفند، لذا کتاب خصائص امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نوشت، به امید آن که بخوانند و هدایت شوند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) «(1) روایات متعددی، با ذکر سند نقل کرده، مبنی بر این که: اولین مردی که نماز را به جماعت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواند علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. و این امر را از خصائص و امتیازات منحصر به فرد آن حضرت شمرده است.

ابن ابی الحدید نیز نقل کرده است که: عثمان در ضمن سخنانی که بین او و حضرت امیر (علیه السلام) رد و بدل شد گفت: ابوبکر و عمر از تو بهتر بودند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «انا خیر منک و منهما، عبد الله قبلهما و عبده بعدهما»؛ من از تو و از ابوبکر و عمر بهترم، من پیش از آنها خدا را عبادت کردم، بعد از آنها نیز عبادت کردم. (2)

اینها برخی روایات است که اهل تسنن در سبقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ایمان و نماز نقل کرده اند، و ما از آوردن روایاتی که محدثان شیعه در این رابطه نقل کرده اند، صرف نظر کردیم.

این روایات صریح در این است که علی (علیه السلام) چندین سال قبل از دیگر مردان ایمان آورد، نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تصدیق کرد، نماز خواند و همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، این روایات می گویند: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بر همه مردان مسلمان سبقت گرفته، و پیشرو بود، از سویی، خداوند در قرآن فرموده است: (والسابقون السابقون،

ص: 643

---

1- خصائص نسائی، ص 2 و 3، ط قاهره.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت)، ج 4، ص 532، حکمتهای منثور.



أولئك المقربون» (1)؛ «و پیشی گیرندگان به اعمال نیک پیشی گیرندگان اند. اینان مقربان اند».

این آیه مبارکه صریح در این است که سبقت گیرنده در اسلام، ایمان، نماز و همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از دیگران برتر و از مقربان است.

در روایات محدثان شیعه نیز آمده است که: ابن عباس گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره این آیه سؤال کردم، فرمود: جبرئیل به من خبر داد که: «آلسابقون» علی (علیه السلام) است. (2)

### علم امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در روایات اهل تسنن

{ 1 } ترمذی از حضرت امیر (علیه السلام) نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أنا دار الحکمه و علی بابها» (3)؛ «من خانه حکمت، و علی (علیه السلام) در آن خانه است».

{ 2 } ابن سعد از سلیمان احمسی از پدرش نقل کرده که: «قال علی (علیه السلام): واللّه!

ما نزلت آیه الأوقد علمت فیم نزلت و علی من نزلت، إن ربي وهب لی قلبا عقولا ولسانا طلقا»، «علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند آیه‌های نازل نشد مگر این که دانستم در باره چه چیز نازل شد، و بر چه کسی نازل شد، همانا پروردگار من، قلبی عاقل، و زبانی گویا به من مرحمت فرموده است».

{ 3 } و از ابو الطفیل روایت کرده که علی (علیه السلام) فرمود: «سلونی عن کتاب الله، فانه

ص: 644

1- سوره واقعه (56)، آیه 10.

2- تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 209.

3- الترمذی: 46، کتاب المناقب 20، باب حدثنا سفیان بن وکیع. 4 و 3. طبقات، ج 2، القسم الثانی، ص 101، ط لیدن، و ج 2، ص 338، ط بیروت.

لیس من آیه إلا وقد عرفت بلیل نزلت أم بنهار فی سهل أم فی جبل»<sup>(1)</sup>، «معانی قرآن را از من پرسید، همانا آیه ای نیست مگر این که می شناسم که شب نازل شده یا روز، در زمین نازل شده یا بالای کوه» .

{4} طیالسی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود: «اعلم امتی بما انزل الله علی»<sup>(2)</sup> «عالم ترین پیروان من به آنچه خدا نازل کرده، علی (علیه السلام) است».

{5} ابن سعد روایت کرده که از علی (علیه السلام) پرسیدند، چه شده که شما بیش از همه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث میدانید؟ فرمود: «انی كنت إذا سألته أنبانی، و إذا سکت ابتدأنی»،<sup>(3)</sup> «من به گونه ای بودم که هرگاه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال می کردم پاسخ می داد، و هرگاه سکوت می کردم، آن حضرت شروع می کرد و برایم حدیث می فرمود».

{6} همچنین از ابن عباس نقل کرده که گفت: «خطبنا فقال: علی أفضانا»؛ «عمر بن خطاب برای ما خطبه خواند و گفت: علی (علیه السلام) قضاوت کننده ترین ما است».

{7} نیز از سعید بن مسیب نقل کرده که: «کان عمر یتعود باللله من معضله لیس فیها أبو حسن»<sup>(4)</sup>، «عمر بن خطاب پناه می برد به خدا از مسأله مشکلی که در آن، علی (علیه السلام) حضور نداشت».

{8} احمد حنبل با سه سند نقل کرده است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را به یمن فرستاد، در یمن، گودالی احداث کرده بودند و در آن شیری درنده را

ص: 645

---

1- مسند ابوداود طیالسی، ح 2016.

2- طبقات: القسم الثانی، ص 101، ج 2، ط لیدن، و ص 338، ج 2، ط بیروت.

3- طبقات: القسم الثانی، ص 102، ج 2، ط لیدن، و ص 339، ج 2، ط بیروت.

4- طبقات: القسم الثانی، ص 102، ج 2، ط لیدن، و ص 339، ج 2، ط بیروت.

نگهداری می کردند، یک نفر به گودال افتاد و در حال افتادن، به شخص دیگری که بالای گودال ایستاده بود چسبید و او را نیز پایین کشید، دومی هم به شخص سوم و سومی هم به شخص چهارم چسبید و هر چهار نفر داخل گودال افتادند و شیر همه را مجروح کرد و تمام کشته شدند، فامیل آن چهار نفر به روی یکدیگر اسلحه کشیدند و مهبای جنگ شدند. حضرت امیر (علیه السلام) به آنان فرمود: من میان شما قضاوت می کنم که با دیه رضایت دهید و از نزاع و جنگ دست بردارید، و چنانچه قضاوت مرا قبول نکردید، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بروید، هر چه فرمود عمل کنید.

«فقضى للأول ربع ألدیه، وللثانی ثلث ألدیه و للثالث نصف ألدیه، و للرابع دیه کامله»؛ «برای نفر اول یک چهارم دیه، برای دومی ثلث دیه، برای سومی نصف دیه و برای چهارمی دیه کامل حکم فرمود».

پس از قضاوت آن حضرت، برخی پذیرفتند، ولی برخی نپسندیدند و خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قضاوت علی (علیه السلام) را صحیح دانست، و فرمود: طبق همین قضاوت عمل کنید. (1)

این قضاوت را طیالسی نیز نقل کرده است. (2)

{9} طبرانی در «الکبیر» و سیوطی در «الجامع الصغیر» و حاکم در «المناقب» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» .

احمد بن محمد مغربی در تصحیح این روایت یک کتاب به نام «فتح الملک العلی» نوشته است. (3)

ص: 646

---

1- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 77، وح 573، ط المعارف.

2- مسند ابوداود طیالسی، ج 1، ص 141.

3- به المراجعات، پاسخ نامه 24، مراجعه شود.

مؤلف: اینها بخشی از روایات است که اهل تسنن در باره علم امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده اند، به ویژه آنچه در باره قضاوتها و حکمهای آن حضرت نوشته و گفته اند، زیرا شرط اولیه قاضی و قضاوت علم است. (1)

البته روایات و آثار علمی آن حضرت در کتب شیعه از حد و حصر خارج است.

که نهج البلاغه نمونه و گوشه ای از آنها است و ما به خاطر اختصار از نقل آنها صرف نظر کردیم و در آنچه از کتب اهل سنت نقل شد کفایت و اتمام حجت است.

اکنون با توجه به روایات، و با توجه به آیه شریفه (یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین أوتوا العلم درجات) (2)؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند، و کسانی که علم به آنها داده شد درجات عظیمی می بخشد». (قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکرا أولوا الألباب) (3) «بگو: آیا عالم و غیر عالم یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می شوند.» ثابت و محرز می شود که علی (علیه السلام) بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برترین و افضل انسان ها است، و انکار آن انکار قرآن کریم و روایات است.

### جهاد امام علی (علیه السلام) به نقل از اهل تسنن

حضرت امیر (علیه السلام) در تمام جنگها پرچمدار و پیشرو بود

{ 1 } ابن سعد از قتاده نقل کرده است که: «إن علی بن أبی طالب کان صاحب لواء رسول الله (صلی الله علیه و آله) یوم بدر و فی کل مشهد» (4)، «همانا علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ص: 647

---

1- قضاوتهای حضرت امیر (علیه السلام) در کتابی مستقل جمع آوری و چاپ شده است.

2- سوره مجادله (58)، آیه 11.

3- سوره زمر (39)، آیه 9.

4- طبقات الکبری، ج 3، ط بیروت، ص 23 و ج 3، ط لیدن، ص 14.

پرچمدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، در جنگ بدر و در هر جنگی».

{2} بخاری در صحیحش از سهل بن سعد نقل کرده که گفت: روز خیبر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «لا عطین الراه رجلا یفتح الله علی یدیہ»؛ «حتماً پرچم را به مردی می دهم که خدا فتح و پیروزی را به دست او نصیب میکند».

سهل بن سعد گفت: همه حاضران گردن کشیدند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست چه کسی می دهد و همه آرزو می کردند که آن حضرت پرچم را به او بدهد.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این علی؟»؛ علی کجاست؟ گفتند: چشمان علی (علیه السلام) درد می کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را حاضر کنید. «فبصق فی عینیه فبرأ مکانه حتی كأنه لم یکن به شیء، فقال تقاتلهم حتی یکونوا مثلنا...» پیامبر (صلی الله علیه و آله) آب دهان خود را بر چشمان علی (علیه السلام) کشید و بلافاصله خوب شد و گویا هیچ عارضه ای نداشت، پس فرمود: با آنان بجنگ تا مانند ما مسلمان شوند، سپس فرمود: ای علی! به جانب آنان برو، و آنان را به اسلام دعوت کن. «فوالله لأن یهدئ بک رجل واحد خیر لک من حمر النعم»؛ به خدا سوگند! چنانچه یک نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از شترهای قرمز رنگ (که بهترین و پر ارزش ترین شترها است) <sup>(1)</sup>

{3} و در روایت دیگر نقل کرده است: در شبی که فردای آن فتح و پیروزی حاصل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لا عطین الراه غدا رجلا- یحبه الله و رسوله یفتح الله علیه، فإذا نحن بعلی و ما نرجوه، فقالوا: هذا علی، فأعطاه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ففتح الله علیه»؛ «همانا پرچم را فردا به مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا او را

ص: 648

---

1- بخاری، در: 56، کتاب الجهاد، 102، باب دعاء النبی (صلی الله علیه و آله) الاسلام، ح 1405.

دوست دارند، خدا پیروزی را به دست او نصیب ما می کنند. ناگاه دیدیم علی (علیه السلام) است، و باور نمی کردیم او باشد، پس حاضران گفتند: این علی (علیه السلام) است، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را به او داد و خدا پیروزی را نصیب او فرمود» (1).

{4} نیز بخاری در صحیحش از سهل بن سعد نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز جنگ خیبر پرچم را به دست علی (علیه السلام) داد و فرمود: برو و آنان را به اسلام دعوت کن، و واجبات را برایشان بازگویی. «فوالله لأن یهدی الله بک رجلاً خیر لک من أن یکون لک حمر النعم» (2)، «به خدا سوگند! چنانچه خدا به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر است از شترهای سرخ رنگ».

{5} بخاری همین مضمون را، در چهار جای دیگر کتابش با سندهای مختلف نقل کرده است (3).

{6} مسلم در صحیحش هر آنچه بخاری نقل کرده، آورده است، به اضافه رجزخوانی مرحب و رجز امام علی (علیه السلام) را در پاسخ او نیز نقل کرده است (4).

{7} همچنین مسلم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفت: روزی معاویه به من گفت: چه چیز مانع شده که ابوتراب را سب و دشنام نمیگویی؟ گفتم: سه چیز است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره علی (علیه السلام) گفته، که من به خاطر آنها هرگز علی (علیه السلام) را دشنام نمیدهم، و دوست داشتم یکی از آن سه چیز برای من بود، که از شترهای قرمز رنگ بیشتر دوست می داشتم، [و آن سه چیز عبارتند از:

ص: 649

---

1- بخاری، در: 56، کتاب الجهاد، 121 - باب ما قیل فی لواء النبی (صلی الله علیه و آله)، ح 1417.

2- همان: 56، کتاب الجهاد، 143، باب فضل من اسلم علی یدیه رجل، ح 1405.

3- همان، کتاب فضائل اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله)، باب مناقب علی بن ابیطالب، ح 1405، ح 1417، و کتاب المغازی: 38، باب غزوه خیبر، ح 1404، وح 1405.

4- صحیح مسلم: 32، کتاب الجهاد والسیر، ح 132.

1- شنیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخی جنگ ها که او را جانشین خود کرد، به او فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون بن موسى إلا أنه لأنبوه بعدى»؛ «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود»..

2- شنیدم در روز خیبر فرمود: « لا عطین الرايه رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله: قال: فتطاولنا لها، فقال: أدعوالی علیا، فأتی به أرمدا فبصق فی عینیه و دفع أرايه إليه ففتح الله علیه»؛ «پرچم را به مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را دوست دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، گفت: ما همه گردن کشیدیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی را نزد من آورید، علی (علیه السلام) در حالی که چشمانش درد می کرد، نزد آن حضرت آورده شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آب دهان در چشم او کشید و پرچم را به دست او داد، خدا به دست او فتح حاصل کرد».

3- هنگامی که آیه (فقل تعالوا ندع أبناءنا وابناءکم... (1) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را دعوت کرد و سپس فرمود: «اللهم هؤلاء أهلی»؛ بار پروردگار اینها اهل منند. (2)

مسلم، همین مضمون را به سه سند دیگر، با مختصر تفاوتی آورده است. (3)

{8} ترمذی نیز از سعد بن ابی وقاص همین روایت را نقل کرده است. (4)

مؤلف: از این روایت که مسلم، و ترمذی نقل کرده اند معلوم می شود در زمان معاویه سب امیر مؤمنان (علیه السلام) امری رایج بوده، و اگر کسی سب نمی کرد، مؤاخذه

ص: 650

1- سوره آل عمران (3)، آیه 61.

2- صحیح مسلم: 44 / کتاب فضائل الصحابه، ح 32.

3- صحیح مسلم: 44 / کتاب فضائل الصحابه، ح 33، 34 و 35.

4- ترمذی: 46، کتاب المناقب، 20 باب حدثنا سفیان بن وکیع.

شده و مورد سؤال قرار می گرفت. و در ادامه خواهد آمد که سب علی (علیه السلام)، سب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

{9} ابن سعد در طبقات، داستان جنگ خیبر و همین مضامین را بیان کرده است. (1)

: احمد حنبل روایت کرده است که ابوسعید خدری میگفت: «ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) أخذ الرايه فهزها ثم قال : من يأخذها بحقها، فجاء فلان قال: انا، قال : أمط، ثم جاء رجل، فقال: أمط، ثم قال النبي (صلی الله علیه و آله) والذي كرم وجه محمد لا عطيتها رجلا لا يفر، هاك يا علي، فانطلق حتى فتح الله عليه خيبر و فدك و جاء بعجوتهما و قديدهما»؛ «پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرچم را گرفت و به اهتزاز در آورد و فرمود: کیست این پرچم را بگیرد، و حق آن را ادا کند؟ پس فلانی (2) جلو آمد و گفت: من. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دور شو، برو کنار.

سپس مردی دیگر جلو آمد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او نیز فرمود: برو کنار، دور شو.

پس از آن فرمود:

ای علی (علیه السلام)! این پرچم را بگیر، و برو، تا آن که خدا خیبر و فدک را به دست علی (علیه السلام) فتح کرد، و علی (علیه السلام) خرمای عجوی خیبر و فدک [که بهترین خرما است].

و قرمه خیبر و فدک را آورد». (3)

ص: 651

1- ترمذی، 46، کتاب المناقب، ص 111 و ص 081

2- فلان، اشاره به شخصی است که لیاقت و قدرت جنگ را نداشته است، و همان گونه که در روایات بعدی می خوانید، مراد از «فلان» و «فلان» ابوبکر و عمر بوده اند که نویسندگان کتاب نخواستند نام آنها را ببرند، و روایت را ناقص و تحریف کرده است، و این امر، از امور رایج برخی از آنان است.

3- مسند احمد حنبل، ج 3، ص 16، ط الحلبي.



{ 11 } همچنین احمد حنبل روایت کرده است که : بریده گفت : خیبر را محاصره کردیم. «فاخذ اللواء أبو بكر، فانصرف ولم يفتح له، ثم أخذه من الغد فخرج فرجع ولم يفتح له، وأصاب الناس يومئذ شده و جهد، فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): انى دافع اللواء غدا إلى رجل يحبه الله ورسوله، ويجب الله ورسوله، لأيرجع حتى يفتح له، فبتنا طيبه أنفسنا أن الفتح غدا» ؛ «ابوبكر پرچم را گرفت، و رفت و برگشت، و پیروزی حاصل نشد، روز بعد باز پرچم را گرفت و به میدان رفت و بدون نتیجه برگشت، و در آن روز، مردم سخت ناراحت بودند (ناراحتی همه را فرا گرفت)، پس پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: حتما فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست می دارند، او هم خدا و رسول خدا را دوست می دارد و از جبهه برنمیگردد تا این که فتح برای او حاصل شود، [راوی گوید پس با این نوید پیامبر (صلى الله عليه و آله)، ما آن شب با خوشحالی خوابیدیم که فردا پیروزی حاصل می شود.

پیامبر (صلى الله عليه و آله) پس از اقامه نماز صبح ایستاد و پرچم را طلب فرمود، و مردم در برابر آن حضرت صف کشیدند، آن جناب علی (علیه السلام) را صدا زد، علی (علیه السلام) به چشم درد مبتلا بود، آب دهان به چشمان او ریخت و پرچم را دستش داد، و برای او فتح و پیروزی حاصل گشت».(1)

{ 12 } نیز، احمد حنبل در ضمن شش روایت نقل کرده است که، پس از محاصره خیبر :

«أعطى رسول الله (صلى الله عليه و آله) اللواء عمر بن الخطاب، ونهض معه من المسلمين فلقوا أهل خیبر، فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله) لا أعطین اللواء غدا رجلا- يحب الله ورسوله، و يحبه الله ورسوله»؛ «پیامبر (صلى الله عليه و آله) پرچم را به عمر بن خطاب داد، و عده ای از مسلمانان را با او همراه کرد، پس آنان در مقابل مردم خیبر قرار گرفتند و در نهایت

ص: 652

عقب نشینی کردند [ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و پیامبر خدا را دوست دارد، خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند].

فردای آن روز، پیامبر، (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را طلب کرد، و چشمان علی (علیه السلام) درد می کرد، آب دهان مبارک به چشمان آن جناب ریخت و پرچم را به دست او داد، آن حضرت با گروهی از مسلمانان وارد میدان شدند، ناگهان مرحب مقابل آنان آمد و رجز خواند.

در این هنگام با علی (علیه السلام) مشغول جنگ شد و بعد از دو ضربه که بین آن دو رد و بدل گردید. «فضربه علی علی هامته حتی عض ألسيف منها بأضراسه و سمع أهل المعسكر صوت ضربته، قال: وما تمام آخر الناس مع علی حتی فتح له ولهم».

پس علی (علیه السلام) ضربه ای بر مغز مرحب زد، به گونه ای که شمشیر آن حضرت، دندان های مرحب را در هم کوبید، و صدای ضربه شمشیر آن بزرگ مرد را لشکر شنیدند، و هنوز همه سربازان حضرت به معرکه جنگ نرسیده بودند، که حضرت به پیروزی رسید. (1)

{ 13 } ابن هشام از سلمه بن اکوع نقل کرده است که : «بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) أبابكر الصديق برأيته إلى بعض حصون خيبر فقاتل ورجع ولم يفتح وقد جهد، ثم ألغد عمر بن الخطاب فقاتل ثم رجع ولم يفتح، وقد جهد. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) :

الأعطين الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله يفتح الله على يديه، ليس بفرار. فدعا رسول الله (صلی الله علیه و آله) عليا رضوان الله عليه، و هو ارمم العين، فتقل في عينه ثم قال : خذ هذه الراية فامض بها حتى يفتح الله عليك» (2)

ص: 653

---

1- مسند احمد حنبل، ج 2، ص 26 و ص 384 و ج 4، ص 51 و ج 5، ص 333 و 353.

2- سیره ابن هشام، ط لیدن، ص 761، و ج 3، ط الحلبي، ص 348.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را با پرچم به برخی قلعه های خیبر فرستاد، ابوبکر مقاتله کرد و هر چند تلاش کرد، فتح حاصل نشد، روز بعد عمر را فرستاد، او هم هر چند تلاش کرد، فتح حاصل نشد.

پس از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خدا سوگند، فردا پرچم را به دست مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند، خدا به دست او پیروزی را حاصل می کند، آن مرد هرگز فرار نمی کند.

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی رضوان الله تعالی علیه را طلبید، و حال آن که چشمانش درد می کرد، رسول خدا آب دهان به چشمانش کشید، سپس فرمود: این پرچم را بگیر و برو تا خدا به دست تو پیروزی را نصیب مسلمانان کند».

{14} طیالسی از ابو هریره نقل کرده است که : در روز خیبر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

فردا پرچم را به مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا را دوست می دارد، در این موقع عمر بن خطاب گفت: «فما أحببت الإماره قبل یومئذ، فتطاولت لها...» من تا آن روز ریاست و فرماندهی را آرزو نکردم، اما آن روز آرزو کردم، [\(1\)](#) ولی روز بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را طلبید و پرچم را به او داد و فرمود: جنگ کن و به این سو و آن سو نگاه نکن . منتظر چیزی مباش و معطل مکن - تا خداوند عزوجل فتح را به دست تو حاصل فرماید، با آنان جنگ کن تا شهادتین بگویند. [\(2\)](#)

مؤلف : اینها برخی از روایات است که علمای معروف و مورد اعتماد اهل تسنن، در باره جهاد امام المجاهدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل کرده اند، و ما از آوردن روایات محدثان شیعه صرف نظر کردیم.

ص: 654

---

1- چون از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطمئن شد که فرمانده فردا، هر که باشد، فاتح و به سلامت از جبهه بر می گردد.

2- مسند ابوداود طیالسی، ح 2441.

از این روایات استفاده می شود که :

1- پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیگران را به جبهه می فرستاد، و آنان معمولاً کاری از پیش نمی بردند.

2- علی (علیه السلام) فاتح بود و خدا فقط به دست او فتح را نصیب می کرد.

3- علی (علیه السلام) هرگز فرار نکرد (لا یفر) و دیگران فرار می کردند.

4- علی (علیه السلام) محبوب خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، و بالعکس.

5- آب دهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارو و شفابخش بود.

6- پیامبر (صلی الله علیه و آله) خاطر جمع بود که علی (علیه السلام) فاتح جنگ است و هرگز بدون پیروزی از جبهه برنمی گردد، لذا بطور جزم می فرمود: یفتح الله علی یدیہ.

حال : با توجه به این روایات که اهل تسنن نمی توانند آنها را انکار کنند، و با توجه به آیه مبارکه ( فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما ) (1)

خداوندا جهادکنندگان را بر افرادی که نشسته اند به پاداشی بزرگ برتری داده است».

باید هر مسلمانی که از آیات شریفه قرآن و روایات علما و محدثان، آگاهی دارد، اعتراف کند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از همه انسان ها برتر، با فضیلت تر، و نزد خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) محبوب تر و عزیزتر و اجرش از همگان افزون تر بوده است، و انکار برتری امام علی (علیه السلام) و افضل بودن او، انکار قرآن کریم، انکار فرمایشات پیامبر گرامی اسلام، و نادیده گرفتن روایات متواتره است.

ص: 655

---

1- سوره نساء ( 4 )، آیه 95.

امام علی (علیه السلام)، جان و نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است

در روایات اهل سنت

(... فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين) (1)

به آنان که با توبه محاجه و ستیز برخواسته اند بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم.

این آیه مربوط به مباهله با نصاری نجران است.

دانشمندان، محدثان و مفسران شیعه و سنی تصریح کرده اند که این آیه در شأن اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، و عظمت آنان را ثابت و محرز می کند، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را برای مباهله همراه خود برد. بنابراین مراد از «ابنائنا» حسن و حسین xxx هستند و مراد از «نسائنا» فاطمه (علیها السلام) و مراد از «انفسنا»، علی (علیه السلام) است.

روایات محدثان شیعه در باره این آیه، در صفحه 205 گذشت و در اینجا برخی روایات محدثان معروف و مورد اعتماد اهل تسنن را می آوریم.

{ 1 } مسلم بن حجاج نیشابوری - صاحب «صحیح مسلم» که از کتب ششگانه معتبر اهل تسنن است - از عامر بن سعد از پدرش نقل کرده است که: «لما نزلت

ص: 656

هذه الآية : ( فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم... و دعا رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليا، وفاطمة، و حسنا، و حسينا فقال: اللهم هؤلاء أهلي) (1)؛ «أنگاه که آیه مبارکه و نقل تعالوا.. جه نازل شد، پیامبر (صلى الله عليه وآله) علی و فاطمه و حسن و حسین (عليهم السلام) را دعوت کرد و فرمود: بار پروردگارا اینها اهل من هستند».

{2} احمد بن حنبل (2) و طبری در تفسیرش و زمخشری در تفسیر کشاف و سایر مفسران در ذیل همین آیه این مطلب را نقل کرده اند.

و سایر مفسران نیز ذیل آیه مبارکه روایت را آورده اند.

{3} ترمذی نیز از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است که وقتی آیه (.... فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم... چه نازل شد، رسول خدا (صلى الله عليه وآله)، علی و فاطمه و حسن و حسین (عليهم السلام) را دعوت کرد و فرمود: «اللهم هؤلاء أهلي؛ (3) بار پروردگارا اینها اهل بیت منند».

{4} نسائی در خصائص - باب قول النبی (صلى الله عليه وآله) علی ولی گل مؤمنین من بعدی - روایت کرده است که: در بازگشت علی (علیه السلام) از سفر یمن، برخی همراهان آن حضرت خدمت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) آمدند و از علی (علیه السلام) بدگویی و شکایت کردند، پیامبر (صلى الله عليه وآله) از آنان رو برگرداند و سرانجام رسول خدا (صلى الله عليه وآله) غضب کرد. «فأقبل إليهم رسول الله (صلى الله عليه وآله)؛ والغضب يبصر في وجهه فقال: ما تريدون من علي، إن عليا مني وأنا منه، وهو ولي كل مؤمن بعدی» (4)، «پس رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به آنان رو کرد، در حالی

ص: 657

---

1- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابیطالب (رضی): ح 32، طبعتنا.

2- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 185 و ح 1608، ط المعارف.

3- ترمذی: 46، کتاب المناقب، 20 - باب حدثنا سفیان بن وکیع.

4- خصائص، ص 19، ط قاهره.

که آثار غضب در چهره اش دیده می شد فرمود: از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است».

{5} نسائی همین مضمون و غضب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را، در باب بعد نیز، به سند دیگر نقل کرده و در آن آمده است که: «فتغیر وجه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و قال: لا تبغضن یا بریده لی علیا فان علیا منی و أنا منه، و هو ولیکم بعدی» (1)؛ «چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) دگرگون گردید و فرمود: ای بریده، علی (علیه السلام) را نزد من مبعوض مگردان، علی از من است، و من از علی هستم، او بعد از من ولی شما است».

{6} همچنین نسائی تحت باب «منزله علی کرم الله وجهه، و قربه من النبی (صلی الله علیه و آله)»، با سند از علا نقل کرده است که از پسر عمر در باره عثمان سؤال کردند، گفت:

«کان عثمان من الذین تولوا یوم النقی الجمعان، فتاب علیه ثم أصاب ذنبا فقتله»؛

عبدالله بن عمر گفت: عثمان از کسانی بود که در جنگ احد فرار کرد، و توبه کرد، پس از آن مرتکب گناه شد، پس او را به کشتن داد.

از او در باره علی (علیه السلام) پرسیدند، گفت: «لا تسأل عنه ألا تری منزلته من رسول الله (صلی الله علیه و آله)»؛ «در باره علی (علیه السلام) از من نپرسید، آیا منزلت و مقام او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی بینید» (2).

{7} و در همان باب، با سند، از غرار روایت کرده که از عبدالله پسر عمر بن خطاب، از علی (علیه السلام) و عثمان سؤال کردند، عبدالله گفت: «اما علی هذا بیته من بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ولا أحدثک عنه بغیره و اما عثمان فانه أذنب یوم أحد ذنبا

ص: 658

---

1- خصائص، ص 19.

2- خصائص نسائی، ص 27.

عظیما عفی الله عنه و أذنب فیکم ذنبا صغیرا فقتلتوه»؛ (1) «اما علی (علیه السلام) پس این خانه اوست، کنار خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و من غیر از این چیزی در باره علی نمی گویم یعنی آن را که عیان است چه حاجت به بیان است). و اما عثمان، پس همانا او در جنگ احد مرتکب گناه عظیمی شد که خدا عفویش کرد، و در میان شما گناه صغیره مرتکب شد پس او را کشتید».

نسائی در این باب، روایات متعددی به همین مضمون نقل کرده است که جهت اختصار از آوردن آنها صرف نظر شد.

{8} در الصواعق، ص 106 و الریاض النضره و ذخائر العقبی و سیره حلبی روایت کرده اند که: «جاء ابوبکر و علی یزوران قبر النبی (صلی الله علیه و آله) بعد وفاته بسته ایام، قال علی (علیه السلام) لأبی بکر: تقدم، فقال ابوبکر: ماكنت لإتقدم رجلا سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: علی منی بمنزلی من ربی» (2)

شش روز بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ابوبکر و علی (علیه السلام) به زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند، علی (علیه السلام) به ابوبکر فرمود: جلو برو، ابوبکر گفت: من مقدم نمیشوم بر مردی که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: منزلت علی نسبت به من مانند منزلت من از پروردگار من است».

مؤلف: از روایاتی که نسائی در اختصاص آورده است معلوم می شود که عده ای از مسلمانان، حتی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با حضرت امیر (علیه السلام) عداوت داشته و عداوت و کینه خود را در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بروز دادند، تا آنجا که رسول

ص: 659

---

1- همان، ص 28.

2- الصواعق المحرقة، ص 106، به نقل از مهذب الاحکام، ج 6، ص 27 و الریاض النضره، ج 2، ص 163.



خدا (صلی الله علیه و آله) را به غضب آوردند، همچنین معلوم می شود که مردم دمشق - به خاطر تبلیغات سوء معاویه - سالهای متمادی، نسبت به حضرت امام علی (علیه السلام) عداوت و دشمنی داشته و به آن بزرگوار بد می گفته اند.

همچنین معلوم می شود که ابوبکر اعتراف کرده و قبول داشته است که علی (علیه السلام) مقدم بر او است، و به خود اجازه تقدم بر آن حضرت را نداد.

نیز از کلمه «و انفسنا» در آیه شریفه، به ضمیمه روایات معتبر و مورد اتفاق اهل تسنن، معلوم شد که علی (علیه السلام)، نفس و جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و مقام و منزلت علی (علیه السلام) همانند مقام و منزلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، جز این که مقام نبوت ندارد.

### **پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: باید آیات را من ابلاغ کنم یا علی (علیه السلام)**

در روایات اهل سنت

محدثان و مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که وقتی سوره توبه - آیات اول آن - نازل شد، و خداوند سبحان پیمان هایی را که مشرکان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته بودند لغو کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ابلاغ این فرمان، آیات را به ابوبکر داد تا در موقع حج، در مکه برای مردم بخواند.

بعد از آن که ابوبکر به جانب مکه رفت، علی (علیه السلام) را فرستاد و امر فرمود آیات را از ابوبکر بگیرد و خودش برای مردم بخواند، و به مشرکان ابلاغ کند.

این موضوع را در کتاب «روزهای مدینه» بیان کردیم و در اینجا به روایاتی که محدثان معروف و مورد قبول اهل تسنن آورده اند اکتفا می کنیم.

{1} احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از ابن عباس و انس بن مالک روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات برائت را با ابوبکر فرستاد، اما هنگامی که به مسجد شجره رسید، فرمود: «لا يبلغها إلا أنا أو رجل من أهل بيتي فبعث بها مع علي» ؛

ص: 660

«این آیات را جز خودم یا کسی که از خاندان من است ابلاغ نمی کند، سپس آن را با علی (علیه السلام) فرستاد»..

و در همان کتاب، به سند دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل کرده است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات برائت را با او فرستاد، عرض کرد ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)!

من سخنور نیستم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چاره ای جز این نیست، یا من باید آن را ببرم و ابلاغ کنم یا تو. علی (علیه السلام) گفت: اکنون که چنین است من می برم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انطلق فان الله یثبت لسانک و یهدی قلبک»؛ «برو که خداوند زبان تو را ثابت می دارد و قلب تو را هدایت می کند». سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستش را بر دهان علی (علیه السلام) گذارد تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد. [\(1\)](#)

{2} نسائی در کتاب خصائص به چند سند نقل کرده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات برائت را با ابوبکر به سوی مکه فرستاد، سپس علی (علیه السلام) را به دنبال وی اعزام کرد و فرمود: آیات را از ابوبکر بگیر و به سوی مکه برو.

علی (علیه السلام) در راه به ابوبکر رسید، نامه را از او گرفت، ابوبکر محزون بازگشت و به پیامبر گفت: «آنزل فی شیء: آیا در باره من آیهای نازل شده؟ [که مرا از این کار عزل کردی]

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خیر. «إلا-أنی أمرت أن أبلغه أنا أو رجل من أهل بیتی»؛ «من مأمور شدم با خودم آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم» [\(2\)](#)

{3} مفسر معروف، ابن کثیر نیز در تفسیرش نقل کرده است که: وقتی ده آیه از سوره برائت نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را طلبید و او را برای خواندن آیات برای

ص: 661

---

1- مسند احمد، ج 1، ص 231، و ص 212 و ص 150، دار صادر، بیروت، (6 جلدی)

2- خصائص، ط قاهره، ص 20.

اهل مکه فرستاد، سپس علی (علیه السلام) را فرستاد و فرمود: به دنبال ابوبکر برو، هر جا به او رسیدی، آیات را از او بگیر... ابوبکر بازگشت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: در باره من چیزی نازل شده؟ پیامبر فرمود: خیر. «ولکن جبرئیل جانی فقال لن یؤدی إلا أنت أو رجل منک» (1).

{4} ابن اثیر، دانشمند مشهور دیگر اهل سنت در کتاب جامع الأصول از ترمذی، از انس بن مالک نقل کرده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات برائت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را خواست و فرمود: «لا ینبغی لأحد أن یبلغ هذه الأرجل من أهلی، فدعا علیا فأعطاه إياها» (2)؛ «برای هیچ کس سزاوار نیست این آیات را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی (علیه السلام) را خواست و آیات را به او داد».

{5} ابن ماجه [یکی دیگر از محدثان مشهور اهل سنت از ابن جناده نقل کرده است که گفت: «سمعت رسول الله یقول: علی منی و أنا منه ولا یؤدی عنی الا علی» (3)، «شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: علی از من است، و من از علی هستم، و ادا نمی کند از جانب من مگر علی».

مؤلف: چنانچه ملاحظه شد، آنکس که لیاقت ابلاغ آیات برائت را داشت، تنها علی (علیه السلام) بود، آن کس که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همچون خود، و خویش را همچون او دانست، فقط علی (علیه السلام) بود.

از مجموع این روایات به خوبی روشن می شود که رسول خدا به امر خدا این کار را انجام داد، تا برتر بودن مقام شامخ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را از سایر صحابه آشکار سازد. و عدم صلاحیت دیگران را حتی برای ابلاغ چند آیه - بر ملا سازد.

ص: 662

1- تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 332، ط دار المعرفه، بیروت، 1412.

2- جامع الأصول، ج 9، ص 475

3- ابن ماجه، المقدمه 11: باب فی فضائل اصحاب ره

## علی (علیه السلام) به منزله پیامبر (صلی الله علیه و آله) است

در روایات اهل سنت

{ 1 } در صحیح مسلم سه روایت با سند های مختلف آمده است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی، إلا أنه الأنبیء بعدی»<sup>(1)</sup>؛ «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی (علیه السلام) هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود».

{ 2 } در صحیح بخاری دو روایت در دو باب نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «اما ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی»؛<sup>(2)</sup> «آیا خوشنود نیستی که منزلت و رابطه من و تو مثل منزلت و رابطه حضرت موسی (علیه السلام) و برادرش هارون باشد مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست».

{ 3 } ترمذی (3) و ابن ماجه (4) و ابن سعد در طبقات (5)، همین مضمون را نقل کرده اند.

{ 4 } احمد حنبل در مسند خود: پانزده روایت با سند های مختلف همین روایت را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.<sup>(6)</sup>

ص: 663

- 
- 1- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ح 130 2404) و ح 31
  - 2- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله)، باب مناقب علی بن ابی طالب، ح 1738 و در کتاب المغازی، باب غزوه تبوک، ح 1738.
  - 3- الترمذی، 46، کتاب المناقب، 20، باب حدثنا سفیان بن وکیع.
  - 4- ابن ماجه در المقدمه، 11، باب فی فضائل اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ح 115.
  - 5- الطبقات الکبری ص 14، ج 3، ط لیدن.
  - 6- احمد در مسند، ج 1، ص 170 ط الحلبي، تا ص 185 و 338 و ص 369 و ص 438.

{5} ابو داود طیالسی در مسندش همین مضمون را در دو باب آورده است. (1)

## امام علی (علیه السلام) برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است

در روایات اهل تسنن

{1} ترمذی از عبدالله عمر روایت کرده است که: پیامبر بین اصحاب خود عقد برادری بست، پس علی (علیه السلام) در حالی که اشک در چشمانش بود، خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحاب خود برادری برقرار کردی و بین من و دیگری برادری برقرار نکردی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انت أخی فی الدنیا والآخرة» (2) تو برادر منی، در دنیا و آخرت».

{2} نسائی در خصائص نقل کرده که: ام ایمن گفت: صبح شبی که زفاف فاطمه (علیها السلام) واقع شد، من در خانه فاطمه (علیها السلام) بودم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد درب خانه را زد، من خارج شدم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برادرم علی را خبر کن، گفتم: چگونه علی برادرت باشد و حال این که دختری را به او تزویج کردی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او برادر من است «انه أخی» (3).

{3} نیز نسائی در خصائص از ربیع بن ماجد نقل کرده است که: شخصی به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: ای امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه شد که تو وارث پیامبر شدی و عمویت عباس نشد؟ علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه فامیل خود را جمع کرد و غذا و نوشیدنی داد، تا همه سیر شدند، سپس فرمود:

ص: 664

---

1- مسند ابو داود طیالسی، ح 09

2- الترمذی: 46، کتاب المناقب، 20: باب حدثنا سفیان بن وکیع.

3- خصائص نسائی، ص 32.

«یا بنی عبدالمطلب اینی بعثت إلیکم خاصه و إلی الناس عامه، ایکم بیایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی و وارثی؟ فلم یقم إلیه أحد فقمتم إلیه و کنت أصغر القوم، فقال اجلس، ثم قال ثلاث مرات کل ذلك أقوم إلیه، فبقول: اجلس حتی کان فی الثالثه ضرب بیده علی یدی ثم قال: فبدلک ورثت إبن عمی دون عمی»<sup>(1)</sup>.

«ای فرزندان عبدالمطلب من به طور خصوصی برای شما و به طور عمومی برای مردم مبعوث شدم، کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و صاحب و وارث من باشد، هیچ یک از حاضران پاسخ ندادند، من که از همه کوچکتر بودم پیا ایستادم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

بنشین، دو مرتبه و سه مرتبه همان سخن را بیان کرد، و کسی پاسخ نداد و هر سه بار من ایستادم و می فرمود بنشین، تا بعد از سه مرتبه - که کسی از فامیل پاسخ نداد و تنها من پاسخ دادم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستش را بر دست من گذاشت (مرا برادر، صاحب و وارث خود قرار داد و به این جهت من وارث پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدم و عباس عمویم - که اقرب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود - وارث نشد».

{4} نیز نسائی از جهنی روایت کرده که شنیدم علی (علیه السلام) بالای منبر فرمود:

انا عبد الله، و اخو رسول الله (صلی الله علیه و آله)؛<sup>(2)</sup> من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم».

{5} همچنین از ابن عباس نقل کرده است که علی (علیه السلام) فرمود:

«والله انی لاخو رسول الله و ولیه و وارثه و ابن عمه فمن أحق به منی»؛<sup>(3)</sup>

به خدا سوگند، همانا من برادر رسول خدا و ولی و وارث و پسر عم آن حضرت هستم، پس چه کسی سزاوارتر و احق به او از من است».

ص: 665

1- خصائص نسائی، ص 18.

2- خصائص نسائی، ص 18.

3- خصائص نسائی، ص 18.

## پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی از من است و من از علی

بخاری (1)، ترمذی (2)، ابن ماجه (3)، احمد حنبل (4) و نسائی (5) در ضمن هجده روایت نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی»؛ (6) «به راستی علی بال از من است و من از او هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است».

نیز از احمد بن حنبل نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:

« ما انت یاعلی فختنی و ابو ولدی، و انا منک وانت منی»، (7) «اما تو ای علی! به راستی، تو داماد من، و پدر دو فرزند من هستی، و من از تو و تو از من هستی».

ابن جوزی حنفی از احمد حنبل (از کتاب فضائل) و از محمد بن اسحاق (در مغازی) روایت کرده است که در جنگ احد، هنگامی که پرچمدار مشرکان به قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) حمله کرد، علی (علیه السلام) فداکاری و جان نثاری نمود و بر آن پرچمدار حمله کرد و او را به هلاکت رساند. در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمد إن هذا الهی المواسات»، «ای محمد (صلی الله علیه و آله)! همانا این است برابری و برادری. (مواسات، ترجیح دادن غیر بر خود است)»

ص: 666

---

1- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله) (قبل از ح 3701) باب مناقب علی بن ابی طالب (رض)

2- الترمذی: 46، کتاب مناقب: 20 - باب حدثنا سفیان بن وکیع.

3- ابن ماجه، در مقدمه 11 - باب فضائل اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ح 119، طبعتنا.

4- مسند احمد، ص 164، ج 4، ط: الحلبي.

5- خصائص نسائی، ص 14 تا 18.

6- الترمذی: 46، کتاب مناقب: 19 - باب مناقب علی بن ابیطالب (علیه السلام).

7- مسند احمد، ج 5، ص 204، ط الحلبي .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «علی منی و أنا منه، فقال جبرئیل : وأنا منکما»؛ «علی از من است و من از علی هستم، جبرئیل گفت: من هم از شما دو نفر هستم».

و جبرئیل هنگامی نازل شد و این سخن را گفت که مردم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در میدان جنگ گذاشتند و فرار کردند، حتی عثمان بن عفان نیز فرار کرد و او اول کسی بود که فرار نمود و داخل مدینه شد و این آیه در باره او نازل گردید: (إن الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان إنما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا)؛<sup>(1)</sup>

کسانی که در روز ربه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت.<sup>(2)</sup>

### علی (علیه السلام) محبوب ترین انسان نزد خدا

نسائی از انس بن مالک نقل کرده است که: «ان النبی (صلی الله علیه و آله) کان عنده طائر فقال :

اللهم إئتني بأحب خلقك إلیک یأکل معی من هذا الطیر فجاء أبو بکر فرده ثم جاء عمر فرده ثم جاء علی فاذن له»<sup>(3)</sup>؛ «همانا غذایی - جوجهای پخته شده - جلوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، گفت: بار پروردگارا محبوب ترین خلقت را برسان، تا با من از این غذا بخورد، ابوبکر آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را رد کرد، عمر آمد، او را نیز رد کرد، علی (علیه السلام) آمد، به او اجازه داد».

### دشنام به علی (علیه السلام) دشنام به رسول الله (صلی الله علیه و آله) است

{1} نسائی در خصائص، تحت باب (قول النبی (صلی الله علیه و آله): من سب علیا فقد سبني) از

ص: 667

1- آل عمران (3)، آیه 155.

2- تذکره الخواص، سبط بن جوزی حنفی، چاپ مکتبه نینوی، طهران، ناصر خسرو مروی، ص 38.

3- خصائص نسائی، ص 5، ط قاهره.



عبدالله الجدلی نقل کرده که گفت: «دخلت علی أم سلمه فقالت لی أیسب رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فیکم؟ قلت: سبحان الله أو معاذالله، قالت: سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: من سب علیا فقد سبنی»؛ (1) «وارد شدم بر ام سلمه، به من گفت: آیا افرادی از شما پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دشنام میدهند؟ گفتم: سبحان الله، معاذالله، هرگز چنین نیست.

[ ام سلمه گفت: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است. ]

{2} نسائی، در همین باب از سعد بن مالک نقل کرده که در مدینه، علی (علیه السلام) را دشنام می دادند و همان روایت را یادآور شده، شاید مردم متنبه شوند و دیگر دشنام ندهند. (2)

{3} احمد حنبل نیز روایت عبدالله الجدلی را نقل کرده است. (3)

از این روایات معلوم می شود دشنام و ناسزاگویی به حضرت امیر (علیه السلام) از زمان زنده بودن آن حضرت رواج داشته و اختصاص به مردم شام نداشته است.

### اذیت علی (علیه السلام) اذیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است

احمد حنبل، از عمرو بن شاس روایت کرده که گفت: در سفر یمن با علی (علیه السلام) بودم، [تا آنکه گوید وقتی از سفر برگشتم، در مسجد از علی (علیه السلام) شکوه و گله کردم، این خبر به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، روز بعد داخل مسجد شدم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اصحاب نشسته بود، هنگامی که چشمانش به من افتاد با تندی به من نگاه کرد، وقتی نشستم فرمود: «یا عمرو! واللہ لقد اذیتنی، قلت، أعوذ بالله أن

ص: 668

1- خصائص، ص 24.

2- خصائص نسائی.

3- مسند احمد: ج 6، ص 323: ط الحلبي.

أوذیک یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) اقال: بلی، من آذی علیا فقد آذانی»<sup>(1)</sup>، «ای عمرو، به خدا سوگند مرا اذیت کردی، گفتم: پناه به خدا که من شما را اذیت کنم ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری، هر کس علی را اذیت کند، مرا اذیت کرده است».

### امام علی (علیه السلام) بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ولی هر مؤمن است

اهل سنت روایات بسیاری نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی (علیه السلام) بعد از من ولی هر مؤمن است.

{1} {ترمذی از عمران بن حصین - در ضمن روایت مفصلی - نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إن علیا منی و أنا منه، وهو ولی کل مؤمن بعدی»<sup>(2)</sup>، «به تحقیق علی از من است و من از او هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمنی است».

{2} {احمد بن حنبل از ابن عباس - در ضمن روایتی طولانی - نقل کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «أنت ولی فی کل مؤمن بعدی»،<sup>(3)</sup> «تو بعد از من، ولی هر مؤمنی هستی». و فرمود: «من کنت مولاه فان مؤلأه علی؛<sup>(4)</sup> کسی که من مولای او هستم، همانا علی مولای او است».

و همین مضمون را از عمران بن حصین نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «دعوا علیا، دعوا علیا، إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی»<sup>(5)</sup> دست از بدگویی به علی بردارید، دست از بدگویی به علی بردارید (این قدر علیه او حرف نزنید) همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولی هر مؤمن است».

ص: 669

1- مسند احمد، ج 3، ط الحلبي، ص 483.

2- الترمذی: 46، کتاب المناقب، 19، باب مناقب علی بن ابی طالب (رض).

3- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 330 و ح 3062، ط المعارف.

4- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 330 و ح 3062، ط المعارف.

5- مسند احمد، ج 1، ط الحلبي، ص 330 و ح 3062، ط المعارف.

{3} نیز احمد از عبدالله بن بریده، از پدرش نقل کرده است که: در سفر یمن با علی (علیه السلام) بودیم، پس از بازگشت، به خاطر ناراحتی که از علی (علیه السلام) پیدا کرده بودیم، پشت سر آن حضرت حرف هایی زدیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لا تقع فی علی، فانه منی و انا منه، و هو ولیکم بعدی، و اینه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی»؛ (1)

حرف ناگوار و ناپسند در باره علی ننزید، زیرا او از من است و من از او هستم، و او ولی شما بعد از من است و با تکرار همان جمله باز تأکید کرد و فرمود: همانا او از من است و من از او هستم، و او ولی شما بعد از من است».

{4} ابو داود طیالسی نیز از ابن عباس و از عمران روایت کرده تا آن که گفته است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ما لهم ولعلی؟ ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی»؛ (2) این افراد با علی چکار دارند؟ آنان را با علی چه کار؟ همانا علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من، ولی هر مؤمن است».

{5} نسائی در خصائص در این باره سه باب عنوان کرده است. اول - ذکر: قول النبی (صلی الله علیه و آله): «من کنت ولیه فهذا ولیه»

و در این باب حدیث غدیر خم را آورده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «من کنت ولیه فهذا ولیه؛ هرکس من ولی او هستم، این علی ولی او است».

(و من کنت مولاہ فعلی مولاہ)؛ کسی که من مولای او هستم، علی مولای او است».

و در این باب، نه روایت با سند نقل کرده است. (3)

ص: 670

1- همان، ج 5، ص 356.

2- مسند ابو داود طیالسی، ح 829 و ح 2752.

3- خصائص نسائی، ط قاهره، ص 23.

دوم - ذکر: قول النبی (صلی الله علیه و آله) «علی ولی کل مؤمن من بعدی» و در این باب، روایت عمران بن حصین را نقل کرده است که گفت: من شکایت از علی کردم... که سرانجام آثار غضب در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر شد و فرمود: «ما تریدون من علی إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی».<sup>(1)</sup>

سوم - ذکر: قول النبی (صلی الله علیه و آله) «علی ولیکم من بعدی» و در این باب روایت بریده را نقل کرده که گفت: من نسبت به علی حرف های ناپسند زدم، چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) تغییر کرد و فرمود: «لا- تبغضن یا بریده لی علیا فان علیا منی و أنا منه، و هو ولیکم بعدی».<sup>(2)</sup> ای بریده! علی را نزد من مبعوض مکن، به طور یقین علی از من است و من از او هستم، و او بعد از من، ولی هر مؤمن است».

مؤلف: همان گونه که ملا-حظه می کنید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این تعبیرها به طور مکرر «إن» و «لام» و نون تأکید ثقیله «لا تبغضن» بکار برده که اهمیت مطلب را بفهماند.

نیز با آن خلق عظیم، در عین حال در این مورد غضب کرده و با تندی و حث تمام، سخن گفته و مردم را از اینکه علیه علی (علیه السلام) حرف بزنند منع کرده است.

همچنین می خواهد بفرماید من علی (علیه السلام) را بزرگ کرده ام، من او را می شناسم، من از او، و او از من جدا نبوده و یکی هستیم، و برای من واضح است که حرف های شما در باره علی (علیه السلام) پایه و اساس ندارد.

نیز از این روایات که با عبارات مختلف نقل شده معلوم می شود مردم همه جا

ص: 671

---

1- خصائص نسایی، ط قاهره، ص 23.

2- خصائص نسایی، ط قاهره، ص 23.

علیه علی (علیه السلام) صحبت های ناشایست داشته، و جو سازی می کرده اند، تا آن حد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در موارد مختلف با آنان برخورد کرده، و تندی فرموده است.

علاوه بر اینها، از این روایات استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صدد بوده است دو مطلب مهم و اساسی را به مسلمانان گوشزد کند.

اول این که : من و علی (علیه السلام) یکی هستیم، و حرف علیه علی، علیه من است، دشمنی با علی (علیه السلام) دشمنی با من است.

دوم - که جنبه وصیت داشته به این که : علی (علیه السلام) بعد از من ولی و سرپرست شما است، علی (علیه السلام) بعد از من ولی شما و عموم مومنان است، علی (علیه السلام) همان ولایت و اختیاراتی را نسبت به شما دارد که من دارم، همان اولویتی را دارد که من دارم، و خلاصه در این جهت بین من و علی (علیه السلام) فرقی وجود ندارد.

و از تعدد روایات و الفاظ معلوم می شود پیامبر (صلی الله علیه و آله) این مطالب را در مجالس مختلف و برای افراد گوناگون تکرار کرده است.

یادآوری : این روایات را با اضافاتی، در کتاب «روزهای مدینه»، ضمن فصل: بهترین انسان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده ام.

## حواریون امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در خاتمه یادی از حواریون پاک سرشت امام علی (علیه السلام). از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل است که فرمود:

روز قیامت ندا دهنده ای ندا میدهد، کجايند حواریون (1) علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی محمد بن عبد الله (صلوات الله علیه) پس عمرو بن حمق خزاعی و محمد بن ابوبکر و میثم تمار و اویس قرنی برپا می ایستند. (2)

### عمرو بن حمق

طبق روایت سابق، عمرو بن حمق خزاعی، اولین حواری امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شمار آمده است.

روایت است که روزی عمرو بن حمق به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آب داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق او دعا کرد و گفت: «خدایا! عمرو بن حمق را از جوانی اش بهره مند گردان» لذا هشتاد سال از عمر او گذشت و یک موی سفید در محاسنش ظاهر نشد. (3)

ص: 673

---

1- «حواریون» جمع «حواری» از واژه «حور» به معنای شستن و سفید و تمیز کردن است، و گاهی به چیز سفید نیز اطلاق می شود، و فرشته بهشتی را به علت سفیدی و سفید بودنش (حوری) گویند. اما برای علت نام گذاری اصحاب خاص پیامبران صلوات الله علیهم أجمعین و ائمه (علیهم السلام) به این نام، احتمالات متعددی داده اند. از حضرت رضا (علیه السلام) روایت است که فرمود: «علت نام گذاری آنان به حواریون این است که آنان خودشان به تمام معنی مخلص (اسم مفعول) بودند، قلبی پاک، روحی با صفا داشتند و از هرگونه آلودگی منزّه و مبرا بودند به علاوه، با موعظه و نصیحت در پاکیزه ساختن و شستشوی دیگران از گناه کوشش می کردند «و اما عندنا فسمی الحواریون حواریین لأنهم كانوا مخلصین فی أنفسهم و مخلصین لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ والتذكیر» (سفینه البحار) واژه «حور» و (بحار الانوار، ج 14 / 272).

2- سفینه البحار، واژه «حور» حواری شیعه الائمه (علیهم السلام).

3- نفس المهموم، و منتهی الآمال، در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام)، باب سوم.

عمرو بن حمق در خدمت حضرت امیر (علیه السلام) به مقامات عالی رسید و در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب آن حضرت بود.

در روایت است که به حضرت امیر (علیه السلام) گفت: من برای مال دنیا و برای پست و مقام، خدمت شما نیامدم، بلکه برای آن آمدم که شما پسر عم رسول خدا و اولی به مردم از خود ایشانی و شوهر فاطمه سیده نسایی، و پدر ذریه باقیه رسول خدا می باشی و در میان مهاجران و انصار از همه سهم بیشتری داری، به خدا اگر به من دستور دهی کوههای بلند را جابجا کنم و آب دریاها را بکشم تا بمیرم و همیشه دست به شمشیر، دشمنان را برانم و به دوستان کمک کنم این کار را خواهم کرد و خدا تو را برتری دهد و پیروزی بخشد، در این صورت گمان ندارم حقی که بر من داری ادا کرده باشم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: خدایا! دلش را روشن کن و به راه راست راهنمایی اش فرما، ای کاش! در شیعان صد نفر چون تو بودند. (1)

عمرو بن حمق ساکن کوفه بود و بعد از شهادت حضرت امیر (علیه السلام) از طرفداران و جزو یاران حجر بن عدی محسوب می شد، و در جلوگیری بنی امیه از سب امیرالمؤمنین (علیه السلام) تلاش می کرد.

معاویه به عمرو بن حمق نامه ای نوشت و از وی خواست نزد او برود، در ضمن نامه چنین نوشت: اگر تو پرهیزکار و وفادار و خوش رفتار باشی، بیا در ذمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در امانی و از حسد دلها و کینه سینه ها محفوظ خواهی بود، و خدا برای گواهی بس است.

ولی عمرو بن حمق به معاویه اعتنا نکرد و نزد او نرفت و هنگامی که خواستند او را دستگیر کنند به موصل رفت و در غاری پنهان شد و سرانجام در آن غار،

ص: 674

مأموران که در پی او بودند، جنازه اش را یافتند و سر او را جدا کردند و نزد معاویه بردند.

معاویه ابتدا آن سر را به نیزه زد و سپس آن را نزد همسر عمرو بن حمق فرستاد، زن عمرو وقتی سر شوهرش را دید، آن را در دامن گرفت و گفت: مدت‌ها است که شوهر مرا از من پنهان کردند و اکنون سر بریده او را برایم هدیه آوردید، خوشا بر این هدیه که دوستم داشت و دوستش دارم، سپس به مأموری که سر او را آورده بود گفت: از قول من به معاویه بگو: خدا خون خواه عمرو بن حمق می باشد و از انتقام خود به ویل و وایت بشتابد. کار زشتی کردی و مردی نیک و پرهیزکار را کشتی، سپس به مأمور تأکید کرد که پیام او را به معاویه برساند.

مأمور پیام او را به معاویه رساند، معاویه او را خواست و گفت: تو گوینده آن سخنان بودی؟ گفت: آری. نه از گفته ام برمی گردم و نه معذرت خواهی می کنم.

معاویه گفت: از کشور من بیرون برو، گفت: بیرون می روم، کشور تو وطن من نیست، من آن را زندانی می دانم که در دلم جای ندارد، و مدت‌ها است که شبها در آن، خواب به چشمم نرفته و اشکم سرازیر است و وامم (قرضم) بسیار شده و چیزی که دیده را روشن کند در آن به چشمم نخورده است.

شخصی به نام «عبدالله بن سرح کلبی» که حاضر و سخنان زن عمرو بن حمق را شنید، به معاویه گفت: این زن منافق است، او را به شوهرش ملحق کن. آن بانوی شجاع و با ایمان به وی پرخاش کرد و مقداری از کردار زشت او را برشمرد و رسوایش نمود. معاویه به دربان اشاره کرد او را بیرون کند، آن بانوی محترمه گفت:

از زاده هند شگفت آید که به اشاره انگشت گراید و زبان در کام نماید، به خدا او را با سخنی سخت که چون آهن تیز باشد، شکم پاره کنم، مگر من آمنه دختر رشید نباشم؟



امام حسین (علیه السلام) در نامه ای که در پاسخ معاویه نوشته است، ضمن اشاره به حيله گری و مکر و ظلم و پیمان شکنی معاویه، به وی چنین نوشت :

أولست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله (صلى الله عليه وآله)، العبد الصالح الذي ابلته العباد، فنحل جسمه، واصفر لونه، بعد ما امنته و اعطيته من عهود الله و موثيقه ما لو أعطيته طائرا أنزل عليك من رأس الجبل، ثم قتلته جراه على ربك و استخفافا بذلك العهد!

آیا تو نیستی که عمرو بن حمق صاحب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را کشتی و بنده صالحی که از کثرت عبادت لاغر شده و رنگ چهره اش زرد شده بود؟ با آن که او را امان دادی و عهد و پیمان خدا را منظور کردی که اگر به پرنده ای داده بودی از سیر کوه به پیش تو می آمد و سپس بر خدا جرأت کردی و او را کشتی و آن پیمان را سبک شمردی؟ (1)

وفا در بوستان آشنایی

نماید ادعای کیمیایی

وفا عطر است اما نه بهر گل

بود سنبل نه بر هر خط و کاکل

متاع عشق در بازار بسیار

بود بسیار کس آن را خریدار

ولی رنگ وفا از آن پریده

کسی این رنگ را هرگز ندیده

به یک لیلی هزاران دل گرفتار

ولی مجنون شدن کاریست دشوار

**محمد بن ابوبکر**

طبق روایت سابق، دومین حواری امیرالمؤمنین \$\$\$4 محمد بن ابوبکر فرزند اسماء بنت عمیس است.

ص: 676

1- نفس المهموم.

اسماء در ابتدا همسر حضرت جعفر بن ابوطالب (جعفر طیار) بود، پس از جعفر به ازدواج ابوبکر درآمد و پس از ابوبکر همسر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شد.

هنگامی که به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، محمد بن ابوبکر را که طفل بود همراه آورد، محمد در منزل حضرت امیر (علیه السلام) تربیت و زیر نظر آن بزرگوار به حد رشد و کمال رسید.

روزی امام صادق (علیه السلام) محمد بن ابوبکر را یاد کرد و فرمود: «رحمت و درود خدا بر او باد! بعد فرمود: «کان نجابته من قبل أمه أسماء بنت عمیس لأ- من قبل أبيه»؛ «نجابت و خوبی محمد بن ابوبکر از جانب مادرش اسماء بنت عمیس بوده است نه از جانب پدرش» (1).

از روایت مزبور استفاده می شود که سعادت محمد بن ابوبکر از جانب مادرش اسماء بوده است، زیرا نجابت مادر در سعادت اولاد فوق العاده مؤثر است.

اسماء بنت عمیس در مکه اسلام آورد و با شوهرش جعفر طیار به حبشه هجرت کرد و سال هفتم هجری به مدینه منوره هجرت کردند و پس از آن که جعفر در جنگ موته به درجه رفیع شهادت رسید و مدتی گذشت، ابوبکر اسماء را تزویج کرد و از او محمد بن ابوبکر به دنیا آمد.

اسماء در خانه ابوبکر بود ولی علاقه و محبت شدید به فاطمه زهرا (علیها السلام) و به اهل بیت (علیهم السلام) داشت. در بیماری حضرت زهرا (علیها السلام) در تغسیل و تکفین آن حضرت حضور داشت و از طرفداران جدی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود.

در شرح نهج البلاغه آمده است: در خانه ابوبکر مشورت کردند که علی بن ابی طالب را بکشند، پس از مشورت، قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را

ص: 677

بدهد، خالد بن ولید علی را - که در صف نماز جماعت است - به قتل برساند.

اسماء از این مشورت مطلع شد، جاریه خود را به خانه حضرت امیر(علیه السلام) فرستاد و گفت: برو و این آیه را برای حضرت تلاوت کن: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنَّ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» (1)، «گروهی در کار تو مشورت می کنند که تو را به قتل رسانند، پس خارج شو من در باره تو از خیر خواهانم».

جاریه آیه را نزد امام (علیه السلام) قرائت کرد، حضرت فرمود: برو به اسماء بگو: «فَمَنْ يَقْتُلِ النَّاَكِثِينَ وَالْفَاسِقِينَ وَالْمَارِقِينَ وَإِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ». اگر مرا بکشند پس با اصحاب جمل و صفین و نهروان چه کسی می جنگد؟ همانا خداوند متعال بین من و ایشان حائل خواهد شد و امر خود را تا به آنجا که می خواهد می رساند.

پس جاریه آنچه شنیده بود به اسماء بازگو کرد و اسماء یقین حاصل کرد که قادر بر قتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیستند. و سرانجام ابوبکر پیش از سلام نماز از دستوری که به خالد داده بود پشیمان شد، و قبل از این که سلام نماز را بدهد گفت: «یا خالد لا تفعل ما أمرتک»، (ای خالد آنچه را به تو دستور داده بودم، انجام نده) پس از آن سلام نماز را گفت. (2)

خلاصه این که محمد بن ابوبکر علاوه بر چنان مادری، در کنار امیرالمؤمنین تربیت شد، و پدری غیر از آن حضرت نمی شناخت، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز فرمود: محمد فرزند من است از صلب ابوبکر.

روایت شده که محمد پسر ابوبکر بر سر قبر پدرش این اشعار را انشا کرد

ص: 678

---

1- سوره قصص (28)، آیه 20.

2- ریاحین الشریعه، ج 2، ص 308.

يا أبانا قد وجدنا ماصلح

خاب من أنت أبوه وافتضح

إنما أنقذني منك الذی

انقذ الدر من الماء الملح

يا بنی الزهراء أتم عدتی

وبکم فی الحشر میزانی رجح

وإذا صخ ولائی فیکم

لا أبالی أی کتب قدنبح(1)

ای پدر! آنچه راه صلاح و درستی بود، در کنار امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیدا کردیم، زیانکار و رسوا کسی است که پدرش تو باشی.

مرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدایی که مروارید را از آب شور بیرون آورد.

آیا تو عهد خلافت را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم فرمود فراموش کردی؟

آیا در آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیبر را گشود؟

فردای قیامت، در محشر چه عذری می آوری (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود.

و از پروردگار آسمان بر تو رسوایی و خواری باد تا هر زمانی که کبوتری نوحه کند و یا بخواند.

ای فرزندان فاطمه (علیها السلام) شما باید پناهگاه من و به وسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگین خواهد بود.

و چون دوستی و اخلاص من بر شما سالم و بی عیب باشد، باکی ندارم چه سگی پارس کند.

محمد بن ابوبکر در جنگ جمل و صفین حضور داشت و بعد از صفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را به حکومت مصر نصب فرمود.

ص: 679

## شهادت محمد بن ابوبکر

پس از آن که معاویه از جنگ صفین برگشت، بر آن شد که حکومت مصر را از محمد بن ابوبکر بگیرد و به عمروعاص بدهد. به این منظور عمروعاص را با شش هزار نفر به جنگ محمد و گرفتن مصر فرستاد.

این عده با گروهی که طرفدار عثمان بودند همدست شده با محمد جنگ کردند و او را دستگیر و در حالی که تشنه بود او را کشتند و جنازه او را در شکم الاغ مرده ای گذاشتند و آن را آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند.

محمد هنگام شهادت بیست و هشت سال داشت.

چون خبر شهادت و کیفیت کشتن و آتش زدن جنازه او به مادرش رسید از شدت ناراحتی و غصه و غضب، از پستانش خون چکید. (1) و خواهرش عایشه قسم خورد تا زنده است غذای پخته نخورد (پختنی نخورد) و بعد از هر نمازی به معاویه و عمروعاص و کسانی که در کشتن محمد دست داشتند، نفرین می کرد. (2)

## حزن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر قتل محمد

چون خبر شهادت محمد به حضرت امیر (علیه السلام) رسید سخت محزون و اندوهناک شد و خبر قتل او را برای ابن عباس به بصره این گونه نوشت:

أما بعد، فإن مصر قد افتتحت، و محمد بن أبي بكر - رحمه الله - قد استشهد، فعند الله نحتسبه ولدا ناصحا و عاملا كادحا، و سيفا قاطعا، و ركنا دافعا. و قد كنت حثت الناس على لحاقه، و أمرتهم بغياثة قبل الوقعه، و دعوتهم سرا و جهرا، و عودا و بدءا.

ص: 680

---

1- سفینه البحار، واژه «ما»، محمد بن ابی بکر .

2- منتهی الآمال، باب سوم در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام).

فمنهم الآتی کارها، ومنهم المعتل کاذبا، و منهم القاعد خاذلا. أسأل الله تعالی أن يجعل لی منهم فرجا عاجلا، فوالله لولا طمعی عند لقائی عدوی فی الشهاده، و توطینی نفسی علی المنیه، لا حببت ألا ألقى مع هؤلاء یوما واحدا، ولا ألتقی بهم أبدا.

اما بعد... همانا مصر به دست دشمن گشوده شد، و محمد بن ابی بکر - که خدا رحمتش کند - به شهادت رسید، این مصیبت را به حساب خداوند می گذاریم و اجر آن را از خدا مسألت داریم. (مصیبت) فرزندی ناصح، و کارگزاری تلاشگر و کوشا، شمشیر برنده و ستونی بازدارنده، من مردم را به ملحق شدن به او و همکاری اش تشویق و تحریص کردم و به آنان فرمان دادم که پیش از وقوع حادثه به کمک او بشتابند، و آنان را آشکارا و پنهانی، بار اول و بارها به حرکت به سوی او دعوت کردم. عده ای با اکراه آمدند و گروهی به دروغ خود را به بیماری زدند و گروه سوم افرادی بودند که با بی اعتنائی بر جای خود نشستند، از خداوند متعال تقاضا میکنم که برای نجات من از این گونه افراد هر چه زودتر گشایشی قرار دهد. به خدا سوگند!

اگر علاقه نداشتیم که هنگام پیکار با دشمن به شهادت برسیم و خود را برای مرگ در راه خدا آماده نساخته بودیم، دوست می داشتیم حتی یک روز با این مردم روبرو نشوم و هرگز آنها را ملاقات نکنم. (1)

ابن عباس چون بر شهادت محمد اطلاع یافت به جهت تعزیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بصره به کوفه آمد و آن حضرت را تعزیت گفت. یکی از مأموران امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! خبر قتل محمد به معاویه رسید او بر منبر رفت و مردم را اعلام کرد و چنان مردم شام شادی کردند که من در هیچ وقت اهل شام را به آن نحو شادمان ندیدم. حضرت فرمود: اندوه ما بر

ص: 681

قتل او به قدر شادی ایشان است بلکه اندوه ما چندین برابر زیادت‌تر است. و روایت است که در حق محمد فرموده: «إِنَّه كَانَ لِي رَيْبِيَا، وَ كُنْتُ لَهُ وَالِدَهُ، أَعْدَهُ وَ لِدَهُ.» همانا محمد برای من ریب (فرزند همسر) بود و من برای او پدر بودم و او را فرزند خود به حساب می‌آوردم. (1)

## میثم تمار

در روایت سابق سومین حواری امیرالمومنین (علیه السلام) میثم تمار به شمار آمده است.

میثم، فرزند یحیی بود، از سرزمین «نهروان» که منطقه ای میان عراق و ایران است، بعضی او را ایرانی و از مردم فارس دانسته‌اند. میثم غلام زنی بود، حضرت امیر (علیه السلام) او را از آن زن خرید و آزادش کرد. (2)

حضرت امیر (علیه السلام) از او سؤال کرد نامت چیست؟

عرض کرد: «سالم» نام دارم.

حضرت فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به من خبر داده که پدرت تو را میثم نام نهاده است. لذا برگرد به آن نام که پدرت بر تو نهاده است.

میثم گفت: بلی چنین است و از آن به بعد او را میثم صدا زدند. (3)

میثم با لقب «تمار» (خرما فروش) شناخته و معروف شده است به لحاظ این که در کوفه خرما فروش بود.

روزی حضرت امیر (علیه السلام) درب دکان او آمد و به جای او نشست و او را دنبال

ص: 682

---

1- بحار الانوار، ج 33، ص 566.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 291.

3- ارشاد مفید، ج 1، ص 323.

کاری فرستاد. یک مشتری برای خرید خرما مراجعه کرد، حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما بردار... هنگامی که میثم برگشت و از معامله با خبر شد، دید که پول آن مشتری تقلبی است، به حضرت امیر (علیه السلام) تقلبی بودن پول را گزارش کرد، آن حضرت فرمود: او هم خرما را تلخ خواهد یافت.

در همین گفتگو بودند که آن مشتری، خرما را بازگرداند و گفت: این خرما تلخ است. (1)

میثم از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از اصفیاء و رازداران آن حضرت به شمار می آمد، و حضرت امیر (علیه السلام) او را به اندازه ای که قابلیت و ظرفیت داشت علم و دانش تعلیم فرمود. او را بر اسرار خفیه و اخبار غیبیه مطلع فرمود.

ابو خالد تمار گوید: روز جمعه ای با میثم در کشتی نشسته بودیم که ناگهان باد سختی وزیدن گرفت. میثم گفت: این باد «عاصف» است و خبر مرگ معاویه را می دهد که هم اکنون مرد و به هلاکت رسید.

یک هفته بعد از شام خبر رسید که معاویه روز جمعه گذشته فوت کرد و مردم با پسرش یزید بیعت کردند. (2)

همچنین از سرنوشت خود و رفقاییش با خبر بود و گاهی برای آنان پیشگویی می کرد، از نحوه شهادتها و سرنوشتها با اطلاع بود و اینها از علومی بود که حضرت امیر (علیه السلام) به او آموخته بود، و به همین جهت او را «عالم به بلایا و منایا» می دانستند.

ص: 683

---

1- بحار الانوار، ج 41، ص 268.

2- رجال کشی، ص 80، منتهی الآمال، باب سوم، در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام).



## میثم از قیام مختار و شهادت خود خبر داد

پس از شهادت حضرت مسلم، ابن زیاد میثم و مختار را دستگیر و زندانی کرد، میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی (علیه السلام) قیام خواهی کرد و همین شخص را - ابن زیاد - که ما را زندانی کرده و مرا می کشد، خواهی کشت.

ابن زیاد مختار را از زندان طلبید تا او را به قتل برساند که در همین اثنا قاصدی از سوی یزید همراه نامه‌های فرا رسید، در آن نامه، دستور آزاد کردن مختار بود، ابن زیاد طبق دستور، مختار را رها کرد و میثم را به دار آویخت. (1)

روزی، میثم در مجلس بنی اسد با حبیب بن مظاهر ملاقات کرد، مقداری با هم گفتگو کردند، در پایان، حبیب بن مظاهر گفت: گویا پیرمرد خرمافروشی را می بینم که در راه دوستی فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به دار می آویزند و شکمش را میدرنند (اشاره به شهادت میثم).

میثم نیز گفت: من هم گویا مردی سرخ روی را می بینم که برای یاری فرزند دختر پیامبرش قیام می کند و کشته می شود و سرش در کوفه گردانده می شود.

اشاره به شهادت حبیب بن مظاهر در کربلا).

پس از این گفتگو از هم جدا شدند و رفتند.

اهل آن مجلس که آن دورا به دروغ متهم می کردند، هنوز پراکنده نشده بودند که «رشید هجری» یکی از یاران امام (علیه السلام) فرارسید و سراغ میثم و حبیب را از آنان گرفت. گفتند: این جا بودند و شنیدیم که چنین و چنان می گفتند. گفت: خدا میثم را رحمت کند! فراموش کرد این را به گفته اش بیفزاید که به آن کس که سر بریده حبیب را به کوفه می برد، صد درهم بیشتر داده می شود، و رفت. آنان گفتند: این

ص: 684

دیگر از آن دو نفر هم دروغگوتر است! ولی چند روزی نگذشت که میثم را بر دار آویخته دیدیم و سر حبیب را هم پس از کشتنش آوردند و هر چه را که آن دو نفر گفته بودند به همان صورت اتفاق افتاد. (1)

### میثم همراه علی (علیه السلام) در صحرا

میثم نقل کرده است که: شبی مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرا با خود به صحرای بیرون کوفه برد تا این که به مسجد «جعفی» رسید، پس رو به قبله ایستاد و چهار رکعت نماز خواند و پس از سلام نماز تسبیح گفت و دستها را بر زمین گذاشت و این گونه دعا کرد: «الهی کیف أَدعوك وقد عصيتك؟ و کیف لا أَدعوك وقد عرفتك وحبک فی قلبی مکین؟ مددت إلیک یداً بالذنوب مملوہ و عینا بالرجاء ممدوہ، إلهی أنت مالک العطايا و انا اسیر الخطايا.» ؛ «خدایا چگونه بخوانمت؟

در حالی که نافرمانیات کرده ام، و چگونه نخوانمت؟ که تو را شناخته ام و دلم خانه محبت تو است، دستی پر گناه و چشمی پر امید به سویت آورده ام...»

سپس به سجده رفت و صورت بر خاک نهاد و صد بار گفت: العفو، العفو.

پس از آن برخاست و از مسجد بیرون رفت. من نیز در پی آن حضرت بودم تا به صحرا رسیدیم، آن گاه پیش پای من خطی کشید و فرمود: از این خط تجاوز مکن. و خود رفت و آن شب، شب تاریکی بود، من با خود گفتم که مولای خودت را در این صحرا تنها گذاشتی با آن که دشمن بسیار دارد. پس برای تو چه عذری نزد خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهد بود؟ به خدا قسم! که در عقب او خواهم رفت تا از او باخبر باشم و اگر چه مخالفت امر او خواهم کرد. پس به جستجوی آن حضرت رفتم تا او را در حالی یافتم که سر خود را تا نصف بدن در چاهی

ص: 685

---

1- سفینه البحار، واژه «حب» حبیب بن مظاهر، نفس المهموم.

کرده و با چاه مخاطبه و گفتگو می کند. همین که حضور مرا احساس کرد، فرمود:

کیستی؟ گفتم: میثم. فرمود: آیا امر نکردم تو را که از خط خود تجاوز نکنی؟

عرض کردم: ای مولای من! از دشمنان تو ترسیدم بر تو، پس دلم طاقت نیاورد.

فرمود: آیا شنیدی چیزی از آن چه می گفتم: گفتم: خیر. آن حضرت این اشعار را برایم خواند:

و فی الصدر لبانات

إذا ضاق لها صدري

نکت الأرض بالكف

و ابدیت لها سری

فمهما تبت الأرض

فذاک النبت من بذری

در سینه ام اسراری است که هرگاه سینه ام احساس تنگی می کند، زمین را با دست کنده، و راز خویش را با زمین در میان می گذارم، وقتی زمین می روید، آن گیاه، از بذر و دانه ای است که من کاشته ام.....(1)

### امام (علیه السلام) خبر شهادت میثم را به او می دهد

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به میثم فرمود: چه خواهی کرد آن روز که فرزند ناپاک بنی امیه - عبیدالله زیاد از تو بخواهد که از من تبری و بیزاری بجویی؟

میثم گفت: به خدا سوگند هرگز چنین نخواهم کرد.

امام (علیه السلام) فرمود: در غیر این صورت، به دارت می زنند و تو را می کشند و بعد از سه روز که در بالای دار باشی امر می کنند لجام به دهانت زنند و پس از آن نیزهای بر پهلویت فرو برند که خون از دهن و دماغت جاری گردد و بعد از آن از دنیا بروی.

میثم گفت: صبر و بردباری خواهم کرد، اینها در راه خدا کم است.

حضرت فرمود: در اثر تحمل این گونه مصائب در بهشت با من در یک درجه

ص: 686

خواهی بود، بعد حضرت او را به درب خانه عمرو بن حریث آورد و فرمود: تو را به چوب این درخت خرما به دار می زنند.

از آن روز به بعد میثم به درب خانه عمرو بن حریث می آمد و زیر آن درخت نماز می خواند و می فرمود: ای نخيله! (ای درخت خرما) تو برای من و من برای تو آفریده شده ایم و به عمرو بن حریث می فرمود: آن گاه که ما همسایه تو شدیم با ما نیکو رفتار کن، عمرو خیال می کرد میثم قصد دارد منزل همسایه او ابن مسعود یا ابن حکم را خریداری کند، هنگامی که میثم را به آن درخت بر دار زدند، عمرو بن حریث مراد او را فهمید و دستور داد زیر دار میثم را آب و جاروب کنند و از عطریات خوش بو سازند.

### سفر میثم به مکه و مدینه

میثم سالهای آخر عمرش به مکه مشرف شد و پس از مراسم حج به مدینه رفت، در دیداری که با ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که داشت خود را معرفی کرد. ام سلمه گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بارها تو را یاد می کرد و سفارشت را به علی (علیه السلام) می فرمود.

میثم از حال امام حسین (علیه السلام) جویا شد، ام سلمه گفت: به اطراف مدینه رفته است، او نیز همواره تو را یاد می کرد.

میثم گفت: من نیز به یاد آن بزرگوار هستم، به او بگو دوست داشتم به شما سلام بدهم. من بر می گردم به کوفه و به خواست خدا یکدیگر را نزد خدا دیدار می کنیم.

ام سلمه با عطر محاسن میثم را معطر کرد.

میثم گفت: به زودی ریشم با خون رنگین خواهد شد. (1)

ص: 687

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 292.

میثم در کوفه، مورد احترام بود و شخصیت اجتماعی اش موقعیت او را از هر جهت، حساس کرده بود. از سفر حج به سوی کوفه برمی گشت که «ابن زیاد» دستور دستگیری او را قبل از رسیدن به شهر صادر کرد. این در حالی بود که مسلم بن عقیل در کوفه به شهادت رسیده و تشنج و اضطراب، کوفه را فرا گرفته بود و شیعیان سرشناس و چهره های برجسته هوادار اهل بیت (علیهم السلام)، تحت تعقیب یا در زندان بودند و زمینه برای اعتراضها و شورشها فراهم بود.

عریف» به همراه صد نفر از مأموران، برنامه دستگیری میثم را قبل از ورودش به کوفه، تدارک دیدند. ابن زیاد او را تهدید کرده بود که اگر میثم را دستگیر نکند، خودش به قتل خواهد رسید. عریف به «حیره» آمد و با همراهانش در انتظار رسیدن میثم بود. میثم را در همان جا، پیش از آن که پایش به خانه برسد دستگیر کردند.

میثم به مأموران، حوادث آینده و چگونگی شهادت خویش را بازگو کرد.

میثم گرچه در آن روز، پیرمردی سالخورده بود که بر استخوانهایش جز پوستی باقی نمانده بود (1) و از نظر جسمی، تحلیل رفته بود، اما از نظر شهامت و زبان گویا و فصیح و ایمان راسخ، در حدی بود که ابن زیاد را، با آن همه قدرت و نیرو، به وحشت افکنده بود؛ به همین جهت برای بازداشت این پیرمرد جواندل و توانمند، صد مأمور را بسیج ساخته بود.

مأموران میثم را به کوفه وارد کردند. به عبید الله بن زیاد خبر دادند که میثم اسیر و گرفتار شده است. در معرفی میثم به ابن زیاد گفتند که: او از نزدیکترین و برگزیده ترین بارانی ابو تراب، علی (علیه السلام) است.

ص: 688

ابن زیاد گفت: وای بر شما! کار این مرد عجمی به این جا رسیده است؟!

بیاوریدش...! میثم را از بازداشتگاه به حضور والی کوفه آوردند.

ابن زیاد، برای آزمودن روحیه میثم و گفتگو با او پرسید:

- پروردگارت در کجاست؟

میثم گفت: در کمین ستمگران... که تو یکی از آنانی.

ابن زیاد گفت: با این که عجم هستی با من این گونه سخن می گویی؟! به من خبر داده اند که تو با «ابوتراب» بسیار نزدیک بوده ای!

میثم گفت: آری، درست گفته اند.

ابن زیاد گفت: باید از علی تبری بجویی و با ابراز تنفر از او، او را به زشتی یاد کنی و گرنه دستها و پاهایت را بریده و بر دار می آویزم.

میثم در مقابل این تهدید گفت: علی (علیه السلام) به من خبر داده است که مرا به دار می آویزی.

ابن زیاد برای جبران این وضع نامطلوب که پیش آمده بود، گفت: وای بر تو!

با سخنان علی درخواهم افتاد. (بر خلاف آن پیشگویی عمل خواهم کرد).

میثم گفت: چگونه؟ در حالی که این خبر را علی (علیه السلام) از پیامبر و او از جبرئیل و جبرئیل هم از طرف خدا بیان کرده است. به خدا سوگند! از مکانی هم که در آن به دار آویخته می شوم به خوبی آگاهم که در کجای کوفه است، و من نخستین مسلمانی هستم که در راه اسلام بر دهانم لجام زده خواهد شد.

ابن زیاد با شنیدن این سخن، بیشتر بر آشفت و گفت: به خدا قسم! دست و پایت را قطع کرده و زبانت را رها می گذارم تا دروغ مولایت و دروغ تو آشکار

شود. و همان دم دستور داد که دست و پایش را قطع کنند و بر دارش آویزند.<sup>(1)</sup> و آن چنان که خواهیم دید، ابن زیاد نتوانست زبان میثم را رها و گویا ببیند، و به قطع آن هم دستور داد.

## میثم بالای دار

برای مردان خدا فرازدار، سکوی رفیع و افراشته ای برای معراج است.

به دار آویختن فرزندگان و غیور مردان به همان اندازه که برای قدرتهای خودکامه باطل، دلیل ضعف و هراس از آشکار شدن حق و تابش نور فضیلت و راستی است؛ برای شهیدان مصلوب، سرمایه عزت و سند افتخار است. میثم را به جرم حَقگوویی و حمایت از خط راستین علوی و سازش نکردن با سلطه جبارانه یزیدی به سوی چوبه دار بردند.

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی گرفت و چنان عادی و بی اعتنا، آن را تلقی می کرد که بر خشم دشمن می افزود. میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث سری علی (علیه السلام) فرا می خواند.<sup>(2)</sup>

میثم می گفت: هر کس می خواهد حدیث مکنون و ارزشمند علی (علیه السلام) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده خبر می دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت

ص: 690

---

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 293؛ بحار الانوار، ج 42، ص 124.

2- در گذشته به دار آویختن، بیشتر به این صورت بود که شخص را با طناب از دار می آویختند تا بر اثر فشار طناب و گرسنگی پس از چند روز جان می داد.

سخن می گفت. فضایل و شایستگی های اهل بیت پیامبر و دودمان علی (علیه السلام) را بازگو می کرد و خیانتها و فسادهای بنی امیه را فاش می ساخت.

بین حقایق و افشاگریهای میثم، در آخرین لحظه های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان دهنده بود که به «ابن زیاد» خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد. گفت: به دهانش لجام بزنید. و میثم اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد. (1)

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز، و به زندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مأمور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هر چه می خواهی بگو!

امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار - عبید الله بن زیاد - خیال کرده است که می تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد... (2)

میثم به همان حالت بود، تا این که روز بعد، از بینی و دهان او خون غلیظ می آمد و بدین صورت، طبق آن پیشگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سر می بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی والاتر را آغاز کرد؛ که هم اکنون نیز، آن پرواز معنوی ادامه دارد و با هر درودی که

ص: 691

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 294؛ بحارالانوار، ج 23، ص 125.

2- همان .



از سوی خداجویان پاکدل و وارسته، نثار آن شهید راه فضیلت می گردد، مقام و رتبه اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار، بالاتر می رود.

علی گویی علی جوئی نه در غم

علی را شیعه هستی نه چو میثم

که بتوان دست و پای او بریدن

ولی نتوان وفای او بریدن

نگردد مدح شه او را فراموش

برند از او زبان یعنی که خاموش

علی را عاشق صادق سعید است

که از خون گلویش روسفید است

مگو حجر و رشید و عمرو و قنبر

بگو عشاق داماد پیمبر

بگو آنان که در عشق و وفایش

به جان کردند جان خود فدایش

تو در پاکیزه خوئی یار او باش

به پرهیز و ورع همکار او باش

ایونی ندای سرور توست

خدا ترسی شعار رهبر توست

## دفن و مزار میثم

پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر دار بود. ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم، اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علاوه می خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (علیه السلام) چنین است، ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می دهد، الهام می بخشد، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومتهای جور و ستم است.

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ آنان، هم پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مأمورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه

ص: 692

را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکیهای آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند.

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس «میثم» از آتش دور شده بودند، طبیعتاً مأمورانی که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از روی چوبه دار باز کردند و آن را در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن کردند.

صبح شد. مأموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به «ابن زیاد» رسید. ابن زیاد می دانست که مدفن او مزار هواداران علی عابر خواهد شد. از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم، مأمور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت، ولی آنان هر چه گشتند، اثری از جنازه نیافتند و مأیوس گشتند. (1)

## اویس قرنی

در روایتی که سابقاً از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کردم، چهارمین شخص از حواریون امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اویس قرنی است.

اویس اهل یمن بوده و در بیابان برای مردم شتر چرانی می کرده است و با اجرت آن زندگی و مخارج خود و مادرش را تأمین می کرد.

## اطاعت اویس از مادر و عبادات او :

روزی اویس به مادرش گفت: اجازه بده به مدینه بروم تا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را زیارت کنم. مادرش گفت: اجازه می دهم به شرط این که بیش از نصف روز در

ص: 693

مدینه توقف نکنی، اویس پس از کسب اجازه از مادر، راهی مدینه شد، چون به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، ام سلمه گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سفر است. اویس پس از نصف روز، بدون این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زیارت کند، به یمن بازگشت. در هنگام بازگشت به ام سلمه گفت: سلام مرا به رسول خدا برسانید و بگویید شخصی به نام «اویس» از یمن، به قصد دیدار و زیارت شما آمده بود، چون شما تشریف نداشتید و مادرش هم اجازه ماندن بیش از نصف روز نداده بود، لذا مراجعت کرد.

هنگامی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از سفر برگشت و وارد خانه شد فرمود: این نور کیست که در این خانه می بینم؟ ام سلمه داستان اویس را نقل کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اویس این نور را در خانه ما هدیه گذاشت و رفت.

اویس روزها شتران مردم را به چرا می برد و شب هنگام که شترها را باز می گرداند، ابتدا با کمال مهربانی به مادرش توجه می کرد و نیازهای او را تأمین می کرد، و سپس به عبادت مشغول می شد، یک شب می گفت: امشب شب رکوع است و شب را تا صبح به رکوع به سر می برد، و شب دیگر می گفت: امشب شب سجده است و شب را تا صبح به سجده به سر می برد، به او گفتند خسته نمی شوی؟ فرمود: ای کاش! روزگار تمامش یک شب بود تا آن که یک شب را به یک سجده به سر می بردم.

### **اشتیاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دیدن اویس**

روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اصحابش فرمود: «تفوح روائح الجنة من قبل قرن، واشوقاه الیک یا اویس القرن! الأ و من لقیه فلیقرئه منی السلام».

فقیل: یا رسول الله! و من اویس القرنی؟ فقال: إن غاب عنکم لم تفتقدوه، و إن ظهر لکم لم تکتثوا به، یدخل الجنة فی شفاعته مثل ربیعه و مضر، یؤمن بی ولا

یرانی، و یقتل بین یدی خلیفتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی صفین»<sup>(1)</sup>.

رایحه های بهشت از جانب قرن می وزد، چه قدر اشتیاق دیدن تو را دارم ای اویس! سپس فرمود: ای اصحاب من [ آگاه باشید! هر یک از شما اویس را ملاقات کرد سلام مرا به او برساند.

گفته شد: یا رسول الله! اویس قرن کیست؟ [که شما تا این اندازه به او اظهار عشق و محبت می کنید؟]، فرمود: اگر اویس از نظر شما غایب است در نظر من حاضر است، و اگر بر شما وارد شود به او اعتنا نمی کنید، زیرا او وضع ظاهری جالب توجه ندارد، ولی به واسطه شفاعت او به مقدار طایفه «ربیعہ» و «مضر»، [که دو قبیله بزرگند وارد بهشت می شوند، او به من ایمان آورده، و حال این که مرا ندیده است، او در رکاب خلیفه من علی بن ابی طالب (علیه السلام)، در صفین کشته می شود].

محدث قمی فرموده است: اویس قرنی از بهترین تابعان و یکی از زهاد ثمانیه بلکه افضل ایشان است و آخرین فرد از آن صد نفر است که در صفین با حضرت امیر (علیه السلام) بیعت کردند به بذل جانشان در رکاب مبارک آن جناب، و پیوسته در خدمت آن حضرت جنگ کرد تا شهید شد.

نیز نقل کرده است که: روزی عمر بن خطاب زهد اویس را دید و او را ستود و اظهار زهد کرد و گفت: کیست این خلافت را از من به یک قرص نان خریداری کند؟ اویس گفت: آن کس را که عقل باشد به این معامله و خرید و فروش رضایت ندهد (شخص عاقل حاضر نمی شود ریاست و خلافت تو را حتی به ازای یک قرص نان هم بخرد) و اگر تو راست می گویی خلافت را رها کن و برو تا هر کس که خواست به عهده بگیرد. عمر گفت: مرا دعا کن، اویس گفت: من بعد از هر نماز مؤمنین و مؤمنات را دعا می کنم، اگر تو مؤمن باشی دعای من

ص: 695

شامل حال تو نیز می شود، و الا من دعای خود را ضایع نمی کنم. (1)

آری، او ایس قرن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ندید و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اظهار شوق دیدن وی را می کرد، و به اصحابش سفارش کرد سلام او را به او ایس برسانند، و از مقامات والای او ایس و از بهشتی بودن وی، و از شفاعت کردنش، و از شهادت او اصحاب خود را آگاه ساخت. و سرانجام او ایس در رکاب امام زمانش امیرالمؤمنین (علیه السلام) به درجه رفیع شهادت رسید.

### سبب رسیدن او ایس به آن مقامات

اکنون این پرسش مطرح است که چه شد او ایس شتر چران به آن مقام و منزلت رسید؟

پاسخ این است که: اگر در روایات مربوط به او ایس توجه شود معلوم می گردد که سبب رسیدن او به این مقامات تحصیل رضایت مادر و ایمان و عبادات و زهد و تقوای او بوده است.

رفتار و ایمان و عبادت و زهد، انسان شتر چران را به آن درجه می رساند که اشرف انبیاء، شخص اول عالم امکان، پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، اظهار شوق دیدن او را می کند و به اصحابش سفارش می کند سلام آن حضرت را به او برسانند.

خلاصه از مجموع روایات استفاده می شود که معیار و ملاک قرب به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همانا تقوا و تدین و اخلاص است. همان گونه که خداوند فرموده است: (إن أكرمکم عند الله أتقیکم) (2)

ص: 696

---

1- منتهی الآمال، باب سوم، در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام).

2- سوره حجرات (49)، آیه 13.

با خدا خواهی شوی نزدیک، از خود دور باش

قهر کن باتیرگی، آنکه رفیق نور باش

هر کجا رو آوری، طور است، موسایی بجو

بی خبر، موسی تو خود هستی، مقیم طور باش

حور، زیبایی ندارد پیش زیبایی دوست

و محور روی دوست شو، کمتر به فکر حور باش

این سخن را از امیرالمؤمنین دارم به یاد

و هر مصیبت تا لب گور است فکر گور باش

گاد دیدار خدا، از پای تا سر چشم شو

وز نگابی غیر او، تا چشم داری کور باش

هر کجا دیدی که خواهند از خدا دورت کنند

تا قدم داری، از آن دور از خدایان، دور باش

یا آیه الله بل یا فتنه البشر

وحجه الله بک یا منتهی القدر

أنت الدلیل لمن حارت بصیرته

فی طی مشتبکات القول والعبیر

أنت السفیته من صدقا تمسکها

نجا، و من حاد عنها خاض فی الشرر

تفرق الناس إلا فیک وأتلفوا

فالبعض فی جنه و البعض فی سقر

نصالح الناس إلا فیک واختلقوا

إلا عليك وهذا موضع الخطر

وكم أشاروا وكم أبدوا وكم ستروا

والحق يظهر من باد و مستتر

ص: 697



مؤلف: در پایان متذکر می شوم که بنای اینجانب است که مطالب را مستند، روان، بدون غلط، مختصر و مفید پیاده کنم.

از حضرت امیر (علیه السلام) نقل است که فرمودند: «لا تطلب سرعه العمل و أطلب تجويده فان الناس لا يسألون في كم فرغ من العمل إنما يسألون عن جودة صنعه»<sup>(1)</sup>

در انجام کار شتاب نکن، بلکه سعی کن آن را خوب انجام دهی، زیرا مردم از مدت انجام کار نمی پرسند، بلکه از خوبی آن می پرسند».

در عین حال، از تذکر و پیشنهاد استقبال می کنم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه أمير المؤمنين والأئمة المعصومين صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين و لعنه الله على أعدائهم و مخالفهم و منكري فضائلهم إلى قيام يوم الدين.

جمادی الثانی 1435

فروردین 1393

ص: 698

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، ج 4، ص 563، و 20 جلدی، ج 20، ص 267.

- کلمه طیبه و شجره طیبه ... 5
- معنای کلمه طیبه و شجره طیبه ... 6
- پیامبر اکرم افضل و اشرف موجودات .... 8
- افضل و بهترین انسانهای عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) 8
- امیرالمؤمنین علیه افضل انسانها بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)... 10
- شیعه واقعی کیست؟ ... 15
- دلیل بر عصمت از قرآن کریم .... 22
- نظر شیخ صدوق درباره عصمت .... 24
- نظر علامه مجلسی درباره عصمت ..... 24
- عصمت در روایات .... 25
- مناظرهای کوتاه ..... 35
- افضل بودن حضرت زهرا(علیها السلام) از صحابه و زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به در کتاب بخاری و مسلم ..... 36
- وجه اعتراف معصومین (علیهم السلام) به گناه و استغفار آنان ..... 36
- امام باید از همه مردم زمانش افضل باشد .. 39
- لزوم نص و دلیل قطعی بر امامت امام ..... 40
- نیاز به امام معصوم ..... 40
- مناظره شاگرد امام صادق (علیه السلام) با عمرو بن عبید ..... 42
- عقیده شیعه نسبت به تعیین امام ..... 44
- حسب و نسب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ... 49
- پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 50

داستان شعب ابوطالب و وفات آن بزرگوار مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 54

اندوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرگ مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام)..... 56

علی و لید الكعبه ..... 57

امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها مولود کعبه ..... 57

گواهان ولادت در کعبه .... 58

ولادت در خانه خدا ..... 61

ولادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کعبه به نقل اهل تسنن ..... 62

چهره و شمایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 64

الأئمة الباطن و مقصود از آن ..... 65

فاروق اعظم ....

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کودکی کنار پیامبر بود..... 67

اولین نماز جماعت .... 69

ثواب نوشتن و خواندن و شنیدن فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 70

ص: 699

- حب علی (علیه السلام) حسنه و بغض آن حضرت سیئه است ..... 71
- برخی ادله امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 75
- ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قرآن مجید ..... 79
- تصریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امامت حضرت امیر (علیه السلام) ..... 80
- خلاصه جریان غدیر خم ... 81
- غدیر خم در روایات اهل تسنن ..... 84
- غدیر خم در مسند احمد حنبل ..... 88
- غدیر خم در تذکره الخواص ابن جوزی حنفی . 91
- تقاضای عذاب و نزول آن به نقل اهل تسنن 92
- شکایت سپاه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 97
- سبب شکایت سپاه از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ..... 98
- دفاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن حضرت ..... 99
- خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام)، ولی و رهبر مسلمین اند ..... 101
- ولایت امام علی (علیه السلام) ، حصن خداست ... 103
- خدا منصب را بر حسب لیاقت می دهد ..... 104
- مخالفت با نوشتن نامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره
- امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 1106
- حادثه ناگوار سقیفه ..... 110
- امیرالمؤمنین (علیه السلام): با شما بیعت نخواهم کرد 116
- بیعت نخواهم کرد ..... 121
- بانوی بزرگ اسلام وارد مسجد شد ... 122

آرزوی خلیفه هنگام مردن ..... 126

ارتداد گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ..... 128

ارتداد گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم....129

داستان سقیفه در صحیح بخاری از قول عمر..... 135

احتجاج امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با ابوبکر .. 144

خطبه امام (علیه السلام) پس از بیعت مردم با ابوبکر .. 149

غصب فدک و تحمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 152

حضرت زهرا (علیها السلام) راهی مسجد شد ..... 154

احتجاج حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر ... 155

چرا حضرت امیر (علیه السلام) خود اقدام نکرد؟! ..... 160

منع فاطمه (علیها السلام) از فدک و حقوقش و دفن شبانه او

به نقل از «بخاری» و «مسلم» ..... 165

فاطمه عالی برای همیشه با ابوبکر قهر کرد . 168

حکومت عمر و شورای شش نفری او ..... 169

صبر و مماشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با غاصبان و ظالمین ....175

برخی فضائل و خصوصیات امیرالمؤمنین (علیه السلام).....178

سلونی قبل آن تققدونی ..... 178

فقط علی (علیه السلام) را با لقب «امیرالمؤمنین» بخوانید..... 180

امر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصحاب، که به علی (علیه السلام) به لفظ امیرالمؤمنین سلام کنند ... 181

شهادت به ولایت امام علی (علیه السلام) در اذان و غیره .....184

شهادت به ولایت به چه لفظی باشد؟ ..... 191

امام علی (علیه السلام) «ول الله» است ..... 192

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مثل اعلای صفات ... 195

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آیه تطهیر ..... 196

زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند..... 201

ص: 700

طبق روایات اهل سنت نیز، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشمول آیه تطهیر نیستند ... 202

امام علی (علیه السلام) در آیه مباحله ..... 205

امام علی (علیه السلام) در سوره دهر ..... 210

امام علی (علیه السلام) در آیه «القربی» ..... 213

گوشت و خون علی (علیه السلام) از گوشت و خون پیامبر است ..... 214

شهادت قاضی نورالله ..... 215

شهامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 218

نمونه ای از زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 219

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، با کار تأمین غذا می کرد ..... 220

زهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) .... 220

در نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا بی ارزش است .... 221

برتری امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پیامبران ..... 222

خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از نور واحد آفرید ..... 224

برخی شاخصه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) ..... 224

سعادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زندگی ..... 224

تنها علی (علیه السلام) صلاحیت همسری فاطمه (علیها السلام) را داشت از کتب اهل تسنن ..... 227

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیت المال .... 229

نکوهش استاندار خیانتکار ..... 234

نامه توییح آمیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عثمان بن حنیف ..... 237

داستان رت امتیاز خواهی برادرش عقیل و آهن

گداخته ..... 253

- 256 ..... علی (علیه السلام) و تقسیم عادلانه بیت المال
- 258 ..... توزیع صد در صد ناعادلانه عثمان
- 259 ..... علی (علیه السلام) و تسریع در تقسیم بیت المال
- 261 ..... پرهیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ظلم و ستم
- 262.... فقط در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازماند
- 264.... خوچه ابوبکر
- 265 ..... جهاد و جان نثاری امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- 265 ..... سر و گوش بچه ها را درهم می کوبید
- 266 ..... خوابیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جای رسول خدا (لیله المبیته)
- 271 ... لیله المبیته به نقل از اهل تسنن
- 275 ..... امام علی (علیه السلام) امین پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- 276 ..... پیامبر (صلی الله علیه و آله): علی از من است و من از علی (علیه السلام) جبرئیل: و من از شمایم
- 278..... نام و یاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه جا هست و عبادت است
- 284.... هشدار امیرالمؤمنین (علیه السلام) از افراط و تفریط
- 284 ..... گفته شافعی در باره فضائل علی (علیه السلام)
- 285..... جهاد و فداکاریهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در راه اسلام
- 286 ... شجاعت بی مانند امام علی (علیه السلام)
- 291 .... داستان جنگ بدر
- ..... داستان جنگ احد
- 305 .... فداکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ احد
- 306 ... شعار مشرکان و مسلمانان در جنگ احد



فراریان جنگ احد ..... 306

حضرت حمزه (علیه السلام) .... 307

فضائل حضرت حمزه (علیه السلام) ..... 308

کیفیت شهادت حضرت حمزه (علیه السلام) ... 309

ص: 701

- 313 ..... زیارت حضرت حمزه
- 314 ..... سه نفر از شهدای أحد
- 317 ... جنگ بنی نضیر
- 319 ... داستان جنگ احزاب (خندق)
- 325 ..... از علی آموز اخلاص عمل
- 329 ... جنگ خیبر
- 336 ..... جنگ ذات السلاسل
- 340 .... فتح مکه و بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- 342 ... در فتح مکه پرچم به علی (علیه السلام) سپرده شد ..
- 344 ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نقل از اهل تسنن
- 347..... جنگ حنین و طائف
- 350 .... شعار ائمه (علیهم السلام) و شعار مسلمانان در جنگها
- 350 .... نیازمندی خلفا به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- 351 ... برخی قضاوتهای امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- 361..... خلاصه ای از حکومت عثمان و پایان کار او
- 370 .... هجوم مسلمانان برای بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- 380 ..... موقعیت زنان پیامبر یال و جنگ جمل
- 384 ..... اولین جنگ تحمیلی بر علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنگ جمل
- 387 ..... عایشه و سگهای «حواب»
- 388 ..... حرکت حضرت امیر (علیه السلام) به سوی بصره و حوادث قبل از جنگ
- 397 ..... چگونگی کشته شدن زبیر

آغاز و پایان جنگ جمل ... 397

طلحه با خفت و خواری کشته شد ..... 400

گریه شدید عایشه به خاطر ناکامی در وقایع جنگ جمل ..... 405

دومین جنگ تحمیلی بر حضرت امیر (علیه السلام) به رهبری شجره خبیثه .... 407

شخصیت معاویه ..... 409

1- معاویه نماز جمعه را چهارشنبه خواند .. 412

2- معاویه و پیراهن عثمان ..... 412

3- داستان شتر نر و ماده، و قضاوت معاویه.... 412

معاویه نزد بخاری و مسلم نیز شخصیت ندارد..... 413

اما عمرو بن العاص ..... 414

جنگ صفین ..... 416

جنگ معاویه و عمرو عاص با امام مسلمانان

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)..... 416

شهادت عمار ..... 440

شجاعت مالک اشتر ..... 441

لیله الهریر ..... 443

قرآنها بالای نیزه ها رفت .... 448

خلاصه جنگ صفین ..... 455

حکمت و حيله عمرو عاص ..... 456

مرگ عمر و عاص عبرت انگیز است ... 461

توصیف حضرت امیر (علیه السلام) به درخواست معاویه..... 465

داستان سوده همدانیه و توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام)... 467

فتنه خوارج نهروان .... 469

معاویه مجددا به شهرها حمله کرد .... 473

شکوه حضرت امیر (علیه السلام) از کوفیان و لشکرش .... 476

حوادث دیگر و شهادت مالک اشتر ..... 477

شهادت محمد پسر ابوبکر .... 480

ص: 702

- 483 ... خبر غیبی امام (علیه السلام) در رابطه با این جنگ ...
- 484 ..... خبر غیبی دیگر امام علی (علیه السلام) ...
- 485... شهادت امام المجاهدین (علیه السلام) ...
- 488 ... ابن ملجم با قطامه ملاقات کرد ...
- 490..... حضرت امیر (علیه السلام) از شهادت خود خبر داد ...
- 490..... حال امام در شب نوزدهم ماه ...
- 493 ..... امام (علیه السلام) وارد مسجد کوفه شد ...
- 494 ..... به خدای کعبه رستگار شدم ...
- 503 ..... وصایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...
- 507 ..... وصیت امام (علیه السلام) به عیادت کنندگانش ...
- 509 ..... تجهیز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...
- 513 ..... سجده عایشه در شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...
- 515 ... سخنان صعصعه بعد از دفن امام علی (علیه السلام) ...
- 516 ..... مرقد مطهر امام (علیه السلام) مدتی مخفی بود ...
- 518 ..... سخنان امام حسن (علیه السلام) پس از بازگشت از دفن پدر ...
- 519 ..... امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شهادت خود آگاه بود ...
- 529 .... عدل امام (علیه السلام) مانع مؤاخذة، پیش از جنایت است امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...
- 522 ... مولا اوست (شعر) ...
- 523 ... مرثیه در عزای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...
- 525 ..... فضیلت زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...

526 ... زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیارت آدم و نوح است....

527 ..... زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه با گریه

528 ... خوشا دردی که درمانش تو باشی (شعر).

528 ..... ثواب زیارت آن حضرت با پای پیاده

529... چند داستان درباره حرم و مرقد مطهر افضل بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام).

530 ... داستانی دیگر درباره حرم امام (علیه السلام)

531..... معجزه ای از مرقد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

532..... معجزه ای دیگر

534 ... فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

535.... وجه هم نام بودن برخی فرزندان امامان (علیهم السلام) با خلفا

537 ..... توضیح بیشتر نام گذاریها

539 ... داستان ازدواج ام کلثوم با عمر

541 .. داستان ازدواج ام کلثوم و روایت اصلی

گریه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر یارانش .....

549 ... زبان ابن سکیت در راه امام (علیه السلام)

549 .... دوست حقیقی و ثابت قدم امام (علیه السلام)

550 .... دختری که شبیه پدر بود

552 .... سیره و ادب امیرالمؤمنین (علیه السلام)

555 ..... برخی از مواظب امیرالمؤمنین (علیه السلام)

572..... سیره و آداب متقین در بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

575 ..... برخی اشعار منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

برخی مناجاتهای منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام).....521

افضل بودن امام علی (علیه السلام) بر صحابه در بیان خواجه نصیرالدین طوسی ... 578

سخنان ابن ابی الحدید در باره افضل بودن حضرت امیر (علیه السلام)..... 595

برخی فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به نقل ابن ابی الحدید .....598

بیست و چهار روایت در فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از ابن ابی الحدید ..... 619

ص: 703

برخی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از سایر اهل تسنن ..... 639

سبقت و پیشگامی علی (علیه السلام) در ایمان و نماز ..... 639

امام علی (علیه السلام) هفت سال قبل از مردم نماز خواند ..... 642

علم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در روایات اهل تسنن .... 644

جهاد امام علی (علیه السلام) به نقل از اهل تسنن ..... 647

حضرت امیر (علیه السلام) در تمام جنگها پرچمدار و پیشرو بود... 647

آیه مباحله در روایات اهل سنت ..... 656

امام علی (علیه السلام) جان و نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است در روایات اهل سنت ..... 656

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: باید آیات را من ابلاغ کنم یا علی (علیه السلام) در روایات اهل سنت ..... 660

علی (علیه السلام) به منزله پیامبر (صلی الله علیه و آله) است در روایات اهل سنت ... 663

امام علی (علیه السلام) برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است در روایات اهل تسنن ... 664

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی از من است و من از علی... 666

علی (علیه السلام) محبوب ترین انسان نزد خدا ..... 667

دشنام به علی (علیه السلام) دشنام به رسول الله (صلی الله علیه و آله) است ... 667

اذیت علی (علیه السلام) اذیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است ... 668

امام علی (علیه السلام) بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ولی هر مؤمن است ... 669

در پایان یادی از حواریون امام علی (علیه السلام) ... 673

عمرو بن حمق ... 673

محمد بن ابوبکر ..... 676

شهادت محمد بن ابوبکر ..... 680

حزن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر قتل محمد ... 681



میثم تمار ..... 682

میثم از قیام مختار و شهادت خود خبر داد 684

میثم همراه علی (علیه السلام) در صحرا ..... 685

امام (علیه السلام) خبر شهادت میثم را به او می دهد . 686

سفر میثم به مکه و مدینه .... 687

دستور بازداشت میثم ... 688

میثم بالای دار ..... 690

دفن و مزار میثم... 692

اویس قرنی ... 693

اطاعت اویس از مادر و عبادات او ... 694

اشتیاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دیدن اویس .... 695

سبب رسیدن اویس به آن مقامات ..... 696

فهرست مطالب..... 699

ص: 704

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

